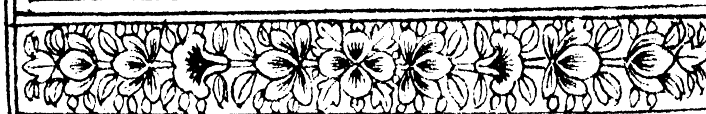
وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَهُوَ حَسْبُهٗ

بتوفیق خالق قدیر کتاب بے نظیر و نسخۂ دلپذیر کہ ہر فقیہ و امیر را از ان ناگزیر است مسمّی بہ



وصایا الوزیر عن طریق البشیر والنذیر



من تصنیف امیر والا تدبیر ذی فیض گستر نواب وزیر الدولہ امیر الملک محمد وزیر خان بہادر نصرت جنگ رحمہ اللہ

در مطبع محمدی بہ محمد آباد عرف ٹونک طبع شد ۱۲۸۶ھ



بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ ۝ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى رَسُوْلِهِ الَّذِيْ
عَدَّ الْمُوْصِيَ مِنْ اَهْلِ التَّقْوٰى وَالْمَغْفُوْرِيْنَ ۝ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ ۝ وَاَصْحَابِهِ الْكَامِلِيْنَ ۝
اَمَّا بعد این کتابیست انموذج احکام شریعت وطریقت لباب اصول معرفت وحقیقت مناط امور ریاست
مدار کار اہل فراست خلاصۂ قوانین مملکت صحیفۂ دانش اصحاب مسکه یعنی مجموعۂ صحائف وصایای حضرت شمس فلک
وزارت قمر سپہر امارت گوہر دریای کیاست دریکتای صدف فراست مجسم سخاوت وشجاعت مؤدب آداب
شریعت غواص بحار طریقت سالک مسالک معرفت وحقیقت محلی بملکات علمیه مهذب از کمالات عملیه نواب
وزیر الدوله امیر الملک محمد وزیر خان بہادر نصرت جنگ سقی الله ثراه وجعل الجنة
مثواه که حضرت موصوف را اتفاق ترتیب آنها نیفتاد تا آنکه قاضی قضا وقدر حکم ارتحال تشریفش ازین عالم
بعالم جاودانی بدون تکمیل آن فرستاد ے تدبیر کند بنده وتقدیر نداند ✤ تقدیر خداوند به تدبیر نداند ✤
دنیا دار فانیست فریفته جمال وی شدن صرف نادانی ے بود مال دنیا چو آن سبزه زار ✤ که
بس تازه بینی به فصل بہار ✤ چو بروی وزد تند باد خزان ✤ یکی برگ سبزی نیابی ازان ✤ صرف ہمت باموز آخرت
بوعظ ونصیحت ہمچو سیرت رئیس ممدوح کار دانشوران مومنان ست وتمام لذات را نصب العین داشته بوصیت
دیگران پرداختن چنانکه این امیر خوش تدبیر ساخته سجیه رضیه مسلمانان ے نشان آن ولی کز فیض اسلام
ست نورانی ✤ توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی ✤ ز دنیا روی گردانیدن وفکر اجل کردن ✤ که چون مرگ
اندر آید خوشش توان مردن بآسانی ✤ ہرگاه صحائف مذکوره ووصایای مزبوره موجب ہدایت خلق الله مشعر
از حال اہل الله کبریت احمر برای اصلاح سیرت سلاطین وامرا اکسیر اعظم برای درستی حالات وخصال فقرا

بودند ملازمان خلاصهٔ خاند [redacted] ره دودمان شرافت شهیر در علو همت بی‌نظیر در امرای امت دریای جود
و سخا سراپا شجاعت و عطا [redacted] م بیه کامل فنون اصلیه و فرعیه مجبول بر اتباع سنت سیف مسلول برای قطع
اعناق شرک و بدعت جناب **یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ**
ادامه الله تعالی فی العالمین علی ریاسة العلمین که صدر نشین مسند خلافت و رونق افروز بزم امارت بوده اند و از ابتدای
اجلاس نظر بر افادت ناس و افاضت انفاس نیدارند ۵ هستند بیش و کم زنوال تو بهره مند * دارند نیک و بد
به عطای تو اعتراف * حکم ترتیب و تکمیل صحائف مسطوره و وصایای منثوره به داعی دولت دادند و تاج بهره اندوزی
این سعادت عظمی بر سر فقیر داعی نهادند چون دیباچه نگار در مکاتیب حضرت موصی علیه الرحمه چهل وصیت دید ترتیب
این کتاب بر چهل باب که هر باب از آن مترجم به عنوان وصیت است گردانید و از انجاکه اسم مطابق مسمی باید بود
این کتاب را به **وصایا الوزیر علی طریقة البشیر والنذیر** ملقب نمود **وصیت اول** در تحقیق
ایمان و اسلام **وصیت دوم** در ترغیب سنت رستگاری فرجام **وصیت سوم** در بیان بدعات و رد آنها
وصیت چهارم در بیان امر بالمعروف و نهی از منکر و ناسزا **وصیت پنجم** در تحقیق رضا به قضا
وصیت ششم در گفتار شرم و حیا **وصیت هفتم** در گفتگوی پارسائی **وصیت هشتم** در آداب و بلمن
آرائی **وصیت نهم** در خواهشهای بلند یعنی فراخ حوصلگی در امور **وصیت دهم** در گفتار درستی کردار سودمند
یعنی پختگی بکار و بار ضرور **وصیت یازدهم** در جستجو و کوشش فراوان در کارهای مفیدهٔ هر دو جهان **وصیت
دوازدهم** در باز داشتن مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباه **وصیت سیزدهم** در تعظیم
علم و علما **وصیت چهاردهم** در فوائد عبادات سعادت انتما **وصیت پانزدهم** در نماز تهجد
و خوبی آن **وصیت شانزدهم** در دعا از حضرت یزدان **وصیت هفدهم** در توبه و استغفار **وصیت
هژدهم** در نکاح ثانی مبارک آثار **وصیت نوزدهم** در تخلیص عبادت و طاعت از قبح و نقص ریا به
تحسین حسن اخلاص **وصیت بستم** در القای ماهیت فنای دنیا بر ضمائر و خواطر ابنای آن بیوفائی اختصاص
وصیت بست و یکم در توکل **وصیت بست و دوم** در بیان خوف سوء خاتمه زمان ترحل **وصیت
بست و سوم** در اظهار حقیقت ولایت و درویشی **وصیت بست و چهارم** در ترغیب بیعت سلسلهٔ احمدیه
و هدایت اندیشی **وصیت بست و پنجم** در پایداری و استواری در همه امور **وصیت بست و ششم**
در داد دهی و فرمان به داد و نهی بر هر قریب و دور **وصیت بست و هفتم** در اجتهاد جهاد **وصیت بست
و هشتم** در بهادری و دلیری سعادت معاد **وصیت بست و نهم** در لشکر آرائی و سپه پیرائی **وصیت سیم**
در جهای زدن و شهادت فرمائی **وصیت سی و یکم** در انست که شاهان به وزیران و امیران پند و اندرز کنند تا ایشان بران

دلبند شده کاربند شوند **وصیت سی و دوم** در آئین فرمان و جهان بانی **وصیت**
سی و سوم در سخا و عطا و دولت سپاری **وصیت سی و چهارم** در تابانی و توده در اداء امور **وصیت**
سی و پنجم در بهتری خاموشی از راست بمعهود **وصیت سی و ششم** در کتمان اسرار **وصیت سی**
و هفتم در تدفین و تکفین موصی حسب احوال **وصیت سی و هشتم** در تعیین سلطان دین بر مسلمین **وصیت**
سی و نهم در ذکر حدیثی است از جوامع الکلم که مخبر است از تمامی اخلاق کریمه و عادات فخیمه و خصال حمیده و خلال جمیله مومنین
وصیت چهلم در اظهار خاکساری و عادت انکساری که بطور خاتمه کتاب بشادت مآب است **وصیت اولی** در تحقیق ایمان و اسلام
خجسته آغاز همایون انجام خدای دو جهان با بزرگی بی پایان ایمان سراپا فرخی نشان و اسلام سر بسر با فرخندگی
بیکران راجان سود دو کیهان و روان بهبود نیکی خاندان و آن سرای تابان آفرینش فرموده اگر فرمان فرمای
هفت کشور است بجز ایمان هزار بار بدتر از خاک بر سر است و اگر کامروای همه کیهان است بی اسلام صد هزار بار زشت
تر از هزاران خار و نشتر است آسایش دو گیتی در ایمان با فرخی است و آرامش هر دو سرا در اسلام سراپا فرخندگی
گنجهای زرین بی ایمان برین رنجهای دنیا و دین اند بدرهای سیمین بجز اسلام بوزین بدرهای دوزخ نشین
همه ناز و آرام شاهان فرمان دست گاهان اگر ایمان نباشد بی آرامیهای رنج رسا اند و همه سور شادی کام روان
بلند پایگاهان اگر اسلام نشود اندوه های شادمانی زدا است بنام ایزد والا که در هیچ بودنی خوشتری به بودن ایمان نیست
و در هیچ شدنی بهتری به شدن اسلام نی و یزدان یکتا بسخنم گواه که در کدامی برتری بالاتری بجز ایمان ناشدنی است
و هیچ نیکوتری دو جهانی بی اسلام بودنی نی در نامداری دو سرای اگر کامگاری ایمانی نیست همه خام کاریست و در
درست کاری هر دو روزگاری اگر با اسلام سر و کاری نیست همه شکست یاری و گسست تاریست بهشت نورین خوش منش
مومنان است و مینوی مشک آگین آرزو مند مسلمانان دوزخ زشت و شنیع از مومنان گریزان است و آتشش از مسلمانان
افسرده چون آتش از باران خواهش و داد بخشش از آفرینش ایمان است و آرزوی پروردگار با آمرزش و نوازش
بندگان اسلام با همایونی بی پایان همه خوبیهای دو جهانی و همه خوشتریهای بیکرانی باندازه همسنگیهای ایمانی و اسلامی
هزاران بار کمی اند و بیشمار شمار کمی همدمی جان فرخندگی ایمان است و روان فرخی اسلام شادمانی نشان شاهی
دو جهانی با ایمانی است و شهنشاهی دو سرای در اسلامی جهانبانی کشور بهشت ایمانداریست و کامگاری گیتی مینوی
مشک و عنبر سرشت اسلام پایداریست آرام بنده در ایمان است و خوشکامی این سرافکنده در اسلام مهر درخشان
آسمان خوبیهای بلندی دنیا ایمان است و ماه تابان سپهر نکوئیها و ارجمندی های این سرای زنگار نگیهای
اسلام گل خوشتر و خوشرنگ گلزار بزرگیهای دنیا ایمان است که بر و تر دامن سرا داشته اند و دستنبوی نیکو
بوی گلبن ستر گیهای گیتی بی نما اسلام است که بر آن پاداش کارهای نیک در انجا گذاشته خوشنودی ایزدی

بجز ایمان شدنی نیست و پسندیدگی خدای بی اسلام بودنی نی بنده با ایمان پسندیده جهان آراینده ست
و جان و تن خاک آفریده باسلام ستوده جهان پناه آفریننده هر که از ایمان بی بهره است آتش دوزخش سزا است
و آنکه از اسلام ناکام است زهر مار و کژدم دوزخ در جان و تنش رسا آیات بینات هدایت سمات بوجوب ایمان
ناطق اند و عبارات قدسیات بامر ایمان سابق فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ پس ایمان آرید بخدا و رسولان وی وَاِنْ
تُؤْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ و اگر ایمان آرید و اتقا اختیار کنید پس شما را باشد مزدی بزرگ وَمَنْ
يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا و کسیکه طلبد جز اسلام دینی را فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از وی
وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ و او در آخرت از زیان زدگان باشد اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ كُفَّارٌ
بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بمردند در حالیکه ایشان کافر بودند اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنانند که برایشان ست
لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ لعنت خدای عز و جل و فرشتگان و سائر مردم خَالِدِيْنَ فِيْهَا جاوید اند در آتش
دوزخ یا در لعنت لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند یا منتظر رحمت الهی گردند و از احادیث شریفه مظاهر مضامین لطیفه ظاهر است
که صاحب ایمان فایز بفیض بشارتست و محروم ازین نعمت مرد شریر و فاجر و در تجارت سودای آخرت خاسر
و از اسباب خیر و سعادت غیر ماهر عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ لَا تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ حَتّٰى تُؤْمِنُوْا سوگند بذاتیکه بقای نفس من بدست قدرت وی ست داخل نشوید در جنت تا آنکه ایمان آرید
رواه ابن ماجه روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدای عز و جل صلی الله تعالی
علیه وسلم تَجِيْءُ الْاَعْمَالُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ خواهند آمد اعمال بروز قیامت فَتَجِيْءُ الصَّلٰوةُ پس خواهد آمد نماز فَتَقُوْلُ يَا رَبِّ
اَنَا الصَّلٰوةُ پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من من نماز هستم فَيَقُوْلُ اِنَّكِ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای
عز و جل که بدرستیکه تو بر خیر هستی فَتَجِيْءُ الصَّدَقَةُ پس خواهد آمد صدقه فَتَقُوْلُ يَا رَبِّ اَنَا الصَّدَقَةُ پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من من صدقه هستم
فَيَقُوْلُ اِنَّكِ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ يَجِيْءُ الصِّيَامُ پس خواهد آمد روزه فَيَقُوْلُ اَنَا الصِّيَامُ پس عرض
خواهد نمود که من روزه هستم فَيَقُوْلُ اِنَّكَ عَلٰى خَيْرٍ پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ تَجِيْءُ الْاَعْمَالُ پس تر خواهند آمد دیگر اعمال كُلُّ ذٰلِكَ
يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّكَ عَلٰى خَيْرٍ هر یک را ازان اعمال خواهد فرمود خدای عز و جل که بدرستیکه تو بر خیر هستی ثُمَّ يَجِيْءُ الْاِسْلَامُ پس خواهد آمد اسلام فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ اَنْتَ السَّلَامُ وَاَنَا الْاِسْلَامُ
پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من تو سلام و سالم از عیوب هستی و من اسلام هستم فَيَقُوْلُ اللّٰهُ اِنَّكَ عَلٰى خَيْرٍ بِكَ الْيَوْمَ
اٰخُذُ وَبِكَ اُعْطِيْ پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدرستیکه تو بر خیر هستی بسبب تو درین روز گرفت خواهم فرمود

وبسبب تو عطا خواهم شود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ روایت کرده ست اینحدیث را عالم مجد امام احمد
در مسند خود و درایت مبانی امام طبرانی در معجم اوسط وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدای عزوجل صلی الله
تعالی علیه وسلم وَالَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهٖ لَا يَسْمَعُ بِيْ اَحَدٌ سوگند بدانیکه بقای نفس محمد در دست قدرت اوست
نشنود مرا هیچ یکی ازین امت يَهُوْدِيٌّ وَّلَا نَصْرَانِيٌّ یهودی باشد آنکس یا نصرانی ثُمَّ يَمُوْتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِيْ
اُرْسِلْتُ بِهٖ سپس بمیرد آنکس درحالیکه ایمان نیاورد بدینی و شریعتی که فرستاده شده ام به آن اِلَّا كَانَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ
مگر آنکه باشد از دوزخیان رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده ست این حدیث را مسلم در صحیح خود مردمان را باید که بآیین بهین
شرع برین و دین و اسلام خوشترین کار بهین و مهین دنیا و دین درست و استوار سازند و همیشه بران کارگزار باشند
وجهانداران بازیب و فر و شهریاران باکلاه و کمر را از ناگزیرها و ناچاریهاست که بر همه دهقانان و بازاریان و شهریان
و لشکریان و سروران و دستوران و فرزندان و برادران روزان و شبان برای درستی ایمان و استواری اسلام
با فرخندگی نمایان فرمانهای سخت و درشت روان دارند و همواره درستی و شکستگی ایمان و اسلام هرکس جویان باشند
و از چیستی و سستی ایمان و اسلام همه کس آگاه مانند و خود هم شب و روز بهمه جان و تن بآرایش ایمان و اسلام
کاربند شوند و به پیرایش اسلام و ایمان پابند گردند چنانکه خسروان و فرمان دهان روزان و شبان بنا بر بند و بست
گیر و دار این جهان ناپایدار اندیشه های بسیار و رنجهای بیشمار بکار برده کشور و لشکر آبادان میسازند و این همه بار فراوان
و رنج بی پایان را بامید سود دنیا بصد خوشی گوارا میدارند همچنین باید که بامید سود آنجهان و بدست آوردن بهبود آنسرا
کوششهای بیرون از اندازه و خونریزیهای افزون از اندیشه بر درستی و استواری ایمان و اسلام جان خویش
و همه کشور و لشکر از دستور و سرور تا درویش بی زر بهزار خرمی و شادمانی درکار دارند و باین دستکاری نیکبختی دو سرا
بدست آرند دانایان دوربین و خردمندان پیش بین از شاهان و سروران برین و توانگران بهین و بینوایان کهین
که در همه زندگی بزیرکی از کارهای زیان همه تن برکران و بکارهای سود سخت آویزان میباشند و باین کوشش بهبود
انجهان بدست می آرند همچنین می باید که بر آینه همه زندگانی شبها و روزها بدانائی دل افروز و بینش جان افروز
خردها و دوراندیشیها بکار داشته از زیان آنجهان که کفر و شرک و بی ایمانی و بی اسلامی ست باز مانده و بدست
آوردن سود آن سرا که ایمان و اسلام ست بهبود پایدار آنجهان گردآرند خدای جهان آفرین برتر و برین که دو جهان
آفریده مغز آن دوان ایمان و اسلام پیدا فرموده و یزدان دین و دنیا آفرین از همه بهتران بهترین که دو سرا
دستکار نموده از همه نگارهای آن نگارین خانها ایمان و اسلام نغز نگاری فرموده و چون چگونگی خواهش
ایزدی چون چنین ست ما چرا بدست آوردن اینچنین کار خجسته کردار بکوشش نگرائیم و بسرفرازی ایمان و سربلندی

اسلام ارجمندی و همایونی دو بهایی نبینند و زیم تبسا نادانی باشند که مردیدهٔ دوربین از سود ایمان پوشیده زبان
بی ایمانی پسندد و بیگران کم خردی شود که آدمی نگاه بهبود گزین از بهبود اسلام دوخته بی باکی و ناکارگی بی اسلامی
اندوزد و از پیغامبر آدم بر وی درود و بیشماری همدم تا اینم که گروه های پیروان پیغامبران بهبود و بهتری
یافته اند بخوشتری ایمان با فرخی دریافته اند و از آن هنگام تا این شام و بام که انبوه های کافران بدبخت و زیان
فرجام شده اند به تیره روزی و شوریده سری بی ایمانی خوار و زبون و نگبت و از دون گردیده اند پدران و مادران
بر پسران و دختران و برادران و خواهران بر برادران و خواهران و خویشان چه بر خویشان و چه بر بیگانگان و شبان
و روزان چنانکه بنا بر بند و بست کارهای دنیای زشت و ناپاک گفتارهای درشت و درست بکار میدارند و باین کوشش
راستگی کارهای خانهٔ سپنج میسازند همچنین میباید که همه نام گرفتگان روزان و شبان برای ساختگی و پیراستگی
کارهای عقبی خوب و پاک و فرخنده و شادی ناک سخنهای نرم و گرم پند و اندرزهای آبرو افزاینده در بند و بست
کارهای آن سرای دور سازندهٔ رنج آرندهٔ سور و گنج نمایند دانشمندان دین و دنیا را باید و خرداندیشان دو سرا را
شاید که بجان خویش و پسران و برادران و دیگر خویشان خویش همه فرمانبرداری کیش از توانگر تا درویش خواندن
نامه های دانش دین و دنیا اندیش دلبند شده بآیین خوشترین آن نامهای ایمان و اسلام فرخ پابند شوند و این پهلوانی
آبروی اینجهانی و سرخرویی آنجهانی اندوزند و بر فرزانگان روشن و هویدا باد و بر زیرکان آشکار است بر تن که ایمان را پایهای
و اسلام را مایه ها در هر دو جهان بلندپایگی آن ارجمندیهای بخشد و در این و آن پستی آن فرومایگی میدهد آنکه پذیرفتن ایمان
و اسلام بالانش است در مینوهای دلکش و خوش خوش خوشیها و شادیهای همه دیدار و گلشن است و کسیکه از پذیرفتن
آن هر دو [illegible] سرکش است در دوزخهای آتش کتا آکش و درکش مکش است آنکس سراپا بهین و خوشترین که با ایمان
و اسلام همایون فرخندگیهای بس افزون است در زمین و زمان سزاوار آفرینهای از شمار بیرون و در بهشتهای
بوقلمون سرباز پیرایشهای و در آسایشهای گوناگون آن ناکس و کمین و بدتر و کهین که از ایمان و اسلام بیرون
است در دو جهان با نفرینهای از اندازه افزون و در آتش دوزخ سرنگون از صحابه بزرگی پایه که خدای بزرگ
از آنها خوشنود باد و تابعین و تبع تابعین که بخشش گیتی آفرین بر آنها شواد و دیگر همه عالمان نیکو و دانشمندان
شریعت خوشترین بهتر از ایمان و اسلام برین چیز را نگفته اند و کاری را نشمرده و بدتر و زشتر از بی ایمانی
و بی اسلامی گناهی نگفته **حکایت** پرورنده برترین و نگارندهٔ زمان و زمین به پیر ما و رهبر ما بر و باد آفرینهای
آفرین آفرین بنوازش خدای یکتا و بی مانند و بی همتا بآن اندازه بزرگی ایمان و سترگی اسلام داشت که در
نزدیکش انسان نشست و خاست یک آن از ایمان تابان و اسلام درخشان از سر تا پا سرافراز و شادمان
و سربلند و شادان میگشت پسا گاه مشرکان تیره و تباه به بینش بزرگش رسیده مومن پخته کلمه شدند و بسیار ماه

کافران دل و روسیاه باندر فرخش هوش و دانش افزوده مسلم خجسته کار و بار گردیدند آنچنانکه بزرگی ایمان بزرگ ست گفتار گزارش و نگارش نامدارش هم بسیارست و همچنانکه سترگی اسلام سترگ ست گفتگوی خجستگیش و کلانی فرخش بیشمار بنابرین از گلچینی این گلستان خوشترین و گلزار دلنشین دامن درازی سخن شادابی آئین در نور دیدم و بسخن نغز دانایان پر مغز آنکه اگر در خانه کس ست یکحرف بس ست باین چند سخن و برخی گفتار در بزرگی و بهتری ایمان و اسلام فرخنده و روشن در مسلم صاحب ایمان مقتضای اسلام آنست که مسلمانان را دشنام ندهد و بدست آزار نرساند و منشای ایمان آنست که مردم از ایذای وی ایمن باشند و بر دمار و اموال خودها وی را امین سازند عَنْ

بیان نگاهداشتن دست و زبان

اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی هریرة که گفت فرمود رسول خدای منعم صلی الله تعالی علیه وسلم اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ مسلمان کسی ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی وَالْمُؤْمِنُ مَنْ اَمِنَهُ النَّاسُ عَلٰى دِمَائِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ مومن کسی ست که امین گیرند او را مردم بر خونهای خودها و مالهای خودها رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ روایت کرده ست این حدیث ترمذی بجامع خود و نسائی در سنن خود وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَلَّمَا خَطَبَنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست

بیان امانت و دیانت

از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند رسول خدای صلی الله تعالی علیه وسلم برای ما اِلَّا قَالَ مگر آنکه میگفت لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا اَمَانَةَ لَهٗ نیست ایمان هر کسی را که نیست امانت مر او را رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ روایت کرده ست این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست دوستی و دشمنی محض برای خدا و دادن و ندادن بجهت رضای مولی استکمال ایمان ست و خوشنودی بربوبیت خدای محترم و بدین اسلام و برسالت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم مذاق ایمان وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست

بیان حب لله و بغض لله

از ابی امامه که گفت فرمود رسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم مَنْ اَحَبَّ لِلّٰهِ وَاَبْغَضَ لِلّٰهِ وَاَعْطٰى لِلّٰهِ وَمَنَعَ لِلّٰهِ کسیکه دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا و دهد برای خدا و ندهد برای خدا فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْاِيْمَانَ پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را رَوَاهُ اَبُوْ دَاوٗدَ روایت کرده ست اینحدیث را ابوداود در سنن خود وَعَنْ عَبَّاسِ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از عباس بن عبد المطلب که گفت فرمود رسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم ذَاقَ طَعْمَ الْاِيْمَانِ چشید مزه ایمان را مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُوْلًا کسیکه راضی شد بخدا در ربوبیت و به اسلام در دین و بمحمد صلی الله علیه وسلم در رسالت رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده ست اینحدیث را مسلم در صحیح خود

وصیت دوم در ترغیب اتباع سنت زادها الله تعالی شرافتها

و تحریص اقتدای شریعت ادام الله الاعلی کرامتها بدان ای انسان ضعیف البنیان که هر وسعت آباد کارخانه

لکن گمان بدون اتباع سنت سنیه فوز و فلاح دارین تو محال ست و از قبول امور دور از خیال و اذعان
ای بنی آدم ناتوان که فسحت مهاد زمین کو زمان بغیر از اقتدای شریعت شریفه سود و صلاح کونین توان کارهای متعذر
اتصال ست و از مهمات فقدان محال بیت خلاف پیمبر کسی ره گزید ✤ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ✤ محال ست
سعدی که راه صفا ✤ توان رفت جز در پی مصطفی ✤ حضرت هادی حقیقی عمت هدایته در باب هدایت پیروی جناب
رسول و حبیب مقبول خود صلی الله تعالی علیه وسلم را شروط فرموده و جناب مرشد تحقیقی عم ارشاده در امر رشد
پس روی حضرت نبی مرسل و محبت سراپا عقول خویش علیه الصلوة والسلام از شروط قرار داده و اذا فات الشرط
فات المشروط بیت درین راه جز مرد راعی نرفت ✤ گم آن شد که دنبال راعی نرفت ✤ کسانیکه زین راه برگشته اند
برفتند و بسیار سرگشته اند ✤ و متمسکین بالسنت را هادی حضرت قدس جل جلاله ست و بوعده مقدسش منازل
آن اتقیا در علیین و متبدعین را مضل ابلیس لعنت انیس ست و بفرموده صدق حضرت خالق صداقت عم نواله مراحل آن
اشقیا در سجین مصرعه به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✤ و متبعین شریعت را پیش رو حضرت رسول
کریم ست صلی الله تعالی علیه وسلم و معاد شان درجات فردوس نعیم و مخالفین شریعت را راهبر شیطان رجیم ست
و مرجع آنها درکات جهنم و جحیم مصرعه کجا پاک و کجا ناپاک باشند ✤ ای عزیز اعتصام بالکتاب والسنت کیمیائی
سعادت ست با وی در آویز وای بی تمیز ابتغاء بدعت سم قاتل ست از وی بپرهیز ای عاقل اتباع شریعت موجب
اعزاز این مقام و احترام یوم فرجام محقق ست بهزاران شوق بقبول آن کوشش فرما وای جاهل مخالفت شریعت
باعث مذلت این دار پر کلفت و ذلت آن سرای با نقمت مثبت ست بصد هزاران شغف باجتناب از آن سعی نما و بدانکه
در تاکید این مراد آیات قدسی مواد در کلام قدم نهاد بسیار وارد شده و در قدغن این مرام احادیث فرخنده انجام
در ارشاد حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بسیار صادر گردیده چنانچه از آن جمله پاره از آیات قدسیات و برخی
از احادیث سامیات در بند رقم و قید قلم می آرد و نور افزای بدیده انوار نور دیده سعدا و روشنی بخشی در چشم
کوریها مینماید که آیات ارشاد مطویات قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف
نحن ابناء الله واحباءه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللهَ دوست میدارید خدای را فَاتَّبِعُونِي
پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ اللهُ تا دوست دارد شما را خدای تعالی وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان
شما را وَاللهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده ست گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
برحمت خاصه یا خطاب با قریش ست که میگفتند بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک
خدای آسمان امیدواریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قُلْ
أَطِيعُوا اللهَ بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا

پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفرست و ایضا حضرت واسع الرحمت
کثرت رحمانه میفرماید وَمَا اٰتٰىكُمُ الرَّسُوْلُ و آنچه میدهد شمارا پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آن را که حق شماست
وَمَا نَهٰىكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شمارا از آن مثل غلول یعنی خیانت در غنیمت فَانْتَهُوْا پس باز ایستید از آن و محققان
برآنند که حکم این کلمات عامست و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغامبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی او برحق ست هرکه مرتکب امر او گردد نجات یابد و هرکه از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاک افتد
بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا ❖ وانکه خلاف امر تو ورزید قد هلک ❖ وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدا
در مخالفت رسول او اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ بدرستیکه خدا سخت عقوبتست بر مخالفت ورزندگان فرمان پیغامبر را
و ایضا خالق خلقت جناب عم خلقه میفرماید وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ
و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید و ایضا جناب
نوربخش آفتاب و ماهتاب نورت صفاته میفرماید وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان بردخدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ
و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت
مَعَ الَّذِيْنَ با آن کسانیکه اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده ست خدا بر ایشان مِنَ النَّبِيّٖنَ از پیغامبران و رسل
و اولوا العزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيْقِيْنَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَآءِ
و کشتگان راه خدا مراد شهدای اُحد اند و نزد جمهور عامست و شامل جمیع شهیدان را وَالصّٰلِحِيْنَ و ستودگان
در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ و چه نیکو اند اُولٰٓئِكَ اینجماعت رَفِيْقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد
و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها رفیقی اند در عالم آورده که مراد از نبیین حضرت پیغمبرست و صدیق اشاره با بوبکر صدیق ست و شهدا عمر و عثمان
و علی اند و صالحین سایر صحابه و خلاصه آیت آنست که هرکه امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب **مثنوی** همچو بلبل دوستی با گل
گزین ❖ تا شوی با خرمن گل همنشین ❖ زاغ چون مردار را شد هم نفس ❖ یار او مردار خواهد بود و بس ❖ ذٰلِكَ
این بودن با جماعه مذکوره اَلْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامتیست از خدا وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا و بسندست خدای تعالی
دانا بمقاصد و نیات و ایضا شهنشاه سلطنت عطا عم نواله میفرماید مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ هرکه فرمان برد رسول را
فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول خدا بطاعت خدا میخواند بامر خدا پس
فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد در **بحر الحقایق** آورده که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و سلم
بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسیکه قایم بالله بوده باشد هر آئینه خلیفة الله بوده باشد پس خلافت
مر آنحضرت را ثابت بود در هر معامله که با خلق مینمود کما قال الله تعالی وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ و بیشک خلیفه بوده

در هر معامله که خلق با وی میکرده اند کما قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ وطاعت چنین خلیفه
بی شائبه شبهت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست ✤ بیشکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا ✤ گه نیفگندی تو افگندیم ما ✤ تو در افگندن نئی جز آلتی ✤ فعل فاعل را بود نی علتی ✤ عقل کار
ره ندارد و هم نیز ✤ چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز ✤ وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کرد از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس
نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعض از علما این آیت را
بآیت السیف منسوخ دانند احادیث مغفرت غلیث عن عرباض بن سارية از عرباض بن ساریه روایتیست
قَالَ که گفت صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم ذَاتَ يَوْمٍ یکروز ثُمَّ
أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ توجه کرد بر ما بروی مبارک خود فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً پس پند کرد ما را پند کردنی سخت رسان
و موثر و قول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو و سره و بلیغ و فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را برسد ذَرَفَتْ
مِنْهَا الْعُيُونُ اشک ریخت از ان موعظه چشمها ذرفت بذال معجمه رفتن اشک از چشم وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ
و ترسید از وی دلها فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی یا رسول الله كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ گویا این پند نصیحت که وداع
کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت هر چه کردنیست فرو نگذارد و هر چه گفتنی است بگوید و دل ما از
تصور وداع و رحلت تو گرفته میشود و محزون میگردد فَأَوْصِنَا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی کن ما را نرم و آسان
تا دل بیاساید و از جا نرود فَقَالَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا
وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و به تقوی جمع شود
وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا و اگر چه فرمانا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است در طاعت امرا و الا بنده امیر نبود
که یکی از شرائط امارت آزادیست و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشتی خانه بنا میکنند
اگر چه آن مسجد همچو آشیانه کنجشک بود و مسجد هرگز همچو آشیانه کنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خوردی
و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود بر این تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب گردد پس از ان علت
سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي زیرا که بدرستی که کسیکه میزید از شما
بعد از من فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا پس سرانجام است که ببیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا
امن است از فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشاره کرد بحفظ تقوی بقول خود فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ
الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلفای مرا که اهل رشد اند و راه راست یافتگان اند
و رشاد بسامان و بره بودن خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفاء اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان بود
و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفاء راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است

صلی الله تعالی علیه وسلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود وبعد از وی در زمان ایشان رواج یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده وچون مظنهٔ آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفاء راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق سنت نبوی ست واطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقهٔ زایغه کنند پس از ان مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت وفرمود تَمَسَّكُوْا بِهَا چنگ در زنید بسنت من وبسنت خلفای راشدین وَعَضُّوْا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وسخت بزنید بران سنت دندانها را ومحکم گیرید آنرا وعض گزیدن ونواجذ جمع ناجذ دندان در اقصای دندانهای که آنها را اضراس حلم واضراس عقل گویند یعنی انیاب ومطلق اضراس نیز آید وَاِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُوْرِ ودور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت وزمان خلفای راشدین نبوده اند فَاِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت ست وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وهر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت ست رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجه این حدیث را چهار کس روایت کرده اند اِلَّا اَنَّهُمَا لَمْ يَذْكُرِ الصَّلٰوةَ مگر این ست که ترمذی وابن ماجه ذکر نکرده اند قصهٔ نماز گذاردن را یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه افتتاح حدیث از وعظنا موعظة کرده اند وعن جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ گفت جابر گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم یعنی در خطبه بعد از حمد وصلوة اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ خَيْرَ الْحَدِيْثِ كِتَابُ اللّٰهِ بهترین سخنان کتاب خداست که فرقان مجید ست وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ وبهترین طریقها وسیرتهای نیک طریقه وسیرت محمد ست وَشَرُّ الْاُمُوْرِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وبدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده ست در دین که بدعت عبارت از ان ست وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وهر بدعت گمراهی ست یا سبب گمراهی رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بدعت ست پس انچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کرده شده ست بران آنرا بدعت حسنه گویند وانچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ محمول برین ست وبعضی بدعتها که واجب ست چنانچه تعلم وتعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل گردد وحفظ غرایب کتاب وسنت ودیگر چیزهای که حفظ دین وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنای رباطها ومدرسه ها وبعضی مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعضی وبعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذ ولباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر در زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم نبودند چنانکه سیری وغربال ومانند آن وبعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهوا بر خلاف سنت وجماعت وانچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه بان معنی که در زمان

حضرت نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهند بود بلکه درحقیقت سنت ست زیراکه آنحضرت فرموده
که بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو هر چیزیرا که آورده ام من آنرا از دین و شریعت
اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات بروجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله تعالی
علیه وسلم در وقت معارضه داعیه و باعثه هوا پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد
حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان ست و فرموده هوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم گردد زیراکه انتفاء و انعدام
آن مطلق ممکن نیست و کمال نیز نیست و نه موجب اجر و ثواب چه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد
امر باشد رواه فی شرح السنة روایت کرد این حدیث را محی السنه در شرح السنة عن ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من تمسک بسنتی
عند فساد امتی کسیکه چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت
و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مراو راست مزد و ثواب صد شهید کنایت ست از یافتن
غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث
بن عباس رضی الله تعالی عنهما عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست
فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه پس بتحقیق برکشید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن باشد
که شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و سر حلقه در گردن هر گوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه گویند رواه احمد و ابوداود وعن ابن مسعود
رضی الله تعالی عنه قال من کان مستنا کسیکه میخواهد که برود در راه راست را فلیستن بمن قد مات
پس باید که برود در راه را و اقتدا کند بکسانی که بتحقیق از عالم درگذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه
الفتنة پس بدرستیکه زندگان ایمنی کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلاء در دین این سخن را ابن مسعود در زمان
خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردهها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را خبر صحابه چنانکه گفت
اولئک اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردهها یاران
محمد اند که بودند فاضل تر از هر که جز ایشان ست درین امت وابرها قلوبا و نیک ترین امت از روی دلها
واعمقها علما و دور اندیشه تر امت از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا در لمعات سوم

وعادات که متعارف ست میان مردم وتکلف آنرا برخود نهند وتکلف در لغت بخود در گرفتن کاری بغیر بودن ورنج
برخود نهادن وتکلف پیش آینده بکاری که افزون باشد از حاجت وبیرون از طاقت اِخْتَارَهُمُ اللّٰهُ لِصُحْبَةِ
نَبِيِّهٖ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِاِقَامَةِ دِيْنِهٖ برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود وبرای
برداشتن دین وی واین دلیل ست بر افضلیت واکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلق ایشانرا
برگزید ویاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق وخیار امت بوده اند وجواهر نفوس ایشان برای
انعکاس انوار هدایت وایمان قابل تر ولیق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى وَكَانُوْا اَحَقَّ بِهَا
وَاَهْلَهَا وبودند سزاوار تر ولیق تر بکلمهٔ تقوی ومستحق تر مر آنرا واز آثار آمده ست که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامهٔ دلهای
بندگان ویافت دل محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم روشن تر وپاک تر پس فنهاد نور نبوت را دران ویافت دلهای
صحابه را صاف تر ولیق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را وچون ظاهر ست چنانکه هیچ عاقل نه پسندد که آنها
که یاران پیغمبر باشند ومریدان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ورضی الله تعالی عنهم وعمرها در سایهٔ تربیت او بوده
خدمت کرده باشند هنوز پاک وصاف نشده وبدرجهٔ کمال نرسیده باشند مریدان مشایخ را ببینید که در خدمت ایشان
بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عاید گردد مگر منافقان باشند ومنافقان خود بعد
از نزول سورهٔ توبه متعین شده واز میان مخلصان جدا گشته وفضیحت ورسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد
فَاعْرِفُوْا لَهُمْ فَضْلَهُمْ پس شناسید برای ایشان فضل ایشان را وَاتَّبِعُوْا عَلٰى اٰثَارِهِمْ وپیروی کنید
ایشان را وبروید بر نشان پای ایشان وَتَمَسَّكُوْا بِمَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ اَخْلَاقِهِمْ وَسِيَرِهِمْ
وچنگ در زنید بانچه توانید از خوبی وروشهای ایشان فَاِنَّهُمْ كَانُوْا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيْمِ
پس بدرستی که ایشان بودند براه راست در غایت راستی رواه رزین وَعَنْ مَالِكِ بْنِ اَنَسٍ مُرْسَلًا روایت
ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَكْتُ فِيْكُمْ
اَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوْا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا گذاشته ام در میان شما دو چیز که البته گمراه نشوید مادام که چنگ در زنید
بآن دو چیز آن دو چیز کدام است كِتَابُ اللّٰهِ وَسُنَّةُ رَسُوْلِهٖ کتاب خدا وسنت رسول خدا رَوَاهُ فِي الْمُوَطَّا
روایت کرده ست این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک ست وموطا مقصوره وممدوده هر دو آمده
بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم وبمعنی منقطع نیز آید پس گفته
نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل گردد واولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا گویند که بمعنی حذف اول
اسناد ست وَعَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وروایت ست از عمرو بن
عوف که گفت فرمود رسول خدای ذی النعم صلی الله علیه وسلم اِنَّ الدِّيْنَ بَدَاَ غَرِيْبًا بدرستی که دین بیدا

شده است غریب وتنها وسیعود کما بدأ دسر انجام است که باز گردد چنانکه پیدا شده بود فطوبی للغرباء
پس خوشی وخنکی باد مر غریبان را وهم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی
وآن غربا کسانی اند که درست خواهند نمود چیزی را که خراب وبد ساخته باشند مردم بعد از من از سنت من رواه
الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی در جامع خود ورکن اعظم وعماد اقوم اتباع سنت درستی وصفای
عقاید است از نقص وکدر بدعت لهذا باید که از عقاید فاسده بدعیه ومذاهب کاسده فسقیه رفض وخروج واعتزال وقدر
وجبر وحلول وامثالها وقال ومقال توحید وحدت وجودی که متصوفه زمانه ومتزندقه آن را علوم معارف الهیه
تعالی شانه وفنون عرفان سرمدیه حضرت تبارک جلاله قرار داده در حقیقت از تلبیس حلولیه شده اند ولب بحث
وگفتگو دران میکشایند وخلایق را از صراط مستقیم شریعت وسبیل عظیم سنت گمراه وپریشان میسازند وبجز تقلید
بمعنی از مذاق فیض وفاق ایمان عارفین صادقین وذوق ممسوت اتفاق عرفان صوفیین کاملین رحمهم الله تعالی
اجمعین اصلا آگاهی وقطعا علم کماهی نمیدارند چنانچه بیان حال این گروه شقاوت پژوه حضرت عارف بلند سیر
شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله تعالی علیه فرموده اند شعر بدنام کننده جوان مردان را تقلید مقلدی دو سه بمعنی
مجتنب وبر کران شود وگرد دیگر د آن نگردد شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست

نظم

درون تیره از سیل زخارف
چه حاصل زان چو دل تاریک باشد
طریق پخته کاری راند امشب
بماند تا قیامت نارسیده
چو در دستش نهی دست ارادت

زبان مگشای در شرح معارف
مکن با صوفیان خام یاری
بخامی میوه از باغت فشانند
منه دست تهی از سیم واز زر
بدست آید ترا دست سعادت

معارف گر چو مو باریک باشد
که باشد کار خامان خام کاری
ز اصل خویش آن میوه بریده
بجز در دست پیر پیر بر ور
واز اعتقاد صواب اتحاد اهل سنت

وجماعت وعقیده پسندیده سنت وشریعت انور زیده سر مو تجاوز نکند واز حضرت موفق حقیق عزت هدایت
استقامت توفیق بر آن شرب سراپا عذب وصفا دعا واستدعا داشته مذهب سنیه وکیش سنیه خویش درست ومضبوط
دارد که موافق فرمود مسعود حضرت خیر الوجود صلی الله تعالی علیه وسلم متمسک سنت وقت شیوع بدعت را که از
افعال رجال لبیب است ثواب صد شهید نصیب اللهم ارزقنا آمین برحمتك یا ارحم الراحمین
چنانچه در ماسبق ازین ورق بعنایت حضرت معطی درجات ثواب طبقا عن طبق عز سلطانه صورت پذیر تحریر ونقش
گیر تسطیر گردیده وباید که حقایق اصولی وفروعی ودقایق کلی وجزوی فقاهت پیر فراست وروایات فقهاء
بادیهت بر کتاب وسنت سراپا سعادت عرض نموده باشد وهر چه ازان تحقیقات وتدقیقات موافق ومطابق
کتاب وسنت قدسی رتبت یابد بران عمل نماید وآنچه خلاف آن ومخالف ازان معلوم ومدرک شود از آن پرهیز

واجتناب سازد وبدانکه حقیقت دین وکنه شریعت صواب آئین آنست که ما بندگان از جانب حضرت خالق مطلق جل حکمه وجناب الملک برحق بارک امره ماموریم باتباع نفس نفیس مرشد کامل حضرت نبي کریم ومحکوم ایم باقتدای ذات قدسي صفات شیخ اکمل رسول سراپا هدایت تفضیم براو تحیات وتسلیمات پر تکریم از ملک عظیم جلت عظمته وسوای جناب آنسرور وبجز حضرت آن مطهر ومطر بازید وعمر وسروکاری نداریم واز خلاف خالد وبکر اندیشه بدل نمی شماریم نظم سروکارم بجون تو بادشهیست ✤ بافقیرم دگر نباشد کار ✤ ای خضر در حریم توسقا ✤ وی سکندر بهشت آئینه دار ✤ هر که از تو نیابد آگاهی ✤ از خدا بیخبر بود ناچار ✤ آری اینقدر امر لابدی وبی اینقدار کار ضروریست که اجتهاد مجتهدین این امت شریفه وتحقیق علمای این کتیبه منیفه را برحق ومثبت برقاعده صدق میدانیم وتکریم وتعظیم مجتهدین فاضلین وعلمای راسخین واکرام واحترام صوفیین کاملین امت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم را کالنقش فی الحجر در قلوب وخواطر مرکوز ومنقوش میداریم واعتقاد بزرگی وعقیده سترگی با محبت فراوان ومودت بی پایان بحضرات آنها داشتن سراسر نور ایمان وسربسر رونق ایقان خود میشماریم ومنکر ازین جماعه عالیه ومعترض برین زمره متعالیه را بلا شک وشبه خاطي ودال ومبتدع پر نکال میدانیم مثنوي چون خدا خواهد که پرده کس درد ✤ میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ✤ از خدا خواهیم توفیق ادب ✤ بی ادب محروم گشت از فضل رب ✤ از ادب پر نور گشتست این فلک ✤ واز ادب معصوم وپاک آمد ملک وچون تمامي بني نوع انسان را از اسباب فخر ومباهات بهتر وخوشتر از انتساب هرگونه وارتباط هر نوع با جناب سید عالم وحضرت فخر ولد آدم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در عوالم موجودات ومکونات محقق وثابت نیست لهذا هر قدر که تواند در ماکل ومشارب وملبس ونشست وخاست ورکوب ونزول وغیر ذلک کله عادات انسانی وتمامه اخلاق بشر ضعیف بنیانی با رسوم وعادات واخلاق عرب زمان سابق که وجود فیض آمود حضرت رسالت مورد ونبوت مشهود در آن آوان موجود وکرامت نمود مطابق وموافق سازد چنانچه از سیرت میمنت سریرت اعدل اصحاب وبر فلک تقوی وورع روشن تر از آفتاب وسیمای دیانت وامانت پر نور تر از ماهتاب وماحي رسوم بدعات سراپا خراب حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضي الله تعالی عنه مروي گردیده ولفضله تعالی وتقدس حکایتش برای اهتدا با مومنین انشاء الله تعالی بجنت رساند بالصدق والثبوت چنین رسیده اخرج البغوي عن ابي عثمان النهدي قال اتانا کتاب عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ونحن باذربیجان مع عتبة بن فرقد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراویلات وعلیکم بلباس ابیکم اسماعیل وایاکم والتنعم وزین العجم علیکم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلقوا والقوا واعطوا الرکب وانزوا وارموا الاغراض وفي روایته وانزوا علی ظهور الخیل نزوا

یعنی چون اعراب برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله تعالی عنه را رسانیدند که رسم عجم را اختیار کردند و رسم عرب را ترک نمودند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و بگذارید موزها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل را و خود را دور دارید از تنعم و هیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آئینه آفتاب حمام عرب است و بر رسم عرب معد باشید و درشت لباس باشید و سخت ابدان باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را یعنی بگیرید و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر آرید بر نشانها المقصود والمطلوب در جمیع عبادات و مجموع عادات اتباع سنت موجب مباهات و اقتدای شریعت سبب شرافت را از افتخارات باید انگاشت و از محدثات امور بدعات شقاوت ظهور اجتناب را از میمنت و همایونی شاید پنداشت و بدانکه در دینیات و عقائد و عبادات پر فوائد خواه منویات قلبی باشند و یا ظهریات جوارحی اتباع حضرت مصطفوی و اقتدای جناب مجتبوی علیه الصلوة والسلام سیما و لاجرم ضرور نیست که بجز این فک و نجات سرای عقبی متعذر است و محال و بغیر این فوز و فلاح در اخروی مفقود است و معدوم مثال چنانچه حضرت ناصح نامی و اندرزکن خوش مرامی مولانا عبد الرحمن جامی در کتاب مستطاب سراپا موعظت ذهب سلسلة الذهب بمناسب این بیان چه خجسته و فرخ تبیان فرموده **نظم**

گر ترا ذوق آن شود جامی — که رهی همچو میوه از خامی
شیوهٔ نارسیدگان بگذار — رسم و راه رسیدگان بردار
تا ز خامی خویش و هیچ کسی — بمقام رسیدگی برسی
سوی پاکان توجهی میکن — بتکلف تشبهی میکن
هر که در زی پاک کیشان است — بحدیث نبی از ایشان است
قال النبی صلی الله علیه وسلم — مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ
نظم با تو گویم که زی ایشان چیست — گر توانی بزی ایشان زیست
اتباع شریعت نبوی — اقتدای طریق مصطفوی
تن بآداب آن در آوردن — دل باخلاق او بپروردن
گردن سر بوحدت مطلق — در شهود خدای مستغرق
اگر اینها بجد خود دانی — جهد کن آنقدر که بتوانی
کل ما لیس کله یدرک — کله لا یجوز ان یترک

حکایت

زآل فرعون بود ناسره — هرزه گو مسخره و سخره
بود بر صورت کلیم الله — گاه و بیگاه با عصا و کلاه
پیش فرعونیان ز ناسرگی — مثل موسی شدی ز مسخرگی
سر بتقلید وی بر آوردی — هرچه دیدی ز وی همان کردی
ماتم غرق را چو زد جبریل — جامهٔ عمر قبطیان در نیل
نشد آن مسخره هلاک ز غرق — ریخت موسی ز درد خاک بفرق
کای نکوکار ازین تبه کردار — از همه بیش دیده ام آزار
وی بدین مکرمت چه آینده است — که همه مرده اند و وی زنده است
گفت حق کای گزیده و بیچند — با تو می ساخت خویش را مانند
هرچه بر صورت گزیدهٔ ماست — بعذاب مخالفان نسزاست
این تشبه که از عداوت خاست — بین که چون مرگ کاه عمر فزاست
آنکه از محض دوستی خیزد — کس چه داند که تا چه انگیزد

حکایت حضرت هدایت بخش و دین آفرین عز شانه بعبد عبادت گزین خود یعنی شیخ تقوی آئین و در ورع بمرتبهٔ دلنشین حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین در مقاصد اتباع شریعت

خواهی برتبهٔ اقصد حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان سجیهٔ رضیه اتباع سنت واجتناب بدعت بدرجهٔ اعلی ومعراج ارفع ارزانی وعطا فرموده بود که گویا سراپای قدس توامان مجسم از نفاست اتباع سنت بود وسراپا منور از نور اقتدای شریعت عالی که باغوای شیطان سرگردان تیهٔ ضلالت بود بهدایت جلشانه بیمن نفس نفیسش راه یاب سبیل هدایت گردید وخلقی که باغوای ابلیس موجب تلبیس گمراه وپریشان در ظلام بدعت طریق حیرانی می پیمود بعنایت تبارک برهانه ببرکت ارشاد رشیدش در انوار سنت بره نوردی جادهٔ دین پر شرافت رسید بهدایت وعنایت هادی ومنعم حقیقی عم انعامه صد هزاران خلایق در چار دانگ هندوستان وخراسان شرقاً وغرباً از ممالک شروع بنگاله تا بسیاری از سرزمین ملک خراسان وشمالاً وجنوباً از سرحد کوهستان سوالک تا انتهای ملک دکن عقائد اسلامیه از غش وناسره بدعت وکثافت پاک نموده بنقد وتجدید رسانیدند واز امور دین وشعائر اسلام سعادت آئین آگاه گشتند وبشیاران مردم از رنج ونجاست بی نمازی وکلفت وخباثت بی صومی محنت وتعب پردازی وعدم مبالات باداء حج وزکوة دلنوازی وارستند وحلیه حال وبال خود هارا بآرایش وپیرایش تقدیم طاعات بیارا استند وبنی آدم نامعدود از افعال قباحت حدود وکارهای وقاحت اندود فسق وفجور تعذیب محدود باز آمده بسجایای سراپای استرضای حضرت خالق ارض وسما جل جلاله باقدام عبادات سراسر سعادات معمول ومشغول گردیدند وبکرم ورحمت جناب موجد عدد وحروف عمت رحمته نفوس انسان مستعد الوف تقوی وورع مالوس گشته بدرجهٔ والای ولایت ورتبهٔ علیای صفوت رسیدند الحمد لله تعالی علی ذلک

نظم

بی خود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
کان شب قدر که این تازه براتم دادند
هاتف آن روز مرا مژدهٔ این دولت داد
خبر از واقعهٔ لات ومناتم دادند
بحیات ابد آفروز رسانید مرا
که در آنجا خبر از جلوهٔ ذاتم دادند
شکر شکر بشکرانه برافشان ایدل
که ز بند غم ایام نجاتم دادند

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
من اگر کامروا گشتم وخوشدل چه عجب
که بران جور وجفا صبر وثباتم دادند
کیمیای ست عجب بندگی پیر مغان
خط آزادی از حسن مماتم دادند
این همه شهد وشکر کز سخنم میریزد
که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
یار نیکو گزین که نیک سرشت

وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود وچه فرخنده دمی
مستحق بودم واینها بزکاتم دادند
شدم از عشق رخت بی خود وحیران گشتم
خاک او گشتم وچندان درجاتم دادند
بعد ازین روی من وآئینهٔ وصف جمال
اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند
همت حافظ از انفاس سحرخیزان بود
هرچه یا بد ز همنشین یابد

حکایت بسا اوقات بر سبیل تذکره ومقال واکثر ساعات در جواب وسوال سالکین تعلم احوال آن ولی حضرت ذو الجلال جل جلاله قاعدهٔ قرب ولایت وضابطهٔ حصول صفا وصفوت راچنین تقریر

دلپذیر و بیان لطافت نظیر فرموده بودند و سامعان را از حقایق این دقایق بچنین طرز و طور هدایت خود آگاهی داده
که حضرت لطف الهی جل جلاله و جناب نبوت پناهی علیه و آله سبیل نیل قرب خود را بدو نوع قرار داده و بر متبعین
هدایت هر نوع استقرار بخشیده اکثر ولایت دستگاهان باشند و بیشتر صفوت پناهان که سراپا در جمیع امور دین و دنیا
و مجموع عبادات و عادات ادنی و اعلی منور و مستغرق بنور سعادت ظهور سنت و شریعت باشند و بفضله و عنایته
تبارک و تعالی از نفوس قدسی مانوس این مجمع عرفان محروس خوارق و کرامات ظاهر شوند و خلایق از تیه ضلالت برآمده
بر وسعت هدایت مستقیم شوند و رسوم مندرسهٔ دین تجدید یابند و سنن ممات رسیده شرع شرافت آئین بحیات گرایند
چنین گروه سعادت پژوه سعدا سر بسر رضاجو و استرضاخو بجناب علو حضرت حق تبارک و تعالی باشند و آن کملا را
بجز حصول خشنودی خالق سود و بهبودی تعالی شانه در دارین مقصودی و در کونین مطلوبی نباشد. مصرع
رضای تو مارا مراد دلست ✤ وگرنه بما زندگی مشکلست ✤ و حضرت حق سبحانه و تعالی بفضل و عنایت خود
حضرت شیخنا و مرشدنا را همین مقام استرضای و منزلت رضا بذل و عطا فرموده بود الحمد لله تعالی علی ذلک حمدا کثیرا
و طریقهٔ انیقهٔ حضرات رسل عظام علیهم الصلوة والسلام و سنت سنیهٔ صحابهٔ کرام علیهم الرحمه والرضوان من الملک
العلام عز علمه و شیوهٔ ستوده و روش پسندیدهٔ تابعین مستحق احترام و تبع تابعین ذوی احلام علیهم الرحمة من الله المنعام
عز شانه همین مقام رضا و قیام بر رتبت استرضا عام و تام بوده است و بس مابقا هوس و صوفیه صافیه قدما
نیز ناهج همین مناهج بوده اند و سالک همین مسالک شده و بسیار باطن آگاهان باشند و بیشمار کشف و شهود انتباهان
که برحمت حضرت موجد مرحمت لمرحمه سراسر هدایت دین نمایند و سرابرات طریق شریعت خوش آئین کنند و از ذوات
آن شرف آیات ظهور خوارق بارز شود و بروز کرامات ظاهر گردد و با وجود این همه فضائل نامعدود از اشخاص مسعود
آن والا شکوهان گاهی بباعث حالات سکریه و واقعات محویه و گاهی بسببی که افهام ما مردمان مبتدا بادرک آن نرسد
و کنه اش نفهمد افعال و اقوال صادر شوند که باعتبار ظاهر و بنظر مجاز مواخذهٔ شرعی و دار و گیر فتوای شرع شرف احتوای
و کرم فرعی بنسبت آن حرکات متوجه گردد و بفکر بارزی و تدبر مجازی حسب جواز شرع پر اعجاز صاحب آن صادرات
و واردات ملام کلام خواص شریعت هدایت کام شود بنابران مناسب و ملایم آنکه طائفهٔ لطیفهٔ اولی را سراپا متبع
و مقتدی حضرت امام هدایت و جناب رهنمای شریعت و طریقت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم دانسته
و فلاح و صلاح خود در پیروی آن گرامی فهمیده در امور معاش و معاد پس رو آثار گیر آن عقلا باید شد که عین
رضای حضرت والا و جناب مولی حق سبحانه و تعالی مطلوبی درین است و درجت استرضای علیای حضرت
کبریا عزت صفاته منطوی با این مصرع فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب ✤ که حیف باشد ازو غیر این
تمنای ✤ و فیه فاضله اخری را در اموریکه موافق شریعت شرایف واقف باشند مقتدا و پیشوای خود فهمیده

اتباع واقتدای آن باید کرد وهمه اقوال واحوال که خلاف قاعده شریعت راشده باشند زنهار هرگز اتباع و
اقتدای آن نباید کرد لیکن آن فضلا را درین امر معذور فهمیده زبان وبیان باعتراض وانکار نباید کشود ودر محادثة
چنین حادثات شیوه دلاویزه سکوت وصمت را برخصلت فراست وصلت تقریر وگفتگو اولی وانسب باید نمود
در دلیست درین سینه که گفتن نتوانم * ورین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم * **فائده** وبدانکه مخالف شریعت
دو نوع ست وخلاف سنت بدو عبت وطوع یکی آنکه در مسائل اعتقاد سوء عقیدت بآن فساد مواد باید که معتقد
آن بدرجه کفر رسد ویا افعال سیئه بانحدار حیطه شرع بحد[illegible] در شوند که مرتکب آن برتبه کفر لاحق وواصل شود
درین صورت البته صاحب چنین فضائح وقبائح **کافرست** وافعال خوارق او از قبیل استدراج والا در همه اوامر
دین وکل مهمات سنت شرف آئین صاحب زلات وخود لغزش او را معذور باید انگاشت ومآل کارش بر عفو
ومغفرت حضرت ستار وجناب غفار باید گذاشت **مصرعه** کسی کجاست که او دامن نیالوده ست *
فائده ودر تبیان این مقال وکشف اجمال حکایتی صفا تبتی از کتاب معارف آب وقدس انتساب
نفحات الانس بعبارته ولفظه منقول ومسطور میگردد فتفکر وتدبر **حکایت** در رسالۀ اقبالیه مذکورست
که شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته که آنروز قافله در سنا بود یکی از مریدان شیخ سهروردی آنجا بوده بزیارت
وی رفتم الحق لبس مردی عزیز بود ساعتی بنشستم واز هرنوع سخنان میرفت از وی پرسیدم که ما شنیده ایم که
شیخ شهاب الدین شیخ اوحد کرمانی را مبتدع خوانده وپیش خود نگذاشته ست راست ست آن پیر گفت
بلی ومن دران مجمع در خدمت شیخ حاضر بودم که کسی ذکر شیخ اوحد الدین میکرد فرمود که پیش من نام وی مبرید
او مبتدع ست اما روز دیگر هم در خدمت شیخ حاضر بودم که با شیخ گفتند که این سخن را شیخ اوحد الدین کرمانی
شنیده وگفته که هرچند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من بر زبان شیخ رفت ودر هیچ
بیتی عربی گفته ست وآن بیت اینست **بیت** ما ساءني ذكرك لي بمساءة * بل سرني اني خطرت ببالكا
واین مسئله هدایت محوله را از کتاب ایمان حسب ومعارف آب وتاب وانوار تفهیم صراط مستقیم تصنیف حضرت
شیخنا ومرشدنا مجاهد وغازی علیه الرحمه والرضوان واز مکتوبات عرفان آیات وسرایا قدسیات حضرت
ربانی وقطب آوانی وغوث جهانی جناب شیخ احمد مجدد الف ثانی علیه الرحمه وتصانیف ارشاد تصاریف
حضرت شریعت پناه وطریقت دستگاه وحکیم امت رحمت خواه شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله
تعالی علیه مفصل ومشرح باید دریافت وعلم خویش اعتقادی برعرصه دین واسلام خویش باید افراشت **حکایت**
حضرت ذوآفرینش وخالق بینش جلت حکمته حضرت امیر المومنین وامام المسلمین ثانی یعنی مولانای لطافت
تعبایی وادلامی نفاست توانائی ومقتدای نظافت عنوانی مولانا سید ابوعبدالله محمد نصیر الدین

مجاهد غازی علیه الرحمه را که بعد از مرور و انقضای عرصهٔ هدایت و ارشاد شیخ سراپا ارشاد و ولی با خصائل امجاد
و عارف با معارف قدسی بنیاد حضرت امیر المومنین و امام المسلمین ولی باشرائف سرمد سید احمد مجاهد غازی
علیه الرحمه والرضوان بر سر ظهور هدایت و ارشاد اهل الزمان و دهور جلوه بروز و نمایش وجود عنایت و شمول فروز
بود جناب ممدوح و موصوف بجهت و عطیت حضرت راحم و عطوف سالت عطیات حسن عمل بالسنت و قوت قیام
علی الشریعت بآن سموت در کار و بآن علوت خجسته کردار داشتند که تبیان در بیانش واجبست و رقم در
ارقامش عاجز تبائید هادی قدیر کلت قدرته جمی غفیر و جمعی کثیر از ممالک وسیع هند و مملکت فسیح سند بارشاد آن مرشد
طهارت موجد از ضلالت بدعت باز آمده بر هدایت سنت صادق دم و واثق قدم گشتند و آن شیخ ارشاد کلدی
بانعام حضرت باری عز سبحانه طرفه تاثیر میمنت اثیر داشتند که هر کس از مردم مقدس و یا آدم بو الهوس در حلقهٔ صحبت
آن عارف اقدس پیش و پس می نشست تا وقتیکه سعادت یاب آن صحبت قدس مآب مجلست می بود در پیرامن
خاطرش وسوسهٔ شیطانی و در کانون ضمیرش خطرهٔ نفسانی نمیگذشت و اگر رو می نمود کمتر مخطور می بود سبحان الله
حضرت مرحمت فرما عزت رحمته عرفا را چه عالی مرتبت صدق و صفا اکرام عطا میفرماید و تبارک الله جناب مکرمت
اعطا عصمت عطیه اولیا را چه متعالی درجت صفوت انتما و شمول آرامی نماید که تاثیر صفائی باطن آنها بر عرصات
احوال قساوت قلمان بکدام افزونی جریان و کدام بی پایانی سریان دارد جل جلاله و عم نواله

صائب جماعتی که بمعنی رسیده اند ✽ تسخیر دل بیک نگهه آشنا کنند

وصیت سوم در بیان بدعات سراپا ضلالات و محدثات

سراسر شقاوات قال الله تبارک و تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله
واحباؤه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ دوست میدارید خدای را فَاتَّبِعُوْنِیْ پس پیروی من کنید
مرا يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ تا دوست دارد شما را خدای تعالی وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ
و خدا آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِيْمٌ مهربانست بر ایشان برحمت خاصه باحیطه
با قریش است که میگفتند که ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم
ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرو مگذارید قُلْ أَطِيْعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید خدای را در
اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول
فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ پس بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت
بران میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است و حضرت قامع اساس بدعات و قالع بنیان محدثات
جناب برگزیدهٔ کائنات و پسندیدهٔ از مجموع ارض و سماوات رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

فرماید عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
من احدث في امرنا هذا کسیکه نو پدید گرداند در دین ما که این دین روشن وهویداست ما لیس منه
چیزی را که نیست ازین دین فهو رد پس آن چیز یا آنکس باطل ومردودست متفق علیه روایت
کرده ست این حدیث را امام بخاري وامام مسلم علیهما الرحمة وایضا مقتدای سالکین دنیا ودین وپیشوای
ناجحین ایمان ویقین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال
قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم كل امتي يدخلون الجنة همه امت من
می درآیند بهشت را الا من ابى مگر کسی که سرکشي کرد قيل ومن ابى گفته شد وپرسیده شد از آنحضرت
که سرکشي کرد یعنی مراد بآنکه سرکشي کرد کیست پس آنحضرت در جواب آنکه سرکشي کرد وآنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد
ازبرای زیادت ایضاح وبیان قال گفت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم من اطاعني دخل الجنة
کسیکه فرمان برداري کند مرا وچنگ درزند بکتاب وسنت من درآید بهشت را ومن عصاني فقد ابى
وکسیکه نافرماني کند وبدعت ورزد وتابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشي کرد ودر نیاید بهشت را رواه
البخاري روایت کرده ست انحدیث را امام بخاري علیه الرحمه هر مومن موقن وعبد مسلم را باید که معنی آیت
اشرفه ومضمون حدیث شریفه بخاطر دقت ناظر وعقل نفوذ ناظر دریافته در جمیع امور معاش فنا موالید ومعاد
بقا مبنیاد اتباع مقتدای عالم واقتدای پیشوای بني جان وآدم حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
را مبلغ همت ومطمع نظر خویش نهمت داشته اتیان اوامر حضرت الهی جل علوه واجتناب از نواهی جناب نامتناهی
قدس سموه راسرمایه فخر وبهبود دارین ومتاع افتخار وسود نشاتین داند واز بدعات مایه فسادات احتراز
کلي واجب ولازم شناسد که در مرتبه بعد از رحمات خالق کائنات بدعات بعید تراز کبائر بر فضیحات واقعست
وثابت چراکه بهدایت تعالی مرتکب کبیره عصیان را مبغوض حضرت رحمان جل شانه دانسته گاهی بوسیله انابت
وتوبه دوري از بزهکاري جسته مستحق رحمت راحم حقیقي بارکرمه میگردد وصاحب بدعت باغوای شیطان
سزاوار لعنت بدعت را سنت شناخته ووساطه مقبولیت کردار تعالی شانه پنداشته دران قباحت وا یا مصروف
ومشغوف می باشد ومستوجب طرد ودر حضرت صمد تعالی صفاته در دنیا ومستلزم عقاب وعذاب حضرت
رب الارباب عز سبحانه در عقبی می شود مصرعه زهی غفلت زهی غفلت خهی عطلت خهی عطلت * تشریح
وتوضیح بدعات سراسر فضیحات اینست مصرعه اینست که شمشیر ستم آخته اینست * اول بدعتی
که در اسلام صورت حدوث گرفت ودرمیان اهل اسلام جلوه ظهور پذیرفت تاخیر در ذهاب روز جمعه الی

مساجد عظیمه آب و مساکن خیر بقاع و بلاد بنابر قناعت رب ارباب بوده است که بعضی از سلف صالح و سبزی از گروه
قدمای مصالح علیه الرحمه درین عبادت عظمی و پرستش علیا القدر اهتمام می ورزیدند و آن مقدار سعی بکار می بردند
که برای نماز صبح قبل از غروب چراغ میرفتند و قطع طریق از آن سبیل نبیل در ظلمت لیل بنور سراج می نمودند
علی الصباح چو مردم بکار و بار روند ✤ بلاکشان محبت بکوی یار روند ✤ **بدعت دیگر** مذهب رفض و خروج
و اعتزال و جبر و قدر و غیره است که اینهمه مذاهب بدعات سراپا قباحات و مشارب محدثات سرتاپا نجاسات
اند لمصنفه مذاهب مگو بل مزابل نجس ✤ که هستند زو اهل دین در قفس ✤ همه کذب و باطل دعاوی شان
همه سست و عاطل فتاوی شان ✤ همه زشت و نجس اند در گفتگو ✤ همه خبث و نجس اند در جستجو ✤ خدایا نماید و توفیق شان
خراب ✤ بحق نبی و بحق صحاب ✤ و تفصیل حقایق و تنقیح دقایق آن در علوم عقائد و کلام علمای اهل اطلاع از مذهب
اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم مفصل و منقح نوشته اند و در حیز ترقیم آورده و در سلک تفصیل تحقیق
کشیده هر که را اراده و همت دریافت آن مسائل و مباحث باشد از آن کتب ادراک نماید و معلوم سازد
و **بدعت دیگر** گفتگو و تقریر حقیقت جو در وحدت وجود حضرت واجب الوجود قدس شانه است که بحث
هذا بلا شبه از موجبات هلاکت ایمان است العیاذ بالله تعالی منه در حدیث شریف آمده است تَفَكَّرُوا فِي
خَلْقِ اللهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي اللهِ فَتَهْلِكُوا رواه ابو الشیخ عن ابی ذر معنی اینست که فکر کنید ای مردمان در حقایق
خلایق خدای تعالی و فکر مکنید در حقیقت ذات خدای تعالی که اگر شما در ذات معلی و مقدس خدای تعالی فکر خواهید
کرد هلاک خواهید شد روایت کرده است این حدیث را ابو الشیخ از حضرت ابوذر رضی الله تعالی عنه **وَایضاً**
وَعَنْهُ قَالَ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ فَاِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ
قَدْرَهُ رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی اینست که فکر کنید در خلق یعنی عالم آفریده شده
و فکر مکنید در ذات نوری و قدسی خالق و آفریننده عز ذکره چراکه بتحقیق شما قدرت و قوت نمیدارید بقدر شناسی
عظمت و قدر حضرت الهی تعالی شانه **بیت** نه اندیشه در کنه ذاتش رسد ✤ نه فکرت بغور صفاتش رسد ✤
روایت کرده است این حدیث را ابو الشیخ از حضرت عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما برای رد این عقیده
فاسده و بنابر دفع این اعتقاد کاسده فقط حکایت پرکرامت حضرت سلطان العارفین و مقتدای سالکین
و استاد صوفیین بمذاق عرفان سراسر خوش کامی جناب بایزید بسطامی علیه الرحمه کافی است و شافی که حضرت
شیخ قدوة اولیا و زبدة اصفیا با مراتب ایمان و اسلام یکسر برتبه شمایخ جناب سلطان المشایخ علیه الرحمه
فرموده اند و بیان آن در کتاب فوائد الفواد وارد است لمحه **حکایت** در احوال مشایخ افتاده بنده

عرض کرد که من سخنی شنیده بودم و همچنین میگویند که این کلمات خواجهٔ بایزید بسطامی گفته ست و بنده این کلمات را
هیچ تاویلی نمیداند ازین جهت دل قرار نمیگیرد فرمود که آن چه کلمات ست بنده گفت که همچنین میگویند که او گفته است
که محمد و من دو نه تحت لوائی یوم القیامة خواجه ذکر الله بالخیر فرمود که جز او نگفته ست این سخن از آن او نیست
بعد از ان فرمود که او وقتی بود که سبحان ما اعظم شانی گفته بعد از ان تا آخر عمر از ان مستغفر شد و گفت که این سخن من
نیکو نگفتم من جهودی بودم این ساعت زنار میگسلم و از سر نو مسلمان می شوم و میگویم که اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله **حکایت** جهودی جوار خواجهٔ ما بایزید بسطامی قدس الله
سره خانه داشت چون بایزید نقل کرد آن جهود را گفتند که تو چرا مسلمان نمیشوی جهود گفت که چه مسلمان شوم
اگر اسلام آنست که خواجه بایزید داشت آن اسلام از من نیاید و اگر اینست که شما دارید مرا ازین اسلام عار می آید
این مشتی بی سر و پا و سفهای اغبیا فرقی و تفاوتی درمیان قال و حال اولیای سراپا صفا و اسرار صدق
ندانسته مذاق مقال و کیفیت احوال را یکی میدانند و آندکی از ذوق باطن که از برکت اثر ذکر الله تعالی و یا ره ای
کیفیات روحی که بسبب ریاضت عبادت بهم رسانیده اند باعث نادانی باغوای شیطانی در اعر باطن صناعت
مزجات خود را قدری و قیمتی نهاده برابر کیفیات حالیات کاملین صوفیه صافیه علیهم الرحمه تصور میدارند و قال
و مقال توحید وجودی که صوفیهٔ کرام گاهی لب به تذکار آن نکشوده اند بلکه از بیان و گفتار آن ممانعت کلی فرموده
علانیه در محافل نقل مجالس ساخته در بیان آن باطناب تمام دامان کلام را درازی می دهند **قطعه** چه شود
سر و کار غلط سبقان ✤ در علم و عمل لاف زدن ✤ ز غرور دلائل بخردی ✤ همه تیر خطا بنشانه زدن ✤
بیقین باید پنداشت و حق الیقین باید انگاشت که حال را در قال مدخلی و قال را با حال دخلی نیست در مابین
حال و قال تفارقی و تباعدی هست که بر مهرهٔ مذاق شرایع دین و معارف حضرت قدس رب العالمین جل عرفانه
پوشیده نیست **بیت** این مدعیان در طلبش بی خبرانند ✤ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ✤ هر کرا
طلب دریافت حقیقت مسئلهٔ وحدت وجود و قصد ادراک آن عقدهٔ مشکل حل مقصود باشد از تحقیقات مکتوبات
سراپا صداقات قطب ربانی و غوث صمدانی و خلیفة الله تعالی در اقاصی و ادانی حضرت شیخ الشیوخ شیخ احمد
مجدد الف ثانی علیه الرحمه والرضوان و از تحقیق کتاب سراسر حقیق و یکسر فیض تصمیم صراط مستقیم تصنیف امام المومنین
و امیر المسلمین و خلیفة الله تعالی فی العالمین و سالک مسالک الیقین و قاید غزاة دین حضرت سید احمد مجاهد
غازی علیه الرحمه استدراک و استعلام نماید و موافق آن عقیده خود را درست سازد که مسئله هذا را بهتر ازین
دو بزرگ و خوشتر ازین شیخین سترگ کم نوشته اند و تحقیق نموده **بیت** بسکه جامی صفت حسن تو نیکو دانند
عشقبازان سخنش ورد زبان ساخته اند **بدعت دیگر** تعظیم مفرط پیر و شیخ نمودن ست

وشغل برزخ صورت شیخ کردن که این امر منجر بکفر میگردد والعیاذ بالله تعالی مستحق وسزاوار آنکه بیاد دوستش ذکر وفکر مشغول ومعمول داشته شود وزیبا ومناسب آنکه هر لمحه ولحظه بتصورش گزرانیده وخود را در غیبت وحضور بحضورش بند داشته صرف ذات پرکرامات وسراسر قدسیات حضرت الهی ست جل صفاته وقدس ثناؤه **رباعی** جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد ❊ یاد تو ز خاطرم فراموش مباد ❊ هر جا ز شمائلت حدیثی گذرد ❊ ذرات وجود من بجز گوش مباد ❊ **بدعت دیگر** تابوت کاغذی ساختن وگنبذ قرطاسی افراختن وآنرا به تعزیه وتابوت امام نام نهادن ودیگر رسوم شیون ومراسم ماتم مثل سیاه پوشی وسینه کوبی واشک ریزی وبتذکار واقعه کربلا معلی لب بمجلس تذکیر گشادن وامثال ذلک که ضلال روافض وبعضی از جهال سنت جماعت میکنند همه مطرود از پیشگاه قبولیت ومردود از بارگاه مقبولیت حضرت حق ست مجد شانه وعلوه **بدعت دیگر** ایجاد انعقاد مجلس دوازدهم در شهر ربیع الاول باعتقاد مراد ثواب در عرصهٔ سعادت به تذکار فیض بار مولود حضرت رسول مسعود وذکر کرامت فکر وفات جناب نبی محمود وسرور مرسلین وخاتم النبیین وشفیع المذنبین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نمودن ست وپخت طعام خصوصاً درین ایام کردن وثواب آن بروح مقدس وسراپا مفروح وسراسر پر فروح نبینا وشفیعنا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسانیدن وانضباط محفل یازدهم در شهر ربیع الثانی به بیان کرامات شیخ پر شرافات حضرت غوث ثقلین وقطب مشرقین وغوث مغربین سراپا هدایت ودین ویقین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه والرضوان ست وخاصه درین ایام طبخ طعام کردن وثواب آن بروح پر فتوح آن بزرگ ممدوح ذوافع بدعات مقبوح بخشیدن ست که این افعال را در شرع مطهر وسنت منور جوازی نیست فضائل ومکارم پناه علوم وفهوم دستگاه در تقوی وورع سراپا انتباه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی حکیم امت نبی کریم علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکرمها در کتاب قول الجمیل فی بیان سواء السبیل فرماید وَاَمَّا الآفَاتُ الَّتِیْ تَعْتَرِیْ الْوُعَّاظَ فِیْ زَمَانِنَا فَمِنْهَا عَدَمُ تَمْيِیْزِهِمْ بَیْنَ الْمَوْضُوْعَاتِ وَغَیْرِهَا بَلْ غَالِبُ کَلَامِهِمُ الْمَوْضُوْعَاتُ وَالْمُحَرَّمَاتُ وَذِکْرُهُمُ الصَّلٰوةَ وَالدَّعَوَاتِ الَّتِیْ عَدَّهَا الْمُحَدِّثُوْنَ مِنَ الْمَوْضُوْعَاتِ وَمِنْهَا مُبَالَغَتُهُمْ فِی الشَّیْءِ مِنَ التَّرْغِیْبِ وَالتَّرْهِیْبِ وَمِنْهَا قَصَصُهُمْ قِصَّةَ کَرْبَلَاءَ وَالْوَفَاةِ وَغَیْرَ ذٰلِكَ مِنَ الْمَوَاسِمِ خَبْطُهُمْ فِیْهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ انتهی **وبدعت دیگر** طعام میت ست واین بدعت باقسام ست وآنهمه برحسب امر ملک علام تبارک وتعالی ذکره پر تیرگی وظلام ست مانند سیوم ودهم وبستم وچهلم وششماهی وسالیه ومن بعد بر سر هر سال روزی بنام موت میت قرار داده جهت روح او طعام بخشش که این همه از رسوم شوم هنود با طالع میشوم بوده ست چونکه اهل اسلام بامر خالق اغاز وفرجام جل امره بر دیار هند متسلط ومستولی شدند واز بعد مرور اندکی از دهور در مابین مسلم ومشرک وکافر

و مومن باغوای شیطان و اغوای ابلیس سراپا هوان خلطاطی و اختلافی پدید آمد بمقتضای آنکه مصحف عجیب
آلوچو بآلو نگرد رنگ برآرد بعضی مسلمین شعار هنود را اختیار نمودند بعد آن بحکم آنکه اقویای ایمان در اکثر زمان قلیل
العدد می باشند مجموع مومنین بتاثیر ازدحام عام در راه و رسم عوام کالانعام تردامن و آلوده گشتند
کسانیکه بودند انعام کیش شده پیشوایت چو میثنی به پیش بدعت دیگر عرس بزرگان که نام نهند و خواهی
ناخواهی بر سر هر سال بقیود دی که مشابه بشرائط حجاج سراپا و لاج می باشند بر سر مزارات متبرکات اولیاء الله تعالی میرید
و آنرا در زبان هندی میله و میدی میگویند از همین قبیل ست که بالا رقم نما و بیان آرا گردید بدعت دیگر قبور سنگین
و مجصص نمودن و قبر پوشش انداختن و از بالای قبر مگس راندن و صندل مالیدن و غسل دادن و بالای آن
گنبد مجصص و یا گلی و یا چوبی افراشتن و بر مزارات باشرافات اولیاء الله تعالی سدنه و چوبدار و فراش و ساعت و نوبت
نواز وغیره که ملازمین بارگاه امرای بدعت گرامی باشند مقرر داشتن همه اسراف فی الانفاق و افراط فی الامور ممنوع
شرعی و خلاف اصلی و فرعی ست و قوالان بد آواز و مطربان مزامیر نواز که بر سر مزارات بامباهات اولیاء الله
تعالی سعین می نمایند بلکه زنان فاحشه قبیحه و مخنثان اخستان فضیحه که آنجا می سرایند و میرقصند و مومنین ممانعت
آنها نمی کنند این رسم بلاشک حرام ست و مردود و جرم عظیم ست و مطرود بدعت دیگر برای روح میت
طعام یک نوع مقرر نمودن ست که برای ثواب بروح رسانی فلان ولی حضرت سبحانی تبارک و تعالی فلان قسم
طعام باید پخت و بنام فلان بزرگ فلان طعام طیار و مهیا باید کرد بدعت دیگر طریقه پنج آیت است که از کل طعام
عرس میت وغیره قدری طعام جدا نموده به توقیری و تعظیمی که مصحف مجید را هم بآن صفت نمیدارند بر سفره میگذارند
و دو چهار کس فراجمع شده چند آیت از کتاب کریم و قرآن عظیم قراءت مینمایند و بعد آن باوصفیکه تا آنحالت طعام را
بکسی نخورانیده اند و ثواب اطعام حاصل نکرده ثواب آن بروح شخصی می بخشند و آن اندک طعام مذکوره را
بطور اشیای متبرکه تیمنا و تبرکا دست بدست می ربایند و میخورند این همه نامشروع ست و ممنوع طریقه اصوب
این ست که چون در شرع مطهر ثواب عبادت مالی بر وفق سنت و اتفاق امت بمیت واصل میگردد وقتیکه
خاطر بخواهد بلاقید قسم طعامی از اقسام اطعمه و بلا وقت معین از اوقات از مال حلال براه خدای تعالی
بخوراند و ثواب آن بهر که خواهد بخشد و یا عبادت بدنی که باختلاف امت جائز ست هر وقت که دل بخواهد
بهر قسم عبادت بدنی که دست دهد موافق شرع مطهر آن عبادت را ادا نموده ثواب آن بهر کس از موتی که
بخواهد به بخشد طریقه افاده بارواح موتی موافق سنت و مرافق شریعت اول آنست که ثواب اعمال صالحه ابنا
و آبا و متعلمین بمعلمین و مسترشدین بمرشدین میرسد که در حدیث شریف آمده ست و در خبر منیف وارد شده
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فِي الْاِسْلَامِ فَلَهٗ اَجْرُهَا وَاَجْرُ

مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا معنی اینست کہ ہر کہ طریقہ نیک در اسلام جاری کرد برای او
ثابت ست اجر آن کار خیر و ثواب آنکس کہ عمل کند بآنکار خیر بعد از اجرای آن کار کہ کم نمی شود از اجر آن عمل کنندہ
ہیچ چیز یعنی در بارگاہ دین و عقبی پناہ حضرت تبارک و تعالی آنقدر رحمت وافر و عنایت اوفر بر رواج دہندہ طریقہ
نیک ست کہ از خزائن متکاثرہ ایزدی چون مجدد حصہ اگر صد ہزاران کس یکی در پی دیگری بر آن طریقہ رود مروج آن طریقہ
نیک برابر ثواب و مزد رفتن ہمہ روندگان بران طریقہ بدون نقصان ثواب و مزد آن روندگان می یابد **و** دیگر
طریقہ افادہ بارواح موتی چنین آمدہ حدیث **عَنْ** سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ قَالَ روایت ست از سعد بن عبادہ
انصاری کہ از مشاہیر صحابہ و مقبولان درگاہ نبوت بود گفت يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ أُمَّ سَعْدٍ قَدْ مَاتَتْ بدرستیکہ
مادر سعد یعنی مادر من مردہ ست فَأَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ پس کدام صدقہ کہ بروح وی کنم فاضل و بہتر ست قَالَ
الْمَاءُ گفت آنحضرت آب شیرین صدقہاست کہ برای وی بکنی و بہ تشنگان بدہی فَحَفَرَ بِئْرًا پس کند سعد بن
عبادہ چاہی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وَقَالَ و گفت هٰذِهٖ لِأُمِّ سَعْدٍ این چاہ برای مادر سعد ست
و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ روایت کردہ ست این حدیث را
ابو داود و نسائی و حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی اللہ تعالی
عنہ بعد وفاتش بردہا آزاد کردند و در ہر نماز پنجگانہ در قعدہ اخیرہ برای جمیع مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
احیا و اموات دعا خواندہ میشود کہ درین باب طریقہ اصوب و سبیل ابلغ ست و انسب **و بدعت دیگر**
رفتن بقبور پر نور اولیاء اللہ تعالی بنا بر استمدادات در انجاح حاجات و حصول مرادات ست کہ این را در طریقہ
انیقہ شریعت حقہ جوازی نیست و مجازی نی علامہ علیم و فہامہ فہیم و فاضل عظیم حکیم امت محمدیہ علی صاحبہا
الصلوۃ والسلام مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در تفہیمات فرماید كُلُّ مَنْ ذَهَبَ إِلَى بَلْدَةِ أَجْمِيرَ
أَوْ إِلَى قَبْرِ سَالَارِ مَسْعُودٍ أَوْ مَا ضَاهَاهَا لِأَجْلِ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَإِنَّهُ أَثِمَ إِثْمًا أَكْبَرَ مِنَ الْقَتْلِ
وَالزِّنَا لَيْسَ مِثْلُهُ إِلَّا مِثْلَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْمَصْنُوعَاتِ أَوْ مِثْلَ مَنْ كَانَ يَدْعُو اللَّاتَ وَالْعُزّٰى
إِلَّا أَنَّا لَا نُصَرِّحُ بِالتَّكْفِيرِ لِعَدَمِ النَّصِّ مِنَ الشَّارِعِ فِي هٰذَا الْأَمْرِ الْمَخْصُوصِ لیکن اینقدر ثابت شدہ ست
و محقق گشتہ کہ بلاشک ارواح کاملین احیا را البتہ از ارواح واصلین موتی وقتیکہ مشیت جناب مولی جل و علا
اقتضا میفرماید اندک نفعی بانوار باطن میرسد و اگر چنین بودی دلیل فکری کہ سراسر دال خیرست گواہی میدہد
و اعیان نظری کہ یکسر مرائی طریق صداقت سیر است اشہاد میکنند کہ بالکل طمطراق استرشاد و ارشاد اندروی
روزگار بر طرف شدی و ہمگی آب و رنگ استفادہ و افادہ از حضور مشائخ عظام و صوفیہ کرام محو و نابود گشتی
چرا کہ اگر از قبور برکات معمور اولیاء اللہ تعالی نسبت باطن و انوار قلب قدسی فیض زا بمریدین را لحقہ و تمامہ حاصل شدی

کسی پیروای قصد ارادت بخدمت شیخی نکردی واحدی دست بیعت بدست کاملی ندادی بر مریدی ومسترشدی بر مزار فیض باری حاضر شده مقصود ارادت ومطلوب استرشاد در یافتی بلکه هر زایر قبر مقدس ومطهر ومرقد اقدس واطهر حضرت رسول اللهی وجناب نبوت پناهی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم صحابی گشتی آری هر زیارت پر کرامت قبر مزکی ومنور ومضجع ازکی وانور سرور انبیاء اعظم واکبر وافسر اولیاء مرشد اعلی واصغر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ثواب بلا انتهی ثابت وفیض غیر متناهی مثبت ست ومقرر کما قال صلی اللهُ تعالی علیهِ وسلم مَن زارَ قبری وَجَبَتْ لهُ شفاعتی رواهُ الدارقطنی وابنُ ابی الدُّنیا وابنُ خزیمة والبیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمرَ معنی این ست هر که زیارت قبر من خواهد کرد بفضله تعالی شفاعت من برای او حکم وجوب خواهد داشت که انشاء الله تعالی زائر قبر من بلا شک مستحق شفاعت من ست روایت کرده ست این حدیث را دارقطنی وابن ابی الدنیا وابن خزیمه وبیهقی از حضرت عبد الله بن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما **وایضاً** قال رسولُ اللهِ تعالی علیهِ وآلهِ وسلّم مَن جاءنی زائراً لم ینزعهُ حاجةٌ الا زیارتی کان حقاً علیّ ان اکونَ لهُ شفیعاً یومَ القیمةِ معنی این ست که آنکس که برای زیارت من بیاید باین شرط که باعث سفر وصرف وفقط قصد زیارت من باشد درین صورت بر من ثابت خواهد شد که برای او شفیع روز محشر شوم یعنی هر کسی که بخلوص نیت واخلاص منویت زیارت من کند انشاء الله تعالی بالتحقیق روز قیامت برای او بفضله تعالی شفاعت خواهم کرد **وایضاً** قال رسولُ اللهِ صلی اللهُ تعالی علیهِ وسلّم مَن زارنی بعدَ وفاتی عندَ قبری فکانّما زارنی فی حیاتی معنی این ست که هر کس که زیارت من کند بعد وفات من نزدیک قبر من یعنی قبر مرا پس گویا آن زایر زیارت کرده ست مرا در زندگانی من ودر لفظ دارقطنی آمده کان کمن زارنی فی حیاتی وصحبنی معنی این ست که آن زائر قبر شریف من باشد کسی ست که زیارت کرده ست مرا در زندگانی من وصحبت داشته ست در خدمت پر برکت وبا رحمت من لیکن بمرتبهٔ آن اصحاب والاقباب که در حین حیات دنیا فیوض صحبت وبرکات خدمت از ذات قدسی آیات امام مقدسین ومقتدای مطهرین وپیشوای مرسلین جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه وآله وسلم یافته نمیرسد لیکن زایر ثواب مآثر قبر معلی ومضجع مزکی حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم از دیگر مومنین ومسلمین ذی فضل وکمال ومقبول داور بی همال میگردد ودر لفظ حدیث صحبنی اشاره به بزرگی درجه زائر ست نه امر ثبوت درجه صحابیت بحق زائر چنانچه بلغاء مثال میزنند که زیدٌ کالاسد از مفاد این مثال زید بعینه اسد نمیگردد مگر چونکه در شجاعت فایق تر از نوع جنس خود ست لهذا گفته شد که زید آنقدر شجاع ست که در ابنای بنی آدم مماثل او نیست اگر نظیر در شجاعت او هست شیر ست همچنین زائر مرقد انوار وفیوض مورد حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در اعمال ثواب اتصال مندوبات از سایر ناس آنقدر درجه فضل مرتبه

که مماثل واحدی نمیشود الا انکه آن مرد فیضیاب را در بزرگی همین یک صفت بصحابهٔ کرام تشبیه داده شود ذکرها
البیهقی وابن الجوزی وغیرهما ذکر کرده ست این حدیث را بیهقی و ابن جوزی وغیر ایشان از علما رحمهم الله
تعالی و بر واقفان اسرار فن بلاغت پوشیده نیست که از تشبیه مشبه ومشبه به هر دو بعینه یکی نمیگردد و اولیا کملا و عرفا
علما از قبر معنبر و مرقد طیب و معطر حضرت باعث خلقت خالق اکبر جل شانه و شفیع روز محشر روبروی حق دا گر عزیزانه
جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بفضله و عنایته تعالی فیوض بلانهایت و برکات لاغایت حاصل ومتواصل
کرده اند و میکنند و خواهند کرد ❊ روضهٔ باغ جنان قبر شریفت باشد ❊ مورد لطف خدا الحمد لطیفت باشد ❊ و باین
دستیاری خجسته کاری و صفائی باطن و انوار قدس نشیمن بارواح صفوت فن حصول و موصول نموده اند و می
نمایند و خواهند نمود **حکایت** وقت فیض پرداز و ساعت دل نواز که حضرت ولی کرامت طراز و صوفی
شرافت و مساز و زاهد نفس گداز و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز امیر المومنین و امام المسلمین شیخ الزهد سید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان بعد از استسعاد سعادات و استشراف شرافات عبادت حج عظمت حج از مکه
معظمه و مکهٔ مکرمه قاصد سفر قدس اثر مدینه طیبه و سرایا مطیبه در فلان مقام شدند بفضل مفضل بنده نواز منزه صفاته در
بیداری بآن سرفراز جهان مشاهد و مکاشف گشت که گویا حضرت خلاصه عالمین و قائد دین و محبوب رب العالمین
جناب سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وسلم استاده اند و حضرت بضعه رسول الله تعالی سیدة النساء
جناب فاطمة الزهرا در پس ظهر اطهر آن سرور علیه الصلوة والسلام بپا اند و هر دو ذو فضل و کمال دست قدسی
سرنوشت بجناب مولای ذو کبریای برای دعا اجابت انتما در حق فرزند بلند و دلبند ارجمند خود یعنی سید احمد مجاهد غازی
موصوف و ممدوح دراز کرده اند و میخواهند که وقتیکه حضرت سید احمد غازی منعوت در مدینه طیبه مشرف شوند آنگاه در
حق آن فرزند فضل پیوند دعا فرمایند ❊ نغرهٔ بلبل خوش خوان بسحر دانی چیست ❊ شه خوشا سوی چمن رو که ترا میخوانند
جناب فیضمآب حضرت سید احمد مجاهد موصوف که بعد از طی مراحل و قطع منازل شرفیاب و قدس ایاب دخول
بلدهٔ طیبه مدینه طیبه شدند و دران بلده مطیبه قریب حرم مقدس و روضهٔ اقدس در قصری از قصور آن بلدهٔ پر نور
رخت اقامت انداختند در شب بعد همان روز که دران روز برکت اقامت آن مقام حاصل کرده بودند وقت
نصف شب که حضرت سید احمد مجاهد غازی ممدوح را بسبب شدت مرض حمی که لاحق حال بود از خواب بیداری
دست داد حضرت سید موصوف از بستر خواب برخاسته در دریچه که از ابنیه قصر مسکن در برابر حرم مطهر و روضه
منور روبرو بود نشستند در الحالت یقظه باعطای معطی رحمت عم فضله آن شیخ بزرگ بزیارت پرکرامت و ستر گنجه
حضرت نبوی و جناب مصطفوی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مستسعد و مکرم گشتند ❊ از دیدهٔ خورشید خبر دار نگردد
آن دیده که حیران تماشای تو باشد ❊ و بخدمت فیضدرجت حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم عرض نمودند که یا رسول الله

شخصی از اعیان انجناب معلی و عالی مسمی بشیخ غلام علی تحفهٔ یک جلد کتاب حمید و مصحف مجید جهت آنکه بر روضهٔ مقدسه
برای تلاوت و قرارت مقرر و معین داشته شود اتحاف نموده ست لیکن چونکه در اینجا دیدم بسیار مجلدات قرآن شریف نهاده اند
و کسی نمیخواند و به باعث تعددات مجلدات خدمت توقیر و تعظیم این کتاب عظیم نمیکنند اگر حکم قدسی شرف نفاذ یابد جلد اتحاف
مذکوره را بمسمی الیاس کر از احد ناس و از جمله سدنهٔ بیت معظم و محترم و کعبهٔ اعظم و اکرم ست بدهم در جواب آن سائل
با صواب از حضور پر نور رسالت مآب ارشاد جواز عطا بنام معروضه در خطاب آمد ؎ پیغام صبا زندهٔ جاوید نسازد
این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد ❁ در بزم وصالی که دل ساده من باز ❁ آئینه صفت محو سراپا، تو باشد ❁
و صباح آن که در آخر آن روز حضرت سید احمد مرشدنا و مقتدانا بنا بر زیارت مرقد کرامت مورد حضرت رسول الله
صلی الله تعالی علیه و سلم با مجمع مریدین رفتند همین که اندرون فیض مشحون حرم محترم داخل شدند پرتوهٔ فضیلے
از افضال و شعشعه از شعاع خورشید اکرام حضرت ذو الجلال ستعال مرئی و مشاهد گشت که حضرت سید احمد مرشدنا و استادنا
به بصارت ظاهر و بصیرت باطن دیدند که حضرت محبوب رب العالمین و سید المرسلین با هزاران انوار و بشیاران برکات
رونق افزا و جلوه آرا اند و مجمع کامیاب اصحاب در عقب فیض موهب جناب خاتم النبیین مجلس پیرا اند و خوانی بس
لطیف و بنهایت نظیف مشحون و پر از دو قسم جواهر زواهر ابیض یکی قسم مربع بمقدار پنج شش انگشت و قسم دوم
مدور بقدر بیضه دجاجه که تمامی عرصهٔ حرم مکرم از شعاع و لمعان آن جواهر منور و روشن ست روبروی شرافت
موبو و کرامت مملو جناب شفیع المذنبین و تاج عزت انبیا و مکرمین نهاده ست ؎ این بزم جنت ست درو صد
هزار حور ❁ هر یک بحسن مایهٔ عمر جاودان ❁ شمشاد قامتان پری چهره در چمن ❁ در سایه های سرو صنوبر شده جهان ❁
بهر نثار بزم تو آورده دست دهر ❁ هر گوهری که خازن کان داشت بیگمان ❁ از ابتدای خلق جهان تا بنفخ صور ❁ سوری
بدین صفت ندیده هیچکس نشان ❁ چون حضرت سید احمد شیخنا و موذ بنا قریب بحضور فیض گنجور حضرت رسول قدس
مشمول علیه الصلوة و السلام شدند حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم فرمودند که سید احمد هیچ میدانی
که این خوان سراپا لطافت و مملو سراسر نظافت چیست حضرت سید احمد استادنا و پیشوای ما عرض نمودند که یا رسول
الله تعالی من نمیدانم حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم ارشاد هدایت رشاد فرمودند که ای سید احمد
این دستنبوی لطیف و گلدستهٔ نظیف از جواهر زواهر که روبروی من نهاده می هدیهٔ شریعت پیر شرافت من ست
بگیر حضرت سید احمد مرشدنا و پیر ما میفرمودند که من آن وقت بشوق مفرط و شغف افرط آن خوان سراپا انوار
و مملو جواهر آبدار را به دو دست گرفته بر سر خود نهادم و حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم در وقت
برداشتن آن از یکدست مبارک و مطهر خود آنرا گرفته بر سرم نهادند و سرم را در عزت و مباهات از فرق فرقدان
به بس رفعت افزودند الحمد لله تعالی علی ذلک مصرعه لطف بالا دست شاهش خوش نواخت ❁

زهی سعادت سعیدی که بفضل حضرت عظیم نزہ عظمتہ جناب سید المرسلین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بجالش چنین عنایت ورحمت فرمایند **مصرعہ** زہی سعادت آنکس کہ لطفش آرد یاد وہی کرامت کریمی کہ بکرم حضرت کریم قدس کرمہ جناب رحمت عالمین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بنسبتش ایمنین عطا وتکرمت نمایند **قطعہ** اقبال ودولت امشب زوصلش ❁ مارا غلام ست الحمد للہ ❁ از لطف ساقی کان باد باقی ❁ عیشم مدام ست الحمد للہ **فائدہ** صوفیہ عرفا وعلمای کرام میفرمایند کہ اصناف معارف القصاف اولیاء اللہ تعالی از پیشگاہ حضرت الہ عز حکمتہ بانواع متنوع ست وباقسام منقسم ازان جملہ اکمل مرد وافضل فرد آنست کہ آنچہ بردیگران در نوم وخواب رویت دعاینہ میرود بوی در بیداری وتیقظ مکاشف ومشاہد میگردد وآنچہ بردیگران در حالت سکر طاری شدہ باشد بروی صحو ظاہر میشود **فائدہ** ازین حکایت فیض افارت معلوم ومفہوم گردید کہ باطن شریعت مزکی ومعنی سنت مترہ چہ قدر مصفا ومجلی ست آری بلاشک شریعت سراسر نفیس ست وشریف وبلی بلاشبہ سنت سرتاسر کریم ست ولطیف خوشا حال روشن دلان کہ بہدایتہ تعالی در انوار شریعت راہ روند وجوز ما حقیقت صفا قلبیان کہ از مشرب عذب این بحر سعادت بہر کام وزبان جان ودل شیرین وطراوت آگین دارند ہیہات ہیہات از احوال آنانکہ از شریعت انکار دارند کہ بلا ریب شیطانی اند وظلمانی ودر روز جزا دوزخی اند ہی پریشانی افسوس افسوس بر حقایق کسانیکہ عار از سنت نمایند کہ بیگمان تلمیذ ابلیس اند ونجاست توامانی وبیوم اخری سزاوار نیرانی وبا پشیمانی **حکایت** حضرت مقتدای نا وامامنا ومرشدنا وشیخنا جناب ارشد سید احمد مجاہد غازی علیہ الرحمہ والرضوان میفرمود کہ ہرچہ مرا بفضلہ تعالی از فضائل ظاہری ومکارم باطنی وروشن دلی وصفا قلبی حاصل شدہ ہمہ ببرکت اتباع شریعت وبیمن اقتدای سنت واصل وشامل گردیدہ **ع** مولوی از خود نشد مولای روم ❁ تا غلام شمس تبریزی نشد ❁ **حکایت** عالم سرا یا زکا روسید باتقی وشیخ پر علی وولی اہدی حضرت مولانا سید قطب الہدی کہ یکی از اقربای علیای حضرت نجم ثاقب فلک ولایت وکوکب باہر سپہر ہدایت امیر المومنین وامام المسلمین ولی افرد جناب سید احمد مجاہد غازی علیہ الرحمہ والرضوان بودند وبافضال ملک لازوال وکثیر نوال جل ملکہ وعز نوالہ یکی از اولیای باصفا وشخصی از اشخاص عرفاء عہد خود بودند در ابتدای شوق سلوک راہ ولایت وآغاز ذوق حصول سبیل معرفت خواستند کہ خود را تسلیم شیخی نمایند کہ باوصف کشف وکرامات باطنی لباس تقوی ظاہری موافق فتوای اولا شریعت معلی بر برودوش حال وقال آراستہ باشد وخویش را تفویض عارفی سازند کہ باوجود عرفان خفی حلیہ ورع جلی مطابق ہیچ سنت حضرت ولی رسالت عالی وصاحب نبوت متعالی جناب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم برجسم وجان پیراستہ باشد برین شوق وشغف مدتی دراز وعدتی طوالت پرواز در اطراف جہان واکناف زمین وزمان سفر گزین وسیر آئین بودند

در هر شهری که آوازه عرفان عارفی می شنیدند در انجا رسیده دهری در خدمتش بسر میبردند و تفتیش حالت بحسب مدعای خود میکردند و در قریه که شهره شیخی سماعت می نمودند در آن بلده خود را سانیده و در خدمتش تا دیری ایام حیات منقضی مینمودند و تحقیق حقیقتش بر وفق مراد خویش می جستند القصه اگرچه آن عارف صافی و عالم کرامات وافی زمانی درین جستجو بسر برده و ایامی درین تگاپو منقضی ساخت لیکن از حصول مقصود گوی ناکامی درباخت و از وصول بمطلوب مایه یاس انجامی حاصل ساخت زیرا که عارفی که در فیوض باطن و در امور ظاهر بالکل موافق شریعت باشد و شیخی که در انوار قلبی فاضل و در عادات و عبادات جوارحی همگین مطابق سنت باشد نیافت و وجدان چنین انسان سراسر فیضان و سربسر مقرب حضرت منان عم امتنانه از محالات شناخت اگر جای ذات فیض سمات عارفی در کشف و کرامات باطن کامل میدید و از گلزار صحبتش بلاشک و شبه گلهای انوار ایمانی و اسلامی چید لیکن در بعض امور خدمتش از تقاضای ورع نمی پسندید و اگر در سر زمینی در صحبت نفس پر قدس شیخی میرسید و از فیضان صحبتش هر آئینه و البته فتوح نفاست روح و نور قلب حاصل می نمود و بمراتب ولایت آنولی باطن منجلی اعتراف برنگی می نمود لیکن چون بندی از حالاتش غیر مطابقت سنت میدید از صحبتش دامن مصاحبت می چید تا آنکه وقتی و تا آن زمان که هنگامی عالم اعلم علماء زمان و فاضل افضل فضلاء دوران شمع روشن شبستان علم و گل بارنگ و بوی چمنستان فضل و حلم اشرف مفسرین و اکرم محدثین مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه با حضرت مولانا سید قطب الهدی علیه الرحمه فرمودند که انچه آنجناب شیخ سعید مانند دُرِ فرید درین بحر دنیا پر محن شدید و بافتن مزید بدستیار غواصی تجسس بشر ایطی که می جوئید نخواهید یافت که وجدانش محال ست و سراپا خیال و انچه آنصاحبی ولی حسید مثل شاه باز سفید ازین بیابان دنیا نارشید بسعی و کوشش تلاش و تگاپو میخواهد بقیود دیکه مرکوز خاطر دارید بدست نخواهد آمد که دست یابی آنش فقدان اتصال ست و حرمان وصال لهذا و بیاس هذا النسب و اولی آنکه ازین تلاش و تجسس دست جد و کد باز داشته و پای تردد و سعی بدامن صبر و شکیب کشیده بصدق دل و اراده صداقت مائل بفرط خشوع و خضوع و تمام التجا و رجوع بحضرت قدس هادی مطلق عم هدایته و جناب مفضل برحق جل فضله نموده کتاب و سنت سراپا کرامت را مقتدای ظاهر و باطن و پیشوای اسرار سر و علن خویش ساخته در پی آن هادی روشن و مرشد رشد فن مقتدی و گام زن باید شد ازان باز آن شهباز میدان شریعت و کوکب ثاقب سماء طریقت از شیوه گام نهی جهان نوردی و روش قدم گذاری آفاق گردی باز آمده خانه نشینی و گوشه گزینی شعار حالات و شغل اوقات خود ساخت و سجیه رضیه عمل بر وفق کتاب و سنت صفا منزلت و وتیره بر خیر شغل اعمال بحسب فتوای شریعت قدس طوبیت پیش گرفت موبمو عبادات و سراسر عادات خود را بر شریعت و سنت ساخت و علم تقوی و ورع باقصی الغایت در میدان روزگار برافراشت بفضل و کرم حضرت مفضل و مکرم جل فضله و عم کرمه زمزمه سیرت

قدس سره سیرت آن بزرگ به فضیلت مشهور جهان واطراف وصیت خصائل حمیده وآوازهٔ مکارم پسندیده اش
معروف زمان واکناف گردید هر که در صحبتش میرسید در اندک مدت از پرتوهٔ نور باطن صفانشویش جسم وجان
خود را معمور نور وحضور میدید وآنکس که برخی زمان در مجلسش درنگ می نمود در بارهٔ وقت از فیضان مصاحبت آن
شیخ با رحمت حال قال وبال خود مملو از نور تقوی میگردانید حضرت ابدی مولانا سید قطب الهدی علیه الرحمه عادت
داشت که نماز پنجگانه در سفر وحضر اول وقت ادا میکرد واوقات لیل ونهار وساعات حیات مستعار را مصروف ومعمول
یاد حضرت پروردگار جل ذکره می نمود وانفاس عزیز عمر ناپایدار را انعام به نعم حضرت معطی ومنعم عز اسمه دانسته در لغویات
نفسانی ومزخرفات شهوانی اصلا معمول نمیکرد وهمگی وبه تمامه انفاس نفیس زندگانی لذت انیس را مبذول در طاعات
قلبی وعبادات بدنی موافق قاعدهٔ شریعت ومطابق ضابط سنت پیغمبر بود وبجز اشتغال علوم وفنون دین وشریعت
فیض مشحون کاری وبغیر از شغل صوم وصلوة وذکر وفکر یاد حضرت کردگار نزه ذکره شعاری نداشت حضار مجلس ملائک
مانس آن ولی صفی میگفتند که بعنایت حضرت ذو الانعام والاکرام عم نعمه وبرجهر پر مهر وسعادت بهر آن یگانه دهر واتقی
از خلایق من تحت سپهر آن مرتبه انوار ایمانی ونور اسلامی ظاهر وباهر بود که چشم بینندگان معاینه می نمود که در تصویر تحریر
راست نیاید ودر تقدیر تقریر درست نیفتد ٥ از ان بود وآراسته آب وگل که مهری خدا داشت در حال ودل وجناب
این سید حمید وعالم مجید را خواهری بود بس متقیه ونهایت عابده وبغایت صالحه که انوار ایمانی ونفائس ایقانی در
ناصیهٔ ظاهری وکیفیت باطنی اش بدرجهٔ اعلی ورتبهٔ اولی هویدا وبارز بود وفضائل صفای حال وصفوت بال را باتباع
شرف شریعت شرافت احوال جمع وقران داشت مراد مقام ومدعای کلام آنکه برادر معرفت سیر وخواهر به خیر هر دو
فرقدین سماء معارف وماه ومهر سپهر عرفان بودند ودرین تیره خاکدان کدر افزا وخیره مکان کدورت پیرا روشنی
چراغ ایمان ونور شمع شبستان اسلام وایقان بمرتبهٔ کمال روشن ومنور داشتند بقدرت حضرت ذو القدرت
العجائب تبارک تقدیره برادر عالی قدر وخواهر کرامت مصدر باهم اقرار پر قرار وعهد استوار نموده بودند که هر که از ما به تقاضای
تقدیر حضرت رافع سماء وسموات بخش ثریا جل وعلی پیشتر از دیگر وقبل از همسر از دنیای پرشور وشر انتقال نماید ووفات
سازد باید که بفضله وعنایته تبارک وتعالی صاحب خود را در حالت رویا از کیفیت موت وکمیت فوت اطلاع دهد
واعلام نماید **حکایت** ناظران اخبار وناقلان آثار آورده اند که در زمان قبل از بعثت پر مکرمت
حضرت رسولنا وشفیعنا ومقتدائنا وهادینا جناب سرور عالمین وخاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در ملک
یمن طبقهٔ از ملوک تبائع ملکی بود اقتدار آثار وپادشاهی بود دولت یار واقبال کار مسمی بمرثد ابن کلال در ایام حکومت
شبی خوابی هایل وبدهشت مائل دید وفراموش کرد چون بیدار شد حقیقت حال آن خیال را از کاهنان سوال کرد
گفتند خوابی وخیالی که به نسیان پیر اتصال است افهام ما از ادراک تعبیر آن بعجز با اشتمال است روزی بعد از انقضای

باره از دهوی بعزم شکاری رفت و از لشکر جدا ماند و بدامن کوهی بلند رسید خانه دید که عجوزی از خانه بیرون آمد و او را
فرود آورد مرثد از رنج راه بیاسود و بخواب رفت چون بیدار شد دختر خوبروی عنبر موی در حسن و ملاحت موسوم بعفری
نام بر بالین خود نشسته یافت که بهزار کمند زیبائی و صد هزار دام رعنائی دل مشتاق عشاق را بسوی خود می تافت
رباعی ازین مه پارهٔ عابد فریبی ❊ ملائک صورت طاوس زیبی ❊ که بعد از دیدنش صورت نه بندد ❊ وجود پارسایان را
شکیبی ❊ و آن دختر صباحت اثر او را دلداری کرده طعام حاضر ساخت مرثد در حسن و جمال دختر نگریست و بهزار
جان و دل دست تعشق بدامان محبتش آویخت و از دختر زیبا منظر مسئلت داشت که ملک ملک شما کیست دختر گفت
مرثد بن کلال که کاهنان را جمع آورده تا خواب فراموش شده را تعبیر کنند نتوانستند مرثد گفت گر ترا در تعبیر خواب
و تاویل رویا صداقت تاب و قوتی هست گفت آری گفت از آن رویای بسهو گرا باری بگو و گرد تفکر و تردد
از لوح خاطر رای رویا بشو گفت بخواب دیدی که گرد بادها متعاقب و متوالی یکدیگر پیدا شده بعنان سما و افق
رفعت نما رسید و طرز میان آن غبرا آتشها ظاهر گشت و دودها از آن بیرون میگشت بعد از مشاهدات این حالات جوی
صفا روی از آب صفا تاب ظاهر شد و دیگر آنچنان مکاشف و مشهود گشت که مردی الفضل فردی با شامیدن
آن آب صافی و ماء را و صافی خلائق را ترغیب و دعوت میکرد مرثد گفت حقیقت خواب همچنین بود که در معرض
بیان و موقع تبیان آوردی تعبیر آن چیست گفت گردبادها عبارت از ملوک ست و دود و آتش موافقت
و مخالفت ایشان و جوی پرآب ورود مشحون ما همچو کلاب شریعت غرا و سنت بیضاست و منادی پیغمبر خجسته سیرت
صلی الله تعالی علیه وسلم که مبعوث شود از اولاد امجاد نضر و هرکه شیوهٔ پیروی و متابعت آن نبی زکی و تقی و با فضائل
وفی پیش گیرد از عقوبات اخروی رهائی یابد و هرکه ازین سجیهٔ رضیه اجتناب ورزد روز جزا در نکال آن بعذاب
سلاسل و اغلال گرفتار آید نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی پس گفت ای ملک میخواهی که مرا در مزاوجت
خود منسلک سازی و گوی مراد بر عرصهٔ وصال من در بازی و این امر غیر ممکن ست و مقصود لایمکن ؏ هرکه سر
بر خط فرمان دلیلی ننهد ❊ کی میسر شودش روی بره آوردن ❊ چه اگر چنان کنی که دلت میگراید و خاطرت میخواهد
کسیکه طاقت مقاومت با و نداشته باشی بدشمنی تو برخیزد و بعداوت تو کمر بندد هماناکه یکی از چنیان بقدرت
کامله حضرت خالق آدم و جان جل حکمته با آن دختر سراپا جمال و آن راز مودت در سر محبت در کار میداشت
و نرد تعشق با و در می باخت مرثد ترسید و از آن عزیمت در گذشت ؏ کجا مجال که جویم وصال همچو توئی ❊
بس ست همچو منی را خیال همچو توئی ❊ ازین حکایت ندرت ارات خساست دنیا و رجاست نفس ادنی و لطافت
دین علیا و نفاست شریعت عظمی متفطن و متیقن میگردد که چونکه شود بی بود شاهی دنیا و کام روائی این دار
ادنی سراسر غبار کدورت افزا یکسر خس و خاشاک تکدر پیراست بصورت گردبادها مسود ار گردید ؏

سراسر غبار ست این بهن دشت ❊ ازین چشم پوشیده باید نشت ❊ وازآنجا که موافقت ومخالفت ومصالحت
ومقاتلات ملوک نفس مملوک دنیای دنی سرتاسر نفسانی ست وشیطانی ولهذا سراپا اضرار ومصائب رسانی
بنابرآن هیت وفاق وصلح واتفاق او بصورت دود کلفت افروزان ونفاق وپیکار او بشکل شعله های آتش
سوزان باحساس رسید اگرچه انسان باصلاح کار دنیا مشغول ست خالی از کثافت وکدورت نیست واگر آدمی
برزم وکارزار دنیای فنا شعار مشغوف ست بغیر از نقصان ومضرت نی ❊ جهان وکار جهان جمله هیچ در
هیچ ست ❊ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ❊ وازآنجا که دین معلی وشریعت مجلی رحمانی ست ونیز دانی وبیاین
هذا سراپا نورانی ست ❊ وستعد ومعد فیض رسانی بنا ر علیه بتصویر جوی آب روان ونهر جریان عنوان باصورت
مبارک متجلی داعی کرم داعی بطرف خود بقرین فهم وقران علم انجامید ❊ تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا
هرچند که فریاد کنی سود ندارد **فائده** ابرار امت حضرت نبی مختار واخیار از گروه متابعین رسول حبیب
حضرت کردگار قدس شانه بوده اند که گرفتار آن پنجهٔ تعذیب جنات را بعونه تعالی از قید وبند نجات داده اند
وآن مردهٔ شیاطین را از ایذارسانی انسانی رد ودفع نموده ❊ دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ❊
بدعت دیگر اذان بر قبر دادن بعد تدفین ست که در بعض بلاد سنت ملتزمه مبتدعین ست واین اذان
از سنت معهود نیست پس بدعت ومکروه بود زیرا که فقها تصریح فرموده اند که مکروه ست نزد قبر انچه معهود
از سنت نباشد **في العالمكيرية** يُكْرَهُ عِنْدَ الْقَبْرِ مَا لَمْ يُعْهَدْ مِنَ السُّنَّةِ وَالْمَعْهُودُ مِنْهَا
لَيْسَ إِلَّا زِيَارَتُهُ وَالدُّعَاءُ عِنْدَهُ قَائِمًا در فتاوی عالمگیریست که مکروه ست نزد قبر انچه معهود از سنت
نیست ومعهود از سنت نیست مگر زیارت قبر ودعا نزد قبر ایستاده ودر درر البحار مرقوم ست مِنَ الْبِدَعِ الَّتِي شَاعَتْ فِي
بِلَادِ الْهِنْدِ الْأَذَانُ عَلَى الْقَبْرِ بَعْدَ الدَّفْنِ انتهى یعنی از بدعتها یکه شائع شده اند در بلاد هندوستان اذان
بر قبر میت ست بعد دفن آن وبعض شافعیه که مجوز این اذان وقائل سنیه آن شده بودند ابن حجر مکی که نیز
شافعی ست در شرح عباب به رد قول ایشان پرداخته چنانچه خیر رملی از حنفیه در حاشیهٔ بحر الرائق این را ذکر
ساخته **بدعت دیگر** الصلوة الصلوة سنة الجمعة درمیان آذان اول واذان خطبه بروز جمعه گفتن
وبوقت نماز تراویح بانگ الصلوة الصلوة سنة التراویح دادن وبه الصلوة الصلوة اعلام نماز عید کردن ست
این صلوتها اصلا در شرع شریف اصلی ندارند پس همه آنها بدعات قبیحه باشند تورپشتی از علمای حنفیه در
شرح مصابیح نوشته أَمَّا النِّدَاءُ بِالصَّلٰوةِ الصَّلٰوةِ الَّذِي يَعْتَادُهُ النَّاسُ بَعْدَ الْأَذَانِ
عَلَى أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُ بِدْعَةٌ يَدْخُلُ فِي الْقِسْمِ الْمَنْهِيِّ عَنْهُ انتهى یعنی اما ندا به الصلوة الصلوة
که عادت آن کرده اند مردم بعد از اذان بر درهای مسجد پس بدرستیکه ندا مذکور بدعت ست داخل در قسمیکه نهی کرده

بدعت اذان دادن بر قبر

بدعت الصلوة سنة الجمعة وغیرها بانگ دادن

شده ست ازان **وعن** ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ اَخْبَرَنِي عَطَاءٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَا
وروایت ست از ابن جریج که گفت خبر داد مرا عطا از ابن عباس وجابر بن عبد اللہ که فرمود این هردو صحابی
لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلَا يَوْمَ الْاَضْحٰى نبود یعنی در زمان آنحضرت که اذان گفته شود روز عید فطر
ونه روز عید اضحی ثُمَّ سَاَلْتُهٗ یعنی ابن جریج میگوید پس سوال کردم عطا را بَعْدَ حِيْنٍ مِنْ ذٰلِكَ بعد
زمانی ازان مسئله مذکوره فَاَخْبَرَنِيْ پس خبر داد مرا عطا قَالَ اَخْبَرَنِيْ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ اَنْ لَا اَذَانَ
لِلصَّلٰوةِ يَوْمَ الْفِطْرِ گفت عطا که خبر داد مرا جابر بن عبد اللہ که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر
این بار عطا تخصیص کرد روایت را از جابر وهمین نماز عید فطر را بیان کرد وچیزهای دیگر را نیز ذکر کرد وگفت
حِيْنَ يَخْرُجُ الْاِمَامُ وَلَا بَعْدَ مَا يَخْرُجُ نیست اذان روز عید فطر هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز
ونه بعد از بیرون آمدن برای خطبه وَلَا اِقَامَةَ وَلَا نِدَاءَ وَلَا شَيْءَ ونبود اقامت ونه آواز دادن چنانکه
گویند الصلوة الصلوة ومانند آن ونبود چیزی تاکید ست برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لَا نِدَاءَ يَوْمَئِذٍ
وَلَا اِقَامَةَ نبود آواز دادن دران روز ونه اقامت رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده ست این اثر را مسلم در صحیح
خود **بدعت دیگر** الصلوة والسلام علی رسول اللہ یا علیک یا رسول اللہ بعد از اذان گفتن ست که حدوث
آن در ربیع الآخر سنه هفتصد وهشتاد ویک شده وبعض به بدعت حسنه بودنش قائل گردیده وقول این
بعض از کلیات شرع مردود می شود زیرا که این بدعت در شرع اصلی ندارد وبدعتیکه چنین ست بدعت حسنه
نبود بلکه بدعت سیئه باشد وبدعت سیئه بودن این عمل در **شرع الٰهیه ورساله بدعت**
افتدی وفتاوی ذخیرة السالکین مصرح ست وناشروع بودنش نزد اهل تحقیق
وتنقیح محقق ومنقح **بدعت دیگر** بر چشم نهادن انگشتان وبوسیدن آنهاست وقت شنیدن
نام آنحضرت صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم در اشهد ان محمدا رسول اللہ به وقت اذان بعض عاملین این عمل را
سنت آدم علیه السلام گویند که هرگاه نور آنحضرت صلی اللہ تعالی علیه وسلم در ناخن ابهام حضرت آدم
علیه السلام ظاهر شد حضرت آدم علیه السلام ناخن خود را بوسیدند وبعض دیگر در نفع این عمل احادیث را
نقل مے سازند ومیگویند که بموجب خبر مخبر صادق کسیکه مداومت برین عمل میکند چشمان او از رمد محفوظ
می ماند جواب فریق اول آنست که اول روایت قصۂ آدم در کتب معتبرۂ حدیث یافته نشده ست پس
چگونه حجت باشد وبه فرض صحت روایت ووقوع این عمل از آدم علیه السلام بوقت ظهور نور شده بود
اگر بوقت ظهور نور در ناخن شما از شما نیز این عمل واقع شود مضائقه ندارد پس بدون ظهور نور
بوسیدن انگشتان وقت شنیدن نام سید مرسلان در اذان چگونه سنت آدم باشد **وجواب**

بدعت الصلوة والسلام بعد از اذان

بدعت بوسیدن انگشتان در اذان

بدعت دعا و رفع الیدین در جلسه بین الخطبتین

بدعت معانقه بعد نماز عید

فریق ثانی آنکه احادیثیکه حجت ایشانند به اتفاق محدثین نقادین حدیث بی اصل و بی سند بوده اند پس قابل اعتماد و اعتبار نباشند کلام سخاوی در مقاصد حسنه و ابن ربیع در تمییز الطیب عن الخبیث و زرقانی و ابن طاهر فتنی و ملا علی قاری وغیرهم در رسائل موضوعات نص ست بر عدم ثبوت این احادیث و شیخ جلال الدین سیوطی در تیسیر المقال گفته که احادیثیکه درین باب مروی اند همه موضوع اند و یعقوب بنانی از حنفیه در خیر جاری شرح صحیح البخاری بعد نقل عبارت عینی از عمدة القاری نوشته که ازین عبارت عینی امتناع این عمل یعنی نهادن انگشتان و بوسیدن آنها در اذان معلوم می شود **بدعت دیگر** دعا و رفع الیدین در جلسه بین الخطبتین بروز جمعه ست در بعض این بلاد مردم عادت این دعا دارند و بر تارک آن ملامت کنند حال آنکه این فعل مخالف عادت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و مضاد طریق نبی اکرم ست عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ خُطْبَتَيْنِ كَانَ يَجْلِسُ اِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ روایت کرده ست از ابن عمر که گفت بود رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون می برآمد منبر را حَتّٰى يَفْرُغَ تا آنکه فارغ می شد اُرَاهُ الْمُؤَذِّنُ راوی از ابن عمر میگوید که گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن چون یاد نداشت اراه گفت ثُمَّ يَقُوْمُ فَيَخْطُبُ بستر بر میخواست آنحضرت پس خطبه میخواند ثُمَّ يَجْلِسُ وَلَا يَتَكَلَّمُ بستر می نشست و تکلم نمیکرد نه بدعا و نه بغیر آن ثُمَّ يَقُوْمُ فَيَخْطُبُ بستر می ایستاد پس خطبه میخواند خطبه دوم شیخ عبد الحق در لمعات نوشته لَمْ يَصِحَّ مِنْ دُعَاءٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بصحت نرسیده ست درین جلوس بین الخطبتین دعای از نبی صلی الله تعالی علیه وسلم و سغناقی در حاشیه هدایه نوشته رَفْعُ الْيَدَيْنِ بِالدُّعَاءِ بَيْنَ الْخُطْبَتَيْنِ غَيْرُ مَشْرُوْعٍ یعنی برداشتن دو دست بدعا در میان دو خطبه غیر مشروع ست و در جامع الخطب مسطور ست رَفْعُ الْيَدَيْنِ بِالدُّعَاءِ بَيْنَ الْخُطْبَتَيْنِ حَرَامٌ انتهى و در فتاوی جامع الروایات و ذخیرة السالکین و رسالة بدعات بر این عمل منع وارد ست پس اصرار بر فعل آن وسوسه شیطان مارد ست **بدعت دیگر** معانقه بعد نماز عید ست چون مردم از نماز عید فارغ می شوند بی محابا در بر یکدیگر می چسپند این چه حرکت بیجاست و شرکت طریق ناسزا در نفس معانقه از غرق دم کلام ست پس جواز از راه تخصیص بعد نماز عید چه مقام عَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ الرَّجُلُ مِنَّا يَلْقٰى اَخَاهُ اَوْ صَدِيْقَهٗ روایت ست از انس رضی الله عنه که گفت پرسید مردی از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یا رسول خدا مردی از ما یعنی مسلمانان پیش می آید و ملاقات میکند برادر یا دوست خود را اَيَنْحَنِيْ لَهٗ آیا دوتا کند سر و پشت را برای آن برادر یا دوست خود قَالَ لَا فرمود نکند قَالَ اَ بازگفت آن مرد بحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم اَفَيَلْتَزِمُهٗ وَيُقَبِّلُهٗ آیا پس معانقه کند و بوسه زند

برادر خود و دوست خود را قَالَ لَا فرمود نکند قَالَ اَفَیَاخُذُہٗ بِیَدِہٖ وَیُصَافِحُہٗ گفت آنمرد پس بگیرد دست
او را و مصافحه کند او را قَالَ نَعَمْ فرمود آری دست بگیرد و مصافحه کند رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ روایت کرده ست
اینحدیث را ترمذی در جامع خود اینحدیث در منع معانقه دلیل افخم ست و حجت امام محمد و امام اعظم نزد حنفیه مصافحه
بعد نماز عصر و فجر باوجودیکه عند الملاقات مسنون و مشروع ست از جهت این تخصیص مکروه و نامشروع پس
حال معانقه از جهت تخصیص بعد نماز عید چه باشد و آنچه صاحب درمختار مصافحه بعد نماز فجر و عصر را بتقلید نودی
لَا بَاْسَ بِہٖ و بدعت حسنه نوشته قولش محل نظر گردید لهذا شامی در حاشیه درمختار متعقب آن شده و ملا علی قاری
در مرقاة شرح مشکوة می نویسد وَاَمَّا عِنْدَ الْحَنَفِیَّۃِ فَمَکْرُوْھَۃٌ انتهی یعنی و اما مصافحه بعد نماز عصر و فجر
نزد حنفیه پس مکروه ست **بدعت دیگر** اسراف در مواقع سرور و مسرت موفور و مواضع سرور و بهجت
محصور ست مثل نکاح و ختان و ولادت که دختران و پسران را به باعث کمی بضاعت مناکحت نمیکنند تاآنکه
بالغ و جوان بلکه در بعضی احیان بسن کهول و اختلاطشان و شیخوخیت ناتوانی بنیان میرسند و درین اهمال
و درنگ بسا حالت بارتکاب محرمات بی نام و ننگ میکشد و ختنه ولدان متروک میدارند تاآنکه جوان می شوند
و آنگاه مختون میسازند و نوبت بکشف عورت که مستوریش از مفروضیت ست میرسد همان بهتر که بهرچه از
مال حلال دست دهد معاقدت نکاح و ختان اولاد بزودی کرده دهند و فقهای کبرا و علمای عظما علیهم
الرحمه میقات ختان را سن نه سالگی قرار داده اند و مقرر کرده و ختنه نسوان که از شرف استحباب خالی نیست
بالکل متروک ست و نامعلوم اگر آنرا هم رواج دهند بهتر باشد و خوشتر و سبیلش آنکه در سن طفولیت مقرره
و معلومه ختنه مردان مردان نمایند و ختنه زنان زنان قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
اَلْخِتَانُ سُنَّۃٌ لِلرِّجَالِ وَمَکْرُمَۃٌ لِلنِّسَاءِ رَوَاہُ اَحْمَدُ عَنْ وَالِدِ اَبِی الْمَلِیْحِ وَالطَّبْرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ عَنْ
شَدَّادِ بْنِ اَوْسٍ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ معنی این ست که ختنه سنت موکده ست برای مردان که اگر نکنند گنهگار شوند
و امر مستحب ست برای زنان اگر بکنند ثواب باشد و اگر نکنند بزهکار نباشند روایت کرده ست این حدیث را امام احمد
رحمه الله تعالی از والد ابو الملیح و طبرانی روایت کرده در کتابی که مسمی بکبیر ست از شداد بن اوس و ابن عباس
رضی الله تعالی عنا و عنهم **بدعت دیگر** رسوم ماتم و حداد ست که اهل خانه و اقربای موتی در گریه و زاری
و آه و ناله حالات و تصنعات بیجا خلاف شرع مرتکب میکنند و الفاظ بی ادبی گرا در جناب قدسی سراسر عدل النبی
حضرت اله دارین پناه عز شانه میگویند و از اصدار چنین الفاظ گاهی مجرم و بزهکار و گاهی کافر تبه کار میشوند العیاذ
بالله تعالی من صدور هذه الافعال و الاقوال الضال **رباعی** شرط ست که در امر قضا دم نزنی ❁ زینگونه که
گفتی نه تو مردی نه زنی ❁ کل را چه مجال ست که پرسد ز کلال ❁ کز بهر چه سازی و چرا می شکنی ❁ لازمهٔ عبودیت و شعار

بدعت اسراف در نکاح و ختنه

بدعت رسوم ماتم و حداد

عبدیت جز این نیست که دایم فرح ونشاط قدر شاکر باشد وکلفت وکلال صد صابر مصرعه دوست سلطان هرچه خواهد آن کند ❊
مصرعه هرچه آن خسرو کند شیرین بود ❊ ولباس سیاه پوشیدن وپلاس در بر افگندن وطعام نخیتن وخواهی نخواهی صورت خود را
به ماتم زدگان مشابهت دادن ودیگر احوال مزخرف وحرکات مناسب تلف مینمایند واین همه نار از او ضلالت رسا
طریقه پسندیده سنت وشیمه کریمه شریعت همین ست که دیگران تا عرصه سه روز برای وارثان میت طعام بفرستند
وتعزیت اهل موتی نمایند فقط وزن بیوه را همین قدر حکم ست که تا ایام عدت که چهار ماه وده روز می باشد
بجانه زوج نشسته ترک زینت نماید فقط وبعد انقضای مدت عدت مختار ومجاز ست موافق شرع شریف هرچه
خواهد بکند ومعنی تعزیت در شریعت شرافت طریقت همین وارد شده که ورثه موتی را ترغیب صبر وشکیب باید کرد
وتحریص رضا بقضا باید درداد کما قَالَ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی
حلال نیست مر زنی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت اَنْ تُحِدَّ عَلٰى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلٰثِ لَيَالٍ اینکه ترک زینت نماید
زاید از سه شب اِلَّا عَلٰى زَوْجٍ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا مگر بر زوج خود چهار ماه وده روز رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ
عَنْ اُمِّ حَبِيْبَةَ وَزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ روایت کرده ست این حدیث را بخاری ومسلم در صحیحین از ام حبیبه وزینب
بنت جحش وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وروایت ست از
عبد الله بن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُوْدَ وَشَقَّ الْجُيُوْبَ
وَدَعٰى بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ نیست از ما کسی که بزند رخسارها را وپاره کند گریبان ها را وبخواند خواندن جاهلیت مثل نوحه
وغیره **بدعت دیگر** عار نکاح ثانی ست که از مخالطت ومشابهت کفره هنود مردود وفجره کفار هند مطرود
این عار دلالت کار در مومنین سعادت میار ومسلمین با انوار شیوع یافته در ترک نکاح ثانی ومنع مناکحت آرامله زوج
فانی ظهور مفاسد وفتن وبروز قبایح تقوی شکن وفضایح ورع بر افگن ست که بر عارف خبیر وعاقل بصیر
مخفی وپوشیده نیست نطفه بنی آدم که فضله هضم رابع ست وچون اوعیه اش ممتلی وپر از ومیشود لا محاله مانند
فضول دیگر وسیما مثل فضلات ضرر اثر شهوت خروج از بدن انسان میکند وضبطش محال ومجالش
دور از خیال برین تصویر وبدین تقریر بحکم ضرورت برای خود مخرجی خواه شرعی باشد یا غیر آن پیدا خواهد کرد
وبدست خواهد آورد **نظم** اگر بشنوی پند واندرز من ❊ تو دانی که نشکیبد از شوی زن ❊ جوان کی
شکیبد ز جفت جوان ❊ بویژه که باشد ز تخم گوان ❊ که مردان برای زنانند وزن ❊ فزون تر ز مرد ش بود خواستن
ونفوس تقوی مانوس که امساک نفس از شهوات شیطانی ومشتهیات نفسانی نمایند قلیل المحسوس وقلت المحروس
بل در اکثر اوقات وبیشتر ساعات مراسم وجدان چنین اشخاص قران دروس وسر بسر مطموس ملحد گرسنه
در خانه خالی بر خوان ❊ عقل باور نکند کز رمضان اندیشد ❊ ودیگر قباحت وثانی نقصان پیر وقباحت آنکه درین عار

عار نکاح ثانی

وسشنار بطلان حکمت بالغهٔ حضرت الٰهیه میشود العیاذ بالله تعالی منه که حکیم علی الاطلاق و خالق اسرار خلایق انفس
و آفاق عز صنعته و جل حکمته تزویج ذکر و انثی را سبب تولید نوع بنی آدم که نوع پسندیده از انواع عباد بدرگاه موجد
مبدا و معاد ست جل قدرته فرموده ست و در عدم مزاوجت کارخانهٔ نسل ذکر و فر ولادت بنی آدم معطل میماند
و در حدیث عزت تحدیث شرف ورود یافته قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا
فَاِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْاُمَمَ وَلَا تَكُوْنُوْا كَرَهْبَانِيَّةِ النَّصَارىٰ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ اَبِي اُمَامَةَ معنی اینست
که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مناکحت کنید پس تحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بسبب کثرت
شما که امت منید بر دیگر انبیا و امم آنها و معمول مکنید مثل عمل رهبانیت نصاری که زهاد و قسیان نصاری به نیت عبادت
حق جل و علی ترک مناکحت میکنند و نسل انسان را ضایع میسازند و فخر نبی بکثرت امت آنست که چونکه بسبب اعمال صالحه
امت از بارگاه ملک وهاب عم عنایته بسیاری ثواب و اجر بلا حساب به نبی آن امت میرسد لهذا هر قدر که امت
زیاده همان قدر اجر و ثواب در حق نبی آن امت زیاده است حضرت رسول مقتدای ما ارواحنا و قلوبنا فداه علیه
الصلوة والسلام را بسبب کثرت امت از دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام ثواب زیاده تر حاصل خواهد شد
روایت کرده ست این حدیث را بیهقی از حضرت ابی امامه رضی الله تعالی عنه **وایضا** قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى
اللهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ تَنَاكَحُوْا تَكْثُرُوْا فَاِنِّيْ اُبَاهِيْ بِكُمُ الْاُمَمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ فِي الْجَامِعِ
عَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ هِلَالٍ مُرْسَلًا یعنی این ست که نکاح کنید و قسم بنی نوع خود را بسبب مناکحت زیاده کنید
پس بتحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بباعث کثرت شما که امت منید بر انبیا و امتان دیگر انبیا روایت
کرده ست این حدیث را عبد الرزاق در کتاب خود که مسمی بجامع ست از سعد بن ابی هلال بطور مرسل و تحقیق معنی
فخر درین حدیث موافق تحقیق حدیث سابق ست پس مبین شد که در عدم مزاوجت و فقدان مناکحت قلت
امت لازم ست و در قلت امت عدم خوشنودی حضرت پر برکت و والاهمت و جناب شفیع الامت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم مستلزم و در نارضامندی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم عدم رضای حضرت مولی
و شهنشاه معلی تبارک و تعالی ثابت ست و لازم و در ناخوشنودی جناب ایزدی عم رضائه عذاب سرمدی
و زیان ابدی در حق انسان باکیدی واجب ست و متحتم و نقصان اکره این عار النسب که از سنت اسلام عار
نمودن قرینهٔ کفر و نفاق ست و صاحب آن مستلزم و سزاوار تعذیب نار فضیحت کار العیاذ بالله تعالی منه فتامل
و تعقل و انچه در حدیث ارشاد توریث عز صدور و شرف ورود یافته قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالىٰ
عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اَيُّمَا امْرَأَةٍ قَعَدَتْ عَلىٰ بَيْتِ اَوْلَادِهَا فَهِيَ مَعِيْ فِي الْجَنَّةِ رَوَاهُ ابْنُ بِشْرٍ عَنْ اَنَسٍ
رَضِيَ اللهُ تَعَالىٰ عَنْهُ معنی اینست زنی که شوهرش بمیرد و اولاد یتیم بگذارد و آن زن عفت فن به نیت

رضای حضرت خالق زمین و زمن جل خلقه بپاس تربیت اولاد یتامای خود تحمل مشاق تجرد بر نفس خود اختیار کرده در خانهٔ یتیمان خود برای تربیت آنها بنشیند پس آن زن نفس شکن و بین محن روز قیامت همراه من در جنت حضرت ذو المنن عم امتنانه خواهد بود روایت کرده است این حدیث را ابن بشر از حضرت انس رضی الله تعالی عنه سیما معقول عقلاست و مکشوف از کجا که از مفاد این حدیث منع و نهی نکاح ثانی مستفاد نمیگردد چرا که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم عمل بالعزیمت را ارشاد فرمودند که هر زن شتنهیه که شداید تجرد لله و فی الله بر نفس خود اختیار کرده پرورش یتیمان کند روز قیامت بعنایته تعالی درجات جنات علی یابد و حضرت فخر ولد آدم و سرور عالم و جناب واقف علوم حدوث و قدم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم این نه فرموده اند که هر زن بیوه که ترک نکاح ثانی کند صرف ببدل این عمل مبشره بالجنة گردد فتدبر و تفکر **بدعت دیگر** افزونی مهر نکاح است که باغوای شیطان بتعداد هزاران و اعداد صد هزاران بل بیشتر و اکثر ازان میرسد و این امر سخت قبیح و بسیار فضیح ست زیرا که در شرع مکرم و دین معظم مقرر مهر جهت استحلال فروج ست کما قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اِسْتَحِلُّوا فُرُوجَ النِّسَاءِ بِأَطْيَبِ أَمْوَالِكُمْ رَوَاهُ أَبُوْ دَاوُدَ فِي مَرَاسِيلِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمُرَ مُرْسَلًا معنی این است که طلب حلال کنید در حق فروج نساء بپاکترین مالهای خود مراد باین ارشاد مهر ست روایت کرده است این حدیث را ابی داود در مراسیل خود از یحیی بن یعمر رضی الله تعالی عنه بطور مرسل و دران انکه که قدر مهر افزون از طاقت شوهر و بیرون از استطاعت زوج استحلال نگاه و قرار داده میشود زوج را صلاحیت آدمی مهر نمی باشد چونکه رواج مهر فوق از احاطهٔ طاقت و افزون از حیطهٔ استطاعت شیوع یافته مردم میدانند که امر تقدیر مهر حلال آئین و کار تقریر کابین رواجی ست در مومنان و مسلمانان که وقت مناکحت گفتگوی آن مینمایند و حین معاقدت جست و جوی آن میکنند و ادای آن ضرور نیست و این خیال خام سراسر فسق انجام و سر بسر فجور فرجام ست چرا که اگر در عقیدهٔ زوج امر مهر و در اعتقاد شوهر کار کابین حلال قدر کار بی اصل و لا یعبا به باشد و نیت آن ادای آن نکند در حق او منکوحه اش حلال و جائز نمیگردد درین صورت استیلا و بجلال زادگی شدن و کارخانهٔ نسل مسلمین بطریق استحلال جاری ماندن دشوار و این حادثه البته بس صعوبت کار و دل افگار اهل روزگار ملائم و مناسب آنکه همه کس از اغنیا و فقرا و شاه و گدا در امر قرار داد مهر بمقداریکه از عهدهٔ ادای آن بدل خوشی بر آمده تواند مقرر و معین نموده باشند و تجاوز از حد و افراط از عدد و انداز ننموده بوقت معاقدت نکاح زوج را نیت ادای آن منوی باشد و مهر را فرض ضروری الادا و کابین را لازم واجب المؤدی دانسته دائم آماده ادای آن باشد **بدعت دیگر** فتنهٔ رقص و سرود کنی و مزامیر زنی لولیان و نقالان و قوالان درین هیچ برکنی

بدعت بیان افزونی مهر

بدعت بیان رقص و سرود

و شریعت افگنی ست که محفل صفا منزل عبادت مناکحت و مجلس صفوت کمل طاعت مزاوجت را از روی معنی
و از سوی حقیقت بارجاس و انجاس فسق و معصیت آلوده و ناپاک میسازند بدل دقیقه یاب و خاطر دقت
آب و تاب باید دریافت که سنت نکاح از اعلی عبادات دین و طریقت تزویج از اولی طاعات شریعت سراپا
برین ست که تولید اولاد حلال بنی نوع آدم را موقوف علیه ست و انتقای نسل حلت و صل جنس انسان خاکی
خاندان را مقصود الیه و بارتکاب فواحش مذکوره و فضایح مسطوره نزاهت و صفااش در حقیقت و معنی بچه مرتبه
مکدر و تیره میگردد و بکدام رتبه منغص و خیره میشود که تیرگی و خیرگی آش بر هوس لبیب و مسلم ادیب مخفی و محتجب
نیست مثالش چنین باشد و نظیرش همین که اگر اطعمهٔ لذیذه و خوردنی های پر مزه و پاکیزه که سراسر مملو و مشحون
از لطافت گوارای طبع و فواید بدنی و روحی باشند چون آنرا بسمیات و نجاسات آلوده کنند لامحاله و بلا شبه
سراسر ناگوارای خاطر و مضرات رسان اجسام و طبایع انسان بلطافت مناظر باشند همچنین این عبادت عظمی
بباعث تخلیط چنین جرایم کبری نازیبا و بدنما شده قابل مقبولیت حضرت مالک ارض و سما جل ملکه نمی ماند
و باعث ترتب ثواب در روز حساب نمی باشد و صاحب این نوایب بیدل ثواب رتبه عقاب و عذاب می یابد
صار مالك عليك وبقي وزر اثمك لديك نعوذ بالله تعالى من عذاب الله تعالى **بدعت دیگر** فتنه پرداز
شغل عشق مجازی و مفسده طرازی عمل امرد بازی ست که با غلمان سیم تنان و با سبزه آغازان زیبا منظران در موقع
ناز و نیازی عمل گشته و با شاهان گل اندام و با جوانان لاله فام در محل سوز و گدازی شغل گردیده و شهرهٔ پاکبازی
بلند آوازی یافته و بآوازهٔ محبت مجازی موجب حصول عشق حقیقی حضرت اله بی انبازی و جناب سراپا بی نیازی ست
جل ذکره و اسمه اشتهار پذیرفته که این امر در راه دین سراسر دغابازی و این کار بر عرصهٔ ایمان و اسلام سراسر
ترکتازی ظلم پردازیست ع ای دیدهٔ نادیده ز من گوش کن این پند ✿ دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد ✿
واقف نظر بزلف و خط دلبران مکن ✿ پوشیده بهترست ز درد و غبار چشم ✿ و این طریق ذلیل را سبیل
نبیل حصول ذوق محبت حقیقی رب جلیل جل قدسه میدانند و باین سبب دانندگان از عنایت حضرت منعم
منان نیز و امتنانه از رحمت حضرت یزدان عم رحمته دور و برکران میشوند باید دانست که این عمل پر ذلل در اسعد
ازمان یعنی در قرون فیض مشحون خیر اقران اصلا موجود و مشغول نبوده ست و قطعاً مشهود و معمول نشده بلکه
در حضور پر نور و مجالس و محافل عرفان ظهور متاخرین کبرا اولیا الله تعالی مثل قطب خافقین و غوث ثقلین
محبوب حضرت خالق دارین و مقبول جناب مالک کونین مقتدای معارف و دین و قائد عارفان یقین حضرت
غوث اعظم سید محی الدین عبد القادر جیلانی رحمه الله تعالی علیه و رضوان الله تعالی الیه و سالک مسالک
شریعت و طریقت و ناهج مناهج حقیقت و معرفت پیشوای عرفا و کملای دین حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

سهروردي عليه الرحمه وعارف شرائع دين وماهر طرق صنايع يقين قطب واصلين وغوث كاملين محب خالق زمان
وزمين ومحبوب رب العالمين حضرت خواجه سيد معين الدين چشتي سنجري عليه الرحمه وشيخ شريعت ومرشد طريقت
واستاد حقيقت وهادي معرفت ورهنماي حقايق دين ويقين حضرت خواجه بهاء الدين نقشبند عليه الرحمه وديگر بيشمار
مشايخ كبار وبسيار اولياي عظمت مدار كه لسان ناطقه ام از عهدهٔ بيان اسماي سامي الطايفه عظامي بعاجز بي
دو چار وزبان قلم رقم از ترقيم اسامي نامي آنگروه گرامي بعجز باسر وكاست گاهي مشغولي ومعمولي باشغال عشق مجازي
واعمال امرد بازي نشده ست ونه از تصنيفات وتاليفات اين بزرگان درين محقق وثابت شده ونه از افتاي
فقهاي عاليين ومجتهدين متعاليين عليهم الرحمه الى يوم الدين محقق ومثبت گرديده وچونكه قايدين دين وهداة
مسلمين مجتهدين فاضلين ومشايخ عارفين اند وبس لهذا مبين ومتيقن شد كه شاغلين شغل عشق مجاز
وعاملين عمل امرد باز را مقتدا شيطان رجيم وپيشوا ابليس لعين ست وبس ❧ چو خواهي كه قدرت بماند بلند ❁
دل اي خواجه بر ساده رويان مبند ❁ وگر خود نباشد غرض در ميان ❁ حذر كن كه دارد بهيبت زيان ❁ بايد
دانست كه در اينجا كه مذمت عشق مجازي واقع شده ست مراد از ان همان عشق مجازي ست كه در مردم فاسق
وجاهل وغافل وعاطل معروف ست ومشتهر وبيان آن درين مقام بتفصيل گذشت واما عشق مجازي كه
در مصطلح صوفيه عليه پس حاشا وكلا كه در اينجا مذمت آن واقع شده باشد چه آن سر بسر نيكوست وخوب آري
از عشق حقيقي در مرتبه دون وفروترست وبيانش اينكه در شرح مثنوي معنوي كاشف الاسرار سيفر مايد اي
سالك واثق واي طالب صادق بدانكه عشق دوگونه ست يكي عشق مخلوق ويكي عشق خالق پس در راه از
عشق لابدست زيرا كه بي عشق راه بريدن محال ست پس هر كه قدم بعشق ننهاده از راه خدا دور افتاده پس
جهد كن كه از عشق در تو اثري پديد آيد وترا از عشق بوي رسد اگرچه آن حقيقي نباشد زيرا كه مجازي نيز مر استعداد
وقابليت حقيقي را وسيله ميشود المجاز قنطرة الحقيقة همين معني دارد امانيك بايد دانست كه مقصود ومراد از عشق مجازي
محبت اخروي ست مثل مَحَبَّةِ الْجَنَّةِ وَحُوْرِهَا وَاَطْعِمَتِهَا وَفَوَاكِهِهَا وَغَيْرِهَا مِنَ اللَّذَائِذِ الْمَوْجُوْدَةِ
فِيْهَا فَهٰذِهٖ كُلُّهَا نَفْسَانِيَّةٌ عِنْدَ الْاَوْلِيَاءِ وَاِلٰى هٰذَا الْمَعْنٰى اُشِيْرَ بِالْكِتَابِ الْاِلٰهِيِّ بِقَوْلِهٖ نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ وَلَكُمْ فِيْهَا مَا تَشْتَهِيْ اَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيْهَا مَا تَدَّعُوْنَ نُزُلًا مِّنْ غَفُوْرٍ
رَّحِيْمٍ وجاي ديگر فرموده اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُوْنَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ
مِّنْ ذَهَبٍ وَّاَكْوَابٍ وَفِيْهَا مَا تَشْتَهِيْهِ الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْيُنُ وَاَنْتُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ ۵ فَظَنَّ
بَعْضُ اَهْلِ الْاَهْوَاءِ اَنَّ الْمَحَبَّةَ الدُّنْيَوِيَّةَ مِثْلُ مَحَبَّةِ الْاَمْرَدِ وَعِشْقِ النِّسَاءِ وَالْمَالِ وَغَيْرِهِمَا
عِشْقٌ مَجَازِيٌّ وَهٰذَا ظَنٌّ فَاسِدٌ وَرَاْيٌ بَاطِلٌ زيرا كه اين معنوي ست كما اشير اليه بقوله تعالى اَفَرَاَيْتَ

مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوَاهُ و مصطفی علیه السلام فرمود اَلنَّفْسُ الصَّنَمُ الْاَکْبَرُ و بزرگی درین معنی فرمود

قطعه سوی بتان کم نگر تا نشوی کور دل ❊ کور شود از نظر چشم سگی مسلمی ❊ زلف بتان سلسله ست جانب دوزخ کشد ❊ ظاهر او جنتی باطن او دوزخی ❊ لیک عنایات حق گشت طبق بر طبق ❊ او بر ماند ترا اگر تو اسیر رخی ❊

بدعت دیگر اذکار و اشغال ست که بعضی بجای یا الله یا الله یا علی یا علی و یا امام یا امام و یا حسین یا حسین و یا خواجه یا خواجه و یا پیر یا پیر و یا قطب یا قطب و یا غوث یا غوث و بعض کس بعض صلوات و سجدات بحرکات و سکنات غیر مشروع آدامی سازند و بعض شخص اشغال تصور بعض شیوخ حین حل مشکل مینمایند و بعض مردم مناقب حضرت سید الاولیا و مقتدای اصفیا مظهر عجائب و غرائب و امام برآیای مشارق و مغارب اسد الله الغالب امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و مناقب جناب غوث مغربین و قطب مشرقین غوث الثقلین استاد صوفیین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و الرضوان و مناقب دیگر اولیاء الله تعالی بالفاظ نامشروع که از کلام در نظام بزرگان مذکور و سترگان مسطور منع و نهی چنین عبارات محدثات ثابت ست و معلوم برای حصول حاجات و مشکل کشائی و رفع کلفت و غم زدائی میخوانند و بعضی ورد یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله میکنند و بعض کس از عقل بیکس بعضی اولیاء الله تعالی را مثل حضرت حق تبارک و تعالی عز علمه حاضر و ناظر می شناسند و همچنین اوراد بدعت نهاد میخوانند و بخیال حصول قرب خالق بزرگ جل ذکره درین سببے بیفائده تضییع اوقات کرده از ساحات قرب ملک کائنات عز قدرته دور از دور و بسا بسا مهجور میشوند و اذکار مسنونه و اشغال مشروعه آنست که در قرآن واجب الاحترام و حدیث مستوجب الاکرام آمده ست و صحابه کرام و تابعین عظام و تبع تابعین فخام علیهم الرحمه و الرضوان من الله المنعام عم انعامه بآن مشغولی و مواظبت و معمولی و مداومت داشته اند که افضل آن اذکار و اشغال قول لا اله الا الله سعادت مالامال و قرائت قرآن فضل الفضال ست و من بعد ذکر الله لم یزل و لا یزال و خواندن درود بر رسول ذو افضال علیه الصلوة و السلام و پس ازان فکر در صنایع و بدایع ایزد متعال عز علوه و در باب اذکار مرقومه و افکار محرره در حدیث هدایت تحیث وارد شده

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِکْرَةُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ سِتِّیْنَ سَنَةً رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ فِی الْعَظَمَةِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ یعنی این انیست که فکر کردن در مقدمات ایمان و اسلام و صفات و شیون حضرت حق تبارک شانه و در صنائع و بدائع حضرت آفریدگار تعالی برهانه بقدر یک ساعت بهتر ست در مقبولیت ملک وهاب جل قدسه و حصول اجر و ثواب از عبادت شصت سال ❊ هر آنکس که در فکر صنع خدا شب و روز باشد بود مرحبا ❊ روایت کرده ست این حدیث را ابو الشیخ در کتاب خود که مسمی بعظمت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه و دیگر اوراد و اشغال که در احادیث صحاح وارد شده اند سر بسر محتمل اند

دستار سر رشد مالامال و بآنکه ائمه طریقت و هداة معرفت مثل عالم اعلم و صوفی افخم و ولی اکرم حضرت غوث اعظم سید
محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و ولی امجد و صوفی ارشد و بزرگ اسعد و قطب اوحد حضرت خواجه سید معین الدین
چشتی سجزی علیه الرحمه و امام اکبر و صوفی ابصر و ولی اطهر و شیخ اخبر و مرشد اسود و احمر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
علیه الرحمه که در مواقع تعلیم مریدین و محافل تادیب مستفیدین ازین بزرگان در کتب و رسائل مصنفه علمای ثقه
و معتبرین امت مرحومه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام منقول ست چنانچه رساله عالم جلیل و فاضل بی نظیر
و عدیل و حکیم امت حضرت رسول مهبط جبریل و منزل تنزیل صلی الله تعالی علیه وآله وسلم شاه ولی الله محدث
دهلوی که موسوم بقول الجمیل فی ابداء سواء السبیل و کتاب تصنیف قطب عظیم و غوث فخیم و ولی کریم و صوفی علیم
امام اوحد حضرت سید احمد علیه الرحمه والرضوان که مسمی بصراط مستقیم ست برای دریافت این کار و ادراک اشغال
واذکار بغایت بهره ور دگار عمر هدایت کافی ست و وافی کما لا یخفی علی من نظر الیهما بنظر الفکرة الصافیه
و تامل فیهما بتدبر الکمال لا الانصاف **بدعت دیگر** اسماء کریهه و اخطاب و القاب مستکرهه ست مثل
عبد الرسول و عبد النبی و عبد الولی و عبد السلطان و عبد خواجه و رسول بخش و نبی بخش و حسن بخش و حسین بخش
و امام بخش و خواجه بخش و مدار بخش و سالار بخش و پیر بخش و محمد بخش و احمد بخش و غوث بخش و قطب بخش
و امیر بخش و فقیر بخش و مراد بخش و ابو علی بخش و پیر داد و شیخ داد و امیر داد و امثال هذا و نظائر اینها
که صفای دامن این نامها بحرک شرک آلوده ست و از صفای لطافت سنت مبراست و خطاب مثل اما نند
سلیمان جاه و آصف جاه و کیوان جاه و ثریا جاه و غیر هذا که القاب اند سراسر بی ادبی تاب و سر تا سر
کذب آیاب که اختیار و برگزیدن این اسمای پر خطا مکروه ست و ممنوع و ایثار و پسندیدن اخطاب و القاب
هذا مستکرهه ست و نا مشروع طریق لایق و روش فایق آنست که اسما ابنا موافق ارشاد سراپا رشاد
حضرت افضل عباد و خیر معاش و معاد جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم الی یوم التناد موسوم
نموده شود قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احب الاسماء الی الله عبد الله
و عبد الرحمن رواه مسلم و ابو داود والترمذی و ابن ماجه عن ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما معنی اینست که دوست تر و برگزیده تر نامی از نامهای بندگان به بارگاه جهان پناه حضرت یزدان
تعالی و تقدس عبد الله ست و عبد الرحمن روایت کرده ست این حدیث را امام مسلم و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما و ایضا قال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
احب الاسماء الی الله ما تعبد له واصدق الاسماء همام و حارث رواه الشیرازی فی الالقاب
والطبرانی فی الکبیر عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه معنی این ست دوست تر

وپسندیده ترنامی از نامهای بدرگاه رفعت پناه حضرت اله جل سموه نامیست که لفظ عبودیت درو واقع
شده باشد مثل عبدالله وعبدالرحمن وعبدالرحیم وعبدالکریم وعبدالغفور وعبدالغفار وعبدالستار وعبدالوهاب
وامثال هذا وصادق ترین نامی از نامهای انسان همام وحارث ست همام صیغه مبالغه ست از هم یهم بمعنی بسیار
قصدکننده وحارث اسم فاعل ست از حرث یحرث بمعنی زراعت کننده واین هردو صفت جبلی انسان ست وشیوه
خلقی بنی آدم خاک نشان روایت کرده ست اینحدیث را شیرازی درکتاب خودکه مسمی بالقاب ست وطبرانی درکتاب
خودکه مسمی بکبیر ست از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه وایضا قَالَ صَلَّی اللهُ تعالی علیه و
آله وسلم خَیْرُ اَسْمَائِکُمْ عَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَالْحَارِثُ رَوَاهُ الطَّبْرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ عَنْ اَبِیْ
سَبْرَةَ معنی اینست که فرمود صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بهتر نامی از نامهای شمای بنی آدم عبدالله
وعبدالرحمن وحارث ست روایت کرده ست اینحدیث را طبرانی درکتاب خودکه مسمی بکبیر ست از ابی سبره
رضی الله تعالی عنه وایضا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا سَمَّیْتُمْ فَعَبِّدُوْا
رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ سُفْیَانَ وَالْحَاکِمُ فِی الْکُنٰی وَالطَّبْرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ عَنْ اَبِیْ زُهَیْرٍ الثَّقَفِیِّ
معنی اینست وقتیکه نام نهید شما پس نام بشمول لفظ عبدیت نهید مثل عبدالله وعبدالرحمن وعبدالرزاق
وعبدالخالق وعبدالمالک وعبدالغفور وعبدالقادر وعبدالشکور وامثال هذا روایت کرده ست اینحدیث را
حسن بن سفیان وروایت کرده ست حاکم درکتاب خودکه مسمی بکنی ست وروایت کرده ست طبرانی درکتاب
خودکه مسمی بکبیر ست از ابی زهیر الثقفی رضی الله تعالی عنه وایضا قَالَ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
اِذَا سَمَّیْتُمْ مُحَمَّدًا فَلَا تَضْرِبُوْهُ وَلَا تَحْرِمُوْهُ رَوَاهُ الْبَزَّارُ عَنْ اَبِیْ رَافِعٍ معنی اینست وقتیکه نام نهید شما
کسی را محمد پس مزنید اورا ومحروم مکنید اورا روایت کرده ست اینحدیث را بزار از حضرت ابورافع رضی الله
تعالی عنه وایضا قَالَ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا سَمَّیْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَاَکْرِمُوْهُ وَاَوْسِعُوْا لَهٗ
فِی الْمَجْلِسِ وَلَا تُقَبِّحُوْا لَهٗ وَجْهًا رَوَاهُ الْخَطِیْبُ عَنْ عَلِیٍّ معنی اینست وقتیکه نام نهید شما پسری را
محمد پس شرائط تکریم وتعظیم او بجا آورده باشید ودرمجلس برای او وسعت داده باشید وتقبیح وجه
او مکنید یعنی گاهی باو چنین مگوئید که قبح الله وجهک وآن آنست که شخصی را محمد نام نهید در جمیع امور تکریم اورا
از سائر خلائق افزون ومابه الامتیاز دارید روایت کرده ست این حدیث را خطیب از حضرت علی رضی الله
تعالی عنه ایضا تَسَمَّوْا بِاسْمِیْ وَلَا تَکْتَنُوْا بِکُنْیَتِیْ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْبُخَارِیُّ وَالْمُسْلِمُ وَالتِّرْمِذِیُّ
وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَنَسٍ وَلِاَحْمَدَ وَالْبُخَارِیِّ وَلِمُسْلِمٍ وَابْنِ مَاجَةَ عَنْ جَابِرٍ معنی اینست نام گذارید
بنام من وکنیت مکنید بکنیت من روایت کرده ست اینحدیث را امام احمد وبخاری ومسلم وترمذی وابن ماجه

از حضرت انس رضي الله تعالی عنه وایضا امام احمد و بخاري و مسلم و ابن ماجه از حضرت جابر رضي الله تعالی عنه
ایضًا تُسَمُّونَ اَوْلَادَکُمْ مُحَمَّدًا ثُمَّ تَلْعَنُوْنَهُمْ رَوَاهُ الْبَزَّارُ وَالْعُقَیْلِیُّ وَالْحَاکِمُ عَنْ اَنَسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰی
عَنْهُ یعنی این ست که نام میکنید شما اولاد خود را محمد پس لعنت میکنید آن اولاد خود را که موسوم باین اسم شریف اند
یعنی لعنت موسومین مذکورین هرگز مناسب نیست روایت کرده ست اینحدیث را بزار و عقیلي و حاکم از حضرت
انس رضي الله تعالی عنه وایضًا قَالَ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ تَسَمَّوْا بِاَسْمَاءِ الْاَنْبِیَاءِ وَاَحَبُّ
الْاَسْمَاءِ اِلَی اللهِ تَعَالٰی عَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَاَصْدَقُهَا حَارِثٌ وَهَمَّامٌ وَاَقْبَحُهَا حَرْبٌ
وَمُرَّةُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي الْاَدَبِ وَاَبُوْ دَاوٗدَ وَالنَّسَائِيُّ عَنْ اَبِيْ وَهْبٍ الْجُشَمِيِّ یعنی این ست که نام
کنید بنام های پیغمبران و دوست ترنامها بحضرت حق سبحانه و تعالی عبدالله و عبدالرحمن ست و راست ترنامها
بني آدم که موافق اخلاق او درست باشد حارث و همام ست حارث بمعنی زراعت کننده و همام بمعنی بسیار
قصد کننده که انسان باین هردو صفت بشوق و شغف توامان می باشد و بدترنامهای انسان حرب
و مره ست حرب بمعنی جنگ ست و مره بمعنی تلخ یعني چونکه این هردو امر در حقیقت بر طبایع بني آدم شدید
و کریه اند مناسب نیست که باین کراهت ها نام نهاده شود روایت کرده ست اینحدیث را امام بخاري
در کتاب خود که مسمی بادب مفرد ست و ابو داود و نسائي از ابي وهب جشمي و اخطاب والقاب امرا نیز
موافق طریق سنت و سبیل شریعت در مجاري محاوره و مساري افواه والسنه مستعمل و زبان زد داشته
شوند و ملقب را بالقابیکه عادت امرا و سلاطین متکبرین ست نهایت قبیح انگاشته باشند وَعَنْ اَبِيْ هُرَیْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابي هریره که گفت فرمود رسول
خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اَخْنَی الْاَسْمَاءِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عِنْدَ اللهِ اقبح اسما و افحش آنها روز قیامت
نزد خدای عزوجل رَجُلٌ یُسَمّٰی مَلِکَ الْاَمْلَاکِ نام مردیست که نام کرده میشود بادشاه بادشاهان یعنی
شاهنشاه رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ روایت کرده ست اینحدیث را البخاري در صحیح خود و باید دانست که اگر در نامهای
مذکوره و اسمای مسطوره مرکوز و منوي امهات و آبا در حق ابنا همین عقیده باشد که مرا پیر یا شیخ یا بزرگ
یا رسول یا فرشته اولاد داده ست و حق تعالی نداده ست و یا این نیت و مراد داشته باشد که حصول
اولاد بعض صرف از فضل و عنایت الله تعالی بمن رسیده و بعضی محض بکرم و بعنایت انبیا و اولیا
مرا حاصل شده درین هردو صورت شرک و کفر لازم می آید و صاحب این نیت و اعتقاد بالتحقیق مشرک
و کافر میگردد نعوذ بالله تعالی منها که در کارخانهٔ انعام و اعطای حضرت آله جلشانه شرک را اصلا دخلی
و دوئی را قطعا مدخلی نیست مصرعه غیرتش غیر در جهان نگذاشت ✤ مذهب صداقت کاشفی

ومشرب مصافي همين ست و وافي كه درحق شئون حضرت پروردگار نوّصفاته و درباب تقليب ليل و نهار وگردش اقران وادوار اعتقاد واثق راسخ وعقيده صادق ارتياب ناسخ دارد كه بالسره در انقلاب دوران ودوراينان وكلّه در تصريف زمان وزمانيان مؤثر حقيقي وكارساز تحقيقي صرف ذات واحد حضرت معبود احد جل وحدته ست وفقط يك نفس قدسي سراپا اقدسي جناب مسجود خلايق افاقي وانفسي عم رحمته ودرين كارخانه وافر ودرين كروفر جهان متكاثر مجال دخل ديگري وامكان شمول غيري نيست اگر درين اعتقاد سراپا صاف ومذهب سرتاسر پراوصاف اندكي فرقي وبقدر ذره تفاوتي خواهد فهميد واندشيد بالحق واليقين مشرك وكافر خواهد گرديد مثلاً اعتقاد كند كه اين همه زمين وآسمان وتمامي دنيا وزمان حق تعالى بوحدت كامله خود آفريده ست ليكن درين همه كارخانه يك ذره را فلان آفريده ست كه درآن آفرينش حق جل تبارك وتعالى را مدخلي وشمولي نيست باين اعتقاد پر فساد بالصدق والتحقيق مشرك ناري وكافر دوزخ قراري خواهد شد نَعُوْذُ بِاللهِ تَعَالىٰ مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ الضَّالِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا يَا كَبِيْرُ الْمُتَعَالِ بِرَحْمَتِكَ يَاذَا الْاِكْرَامِ وَالْجَلَالِ واگر منوي ومركوز امهات وآبا درحق وضع اسما ابنا صرف محاوره الفاظ زباني ست وبعقيده جناني ميدانند كه از روي معني ودر حقيقت منعم نعمات وابنا ومعطي رحمات واولاد فقط ذات والاصفات حضرت حق ست جل عطاؤه وديگري را درآن شركتي وسهمي نيست وباوجود اين عقيده صافيه اسماء شركيه مذكوره مي نهند درينصورت شرك برتبه كفر لازم نمي آيد ليكن آثم وبزهكار ميشوند بنابران همين انسب واولى كه چنين محاورت بدعيه را وموسومات حادثيه ترك دهند وگرد اگرد اينچنين تغليط شيطاني وتخليط ابليس بعيد از رحمت رحماني نگردند ودر اخطاب والقاب مسطوره سوادبي صريح وكذب وضيح ست كه خود را برابر حضرت سليمان نبي عليه الصلوة والسلام وحضرت آصف زكي عليه الرحمه وزير آن نبي تقي صلى الله تعالى عليه وسلم پنداشتن وفرط ناداني ست لايح وكمال بي ادبي ست واضح وبرابر كواكب رفعيه وهمسر ستارگان مرفوعيه رتبه خفيفه وخفيفه خود انصوريدن ويقين كردن دروغي ست بلاريبي وكذب بي فروغي ست باليقين وباشكيبي ودر قبح دروغ در حديث بلاتحتيث تنصيص وتصريح آمده ست قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كِذْبَةً تَبَاعَدَ عَنْهُ الْمَلَكُ مِيْلًا مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهٖ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْ نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ تَعَالىٰ عَنَّا وَعَنْهُمَا معني انست وقتيكه سخن كذب ميگويد بنده دور ميشود ازوي فرشته بقدر مسافت يك ميل بسبب بدبوي مقوله كذب كه ازان كاذب القول ناپاك كذب سرزد ميشود بايد فهميد كه الله تعالى وتقدس بصنعت كامله خود بحقيقت هرچيز

از اشیای خیر و شر جداگانه نهاده است در عبادات لطافات موضوع فرموده که حقیقت صوم و صلوة و حج و زکوة
و جهاد و غیره طاعات همه لطیف است و نظیف و باطن هر یک ازین مشاغل مبارک مملو از نفحات عطر بیز و مشک
بیز است و در معاصی کثافات و دیعت نهاده که بواطن آنها سراپا مشحون از گندگی و بدبوئی است و احساس
و ادراک رایحهٔ طیبه و کریهه بروز قیامت شدنی است و بدریافت هر کس آمدنی که تفصیل این اجمال را
این کتاب اختصار تاب گنجایش ندارد و در دنیا بر هر کس از بندها خاص خود که حق سبحانه و تعالی میخواهد این امر
باطن را ظاهر میسازد و معلوم باد که وقتیکه نفرت ملک که حقیقتش بجز فردی از افراد بندگان خاص حضرت وحدت
اختصاص نزه ذاته بیش نیست از آنجاست کذب اینقدر محقق شد که مفهوم گردید پس نفور و نارضامندی حضرت
عفو و غفور عم معفرته ازین کار به کثافت چه قدر خواهد بود و ترتب عقاب و عذاب بران بچه مرتبه مترتب خواهد شد
نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی روایت کرده است این حدیث را شیخ ترمذی علیه الرحمه و ابو نعیم در
حلیه از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنا و عنهما و اسمای مبارک حضرت انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
و السلام و صحابه کبار علیهم الرحمه و الرضوان جمله متبرک اند **بدعت دیگر** شعراء مداح و منشیین
محتاج که ممدوحین مسلمین که در عدل و سخا با نوشیروان و حاتم مثل می زنند او بیست نامشروع و کاریست
در شرع غیر ممدوح سزاوار مقلوع ملک الملوک کونین و شهنشاه نشأتین جل ملکه و عز سلطنته در کتاب
قدیم و قرآن عظیم کفار را بسیار جا ظالم فرموده است **کما قال تبارک و تعالی** كَيْفَ يَهْدِي
اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوْا چگونه راه نماید خدای عز و جل گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ بعد
از ایمان که آورده بودند وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ و گواهی دادند آنکه فرستادهٔ خدا حق است
وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظّٰلِمِيْنَ ۝ و خدا راه نماید گروه ظالمان را **وایضا** قال جل جلاله وَعَمَّ نَوَالُهُ لَيْسَ لَكَ
مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ مگر آنکه خدای تعالی
توبه دهد ایشان را اَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ پس بدرستیکه ایشان
ظالم اند و حاتم نیز کافر بود آثم بر ماثم لهذا الیق و اولی آنکه مداحین امراء و ملوک مسلمین را در شیوهٔ عدل
و داد و در سجیهٔ سخا با سخیای اسلام ضرب المثل و تشبیه محل نموده باشند **فائده** تشریح بدعات
بنجاسات و توضیح مبتدعات با فسادات را انجامی و فرجامی نیست حکیم علی الاطلاق و خلاق الانفس و الآفاق
جل حکمته شیطان رجیم را در فریبندگی و عقل ربایندگی این مشت خاک نفسا پایندگی بس ماهر و قوی
و نهایت سحر کار و با جادوی خلقت فرموده و مقرر نموده است و ابلیس پر تلبیس را در جمیع مجاری حالات

عادات و عبادات و کل مساوی اخلاق معاش و خصایل طاعات انسان ضعیف البنیان بنا بر امتحان
برای اضلال مجاز و ماذون فرموده است بحیث قال تبارک و تعالی جل علوه آیة وَاِذْ قُلْنَا
و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا امر فرشتگان را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او
فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند همه ایشان اِلَّآ اِبْلِيْسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدا گفت چرا سجده نکردی
قَالَ ءَاَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکسی را که آفریدی طِيْنًا از گل پس خدا بر وی لعنت
کرد و از درگاه قربش براند قَالَ اَرَاَيْتَكَ گفت ابلیس دیگر باره خبر ده مرا که هٰذَا الَّذِيْ كَرَّمْتَ عَلَيَّ
این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش لَئِنْ اَخَّرْتَنِ
اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت لَاَحْتَنِكَنَّ هر آئینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهٗ
فرزندان او را با غوا و چنان سازم که بعذاب تو مستاصل شوند اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کردن
از بیخ برکننده شده
بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدا مر او را که برو امر اهانت است والعاد یعنی او را براند از
درگاه قرب و گفت درین مهم خود برو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ
از ذریت آدم فَاِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَآؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان
تغلیب کرده است مخاطب را بالغایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهم جَزَآءً مَّوْفُوْرًا جزا تمام یعنی
عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که را توانی بلغزانید مِنْهُمْ
از ایشان بِصَوْتِكَ با آواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد رحمه
الله تعالی علیه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خداست از دهان
بیرون آید آواز شیطان است وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و برانگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران
و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون توانند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان بر ضلالت
وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْاَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت
صرف نمایند وَالْاَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس
و امثال آن تسمیه نهند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه
و انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا اِلَّا
غُرُوْرًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید اِنَّ عِبَادِيْ بدرستیکه بندگان خالص من که
بحکم هولاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ نیست ترا باغوای ایشان سُلْطٰنٌ
تسلط و قدرت یعنی همه کسی را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری قدس سره فرموده که بنده حق آنکس است ا

که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید ∴ چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی ∴ که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی ∴ وکفی بربك وبسندیده ست پروردگار تو وکیل نگاه دار بندگان خود از اضلال ابلیس پر تلبیس وحضرت رسول نبی مقبول وبالوف صلوات موصول وباهزاران سلام مشمول فرماید صلی الله تعالی علیه وآله وسلم **وَعَنْ** اَنَسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِيْ مِنَ الْاِنْسَانِ بدرستیکه شیطان میرود در آدمی مَجْرَى الدَّمِ مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی وبیان تصرف وتمکن اوست براغوا از راه بیرون او را غایت تصرف وتمکن واگر حمل بظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه ست که سریان او در اجسام کثیفه ممکن ست چنانچه آتش وهوا وظاهر از تشبیه بجریان دم همین معنی ست والله اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده ست اینحدیث را امام بخاری وامام مسلم رضی الله تعالی عنهما لهذا اسجیه رضیه انسان کامل العقل وشیوه مرضیه آدمی پیر فضل همین باید که در هر حال دنیا ودین وهر کار عادت وعبادت از تلبیس ابلیس وتخلیط فساد شیطان تفاوت انیس تر سیده دائما ود واما نقد جزئیه وکلیه خصائل دنیا واخلاق عقبا خویش را بر محک کتاب وسنت عرض ومطابقت نموده باشد هر چه خلاف از ان ومخالف از ان محسوس گردد از ان اجتناب ورزد وآنچه مطابق وموافق آن باید بران عمل نماید سبیل سداد این ست وراه نجات همین **من صولت فاروقی** ∴ همین ست مذکور در هر کتاب ∴ همین ست مسطور هر فصل وباب ∴ **حکایت** مقتدای شریعت وامام طریقت ومرشد حقیقت واستاد معرفت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین ولی اسعد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان را حضرت خالق شریعت وموجد طریقت نزه صفاته وتقدس ذکره انقدر متبع انوار سنت ومجتنب از ظلام بدعت خلقت وایجاد فرموده بود که تبیان آن بمددگاری بیان راست نیاید وتسوید آن بدستکاری رقم قلم درست نیفتد بفضله وبهدایته تعالی از یمن نفاست انفاس نفس نفیس آن شیخ ارشاد انیس گروه گروه مبتدعین ضلالت کار وانبوه انبوه منحرفین از طریق سنت فیض آثار بفضل کردگار عظم قدرته براه راست سنت وسبیل نبیل شریعت ثابت قدم وراسخ دم گشتند ومملکت چهار دانگ هندوستان شرقا وغربا از شروع ملک بلاد بنگاله تا بمنتهای دیار گجرات وجنوبا وشمالا از اقصای دکن تا دریای سند وممالک سند وخراسان استیعابا واستقصاءً وتمام جهان وجهانیان وکل آوان وآدانیان تیمنا وتبرکا به پرتو نور ظهور وجود فیض آمود آن معدن کشف وشهود از ظلام ضلال بدعات ونیز گیجی ضلالت محدثات باز رست واز کدورات وظلمات مذکوره مصفا وپاک گشت الحمد لله تعالی

علی ذلک وانشاء الله تعالی بعنایته وفضله همیشه گرم رونقی این روز بازار هدایت وهمواره آب وتاب
این آفتاب عالمتاب ارشاد وارادت طریق سنت روز افزون ست وترقیات وتجلیات انوار این نیر
فیض بار از حد بیرون روزی نادانی سوال پریشانی بخدمت فیضدرجت آن شیخ زمان ومقتدای اوان
معروض داشت که آنجناب از بدعت گورپرستی بزرگان دین بسیار منع فرموده اند ومتنفر مایند لیکن تامل
اینست وتفکر همین که چونکه بقدرته تعالی مریدان آنجناب بسیار اند وبیشمار وملک ملک از معتقدان آنجناب
مملوست ومشحون بعد از وفات آنجناب مریدین ومعتقدین بر قبر شریف آنجناب هجوم آورده بدعت قبرپرستی را
رواج خواهند داد حضرت شیخنا ومرشدنا در جواب سائل سفاهت مائل فرمودند که من از درگاه حضرت
کارساز حقیقی جل شانه وبارگاه صانع تحقیقی عز برهانه بدعای کارکشا ومناجات مشکل زدا مسئلت خواهم داشت
وبعرض مدعا خواهم پرداخت که حضرت مقلب لیل ونهار وجناب مصرف روزگار قبر مرا معدوم ومدفنم نامعلوم
خواهد ساخت سبحان الله طرفه حقیقت قبول بندگان مقبول به بارگاه قدس حضرت خالق ارباب محبت
واصحاب انس ست شاهد مقال هذا حال مرشدنا وشیخناست که بقدرت حضرت قادر قدیر عز اسمه وقدرته واقعه
مقبره مطهره آن مظهر فیوض هیچیان شد که آنجناب فرموده بود که بعد از حدوث حادثه شهادت ووقوع واقعه
انقطاع رشته حیات آن سید بالطافت ازین خاکدان پرکثافت با وصف فرط تفحص مریدین ووافر تجسس
معتقدین که در کار تلاش مرقد مطهر ومنور ونعش اطهر وانور مساعی بیکران وکوشش فراوان بتقدیم رسانیدند
وباقدام بردند با وجود بذل مجهود نامی ونشانی از مطلوب ومقصود نیافتند **نظم** لذت هجر دهد
چاشنی شربت وصل ❊ دردمندان فراقت بهمان ساخته اند ❊ تا بره طلبت بیخبران پی نبرند ❊ کعبه
وصل تو بی نام ونشان ساخته اند ❊ رحمه الله تعالی وغفر الله الاعلی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
فائده حضرت خالق عجائب وجناب صانع غرائب جل اسمه وذکره ذات قدسی آیات
ونفس انوار امارت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین قطب افرد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه
والرضوان را خلقی اکمل وخلقی افضل مرحمت وانعطاف فرموده بود ع در صد هزار قرن سپهر پیاده رو
نارد چو او سوار بمیدان روزگار که سراپا فیض انتما آیتی بود در اوصاف ظاهری ومعنوی از آیات
قدرت حق سبحانه وتعالی وعز وعلا ایمانی عالی وایقانی پرمعالی وعرفانی بس متعالی وقامتی باعتدال
وضخامتی قوی تمثال وجسامتی فخامت مثال باقوتی وافر وطاقتی متکاثر وحواس صحیح ولسان فصیح
وذهنی رسا وطبعی باذکا وهمتی وعفتی نامی وعقلی کامل وفراستی کامل شامل حاصل بود ودر اصل واسلامی
اعلی واتباع شریعت بس معلی وشجاعتی مفرط وسخاوتی افرط بامروت بسیار وفتوت بیشمار وحلمی جلیل

بیکران و صبر و تواضع فراوان شامل بود و متواصل **نظم** حقهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند ❊
کام هر خسته در ان حقه نهان ساخته اند ❊ شوخی و ناز و کرشمه همه آورده بهم ❊ فتنهٔ عالم و آشوب جهان ساخته اند ❊
این نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس ❊ بتماشاگه عشاق روان ساخته اند ❊ هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب
همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند ❊ هر چه بر صفحهٔ اندیشه کشد کلک خیال ❊ شکل مطبوع تو زیباتر ازان ساخته اند
ملخص سخن و مرام و ملتقط مراد و کلام آنکه هر فضلی و کمالی از فضائل ظاهری و مکارم باطنی که تفحص نموده شود
و تجسس کرده آید در ذات فیض سمات بدرجهٔ نهایت موجود بود و برتبهٔ غایت مرئی و مشهود **ع** باادب
دل پسند باسخن دل فروز ❊ باخرد پیکران باهنر بشمار ❊ باهمه عالم جدا از همه گیتی فزون ❊ در همه میدان
تمام بر همه دانش سوار ❊ **فائدہ** و حضرت آرایندهٔ چهر ماه و مهر و جناب فرازندهٔ نه سپهر
تعالت صفاته بحضرت فرخندگی و فرخی بهر و پیشوای اهل دهر جناب شیخنا و مرشدنا یکی از پایه همایونی
مایه و خجستگی سرمایه برتری نژاد و بهتری نسب فرخی نهاد بخشش وا بدانی فرموده بود که یکسر بزرگان
تبار آن پیر روزگار سادات سراپا سعادات و اولیای سربسر کرامات بوده اند و سراسر سترگان
نژاد آن صوفی صفا استاد شرفا سرتاسر شرافات و عرفا سرتاپا حسنات گذشته **نظم**
چنین بود صاحب قران را حسب ❊ در اندیشه در شاه را نسب ❊ پدر با پدر تا بآدم رود ❊
همه پای بر تخت شاهی نهد ❊ کمالات آن شاه دریا نوال ❊ فزون بود از هر چه بندی خیال
ببالای قدرش قبای ثنا ❊ چو تنگ است و کوته بوقت ادا ❊ **حکایت** حضرت
رب العالمین جلت تربیته و جناب مالک یوم دین عمت رحمته بعد ازان که وجود فیض آمود ذات
هدایت اندود حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب سعید ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه
الرحمه والرضوان را بمقتضای حکمت بالغه و اقتضای اسرار قدرت کامله خود از میان روزگار و ازین
جهان بالکدار برداشت و سعادت شهادت نصیب آن ولی لبیب ساخت و بفضل و عنایت
خود جنات برین و مقام علیین منزل گاهش برآراست و عرصهٔ دنیا دنی و وسعت گیتی فتن سیفی را
تا چندی از نفس هدایت اکتنس و شخص بر قدس شیخی کامل و مرشد فاضل خالی گذاشت بعد ازان بانکی
دیری و برخی از طی زمانی مرور دهری وسعت آفاق و فسحت افلاق را بنور ظهور هدایت نشور
شیخی دیگر و مرشدی کمالات اثر ولی فضائل سیر روشن و منور ساخت یعنی چون چندی
از ایام شهادت والانتقام و سعادت التیام امام همام شرافت ابتدا و کرامت فرجام بگذشت
و برین حادثه بعضی از دهور بمرور پیوست خلایق پابند علایق از فقدان امام زمان در تیرگی

ظلمت نفس و اغوای شیطان فرو ماند و جهانیان را از بلیهٔ ظلمات نفسانی و اغوای شیطانی بپای
کوشش رفتار از ره نوردی جادهٔ مشارع دین دامن بر افشانند حضرت کارساز و شهنشاه بنده نواز
برحمت کامله و عنایت بالغهٔ خویش حضرت امیر المومنین و امام المسلمین شیخ بافضل مهین و وسیلے
باشرف بهین و عالم با دانش برین و سید طهارت آگین و متقی نفاست آئین و صوفی باتمکین و مرشد
اهل زمان و زمین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان را بر منصب جلیلهٔ ارشاد
سرفراز ساخت و قرارگاه افضل پناه بر مسند رهنمای طریق دین برآراست و آن شیخ والا همت و ولی
عالی نهمت بحول و قوت پروردگار ترغیب جهانیان و تحریص زمانیان بر استقامت شریعت رشد
طویت و اقامت بر مراسم سنن حضرت رسالت مرتبت و نبوت منزلت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
عادت خود ساخت و بتفضل و هدایت هادی مطلق عم عنایته علم هدایته خلایق گرفتار غوایق بسوی سبیل
نبیل دین بتجیل و تحریص بندگان رازق فایق عم رزقه بطرف اختیار سجایای خوشنمای شریعت
و سنت سراپا جمیل و جلیل برافراشت آب و رنگ رونق بازار کر و فر جهاد سر بسر فلاح و سداد
که بعد از واقعهٔ شهادت کبرای امام همام اعظم عظمای و اعرف عرفای حضرت امیر المومنین و امام
المسلمین جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان بی آب و تاب شده بود بتفضل و عنایت
حضرت منعم علی الاطلاق عز سلطانه ببرکت عناصر حضرت فیض مظاهر و هدایت مصادر جناب مولانا
سید محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان از سر نور و تقی بی اندازه و جلای بی آوازه یافت گروهی نهایت
باشکوهی و انبوهی بغایت حق پژوهی از غزات دین و مجاهدین یقین آئین در ظل رایت فتح آیت
آن شیخ ازلی سعادت فراهم و مجموع گشتند و شیشهٔ کفر و کین و شرک و بدعت ضلالت آئین بسنگ
سیاست شمشیر خدمت ترقیات ایمان خجسته فرجام و تعلیات اسلام فرخنده انجام بشکستند مومنین
حق کوش و رضای پروردگار جوی و مسلمین تقوی تکاپوی شریعت و سنت جستجو که بعد از حدوث حادثهٔ شهادت
عالیهٔ امام جالس مجالس متعالیه ولایت قدسیه بباعث فقدان پیشوا و بسبب عدم رهنما حیران و پریشان
بودند از ظهور وجود پرنور آن شیخ فیض معمور مطمئن خاطر و جمعیت مآثر شدند و مومنان شریعت
خواه و مسلمانان طریق سنت انتباه که از واسطهٔ عدم شیخ کامل و مرشد عاقل برهم خاطر و خیره ضمیر بودند
از بروز آن ولی بی نظیر و سراپا پیر از شیوهٔ بشیر و نذیر اطمینان حصول و تسکین شمول گردیدند آن ولی
عالی و عالم متعالی درین دار فنا انتقال بفرمان ملک لم یزل و لایزال تا چند سال آب ده انهار حدائق
ایمان علیا و خیابان بند بساتین اسلام معلی بوده آخر کار و انجام امر موافق منشور تقدیر حضرت خالق

یوم نشور جل شانه در قصبه ستهانه از مضافات ولایت خراسان و مسکن قوم افغان داعی حق را لبیک اجابت گفته سمعاً و طاعةً لامر مرضیات حضرت مولی و جناب اله معلی عز ولایته ازین جهان گذران و هر لمحه و آن خلقش نصیب دیگران کلمه گویان و بذکر الهی تعالی شانه رطب اللسان بگذشتند غفر الله تعالی له ورحم الله تعالی اله

حکایت وقتیکه حضرت مولانا و اولانا جناب امیر المومنین و امام المسلمین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه والرضوان محتضر شدند در الحالت نازک و سنگین عجب قدرت حضرت اله العالمین و جناب خالق زمان و زمین جل عنایته و مغفرته به نسبت حال آن ولی کرم مشتمل مشاهد و مرئی گشت که در حالت سکرات موت که حالتی ست هوش ربا و ساعتی ست بیهوشی آرا حضرت مولانا و اولانا ممدوح و موصوف یکبارگی از بستر و حالت اضطجاع برخاسته قائم نشستند و با وجود کمال ضعف و بیطاقتی که لاحق جسم هدایت مجسم بود چشم فیض چشم کشاده و انگشت سعادت سرنوشت شبابه بر داشته به بانگ بلند و آواز رسنده به بیان فصیح و الفاظ صحیح کلمات ایمانی ایقانی و ملفوظات اسلامی سرسبز خوشکامی در زبان عربی و محاوری هندی ادا فرمودند و من بعد در غشی و بیهوشی سکرات فنا در آمده در غفلت و بیحواسی ظاهری و سراسر آگاهی و سربسر انتباهی باطن واصل درگاه حضرت کبریای و حاضر حضور درگاه جناب عظمت پناه عز سبحانه و جل برهانه شدند لمصنفه که رحمت بران روح پاکیزه باد ❁ خدایش بفردوس منزل دهاد ❁ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ٥ نعش مقدس آن ولی اقدس را در همان سرزمین مدفون ساختند و چون برخی از روزگار برین سانحهٔ ماتم مساخه آمد بقدرت قادر عجائب و صنعت صانع غرائب تبارک قدرته و صنعته دفعةً دریای شورش آگین رود آب سند معروف با اباسین آنچنان رو بطغیانی و عالم پریشانی آورد و آب آن نهر اعظم از اکثر انهار دهر بران سان صورت غلیانی و هیجانی در گرفت که تمامتر منازل و ملک ملک سرزمین هر دو لب آب آن رود طوفان سرود دریا برد و آب نورد گردیده خلائق بشمار درین طوفان آبی از بستر خاک برخاسته بگرداب آب فرو شده هلاک گردید و بسیاری از قریه و دیهات خرابات و تباه شد در همان شدت آب و آفت آبادی خراب تراب فیض آمیز قد آن مرشد شیخ و شاب دریا برد گردید و نامی و نشانی از مقبرهٔ آن ولی عرفان والی پیدا و معلوم نگردید تبارک الله زهی کارخانه اولیا الله تعالی و خهی حال اصفیا الله اعلی ست که هرچه حضرت حق جل برهانه بفرط لطف خود بر زبان غیب ترجمان این سعدا و آنچه بر لسان الهام بیان این کملا جاری و ساری میفرماید بلطف و عطوفت خویش همچنان در عرصهٔ روزگار بر روی کاری آرد و تبا سا که رفق و بدعت ست کر از ذوات عالیات ایطائفه از روی دنیا کثیفه رفع نموده و چهاچها کثافت فجور و خلاف سنت است

که از نفوس تقوی مانوس این عصابه هدایت مابه از چهرهٔ دنیائی خسیسه دفع فرموده نظیر تحقیق هذا حقیقت شیخین
منورین مسطورین ست و شبیه این تدقیق حال مرشدین کاملین مذکورین که الطاف خالق آفاق و اکناف
رازق اهل آفاق و اطراف شیخ کامل و ولی اکمل حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب از سید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان آنچه مضمون جواب قامع بدعت در مقابل سوال سائل کم فراست در باب
معدومی قبر فیض صدر خود بیلوح لحاظ رفع و دفع بدعت گور پرستی پیران زمان استمداد ستیزی بد بزرگان
جهان درازی سر نوشتنی فرموده بود بقدرت باری سبحانه تعالی همچنان ظهور گرفت و جلوه بر وز پذیرفت
که فرموده بود و من بعد و پس ازان کیفیت قبر قدس قدر انتعالم اعلم این عالم دو ولی و الا از من زمرهٔ بنی آدم
اعنی حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب ابو عبد الله مولانا سید محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان
هم بر آن سان و بران وتیره وقوع یافت که مرکوز مضمون آن جواب باصواب بود که هر دو مرقد مفقود
الاثر و هر دو مرقد معدوم الخبر گشتند والله اعلم بحالهما غز علمه و غفر الله تعالی لهما و رحم الله تعالی لهما
عمم مغفرته و جل رحمته **حکایت** حضرت جهان آفرین و جناب آفرینندهٔ زمان و زمین بفضل
عالی و لطف متعالی خود حضرت ولی سراپا هدایت و عالم سر بسر تقوی امارت جناب امیر المؤمنین و امام المسلمین
سید ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان را بسا کامل الذات و الاصفات مخلوق فرموده
بود بفضل حضرت ذو الامتنان جل شان حضرت ایشان قامت قصیر با فضائل کثیر و علوم نیز تکثیر با تقوی بی‌نظیر
و حلم و حیا کثرت میسر و عفت و همت اکثار تصویر و شجاعت و سخاوت افراط پذیر و مروت و فتوت
فرط تخمیر و فراست و کیاست پر تدبیر و توکل صبر برتبهٔ کبیر و معانی طلیق فصاحت گزیر و نسانی ذلیق
بلاغت تاثیر و خوف و خشیت فراوان تقدیر از خالق صغیر و کبیر داشتند ؎ ای صبح سعادت
ز جبین تو هویدا ❁ آن حسن چه حسن ست تبارک و تعالی ❁ و حضرت عزت بخش و جناب شرف ده با وجود
عطا این همه فضائل حضرت شیخ و ولی ممدوح و موصوف را شرف تبار و فضایل خاندان نیز بس کرم
نشان بذل دارزانی فرموده بود که حضرت ایشان جناب فخر علما منقول و باعث افتخار فضلا معقول
اکمل کملا دهر و افضل فضلا روزگار و سعت بهر قدوهٔ مفسرین و مقتدای محدثین حضرت مولانا
شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه ابن حضرت معارف انتباه و عرفان پناه و علوم و فنون دستگاه
معرفت و حکمت جاه و سر بسر باسرار دین و شریعت آگاه و مفسر رفیع پایگاه و محدث سامی
جایگاه جناب مولانا و اولانا شاه ولی الله محدث دهلوی علیه الرحمه بودند و خاندان این هر دو
نیرین منیرین فلک فضائل و قمرین منورین سپهر شرایف آنچنان معلوم خواطر اهل روزگار و مفهوم

همانا بسکان فهردوارست که حاجت بیان و تحریر واحتیاج تبیان وتسطیر داشته باشد مصرعه آنرا که عیان ست چه حاجت به بیان ست

وصیت چهارم دربیان امر معروف ونهي عن المنکر

بدان بداک الله تعالی طرق الصواب واوصلک الله تبارک الی درجات الثواب فی یوم الحساب وآوان مرجع و المآب که امر معروف ونهي منکر قطبی ست از اقطاب ایمان وایقان وغوثی ست از اغواث اسلام باحسان آمر معروف فص خاتم موقوف علیه ترقیات ایمان پر اکرام ست ونهي منکر نقش نگین محصور الیه تعلیات اسلام باانعام بی تکلفانه میگویم که امر معروف ونهي منکر شاهد زیبا منظری ست روح وجان ایمان نواز و بلا تصنعانه مے نگارم که امر معروف ونهي منکر نگار ملاحت کاری وصباحت نگاری ست روان وتوان اسلام پر فیضان نشاط وانبساط پردازی جلوه آرائی دل ربایش جان ترقیات مدارج ایمان بس ناتوان ره تغیر رونمای جان افزایش روان ترفعات معارج اسلام کرم تو امان سراپا پرهوان همه طمطراق ناز وآدایش محبوب قلوب ذوی الالباب کیاست موهوب وتمام کر وفر غمزه آتش مرغوب خواطر ارباب فراست اسلوب ع ندانم کدامي آدای تو خوب است ٭ چه گویم همه شیوه های تو خوب ٭ تو سرو کدامی گلستانی ای شوخ ٭ که از روی گل پشت پای تو خوب ست ٭ فتاد ست در فکر پرواز رنگم ٭ اگر پر زند درهوای تو خوب ست ٭ قال الله ذوالفضل العظیم والمجد الفخیم في کتابه الحکیم وتنزیله الکریم کُنْتُمْ هستید شما خَيْرَ اُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلوت خانهٔ غیب اُخْرِجَتْ بیرون آورده شده ست لِلنَّاسِ از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که درجواب الست بربکم مسارعه نمودید وخیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت علیه الصلوٰة والسلام منتظم اند ع لَمَّا دَعَى اللّٰهُ دَاعِيْنَا لِطَاعَتِهٖ بِاَكْرَمِ الرُّسُلِ كُنَّا اَكْرَمَ الْاُمَمِ ع چون خدا پیغامبر مارا رحمت خوانده ست ٭ افضل پیغمبران او گشت اخیر الامم ٭ وگفته اند خیریت این امت درین سه صفت ست که یاد میکند تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ میفرمائید بمعروف وآن خیریست که شرع آنرا مستحسن شمارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهي میکنید از منکر وآن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح دارد وَتُؤْمِنُوْنَ ومیگروید از روی تحقیق بِاللّٰهِ بخدا وایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم ست چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که هرچه فرموده که ایمان آورید ایمان آورده باشد وَلَوْ اٰمَنَ واگر ایمان آرند وتصدیق کنند اَهْلُ الْكِتٰبِ علمای بني اسرائیل آنرا که پیغامبر آخر الزمان فرود آورده یعني قرآن لَكَانَ هر آیینه باشد آن ایمان وتصدیق خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ بعضے از ایشان گرویدگانند یعني ابن سلام واصحاب او وَاَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُوْنَ

و بیشتر از ایشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ دین فضلای طباع شرع مبین و علمای اذکیای نقاد دین است
مرحومه محمدیه علی صاحبها الف الف صلوٰة والسلام الی یوم قیام فضیلت حضرت سرور کائنات و مفخر موجودات
و فضل جناب فضل ارض و سموات و افخر ملائکه و قدسیات محمد رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بر سائر انبیا و مرسلین علیهم صلوٰة و سلام الی یوم الدین و فضیلت است آن خیر البشر و باعث فخر ابو البشر
بر مجموع امم انبیای عالی شیم والاهم علیهم الصلوٰة والسلام استنباط نموده اند و مثبت کرده بدل دقیقه یاب
و خاطر وقت ماب باید دریافت که چون درین آیت کریمه حق جل سلطانه و عز شانه محمدت امر معروف و نهی منکر
و ستایش خصلت آفرین بالعرف و ناهین عن النکره یاد فرموده و از باعث همین ثنا و محمدت فضیلت حضرت
رسول فاضل افراد خلقت و کامل اشخاص مخلوق جهان با وسعت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و ذات حضرت
نبی زکی تقی و با کرایم و فی علیه الصلوٰة والسلام محقق و مستنبط گردیده پس متیقن که افضل سجیه رضیه السجایای
مزکای شرائع اسلام و اکمل خلق از اخلاق شرایف و فاق مراسم دین و ایمان فرخندگی انجام از شیمهٔ کریمه
امر معروف و نهی منکر خصلتی و عادتی نیست بنابر آن بر هر مومن ایقان توامان و هر مسلم اسلام نشان واجب
و لازم ست بل اوجب و الزم که عادت بر سعادت امر معروف و نهی منکر را شیوهٔ ستوده اوقات حیات مستعار
و پیشهٔ حمیده ساعات لیل و نهار انفاس عمر ناپایدار مقرر داشته از هیچ ظالمی و ستمگاری خوفی و ترسی و از هیچ
فاسقی و بزهکاری پاس و لحاظ نوعی ملحوظ و مرکوز نداشته در کام و دهان زبان خوش بیان بتحریک
آدای مراسم امر معروف و نهی عن منکر متحرک و جنبان دارد و بدین وسیلهٔ نبیله و واسطهٔ جزیله سعادات
دارین و کرامات کونین حاصل و متواصل سازد و حضرت حق دا دگر عز سلطانه در کتاب اکبر جای دیگر در
صفات جناب افضل خلایق اول و آخر و اشرف بشر حضرت رسول شفیعنا یوم محشر علیه من الصلوٰة
اطهر و من التسلیمات اظهر فرموده حیث قال من عز سلطانه و جل شانه اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ آنانند
که از روی صدق پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ پیغمبری نانویسنده و ناخوانده
و صف آنحضرت بدین صفت تبیین کرده ست برانکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود ؎
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ٭ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ٭ در بحر الحقایق فرموده که عرب
اصل و منشا را ام گویند چنانکه مکه معظمه را ام القری گویند که مدار و منشار همه شهرها و دیهاست و لوح را
ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب ست پس حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم باصل منسوب
ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست و نکتهٔ لولاک لما خلقت الافلاک موید
این معنی ست ؎ تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دگر هر چه موجود شد فرع تست ٭ اَلَّذِیْ آن پیغمبری که

یجدونه می یابند اسم و صفت او مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوراة در توراة
انجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر والانجیل و در انجیل انجا که از قول عیسی علیه السلام
میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یأمرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پیرو اویند
بالمعروف به نیکوئی که توحید ست وینهاهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرک ست وگفته
معروف مکارم اخلاق ست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق ست یا قطع رحم یا عدم انصاف
ویحل لهم و حلال میگرداند برایشان الطیبات مطعومات پاکیزه راکه براهل جاهلیت حرام کرده بودند چون
بحیره و سائبه و جزآن یا مستلذات محرمه بر یهودیان چون شحوم ویحرم و حرام میسازد علیهم الخبائث
برایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر و مالهای ناوجه چون رشوت و ربا ویضع و
فرو مینهد یعنی تخفیف میکند عنهم ازیشان اصرهم بارگران ایشانرا یعنی سبک میگرداند برامت خود
او صناع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بربنی اسرائیل الزام کرده بودند
چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جزآن والاغلال و دیگر
سبک میکند و برمیدارد ازیشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود برایشان
و آن قتل نفس بوده ست در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیرآن فالذین آمنوا پس
آنانکه بگرویدند به بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند اورا ونصروه و یاری دادند
او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نور را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت
او و مراد قرآن ست و گفته اند لفظ معه دلالت بربقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده ست و با او
باقی خواهد ماند بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آنرا بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را
نور گفت بغایت روشن ست چه امور دین و دنیا ازو مفصل ست و هویدا اولئک آنگروه که ایمان آوردند
و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت
و ثواب ازین آیت عظیمه و حکم حکیمه محقق و مدقق شد که چون نزدیک حضرت حق تنزه عرفانه خصلتی پسندیده
از خصائل حمیده جناب نبی برگزیده انفس و آفاق و بامکارم عظمت وفاق علیه الصلوة والسلام الی یوم
تلاق عادت باشرافت امر معروف و نهی منکر ست پس هر بنده از بندگان حضرت خالق جل عظمته عز شانه
که خصلت امر معرف و نهی منکر را عادت خواهد داشت و باین خوی شرف جود سراپا آبرو و خود را عادی
و خویش را معتادی خواهد ساخت انشاء الله تعالی بالیقین و بلاریب این خصلت محموده اش مقبول
بارگاه کونین پناه حضرت الله عز سبحانه خواهد شد و برحق که در حق آدم پابند بندگی والانسان پرنسیان

باسر افگنند کی مرتبه مقبولیت بدرگاه سموت اشتباه حضرت جل نواله بلاشک و بالحق باعث نجات عذاب
وسبب شمول بفوز و فلاح در روز حساب اوست فافهم حالا مناسب بمقام و ملایم کلام شود که درین باب
چندی از آیات قدسیات وبعضی از احادیث هدایت امارات ایراد و ارقام نموده شود تا مومنین و مسلمین
را باعث تحریص برشیمه مرضیه امر معروف وسبب تحریص بر سجیه رضیه نهی عن المنکر گردد وقال وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
صفاته وتکاثر رحماته آیت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ وهر آئینه باید که باشد از شما اُمَّةٌ گروهی که ایشان یَدْعُونَ إِلَى
الْخَيْرِ بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا با ایتلاف مومنان با یکدیگر وجمعی بر انند که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وامر مایند به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وباز میدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف قرآن وحدیث بود ونزد
محققان معروف خدمت حق است ومنکر صحبت نفس وَأُولَئِكَ وآنگروه که داعی خیر وآمر معروف وناهی
منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند **وایضا** قال تبارک واعلی لَيْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب
سَوَاءً برابر با کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بردین
اسلام یا قایم بحدود آلهی وگفته اند مستقیم بر قول راست وعمل خالص ودین درست وآین گروه ابن سلام
واصحاب او بودند یا چهل تن از نجران وسی ودو تن از حبشه وهشت کس از روم که بعیسی علیه السلام
ایمان داشتند وبمحمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیز ایمان آوردند واحکام شریعت وقرآن تعلیم گرفتند
يَتْلُونَ میخوانند آيَاتِ اللَّهِ قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب وگفته میان مغرب وعشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ
وایشا سجده تلاوت میکنند یا نماز میگذارند در ساعات شب واشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت
شده وحضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم تاخیر عشا فرموده بودند ومردمان منتظر نماز بودند
بیرون آمد وگفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه درینوقت خدای را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت
است قائمه میکند ومیگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
ومیفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنند
از تکذیب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ ومی شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در ارتکاب
خیرات واشتغال بمبرات وَأُولَئِكَ وآن گروه یعنی امت قایمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ
از جمله شایستگانند وپسندیدگانند **وایضا** قال الله تعالی وتقدس وَالْمُؤْمِنُونَ ومردان
مومن وَالْمُؤْمِنَاتُ وزنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در معاونت
وتناصر يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوئی که ایمان وفرمان برداریست وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وباز میدارند از بدی که کفر وگناه کاریست وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وبه پای میدارند نماز را بشرط آن وَ
يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ ومیدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وفرمان می برند خدای را
وَرَسُولَهُ وپیغمبر اورا در همه امور أُولٰئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که رحمت کند خدای
برایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست بر هرچه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر شی در موضع او وَعَدَ
اللّٰهُ وعده داد خدا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان مومن وزنان مومنه را جَنّٰتٍ تَجْرِي
بوستانها مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جوی ها خٰلِدِينَ فِيهَا
جاویدان مانند دران وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد ایشان را مسکنها پاکیزه وخوش فِي
جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشت های پاینده جنات عدن نام نهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم درین میباشد
یا اعلی درجات بهشت ست امام ثعلبی گوید که نهریست در جنت که بوستانها او بر هر دو کناره اوست وَ
رِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وخشنودی از نزدیک خدا مومنان را اَكْبَرُ بزرگ ترست از بهشت ونعیم او زیرا که مبدا
جمیع سعادات ومنشا تمام کرامات رضا حضرت عزت ست ومودی بنیل وصال ووصول لقای ذی
الجلال اوست ومحققان راه وعارفان آگاه را درگاه وبیگاه جز رضا حضرت الله مطلوبی نیست

نظم

یکی میخواهد از تو جنت وحور ❁ یکی خواهد که از دوزخ شود دور ❁ ولیکن ما نخواهیم
این وآن جست ❁ مراد ما همین خوشنودی تست ❁ چو تو خوشنود گشتی در دو عالم ❁ همین مقصود
بس والله اعلم ❁ در احادیث صحیحه واردست که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا
وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم وحال آنکه
عطا کرده با آنچه هیچ یک را از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را افضل تر ازین عطا ها
بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که ازین ها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آریم بر شما خوشنودی
خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
ذٰلِكَ آن خوشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او محقر
بلکه نعیم بهشت با زاد او مختصر ست وَالضُّحٰی قال تمجد وتعالی حکایة عن مواعظة لقمان الحکیم علیه
من الرحمات الکاملات من الله تعالی العظیم يٰبُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من به پای دار نماز را تا نفس
تو کمال یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وبفرمای به نیکوی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دار از منکر تا دیگران
از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد ومنکر آنکه مخالف عقل ونقل بود وَاصْبِرْ
عَلٰى مَا اَصَابَكَ وشکیبائی کن بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصًا در امر ونهی اِنَّ ذٰلِكَ

مِنْ عَزْمِ الْأُمُوْرِ بدرستي انچه فرموده شد از واجبات امور است یعني از انچه خدای قطع کرده است
قطعي ایجابی ست وایضاً قال تقدس وتعالی اَلَّذِیْنَ ایشان آنانند که برحمت شامله اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ
اگر جا دهیم ایشان را فِی الْاَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را
بجهت تعظیم من وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند مال زکوة را بجهت مساعدت بندگان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ
و بفرمایند به نیکوئی یعني انچه شرعاً و عرفاً آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتي
یعني اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ و خدای راست نهایت کارها یعني سرانجام
همه امور آن باشد که او خواهد ۵ این دولت و مال های و هو میخواهد ✿ وآن گلشن و باغ و حوض و جو
میخواهد ✿ از حق همه کس حال نکو میخواهد ✿ آنست سرانجام که او میخواهد ✿ وایضاً قال الله عز وجل اَلتَّآئِبُوْنَ
این مومنان بازگروندگانند از معاصي یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی اَلْعٰبِدُوْنَ پرستندگان
حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت اَلْحٰمِدُوْنَ ستایندگان حق را بر انچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا
یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه اَلسّٰٓائِحُوْنَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان
از بادیه نفس و روندگان به منزل انس اَلرّٰكِعُوْنَ رکوع کنندگان در نماز یا خشوع آرندگان بر درگاه بی نیاز
اَلسّٰجِدُوْنَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات اَلْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ فرمایندگان
بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت چون هفت عدد کامل است دخول واو مشعر است بر انکه او ثمانیه است یا برای تضاد
میان امر و نهي چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف و نهي منکر که گویا شیء واحد اند و هر یک با دیگری
منضم باشند وَالْحٰفِظُوْنَ و نگاه دارندگان لِحُدُوْدِ اللّٰهِ مر احکام خدای را و سعی که بدنگاهدارندگان اوامر او
بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند
و وضع مظهر موضع مضمر دلیلست بر انکه ایمان داعي ایشانست بدین فضائل و حذف مبشر به اشارت است
بتعظیم و تکبیر آن وَقَالَ النَّبِیُّ الْقُدُسِیُّ وَالرَّسُوْلُ الزَّكِیُّ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَنْ حُذَیْفَةَ
اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهٖ روایت است از حذیفه که گفت
آنحضرت سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ وَلَتَنْهَوُنَّ
عَنِ الْمُنْكَرِ هر آینه امر میکنید شما بمعروف و نهي میکنید از منکر اَوْ لَیُوْشِكَنَّ اللّٰهُ اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْكُمْ عَذَابًا
مِنْ عِنْدِهٖ یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر شما عذابی را از نزدیک خود یعني یکی از آن دو چیز
واقع است یا امر معروف و نهي منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدا یعني اگر امر معروف و نهي منکر نکنید

عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما ثم لتدعنه ولا یستجاب لکم پستر هر آئینه دعا میکنید و میخوانید
الله تعالی را و قبول کرده نمیشود دعاء شما یعنی عذابها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دارند اما عذابی
که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد احتمال دفع ندارد و دعاء دران مستجاب نشود رواه الترمذی
و ایضاً قال علیه الصلوة والسلام من الله الملک العلام عن ابی سعید الخدری عن رسول
الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم من رای منکم منکرا فلیغیره بیده هر که به بیند از شما نامشروعی
را پس باید که تغیر دهد او را و باز دارد مردم را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشیدن و شکستن
و ریختن و برهم زدن اگر تواند تغیر دادن بدست فان لم یستطع فبلسانه پس اگر نه تواند تغیر دادن
بدست پس باید که تغیر دهد بزبان خود بمنع و درشتی و دشنام فان لم یستطع فبقلبه پس اگر نتواند
تغیر دادن بزبان پس باید که تغیر دهد بدل بکراهت و سوزش دل و عزم بر تغیر آن بدست و زبان بر تقدیر
قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن نه بمجرد انکار و برضا وذلک اضعف الایمان و آن تغیر
بدل سست ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال اوست رواه مسلم و ایضاً قال
علیه الصلوة والسلام من الله الخالق الانام وعن نعمان بن بشیر قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم مثل المدهن فی حدود الله حال و مثال اوهان کننده یعنی سستی
و نرمی کننده در حدود و شریعت که خدا نهاده و وضع نموده ست والواقع فیها و مثال آنکه افتاده است
و رسیده یعنی ارتکاب میکند معاصی را و مداهنت آن بود که منکری بیند و تغیر ندهد و نهی نکند باوجود قدرت
بران بجهت شرم یا بی حمیتی دین یا جانب داری کسی و رشوت گرفتن در لغت مداهنت و مدارات بیک معنی
آمده ست اما در شرع رخصتی در مدارات آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن ست و فرق میان
مدارات و مداهنت چنان کنند که مدارات آنچه بجهت حفظ دین و نگاه داشت از تشویش وقت و دفع
ظلم ظالمان بکنند و مداهنت آنچه برای حفظ نفس و طلب دنیا و طلب منافع از مردم و بیباکی در دین بکنند
پس میفرماید که مثال و حال مدهن در حدود خدا و واقع دران حدود کمثل قوم استهموا سفینة
مثال و حال قومی ست که نشستند در کشتی و قرعه انداختند تا بهر جا که قرعه بنام کس برآمد بنشست چنانکه
عادت شرکاست فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها پس گشتند بعض
ایشان در پایان کشتی و گشتند بعضی در جای بلند از وی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی
که در پایان کشتی ست یمرون بالماء علی الذین فی اعلاها میگذشت آب بر آن کسان که در بالای
کشتی نشسته اند فتأذوا به پس آزار میکشیدند بالانشینان بدان یعنی که آن از پایان به بالا می آمد

واب میرود ودر وقت بردان برایشان میگذشت وبعضی گفته اند که مراد باب بول وغائط ست که دریایان
میکرد وبالای آورد تا در دریا بیندازد ودر آوردن برایشان میگذشت وایذا کشیدن درین صورت
ظاهر ترست فاخذ فأسا فجعل ينقر اسفل السفينة پس گرفت آنکس دریایان کشتی ست ومیگذشت
بر بالانشینندگان باب وایذا میکشیدند ایشان تبری را وگاویدن گرفت پایان کشتی را تا آب گیرد
یا بول وغایط بیندازد از راه فاتوه فقالوا مالك پس آمدند آنجماعت پس گفتند آنجماعت چه شده
ست ترا وچه کار میکنی که میکاوی کشتی را قال تأذيتم بي ولا بد لي من الماء گفت ایذا کشیدید شما بسبب
بالا برآمدن من ودر گذشتن بر شما یا آب وچاره نیست مرا ازان گرفتن یا از بول انداختن این مقدار ازین
قصه بنا بر عرف وعادت وبیان واقع وتقریب کافتن کشتی ست ومقصود در بیان حال ومثال مداهنت
اینست که فرمود فان اخذوا علی یدیه پس اگر بگیرند این قوم بالانشین دست آن مرد پایان را
که کشتی میشگافت وباز دارند ازین کار انجوه ونجوا انفسهم رستگاری میدهند اورا ورستگاری
میدهند ذاتهای خود را از غرق وهلاک والانجاء از باب افعال ونجوه از باب تفعیل وان ترکوه اهلکوه
واهلکوا انفسهم واگر بگذارند اورا تا بکاود کشتی هلاک میگردانند اورا وخود را وهمچنین اگر منع بکنند
فاسق را از فسق وباز دارند اورا ازان خلاص میگردانند اورا وخود را از عذاب خدا واگر بگذارند هلاک
میگردانند اورا وخود را وفرود می آید بر همه ایشان عذاب رواه البخاري **وایضا** قال علیه
الصلوة والسلام من الله انعام **عن** العرس ابن عميرة عن النبي صلی الله تعالی علیه وسلم
قال اذا عملت الخطيئة في الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهدها فكرهها كان
كمن غاب عنها هرکه حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب ست ازان یعنی بر تقدیر
عدم قدرت بر تغییر بدست وزبان یا کراهت اینجا معنی تغییر ست مطلقا ومن غاب عنها فرضيها
کان کمن شهدها وهرکه غایب بود ازان پس خوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر ست انرا یعنی
حقیقت حضور وغیبت بدل ست نه تن چون حاضر چیزی را مکروه وناخوش دارد بدل بحقیقت غایب ازان
ست اگرچه بظاهر حاضر ست وچون بدل ازان راضی وبدان خوش بود بمعنی حاضر ست اگر بصورت
غایب ست رواه ابو داود **وایضا** قال علیه الصلوة والسلام من الله ذي المجد والاكرام **عن**
جرير بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یقول
ما من رجل یکون في قوم یعمل فیهم بالمعاصي نیست هیچ مردی که می باشد در قومی
که میکنند آنمرد درایشان گناهان یقدرون علی ان یغیروا علیه قدرت دارند القوم

برتغیر دادن وغلبه آوردن برآنرد ولا یغیرون وتغیر نمیدهند الا اصابهم الله منه بعقاب مگر آنکه
برساند الله تعالی القوم را ازجهت تغیر ندادن ایشان یا از جانب آنرد بجهت عدم تغیر یا از پیش خود عذابی
قبل ان یموتوا پیش از انکه بمیرند یعنی ازینجا معلوم میشود که به ترک دادن امر معروف ونهی منکر عذاب
در دنیا هم برسد وعذاب آخرت باقیست بخلاف گناهان دیگر که عقاب برانها در دنیا لازم ست رواه
ابوداود وابن ماجة **وایضا** قال علیه الصلوة والسلام من الله ذی الجلال والانعام **عن**
عدی بن عدی الکندی قال حدثنا مولی لنا گفت عدی حدیث کرد ما را مولی که بوده مرا انه
سمع جدی یقول که وی شنید پدر کلان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی
الله تعالی علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یعذب العامة بعمل الخاصة خدای تعالی
عذاب نمیکنند اکثر قوم را بعمل بعضی از ایشان یعنی اگر بعضی از قوم گناهی کنند بحکم و لا تزر وازرة وزر اخری
دیگران را عذاب نمیکند حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم تا آنکه ببینند عامه نا مشروعی را میان خود
که بعضی کرده وهم قادرون علی ان ینکروه وحال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند وتغیر دهند
آنرا فلا ینکروه پس انکار نکنند وتغیر ندهند آنرا فاذا فعلوا ذلک عذب الله تعالی العامة والخاصة
پس چون کنند عامه آنرا یعنی سکوت ومداهنت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را بجهت ارتکاب معصیت
وعامه را بجهت عدم انکار ومنع رواه فی شرح السنة **وایضا** قال علیه الصلوة والسلام
من الله غافر الاثام الی یوم القیام **عن** عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم انه یصیب امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شدائد بدستی که شان
اینست که میرسد امت مرا در آخر الزمان از ارباب سلطنت وپادشاهان محنتهای وبلاهای سخت در دین
از مشاهده منکرات واستماع باطل لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله نجات نمی یابد از ان بلا
یا از سلطان که این بلا از وی میرسد مگر مردی که شناخت دین خدا را بکمال وتمام واستقامت
گزید بران فجاهد علیه بلسانه ویده وقلبه پس کارزار کرد بر دین یا بران بلا بزبان ودست
وبدل خود فذلک الذی سبقت له السوابق پس آنمردی که پیش رسیده ست او را سابقهای از سعادت
در دنیا وآخرت وبشارت بخیر ومثوبت وتوفیق طاعت وعبادت وقول سبحانه تعالی ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اشاره باینست وسابقه بهر خصلت فاضل را گویند فلان را سابقه ایست درین
امر یعنی سبقت کرده وپیشی گرفته بر مردم درین کار ورجل عرف دین الله فصدق به ومرد
دیگر که وی نیز شناخت دین خود را اما یک درجه کمتر از اول پس تصدیق کرد بدین وراست دانست

یعنی جہاد کرد بزبان و دل نہ بدست بقرینۂ مقابلہ چون تصدیق کار دل ہست و زبان ترجمان اوست
تعبیر از ین دو بہ تصدیق کرد درجل عرف دین اللہ فسکت علیہ و مردی دیگر کہ شناخت دین
خدای را فی الجملہ پس خاموشی گزید بر ان و جہاد نکرد بدل پس از بیان حال وصف این مرد کرد و فرمود
دان را ای من یعمل بالخیر احبہ علیہ پس اگر می بیند مردم کسی را کہ کارہای نیک میکند دوست
میدارد او را بنا بر ان و ان را ای من یعمل بباطل ابغضہ علیہ پس اگر می بیند کسی را کہ عمل بغیر حق میکند
دشمن میدارد او را بنا بر ان فذلک ینجو علی ابطانہ کلہ پس آن مرد نجات می یابد بنا بر پوشیدہ داشتن
وی محبت خیر و بغض باطل را ہمہ پس این ہر سہ قسم از مردان عارف و شناسا برین اند در مرتبہ متفاوت اول
سابق و ثانی مقتصد و ثالث ظالم چنانکہ در کریمہ فمنہم ظالم لنفسہ ومنہم مقتصد ومنہم سابق بالخیرات آمدہ
ثالث را بجہت زیادہ تقصیر ظالم خواند و ثانی را میانہ رو و اول را سابق و ہر سہ از برگزیدہای درگاہ اند چنانکہ
در اول آیت فرمود ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ الآیۃ **وایضا**
قال علیہ الصلوۃ والسلام من الراحم الانام فی البدایۃ والاختتام **عن** ابی موسی الاشعری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ ان المعروف
والمنکر خلیقتان ہستی کہ عمل مشروع و نامشروع پیدا کردہ می شود بصورت آدمیان تنصبان
للناس من یوم القیمۃ استادہ کردہ می شوند برای آدمیان کہ کردہ اند آنہا روز قیامت فاما
المعروف فیبشر اصحابہ اما معروف پس بشارت میدہد و خبر خوش میرساند اصحاب خود را یعنی
عمل کنندگان بوی ویوعدہم الخیر و وعدہ میکند ایشانرا بنیکی واما المنکر فیقول الیکم الیکم واما
منکر پس میگوید ایشانرا دور شوید از من وما یستطیعون لہ الا لزوما و قدرت نمیدارند ایشان
مگر پیوستن را بوی و مفارقت از ان نمی توانند کرد رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان
از فحاوی این آیات باکرامات و دعاوی این احادیث بر مباہات صاف برہن ست و روشن
کہ نجات عبد بغیر از اختیار شیوۂ امر معروف و نہی عن المنکر پس محال ست و سرانجام دین بفوز
و فلاح عقبی در حق این مشتی خاک بی سرو پا بدون از قبول پیشۂ امر بالعرف و نہی عن المنکر سراپا
صعوبت اشتمال ست بل فقدان اتصال انفاس قدس اساس انبیاء اکرم علیہم الصلوۃ والسلام
من اللہ العزیز المعظم و ذوات سراسر کرامات صحابہ نفعہم خیر الامم کہ لاتعد ولا تحصی گذشتہ اند
کہ گلزار دین حضرت الٰہی جلت صفاتہ و گلبن شرایع جناب نامتناہی عزت رحمتہ رونق پذیر از
آبشاری دست سعی و کد امر معروف و نہی منکر اوشان ست مجموع آمرین معروفات بودہ اند

ومهناسیین عن المنکرات شده روزان و شبان همین کار واشته اند و در ساعات و اوقات از مان
واحیان لب بهمین گفتگو می کشادند و عرفای امت حضرت رسول افضل خلقت و اکرم بریت صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم و علمای شریعت مقتدای انبیا ریر فضیلت و باعظمت علیه و علیهم الصلوة والسلام که نامعدود
بجلوات وجود آمده اند و نامحصور بهیاکل شهود مشهود گشته بر سبیل مدام و علی طریق دوام همین عادت پسندیده
داشتند و علم همم بر عرصه همین سجایا و شیم برگزیده و باکرم می افراشتند و تفرد ن طبایع نقاد باد و بوصول
خواطر وقاد شوادکه بنای کار کرد فر ایمان و سنت و اصل مدار اسلام و شریعت بر کوشش مراسم امر معروف
و نهی منکر و سعی مراتب جهاد و غزا با تیغ و تبر ست و بس هر قدر که درین دو امر خوش سیر و پر خیر مساعی تقدیم
میپرسند رونق آب و رنگ بر چهره فضائل هم سنگ ایمان و اسلام به بس آب و تاب افزایش می پذیرد
و آنقدر که درین هر دو کار پر خیر مداهنت و سستی در کار میرود بهمان مقدار رونق بازار ایمان و اسلام رو به بی رونقی
و کاستی می نهد در دیاری که شرایع ایمان و اسلام بر سر ترقی و تعلی ست ببرکت شیوع امر بالمعروف و نهی
عن المنکر و رواج غزا و جهاد ست و بس و در بلادی که اعلام ایقان و اسلام رو آورده به تنزل و تسفل ست
بشامت مداهنت فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و ترک غزا و جهاد ست و درین باب تصور دیگر بی اصل
کالهوس و در خبر صداقت سیر ست که حق تبارک و تعالی وحی فرستاد به نبی کرامت مشحون و فضیلت مخزون
و با فضائل کبرا و مکارم علیا موزون حضرت یوشع بن نون علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که صد هزار کس
از قوم تو از رفعت حیات بحضیض ممات خواهم رسانید و از فرخندگی زندگی به تیره روزی مرگ اندوزی نزدیک
خواهم گردانید از آن صد هزار چهل هزار از اخیار و شصت هزار از اشرار خواهند بود یوشع بن نون علیه السلام بجناب
کبریا تعالی عرض نمود که یا بار خدایا و یا واهب العطایا نیک مردان را چرا هلاک میکنی گفت با دیگران دشمنی
نکردند و از خوردن و خاستن و معامله کردن با ایشان حذر نکردند ؏ رفیقی اهل غفلت عاقبت از کار میماند
چو یک پا خفت پای دیگر از رفتار می ماند ٭ ؏ صحبت صالح ترا صالح کند ٭ صحبت طالح ترا طالح کند

حکایت حضرت نبی اقدم و جناب ثانی حضرت آدم و رسول قامع بنیان شرک مقبوح
و دافع آساس کفر پر فضوح و ابواب نوائب و کربات از روی حالش فتوح و بنی مهبط رحمات و فتوح
و سراپا ممدوح و منور و مقدس روح حضرت پیغمبر نوح صلی الله تعالی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
باذن حضرت رب الارباب و مالک رقاب قدس سلطانه تا مدت وافر عدت نهصد و پنجاه سال بر اذایهای
انواع کلفتگری کفار شرار و فجار دوزخ قرار طریقه صبر و تیره اصطبار مسلوک و مرعی داشته سنن
امر معروف و نهی از منکر را به پا و در کار داشتند آن ضلال سزا و از نکال ذات همایون آن فیض آیات

ومفاخر سمات را وقت اداى امر معروف ونهى منكر بضربات سنگ بآن مرتبه ايذا ميكردند كه جناب ميمون
وحضرت افتخار مشحونش باز فرط جراحت وافراط رنج وكلفت بيهوش وتوش برزمين مى افتاد واولاد امجاد
جناب رسالت مآب را بر داشته مى آوردند پس از انقضاى ايامى مديد آن رسول حميد ورشيد ونبى با
هدايت مزيد عليه الصلوة والسلام صحيح وتوانا شده وپيرداى اذاى قوم سراسر لوم نكرده باز بر سر كار خجسته
اطوار وعظ وتذكير است خود ميرفت وباز ازان موذيان بى ايمان همان كاسات روايق كلال وملال
آيات مى چشيدند ومن بعد بر سر كار خود بود

بيا كه با سر زلفت قرار خواهم كرد ☙ كه گر سرم برود
بر نگيرم از قدمت ☙ تا آنكه طبقهٔ اولى از امت آن سعادت نهمت عليه الصلوة والسلام بگذشتند وآنحضرت رسالت
مرتبت به نيت اينكه شايد بفضل وكرم حقيقى نزد سلطانه اولاد آن طبقهٔ شقاوت نهاد سعادت ايمان دريابند
در حق آن طائفه مدعى دعوى ناحق داعى دعاى بد بجناب خالق برحق نشد وچون طبقهٔ اولى بگذشتند وطبقهٔ
ثانيه از اولاد آنها پديد آمدند از آنجا كه آبا شقاوت انتماى بابناى ضلالت رساى وصاياى وخامت وعاى
نافرمانى آن رسول مقبول حضرت سبحانى جل ذكره نموده بودند اولاد بدنهاد حسب گفتهٔ آبا شرارت مواد سر از
قبول فرمان آن نبى خجسته بنياد عليه الصلوة والسلام باز ميزدند وحضرت رسالت پناهى ونبوت دستگاهى
عليه الصلوة والسلام بمقتضاى خصائل پرمراحم وسراياى الطفهاى حضرات انبياى به تصور اينمعنى كه شايد بكرم
متفضل تحقيقى عز برهانه نسل اين كفار بى اصل مستشرف بشرافت ايمان ومستسعد بسعادت ايقان شوند با وجود
اضرار واذاى مذكور دست تعرض دعاى بد از حال آنقوم نحوست نگاپو باز ميداشت

جگر بايد
كه تاب آرد دم بزم محبت را ☙ كه ساقى ريزهٔ الماس در پيمانه مى ريزد ☙ وچون طبقهٔ ثانيه نيز ازان امت
بر همان نهج ضلالت منهج منقضى ومنقرض شدند واز نسل آنها طبقهٔ ثالثه هم بر طبق طرق آبا ما سبق
حسب وصاياى اباى سراسر اضرار بر اضرار آن نبى مختار صلوات والتسليمات سزاوار عليه الصلوة
والسلام وامتناع از قبول حكم محكم حضرت پروردگار وخالق روزگار جل خلقه مساعى بخبه وكوشش نحسه در كار
آوردند آنگاه حضرت رسالت دستگاه ونبوت انتباه عليه الصلوة والسلام بلحاظ وديد اينمعنى كه در نسل
شقاوت وصل آنقوم پر لوم نجاست شرك وكفر آنچنان راسخ گرديده ست كه اگر بالفرض والتقدير مرور دهور وانقلاب
ازمان [illegible] گروه ضلالت پژوه منقضى ومنقرض شود وطبقات بلانهايات از اولاد آنها پيدا
شوند [illegible] كه تا تخمير شقاوت تخمير كفر وشرك از نسل آنها منقطع ومتروك شود

نظم

اگر بيضهٔ زاغ ظلمت سرشت	نهى زير طاوس باغ بهشت	بهنگام آن بيضه پروردنش
ز انجير خلد ار دهى ارزنش	در آن بيضه گردم دمد جبرئيل	دهد آبش از چشمهٔ سلسبيل

نشود عاقبت بچهٔ زاغ زاغ
که زنگی به شستن نگردد سپید
بجنبت سرش دهی سیر گشت
اگر گوشتش از رشته جان کنی
کند عاقبت زهر در کار تو
گرش در نشانی بباغ بهشت
سرانجام گوهر بکار آورد

ور در نخ بیهوده طاوس باغ

نظم

بر غوله هر سو تو راهش دهی
و بکاوش همه آب حیوان کنی

نظم

درازجوی خلدش بهنگام آب
همان میوه تلخ بار آورد

زنا پاکزاده مدارید امید
اگر افعی را ببیلدی ز دشت
میان گل آرام گاهش دهی
نگردد ازان تربیت یار تو
درختیکه تلخ است وی را سرشت
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

بعد آز آنکه قریب هزار سال شرایط امر معروف و نهی عن منکر بتقدیم رسانید و بر انواع اضرار و اصناف اذای قوم تحمل و شکیبائی نمود دعای بد در حق آن قوم سراسر با کفر باشد و بلیسر بدعوی شرک بطرز اکد فرمود و بتفضل حضرت کاشف الکربات و مفرج الغمات عم عنایته ازان شداید و محن و تکالیف وافر و اهید گرت به نوح نبی صبرست در غم طوفان بلا گردد کام هزار ساله بر آید قال عز من قائل و جل متعال و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم ما نوحا الی قومه نوح علیه السلام را بسوی قوم او فلبث فیهم پس درنگ کرد در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چهل سال مبعوث شدند و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت میکردند بعد از طوفان هشت سال بزیست و در حقایق از وهب رح نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهل سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که بسیصد و هفتاد ساله مبعوث شده نهصد و پنجاه سال دعوت کرد بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال بزیست و ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای عمر دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود یافتم مانند خانه که دو در داشت از یکی در آیند و بدیگر بیرون روند گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد ✽ آخر بروی چنانکه فرمان باشد ✽ در بودن دنیا و بیرون رفتن ازو ✽ یک روز و هزار سال یکسان باشد ✽ ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلی سید انام است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میکرد و کس نمی گروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمگاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح علیه السلام را و اصحاب السفینة و یاران کشتی

یعنی هر که با وی بود از مومنان وهرچه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها وگردانیدیم کشتی را
یا واقعه قوم نوح را ایةً للعالمین دلالتی یا عبرتی برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند
وهمچنین دیگر انبیاء ومرسلین علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام الی یوم الدین که تشریح سانحات آن
ذوات وتوضیح حالات فیض آیات آن مجمع فضائل سمات طولی وتطویلی دارد که این مختصر من احقر مجال
احمال واستعداد احتمال آن قصص اطناب حصص نمیدارد وهمه آن کرما ومجموع آن عظما صابرین بر اذای
کفار وفجار وآمرین بالمعروف وناهین عن المنکر شده اند وعاقبت امر بامداد خالق عزت ومعطی ظفر عمم
عنایته مظفر وکامیاب ومنصور ونصریاب شده اند علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام علی سبیل دوام
وطریق مدام ** مشو از وعدهٔ آن سرو قامت ناامید ای دل ** که می آید قیامت عاقبت گر دیر می
آید ** لیکن از انجا که بدون از تحریر حکایات وبغیر از تسطیر حال نکات هدایت آیات امر معروف ونهی
منکر آنجمع شرایف اجمع در موقع ترغیب وتحریص خلایق بطرف سبل رضای خالق علایق گزیری نیست
لهذا بعد ارقام کیفیت حضرت نبی سرتا پا مفروح وسرتا قدم مظهر فتوح ومخزن ایمان واسلام با فروح
وقوایم شرک وبدعت از ذاتش مطروح جناب حضرت نوح علیه الصلوة والسلام فقط بنگارش یک حکایت
سراسر صداقت رسول رسالت جلیس ونبی نبوت انیس با مکارم محاسن حسیس حضرت نبی جرجیس
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ویک سرگذشت ایمان وایقان مشحون عابد بمقبولیت مکنون ومجاهد
باغزا وجهاد مقرون حضرت ولی مسمی بشمسون التفار رفت از کتاب روضة الصفا فی سیر الانبیاء
والملوک بعینه بلا تغییر لفظ وعبارت ترقیم یافت **ذکر جرجیس پیغمبر وعجائب آثار
او علیه الصلوة من الله الاکبر** طائفه از ائمه اخبار گویند که جرجیس از شاگردان حواریان
بود وبعضی از تلامذه ایشان گفته اند که در شهر فلسطین از بلاد شام اقامت مینمود وچندان مال داشت
که وهم از ضبط واحصاء آن بقصور اعتراف میکرد وجماعتی از نصاری که متابعت او از لوازم شمرده اند
ایمان بنابر استیلا کفار آن نواحی پنهان میداشتند ودر آن زمان پادشاهی بود جبار عاطی در موصل
که اهل شام نیز شرائط متابعت او بجا می آوردند واو صنمی داشت افلون نام که مردم را بعبادت آنجماد
دعوت مینمود وهرکه بسجده افلون سر فرو نمی آورد بنابر فرمان ملک بعذابهای متنوع معذب
میشد ودر آن آوان بخاطر جرجیس انمعنی رسید که از کرایم اموال تحفه نزد ملک موصل برد تا بقیة العمر در مهاد
امن وامان زندگانی کرده دست تطاول اغیار از دامن عرض ومال او کوتاه باشد لاجرم هدایای
نفیسه مرتب ساخته عازم موصل گشت وحسب اتفاق روزی به مجلس ملک رسید که با عظمای ولایت نشسته بود

ذکر جرجیس پیغمبر

وآتشی بلند افروخته خلایق را تکلیف می نمود که افلون را سجده کنید و هر کس که سر از فرمان باز میکشید نجات
می یافت و هر که مخالفت می ورزید منفور مینمود که او را در آتش اندازند و جرجیس ملاحظه مجلس میکرد و با خود گفت
که سکوت در امثال این حال و تقرب باصناف این رجال بد فعال در مذهب شریعت و دیانت جائز نیست
و همان دم از آن مجلس بیرون آمده بآواز بلند ندا کرد که ایها الملک کلمه حق مرا استماع کن و ثورت و قوت غضب را
تسکین ده تا مقصود و مفهوم تو گردد و من ترا ناصح امینم و بعد از استماع موعظت و نصایح آنچه مصلحت وقت
باشد بدان اقدام فرمائی و بعد از آن گفت ای ملک تو عبد مملوکی و ترا پروردگاریست که ارض و سما و ما بینهما
آفریننده اوست و او ترا و جمیع مخلوقات را از کتم عدم بصحرای وجود آورده و روزی داده و تو از طریق مستقیم
منحرف گشته نگی تراشیده که بر هیچ قادر نیست بخدای که اعتقاد کرده و مردم را میفرمائی که آنرا بالوهیت بپرستند
اکنون نصیحت مرا قبول کن و دست از کیش باطل خود باز دار و روی توجه بقبله حقیقی آر ملک گفت تو چه کسی
و از کجائی جواب داد که من بنده از بندگان خداوندم که مرا از خاک ایجاد کرده و باز بخاک خواهد فرستاد و مولد
من روم است و مسکن من فلسطین و حضرت واهب العطایا مرا مالی وافر کرامت فرموده است و من از خوف
ظلمت بیابان آفتاب حوادث التجا بسایه عاطفت ملک آورده متوجه اینجانب گشتم و چون دیدم که ملک عبادت
مصنوعی میکند و مردم را تخویف و تعذیب نموده بکیش باطل ترغیب مینماید عنان تمالک از دست ادم و نطق را
بر سکوت راجح یافتم ملک گفت تو بواسطه این مخاطبت و مخالفت که با من کردی مستوجب عقوبت گشتی
لیکن من ترا مهلت میدهم و نصیحت میکنم چنانچه تو نخست از در نصیحت در آمدی وظیفه آنکه متابعت من
بجا آری و ملاحظه دور و قصور (دروازه و محلها) ملازمان من نمائی و کرامت و نعمت و عز و سرور ایشان را ملاحظه کنی و تو مغرور
بعبادت الهی گشته که هیچ فائده از وی بتو نمیرسد و اگر خدای تو موصوف بصفات مذکوره بودی بایستی
که این ذل و حقارت را از تو زائل گردانیده ترا بر خلایق رفعت و سروری دادی جرجیس جواب داد
که نزد پروردگار خویش ذلیل و حقیر نیستم و کار من تواضع و توکل است و آنچه قوم تو دارند از نعمت
و مکنت بی نیازم و بعنایت آفریدگار خود وثوقی دارم جرجیس دو کس را نزد آن طاغی در غایتی
تقرب دیده گفت ایملک تو و صنم تو هر دو حقیر و ذلیل اند که هیچ چیز نتوانید آفریدن و رزق
هیچکس نتوانید دادن و نفع و ضرری بکسی نتوانید رسانیدن و پروردگار من حکیمی است بر همه امور
قادر و دلیل بر صدق دعوی من آنکه این دو شخص که نزدیک تو محترم و مکرم اند نمی توانند که یکی را
بمرتبه الیاس و دیگری را بمرتبه عیسی رسانند ملک پرسید که الیاس کیست و عیسی چه کس است جرجیس
جواب داد که الیاس بنده بود محتاج اکل و شرب و حالا بعنایت خداوندی درجه ملایک یافته و صفات

فرشتگان پیدا کرده واحتیاج باکل وشرب ندارد وحالا بایشان در طیران است وآثار عجیبه از وی ظاهر گردد
وعیسی بنده بود که خدای تعالی او را بی پدر خلق کرده خلعت نبوت در برش افگند تا احیا اموات نمود
ومعالجه اکمه وابرص از وی صدور یافته حضرت مجیب الدعوات بعد از اظهار این معجزات او را بآسمان
برد ونزدیک عرش مجیدش مقام داد ملک گفت سخن دراز کشیدی وبایراد حکایاتی که صدق آن بر ما روشن
نیست جرأت نمودی اکنون اگر افلون را سجده نکنی ترا در آتش افگنم جرجیس گفت اگر رفع سموات وبسط ارض
وتسخیر شمس وقمر واختلاف لیل ونهار وتفجیر انهار وانبات اشجار منسوب بافلون ست من او را سجده کنم
والا فلا ملک گفت بعد ازین در تعذیب تو عذری نماند وحکم فرمود تا بشانهای آهنین لحوم وشحوم او را
متلاشی ومتفرق گردانید ند ازین تعذیب جرجیس دم نزد بلکه هیچ المی بوی نرسید ملک ایجال
بدیع را مشاهده نموده حکم کرد تا اوتاد حدید را در آتش نهاده بر سر جرجیس کوفتند چنانچه بدماغش رسید
واین عذاب هم موجب هلاک او نشد وبعد از آن فرمان داد که تا حوضی را از مس پر ساختند وپیش از آن گداختن
آن جرجیس را در حوض افگنده سرپوش بر آن بنهادند تا نخاس مذاب فسرده وسرد گشت وچون سرپوش
برداشته دیدند که جرجیس زنده ست ملک از وی پرسید که ازین عقوبت هیچ المی بتو رسید جواب داد
که نی ملک گفت که موجب مخلص تو چه چیز بود جرجیس گفت که من ترا اعلام نمودم که خدای دارم که قادر است
بر همه اشیا ومرا ازین مهالک رهائی بخشید تا بوقت الزام تو حجت باشد وملک از زوال مملکت وسلطنت
اندیشیده حکم کرد تا جرجیس را بزندان بردند وبروی افگنده دست وپای او را بمیخهای آهنین
بر زمین دوختند وپشت وی را اسطوانه از رخام نصب کردند وچون شب در آمد حق جل وعلی
فرشته را بسوی جرجیس ارسال نموده به تاج نبوتش سرافراز ساخت وقیود او را رفع کرده گفت
از جانب خداوند صبور شکور تو ماموری بصبر وشکر حضرت ایزد متعال میگوید که مدت هفت سال ترا بجنگ
اهل تمرد وعصیان گرفتار خواهم گردانید وتقریر چنان ست که چهار نوبت بکشتن تو مبادرت نمایند وبعد
از هر بار من بقدرت کامله خویش ترا زنده گردانم ودر نوبت پنجم فردوس رضوان روضه جنان
مقام ومنزل گردد دل قوی دار که در جمیع حالات عنایت من شامل حال تو خواهد بود وچون صباح شد
جرجیس ناگاه از در بارگاه رسید ملک پرسید که ای جرجیس ترا از زندان که بیرون آورد قال من ملکه وسلطانه
فوق کل ملک وسلطان وآن کافر در غضب رفته فرمود تا جرجیس را بگرفتند وآره بر فرق مبارکش
نهاده دو نیم کردند هر قطعه را بچندین قسم ساختند در جائیکه شیران بسته بودند انداختند وشیران
بالهام ربانی قطعهای بدن جرجیس را بر پشت خود گرفته نگذاشتند که بر زمین افتد انگاه حضرت حی قیوم

جرجیس را زنده گردانیده ملکی بوی فرستاد و آن ملک گفت که باری سبحانه و تعالی میگوید که حیاتی تازه بتو ارزانی داشتم تا بدشمنان من جهاد کنی و من ترا بکرامت اختصاص خواهم داد که هیچ چشم و گوش آنرا ندیده و نشنوده باشد و روزی دیگر ملک اسباب عیش و طرب ترتیب داده بود و با خواص و ندما نشسته بود و تعریف کرد که هیچ الهی قوی از افلون نیست و کجاست جرجیس که ما را از معبود خویش تخویف می نمود که ناگاه جرجیس از میان مجلس سر بر زمین زد ملک و ارکان دولت متحیر گشته که این شخص بغایت شبیه است بجرجیس و آنحضرت فرمود که من جرجیسم که خداوند ذو الاکرم بعد از قتل و مثله نعمت حیات بمن ارزانی داشت و اگر شما را اندکی عقل و ادراک باشد بخدای که چنین امر قادر است ایمان آرید مشرکان با یکدیگر گفتند که جرجیس ساحریست که بی آنکه ویرا بکشند یا چنان نمود که کشته است و حالا تدبیر آنست که سحره جمع آریم تا او مغلوب و متعاقب گردانند ملک را این سخن پسندیده افتاد حکم فرمود تا در اقلیم و هر جا ساحریست بپایه سریر اعلی حاضر گردد و بعد اجتماع سحره مهره ملک با رئیس ایشان گفت که شخصی است درین شهر که من از سحر او به تنگ آمده ام اکنون وظیفه آنکه شمه از آثار اعمال خویش بمن نمائید تا مرا بر کردار شما وثوقی حاصل شود رئیس دو مار را از خریطه بیرون آورد و ایچنین در نظر خلق دو کاو نموده زمین را شدکار و شیار کردن گرفتند و رئیس قوم مقداری تخم در زمین باشیده همان لحظه بدر رسید و آنرا بعد از حصاد کوفتن دار و کردن خمیر نان پختن بروی آفرین کردند گفتند که ما را به یقینی معلوم شد که تو بر جرجیس غالب خواهی گشت و آن سگ ساحر را بمواعید مستظهر گردانیده از وی التماس نمود که صورت جرجیس را بشکل کلاب مبدل سازد و ساحران این معنی قبول کرده قدحی آب طلبیده و افسونی بران خوانده با ملک گفتند که جرجیس را بخوردن آب تکلیف فرمایند و جرجیس بامر ملک قدحی آب آشامید ساحران گفتند که ای جرجیس خود را چگونه می یابی جرجیس فرمود که در غایت خوشحالی زیرا که بغایت تشنه بودم این قدح را خورده سیراب گشتم و منت خدای راست که مرا از شر ظالمان نگاه داشت و ساحران از عدم تاثیر افسون مبهوت و متحیر شده گفتند ای ملک اگر مخلوقی با تو در مقام معارضه می بود بالقدر وسع و امکان معاونت تو بجا می آوردیم اما تو میخواهی که بخدای آسمان و زمین مقاومت کنی و ما درین باب بعجز و قصور اعتراف داریم یکی از حاضران گفت که جرجیس را شما از زمره ساحران می شمارید و هیچ ساحر قادر بر دفع موت نیست و رئیس سحره تصدیق این قول نموده آن شیخ تقریر کرد که ما در ولایت شام بودیم که گاو عجوزه بمرد و آن عجوزه بدین دیار آمده از جرجیس التماس نمود تا دعا فرماید که بقر او زنده گردد جرجیس عصای خود بدان پیرزن داد که برو و بگاو مرده بزن تا زنده گردد پیرزن گفت که از اینجا تا ولایت من مسافتی بعید است و یکی کرتا سیدن

من بوطن اعضاء گاو از هم ریخته شده باشد جرجیس در جواب فرمود که اگر یک استخوان از گاو بر جای باشد
مطلوب حاصل باشد معجزه بولایت خویش معاودت نمود و بموجب فرموده عمل کرده گاو زنده
گشت آنگاه قایل این سخن از پیشوایان ساحران پرسید که سحره بر احیاء موتی قادر هستند مهتر سحره
گفت لا والله اشهد ان لا اله الا الله ملک در خشم شده پرسید که چه چیز ترا بدین زودی فریفته گردانید
در غرامت افگند آن صادق الاخلاص جواب داد که معاذ الله من در ضلالت افتاده باشم بلکه بخدای
عالمیان ایمان آوردم ملک از خوف آنکه مبادا که جمعی بقول آن موحد متابعت جرجیس نمایند فرمود
تا زبان آن مومن بریده هلاک ساختند و چون این خبر در شهر اشتهار یافت چهار هزار کس بجرجیس
بگرویدند و آن طاغی باغی بر اسلام قوم اطلاع یافته فرمان داد تا همه را بقتل آوردند و بعد از ان
با جرجیس گفت که چرا از خدای خود مسالت ننمودی تا مرا از کشتن باز داردی آنحضرت جواب داد که خداوند بخشنده
مهربان خواست که بندگان مخلص خود را به بهشت برد تا از جفا و محنت دنیا نجات یابند و بجوار رحمت رب
العالمین وصل گردند منقول ست که از وقوع این واقعه یکی از مقربان ملک گفت ای جرجیس تو گمان
داری که خدای هرچه میخواهد میکند و هر آنچه بارادهٔ او تعلق میگیرد موجود میشود اگر دعا کنی که معبود تو این
کرسی ها که بران نشسته ایم بحال اول برده اشجار مثمر گرداند ما بتو ایمان آوریم جرجیس جواب داد که حضرت
باری سبحانه و تعالی اگر این مسئول را مبذول دارد مختار است و الا هیچکس را بروی حکم نیست و مقارن اینحال
ملکی از آسمان فرود آمده با جرجیس گفت حضرت عزت با تو میفرماید که در مقام عنایت و رحمت است که هر
دعای که از تو صدور یابد باجابت مقرون گرداند جرجیس ازین خبر بلطف کردگار مستظهر گشته روی
توجه بقبلهٔ دعا آورد و آن کرسی ها در اهتزاز آمده اوراق و اثمار بر آنها ظاهر شد ملک و نواب او این معجزه
را بعین الیقین و رای العین مشاهده نمودند مقربی که با جرجیس وعده کرده بود که بعد از ظهور این
اعجاز بتو ایمان آریم گفت که من در مدت عمر خویش ساحری ماهر تر ازین شخص ندیده ام ملک در صدد
عذاب و عقوبت جرجیس آمده فرمود تا از مس صورت گاوی مجوف راست ساختند و نفط و کبریت
در جوف آن تعبیه کردند و جرجیس را در درون گاو جای داده در زیر بقره چندان آتش افروختند
که هرچه در جوف او بود گداخته شد و اعتقاد ملک آن شد که جرجیس بعالم دیگر نقل فرمود و متعاقب
این واقعه حضرت عز و علا باد و باران و برف و رعد و ظلمت بران تیره دلان گماشت که چند شبانه
روز شب از روز فرق نکردند درین اثنا خداوند تعالی ملکی را مامور گردانید که صورت گاو را چنان
بر زمین زد که از هیبت آواز آن مجموع مردم شهر بروی افتادند و صورت شکسته جرجیس سلیم الاعضا

وجمیع الارکان از آنمیان بیرون آمده مرتفع گشت جرجیس باز به مجلس ملک تشریف حضور ارزانی داشته موعظت ونصیحت آغاز نهاد ملک وارکان دولت را حیرت افزوده متقربی دیگر که او را طوقلیطا میخواندند با جرجیس گفت درین نواحی غاریست ودر آن غار حیاضی محفوره ایست از سنگی که هر یک از انها ملکی از ملوک گذشته را نهاده اند اگر تو در دعوی خویش صادقی دعا فرمای تا ایشان زنده شده با ما سخن گویند جرجیس مستقبل غار شده مومن ومشرک بغار رفتند جرجیس بر در غار دو رکعت نماز گذارده امر کرد تا عظام رمیم رفات ملوک ونسا واولاد ایشانرا از حوضهای سنگین بیرون آورده جدا جدا نهادند انگاه از ملک کارساز مسالت نمود که آنجماعت را در زمره احیا منتظم گرداند دعای او مستجاب گشته مردگان دیرینه که نه مرد وپنج زن وسه کودک بودند زنده شدند جرجیس دران میان پیری را دیده پرسید که نام تو چیست گفت توفیل وآنحضرت از حال او سوال کرد واز مذهب وی تفتیش نمود جواب داد که مدت العمر بت پرست بودم وبا آنکه از مرگ من چهار صد سال گذشته است هنوز تلخی جان کندن از حلق من بیرون نرفته است وبعد از فوت مرا نزد حاکمی عادل بردند وی از کیش من استفسار نمود، مر واصحاب مرا مشرک یافت بس کرم بر اجساد وحزن بر ارواح ما گماشتند وهر چند التماس نمودیم که یکبار دیگر ما را بدنیا فرستید تا به تلافی عمر گذشته مشغول شویم مقبول نیفتاد تا این زمانکه ارواح با جساد ما متعلق گشت عذاب میکشیدیم توفیل سخن بدینجا رسانیده از جرجیس پرسید که ایها الرجل الصالح تو چه کسی که خدای تعالی ما را بیمن انفاس شریفه تو زنده گردانید جواب داد که من جرجیس پیغمبرم توفیل نام آنحضرت را شنیده دست در دامن وی زد که اکنون ما را شفاعت کن تا خداوند جلت عظمته بر ما رحمت فرموده توبه این مشتی بیچاره را قبول فرماید دست رد بر سینه مطلوب ما ننهد وطوقلیطا با توفیل گفت که تو از مشاهیر ملوک بوده ومدتی دین آبا واجداد خویش را ترویج نموده اکنون شرم نداری که سر بمتابعت این ضال مضل فرود می آری توفیل روی از وی گردانیده گفت انا اعلم بما رایت بعد الموت انگاه جرجیس از جای خود برخاسته پای خود را بر زمین زد واز زیر پای او چشمه آبی ظاهر شده فرمود که آنجماعت بشرائط وضو وغسل قیام نموده کلمه توحید بر زبان راندند وباز جرجیس پای خود را بر زمین زد وخدای عز وجل ایشانرا میرانیده در بهشت جاوید برد منقول است که با وجود چنین معجزه ملک وتحکیس از متعلقان بوی ایمان نیاوردند بلکه بعد از مشاهده این امر غریب گفتند که ای جرجیس ما در جمیع ایام حیات جادوی از تو کاملتر ندیده ایم چه تو جمعی مرده زنده نمودی که هیچ یک از انها در خارج وجود وحیات نداشتند واهل شرک وعدوان در دفع جرجیس مشورت بجای آورده رای ایشان

بآن قرار یافت که جرجیس را بگرسنگی تعذیب باید کرد تا بحسب ضرورت از قول خود رجوع نماید و بنابرین
او را در خانهٔ عجوزهٔ فقیره که پسری کور و گنگ و مقعد داشت مقید و محبوس گردانیدند که مجال جنبیدنش
نماند و جرجیس از عجوزه طعام طلبیده پیرزن سوگند یاد کرد که درین ده شبانروز باندک طعامی که از گدائی
حاصل کرده ام سد جوع نموده ام و اکنون عزم آن دارم که بیرون روم و از سوال آنچه بدست افتد جهت
تو بیارم و چون پیرزن از مقام خود غائب گشت جرجیس ستونی دران خانه دیده دعا فرمود تا خضرت
و نضارت پیدا کرده انواع اثمار ببار آورد و آن ستون ارتفاع یافته سر به ثریا کشید و پیرزن چون
بخانه باز آمد درختی دید گفت آمَنْتُ بِاللهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَطْعَمَكَ فِي بَيْتِ الْجُوْعِ و پیرزن را
هوس شفای پسر دامن گیر شده مانند عطف در قدم جرجیس افتاده التماس نمود که التفات خاطر دران
دریغ ندارد جرجیس آب دهن مبارک در چشم و گوش آن مبتلا افگنده بینا و شنوا گشت و عجوزه
گفت که چشم عنایت از زبان و پای او باز مگیر تا گویا و روان گردد فَقَالَ كَذٰلِكَ اَمَّا يَوْمًا آخَرَ
یعنی سخن گفتن و راه رفتن پسر تو حواله بروزی دیگر است آورده اند که دران ایام روزی ملک از در
سرای پیرزن بگذشت و چشم او بدان درخت افتاده دید که میوه های متنوع باردار و ازان شجره در شگفت ماند
از کیفیت آن استعلام نموده گفتند که این سحر مهتر سحره یعنی جرجیس اثبات کرده است و پسر عجوزه را نیز
شفا داده ملک گفت که درین مدت هیچکس مرا ازین حادثه اخبار نکرد جواب دادند که تا غباری بر حاشیهٔ
ضمیر تو ننشیند و ملک در غضب رفته فرمود تا خانهٔ پیرزال را ویران کرده آن درخت را از بیخ و بن برکندند
و جرجیس دعا فرمود تا آن دوحه بحالت اصلی معاودت نمود و بعد ازان ملک حکم کرد تا جرجیس را پاره
پاره کردند و بسوختند و خاکسترش را بجمعی داد تا ثلثی ازان به بحر انداختند و ثلث دیگر در برّ پراگنده ساختند
و ثلث ثالث در جبل افگندند و هنوز آنجماعت بازنگشته بودند که آوازی شنیدند که ای بحر و ای بر و ای
جبل محافظت کنید آنچه بجانب شما القا کردند از اجزای بندهٔ پاکیزه روزگار من و جمع کنید خاکستر او را تا بحال
اول بازگردد و مقارن این ندا از جانب سه گانه بادی در حرکت آمده و گردی قوی برخاسته از میان
غبار جرجیس پیدا گشت و از سر مبارک خویش خاک افشاندن گرفت قوم با جرجیس نزد ملک آمدند
و صورت واقعهٔ مذکوره را بتفصیل معروض گردانیدند و آن کافر خدا بیخبر مبهوت و متحیر گشته
با جرجیس گفت اگر در یک امر متابعت من کنی از دست تعرض من امان یابی و ناموس سلطنت برجای
ماند و در اعزاز و اکرام تو سعی بلیغ نموده در جمیع امور مطاوع تو باشم جرجیس پرسید که آن کدام است
ملک گفت مطلوب آنست که یکنوبت افلون را سجده کنی و بعد از صدور این خدمت من از تو هیچ توقع نکنم

وجرجیس بهلاک صنم امید وار شده ملک را بانجاز مقصود وعده فرمود و ملک مسرور و مبتهج گشته گفت باید
که امروز نزد من باشی و شب بفراش استراحت نمایی تا قدر منزلت تو بر خاص وعام روشن گردد وجرجیس
آن روز با ملک بسر برده چون شب نماز بر خاست و زبور را باواز حزین بر خواندن گرفت واز حسن صوت جرجیس
وجودت کلام الهی زوجهٔ ملک دران شب تاریک از ظلمت کفر و شرک نجات یافت وچون خورشید
جهان تاب از افق شرقی طلوع نمود جرجیس به بیت الصنم رفت وخلقی کثیر بنظاره در بتخانه جمع گشتند
وپیرزن مذکوره که سابقا جرجیس در خانهٔ او محبوس بود ازین صورت خبر یافته فرزند بر دوش گرفته
به بیت الصنم درآمد و با جرجیس عتاب آغاز نهاد که ای جرجیس خدای تعالی وتقدس ترا بخلعت
نبوت مشرف ساخته بر اعدا نصرت بخشید وبعد از هر نوبت که ترا کشتند زنده گردانید وبا وجود این همه
الطاف تو جمله را نسیا منسیا انگاشته به پرستش غیر او می پردازی جرجیس گفت که فرزند خود از دوش بنه
که درین امر حکمتی ست ومعجزه پسر را بر زمین نهاده جرجیس باآن کودک گفت که برو وبتان را بگو که جرجیس
شما را می طلبد وپای پسر روان وزبانش گویا شد پیغام آنحضرت باصنام رسانید وبتان متوجه مجلس
شده جرجیس پای خود را بر زمین زد ومجموع اصنام بزمین فرو رفتند والبلیس دران زمان احساس
خسف ایشان نموده از جوف افلون که بزرگترین اصنام بود بیرون آمد وجرجیس او را باز داشته پرسید
که غرض تو از اضلال مردم چیست که ایشان را بجهنم می فرستی ابلیس جواب داد که اغوای فردی از افراد
انسان از ملک سموات وارض بنابر دشمنی که میان من وآدم وفرزندان اوست دوست تر دارم
وچون ملک دید که افلون وسایر اصنام بزمین فرو رفتند گفت ای جرجیس مرا بفریفتی ومعبودی مرا هلاک
ساختی جرجیس گفت که چگونه جمادی را آله میگویی که بر دفع امثال این اشیا از خود قادر نیست درین اثنا
ملک از اسلام عیال خود خبر یافته فرمود تا او را بقبح وجهی هلاک ساختند وجرجیس بعد از قتل آن موحده
دو رکعت نماز گذارده مناجات فرمود که یارب مرا درین هفت سال بشدائد ومحن مبتلا ساختی واکنون
مدت موعود بسر آمده ومنقضی شده مسئول آنکه مرا بجوار رحمت خویشتن واصل گردانی ومامول دیگر آنکه
قبل از حلول اجل عذاب اهل عصیان مشاهد من گردد وچون از دعا فراغت یافت از موقف قهر
قطعهٔ ابر نامزد هلاک کفار گشته بر سر ایشان آتش افشاندن گرفت وچون مشرکان بلا را بچشم سر دیدند
آتش خشم ایشان اشتعال یافته شمشیرها کشیدند وجرجیس را پاره پاره ساختند وآتش آن شهر را
با مجموع عبدهٔ اصنام بسوخت ومومنان از آن بلیه سالم ماندند گویند که طائفه که بجرجیس ایمان داشتند
سی وسه هزار نفر بودند والله اعلم **ذکر شمسون عابد** آورده اند که بعد از عیسی وپیش از بعثت

حضرت رسالت پناه صلوة الله علیهما عابدی بود در بعضی از بلاد عرب در غایت توانائی و قوت که بهیچ
اورا می بستند آنرا می گسست و اکثر اوقات بجهاد کفار قیام مینمود و اورا شمسون میگفتند و مشرکان در دفع
او با یکدیگر مشاورت نموده گفتند که غلبه بر مقصود بمعاونت و موافقت زوجه شمسون با ما و با برین
حاکم شهر نزد زوجه او پیغام فرستاده گفت اگر در قتل شوهر با ما همداستان گردی من ترا در قید نکاح آورده
مالی بسیار بتو ارزانی دارم و آن زن بیوفا عهد و پیمان شمسون را که با وی در میان داشت بر طاق
نسیان نهاده در هلاک او ساعی گشت **بیت** ای عهد تو عهد دوستان سر پل ✿ از مهر تو کین خیزد
از عز تو ذل ✿ پر مشغله و میان تهی همچو دهل ✿ ای یکشبه همچو شمع و یکروزه چو گل ✿ منقولست که آن
خبیثه نزد ملک قاصدی فرستاده پیغام داد که اشاره چیست و در باره شمسون چه باید کرد تا شرائط
خدمت بجا آرم ملک گفت او را بریسمانی باید بست و ما را خبردار گردانید و چون شمسون در خواب رفت آن
ناقص عقل شوهر را بریسمانی ببست و شمسون بیدار گشته قوت کرد تا رسنی گسسته شد و از منکوحه پرسید
که چرا چنین کردی عورت جواب داد که زور قوت آزمودم و شمسون خاموش گشته ضعیفه صورت واقعه را
معروض ملک گردانیده و ملک باتفاق کفار زنجیری فرستاد گفتند که شمسون را در خواب بدین زنجیر
مقید باید گردانید و زن بدستور سابق شوهر را مقید ساخت و شمسون بیدار شده زنجیر را بگسست
و از سبب این معنی تفتیش نموده زوجه جواب داد که بدان سبب ازین حرکت کردم تا صدق قول آنکس
روشن گردد که میگوید بهیچ چیز شمسون مقید میگردد و آنرا بگسلاند شمسون گفت این سخن راست است
اما اگر مرا بموی من ببندد نتوانم که خود را خلاص سازم و شمسون چون در خواب رفت آن زن غدار
موی چند از محاسن مبارکش که بغایت طویل بود بریده هر دو ابهام او بر هم بست و کفار را آگاه کرد
ایشان بتعجیل آمدند و شمسون را نزد ملک بردند و ملک در آن زمان بر منظری که بالای چهار اسطوانه
ترتیب داده بودند نشسته بود چون آن شمسون نزدیک رسید ملک فرمود تا ندا کردند که خلایق بپای منظر
مجتمع گردند و حکم کرد تا جهت قتل او در برابر منظر داری زدند و در آن حین شمسون مناجات کرد
که یارب اگر من تقاضای خود را برای جهاد اعدا خواهم مرا ازین ورطه نجاتی کرامت فرمای و دعای او
بشرف اجابت مقرون گشته فرشته آمد و او را از بند خلاص داده فرمود تا ستونها از تخت منظر
ها بکشند و شمسون بفرموده عمل نموده منظر بر زمین افتاد و ملک با خواص براه دوزخ شتافت
و مردم باخراج ملک از زیر خاک مشغول گشته شمسون بسلامت از آنجا بصومعه خود معاودت نمود
و منکوحه را طلاق داد آورده اند که شمسون هزار ماه در صومعه خویش بصیام نهار و قیام لیل قیام می نمود

وبعضی از اهل تفسیر گفته اند که مراد از الف شهر در سورهٔ کریمهٔ لیلة القدر خیر من الف شهر هزار شهر است
که شمسون دران شهر بعبادت ملک غفور مشغول بود و از قصص کرامت نصص اولیاء این امت که مقتدای
صلحا امت و پیشوای مثل ما مردم عوام خلقت گذشته اند بچهار حکایت اکتفا میرود **حکایت**
در دفاتر اخبار اشخاص ابرار آورده اند که عمدهٔ اولیا و زبدهٔ اصفیا شیخ ابو الحسن نوری رحمهم الله
تعالی عادت داشت که هرگاه منکری دیدی ازان منع کردی واگرچه دران خوف قتل بودی روزی
بکنار دجله جهت طهارت نماز میرفت زورقی دید که سی خم سر بمهر در وی نهاده و بر هر یکی نبشته که لطیف
شیخ ازان عجب داشت و غرابت انگاشت چه در مبایعات و تجارات چیزی که لطیف نام داشته باشد
ندیده و نشنیده از ملاح سوال کرد که درین خمها چیست ملاح گفت تو مردی درویشی با اینها چه کار داری
برو و در پی مهم خود باش شوق و شغف شیخ بدانستن آن زیاده شد ملاح را گفت البته میخواهم که بدانم
که درین خمها چیست و چه جنس است و هر آئینه خواهش میدارم که دریابم که این خمها مملو از چیست و چه
متاع است ملاح گفت ای درویش فضول درین خمها خمر است که از برای معتضد خلیفه آورده اند انگاه
شیخ نگاه کرد چوبی گرانی دید که دران زورق افتاده ملاح را گفت آن چوب را در دست من بده
ملاح در خشم شده شاگرد خود را گفت آن چوب بدست او ده تا به بینیم که چه کار خواهد کرد و تا تماشا
کنم که کدام نوع گلی بر روی کار خواهد شگفانید شاگرد چوب بدست شیخ بداد شیخ آن چوب بدست
مبارک خود گرفته یکیک خم را می شکست و ملاح از ترس می لرزید و فریاد میکرد تا هنگامی که یونس
افلح که شحنهٔ بغداد بود با کسان خود رسید و شیخ را گرفته پیش خلیفه برد و صورت حال تقریر کرد و معتضد
بغایت جبار و غیور و نفسکار و ستمگار بود بیشتر سیاست بشمشیر کردی اهل بغداد دیدند که شیخ را
پیش معتضد می برند بغایت اندوهناک شدند و شک نکردند دران که فی الحال شیخ را شهید خواهد
کرد اما چون شیخ را در آوردند معتضد بر بالای کرسی آهنی نشسته بود و گرزی هم از آهن در دست
گرفته و جامهٔ سرخ در پوشیده و این علامت قهر پر زهر و سیاست ستم آیت او بود بانگ بر شیخ
بزد که تو کیستی که چنین گستاخی میکنی گفت محتسبم گفت بامر که احتساب میکنی فرمود بامر خدا و رسول
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم گفت ترا که محتسب ساخت گفت آنکه ترا بادشاهی داد مرا هم
او محتسبی داد معتضد ساعتی سر در پیش افگند پس سر برآورد و گفت ترا چه بران داشت که آن خمها
شکستی جواب داد که شفقت در حق تو و در حق رعیت تو گفت در حق من چگونه شفقت کردی
گفت چنانکه منکری را که تو در ازالهٔ آن تقصیر روا داشتی او را از تو منع کردم و ترا از گرفتاری قیامت

خلاص دادم گفت در حق رعیت من چگونه گفت چنانکه بارتکاب تو محرمات را مردم بر معاصی دلیر میگردند تو از حرام باز ایستی دیگران دلیری نتوانند کرد چه عامه خلایق در صلاح و فساد تابع پادشاه اند و در خبر مشهور [illegible] و شاه حکومت پناه اگر او را بر نهج صلاح ببینند همه طریق صلاح پیش گیرند و ثواب آن همه بدیوان عمل وی راجع گردد و اگر از پادشاه فسق و فساد مشاهده نمایند ایشان نیز در فسق و فجور افتند و وزر و وبال آن همه بدو باز گردد **بیت** به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد ✽ زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ پس هم در حق تو مهربانی کردم و هم در حق رعیت تو و غرضی نداشتم درین عمل مگر خوشنودی حق جل و علی معتضد بگریه در آمد و گفت این کار ترا زیبنده و پسندست و خلایق را سودمند بعد ازین هر منکری را که ببینی تغییر آن بکنی و هیچ نامشروعی را که مشاهده نمائی به محو و معدومی آن کوشش فرمائی و حکم کردیم که هیچکس ترا ازین کار خیر باز ندارد و منع نکند **بیت** سخن که آن ز غرض پاک و از طمع خالی ست ✽ اگر بسنگ بگوئی در در اثر باشد ✽ و از فحوای این حدیث و سخن معلوم میشود که چون محتسب حقانی بود هیچکس آفتی و آسیبی بوی نتواند رساند و هیچکدام تیغ چشم زخمی طوری و نهجی بر جسم و جانش نمی تواند راند **نظم** آن یکی با پیر خود گفتا که من ✽ نهی منکر میکنم اندر زمن ✽ لیک میترسم که از اهل حسد ✽ آفتی در روزگار من رسد ✽ گفت اگر این کار بهر حق کنی ✽ از بلاهای دو عالم ایمنی **حکایت** در تواریخ مذکورست و در کتب مسطور که هارون رشید قدوة اولیا و نخبه اصفیا شقیق بلخی قدس سره را گفت مرا پندی ده حضرت شقیق گفت ای امیر خدای را سرای ست که آنرا دوزخ خوانند ترا دربان آن سرای گردانیده ست و سه چیز ترا ارزانی داشته تا بدان سه خصلت خلق را از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه پس باید که بمال محتاجانرا از فاقه خلاص کنی تا بواسطه ضروریات و لابدیات متوجه شبهات و محرمات نشوند و ظالمان را بشمشیر قطع کنی تا مسلمانان از شر ایشان ایمن شوند و ستمگارانرا به تیغ تیز مقطوع سازی تا مومنان از شر شریران مصون و مامون باشند و بتازیانه فاسقانرا ادب کنی تا از فجور و فسوق باز آیند اگر چنین کردی خود نجات یافتی و هم خلق را نجات دادی و اگر بر خلاف این باشی تو پیش از همه بدوزخ روی و دیگران [illegible] تو در آیند هارون رشید بگریست و دست حضرت شقیق را ببوسید و بدین سبب سر خود را باوج سعادت و ذروه شرافت رسانید **قطعه** نصیحت کان ز روی صدق گویند ✽ بگوش هر که آید در پذیرد ✽ چو جان دارد حدیث صاحب دل ✽ روان اندر دل او جای گیرد

حکایت قطب الاقطاب و غوث عالم تاب مهر سپهر حسب امیر ماه فلک محبت الله

قدوهٔ عارفین وعمدهٔ واصلین خواجهٔ خواجگان دین ویقین حضرت سید خواجه شیخ معین الدین بن غیاث الدین
حسن سنجری چشتی رحمة الله علیه وقتیکه خدمت آنحضرت وارد شهر سبزوار گردید درانجا حاکمی بود محمد یادگار
نام داشت مزاج فاسق وطبع با قساوت واتق موافق داشت ودر مذهب بطالت وقباحت رفض
بمرتبهٔ غلو داشت که درحیطهٔ تحریر درنگنجد وبدرجهٔ تعصب می ورزید که بمیزان بیان درنسنجد وهرکه را ابوبکر
وعثمان نام بودی ایذای بلیغ رسانیدی ودرصدد تلف وایذای او شدی ولب بفعل سترتاتب
سب صحابه برجب جناب رب تعالی مجده وتبارک ثنائه میکشادی وآن یادگار محمد را باغی بود نزاهت
آئین وحدیقهٔ بود دلچسپ وخاطرنشین درحوالی شهر دروسط آن حوضی بود مصفا درنهایت لطافت
وصفا خواجهٔ بزرگ ازگرد راه دران باغ مسرت گاه بکنار حوض فرود آمده غسل کرده دوگانه برای
خالق یگانه بجاآورده بتلاوت کلام ربانی وقراءت کتاب قدم ثنائی مشغول شد قضارا هم دران
روز آوازه افتاد که یادگار محمد بباغ می آید درویشی که رفیق حضرت شیخ بود عرض نمود که یادگار محمد بباغ
می آید چون قوی فاسق ولبس ناملائم است مصلحت دید آنکه آنجناب ازین باغ بیرون روند شیخ ملتفت
نشده او را فرمود که درسایهٔ درخت سروآزاد که درکنار حوض ست بنشینی درانوقت فراشان رسیدند
وقالیچه خاص یادگار محمد را بکنار حوض درپهلوی فیض خوی شیخ گسترانیدند واز عظمت ودهشت حضرت
شیخ فراشان نتوانستند گفت که ازاینجا برخیزند ناگاه یادگار محمد رسید شیخ از جای خود نجنبید وبقدرت
کامله حضرت حق جل وعلی لرزه براندام یادگار محمد افتاده رنگ رویش دگرگون گشت وقالیچه را دور
انداخته بادب تمام درپیش آنحضرت بپای ادب بایستاد وچون حضرت شیخ بنظر تیز واز سر تیز درروی
نگریست یادگار محمد بیطاقت شده بیفتاد ومتعلقان وخدمتگاران او این حال مشاهده کرده جمله
درپیش شیخ برسر عجز وزاری والحاح وخاکساری درآمدند شیخ بدرویش خود گفت قدری آب ازین
حوض برگیر وبررویش بزن درویش همچنان کرد ویادگار محمد بهوش آمده سر تواضع باکمال خوف
وخجلت روبروی حضرت شیخ بسوی زمین فروگذاشت شیخ ببانگ بلند گفت ازامور نامشروع توبه
کردی گفت توبه کردم باز پرسید که از عقیدهٔ زشتی که داشتی بگذشتی گفت والله بالله بگذشتم
معلوم نیست که درمعائنه چه دید که چنین بلرزید وبیهوش شده برزمین غلطیده واز مذهب بلیه
ضلالت مزید رفض یکسر برید ومشرب با صدق وصفای سنت وجماعت بشوق ورغبت جان
ودل برگزید انگاه شیخ درمقام التفات شده با یادگار محمد همزبان شد وگفت که دعوی محبت خاندان
رسالت واهل بیت نبوت نمودن واقتدا وپیروی ایشان نکردن بسیار بسیار دور از شیوهٔ راستی

و نزدیک بر دو نق بازار دین و ایمان کاستی ست پس مفاخر و مناقب ائمه اهل بیت رسالت و کرامت
خاندان نبوت بر وجهی و نهجی بیان نمود که یادگار محمد از تاثیر تقریر حقانیت تخمیر حضرت شیخ زار زار گریسته
تجدید توبه نمود و دوگانه شکرانه بدرگاه مالک یگانه گذارد و دست ارادت و بیعت با شیخ داد و جلیسان و
قرنا قساوت خوی او نیز تائب صادق شدند خواجه حافظ فرموده **ابیات** روضه خلد برین
خلوت درویشان ست ❁ مایه محتشمی صحبت درویشان ست ❁ آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیایی ست که در صحبت درویشان ست ❁ و یادگار محمد چون بتشریف ارادت و بیعت با سعادت
مشرف و مستسعد گشت امتعه و اموال خود را از نقد و جنس گرد اشت تذکره ساخت و پیش خواجه
بوجه پیشکش آراست خواجه از قبول آن ابا کرده و امتناع آورده گفت هر چه از مردم بظلم و جبر و ستم فرا
گرفته بایشان باز رسان تا فردای قیامت پیش خدا و رسول خدا شرمنده و خجالت کشنده نشوی
یادگار محمد بفرموده شیخ عمل نمود و آنچه از مال و منال پیش او باقی ماند بفقرا و مساکین بخشید و کنیزان و غلامان
نیز از گرفتاری سلسله رقاق بازادی رشته عتاق کشید و از منکوحه دلنواز نیز باطلاق طلاق خود را بی نیاز
گردانید و خاک مذلت بر سر عزت دنیا ریخته و سلاسل و اغلال علایق معاش یکسر از خود گسیخته اقبال وار
همراه حضرت خواجه شده تا حصار شادمان رفت و چون از جمله کاملان و واصلان گشته بود خواجه
حفظ آن حدود را بحمایت باطن او رجوع کرده بحصار شادمان نگاهداشت و خود به بلخ تشریف شریف
ارزانی داشت **حکایت** در تواریخ خواقین ترک و سوانح حالات خواقین آن قوم تعداد
سترگ آورده اند که چون گورگان بادشاه قراخطای از عالم فنا توام نقل کرد و وفات یافت بادشاهی
و فرمان پناهی آن ولایت و دیار بکوشلک خان بعین بی دین مقرر شد و آن بی استقلال و بد اقبال
برای روزی چند مستقل گشت کوشلک خان جهنم مکان مشرک بت پرست و کافر دوزخ سرنوشت بود
و زنش قابل سرزنش نصرانیه لعینه و ترسای ملعونیه **نظم**

چو بود کوشلک ابن تابانگ خان ❁ سر و سرور فرقه خوابندگان
زنش بود ترسا و خود بت پرست ❁ گر ز دین اسلام را بد شکست
کسان را که می یافت ارباب دین ❁ همی کرد سعی آنچنان آن لعین
که از دین احمد مبرا شوید ❁ همه بت پرستید و ترسا شوید
هر آن بد که او را بد اندر نهاد ❁ بهنگام قدرت بظاهر فتاد

و پیوسته مسلمانان را بدین لعین بت پرستی سراپا زشتی دعوت شقاوت آغشتی میکرد هر کس که بر
اسلام قایم ماندی و قبول دین پر کین او نه نمودی البته او را بقتل آوردی بدین سبب مومنان بسیار
و مسلمانان بیشمار بدرجه سعادت شهادت رسانید و واصل جنات برین و مدارج علیین گردانید

و کوتشلک سراپا تشک وارد آن ما تحت فلک شه چهار سال متوالی و متواتر لشکر بکاشغر فرستاد و غلات
آنجا را میخوردند و می سوختند و بمرتبه در کاشغر قحط و تنگی پیدا شد که مردم آنجا از حلال تا حرام فرق
کنند و بمرتبه غلا و غلات تنگ گردید که ساکنین خط از دواب و انعام امتیاز ننمایند **نظم** چو لشکر زمین
بسان سطر ❁ رسیدند در خطه کاشغر ❁ ز بسیاری خیل حیوان شوم ❁ نباتی نروئید و زان مرز و بوم
دران ملک تنگی چنان شد پدید که از مرغ و ماهی بسختی رسید آخر الامر کوتشلک خان لعین با لشکر
انبوه بیدین و عسکر بسیار گروه سراپا شر و کین متوجه مملکت کاشغر گردید اهالی و موالی آنجا همه عاجز
گردیده شهر را بدو سپردند و لشکریان بی ایمان نامسلمان بشهر درآمده در خانها نزول کردند **نظم**
همه خانهای رعایای شهر ❁ گرفتند لشکر بزور و بقهر ❁ شدند آن همه پر جور فسق و فساد ❁ نبود هیچ چاره
بجز انقیاد ❁ چو کوتشلک انجس از ما بین السماء و السمک کاشغر را مطیع و منقاد خود گردانید و باشندگان آنجا
را سمیات جور و ستم چشانید و ساکنین آن سرزمین را زیر فرمان خود دید پس ازان آن کفر فن با
هزاران شورش فتن متوجه ولایت ختن گردید و آنرا نیز مسخر ساخت و گوی ظلم و بیداد بر عرصه ممالک
آن بلاد درباخت و مردم آنجا را نیز به بت پرستی نجاست آغشتی دعوت پر خباثت میکرد و آن نابود بفرمود
تا تمامی ائمه هدی و سائر علمای علا بیرون آیند و در باب رجحان ادیان و ترجیح ملل ایمان و طغیان
مباحثه و مناظره نمایند زیاده از سه هزار امام و علمای علام و فضلا اعلام اسلام بیرون آمدند و
کوتشلک خان بی ایمان و نامسلمان روی جور مملو بدان جماعه پر فیضان آورد و خطاب مستوجب عذاب
کرد که از شما که باشد که نترسد و سخن حق باز نگیرد مولانای نورانی و با انوار ایمانی و رونق ده گوش مسلمانی
و حق آئینی و شهادت گزینی شیخ موفق علاء الدین محمد ختنی نور الله مرقده پیش آمد و نزدیک آن کافر
نجاست شریک بنشست و کمر راست گوی و صداقت خوی بر میان بست و در ترجیح دین فیض آگین
محمدی و تفضیل ملت قدس نشین احمدی علی صاحبها الصلوة و السلام دلائل عظام و براهین حقیقت فرجام
اقامت نمودند چون آن کوتشلک اضر از گوش خرک ملزم و از اثبات احقاق دین باطل ندامت مستلزم
گشت و سخنش منقطع و بیانش در سکوت ذی مقطع گشت آغاز سفاهت و شروع حماقت کرد **نظم**
چو عاجز شد آن بی ادب از جواب ❁ نبی را به بد کرد حاشا خطاب ❁ امام دیندار و عالم نیکوکار از غایت حمیت
دین و فرط غیرت ایمان و اسلام عزت نشین تحمل نتوانست نمود و صبر ندانست کرد با آن کافر فاجر
گفت که خاکست بدهن باد و زبانت بریده شواد ای بد دین سراپا کفر و لعین و چون این سخن صداقت
فن بگوش باطل نیوشش آن گبر پر گبر ملعون شقاوت مشحون رسید بگرفتن امام عالیمقام اشاره نمود

التزام بیرملازم کرد تا از اسلام فرخنده انجام ارتداد نماید هیهات هیهات لما توعدون مصرعه هبط نور الهی نشود
خانهٔ دیو کفار اسلام خرق وکفر دوز چند شبانه روز بدر مدرسه کبیر که آنعالم بی نظیر وعارف قدس تاثیر بنا نموده
بود چهار میخ کرده تعذیب می نمودند وآن ایمان کامل واسلام مقام کلمهٔ طیبه شهادت میگفت وخلایق را نصیحت
مینمود وپند میداد که دین احمدی را بواسطهٔ عقوبات دنیوی که سبب زیادتی درجات اخروی ست از کام جان
برباد نه توان داد وملت محمدی را به پاس تعذیبات دار دنی که باعث افزونی مراتب جهان خلد اثری است
از کف همت یکسو نه توان نهاد ازان پس اورا از این تعتل آورده وشهید ساخت ✤ ارائین ورا کشت بی جرم
وترس ✤ دران مدرسه کو همیگفت درس ✤ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ ازین تذکار فیض بار واثمار
سعادت آثار مستفاد شد ومفاد گردید که شغل امر معروف ونهی منکر بلاشک مثمر ثمرات به روزی درین دار دل
سوزی ومنتج نتایج دل افروزی دران سرای شرایف اندوزی ست که انبیاء کرام مفاخر الایام علیهم الصلوٰة
والسلام واولیاء عظام علیهم الرحمه والرضوان که خلاصهٔ موجودات وسلالهٔ مکنونات اند باوجود مزاحمت کفرهٔ
فجره وباوصف ممانعت فسقهٔ فجره باین عرق ریزی وتلاش وسعی محنت آویزی درین کار خوش اطوار
ترددات ومحن بتقدیم رسانیده اند ✤ ترک آن شوخ ستم گر بجفا نتوان کرد ✤ به جفای که کند ترک
وفا نتوان کرد ✤ کفی بالله شهیدا که محبین صادق تا که شیدا اند برفتن در راه طلب محبوب حقیقی عم حبه از ایذا
بحسای فسقه بر جسم وجان اختیار نمی نمایند از لذت سراپا عیش وراحت ایمانی بهره نمی بردارند وکفی بالله علیما
که عاشقین صدق واثق تا که مکاره بامحن در سبیل قصد معشوق تحقیقی عزوده از اضرار رقبای کفره بر بدن
وروان ایثار نمیکنند از کیفیت سراسر نشاط وفرحت ایقانی حظی نمی اندوزند کار عشاق صداقت وفاق
حضرت محبوب الانفس والآفاق نفس ذکره درین دار فنا اطلاق سرتاسر جفاکشی ونفس کشی ست واین ام
بالتحقیق موجب ثواب به یوم مآب وبلی شعار عشق بازان صفا اتفاق جناب مقتدر ارزاق نزه اسمه
درین سرای بی بقا احقاق یکسه با رنج وکلال ودشادوشی وکلفت وملال هم آغوشی ست وشغل بد
بالتحقیق مستوجب دفع عذاب در روز حساب ✤ نیازمندم وازمن نیاز می بارد ✤ زمن نیاز وازان
شوخ نازه می بارد ✤ ازان بخون دل آغشته ام که تیر بلا ✤ زناز وغمزهٔ آن دلنواز می بارد ✤ بصد
نیاز مرا اشک آرزومندی ✤ زابر دیده بصحرای راز میبارد ✤ زگریه منع اسیری مکن که شمع صفت
سرشک گرمم بسوز وگداز می بارد ✤ وبدان اسعدک الله تعالی وارشدک الله الاعلی که امر معروف
ونهی منکر دو نوع ست اول تهذیب نفس خود ست باتیان اوامر الهی واجتناب از نواهی جناب
نامتناهی عزعلمه که تا انسان مکلف باتیان شرایع حضرت منان جل جلاله بنفس خویش صادق قلل

و راسخ حال بر شرایع دین ایزد بیهمال نباشد از آن و ادای مراسم امر معروف و نهی منکر کما هو حقه متصور نمی توان
داشت و متیقین نتوان انگاشت و بسا باشد که در صورت مسطوره و تقدیر مذکوره نفاق بر شقاق را دخلی تمام
و مدخلی مالاکلام باشد زیرا که صفت نفاق همین ست و بس که قائل اقوال شرایع اسلام بزبان و قال گویای
مقال حق باشد و بجنان و حال خلاف مقال خود و مخالف قیل و قال خویش باشد ؎ واعظان کین جلوه
بر محراب و منبر میکنند ❊ چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ❊ که درچنین کس وجدان صداقت ایمان
بس محال و از آنچنین ناکس خیال اخلاص در اعمال عبادت کبیر متعال بی محال ؎ تو دل راز مهر کسی
برگسل ❊ کی نیستش بازبان راست دل ❊ و چون آن واعظ و مذکر بعنایت حضرت غافر عم غفرانه حال
خویش مطابق قال درست و موافق داشته باشد لامحاله بعنایت حق سبحانه و تعالی دست سعی امر معروف
و قدم کوشش نهی منکر او در قلوب و خواطر خلایق تاثیری عظیم و اثری فخیم باشد ؎ نصیحت کان
ز روی صدق گویند ❊ بگوش هر که آید جای گیرد ❊ در ابنای زمان لب و عاظ طلاق زبان و زلاق
لسان مرائی تبه کار و دنیا طلب تیره روزگار باشند که به بیان شیرین و نکات رنگین خلایق را بخود گرویده
میسازند و مردم روزگار از باعث تقریر دلنشین و گفتار فصاحت گزین مذکران مذکورین در مجالس وعظ
و محافل تذکیر بگریه های زار و شورش و شغب های و هوی بسیار گریان و نالان میشوند مگر
از آنجا که احوال بواطن مذکرین مسطورین با قوال ظواهر شان موافقت و مطابقت نمیدارد و بنا بر علیه
بر کوشش وعظ و سعی تذکیر آنها ترتب نفعی که مفید در ترقیات دین که مقصود از تمطراق پند و موعظت
همین ست و بس صورت پذیر نمیگردد ؎ عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس ❊ که وعظ بی عملان
واجب ست نشنیدن ❊ مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ ❊ که دست زهد فروشان خطاست
بوسیدن ❊ و مشایخ ذی باطن می باشند که چون حال آنها با قال موافقت و مطابقت میدارد هر کس
که بفیض صحبت شان شرفیاب میگردد اگرچه فاسق کهن روزگار و فاجر فرسوده لگدکوب نفس اضلال
کاری باشد بفضله تعالی بدو کلمه هدایت فن و باندک توجهی باطن آن کبرا رجال آنفسق مواد و فجور بنیاد
بحلیه تقوی و لباس ورع آراسته و پیراسته میگردد بلکه بسا اوقات آن فسق و فجور بسا باندک صحبت
اولیاء الله عظما جل شان الله تعالی فی ذاته صاحب تاثیر هدایت و ذی اثر ارشاد میگردد و این همه تاثیر
هدایت تخمیر اولیاء الله تعالی به سبب نفاست و یکرنگی ظاهر و باطن و لطافت و یک صفتی درون و برون
و روح و جسم قدسی نشیمن آنهاست فقط ؎ جمال شاهد مقصود جلوه گر بینی ❊ اگر ز آئینه خاطرت
زداید زنگ ❊ که حق تبارک و تعالی بهدایت کریمه خود این مرتبه علیا با آن کرما مبذول و عطا میدارد

ست تا نظر کرده بخانهٔ ما ٭ سرمه شد خاک آستانهٔ ما ٭ ز آب دیدهٔ من برخواست این همه موج ٭
نسیمت آمد و پیدا شد اضطراب درو ٭ **حکایت** حضرت امیر المومنین و امام المسلمین فحل
غزات دین و گل سرسبد مجاهدین ماحی کفر و کین و قامع رسوم بدعت مبتدعین مرشدنا و مقتدانا جناب
از هد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان عادت کریمه و شیمهٔ عظیمه داشتند که هر فردی از افراد مریدین
صادقین خود را که بفضله تعالی بر منصب خلافت و نیابت خود علم عزتش می افراشتند با قدغن بلیغ و تاکید
اکید میفرمودند که یاد دار و آگاه باش که اول تو نفس خود را برادای امر شرایع و مناهی دین شرایف منابع
مهذب و مستقیم کنی و بعد آن به پند و موعظت دیگران پردازی و با حدی از مریدین که خلافت نامه عنایت
میفرمودند همین مضمون در نوک ریز خامهٔ هدایت شمامه می نمودند ست خود نا گرفته پند مده جای دیگران ٭
پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان ٭ حق تبارک و تعالی عم هدایته تاثیری بس با عظمت و هدایت نهایت
با کرامت بحضرت شیخنا و مرشدنا مرحمت و عطا فرموده بود که گاه بوده که بجاهلی بی علمی بد بیانی بی نام
و نشانی که از فیضانی صحبت آنجناب فقط فیض ایشان با عمال ابنیه اسلامی و اجتناب از کبایر آثامی حاصل می نمود
اجازت اخذ بیعت طریقت خجسته حقیقت و بیعت جهاد خوش معاد و گفتگوی تذکیر و موعظت هدایت سواد
میدادند و آن بعلم بمقتضای الامر فوق الادب کرده فراخذ بیعت طریقت و بیعت جهاد و امر معروف و نهی
منکر را در عرصهٔ روزگار جلوه میداد بقدرت کامله هادی مطلق جل جلاله هر کس از کس و ناکس که با او دو چار
میشد قول او را سمعاً و طاعتاً می شنید و حلقهٔ اطاعتش را در گلوی خود میکشید ست از شهد لب تو
میزنم حرف ٭ شیرین سخنم ز شعر خوانیست ٭ بلکه اکثر میشد که بنادانی که محض عمل ایشان فرایض
و اجتناب نواهی را درست میداشت و از مقامات باطن صوفیه صافیه قدس الله تعالی ارواحهم
دانشی و بینشی نمی داشت حکم قدس ستحکم بنا بر توجه دادن مردم صدور می یافت و آن غافل از امور باطن به
پاس ادب که در ان شغل و کار بغیر از ادای حکم آن ولی خوش اسرار حالی و مجالی نمیداشت چشم بند کرده
مردم را برای توجه دادن بنشست و باطن رو بروی خود می نشاند و بعضی تقریر اشغال که از ان شیخ متعال
ذخیره حافظه خود میداشت روبروی آن کسان بیان میکرد اگرچه او را بغیر از ادای حکم شیخ بزرگ در ان
کار هیچ مدرک و محسوس نمی شد لیکن آن ان انبوه خلایق بسیاری را مقامات باطن حاصل و متواصل میگشت
راست ست و درست که باکرام حضرت هادی ذو الانعام عم نعماه مقام عرفان التیام اولیاء اکمل و اصفیاء
افضل هم برین مرام و هم بدین نظام می باشد که جناب وهاب و صانع صواب و معطی ثواب تعالی اعطاءه
بذات پیر او استاد ما ارزانی و عنایت داشته بود ست این زمان دلبری بیان تو نیست ٭ وه وه تو

بیان شناعت علم بی عمل

توانی کرکس بان تو نیست ❀ ارمی مدداد حق دخل دیگری نیست و بی در عنایت آن هادی مطلق شمول
غیری نی کارساز بر حق تعالی و تقدس ذوات مرشدین و نفوس مشایخ کاملین را در عالم اسباب محض
برای نمایش و صرف بنا بر مصلحت پیرایش مقرر داشته است والا در حقیقت هادی علی الاطلاق و مرشد
بالاتفاق ذات قدسی همان خالق وجود مشایخ و هادی نفوس اولیاء الله تعالی است و بس و مابقی هوس
داد حق را قابلیت شرط نیست ؛ بلکه شرط قابلیت داد اوست ؛ وحضرت رب الارباب جل
ذکره در باب معائب پر شناعت وعاظ کذاب و مذکرین ناصواب سزاوار عذاب فرماید کما قال جل من قال
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لم تقولون ما لا تفعلون چرا گوئید آنچیز را که نمیکنید
کبر مقتا عند الله بزرگست از روی خشم نزدیک خدا ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه گوئید آنچه نخواهید
کرد . و نزد بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و بآن علما نیز که
خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج دید که لبها چنین کسان بمقراض آتشین می بریده اند رباعی از من بگوی
عالم تفسیر گوی را ✻ گر در عمل نکوشی نادان مفسری ✻ بار درخت علم ندانم بجز عمل ✻ با علم اگر عمل نکنی شاخ
بی بری وایضا قال الملک ذو العز و الجلال اتامرون الناس آیا میفرمائید مردمان را بالبر به نیکوی
وتنسون و فراموش میکنید انفسکم نفسهای خود را وانتم و حال آنکه شما تتلون الکتب می خوانید توریت را
افلا تعقلون آیا چرا عقل خود را کار نمیفرمائید این آیت در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در
ربقه اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود را از سلوک به سبیل مسلمانی
تحاشی می نمودند و حضرت امام مذکرین و سرور واعظین سید المرسلین و خاتم النبیین جناب رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید و عن اسامة ابن زید قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم یجاء برجل یوم القیمة آورده میشود مردی را روز قیامت فیلقی فی النار پس انداخته
میشود در آتش دوزخ فتندلق اقتابه فی النار پس بیرون می آید بسرعت می افتد رودها او در
در آتش الاندلاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و اقتاب جمع
قتب بکسر بمعنی روده فیطحن فیها کطحن الحمار برحاه پس آس میکند رودهای خود را یعنی میگردد
گرد وی و پامال میکند رودها را همچو آس کردن خر خراس آرد را با آسیای خود فیجتمع اهل النار
علیه پس گرد می آیند دوزخیان که همراه وی در آتش افتاده اند بر وی فیقولون ای فلان
ما لک پس میگویند ای فلان چه کار میکنی تو الیس کنت تامرنا بالمعروف وتنهانا عن المنکر

آیا نبوده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال کُنتُ اٰمُرُکُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَلَا اٰتِیْهِ
گفت بودم من که امر میکردم شما را بمعروف و خود نمیکردم آنرا وَاَنْهَاکُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاٰتِیْهِ و نهی میکردم شما را
از منکر و خود میکردم آنرا مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ ازاینجا معلوم میشود که دیگران را امر و نهی کردن و خود بدان عمل
نه نمودن موجب عذاب ست و سابقا معلوم شد که این بجهت عمل نه نمودن ست نه بجهت امر و نهی کردن که اگر
این را هم نکند تحقیق تر میکرد و آنرا به ترک دو واجب و ثانی تحریص و ترغیب عباد الله مقدس و خلایق الله تقدس ست
بر اداى طاعات و عبادات خالق کائنات و مالک موجودات جل قدسه و بر دوری و هجران از ممنوعات
و محرمات جناب صانع ارض و سموات و رازق مخلوقات قدس اسمه و این خوش مرتبه امر معروف و نهی منکر
را مدارج ها و معارجها ست تبیین کلام و تفصیل مقام آنکه یکی امر معروف و نهی منکر لسانی و بیانی ست که از طرف
خالق رزاق و مالک خلاق بر هر که و مه از ذکور و اناث از زمرهٔ عباد الله تعالی گاهی فرض و گاهی واجب ست
که هر ممنوع شرعی و هر مکروه دینی از ته دل غیر مرغوب و مبغوض داشته هر لحه و هر آن و هر ساعت و هر زمان
زبان و بیان بمنع و زجر خلایق از ارتکاب محرمات و منهیات رب الارباب تبارک سلطانه موافق موقع
و مناسب محل در کار و گشاده دارد که حق تعالی کرامت بیان بانسان عقل توامان بنا بر همین خدمت همایون
مرتبت دین فیض آگین عنایت و عطا داشته ست هر انسانی که بسعادت امر معروف و نهی منکر مستسعد نشده
از میان خلایق فضله ایست کثیف قابل احراق نار حریق و هر زبانی که بشرف وعظ گوئی و تذکیر جوئی
مستشرف نگشته لحم سقمی بالی ست لایق علاج تحریق بآتش عذاب به تعذیب حقیق عم غفرانه ه بشکند
دستی که خم در گردن یاری نشد ❁ کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد ❁ جای که درستی دین بمناسبت
درشتی بیند در کلام درشتی و سختی در کار دارد چنانچه حضرت حکیم علی الاطلاق و خالق انفس و آفاق و رزاق
عباد بالاتفاق جل خلقه و عم رزقه برسول لبیب و نبی حبیب و مؤدب عقلا را ادیب و معلم حکما در مواقع تادیب
حکمت نصیب ارشاد میفرماید یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْکُفَّارَ جهاد کن
با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِیْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشتی بکار بر بر ایشان یعنی بر
هر دو گروه وَمَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند
دوزخ ست وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد جای بازگشته ست دوزخ و بمقامیکه لیاقت موقع به نرمی و مدارا
مستحسن شناسد آنچنان سخن گفتن و همچنان در نصایح و پند بر شته بیان سفتن بر روی کار آرد که حضرت
مقلب القلوب و خالق جناب مرغوب و موجد نیران مرهوب و مصور خلایق علی وجه خوش اسلوب
جل جلاله برسول محبوب و نبی دافع کروب بعرض شفاعت بحضرت قدس کاشف هر مکروب صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

تعلیم همین مراد و معنی فرماید اُدْعُ بخوان ای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم خلق را اِلیٰ سَبِیْلِ رَبِّکَ براه پروردگار
خود بِالْحِکْمَةِ بمعنی محکم یعنی دلیل که حق را ثابت کند و شبه را زائل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و پندی نیکو
که خطابات متعینه و حکایات نافعه ست وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ
براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوش خوی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت
خواص ست و مواعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق
ثلثه دعوت اشارت ست بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت
آنرا گویند که بنده را بواسطه از حق آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت
ادب ست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت
جزیل بی واسطه جبرئیل فائض شده و حقیقت عبارت ست ازکرامت که خلق را دران مجال شرکت نباشد
پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب ست دوم باب موعظت حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
که مبنی ست بر مراعات ادب و نکوئی و محافظت جانب رفق و خوشخوی ست اولی می نماید سیوم باب
مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت ست که بنا ر آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال
و حرام ست و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحج و دلائل متقرر و ازین کلام حقایق نظام
کمال دعوت سید انام صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و شمول آن مر طوائف خواص و عوام را معلوم
و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار رح ست ع نور او چون اصل موجودات بود ✤ ذات او چون معطی
هر ذات بود ✤ واجب آمد دعوت هر دو جهانش ✤ دعوت هر ذات پیدا و نهانش ✤ اِنَّ رَبَّکَ
بدرستیکه پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ بآن کسی که گمراه ست عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه حق که
اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر بِالْمُهْتَدِیْنَ ۝ براه یافتگان و بر تو که محمدی صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم غیر از دعوت بلاغ احکام نیست دوم امر معروف و نهی منکر بدی ست و ممانعت بدکار بسعی
بکوشش دستی که هر مومن مدعی دعوی عبودیت حضرت معبود جل سلطانه و هر مسلم مقر باقرار ایمان و اسلام را
باید که درین امر خجسته قدم لحاظ خویشی و بیگانگی و پاس کهتری و مهتری از جانب احدی و بنسبت فردی
ملحوظ و مرکوز نداشته دست کوشش و سعی بممانعت شرک و کفر سراپا انجاس و ارجاس خواصی و محرمات
و معاصی مستعمل و دراز دارد مثل آنکه شعایر و اعلام کفر و شرک مانند کنایس و بتخانها نجاست مجالس
و خیابیث مناجس که در عمل اسلام حادث و بنا شده باشند کندیدن و منهدم ساختن و اوانی و ظروف
مسکرات سراسر فضاحات و نجاسات شکستن و تصویر قصور و نجاست و رجاست مصور بتختن و مزامیر کیسر

تقصیر و ستر تا سر خباثت تخمیر شکستن و البسه ابریشم و حریر حرمت خمیر و خبث گزیر از ابدان رجال دور
کردن و در بدایع امثال هذا دست درازی اصلاح پردازی در امور سراپا سعادت منشور دین متین گردان
این هردو درجه امر معروف و نهی منکر زبانی و دستی و لسانی و یدی بر هر شاه و گدا و سلطان و فقیر بینوا
و عالم و جاهل نازیبا و شریف و رذیل کم نما در هر حال گاهی فرض و گاهی واجب ست و درین فرضیت
و واجبیت همه طبقات خلایق داخل اند و مجموع درجات انسان با خلایق شامل سیوم امر معروف و نهی منکر
بقید و بند و ضرب و شلاق کلفت آگند ست و این نوع شدت طوع و قوت هوع مخصوص و محصور بر دست
همت خلفا صواحب حکومت اسلام و موقوف و مقصور بر والانهمت سلاطین دولت مقام ست و بس
و در رغبت و خواهش دیگر کس درین کار محض هوس و نادانی حس بنابران که اگر در احیان مواخذه ضرب
و شلاق و ازمان مقابله اخذ و جبر کلال و غلظت اطلاق و اوقات مجادله قید و بند شدت و قوت الحاق
جمعی فتاک و فاسد و جمعی شریر و فتان بر و صلاح کاسد بمزاحمت و مقاتلت ارباب آمرین بالمعروف و اصحاب
ناهیین عن المنکر پیش آیند آن گاه لامحاله احتیاج اجتماع مردم جهت محاربت و پیکار آن اشرار پدید آید
و چون درین کار حاکمی ضابط و آمری معدلت رابطه نباشد اقسام فتن و اطوار محن رو نما شونه و در میدان
روزگار جلوه ده گردند که رفع و دفع آن کلفتها و مفسده ها نهایت دشوار و بغایت صعوبت اطوار گردد
و کنه این کار و ته این گفتار بر عاقل خبیر و عارف بصیر پوشیده و مستور نیست ؎ هر سبزی نهال
سعادت به باغ ملک ❊ بی چشمه سار شرع سطره طبع مدار ❊ لیکن ز نعل چشمه دین کی شود روان ❊
بی سایه سیاست شاهان کامگار ❊ لهذا همان الیق و اولی که این امر صعوبت صدد ابوالیان ولایت
و حاکمان مملکت تفویض و توکیل نموده شود ؎ رموز مملکت و ملک خسروان دانند ❊ گدای گوشه
نشینی تو حافظا مخروش ❊ و خلفا ذو فرمان و سلاطین با قهرمان و امرا حکمران را باید که در اجرای شق
ثالث محرره و امضای نوع سوم مرقومه که مختص بر خدمت آنها و مخصوص بر همت والای شان است پاس خاطر و لحاظ مروت
ناظر به نسبت هیچ یکی از شریف در ذلیل و بحال هیچ کسی از عزیز و ذلیل و بحقیقت هیچ شخصی از خویش
با اجنبی و بیگانه بر تذلیل منظور و متصور نداشته اوامر شرایع حضرت الهی جل جلاله و نواهی دین شریف
مطایع جناب نامتناهی عز کماله را ابقه و بجله نموده باشند شعر من صولت فاروقی
بی امر معروف شرع رسول ❊ دل از نهی منکر نداری ملول ❊ بگیتی ز بیم ملامت گران ❊ دولت را
نداری ز حق بدگمان ❊ و نگذارند که فاسدی افساد طوری در شرع مبین و عقل کاسدی کساد طرزی
در انوار دین متین پیدا آرد و ظاهر سازد ؎ سیاست آنکسی باشد که آنرا ❊ ز بهر بدسگالان بر فرود ...

چو ایشان می فروزند آتش ظلم ✻ همان بهتر که ایشانرا بسوزند ✻ و خلفا و سلاطین به یقین پندارند و امرا
و ملوک بحق الیقین انگارند که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله و فیض بالغه خویش ذو قوت و اقتدار آیات ایشانرا
صرف برای ترویج و خدمت دین متین و محض بنابر افشاء و اظهار شریعت قدس آگین درین دار فنا
آگین مقرر و معین داشته است اگر این صواحب دولت و ذوی القدرت قوت و شوکت خود را در مواقع انتشار
و ترویج دین حقه و محادث اشتهار و تنسیق ملت صادقه مصروف و معمول نسازند بلا شک و شبه به پیشگاه
رفعت التیام جبار با انتقام جل جلاله و در مقام استفسار ملک علام قدس علمه از قبایح آثام ایام بدرجه موخذه
شدید و در رتبه معاتبه مزید از درجات مواخذات و رتبات معاتبات دیگر خلایق و عباد گرفتار و مبتلا خواهند
شد نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی صواحب اقبال مناصب و دولت مناقب عز قومه و محرره را باید
که در ترویج مراتب کار خوش شمایل امر معروف و تقدیم مراسم امر خجسته خصائل نهی منکر اقتدای سنت سنیه
نفوس قدسی انبیا کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام و اتباع ذوات انوار انس صحابه عظام علیهم الرحمه
والرضوان من الله تعالی المنعام عادت نمایند و پیش گیرند که عظمای ممدوح و کبرا منعوت رعایت پاس
و لحاظ احدی و مراعات و خاطر داشت فردی اعلی و ادنی از شاه و گدا و شرفا و رذلا و کبرا و صغرا نمی
نمودند و در اجرای احکام دین و امضای اوامر شریعت شرافت قرین بر قوی و ضعیف و وضیع و شریف
ابقا و امهال نمیکردند قوام دولت دنیا، خود موقوف و منحصر بر برکات امر معروف و نهی منکر میدانستند
و حصول ثمرات مرادات سلطنت و ثروت مقصور و مختصر بر ترویج و تشهیر احکام دین و اوامر شرع
اعزاز تزئین می انگاشتند مصاعب و متاعب که جماعه کملا و فئه اکمله انبیا و صحابه شرفا را درین سعی
همایون آثار پیش آمده پدید گشت جهت حصول رضای حضرت خدای عزوجل آن شداید و محن را بشوق
پر ذوق لذیذ و گواراتر از ذائق لذت روایق و وصال التفات محبوب با ناز و دلنواز میدانستند و عموم
و هموم که از باعث اجرای ماجرای مذکور و مسطور لاحق حال فیض اشتمال آن گروه فضائل مآل مالا مال گردید
آنرا بهتر و خوشتر از ذواق مسرت و فرحت و فاق بوس و کنار معشوق حسن و ملاحت آثار انگاشتند
بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ✻ که در طریقت ما فاسقی ست رنجیدن و عاقبت امر و آخر کار
آن طوایف اقبال کار و آن جماعت همایون فال و فرخندگی آثار بحول و قوت پروردگار و تائید
مقلب لیل و نهار بر آن فئات طاغیات و جماعات ضلالات با فتح فیروزی موفور مظفر و منصور گشتند
و کام و مراد یافتند که در باب تعمیل و انتشار احکام شریعت نور آئین و مقصود و ما یراد دیرینه که
در امر ترویج و اشتهار دین قدس تزئین از عنایات حضرت کردگار کامیاب ساز عم نواله مسئول و مدعا داشتند

بفراوان سرور شامل حاصل و متواصل نمودند ٭ از پی هر گریه آخر خنده ایست ٭ مرد آخر بین
مبارک بنده ایست ٭ کما قال الکبیر المتعال وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود را و هلاک
ایشانرا وَقَد تَبَیَّنَ لَکُم و بدرستی که روشن شده ست هلاک ایشان مر شمارا مِن مَسَاکِنِهِم از جای
گاه ایشان بحجاز و یمن که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطٰنُ
و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعمَالَهُم کردار های ایشان را از کفر و تکذیب
فَصَدَّهُم پس باز داشت ایشان را عَنِ السَّبِیلِ از راه راست که انبیا ایشانرا بدان میخواندند
وَکَانُوا مُستَبصِرِینَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما
بدان اشتغال نکردند یا زیرکان و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نا معقول پنداشتند وَقَارُونَ
و یاد کن قارون را وَفِرعَونَ وَهَامَانَ و فرعون و وزیر او هامان را وَلَقَد جَاءَهُم مُوسٰی و بدرستی که آمد
بدیشان موسی علیه السلام بِالبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزه های هویدا فَاستَکبَرُوا فِی الاَرضِ پس سرکشی
کردند در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا کَانُوا سٰبِقِینَ و نبودند پیشی گیرندگان بر حکم خدا بلکه حکم خدا
در ایشان رسید فَکُلًّا اَخَذنَا پس هر یک ایشان را که یاد کرده شد فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِهِ
بگناه ایشان فَمِنهُم مَن اَرسَلنَا پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم عَلَیهِ حَاصِبًا بر وی
بادی سخت که در وی سنگریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَمِنهُم مَن اَخَذَتهُ الصَّیحَةُ و بعضی
از ایشان کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَمِنهُم مَن خَسَفنَا و بعضی
از ایشان کسی بود که فرو بردیم ما بِهِ الاَرضَ او را بزمین چون قارون وَمِنهُم مَن اَغرَقنَا
و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون وَمَا کَانَ اللهُ لِیَظلِمَهُم
و نه بود خدا که ستم میکند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلٰکِن کَانُوا اَنفُسَهُم یَظلِمُونَ
و لیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد بر نفسهای خود ستم کردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب
می ساختند ٭ ای که حکم شرع را رد میکنی ٭ راه باطل میروی بد میکنی ٭ چون تو بد کردی بدی
یابی جزا ٭ پس بدی با جمله با خود میکنی ٭ و ایضا قال ذو الکبریاء ذو الجلال وَکَاَیِّن مِن نَبِیٍّ و چند
از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قاتل کارزار کردند مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ با وی بودند
سپاه فراوان ربی نام سپاه است که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ربی ده هزار یا ربیون
بمعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند
این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا اَصَابَهُم بدانچه بدیشان رسید از محنتها فِی سَبِیلِ اللهِ در جهاد با کفار

وَمَا ضَعُفُوا وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَکَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض
منهزمان ست و انها که التجا با بن اُبَیّ نموده از ابوسفیان خط امان می طلبیدند وَاللهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ
وخدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و ایضاً قال من له العظمة و النوال وَکَأَیِّن مِّن قَرْیَةٍ
وبسا از اهل دیهی که از روی جهل وعناد عَتَتْ سر باز زدند واعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان
پروردگار خویش وَرُسُلِهِ واز سخنان پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً خواهیم کرد ایشان را در قیامت
حِسَاباً شَدِیداً حسابی سخت که در و استقصا و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا وعذاب کردیم ایشانرا
در دنیا عَذَاباً نُکْراً عذابی زشت و باهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد
از حساب فَذَاقَتْ پس چشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَکَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا
وبود عاقبت امر ایشان خُسْراً زیان کاری وکدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای
الهی محروم شوند و برند ان جحیم الیم در مانند أَعَدَّ اللهُ آماده کرده ست خدا لَهُمْ برای مشرکان
عَذَاباً شَدِیداً عذابی سخت در هر دو سرای فَاتَّقُوا اللهَ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ پس بترسید از عذاب
خدای تعالی ای خداوندان عقل قیاس برین آئین و نظر برین قانون خجستگی آگین وشایستگی قرین اگر
سلاطین دولت نشین و امرا با مراتب برین همگی طمطراق قوت وشوکت و تمامی کر و فر اقبال و ثروت
را در خدمت اجرای احکام ملک علام جل جلاله و امضای اوامر جناب داور منعام عم نواله مشغول
ومبذول سازند و نوائب و مصائب که بمقتضای حکمت بالغه الٰهیه ابتدا لاحق حال مروجان دین
حق و خادمان اظهار امر قدس قدر آن هادی مطلق عم هدایته میشوند بر آن شدائد و تکالیف طریقهٔ
انیقه صبر و اصطبار پیش گیرند انشاء الله الکبیر بامداد ملک عزیز عم فضله لامحاله وسیما به پیروزی
و بهروزی قرآن و با فتح و ظفر توامان گردند و با فضال ایزد ذوالجلال جل جلاله هم بوصول مطالب
معاش خوش انتعاش شوند و نیز بحصول مآرب معاد حشاش و بشاش گردند ؎ رود دل من
و شد رقیب زان بیزار ٭ چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ٭ و راست باید پنداشت
که ثمرهٔ شجرهٔ شدائد گیری راه حضرت کاشف کربات تعالی شانه خالی از ذوق راحات و کرامات
نیست و درست شاید انگاشت که نورس حدیقهٔ بلیات پذیری سبیل جناب دافع رنج و غمات نیال
عطاء عارهی از مزه عظمات و شرافات نی ؎ الا لا تحزنن اخا البلیة ٭ فللرحمن الطاف خفیة
؎ منشین ترش تو از گردش ایام که صبر ٭ گرچه تلخ ست ولیکن بر شیرین دارد ٭
فائده بدانکه در امور متفق علیه و مجمع الیه دین و شریعت مثل ایمان و شرک و کفر و نماز

در روزه و حج و زکوة و سائر شعائر اسلام و در محارم مانند زنا و لواطت و سرقه و قتل بناحق و فرامیر وغیره همه محرمات امر معروف و نهی منکر بعنف و زجر و شدت باید کرد و نوبت از امر معروف و نهی منکر زبانی و یدی بلکه در مواقع و محال آن بسیف و سنانی باید رساند و از مرتکبین چنین کبایر رشته قرابت و اتحاد و وداد کلیه منقطع ساخته بعید از بعید و دور از دور باید ماند

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد
فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد

و خود او مرتکب چنین عزایم جرایم را از عذاب عقبی و نکال اخری باید رهاند و در امور مختلف فیه امر معروف و نهی از منکر صرف بلطافت زبانی والفت اخلاق انسانی باید کرد و در چنین امور دین و شریعت انوار آئین غلظت و درشتی اصلا در کار نباید داشت و مطلقا دران سود و بهبود نباید پنداشت

بشیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی بموی کشی

خوش ست عالم آزادگی و خوش خوی
درین مقام در آ گر بهشت میجوی

و درین جزو زمان و ابعاض احیان زمرهٔ اغبیا و شرذمهٔ سفها باشند که خود را بلباس و شکل صوفیه صافیه و مشایخ عرفان وافیه متلبس و متشکل ساخته و جمعی از حمقا و مجمعی از سفها را بتائید تلبیس ابلیس و امداد تخدیع نفس شقاوت جلیس بخود گرد آورده و آن ضلال مرید بخطاب مرید و خود را بلقب شیخ رشید و صوفی باصفای مزید قرار داده گرم بازاری نفس پروری و هنگامه پردازی هوس نوازی را صد آب و تاب درین دار چون بقای حباب و خاک آن بفنا خراب می آرایند

بزیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این کوته آستینان بین

ز ذکر سبحه شمار ا خدا نگهدارد
که صد سرست بیک حلقه کمند انجا

و برخی ازان فئه محض به تقلید نادانی تشبه باولیاء حضرت سبحانی جل اسمه و بندی ازان جمعه باندک مایه نسبت باطن که به باعث اقدام بعضی ریاضت عبادت و یا به سبب حصول پارهٔ از صحبت فیض مرتبت مشایخ بهم میرسانند و صفائی آن بضاعات مزجات را بهزار هزلیات اختراعی ذهن بیرنار سائی خویش مکدر و تیره ساخته زبان بیان معارف بدعت مصارف و حقایق بلا دقایق می گشایند و سراسر خرابی درین یکسر صوابی و تباهی ایمان سراپا موجب حصول درجات ثوابی میکنند و چندی ازان چند به بدعت پابندی معتقد و مذهب دارند که چون کلیهٔ خلایق خلاق عز علقه مظهر صفات مالک علی الاطلاق جل ملکه واقع شده هر منکری و هر مخالف شرعی که درین دار فنا کار رو نماست مقتضی آن صفتی از صفات سراپا کمالات الهیه جل کماله ست ما را چه ضرور که در باب دفع و رفع آن اقدام بر اهتمام نمائیم آن منکر داند و خالق اکبر آن و گروهی اعتقاد کنند که قلوب مخلوق مهبط رحمت الهی جل حضرته ست داد خال سرور بقلوب مومنین کار مقبول حضرت اکبر با قدس

در مذمت متصوفهٔ این زمان

ظهور پیوسته است پس ما راهمین مناسب وملایم که بگفتار امر معروف وتند کار نهي منکر قلوب فساق
منقلوب کار ومغضوب آفریدگار فضل اعطاره را نیاز آریم او داند وخدای او دما دانیم وخدای ما
کردي خویش آمدنی پیش وطائفه کیش دارند کراقبح آثام وافضح اجرام مبغوض ملک علام تعالی علمه
ایذا رساني خلایق جهاني ست وبس مادست احتراز دامان احوال خلق باز میداریم ومخلوق را بخالق
میگذاریم واز کار بزه کار اذا واضرار درگذشته هرچه میخواهیم میکنیم وامید وار عفو پروردگار رحیم مغفرته
می باشیم وچنین اشعار میخوانند ؎ مباش درپی آزار وهرچه خواهي کن ٭ که درطریقت ما غیر
ازین گناهی نیست ٭ لهذا شغل امر معروف ونهي منکر که سراسر اذا واضرار ست ازان کار دست
سعي باز داشته بجان خود بشغل عبادت خود مشغولیم وبنفس خویش بعمل طاعت معمول **حکایت**
در عهد محمد شاه بادشاه تیموري هندي دهلوي محمد امین خان امیري تقوی شعاری وسروری اتقا کاری
بود بهدایت حضرت هادی وجناب خالق امور معاشي ومعادي جل آلاءه وعز نعماءه سیرت خجسته سیرت
شغل امر معروف ونهي منکر حاصل داشت وعلم تحریص وتحریض اطوار خیرات ومنع وزجر استعمال
سیاست در میدان زمان می افراخت وآزینتگاه شاه عهد وملک سلطنت مهد برتبت عزت
مرتبت وزارت ممتازی وسرفرازی داشت ودران آوان میرزای بیدل ناظم وناثری بدل
که از مذاق فضائل وفاق تصوف وعرفان نیز بندی وبعضی خوشکامي روح رواني متواصل داشت
لیکن به تلبیس ابلیس وتخدیع نفس خسیس مبتلا به بلای مداهنت در اتیان اعمال شریعت فیض طریقت
بود واین میرزای مذکور را با فرزند وزیر موصوف که موسوم بقمر الدین خان بود سروکار ملاقات
وشغل وعمل مجالسات ومحاکات بود روزی محمد امین خان ممدوح بخانه فرزند دلبند وارد گردید
وقضارا میرزای بیدل مسطور از پیشتر صادر وقت وزیر مسند قمر الدین خان به پهلویش جالس بود
محمد امین خان وزیر داخل ایوان پسر شده بر مسند پسر قاعد گردید وقمر الدین خان جهت توقیر
وتبجیل پدر بطوریکه همیشه روبروی پدر می نشست موافق عادت معهود زیر مسند قرار گرفت میرزای
بیدل مسبوق الذکر بپاس دعوی درویشی که داشت جهت تعظیم محمد امین خان برنخواست ؎
ایکه آرام دل خود بجهان میخواهي ٭ مالعد درویشی اگر هیچ نباشي شاهي چون محمد امین خان بر مسند
مستقر شد وبسوی میرزای بیدل نگاهی کرد لیکن چون اورا نمی شناخت از حضار محفل سوال
استعلام نام ونشانش نموده از اسم ورسم میرزای بیدل آگاهي یافت از انجا که میرزای
بیدل محلوق لحیه وتراشیده موی ریش واجب مرخیه بود به باعث حمیت ایمان واسلام

بر دل محمد امین خان تراشش ریش میرزای درویشی کیش گران و ناگوار آمد بسوی میرزای بیدل اشاره
برمراد استفسار از اختیار آن کار زشتی دو چار و فسق شعار نمود میرزای بیدل در جواب آن متقی بی بدل
بطور دعاوی مبتدعان فجور و فسوق مطاوی این شعر برخواند ع مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن ؛
که در طریقت ما کافریست رنجیدن ؛ محمد امین خان با غیرت اسلام توامان را از شنیدن جواب
ناصواب غضب ایمانی و قهر اسلامی بر خاطر صفا مظاهر مستولی و غالب شد و در جواب میرزای بیدل
گفت که تو دعوی میکنی که در طریقت ما در پی آزار شدن کار بزه کارست و با وجود این دعوی دل کامل وانوا
شامل حضرت رسول فاضل با کرامت واصل و نبی سراپا عادل و باذل واسرار ایمان و اسلام حامل محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را آزرده که ریش را تراشیده میرزانی ولاف درویشی میکنی آن انکار قول
آن قایل صداقت مایل سراسر موبمو از روی اخلاص فی العمل مملو بود ع نصیحت کان زروی
صدق گویند ؛ بگوش هر که آید جای گیرد ؛ میرزای بیدل نیز اگرچه با ضلال شیطان ضال بظاهر
خلاف شرع پر افضال بود لیکن به باطن و حال برخی و اندکی اسرار بال و خیال خویش بیاد همایون
سواد ایزد بی همال ذو الکمال نزدیک و مقرون داشت بنابران بقدرت حضرت قادر جلت عظمته در دل
میرزای بیدل اثری عظیم و تاثیری فخیم نمود که از همانگاه آن تایب صداقت آگاه بآب انفعال
عرق عرق گردید و از فرط پشیمانی لازمهٔ افعال عصیانی از سرتا پا باضمحلال بر کمال مضمحل و هوش
و حواس باختگی به باعث ندامت خجالت اشتمال مشتمل گردید شعر از اشعار میرزای بیدل ع بروی
ما چو صبح نرنگی شکسته ست ؛ گردی ز دامن طپش دل نشسته ست ؛ ما لاف طاقت از مدد عجز میزنیم ؛
پرواز ما چو رنگ به بال شکسته ست ؛ محمد امین خان زمانهٔ نکث و درنگ کرده برخاست و رفت و
قمر الدین خان بعد از رفتن پدر تقوی و ورع جلباب و پس از دلاب باب اتقا و صلاح آب و تاب
بر مسند جالس و تنگی گردیده چون میرزای بیدل نیک نگاه نمود حالش پریشان و خراب یافت
از روی استعجاب و عادت احباب نواز گفتگوی استفسار حقیقت حال تباهی اتصال آن تایب
صدق وصال آغاز نهاد میرزای بیدل خاطر آشفته و دل از دست داده از سبب کمال اضمحلال
طبیعت و فقدان طاقت بدست اشاره کرد که مرا بخانه ام برسانید شعر از نظم استاد ع
از ضعف برسخ تو نگاهم نمیرسد ؛ و از دل بلب زبیم تو آهم نمیرسد ؛ من اشعار میرزای بیدل
ع بمحفلی که دل آئینه صفا طلبی ست ؛ نفس درازی اظهار پای بی ادبی ست ؛ موافقان از بیدل
ع حیر آینگم که می فهمد زبانی راز من ؛ گوش بر آئینه نه تا بشنوی آواز من ؛ قمر الدین خان

حسب اشاره آن تائب صداقت کاره او را بر منزل پالکی سوار گردانده بمرحل و منزلش فرستاد صنعت
کامله جناب صانع کرمت مغفرته اضمحلال حال میرزای بیدل از حین انابت بر ساعت افزون بود از ابیات
بیدل ع بفرصت نگهی آخرست تحصیلم ۞ برات رنگم و بر گل نوشته اند مرا تا آنکه در عرصه کم روز بهمان حالت
پر ملالت به توبت با صداقت ازین جهان گذران وهر آن خلطش نصیب دگران بعالم جاوید نشان وخامه
عنوان رحلت نمود غفر الله تعالی ورحمه الله تعالی لنا وله آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین
من نظم بیدل ع بی تکلف مرگ هم آسان نمی آید بدست ۞ از تماشای دو عالم چشم باید دوختن
مرزای بیدل با وصف آلایش و آلودگی بدعت کد مائل به پند واندرز محمد امین خان مومن کامل بفرمان
خالق آب و گل عز الاره با نابت صادق دامن حال خویش را از کدورات افعال نامرضیات حضرت
واهب الرحمات عم نعماءه پاک و منزه ساخت وانشاء الله تعالی گوی مراد مغفرت بچوگان سعادت
در باخت الحمد لله تعالی علی ذلک و درین جهان و درین دوران مبتدعان صوفی نشان نقص نشان
وخام کاران باشند که هر چند بآنها بدلایل قطعیه و براهین قویه در باب رفع بدعات و دفع سیئات مناظرات
وگفتارها و مباحثات شدت کردارها در کار روند و نموده آیند لیکن آن خام طوران و کج اندیشان با فراط
اضلال شیطان اصلاً پند پذیر ناصحان و قطعاً اندرزگیر واعظان نمی شوند ع گفته گفته من شدم بسیار
گو ۞ از شما یک تن نشد اسرار جو ع نصیحت کن مرا چندانکه خواهی ۞ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ۞
واز کوته فهمی و نادانی وکم عقلی و دانش پریشانی از کج رفتاری و خام کاری براه راستی وسبیل درستی نمی
آیند ع آن تشنه لب گیاه ضعیفم که صد بهار ۞ بر من گذشت وهم به گیاهم نمیرسد ۞ عالم اگر تمام پر از ماه
وخور شود ۞ جز تیرگی به بخت سیاهم نمیرسد ۞ افسوس افسوس بر حال تباه آنها و حسرت بر حسرت از کار حماقت
بار آنها مصرع دریغا حسرتا افسوس افسوس ۞ هذا و هذا هم تبارک و تعالی واین همه طوایف کثایف بمشاهده
کفر کفار و فجور فجار متنبه نشده بفرط بی حمیتی دین و افراط بی حیایی ایمان غیرت امین روادار آن کار فضیحت
آثار شده دست و زبان به ممانعت نمی کشایند و اوقات عزیز لیل و نهار وساعات پر تمیز حیات مستعار
را که در عالم ایجاد و تکوین جوهریست نفیس و بی بها و گوهریست قدس حسیس و بی همتا ازین و برکت شغل
امر معروف و نهی منکر بی سعادت و بی شرف گذاشته متاع انفاس لطیف وعمر تطیف خود را برباد
میدهند و حقا که این همه مذاهب سراپا معایب از طریقه شریعت اشرف و روش سنت الطف سرتاپا
مخالف اند و باضلال و اغوای شیطان سرتاقدم موافق و آویزد جان آفرین برزبانم گواه که این
عقاید فواسد از منزلت قبولیت یزدان خالق انس و جان جل شانه بسا بعید اند بابعد مزید و از رتبت

قربت بسیار طرید اند باطرد شدید سلف اصلح و خلف صالح درین مسئله یکجان اند و متفق و بزرگان خیر قرون و سترگان خلایف همایون درین فتوی یکسان اند و متحد که مذاهب مذکوره بدعیه اند و از مذاهب سنیه مردودیه و مشارب مسطوره فسقیه اند و از مشرب شریعت رضیه علی صاحبها التحیه مطرودیه اند باور دارنده آن فاسق ست بزه کار تعذیب سزاوار و اعتقاد کننده آن ضال ست بدعت شعار دوزخ سازگار از علوم دین کتابی نیست و از فنون یقین صحیفهٔ نی که دران تردید بر شدید مذهب هذا وارد نشده و تطهیر مزید عقیده هذا نیامده اگر جاهلی قرطاسی بی اصلی و ذاهلی کاغذی بی بنی پدید آرد و پیدا سازد که دران جواز اعتقاد مرقومه بالا نگاشته باشند نوشته آنرا اعتباری نیست و قابل اعتمادی نی که جهلای این امت و ذهلای متبعین نبی صاحب مقام شفاعت باضلال شیطان و اغوای ابلیس باهوا ان صحائف و دفاتر مبنی مطالب بدعت مناسب و محتوی بر مضامین فسق و فساد مآرب تصنیف و تالیف نموده برای گمراهی گروه نادان و بناهر بی راهی انبوه بید انشان یادگار گذاشته اند نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا و انفسهم و من سیات اعمالنا و اعمالهم دانشمند ایمان طلب و هوشمند اسلام مطلب را باید که بر چنین کتب مهبط غضب حضرت رب نور ذکره نگاهی نکند و تحقیق بی حقیق آن صحائف سراپا کثائف را گاهی مطالعه نماید و مضمونی ازان دفاتر فتن مآثر یاد نگیرد و بر همه مومنین و مسلمین ایمان مقصد و خصوص بر ذوات علما و مشایخ ایقان مطلب و نفوس خلفا و سلاطین اسلام مشرب واجب و لازم ست که چنین کتب بدعت و فسق نصب و از نزدیکی و قرب حضرت قدس الهی کثر الله سراپا ممانعت حجب از وسعت ولایت مومنین و فسحت مملکت مسلمین مفقود و جود و معدوم علوم سازند و گویای چنین علوم و جویای اینچنین مفهوم را به تعزیر کثیر و تادیب غلظت نصیب معزز و مودب سازند و الا خود را گرفتار پنجهٔ عقاب و عذاب الهی تعالی نعوذ بالله تعالی منه دانند

دلا معاملهٔ عشق سخت دشوارست   دگر تو دانی و کارت که من خبر کردم

وصیت پنجم در تحقیق رضا بقضا و خوشنود ماندن بسر نوشت خدای

بلند و بالا پختگی ایمان و دین و شایستگی اسلام بهمین از خوشنودی بسر نوشت خدای ست و بی اندیشه ماندن بر تکیه گاه پرورش ایزد جهان پناهی در ساختگی کارهای دنیا اندیشهای بیهوده هوی و کارسازی سرنوشت از بزرگ یزدان بس ست و در پرداختگی آسایشهای دین و دنیا و سختی کشیهای مفت اند و درستی آرامشها سرنوشت فرمانی سترگ خدای جهان بس و آرامها

در کارهای خورد و بزرگ هر دو سرا خوشنودی خدای یکتاست و بهها در دین و دنیا در ناخوشنودی ایزد بی همتا
مشت خاک مردمی را چه با آن همدیست که بر خوشنودی برتر داوری شادمان نشده بر شادی خویش
شادمانی گزیند و مشتی استخوانی پرورده آب و ناقی را چه با آن همعنانیست که بر خواهش بلند داوری
نیارمیده بر آرزوی آرزومندی پسندد و آن بیداد بر بنیاد که مغز کار ندانسته در کارهای سرنوشت
لب بسخن کشاید و در ستم بر خویشتن کشاید سزاوار سرای آتش شود و آن با داد نیکو نهاد که تا کار ندانسته
در نشیب و فراز سرشت زبان گفتگو بند دارد در دوزخ از خود مند ساخته دروازهٔ بهشت بجان خویش
فرا نموده بآرامش باشد برای کامرانی دوجهانی به از شاد بودن بنوشت روز نخست دستاویزی
نیست و بنا بر شادمانی دنیا و دینی خوش از شادمان ماندن به نگارش آن آفرینش بکار دلاویزی کار
مومنان فرخان دل شادمان ماندن بسرنوشت بلند نیز دانست و سرو کار کافران تیره رویان ناشاد بودن
بنوشت روز نخستین از ارجمند نگهبانان آنچه بسرنوشته نیک و زشت بروز و شب هر دم میرود همه کرده
آفریدگار است با دلخوشی کار بنده نیکوکار و آز و سرکشی سروکار کافر دوزخ سزاوارست و هر چه بسرشت
نخستین کار نیک و زشت از جهانیان میشود همه آفریده کردگار است در و بد گوئی زشتی مردم باز زشتی است
و از بدی جوئیش باز ماندن کار بار مردم بهشتی آیت ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ اینکه بدین صفتها موصوفست
خداوند مستحق عبادت اوست پروردگار شما لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزاوار پرستش مگر او
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوْهُ پس او را بپرستید ایضاً آیت اَمْ جَعَلُوْا لِلّٰهِ آیا
کافران ساختند برای خدا شُرَكَاءَ خَلَقُوْا شریکان که بیافریدند كَخَلْقِهٖ مانند آفریدن خدا فَتَشَابَهَ
الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدامست و آفریدهٔ
شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان
مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدا می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست
قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ بگو خدا آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد
در پرستیدن وایضاً وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما
میکنید بدستهای خود الحادیث عَنْ مُسْلِمِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سُئِلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
عَنْ هٰذِهِ الْاٰيَةِ روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است گفت پرسیده شد
عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيْٓ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ چون گرفت پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را قال گفت عمر

سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ سُئِلَ عَنْهَا شنیدم پیغمبر خدا را که پرسیده شد از تفسیر این آیت فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ
اٰدَمَ بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهٗ بِيَمِيْنِهٖ پستر مالید وی تعالی پشت آدم را
بدست راست خود فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً پس بیرون آورد از پشت آدم ذریتی را فَقَالَ خَلَقْتُ هٰؤُلَاءِ
لِلْجَنَّةِ وَبِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَعْمَلُوْنَ پس گفت الله تعالی پیدا کردم این جماعت را برای بهشت و بعمل
اهل بهشت عمل خواهند کرد ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهٗ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّةً پس باز مالید پشت آدم را پس بیرون
آورد از وی ذریتی دیگر را فَقَالَ خَلَقْتُ هٰؤُلَاءِ لِلنَّارِ وَبِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ يَعْمَلُوْنَ پس گفت پیدا
کردم این جماعت را برای آتش دوزخ و بعمل اهل آتش دوزخ عمل خواهند کرد فَقَالَ رَجُلٌ فَفِيْمَ
الْعَمَلُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ پس گفت مردی پس در چه چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلْجَنَّةِ اِسْتَعْمَلَهٗ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بدرستیکه خدای تعالی چون پیدا کند بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان
حَتّٰى يَمُوْتَ عَلٰى عَمَلٍ مِّنْ اَعْمَالِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تا آنکه میرد بر کاری از کارهای بهشتیان فَيُدْخِلُهٗ
بِهِ الْجَنَّةَ پس می درآرد آن خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ وَاِذَا خَلَقَ الْعَبْدَ لِلنَّارِ چون پیدا
کند بنده را برای آتش دوزخ اِسْتَعْمَلَهٗ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ در کار میدارد او را بکار دوزخیان حَتّٰى يَمُوْتَ
عَلٰى عَمَلٍ مِّنْ اَعْمَالِ اَهْلِ النَّارِ تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای دوزخیان فَيُدْخِلُهٗ بِهِ النَّارَ پس می
درآرد آن خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ رَوَاهُ مَالِكٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاوُدَ
روایت کرده است این حدیث را مالک در موطا و ترمذي در جامع خود و ابوداود در مسند خود حدیث
وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِنْفَانِ مِنْ اُمَّتِيْ لَيْسَ لَهُمَا
فِي الْاِسْلَامِ نَصِيْبٌ اَلْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ روایت است از ابن عباس که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم دو مسلم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروه
کدام اند یکی مرجیه که مراد از آن جبریه اند که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیاری دران اصلا نے
و دیگری قدریه که مراد از آن معتزله اند و مذهب ایشان آنست که بنده خالق افعال خود است و
مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرده است این حدیث را
ترمذي در جامع خود **حکایت** سر دفتر ایمان داران و کل سر سبد مسلمانان یار وفادار
پیغمبر مردمان و پیر بان در کارهای خوشنودی جوی بزرگ کاری باختصاص سعد ابن ابي وقاص
که در گروه والا شکوه یاران پیغمبر بالا نشان پس با شکوه و سراسر بزرگی ﷺ بوده بود و همایون خواهش

پیغمبر باستر گی سربسر از بلند دادر به پذیرای خواهش سرفراز و دو چشمان ارجمند انداز بود در پایان زندگی
از روشنی چشمی رنجور ماند مردم گفتندش زاری تو در بارگاه کردگاری پذیرای دارد و بنا بر بینای خویش چرا نمی خواهی
گفت ایزدی فرمان سرنوشت را من خواهش و خوشنودی خود گزیده ام چون کوریم بفرمان برتر میزدان است
در انچه ازدی نور چشمان ست مصرعه هرچه آن خسرو کند شیرین بود ایمونان نیکوکاروای مسلمانان
دیندار ببینید وازین گلشن دانش دین و ایمان گلهای استواری ایمان و اسلام بدامن کار بار ریختند
که بزرگان پیشین چه شیرینی ایمان دلنشین داشتند و سترگان ع پاستان چه تخم خوشیها اسلام نور افشان
بزمین کار خویش میکاشتند که بدست آمدن روشنی چشم که مردم کور بارز و های و بخواهشهای بشمار میخواهند
اگر کسی از کسی زر و سیم یک پادشاهی بدادن روشنائی بینائی میخواهند مردم کور بهزاران خوشی بهزار چشم
بدهند و آن بزرگ را بآسانی بیک لب جنبانی بدست می آید مگر بپاس بزرگی شناسی سرنوشتی آن خوبی
و بهی نخواست **حکایت** اوستاد پرهیزگاران و دانش آموز بستگاران دوست بزرگ
یزدان جهانیان بخششهای فراوان ایزدی بروی سزد سید احمد بهره داور گیهان درین زمان شگفت
سرمایه خوشنود بودن بسرنوشت خدای بالای باکار بخشودن داشت که جهان همایونش هرچند دگرگونیهای
گوناگون و از شمار افزون و ناخوشیهای بسیار و فزون دلبند و ناخوش میشد مگر آن کار آگاه هیچگاه
بجز راه ستایش داوار جهان نمی پیمود و گاهی از زبان شگرافشانش بجز سخن و سپاس کردگار بلند ارجمند
نمی برآمد و در بسیاری سختیهای هرگونه و بیشماری رنجیدگیهای گوناگون زمانه بجز شادمانی و هزار خوشی
و کامرانی سپاسداری پروردگار بابرتری نمیفرمود و در چنین آنها مردم را به بسیاری پیندا ایمان
و اسلام رنج زدا و اندرز دلگشا خوشنود ماندن بسرنوشت خدای بالا مینمود و زنگ کندی دل و تیرگیها
سختی دنیا و اندوه رنجهای عقبی از آئینه جانهای مومنان پاک میزدود و بارها از روی دلهای مسلمانان
یکسر می ربود و درین کار خجسته سرو کار از پای گفتارش جهانی بخوی فرخندگی جستجوی خوشنودی
بسرنوشتی فرخی افزا گشتند و از همایون کردارش مردم بسیار و بیشمار بکیش شادبیش شادمان بسرنوشتی
بسرنوشت شادی اندوز شدند

وصیت بیستم در گفتار شرم در دو جهان سراپا گرد آور آزرم برازنده زین

وزمان شرم را از همه خوبیها بهتر و خوشتر آفریده و نگارنده گیتی این زیبنده را از همه زیبایشهای
هستی برتری بخشیده در قرآن همایون بیکران فرخندگی شرم وارد شده و در احادیث فرخی بی پایان

خجستگی اش فرموده خدای بزرگ دو جهان را شرم از ستایشهای با نام ست و پیغمبران سترگ را بر آنها درود
فراوان این خوار خوهای بلند کام یاران پیغمبر مردمان و دیوان بروی درود بی پایان و بر یاران نش
مهر آفریننده ماه و مهر بیکران را شرم از نشانهای بلند بود و عالمان دینداران و صوفیان پاک یزدان
شناسان را این کار از کارهای ارجمند همه نیکان از پیغمبران تا صالحان و از عالمان و خدای بزرگ
شناسان و پادشاهان پرهیزگاران و فرمان روایان و دادگستران با شرم بس با نام و نشان گذشته
اند و آیین همه ها با نیکوهی زیبا بسیار بسیار با خوبی و زیبایش بوده اند مردم شرمگین آبروی دنیا
و دین ست و مردمان شرم آیین جای نشین بهشت برین شرمگینی مردمی گزینی ست و بیشرمی دیوی
آیینی چشم پر شرم سراسر با بزرگی و آدم ست و دیدهٔ بی شرم یکسر سزای آتش دوزخ گرم خدای
یکتای شرم آفرین شرم را با ایمان نزدیکی و یکتای بخشیده و جای ایمان داران بهشت های با خرمی فراوان
نموده بنابران با شرمان به بهشت برین اند کام گاران و پیغمبر ایزدی همتا بروی درود بسا شرم را
شاخی از شاخهای ایمان فرموده و درخت شرمندگی با درخت ایمان مینونشین ست برای این مردمان
شرمگین بمینو جای گزین اند و چون شرم مندان بهشتیان فرخی سرشتیان اند بیشرمان دوزخ نشینان اند
و آتش گزینان شرم و مرد با شرم پاک ست و در دین و دنیا از رنج خشم یزدان پاک بی باک
و بی ننگ بیشرم سرسبرم تیره کار ست و بدتر از خس و خاشاک ناپاک بنابران در هر دو سرا از خشم
داور دادار ترسناک و در قرآن با همایونی بیکران خجستگی شرم آمده و در حدیث با فرخندگی بی
پایان خوشتری این ستوده خو وارد شده آیت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ
النَّبِيِّ ای مومنان در نیایید در خانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ
مگر آنکه دستوری داده شوید بخوردن طعام در حالیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید رسیدن طعام را
چه بعضی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد
که دیگر چنین مکنید وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا ولیکن چون خوانده شوید پس درآیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ
فَانْتَشِرُوا پس چون طعام خوردید پس پراگنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ و منشینید
آرام گرفتگان برای سخن یکدیگران إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ بدرستیکه این درنگ شما بعد از فراغ
طعام و استیناس بکلام هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که گوید
بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ و خدای تعالی شرم نمیدارد از گفتن راست پس این آیه

دال است برین که حیا صاحب آن مسعود است و از عادات نبی محمود لیکن محل آن امر باطل و نامشروع
ست نه امر حق و مشروع **ایضا** قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ بگوای محمد مومنان را
که بپوشند دیدهای خود را از دیدن نامحرم وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام
ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ لَهُمْ پاکیزه تر و سودمند ترست مرایشان را در دنیا
و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ بدرستیکه خدای تعالی داناترست بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام
و استعمال جوارح و طاعات و آثام **حدیث** عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت ست از ابی هریره رضی الله عنه
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم الْإِيمَانُ
بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً ایمان هفتاد و چند شاخ ست فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ پس فاضلترین
شعبهای ایمان گفتن کلمه لا اله الا الله ست وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَىٰ عَنِ الطَّرِيقِ و فروترین آن شعبها
دور کردن آذی ست یعنی آنچه ایذا دهد مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ
مِّنَ الْإِيمَانِ و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستنیها شعبه عظمی ست از ایمان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
روایت کرده ست اینحدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **ایضا** وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ روایت کرده شده ست
از عمران بن حصین قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم اَلْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ حیا نمی آرد مگر نیکی را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده ست این حدیث
را بخاری و مسلم در صحیحین **ایضا** وَعَنْ زَيْدِ بْنِ طَلْحَةَ و روایت ست از زید بن طلحه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا هر آئینه هر دینی
را خلقی و صفتی ست که غالب و عمده ست در وی وَخُلُقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ و خلقی که غالب ست در دین
اسلام حیاست رَوَاهُ مَالِكٌ مُرْسَلًا روایت کرده ست اینحدیث را مالک از زید بن طلحه مذکور که تابعی
ست بطریق ارسال وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ
و روایت کرده ست اینحدیث را ابن ماجه در سنن خود و بیهقی در شعب الایمان از انس و ابن عباس
بطریق اسناد **حکایت** شاه کشور شرم و بادشاه لشکر آزرم پسندیده یزدان جهانیان
و برگزیده پیغمبر خوشتر از جهان و جهانیان سرور مومنان سر به بزرگی نشان عثمان پسر عفان
بروی فراوان مهر بیدا کننده باد بآن اندازه شرم داشت که در نگارش نیاید و در گفتار درست
نیفتند از حسن بصری که دانای دین ست با برتری و بینای ایمان ست با خوشتری و دانشمند دانشمندان
آشکارا و پنهان ست بآن بهتری آورده اند که شرم آن سر بسر آزرم آنچنان بود که آن شست وشوی

تن با پاکیزگی تن بتن در خانه شده در آن بند می نمود و پیراهن از خود جدا نکرده در آن شستن تن
بهشت نشیمن بجا می آورد ۵ حیا بحریست کانرا پا و سر نیست ❁ ولی در وی بجز عثمان دگر نیست ❁

حکایت حبیب عجمی که از ائمهٔ اهل یقین ست و مقتدای دین متین کنیزی داشت که تخم نیاز در زمین
خدمت میکاشت و تا مدت سی سال مایهٔ شرف خدمت بابرکت حبیب سراپا تادیب بطرز غریب اندوخت
و درین مدت طرق ادب بحسن طریق آموخت روزی پیش حبیب بسبب کنیز مذکور گذر کرد چون اتفاق
نظر انداختن حبیب بر کنیز مذکور گاهی از غایب شرم نشده بود آن را نشناخت و خطاب بر وی ساخت
که از کنیز ما گوید که آب برای نوشیدن ما برساند کنیز مسطور گفت که محل استعجاب ست که این کنیز ناچیز بلا انقلاب
از عالم شباب بالغدو والآصال که مدتش سی سال ست بحضور این آفتاب عالمتاب برای اکتساب فضل
خدمت سراپا عظمت حاضر ست و جناب تا آیندم مرا نمی شناسیده و در من که ازینقدر مدت بمرام خدمت
کامیاب ام و در من و در غیر من فرق نمی سازید پس چنانکه شما مرا نمی شناسید اگر خدای شما نیز شما را با وجود
اینقدر عبادت و خدمت نشناسد چه کنید حبیب قول کنیز را شنید در و بر ویش لب معذرت وا گردانید
کنیز عذر حبیب را قبول ساخت و بکار خود پرداخت

حکایت سرور مومنان و افسر غازیان بر پرهیز
گاری کارهای دین بالا نشین و پرستگار ایزد و پرین تائین بهین فرد آمدن مهر برافروزنده چهر ماه
و مهر برا و سزد سید احمد غازی علیه الرحمه که بر وی مهرهای فراوان داور بزرگ جهانیان رسد بنوازش
یزدان سزاوار پرستش خوی فرخندگی موبموی شرم و سر برابر وی بآن اندازه داشت که بنگارش
توانش نمود و بگویشش گفتگو تابش آب ورنگش نشاید فزود ازین کار بهروز کار بشمارش چون برگ گلی
از هزاران گلستانی و گلی از بیشماران بوستانی بیک دو سخن خاموشی میبرد و جهانیان را برهنمائی این
خوبی گنجهائی بهی و خوشتری بدست میدهد به بزمی سراسر ایزد بزرگ شناس آنزمی اگر دیرها و با سهای
نشست و دوران نشستن بشیوهٔ بزم نشینان دیرتر می نشست دست و پای پاک و روشن خویش را از ماندگی
از یکسو بدیگر رو می گردانید در آن برداشتن و گردانیدن دست و پا پوشش را آنچنان بدست نگاه میداشت
که تن روشن بآن اندازه که پوشیده می بود از زیر جامه و پیراهن از همه سراپا از هیچ جا بنگاه نمی آمد

حکایت و بی شرمان بی سر و پا در جهان سرگردانی که زندگی با بیشرمی و سالها بی آزرمی گذرانیده
بودند چون بدستگیری رهنمائی بزرگ پروردگاری دمی به بزم آن با ایمان و اسلام بزم و با کفر و شرک
رزم همدم میشدند بنوازش افزاینده سال و ماه همانگاه بآن اندازه شرم آگاه میشدند که سراپا شرمگین
شده پس از آن تا زیست هیچگاه خواه و نخواه نگاه هم از راه بیراه نمی افگندند بدیگر بی شرمی سر بسر گناه چه رسد

وصیت هفتم در گفتگوی پارسائی سراپا زیبائی و جستجوی مینوی دلربائی

وبهشت شادی افزای باین کار سر بسر خوشنائی پارسا به مینو رساست و نه بهشت شادمانی افزا و ناپارسا
ناپاک دوسراست و دوزخ سزاپارسائی عزدائی ست وهمایونی افزائی و ناپارسائی رنج گرای ست و تیره
بختی رسائی مرد پارسا پسندیدهٔ بزرگ خداست و برگزیدهٔ داور یکتا و ناپارسا رانده از بارگاه ایزدی هتا
ست و دور شده از درگاه یزدان توانا پارسائی کار یزدانی ست و بی پارسائی سروکار آهرمنی پارسائی
شگفت رسائی دارد که پارسا سرخرو و با بروهر دوسراست بی پارسائی شگرف نارسائی دارد که ناپارسا سیاه رو
و شرمندگی خوی دوسراست پارسائی کار پیغمبران پیغامبری رساست و کار بار دوستان بزرگ ایزد
بایکتائی و بی پارسائی تیره کار آهرمنان سیه بختی افزای ست و دستکار مهروزان آن دیوان دوزخ
پایداری پیداکنندهٔ دانا و توانا مغز پیدایش پارسائی نهاده و جان جهان همین گوهر بابهای گران فروغ
و برآرنده زمین و زمان فرخی دوجهان درهمین شیوه ستوده آفریده و بهمین خوی فرخندگی و بهبوی
خجستگی دوجهان بخشیده آبروی دانایان دین پارسائی ست و آب و رنگ نور درونی سترگ ایزدشناسان
بهمین رسائی یاران پیغامبر مردمان و پیریان پارسایان بوده اند و بی روان آنها پارسائی همدمان و پیرستشها
خدا بابخششهای پارسائی پسندیده ایزد برتر پاینده نیست و پرستندگی های سراسر بندگی مردم ناپارسا
پیش یزدان بلند بالا گزیده و خوشنود نی آیت واعلموا ان الله مع المتقین بدانید که خدای تعالی
با پرهیزگاران ست بحفظ و اعانت و نصرت **ایضا** ام نجعل الذین امنوا وعملوا الصالحت کالمفسدین
فی الارض آیا میگردانیم کسانی را که ایمان آوردند و کارهای ستوده کردند مانند تباه کاران در زمین ام
نجعل المتقین کالفجار آیا میگردانیم پرهیزگاران را مانند بدکاران و ناکاران **ایضا** وان للمتقین
لحسن ماب و بدرستیکه پرهیزگاران را نیکو بازگشتنی ست جنات عدن مفتحة لهم الابواب
بوستانهای اقامت ست درحالیکه گشاده باشد برای شان درهای آن بوستان متکئین فیها
بفاکهة کثیرة و ایشان تکیه زده گان باشند بران تختها دران باغها چنانچه متنعمان برای راحت
یدعون فیها بفاکهة کثیرة میخواهند دران بوستانها میوه های بسیار را و شراب و دیگر خواهند
آشامیدنی بسیار وعندهم قاصرات الطرف و نزدیک ایشان باشند کوتاه چشمان یعنی زنانیکه
که از غیر شوهر چشم بازگیرند اتراب هم زادان یعنی هم ایشان در یکسن آیت ان المتقین فی جنات
و نهر بدرستیکه پرهیزگاران در بوستانها و جویها یا در روشنی کشادگی فی مقعد صدق عند ملیک

مُعْتَدِلُ درمکانی پسندیده نزدیک بادشاهی توانا **حدیث** اَلتَّقِيُّ كَرِيمٌ عَلَى اللهِ پرهیزگار بزرگ است
نزد خدای تعالی وَالْفَاجِرُ شَقِيٌّ هَيِّنٌ عَلَى اللهِ وبدکردار بدبخت ذلیل ست نزد خدای تعالی رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ
عَنِ ابْنِ عُمَرَ روایت کرده ست ایحدیث را ابوالشیخ بن حبان در عظمه از عبدالله بن عمر **حدیث**
خَيْرُ النَّاسِ اَقْرَؤُهُمْ وَاَفْقَهُهُمْ فِي دِينِ اللهِ وَاَتْقَاهُمْ لِلّٰهِ وَاٰمَرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِمِ بهترین مردم قاری تر وفقیه تر ایشان در دین خدا وتقی تر ایشان برای
خدا وآمر تر برای معروف وناهی تر برای منکر واحسان کننده تر باهل قرابت ست رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ
الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيمَانِ عَنْ دُرَّةَ بِنْتِ اَبِي لَهَبٍ روایت کرده ست
ایحدیث را امام احمد در مسند خود وطبرانی در معجم کبیر وبیهقی در شعب الایمان از دره بنت ابی لهب
حدیث يُحْبَسُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي بَقِيعٍ وَاحِدٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ اَيْنَ الْمُتَّقُونَ
محبوس خواهند شد مردم بروز قیامت در موضعی واحد پس ندا خواهد کرد ندا کننده که کجا اند پرهیزگاران
فَيَقُومُونَ فِي كَنَفِ الرَّحْمٰنِ لَا يَحْتَجِبُ اللهُ مِنْهُمْ وَلَا يَسْتَتِرُ پس ایستاده شوند در پناه خدا که حجاب نخواهد
داشت خدای تعالی از ایشان ومستتر نخواهد شد از ایشان رَوَاهُ ابْنُ اَبِي حَاتِمٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ
قَوْلَهُ روایت کرده ست این حدیث را ابن ابی حاتم در تفسیر خود از معاذ بن جبل قول معاذ **حدیث**
خَيْرُ دِينِكُمُ الْوَرَعُ بهترین امور دین شما پرهیزگاریست رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنْ سَعْدٍ روایت
کرده ست این حدیث را ابوالشیخ بن حیان در کتاب عظمه از سعد بن ابی وقاص **حکایت**
استاد کار پارسایان وآموزنده پارسائی نیکوان وباندازه که ستایش پارسائی وپرهیزگاریش
کند سیر وسید احمد بروی وپیروان وی مهر برافروزنده مهر باد در پارسائی باندازه رسائی
داشت که در گفتار پاکی جان پاکش دم زدن همدم بی دمی شدن ست که گفتارش از اندازه زبان
افزون ست ونگارشش از کوشش نگاپوی خامه دو زبان بیرون مگر بسیاری از دست گرفتگانش را
دیدم وبشیماری از چگونگی شاگردانش زبانی راست گفتاران وراستی کاران شنیدم
که جهان جهان از مردمان ناپارسا دگیتی گیتی از مردمان وزنان گناه گاران بفرخندگی جان پاکش
وفرخی دم تریاک ناکش آنچنان پارسا وبه پرهیزگاری رساشدند که آز هر یکی از آنها گروه گروه مرد
وانبوه انبوه زن سراپا زیبائی باپارسائی گردیدند وسر بسر باین نکوئی همایونی رسائی شدند

وصیت مشتمل در آداب سرسبز در خوشاب وسراسر چون مشکناب

که دارنده‌اش در دو جهان کامیاب ست و بس باب و تاب ادب در همه کار هر دو روزگار نگهداشتن
اندازهٔ خود و غیر خود ست و پاس داشتن جای خویش و جای دیگری از شاه تا درویش هر کرا
از درگاه جهان پناه خدای یکتا هنر ادب روزی گردید بنوازش خدای بهروزی سرای رسید پایه‌شناسی
خویش و بیگانه کار خدای بزرگ شناسانست و شیوهٔ ایزد سترگ اندیشان که هر که پایه هر کار شناخته بکار آورد
و کارهای دو جهانی را ایزدانی ساخت و بدین خوش کردار گوی خوبی و خرمی در دو سرا باخت و آنکه اندازه
همه کارها دانسته پا بجادهٔ کار و بار نهاد هر آئینه بخوشیهای دلی هر دو سرای درفش نیکنامی و خوش
کامی برافراخت پاس ادب تخمی ست که نیک‌بختی و فرخی درخت با شاخ و برگ آنست و نگهداشتن
اندازه خویش و بیگانه در هر کار درختی ست که بزرگی و فرخندگی گل و بار آن جان همایون سنجیده
نگهداشتن آدابست و روان خجسته سرشتی پاس داشتن اندازه خود و غیر خود از مورچه تا آفتاب پایه گفتند
شناسی مایهٔ دو جهان آسایش ست و اندازه کرداردانی سرمایهٔ دوسرا آرامشی گفتار آداب کار گوهر
بارست و کردار پایه‌دان هر کار شادی و بهی سرو کار آرایش بهار در بارشاهان جهاندار خوش آدابی
ست و پیرایش آب و رنگ گلزار سروران نامدار در هر کار اندازهٔ نیک و بد شناسی پیغامبران نیکوکار
برانها و رود بیشمار باین کار خجسته کار بودند و دوستان خدای یکتا بر آنان مهر آن بی همتا باد باین
فرخنده کار و بار کامگار هر دو روزگار آنرا که هوس روش پیغمبران همایون روشان و دوستان
برتر یزدان باشد باید که این شیوهٔ پسندیده را برگیرد و کسی را که خواهش نامداری دو جهانی و کامگاری
دنیوی و دینی شود می باید که این کردار برگزیع برگزیند که کامیاب دو جهان گردد و افزونی علم
عالمان و افزایش دانشمندی دانشمندان بخوشتر دانی نیکو آدابی ست و روشنی روشن دلان
مرد ایزددان و تیزبینش درونی پاک اندرونان از بهتری این خوش پایه‌دانی برتری خواهی
که بهتری دو جهانی خواهد گو که این راه بالاتری بدست آرد آرزومندی که ارجمندی دنیوی و دینی
آرزو دارد بگو که این روش سربلندی و آئین ارجمندی پیشه سازد تا بهروزی و بهی اندوزد گیتی شود
آیت وَاِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ و چون تحیه داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کنندهٔ خود را تحیت
گوئید بِاَحسَنَ مِنهَا به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید اَلسَّلَامُ عَلَيكُم شما در جواب گوئید وَعَلَيكُمُ السَّلَامُ
وَرَحمَةُ اللهِ و اگر او سلام با رحمت جمع کند در جواب او بَرَکَاتُهُ زیاده کنید اَو رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز
گردانید یعنی در جواب اَلسَّلَامُ عَلَيكُم بگوئید وَعَلَيكُمُ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَيءٍ حَسِيبًا
بدرستیکه خدای تعالی هست بر همه چیز حساب کننده پس شمارا به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد

حدیث عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابي هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِيْ وَالْمَاشِيْ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيْلُ عَلَى الْكَثِيْرِ سلام گوید سوار بر پیاده و رونده بر نشسته وکم بر بسیار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده ست این حدیث را بخاري ومسلم در صحیحین حدیث وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وروایت ست از ابي هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم يُسَلِّمُ الصَّغِيْرُ عَلَى الْكَبِيْرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيْلُ عَلَى الْكَثِيْرِ سلام کند صغیر بر کبیر ومرور کننده بر نشسته وکم بر بسیار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند این حدیث را بخاري ومسلم در صحیحین حدیث وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ روایت ست از عائشه که گفت اِسْتَاذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُوْدِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذن طلبیدند برای درون آمدن گروهی از یهود بر نبي صلی الله علیه وسلم فَقَالُوا السَّامُ عَلَيْكُمْ پس گفتند مرگ باد بر شما فَقُلْتُ پس گفتم بَلْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ بلکه بر شما باد مرگ ولعنت فَقَالَ يَا عَائِشَةُ اِنَّ اللّٰهَ رَفِيْقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْاَمْرِ كُلِّهِ پس فرمود آن صلی الله علیه وسلم ای عایشه خدای تعالی لطیف ست دوست میدارد نرمي ولطف را در همه کارها قُلْتُ عایشه میگوید که گفتم اَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوْا آیا نشنیدي آنچه گفتند قَالَ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم قَدْ قُلْتُ وَعَلَيْكُمْ بتحقیق گفتم بر شما باد سام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند این حدیث را بخاري ومسلم در صحیحین حکایت

پیغمبر بزرگي همدم وسترگي بهم ودر فرخي وهمايوني دمساز واز جان پاکش آفرینش پسران آدم که بروی درود پاک یزدان باد به آیین شرع با برتري که سر بسر راستي وخوش آدابي ست با پشیماني بشمار بخشش آمرزگار بخشش گناه خود باین گفتگو خواست رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرماني اگر نیامرزي تو گناهان مارا ونه بخشائي بر ما هر آیینه ما باشیم از زیانکاران بزهکاري کار خود گفت واز آمرزنده برتر آمرزش خواست واهرمن بدسرشت شیطان زشت در جواب بازپرس گناه تباه خود بی آیین شریعت برتري که یکسر ناراستي وبی ادبي ست گفت قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِيْ لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ گفت ابلیس پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدي از رحمت خود هر آیینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم براه تو که آن راه راست ست ودرست بزهکاري ناکاري خود را بکردگاري سراسر پاکي نشان داد وپناه میجوییم از خدای بزرگ خود ازین گفتار نابکار پیغمبر آدم بروی درود فراوان آفریننده دیو وآدم باد که آدب را

کالبد شد بچه پایه بلند ارجمند گردید و آهرمن دوزخ نشین که اندازه خود نشناخته سخن بی ادبی گفت بدلم پایه
زشتی و شوربختی و دوزخ آغشتی رسید **فائده** فرمان شریعت یزدان گیهانیان امیست
سراپا راستی نیز همین که بنده خدای یکتای را باید که اگرچه همه کار نیک و بد از سرنوشت یزدانی و فرمان
آن شهنشاه جهان بانی داند مگر آن پروردگار بلند کار خود را در همه کار بدکاری از خود بداند دانسته همه
نیکوکاری و بهنگام خوش کرداری سپاس داری بزرگ داداری نماید و بگاه گناه بشرمندگی و پشیمانی
دژ آری بسیاری آمرزش از آن آمرزگار نیکوکار بخواهد **حکایت** پیروزی یاب براهرمن
دژخیم و گریزاننده لشکر اهرمنان و جانهای کافران از سهمش پر بیم و دلهای مشرکان از ترسش
دو نیم پیغمبر سزای تعظیم و تکریم بزرگ ابراهیم هنگامیکه بزرگ یزدان برآرنده فرش زمین و کاخ
آسمان بآن پیغمبر برتر فرمود که من ترا پیشوای نیکوکاران خواهم فرمود و آن خوشتر و بهتر از داور برتر
خواهش نمود که چنانکه مرا به پیشوائی سرفرازکنی فرزندان و نبیرگان مرا نیز پیشروی نیکوکاران بدهی
دریابخش والا ایزدی فرمود که پیشوائی نیکوان و پیغمبری بالا شان بستمگاران یعنی کافران که از نژاد تو
باشند نخواهد رسید و باز چون آن پیغمبر همایون از ایزد پاک بیچگون و چون روزی برای فرزندها
و نبیرهای خود خواست از بسیاری ادب و بیشماری پایه شناسی دران خواهش داشت در گروه فرزندان
و نبیرگان خویش از دیگران کناره جسته ایمانیان را نام برد و اسلامیان را برشمرد که ای پروردگار این
اینجائی را شهر بی ترس و بیم هرگونه بکن و از باشندگان این کسانی را که بخدای یکتا و بالا و روز پسین
و آنسرا ایمان آرند بروزی میوه های برومند و خورسند بفرما خوشا کار پیغمبران سراپا خوبی و خوز ما
و بساخجستگی آن بزرگان سرسبز فرخندگی رسا که بچه اندازه پایه شناسی خویش و یزدان جهان
بان میداشتند و بچه پایه در هر کار پاس فرمان پذیری آن فرمان فرمای برتری می انگاشتند **حکایت**
در سخن نکوی گفتن و گفتن نکوی سخن پیغمبر ما بروی بسیار درود و یکتای خدا روایت آمده است
که پیغمبر مردم و دیوان و فرمان ران بر مردمان و پریان و زیر فرمانش همه جانوران و برتیلان
روی زمین فرمان گستران و بلشکر بیکرانش از جای برآمد آفتاب تا جای درآمدنش شتابان
و مشرکان کشان و بر کافران جهاد و غزا کنان پیغامبر دو جهان بهان سلیمان بر پیغمبر ما
و بروی درود فراوان بآن اندازه پایه شناس بود و بآن پایه اندازه دان که از آن زمان
که برتر یزدان آن پیغمبری نشان را مهتری پیغمبری بخشیده به بسیاری سپاس داری
و بیشماری خاکساری از همان آن تار و زگذر از این خاکدان چشم بسوی بالا نکرده نگاه باسمان

حکایت پایه‌دان پایه‌های برتری ایزد برترشناسی و آئین‌آموز آئینهای زیبانه نموده بالاتری یزدان بالاترسپاسی پیش‌رو داورشناسان و رهنمای داوربینشان بنده و برگزیده خدای بهتر جهان آفرین و دوست آفریدگار جهان شیرین بزرگ زمان و سترگ زمین سراپا کردگار دانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی بر وی مهرهای بی‌کرانی بزرگ و سترگ یزدانی باد در روزهای آن یزدان‌شناسی افروز و ابزد بینشی آموز خدای بالاشناسی بود و داور بی‌همتا بینشی و آن مرد یزدان‌دان و یکتای جهان را خدای یکتا دوستان و دانشمندان غوث میگفتند و آن پروردگار بزرگ بین ازین خاکدان دامن‌چین شیوهٔ شگفتی داشت و کاری شگرفی که بکارسازی دادار بنده‌نوازی بجای خود در نگاه بینندگان گاهی پنهان و گاهی آشکارا می‌بود و بچشم تماشائیان آنی پوشیده و آنی هویدا می‌نمود هنگامه‌ نا‌سبب خوش‌کامی داشت خدای برتر دوست و بلندکامی سرسبز یزدانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی در ایام جوانی سرسبز کامرانی پیش از آنکه در جهان و جهانیان بنام پیشوای پیشوایان نامی بلندآوازه شدند با دو کس از خردمندان و دانش‌اندوزان یکی بزبان عام با ابن سقا مذکور و دیگری بنام عبد الله مشهور که بنابر دانش‌آموزی خردافروزی در بغداد درآمده برای دیدار آنمرد پخته‌کار رفتند و در میان راه روی هر سه کس اندیشیده سخنی گفتند یکی گفت که من از آن بزرگ پرستشی از پرسشهای دانش خواهم کرد که پاسخش هرگز نخواهد داد و دیگری گویا شد که من پرسیدنی از پرسیدنیهای دانشمندانی خواهم پرسید می‌بینیم که چه پاسخش دهد آنگاه از آن سه کس سیومی دوست پاک یزدانی و پسندیدهٔ خدای دوجهانی خواجهٔ خواجگان زمانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی بر وی مهرهای فراوانی پیداکنندهٔ زمین و آسمان باد فرمود که ازین از خدای بالای پناه میجویم که از آن بزرگ سرسبز سترگ گفتگوی کنم و در گفت و شنید کشاکشی سازم پسندم همین است که پیش آن بزرگ فرخنده بناگرد آوردن فرخندگی و نزد آن سترگ فرخ برای بدست آوردن فرخی میروم و بس چون هر سه بجای آن مهتر و مه رسیدند و سعادت صحبت دریافتند آن مرد ایزدی را بشیوهٔ دیرینه‌اش پنهان از نگاه دیدند همین که نشستند بکارسازی بزرگ کردگاری روبرو دیدند آن یکتای جهان همین که آشکارا شد بشگرف کاری سترگ پروردگاری نخستین با ابن سقا غضبناک شده و رخ آورده فرمود که تو در کار من گفته بودی که از وی پرسیدنی خواهم پرسید که پاسخش نخواهد دانست پرسشت این است و پاسخ آن چنین و آزرده خشم خدای برتر و بالا که ما از وی باد و پناه میجوئیم که من آتش دوزخ در تو افروخته می‌بینم و پس از آن روی خوشی جو و فرخندگی روبر و بسوی دیگری کرده فرمود که ای عبد الله تو نقیئی

که من پرسشی خواهم نمود تا خواهم دید که چه پاسخ میدهد پرسیدن توانیست و پاسخ آن این و ترا
در یاد داشتن گستاخیست دنیا تا گوشهایت خواهد گرفت زان پس نگاه ایزدی آگاه برهنمائی راه یزدانی
و پیشوائی روشن خدیو دو جهانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی نمود و نزدیک خود جا داده وگرامی
داشته فرمود که ای عبد القادر بپاس اندازهٔ که نگاه داشتن خدای بالا و بهتر و پیغمبر وی نیکو و خوشتر
را از خود خوشنود نمودی و آنچنان نواختیش برآرنده سپهر و برفروزنده چهر ماه و مهر گویا ترا در شهر بغداد
می بینم که در بزمی نیکوتر بر سر منبر هستی و پای خود برد نموده میگوئی که این پای من بر گردن همه دوستان
خدای بزرگ دو جهان ست یعنی این پیشوای سترگ پیش قدم و بالاتر همه همسران ست که در زمان
ایشان بوده اند و بفرمان سترگ گیهان بان همه مردان یزدان سرهای خود را بزیر پایت از جهت
بزرگیت نگون نموده اند پس از ان همان زمان از ایشان ناپدید و پنهان گردید که بارکسی او راندید
نازم بر کارسازیهای خدای بزرگ و بانیازم پیش دادوری پای یکتای سترگ که پس از گذشتن روزگار
هر یک از ان نیکوکار و بدکردار همچنان شد که فرموده بود و این سرگذشت ابن سقا آنچنان گذشت
که در شهر فرخ نهاد بغداد در دانش و بینش سرآمد دانشمندان و در گفتگوی دانشوران برتر
و بلند سخنوران شد و در همه دانشهای دین و کیش و دنیا و گیتی ولریش از همه بادانشان پایه اش
از پیش شد و آوازهٔ پر دانشی آن بالانشینی جهان جهان را فروگرفت و گیتی گیتی از بلند نامی دانشش
پرگشت تا آنکه از خوش زبانی و شگفته بیانی و بلند شانی و خجسته و روشن پیشانی اش خلیفهٔ بغداد
را خواهش فرستادن دانائی و در کار دین و دنیا بینائی بکار پیغامبری پیش قیصر روم پدید آمد
و بجز دور اندیشی و رهنمائی دانایان باد انائی پیش آن کار خجسته کردار بنام این سقا بانام و با آوازه
و خوش کام ساخت و آورا از پیش خود پیام بر نمودن بقیصر روم که فرمان روای آن مرز و بوم
و شاه ترسا نجوم بود فرستاد و این سقا از خلیفهٔ بغداد با فرخی و دلشادی روانه روم گشته بقیصر
روم رسید و بهر کار گفتار و کردار که اورا با قیصر پیش آمد و در همه آن باآبرو و بلند پایه گردید و در
برزش هنگام گفتگو و سخن دو بدو و دانشوری دینی بر دانشوران کیش ترسای برتر و بالا شد
و سخنش بر همه سخنهای شان با افزایش و با نمایش ماند قیصر روم افزون از افزون در
کوشش بلند پایگی اش کوشیده او را بسیار بسیار باآبرو و ارجمند پایه داشت تا آنکه این سقاے
بدبختی رسا بر دختر خوبتر و شوم قیصر روم شیفته و فریفته گشته از ان شاه دین تباه بهزار آرزو دختر
خواه گشت و آن بد اندیش دادن دخت خویش با بن سقای دلریش بپذیرفتن ترسای کیش

نشان داد این سقای کفرگرا دین بد آئین ترسائی را بصد خواهش خواسته کافر دوزخی و بیدین گردیده
داماد آن پادشاه روسیاه گردید وسخن آن پیشوای یکتا وغوث دین یاد کرد و دریافت کرد که انچه
بدو رسید ازان گستاخی رسید خدای بالا از فریب اهرمن آتش نشیمن پناه دهد و داور یکتا و دانا
از رهبری اهرمنیان برکنی در نگهبانی وار داد همچنین بادیا داور پاینده و داستان عبد الله جبان گذشت که او
بسوی دمشق رفت و نور الدین شهید ع با مراد که خلیفه بغداد با دین و داد آن دانشمند دانش آباد را
بزرگ وگرامی داشت وبکار دیوانی بغلان کار سرفرازی بخشیده در همسران بالانشان ساخت و او در کارگذاری
آنکار سر و کار پیدا کرده شب و روز آن چنان دست بکار شد که آنی بیکار کردن باندازهٔ سرخاریدن
نمی یافت و همه آن ور آن کار کوشش بکران میساخت وافسانهٔ همایونی نشانهٔ سید پاک گوهر وفرخی
نشانه بزرگ و سترگ عبد القادر گیلانی فرخندگی کاشانه بروی فراوان مهرهای مهر فزائی دین
و دنیا باد آنچنان شد که در خجستگی بهر بغداد دین و دنیا آباد سالها با موختن دانش بیرونی و درونی
و روزگارها بکارهای بدست آوردن خوشنودی بزرگ یزدانی وگرد آوری پاکی اندرونی و بیرونی
و روشنی ایمانی بسر برده بدستگیری دادار دوجهانی ومهر فرمائی داور گیهانی در پایه خداشناسی
بس بلند پایه و در پایهٔ ایزد پرستی بسیار ارجمند مایه گشتت و در همسری خدادوستان پیش پا و در
برابری ایزد بالاشناسان بالا شد تا آنکه در نزدیکی پیدا کننده خوبی و پاکی و آراینده نازونازکی
بآن پایه رسید که بفرمان جهانبان روزی آن مرد یزدان بر سر منبر فرمود و بزرگی و بالائی خود
بدین روش بمردم بنمود که پاکی آرای خویش بر داشته گفت که این پای من بر سر و گردن همه
دوستان خدا بالای دو جهان ست و بفرمان آفرینندهٔ گیهان همه مردان یزدان که آن روز از خاور تا خاور
بر روی زمین زنده بودند سر خود ها را نگون کردند چنانچه ازان گروه بلند شکوه آنانکه از دنیا گذشته
بخواب مرگ خوابیده بگور آسوده بودند بکردگاری بزرگ کردگاری در گورها بهشت نما سرها را بسوی
پای آن فرخی و خندگی بیرا پست نمودند نهی بزرگی وجهی ایزد پاک وجهی سترگی بخششی داور سترگ بهر کس
که خواهد بخشد و بهر که بخواهد خوشتری بدهد و شگفت برتری و شگرف بالاتری بارگاه خدا آگاه و شناسای
یزدان بهتری جهان پناه مرد ایزد سید محی الدین عبد القادر گیلانی بر و مهرهای فراوانی بزرگ یزدانی
باد اینست که دادار توانا بآن دنای خود بچه اندازه بلند پایگی بخشیده و بکدام مایه ارجمندی داده پاکی
وخوبی مر او راست و بلندی و ارجمندی مر او را ع بر ذروهٔ مدارج قدر رفیع تو نی عقل راه یابد
و نی فهم پی برد **حکایت** در داستانهای پاستانها آورده اند که روزی برای بزرگ

بزرگان وایزدشناس ایزدشناسان همایون وفرخنده هردوسرا خدادوست نجم الدین کبری
بروی مهرهای بیشمار پروردگار بادکنیزکی آوردند وپیشگاه آن بالاجایگاه یزدان آگاه گذرانیدند وآن دوست
خدای دوجهان آن شب بشادمانی وکامرانی گذرانیدند وازسرنوشب بعد نمازخفتن همه شاگردان بهتران
خودرا فرمودند که من امشب بآرام تن وخوشی وشادی جهان فرخی نشیمن خواهم گذرانید وشما نیز بجایهای
خویش بنا برآرام جای وتن آسانی بروید بفرموده پیشوای خود همه بار رفتند مگر فلان باین نگاه که یگاه
پیشوای دین پناه را نشست وشوی تن ایمان موبمو مشکبو خواهد فرمود همان نیکوتر وخوبتر که من آب
پاکی آب وتاب آماده بدست دارم که مبادا نبودن آب آن خواهش بآن پیشوای رنجی رسد همه شب
ازسرشبان گاه بردر آن خدا آگاه با آب پاک استاده ماند وبامداد که آن سرور خداشناسان از
خواب ناز بنا برنماز دلنواز وهمایون بیاتوگذارش نیاز بدرگاه آفریننده بی نیاز وبی امتیاز برخاست
وفلان را بردرخانه فرخی کاشانه با آب پاکیزه استاده دید ازسرگذشت شب ازنرفتن بخانه وماندن
همانجای فرخندگی آستانه پرسید آن شاگرد فرخنگی گرد به پیر بهتری وخوشتری گیر گفت وگوهر
کامرانی را بررشته گفتار چنان بسفت با آنکه شاید که آن پیشوای مردرا فردا خواهش آب باشد شب تا آب
استاده ماندم آن بزرگ سرسبز سترگ بشنیدن این گفتن بمهر بر فرازنده ماه ومهر بسا خوشدلی
فرمود که بداد داد آفرین بادشاهان برکابت بدوند وبکارسازی بارگاه بی نیازی همچنان شد
کرآن برتری آموز فرموده بود که پس از روزگاری درد یاری بادشاهی نیازمند بفلان شد
ودست بخوامش داده بدامن بزرگی آن سراپا سترگی گرذید روزی برای سواری آن مرد بالاتری
اسپی بهتری آورد وآن سواری آن باخوشتری بدست خود رکاب آن بلند ازآفتاب گرفت
همین که آن بزرگ مانند خورشید برسپهر بر آن اسپ ارجمندی چهره سوار شد اسپ تیزی نموده
تبندی چندگام پیش رفت وآن شاه بابخت زیبای تخت همچنان رکاب دردست چندگام دوان
شد فلان میفرماید که مرآن آن فرموده پیربزرگ خود بیاد آمد چنانکه گذشت خوشا چگونگی دوستان
خدا بالا وفرخا ماند وبود مهر خداوندان بزرگ یزدان که بداد جهان آفرین بچه اندازه بلند پایگی میدارند
بخدا که دوستی اینها دوستی خداست وبایزد توانا که آشتی اینها آشتی دادار بایکتائی است ٥
هرکس که دعوی دوستی کبریا کند ؛ لازم که اتباع رسول خدا کند **حکایت** پیشوای
پیشوایان ورهنمای رهنمایان دانش آموز دانشمندان وخرد افروز خردمندان ودانای
دین وبینای ایمان راستی بهین وبهترین بافرخی وفرخندگی پیش روی مسلمانان امام شافعی

بروی مهرهای بیشماران بزرگ یزدان باد بان اندازه خوی نیکوی پایه شناسی و با نمایه بختگی بزرگی
ذاتی داشت که نگارش کار دشوار و گفتارش سر و کار سختی کار آورده اند که اگر گاهی بر سر گوزه
همایونی شور امام ابو حنیفه بروی مهر باینهای فراوانی بلند یزدانی باد میرفت و تا گاهان آنجا نماز
خوانان بلند بر داشتن هر دو دست خدای پرست در نماز که در کیش آنغر خندگی اندیشی آمده است
ازینکه در کیش فرخی بیش امام ابو حنیفه همایونی پس و پیش نیامده آواز ابزرگان خویش می شمرد بیان
این در آنجا در نماز نمی برداشت بزرگی و پاکی مر خداوند آب و خاک و برآرنده باد آتش را نیز است
که بلندگان برگزیدگان خود بچه دستگاه خرد اندازه شناسی ارزانی فرموده ست و بکدام پایگاه
دانشش پایه دانی بخشیده بلندی مراو راست و ارجمندی مر او را **حکایت** در داستانهای
پاستان چنین دستان سرای اندوه زدای کرده اند و از افسانهای گذشتگان اینچنین
فسانه شادمانی نشانه کوشش روجهانیان نموده که در کشور توران زمین دوست بزرگ یزدان
بهین و مرد همایون و فرخ بانزدیکی ایزد با بزرگی و برین خواجه حمید الدین بروی لبسا مهرهای برتر
یزدان باد بود روزی در شهر بخارا بخانه مردیکی بهمراهی چند نیکان خدای بالای و بهتر دوستان
گرد آمده بود و فرخی افزای آنجا شده خواجه خانه که نیازمند درویشان پاک جان بود و مهمانی
خوردنی و آشامیدنی آن پاکان و راستان بخوبی نموده همه شب مهمان داشت و چون آن
بزرگان از شنوندگان سرود بدون ساز و رود بودند و بهمان اندازه که در شرع و دین بختگی
آوازه جواز آن آمده در کیش اسلام روای آن بدرستی پیوسته گاهی بآن بپاک جانی و با همایونی
ایمانی می پرداختند بنابر آن شب را در آنجا بشنیدن سرودی تار و پود ساز و رود گذرانیدند
و آنخواجه میزبان را بنده ترک نژادی و نیکو نهادی و از بدی آزادی بود شمس الدین نام که از شام
تا بام بفرمان خواجه خوش بکام همه شب بیش کاری و درستی کار و باری آنگروه پرستش سر و کاری پیدا
شده و همه شب پیش شان بپا ایستاده سر شمع گرفته بگاه آن بزرگان خدای بزرگ آگاه
بکارش نگاه بالا جای گاه نموده با هم فرمودند که امشب این جوان بیش کاری مارنج فراوان
بکار برده ست و سختی بی پایان کشیده می باید که بهبودش خواستگاری بپارگاه پروردگاری
بلند کاری بکنیم و همه ها در باره اش از درگاه داور جهان پناه بهتری و خوشتری خواستند
شگرف کاری سرنوشت کردگاری که سراسر و سرسبز شگفت نگاری ست در باره شمس الدین
خشکی و شگفتی را کار فرموده پس از گذشتن روزگار و در نوشتن درازی سالها بسیار او در شهر یار

وتاجدار کشور چار دانگ هندوستان نمود که آن نامدار بپشت گری بخت بر تخت همه کشور هندوستان
در شهر دهلی رخت استواری کشیده بنام فلان نامی و بلند کامی شده سالیان بکامرانی و روزگاران
بشادمانی گذرانیده انجام کار با ایمان روشنی ازین تیره خاکدان گذر نموده و داستانهای کشورگشای
و دژ ها افگنی و بت و بتخانها شکنی و افسانها لشکر کشی و کافر کشی آن بادشاه کفرکاه و دین آگاه و دنیای
دستگاه در نامهای داستانهای شاهان و منانهای فرمان دهان بخوبی نوشته اند و بخوبش روشنی
به نگارش آورده هر فلان شاعر در جنگهای کافرکشی و بت شکنی ــه شهی مجاهد غازی که دست تیغش را
روان حیدر کرار میکند تحسین **حکایت** در نامهای باستانی آورده اند و از افسانهای
شاهان تورانی سامان گوهر گفتار را بدین روش برشته و ستان سرای نیکو و خوش سفته که شاه اسماعیل
سامانی شهریاری همایونی بود دین آگاه و جهانداری دنیا دستگاه و چگونگی جهان گیری و داستان
گیتی ستانیش در نامهای شاهان بخوبی نوشته اند و به نیکو روشی نگارش ساخته روزی دانشمند
دینداری و دانش کار پرهیزگاری پیش آن بادشاه خجسته کرداری رفت شاه ایمان خواه و دینداری
کلاه هفت گام به پیش باز پیش آمد و چون آن دانای دانش آهنگ از پیش بادشاه باهوش و فرهنگ
باز رفتن خواست خسروی کامگار باز هفت گام پیشبهایش شتافت زهی خوش بخت آن با تاج و تخت
و جهی خجسته سرنوشت آن خوزم سرشت که این پایه دانی آن شاه با فرمانی به پیشگاه شهنشاه یزدانی
گزین و پسند آمد و بهره دادار به خواب با بخت بیدار سرور پیغمبران و بهتر مردمان و خوشتر دیوان
و پریان را دید که با فراوانی مهربانی میفرمایند که ای اسماعیل چون تو آیین بزرگ داشت دانشمندی
از دانشمندان دین و کیش فرخندگی اندیش گروه من بجا آوردی باین کار پر آفرین داور جهان آفرین
تا هفت پشت بادشاهی روی زمین به بخشش بالای خویش تو داد و بفرمان پیدا کننده سود و بهبود
همچنان رو نمود که پیغمبر خوزمی همایونی آمود فرموده بود و از آنجا که اندازه بزرگی بخشایش بخشنده و جهان
از دانش بیرون است و ستر گی آن از دانایی افزود بنابر آن در نژاد آن شاه با دین و داد
نشان آن نوید شادمانی جاوید زیاده از هفت پشت پایدار ماند که تا هشت پشت هشت کس
خسروی و پادشاهی کردند **حکایت** پیش رو دینداران و پیشوای پرستشگران
سالار نیکو کاران و بهتر پرهیزگاران و پیش کام خدای یکتای دوستان و براه راستی و نیکی
آرنده هر کثر و بد سرا پا خرد پیر ما و رهنمای ما سید احمد صاحب بروی بی اندازه مهربانی ایزد
بی همتا می زیبد و می سزد به بخشایش آفریننده جان و روان آنچنان پایه دان بود و دین

له پیره
بعربی آن را
استقبال گویند

خوش آئینی و جستگی گزینی آنچنان دست کوشش بکار داشت و بآن اندازه درین هنر نیک آوازه بود
و خوش آنداره که بآنکه بخشش و بزرگی‌های ایزد بزرگی ده بندگی بیشمار درونی و باسترگی بسیار برونی در کار داور
شناسی و پرورگار پیلشی بجان و ایمان میداشت و بآنکه همیشه و همواره از چارسوی جهان و از عرب
و عجم مرد ایزددان و مرد خدای برتر دوستان بافراوانی روشنی اندرونی و بابی پایانی همایونی
ایمانی پیش آن سرسبز ایمان و سراسر جان و روان در شناسائی یزدان گیهان بان درآمده و خواهش
ایمان خواهی و آرزومندی خدای شناسی زبان خواهش و لب آرزو میگشادند و بهره یابی خدای
دو جهانی باندازه سرنوشت خودها از رهنمائی آن ایزدشناس و یزدان بین مایه ایمانی و همایونی
خدای بالاتر بینی بجیب و دامان ایمان خود نامی ربودند آن یکتامی روزگار به نگاه خوشنودی پیوندگان
به بزرگ داشت بزرگان که پیش پایه بزرگیش خوردان بودند و به سترگی آراست سترگان که
به هم پله سترگیش بساکم مایه بودند بسا آنسبا خاکساری خویش و بسیار بسیار بزرگی داری آنان میفرمود
"دانا سے یزدان دان و دوست پیدا کننده دو جهان در کار زار نفس کشی و دل اهرمن آزند
دونیم حاجی عبد الرحیم که از دست دادگان بفرخندگی شاگردان و از خوشه چینان خرمن همایونی
ایمانی آن بزرگ یزدانی بودند بآنکه شب و روز به بسیاری خاکساری چون همه شاگردان به پیش
پیر پاکار و بار میکرد و مگر چونکه از همیشه و بیشتر بسا نورانی ایمانی و بسیار شناسائی یزدانی بدل میداشت
پیشوای ما بدید آن بلندی آن پارسا بر آموزگاری خویش و شاگردیش نگاه نفرموده بی پایان
گران مایگی اش میفرمود چون آن با ایمانی خدادانی در ایزدبینی بزرگ منشی و خوش کیشی خواهشمند ایمان
خواهی و آرزومند داورشناسی بنیشش میرسید با آن همه بزرگی و بلندی که یزدان جهانیان بآن
برتر دادارشناسان داده بود بسیار سترگ داشت میفرمود و بسا بالاتری و مهتری آن بالاتر
و مهتری بنود و نام و دانشمندان دین که همواره خوشه چین خرمن ایمان و دین باندرز و پسند و پند
ارجمند آن بخت بلند بود بجز بهتری و خوشتری بمزبان نمی برد و بجز مولانای فلان و مولای فلان
در سخن آن تهمتن کفرشکن نمیگذشت و بآنکه آن سراسر بزرگی پیر رهنمای جوان و پیر و پیش روی
نادان و دانای دانش پذیر بود پیر سالان را بالاتر داشتی و پایه دانشمندان دین برتر افراشتی
و باسر بسر سترگی پیش شان خود را خورد نمودی و بآنکه در خدای بلند و بی همتاشناسی در همه جهان
بس دانا و یکتا بود چون دیگران ایزد ارجمند شناسان بنزم خورم و ایمان دوست و کفر رزم
بنا بر دیدار فرخی گلذار و گفتار فرخنده کار میرسیدند با همه بزرگی بسیار و بایکسترگی بیشمار

برای آنها خاستنی و با آنان بکارهای بزرگی داشت و خوشتری آراست به پرداختن بآنکه خدای آفریننده پری و دیو آند دست ایمان مغز و پوست خود را در فرخندگی درونی و فرخی ایمانی آنچنان فرموده بود که هر که از ایزد دوستان و روشن درونان بر دست راستی دستادست بزرگی و سترگی همایونی و دینی بدست آورده بودی و با آن همه بزرگی به بزم همایون آن سراسر همایونی رسیدی بفرمان یزدان از خجستگی آن خجسته بسا بزرگی افزون از بیش و بسیار سترگی زیاده از بیش بدست میگردی و با اینهمه بسا شده و بسیار گردیده که مردی پرهیزگاری و ایمان کاری و خداشناسی دستگاه و ایمان و اسلام آگاه برای بدست آوردن فرخندگی دست بدست دادن از بزرگی بدست ست و آگاهی خدا دوستی بخوبی بگاه باین مایه فرخی ایمانی و دینی اکنون با من خواهش و شت بدامن شاگردی دادن نمی باید باسرمایه خداشناسی خود خوش سروکار داشته باشید و رسم راه ایمان و اسلام خود را خجسته سرانجام داده **حکایت** یحیی بن معاذ میگوید که یک شب بایزید دیدم از نماز خفتن تا بامداد بر سر دو پای نشسته و پاشنه از جای برگرفته و دو چشم از سر نهاده مبهوت به آخر سجده بکرد و بسیار باستاد و سر برآورد و گفت بار خدایا گروهی ترا طلب کردند ایشان را کرامات دادی تا بر آب رفتند و در هوا بپریدند و من بتو پناهم از آن و قومی را گنجهای زمین دادی و گروهی را آن دادی که بیک شب مسافت بسیار بردند و به آن خوشنود شدند و من بتو پناهم ازین همه پس باز نگریست و مرا دید گفت یا یحیی تو اینجائی گفتم آری یا سیدی گفت از کی باز گفتم از دیر باز پس گفتم چیزی ازین احوال با من بگو گفت انچه ترا شاید بگویم مرا در ملکوت اعلی و ملکوت اسفل بگردانیدند و بعرش و کرسی و آسمانها و بهشتها همه بگردانیدند و گفت بخواه ازین همه هر چه خواهی تا بتو دهم گفتم ازین همه هیچ نخواهم گفت تو بندهٔ منی حقا **حکایت** یکی را بخواب دیدند گفتند خدا با تو چه کرد گفت هر چه برای او کرده بودم در کفهٔ حسنات دیدم تا بکدانهٔ انار که در راه انداخته بود برگرفته بودم و تا گربه که در خانه ما مرده بود و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود و اورا در کفهٔ حسنات دیدم و خری مرده بود مرا که قیمت آن چند دینار بود و آن را در کفهٔ حسنات ندیدم گفتم ای سبحان الله گربه در کفهٔ حسنات بود و خر نبود گفتند آنجا که تو فرستادی آنجا شد چون شنیدی که خر بمرد گفتی لعنة الله اگر گفتی فی سبیل الله بازیافتی و صدقه بدادم برای خدا لیکن مردم می نگرستند آن نظر مردم مرا خوش آمد آن نه مرا بود و نه بر من و مقتضای محبت خدا آنست که هر کاریکه کنی اخلاص را در ان ملحوظ داری و ریا مخدور باشد و صرف رضای خدا منظور

وصیت نهم در خواهشهای بلند و آرزوهای ارجمند خواهش برتر

در باغ جهان میوه خوشتر ست و آرزوی بالاتر در گلستان گیتی گل خوشبوتر بفرمان داوری بلندی
در خواهش بلند ست و بفرمود داوری ارجمندی در آرزوی ارجمند به بخشش ایزد بزرگ بزرگی در گرو
بزرگی خواهی ست و بهر یزدان سترگ سترگی در ته سترگی جستجوی خواهش گری برتری با سه بهتری ست
و خواستاری بالاتری شاخ و برگ خوشتری آرزمندی بلندی ست و خواهشمندی ارجمندی
ارجمندی خواستن کارهای بزرگ کار بزرگان ست و خواهش داشتن کار و بار سترگ کار و بار سترگان
و بلندی بآرزوی پایه بلندی بخت بلندی ست و دلپسندی بخواستگاری مایه ارجمندی ایزد جهان
آفرین که آدم را خوشتر آفرینش آفریده اگر امید برتری ندارد پس آدمش نتوان خواند و یزدان
جهان بان که آدم را بهتر از پیدایش زمین و زمان پیدا کرده اگر آرزوی بالاتری نخواهد مردمش نتوان
گفت آسمان را از آن پایه بلندی ست که کارش شب و روز با بلندی ست و زمین را از آن مایه پستی ست
که سر و کارش روزان و شبان به پستی یزدان زمین و آسمان بان که آسمان را سرفرازیده درو
بلند کامها نهاده و زمین را که سرنگون نموده اند اندرونش پست کامها انداخته خدای روزی ده
آسمان را بالا آفریده و نامه روزی آفریدگان در آن نهاده و درهای برکه و مه در آسمانها گشاده
از آنکه سپهر آفرین سپهر را بلغراز افراشته و خاک را به نشیب جا داده بکاریگری خود هر سال
برای آرایش زمین فسرده باران از آسمان فرستاده و بنا بر زندگی خاک مرده در هر سال آب
زندگانی از سپهر فرو ریخته زمین پست پایه همیشه خوبی و زیبائی خود از آسمان سربلند سرمایه یافته
ست و خاک خشک بی آبرو هموار سبز بختی و تازه روئی از بخشش آسمان بالا پایه بدست آورده
به بخشش بخشاینده جان و روان پیغمبران سراپا بزرگان خواهشمندان پایهای بزرگی و برتری
ایمان و اسلام و شرع بوده اند و دوستان گیهان بان برتری نشان آرزومندان پایهای سترگی
و خوبتری شده پادشاهان با فرمان بهتری خواهان گذشته اند و خسروان کشورگشایان
مهتری جویان شده سروران نامور برتری جو بر روی روزگار آمده اند و سپهسالاران
صفدران ببالاتری جستجوی نام بر آورده دستوران کشور آرایان بلند پایگی خواسته اند
اسپهبدان دلیران ارجمند پایگی خواستار نموده هیچ بی بهی خواهی کینه تهی ست و بهی جز بهی
خواستاری سر بسر کهی بکاریگری خدای دستگاهی مهی در گرو خواهشن بهی ست و بهی بی

درخواست مهی سراسر دست تهی تهی بی خواستن مهی که هست و گه بخشم داشتن مهی به آفرینش
شاهنشاه جهان پناهی مهی همچو برابری نگاه و سخن مهی و مهی در پوشیده و آشکارا برابر و جفت هم دیگرانه
که تا این دو یار یک راز و یک کار با هم یکی نگرایند مهی بدست نیاید و تا این دو خوش سر و کار
با خود با بزم یکجهتی نپرایند امید واران مهی همیشه جیب تهی باشند سرفرازی خواستن سرفرازی
یافتن ست و سربلندی گرائیدن بی بلندی خواهی سربلندی نخواست که نیافت و سرفرازی جوی
بسرفرازی نجست که بآن نپیوست تخت بفرمان آفریننده بخت و تخت به بخت تخت خواهان ست
و بمهر جهان بان این کار سخت تر به بخت آرزومندان بس آسان و بفرمان فرمان دهی سر نوشت
فرمان خواهان ست و در فرمان فرمان جویان بکارسازی شاهنشاه دو جهان پناهی شاهی در دست
شاهی خواهشان ست و دست گاهی بادشاهی در پنجه بادشاهی جستجویان مردمی برتری گامی ست
و اگر نه مردمی از زنی بصد پایه بالا کی اگر زن چون مرد با خواهشهای بلند بودی هر آئینه زن را مرد نام
بودی در جهان که زنان نامی نشدند به پست کامی نشدند و مردان که نام برآوردند به بلند کامی
برآوردند شهپر و شیر که آوازه انداز دیگر درندگان با بلند دست برد خویش آویزه اند و خرو
چنگال که کم اندازه اند با کوششهای ریزه دل آویزه اند شنقار و شاهین که در ستیزه مرغان برتر
و بهره وزه انداز دیگر پرندگان در دلیری و تیز پروازی بالاتر پرواز اند شاهی را با بلند خواهی
یکجهتی ست و سروری را با ارجمندی جوی دوستی سروری بدون آرزوی برتری بدست نیاید
و سرداری بجز کوشش جستن بالاتری بکام نرسد در دفتر خوشتر و نامور سراسر همایون کر و فر
یکسر فرخندگی سر بسر فرمود خدای گیتی گستر و بنده پرور بهتری و فرخی و برتری خواهی آمده
و در سخن روشن و خوشبوتر از مشک ختن و زیبای شنیدن و گفتن و زیبنده نگارتر از چمن
و گلشن بهتر و سراپا خجسته و خرم تر پیغمبر بهتر و نیکوی بزرگ و بالا چشم داشت و خوبی سترگ
و والا امید وار شده آیت وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز کشش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا
بسوی آن چیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفره چون وثنی
و کتابی وداده ایم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال ست
لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشان را در آن یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم
روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار ترا روز بروز
بآنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر ست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان

وَأَبْقَى وپاینده تر **حدیث** وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ روایتست از عمرو بن شعیب که روایت میکند از پدر خود شعیب وشعیب روایت میکند از جد خود که عبد الله بن عمرو بن العاص بود وعبد الله بن عمرو روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود خَصْلَتَانِ مَنْ كَانَتَا فِيهِ كَتَبَهُ اللّٰهُ شَاكِرًا صَابِرًا دو خصلت اند که کسی که باشد این دو خصلت دران بنویسد اورا خدای تعالی شکر گوینده صبر کننده مَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَاقْتَدَى بِهِ کسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه بالای اوست یعنی کاملتر وقوی تر از وی در دین پس اقتدا کند بوی ومتابعت کند اورا وصبر کند بر مشاق عبادت ومجاهدت در عمل بکتاب وسنت وَنَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ فَحَمِدَ اللّٰهَ عَلَى مَا فَضَّلَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ وکسی که نظر کند در دنیای خود بسوی کسی که فرودست از وی پس ستایش کند مر خدای را بنا بر فضیلت دادن خدای تعالی ورا بر آنکس وشکر گوید كَتَبَهُ اللّٰهُ شَاكِرًا صَابِرًا می نویسید اورا الله تعالی شاکر بجهت نظر ثانی وصابر بجهت نظر اول وَمَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأَسِفَ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْهُ لَمْ يَكْتُبْهُ اللّٰهُ شَاكِرًا وَلَا صَابِرًا وکسیکه نظر کند در دین خود بسوی کسیکه آن کس فرودست از و ونظر کند در دنیای بسوی کسیکه آنکس فوق از وست پس اندوه خورد بر چیزیکه فوت شد اورا از دنیا ننویسد اورا خدای تعالی شاکر بجهت اندوه او بر فوت دنیا ونه صابر بجهت نه صبر کردن او بر طاعت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرده است این حدیث را ترمذی در جامع خود **حکایت** دوستان خدای دو جهان باندازه سیر چشم وبلند نگاه می باشند دنیارا هرچند که رنگین و دلنشین ست وهر آئینه که باهزاران وبیشماران تاج ونگین مگر بجز خوشنودی بزرگ خدای زمان وزمین هیچ نخواهند وبسبزی وشیرینی آن یکبار نگاه نمیکنند ورو زان شبان جهان خویشی داور گیهان بان بوده خوش می باشند زهی والا وخهی چشم بالا **حکایت** زید بن ارقم میگوید که با ابوبکر رضی الله عنه بودم که اورا آب آوردند به انگبین شیرین کرده چون به نزدیک دهان برد باز گرفت وبسیار بگریست تا همه بگریستم وخاموش شد پس گریستن گرفت وچند انکه کس را دلیری آن نبود که بپرسیدی چون چشم پاک کرد گفتند یا خلیفه رسول الله چه بود گفت یکروز با رسول الله صلی علیه وسلم نشسته بودم که بدست چیزی از خود دور میکرد وهیچ چیز ندیدم گفتم یا رسول الله این چیست گفت دنیاست که خود را

بر من عرض میکند او را دور کردم باز آمد و گفت اگر تو جستی از من کسانیکه بعد از تو باشند نجهند اکنون حق
ترسیدم که مرا آن دریافت رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی بگوسفند مرده بگذشت گفت
به بینید که این مردار ذلیل و خوار ست که کس بآن ننگرد بخدا که جان محمد در دست اوست که دنیا نزد
حق تعالی خوارتر ازین است **حکایت** پاک نژادی که مانندش کم زاد و پیرو دانش بسیار شود
اگر بی مانندش گویند سراسری سزد اگر از بسا بزرگان بزرگش خوانند سر بسر می زیبد پیرو کیشش روشنی
ایمان می افزاید و پس و دوستی اش زیب اسلام می آراید شاگردیش از دوزخ میگریزد و به بهشت
میدود و دوستش بفرخندگی دو سرا میخندد و دشمنش بشرمندگی در هر دو سرا میگرید اگر پیشوای پیشوایان
گویندش میرسد و می زیبد پیر ما سید احمد مجاهد و غازی بر روی مهرهای بی پایان پدید آکننده مهرها
باد و بمهر آفریننده ته زمین و سپهر باندازه نگاه بلند و چشم سیر ارجمند داشت که همیشه و همواره
هیچگاه بجز خوشنودی خواهی خدای جهان پناهی بخوارشی نپرداخت و جهان گذران و هر چه
دران ست آنرا هر بار هزار بار و صد هزار بار هیچ و نابود و بیشمار باری بود و نابهبود انگاشته بر آن نگاهی
نینداخت و از خود دور از دور بینداخت و بر گرد فر آن چشمی نگشاد و آنرا از خود دور از دور نهاد
اگر باین شرع و دین همین دنیا میخواست به بخشش بخشش آفرین بآن شمار پیروان و شاگردان
میداشت که جو جو زر اگر نیم نیم جو سیم هر یک از انها در سالها برای آن پر ایمان و جان جهان می آوردند
بنا بر خرچهای شاهانه و سرورانه بس می بود و گاهی کمی نمی نمود مگر این همه را همه بپاس خوشنودی جوی پروردگاری
یکسر گذاشته به پرستش برتر جنگ کافران و رزم مشرکان پای پیشی پیش نهاده و از کارسازی
کارساز دو جهانی پشت و پناهی جسته خود را با خویشان و ندان خویش و برگزیدگان خویش از
خویشان و بیگانگان از توانگران و درویش دران راه فرخی رو براه بهمایونی و فرخندگی
دستگاه خرجی نمود چه بزرگ ست بزرگی آن بزرگ و چه سترگ سترگی آن سترگ برین کار
بنگاه دین آگاه از هر کس چه شاه بالاکلاه و چه گدای بنگاه کوتاه هزار آفرین ست و صد هزار واه واه
حکایت شاه نامور و پادشاه دادگستر اسکندر ذو القرنین اصغر که بفرمان بزرگ
داور خسرو هفت کشور و شهریار خاور بود و بمهر دادار برتر و بخشش بخشاینده بالاتر سر دران
گیتی پهنا و هرچیزش با خاک برابر بودند و فرمان دهان جهان یکسر بفرمانش سر بسر هنگامیکه بدست
گیری سترگ پروردگاری برای جهان گیری سوار میشد غمگین و اندوهگین بود دستورش ارسطو
که تا فرهنگش بلند کرد کار بسا دانش بود از شاه پرسید که سپاس آفریدگار روزگار را که همه چیزهای

شاهی و فرمان دستگاهی بدست ست و در دست گنجها سیم و زر آگنج اند و لشکرهای سوار و پیاده
فراهم و آماده و فرمان بر کشور روان و فرمان پذیران در جلو دوان و فر و بخت با افسر و تخت
برای خدمتگذاری دست بر دست دل تنگی از چیست و آزردگی بکیست سکندر فر و فرزانگی بهره ور
پاسخ آورد که جان گرفتگیم ازین ست و رنج روانم این که از انجا که بداد ارجمند دادار بنا بر دست
آوردن روزگار سوار میشوم چون نیک می بینم فرای گیتی و پهناوری و کشادگی زمین را بهش خواهش
بلند و آرزوی ارجمند خود تنگ میدانم بپاس این شرمم دامن گیرست و شرمندگیم عنان گیر
که برای این کم اندازه و بنا بر این فرومایه اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
چه سان سوار شوم و چگونه خوشخرام ابرش تیزگام را جولان دهم ؎ فزونم ز شاهان بگنج و گهر ؛
فزون بایدم نیز زیشان هنر ؛ سپه پر دل و گنج افزون تری ؛ جهان زیر شمشیر بران سری ؛
ارسطوی دانشمند و دانای دانای پیوند پاسخ آن بخت بلند گفت که بیگمان میدان اینجهان در خور
خواهشمندی شهریاری و برابر آرزومندی تاجداری نیست مگر جهان فراخ اینجهانی و کشادگی
و پهنائی آن سرای سراپا پایدار با فراخی این نیز اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
که چون بهره و داد جهان آفرین اینجهان را بدست آوری و بداد دهی بیارائی و در این داد دادن
خوشی و خوشنودی شاهنشاهی خدائی بجوئی هر آئینه داور دادار بخشاینده پایدار آنجهان بهتر و خوشتر
ازین بخشد و بسیار شادمانی ها و بیشمار کامرانی ها ارزانی دارد اسکندر مهتر و شاهجهان نامور چون
از آن دانای دوربین و بینای بینشی گزین سخن خوش و دلنشین و پند دلپسند و خجستگی آئین
بشنید بر فرزانگی آن فرزانه آفرینهای بیکرانه رسانید و هزار شادی و صد هزار خورسندی بدل
گزید و بکام دلها بیارانید **حکایت** بهرداور بالاتر بد و برتر و خوبتر و خوشتر من
باخاک برابر بان اندازه خواهشمندی بلندی و خواستن ارجمندی داشت که نگارشش دشوارست
و گفتارشش بسیار با آنکه پیدا کننده زمین و زمان کشور فراوان از هندوستان و لشکر بیکران
و گنجهای بی پایان بآن کشورگیر بیشتر هندوستان ارزانی داشته بود با اینهمه همیشه آرزوی
با فر و زیب خود را در پهنائی و کشادگی امیدواری جهانگیری و کشورکشائی لبها آب و تاب میداد
و همیخواست که دادار پاک همه گرده خاک را زیر نگین بهین اسلام برین و شرع فرخندگی گزین
بکوششش و دست بروشش در آرد و همه کفار روی زمین را از زدن شمشیر کفر شکنش نگون سار
و نابود سازد و با آنکه بیاری خدای کارساز تا روزهای و روزگارهای بی انداز از هنگامه آغاز جوانی

تا انجام پیری در جنگها چیره دستی نموده بود و در رزمها پیروزی یافته بر تیغ کارگر کردمی بایست
که از آرزوی پیکار بیکار نشد و از چشمداشت کارزار دست از کار رسید داشت مگر بی دست برد نبرد روزان
و شبان غمگین و اندوه آگین می بود و سفر سود که با این همه که دادار فرمان ده و کشور بخشش مرا اب
و بسیار مایها فرمان روای و دادگستری بر گیتی داده است که با این بخشش سپاسداری کردگاری بهیچ سخن
و زبان نمی توان نمود مگر بی کار کارزار کفار جانم خورسند نماند و غنچه دهان بجز بادهای بهار پیکاری نچیری
نگشاید و این همه ناز و نیاز خوبان مهوش و خواب و خورد دلکش یکسو است و رنج و سختی جنگجوی و رزم خوی
یک سو نه آرام آنرا با آسایش این مانندی نیست و خورسندی این را با شادی آن برابری نی
مرا شادی هرگاه خواب آمدی ∴ چو رزمم نمودی شتاب آمدی ∴ بلی راست و درست که مرد آور و آورد و خسته
افگنده مرد در گرد آورد را بی نبرد و آورد آرام جان نمی باشد و سپاهی جنگ جو و سر در رزم خو بدون
زد و خورد هیجا دغا آسایش روان نمی یابد در کار بار دلیران کارزار دوست کار فرمایان کامگار بهتر
ازین کاری و خوشترین سر و کاری نیست و نشده که این گروه فرخنده شکوه را همی باید که همه زیست
و همه زندگانی با خوبروی شمشیر جهان گیر و با سرو خرام و بلند بالا نیزه پیروزی آویزه و زیبا انداز تیر بلند
پرواز پیروزی پرواز و کمان خوش ابرو با آرزو و فرخی روبرو و تا چنخ کوته بالا زندگی ربا و کارد و خنجر
تابان چهره و خجسته کر و فر و سپر مشکین پشتی و پناهی آگین و توپ فرخ نعره و رزم آشوب و شادی افزا
و اندوه کوب و تفنگ خوش آهنگ و آرایش بزم جنگ و زیبایش باغ هیجا و غا بصد آب و رنگ
شیفتگی نمایند و همواره با این خوب رویان دلبستگی دارند امروز مرا در دل جز یار نگنجد ∴ کاندر حرم
سلطان اغیار نگنجد **حکایت** در هنگام فرخ آغاز و فرخنده فرجام شاه دادگر و شهریار
دادگستر و کفر سوز و ایمان ساز در همه خاور و بر کافران سخت تر و بر مومنان پر مهر سر بسر دور ایمان
و اسلام پس از پیغمبران برتر صدیق اکبر از همه بهتر یار پیغمبر نیکوتر اسلام کر و فر عمر خوشتر بر وی فرزدان
مهر بزرگ داور باد در روزهای که بیاری شاهنشاه کردگاری کشور ایران زمین پس از کوششهای
جنگهای بسختی آیین و بسا زد و خورد میدان کین بدست مسلمانان بخجستگی آگین در آمد و بخشش بخشاینده
دین و دنیا گنجهای زرین و انبارهای گوهرین و تودهای سیمین و کرباسها و گستردنیها و دیگها و کاسه ها
و دیگر بسیار و بسا چیزهای زرین و سیمین کافران آن سرزمین در دست مسلمانان افتاد و بداد داور
دادار آن همه گنجها و زرها و سیمهای بی اندازه بود که کارش در نگارش راست نیاید و گفتارش
در سخن گذارش نباید چنانکه خدای جهانیان خدای برتر است همچنان بخشش بیکران بمسلمانان ارزانی فرمود

بود و در آن نبرد اسلام دست برد نماورد کفر نورد دلیری رتبه و دلاوری مرتبه و ایمان و اسلام منزله
و سراپا میمنه زهره قدسیه پسر جو هبه کافر سراپا افسوس و مشرک سر بسر شیطانی سندروس جالینوس را
که سروری از سروران کلان تران و پردلی از پردلان لشکر کافران ایران بود بیاری سپهری کشته رخت
و سلاحش بدست آورد و چون هنگام بخشش کردن زرهای بدست آمده مومنان و آن دادن سیمهای
گرو شده در کف مسلمانان شد در ایمان و اسلام سراسر با اخلاص و در بزرگی و سترگی سربسر با اختصاص
و کافران از و در گرفتاری و بند و مومنان از وی در خلاص سعد پسر ابی وقاص که در لشکر مومنان سرور
و سپهدار مسلمانان بود برآئین زین و شریعت فرخندگی آگین بخشش آن گنجها بر غازیان و لشکرکشان
مجاهدان کافرکشان دست کشاد و آن داد خدای یکتا را چنانکه باید و شاید بهمه ها بداد مگر چون از و درباید
رخت و سلاح جالینوس را برتر از وی دانش و بینش سنجیدن گران بهائی اش باندازه رسید که اندازه اش
از اندازه بگذشت بنا بران دانایان از دانش دست کشیدند برای این سپهدار دین آنهمه چگونگی بخسرو
دیندار کامگار و گیتی ستان پرهیزگار نامه آورد و چون کشورکشای نامدار و شیر کفر شکار بر آن آگاهی
یافت پاسخ دادن آن زرهای بیشمار و گوهرهای بسیار با سپهدار جهان ستان دیندار به بلندگاهی
و بخشش دست گاهی چنین نگارش آورد که شمار ابیاری دادا [illegible] پاینده با کارهای بیکارها و بسیار رزمها
و کارزارها کردن ست و بیشمار کافران و مشرکان کشتن بنا بران بدین اندک مایه دنیا بدادن چنین
جانبازان مومنان و این چنین سربازان مسلمانان دریغ کردن نمی
شاید و در رنگ [illegible] نی زیبد پاکی خدای راست و بالای و یکتایی یزدان را که بدانایان دین خوش سرشتی
خود بچه اندازه دانای و بلند نگاهی بخشیده و بزرگی و بهتری بزرگ و بهتر ایزد را که بدوستان خویش
بکدام پایه دانش و ارجمند خواهش ارزانی فرموده است که هوشمندی همین ست و درست ست که خردمندی
هم همچنین بنا را پیروی آن پیشوایان شاید و پس روی آن نیکوان باید تا بهرست شهنشاه دو جهان گره
دشوار بسته کارهای هر دو سرا بگشاید ۵ راه دان و راه بین و راهبر در حقیقت نیست جز خیر البشر

وصیت دهم در گفتار درستی کردار و پختگی کار و بار بدانکه

در کارهای روزگار بهتر و نیکوتر از کار درست و کار و بار پخته وصیت کاری نیست و درست کاری
نه آنیزد پایدار که پخته کاری مغز کار دو سرا است و به یزدان پاینده و پیر و دیگر که درست کرداری
جان و روان دو جهان خویش سرو کار پخته کاران را در هر دو جهان پخته کاری بدست ست

ودرست دست کاران را در هر دو سرا درست سروکاری هشت آنکه کار را بدرستی درست نمود بپایه
برتری پایه افزود و آنکه در کار سست کرداری و سستی نمود بزود افتادگی از بزرگی بی پایگی آمود
خدای با بزرگی را پختگی پسندست و پایه پخته کاران در دین و دنیا بلند و گیهان بان سترگ را
درست کرداری پسندیده ست و مایه درست کرداران درین گیهان دوران جهان ارجمند بنام ایزد
دانا که همه پختگی در پختگی ست و بکام یزدان بینا که همه درستی در سستی درستی بی پختگی نیست و پختگی
بی درستی نی درست سراپا درست ست و پخته سرسر پخته و نادرست سراسر نادرست ست و خام
یکسر خام کار درست درست و کار سست سست کارهای پخته پخته اند و کارهای خام خام پخته کاران زود به
پخته کاری میرسند و خام کاران شتاب بخامکاری میگرایند آنهمه جهان که برجاست از درستی
برپاست و آنهمه جهان که رونما خواهد شد بدرستی روخواهد نمود و آنهمه دنیا که بخوشنمائی رونماست
به پختگی آرایش افزاست و آنهمه دین که هویدا و آشکارا خواهد شد به پختگی آسایش رسا خواهد گردید
کار پیغمبران و فرستادهای یزدان بپختگی و درستی بوده و سروکار دوستان خدای و نزدیکان
ایزدی درست کرداری و پخته کار و باری شده بادشاهان جهان پخته کاران گذشته اند و سروران
گیهان درست کار و باران گردیده شاهی را با پختگی خوش آشنائی ست و سروری را با درستی
فرخ باری بند و بست دنیا پابند بدرستی پختگی یافت و در هر دو جهان فرخندگی و خجستگی دریافت
آنکه با درستی در ساخت همه پسران آدم و هر آئینه خسروان فرخ دم را در هر آن و هر دم می باید
که چون خواهشمندی کاری و آرزومندی بدست آوردن چیزی بدل آرند پیش از همه نیک
و بد آن را بدانش آورده دست اندازی دران کنند و چون خوبی آن اندیشیده باشند
و بهی آن دانسته پس از آن چون دست در بدست آوردن آن دراز کنند آن چنان کوشش را
بکار برند که تا آن را بدست نیارند از خواهشش ننشینند و تا بآرزو نرسند از خواستگاریش
بیکار نشوند و چون چنین کنند اگر خواسته خداست و یاری سرنوشت کردگاری هر آئینه بخواهش
دلی خواهند رسید و بخواستاری خواهند آرامید آیت مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ
هر که باشد که از روی خساست همت خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را
عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا شتابیم برای او در دنیا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ آنچه که خواهیم
از نعمتها از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای
او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَّدْحُورًا رانده شده

از رحمت خدا ومَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا وهر که خواهد آخرت را یعني بهشت دوست دارد برای
آن یعني سعي کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا انچه حق سعي باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه
او مومن باشد با یمان خالي از شائبهٔ شرک فَاُولٰئِكَ پس آنگروه که جامع شروط ثلاثه اند یعني طلب
آخرت وسعي در اعمال نیکو با ثبوت ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوْرًا هست شتافتن ایشان
مقبول وپسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ هریکرا ازین دوگروه که طالبان دنیا وجویندگان
عقبی اند امداد کنیم وعطا دهیم آن گروه را وَهٰؤُلَاءِ وان گروه را بقدر همت یعني هیچکدام را محروم
نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوْرًا ونیست
عطای پروردگار تو ممنوع وبازداشته از مومن وکافر مومن را در هر دو سرا وکافر را درهمین دنیا

حدیث عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يُرْزَقُ مَنْ اَرَادَ الدُّنْيَا وَيُرْزَقُ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ
روایت است از عباس که داده مي شود کسیکه اراده کند دنیا را وداده مي شود کسیکه اراده کند آخرت را یعني هریک را مطلوب او میدهند

رَوَاهُ ابْنُ جَرِيْرٍ وَابْنُ الْمُنْذِرِ روایت کرده ست این حدیث را ابن جریر وابن منذر در تفاسیر
خودها وَعَنْ سَلْمَانَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وروایت ست از سلمان که او روایت
میکند از نبي صلی الله علیه وسلم که فرمود مَا مِنْ عَبْدٍ يُرِيْدُ اَنْ يَرْتَفِعَ فِي الدُّنْيَا دَرَجَةً فَارْتَفَعَ
نیست کدامي بنده که میخواهد بلندي درجه را در دنیا پس بلند میشود درجهٔ وَاِلَّا وَضَعَهُ اللّٰهُ
فِي الْاٰخِرَةِ دَرَجَةً اَكْبَرَ مِنْهَا وَاَطْوَلَ مگر اینکه پست میگرداند خدای تعالی در آخرت درجه او که
بزرگ ترست ازین درجه ودرازترست رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَابْنُ مَرْدُوْيَةَ وَاَبُوْ نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ
روایت کرده ست اینحدیث را طبراني در معجم کبیر وابن مردویه در تفسیر خود وابو نعیم در حلیه

حکایت از افسانهای دوست یزدان جهانیان واز فسانهای مرد ایزد شناس شاهنشاه
دوجهان پیشوا ورهنمای ماسرا باخرد سید احمد بروي فراوان درود بزرگ ایزدي زیبد از راستان
جهان ست دودوستان زمان که از ان آنگه بخواهش خورسندي جوي سترگ ایزدي پایهٔ
استواري براه چاکري ایمان ودین اسلام در رکاب کوشش نهاد تا آنکه اسپ زندگاني زیر
زین جان وتن تندرست ماند وچیت بدست یاري داداري شب وروز بجولاني وعنان
ریزي برتري خواهي وافزوني سازي دین اسلام خوش آئین ورسم پیغمبر فرخنده وسراپا
آفرین بسیار وبیشمار دستکاري درکار فرمود وانجام کار که مرگ سرگاه همه باشندگان
روزگار دوچار شدني ست بهتري مرگ راه خدای وخوشتر شهادت ببهشت رسائي گماز وبالاتر

و بلند تر چاکری ایمان و دین اسلام نیست بدست گشادگی کفر شکنی و تیغ زنی کافر گردن نسپای ازین رو
خاکدان گذاشتنی و تیره ولد گذشتنی مردانه وار و شیر کردار بگذشت و به بخشش آفریدگار به بهشت تخته
سرشت آرامید مجاهدان شرف اینچنین اندازند که در غزا اگر جهد بر میان دارند **حکایت**
پیهبر گوارم که بداد و بخشش ایزد با نوازش در جهان سروری بود با نام و نشان و در گیتی سالاری دلیر
و شیری داستان استواری کارگذاری آن پایه داشت و پخته کاری کار و بار بدان مایه که کاری که
دست دران گشاده تا بانجامش نرسانیده دست ازان نکشیده و کارزاریکه پا دران فشرده تا بپایه
کردگاری پیروزی نیافته ازانجا نجنبیده در پیکارهای سخت بسیار روداده که گاهی با چندی سواران
لشکرشکن رو بروی بسیار دشمن شمشیر زن دو چار شده و در رزم و کین پای مردی بر زمین استوار
داشته و دست دلاوری دراز کرده فرجام کام پیروز با نام شده گاهی با لشکر فراوان با سپاه
بیکران برخورده و در زد و خورد نبرد لشکرها پریشان گردیده مگر بجان خود با برخی و کمی سپاهیان
خوانخواه آمده گاه چون کوه پیش بی پایان انبوه بر جای مانده بزور آفرینده شور و زور **بیت**
که چون بخت پیروز یاور بود ؛ روا باشد ار یار کمتر بود ؛ پیروز گردیده **حکایت** شاه همایون
و بفرمان شاهنشاه بی چون و چگون فرمان گستر بر کشورها بیرون از رودهای سیحون و جیحون و بگنجهای
بسیار و افزون و با لشکرهای بیشمار و فزون مامون از گوهر خجسته عباسی خلیفه بر عربی و پارسی را
خوی گل خوردن پیدا آمده زبان خوگرفته ازان روز زار و نزار میشد و زرد و بی آب و رنگ میگشت
و میگاه[؟] بر جان خود می ترسید و پزشکان هرچند به پزشکی دست درازی[؟] میگشادند ناچار می ماندند
و شاه تندرستی خواه و نیک سگالانش درین راه بی راه ماندند روزی با خدای و مرد ایزدی
پیش آمد و از چگونگیش آگاه شد پرسید که این خوبدی دو بد ورا چرا نمی گذاری و ازین رنج چرا نمی
رهی شاه گفت خوگر شده ام فراوان میخواهم که ازین زشتی با تندرستی برهم چون جانم بآن آویزان
است بنابرآن ازان برکران شدن دشوار و گران است آن یزدانی گفت که خواهشهای پر زور
و استوار که شاهان دارند که هیچ چیز ازان برنگردند از تو کجا شد و کجا رفت مامون با گوهر همایون
از شنیدن این گفتن بخود فهمیده ازان روز آن خوی زشتی مومو را بگذاشت و بنام و کام خود بفرخی
و تندرستی برآراست **حکایت** شاه گرامی و نامی و فر و فرخی کامی شاهی بشتیر گیتی گرد آور
بادشاه تیمور که به فرمان یزدان جهانبان شاهی بود با فرمان فراوان و جهانگیری با لشکر و کشور
بی پایان در نامه افسانه خود که بنام تزک تیموری نامی ست مینگارد که در آغاز گیتی ستانی صد و سی

کار خود چنان رای زدم که سه صد و سیزده مرد مردانه خردمند و فرزانه و دلیری و هنرهای ستوده یگانه همه با گوهر برتر و بخته جان و درست سخن با خود یک راز و یکدل ساختم و در یک جائی و یک سخنی و استوارکاری آنچنان که چون برای کاری میگفتند که اینکار میکنیم تا آن کردار و کارش نیاوردند از آن کار و گفتار بر نمی گشتند همانا به نیروی ایزد توانا ازین بود که در بزرگی پادشاهی و سترگی فرماندهی یافت آنچه یافت و ما را پیروزی دهی دادار دانا در گیتی ستانی و جهانبانی کارها کرد هر آنچه کرد **نظم** چنین بود تا شد بزرگیش راست ❊ بر آن چیره بر پادشه شد که خواست

بمردی ستوده بهر انجمن ❊ که رزم هرگز ندیدی شکن ❊ که هم داد داد و هم دادخواه ❊ کلاه کئی برکشید بماه

حکایت شاه ایران نوشیروان از پادشاه روم پرسید که پایداری شاهی در چیست و در فرماندهی باستواری کامیاب کیست پاسخ داد که من هرگز کار بیهوده نفرمایم و هر آئینه بهر کاری که فرمانده هم بانجام رسانم نوشیروان گفت و گوهر خود را باین رشته سفت که راست است و درست و دانایان یونان همین گفته اند آشکارا سخن نیکو و خوش بنهفت

وصیت یازدهم در جست و جو و کوشش در کارهای هر دو سرا

بدانکه جست و جوار جمندی دنیا و دین و کوشش برای بلندی اینجهان و آن جهان گزین از ارجمند منشی و بلند بینشی جست و جوی پایهای بالا سرا یا دانشی ست و کوشش مایهای پایه افزا سرا سر آرامشی آنکه در گیتی در کوشش بدست آوردن سود این هستی و گرد کردن بهبود آن سرای بیشیگی آغشتی بسر برد هر آئینه گوی نیکبختی بچوگان فرخ نامی و فرخنده کامی برد خدای بلند را کوشش در کارها پسند است و پیش داور ارجمند رنج بردن در کار و بارها خجستگی مند پیغمبران بر او شان درود فراوان در آئینهای پیغمبری همه کوشش فرموده اند و دوستان یزدان همه جستجو نما در کارهای روا نشده پادشاهان برای شاهی و فرماندهی رنجها کشیده و بدین دست کار گنجها فراهم آورده و سروران بنا بر سروری و سالاری کوششها نموده و باین آویزش ناخها و ناخوبیها بر روی روزگار گذاشته **نظم** بسا رنجها کز جهان دیده اند ❊ ز بهر بزرگی پسندیده اند ❊ برنج است و با رنج نام است و گنج ❊ همانا که نامت بر آید ز رنج ❊ دانشمندان زیرکی گزین که پیش روان کاروان دانایان دنیا و دین بوده اند با جستجوی کامها فرخنده کام داشتند و خردمندان شریعت برین که پیشوایان کهین و مهین بودند به کوشش و رنج فرخی نام شدند هنرمند

بی رنج و بی هنرمندی بلندی نیافته و نامور بی کوشش در ناموری با فرخندگی نشده گنج در گرو رنج ست
و رنج پیشه و گنج رنج آوری گنج آوری ست و یار خوش رنگ و بوی رنج آوری **بیت** تن آسان
غم و رنج یار آورد ❊ چو رنج آورد گنج بار آورد ❊ هر که را کوشش و رنج سر و کار ست کار و بار خوش
همایون و خوش سر و کار ست و آنرا که آرام و آسایش کردار ست درد و جهانش به بی آرامی و زبونی
سر و کار ست نام آور آنرا آسایش در کوشش ست و دلیران را آرامش در کاوش خورشید جهانتاب
و ماه با آب و تاب که از روز آفرینش با چندین شتاب و پیچ و تاب شتابان و گردان اند همانا ازین است
که سرفراز سرفرازان جهان اند زمین که بی رنج آرمیده ست باید دید که بچه خاکساری و خواری ست و
آسمان که هر آن و زمان رنج گردش و دو و دوش کشان ست بجز دوربین بکارش می باید رسید
که بکدام پایه بلند سری و به بالا همسری ست **بیت** بشهر خویش درون بی خطر بود مردم ❊ بجرم خاک
و فلک درنگاه باید کرد ❊ بکان خویش درون بی بها بود گوهر ❊ که این کجاست بآرام آن کجا بسفر
زر از کان بچه کوشش فراوان بدست می آید و لعل بدخشان بکدام اندازه رنج و جستجوی بی پایان
بدست آرزومند میرسد گوهر درخشان از اندوه آب دریا بی دستیاری رنج بی شماری که بدست آمد و
دلیران پر دلی آگاهی و شیری دستگاهی بجان کاهی پیروزی یافته اند و کشورکشایان لسختی رزم
گاهی پای بر تخت شاهی گذاشته پیغمبران برنج شکیب بر کافران پیروزمند شده اند و ایزد
دوستان بسختی شکیبی بر بی دنیائی بالا آمده **بیت** نه آسایش دید بی رنج کس ❊ نهاد زمانه برین
و بس ❊ بدانکس بود رنج و بیم و گزند ❊ که گردون گردان برآرد بلند ❊ آیت وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمودند به احکام توریت
بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعت
یا بر باز ماندن از مناهی وَكَانُوا و بودند بِآيَاتِنَا به آیات ما یعنی علاماتیکه بموسی داده بودیم
يُوقِنُونَ یقین میداشتند **حدیث** وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم
روایت ست از عمرو بن العاص که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم إِنَّ قَلْبَ ابْنِ
آدَمَ بِكُلِّ وَادٍ شُعْبَةٌ بدرستیکه دل آدمی در هر وادی شاخی و قطعه ایست کنایت ست
از تشعب و تفرق هموم و خواطر وی در اسباب رزق و تحصیل آن فَمَنْ أَتْبَعَ قَلْبَهُ الشُّعَبَ كُلَّهَا
پس کسیکه تابع گرداند دل خود را آن شعبها همه را یعنی در پی آن هموم و خواطر برود و در تفرقه
افتد لَمْ يُبَالِ اللهُ بِأَيِّ وَادٍ أَهْلَكَهُ باک ندارد خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند

اورا ور فتن او ازین عالم در کدام مشغله اتفاق افتد و در چه حال موت او برسد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى
اللّٰهِ كَفَاهُ الشُّعَبَ وکسیکه توکل کند واعتماد نماید بر خدا و بسپارد کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی
او را همه شعبها و تفرقها و حاجتها و مؤنتهای گوناگون او را رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست
این حدیث را ابن ماجه در سنن خود **حکایت** پیر پیران راه بزرگ یزدان و پیشرو پیشروان روشن ستر گ ایزد جهان
بان مهربان پایان خدای بالابروی همیشه برسد سید احمد غازی و مجاهد بر وی مهربانیهای برتر داور
جهانبانی گرا باد از آغاز پیدایش براه نمائی دادار سزاوار نیایش در کوشش پاسداری آئینهای
دینی و در جستجوی افزایش کارهای ایمانی و اسلامی بود چه در خوردی و چه در بزرگی همواره گفتار
و کردار خود در کارهای سرفرازی دین و بلندی شرع برین بکار آورده دیگر کارهای دینی بد بکارهای
دنیاوی گاهی نگاهی نینداخته اگر کارش کشورستانی بود همه آن کوشش بتن برای خوشنودیی
جوئی برتر یزدانی و اگر گفت و گویش با عالمان سراپا دانش ایمانی شد همه آن گفت و شنود بپاس
خوشی خواهی بالاتر ایزد جهان بانی و اگر کار و بارش در بزرگ داشتن سروران و بزرگ منشان
گذشته همه بنا بر بزرگی آراستن سترگی اسلام و دین گشته همانا بزور پیدا کننده نیرو و زور بلند
همین همین نیکوکاری بود که در جهان چها جهان جهانیان بنور ایمان روشن و درخشان و بروشنی
اسلام درخشنده و تابان گشتند و همانا برهنمائی آفریننده راه نمایش برخوشتر این برتر خجستگی
و بهتری بود که بیشمار آفرینندگان براه ایمان و اسلام استوار و پایدار گشتند شگرف کاری کردگاری
بهمین بود که بیشماران سرداران و خاکساران بلندان بلندش بنور ایمان آراسته شدند و شگفت
دستکاری پروردگاری باین شد که هزاران و صد هزاران توانگران و درویشان باندرز دل اندیش
به آرایش اسلام پیرایش یافتند **ف** بدانش همیشه نگهدار دین ٭ که بر جانت از دین بود آفرین ٭
ببینو بد و در سته گردیم و لب ٭ در رستگاری جز او نیست کس ٭ **حکایت** بمهر بزرگ دادار
پدر بزرگوار و خوش کردار و نیکوکار سن گنه گار از آغاز کودکی در جستجوی سرفرازی و در بدست
آوردن سروری و سرداری بود همیشه بازی کودکی بکر و فر شاهی و سالاری در کار داشت خود را گاهی
سرور و گاهی شاه ساختی و دیگر کودکان را نوکر و چاکر داشتی و بداد و دهش و سزا و پاداش بازیها کردی
و چون بداد خدای بلند دادار جوان شد از آغاز جوانی تا آخر زندگانی در کار و کوشش کشورستانی
و کارهای شمشیر و سنانی جان ستانی و صف و دژ شکنی بسر آورد و در این کوشش نمای و رنج کشی
دو دنیا همواره کارهای دینی بکار داشت و در بزرگ داشت کارهای آن سرای بلند نامی می افراشت

به نیروی بندگی ایزدی و سترگ دادار بتها در کشورها و بتخانها بشکست و بجنگ آمیخت و خونهای بت پرستان
در چهار سوی زمین بیشتر سوی هندوستان بریخت و در زمین و زمان اسپ کافرکشی برانگیخت و شمشیر
کفرزدی سرهای بیشمار آن کافران بریع در جهان آویخت و برهنمائی راه نمای دین و دنیا کاخهای
نمازگاهها ساخت و در و دیوارهای خانهای دانش آموختن برافراخت و دانشمندان دین را در بسیا جاها
جابجا برای دانش آموزی دین و دنیا در کار داشت و سخن پاک خوانان سخن خوشتر بلند داور در بسیا جاها بنا بر
بیاد دادن آن سخن روشن فرخی و فرخندگی نشیمن برگماشت و زمانهای زندگانی و آنهای دم زدنی
را در پرستش داور یکتای با آفرینش بسر برد و در ستایش کردگار بخشش افزایش از کشایش پیدایش
ناز گیتی گرایش بانجام آورد و بدین نیکوئی و باین خجسته خوئی بداد و داد نیکنامی دو جهانی و فرخ کامی
هر دو سرائی بدست کرده اگر خواهش پروردگارست به بهشت برین و مینوی فرخندگی آئین جای
همایون و خرمی از اندازه بیرون برگزید و با بسیار و بیشمار شادمانی شادان گردید

حکایت

شاه گیتی گیر و تاجور بالشکر تیر و شمشیر و با داد و دهش دلپذیر بنوازش یزدان جهانبان گیرنده گیهان
امیر تیمور گورکان از خوردی خوبی خجستگی موبموی بلندی جستجو داشت در کودکی ببازی با کودکان خود را
شاه و آنرا سپاه کرده بازیها کردی و برانها فرمانها روان ساختی انجام به پرورش ایزد بافزایش
با سپاه سراسر ازدحام جهان و گیهان را از توران و ایران و هندوستان و روم و شام و سوای زین
کشورهای دیگر بسا فرماندهی و فرمان دهان را بزیر فرمان و نگین آورده به آرام رام نمود و از آغاز تا فرجام
سر بسر بلند نام و ارجمند کام گردیده آری بهر نورده مهر در روشنی بخش ماه فرخ چهر کوشش خواهش
بالانامی و جست و جوی والا کامی را در هر دو سرا اجر فراوان ست و بی پایان و اگرنه چنین بودی
و اگرنه اینچنین شدی پیغمبران فرخنده دستگاهان و دوستان یزدان همایون جایگاهان بکوشش
به پرستش چرا پرداختندی و بکافرکشی و کفرشکنی برای چه خون ریزیها کردی و دانشمندان دین
و پرستش کیشان خرمی آئین شب و روز چیان در دیدن و خواندن نامهای دانشمندی دین و دنیا
و روزه و نماز زندگانی بسر بردندی

حکایت

مردی گردی بهادری بی بهادرے
جهانگیری سراپا دلاوری کشورستانی سربسر شمشیر و سنانی شاه یعقوب بن لیث که در جهان
کشائی و دشمن گزائی جهانداری بود با نام و شهریاری سراپا کام از بن و نژاد پیشه آهنگری داشت
و انه بنیاد و نهاد شیوه رویین سازی از آغاز زمان دست از آن کار باز داشته بهمه تن بکار و بار
کارزار و کوشش پیکار و جستجوی شاهی و آرزوی پادشاهی پرداخته شب و روز بآن کار دل افروز

رتور وشور داشت و ماه و سال به آن دست کار بی همال روز بروز بدین آرزو همواره دلیرانه جان شیرین و بی مانند را در جائهای سخت وکارهای درشت در افگندی و همیشه از آرام گزینی و تن آسانی یکسو بوده برنج کشیها و سختی ها بسر بردی با وگفتند که تو مرد آهنگری و یکی از مردمان بازاری ترا که برین کار داشته و توچرا سرخود را باین سرفرازی افراخته پاسخ گفت وگوهر بیش بهای دانش را باین آئین برشته گفتار خوش خوش سفت که دریغ دامنگیر کارم ست و آفسوس پابند آرزویم که زندگانی بی مانند وزیست بی بهارا در پیشه کین وکم مایه و در کاریکه انباز بسیار دارد در گذرانم آرزویم برآنست و سر کوششم بدان که بیاری بزرگ دادار ی بآن پایه برسم و تآن سرمایه سر و سامان سازم که دران انبازی نشود و دیگری بآن برابری نکند پاسخش دادند که بدست آوری این خواهش بسیار دشوار ست و برآمدن براین اوج بالا دست نه کار هر کهین کارگفت هر آئینه روزی کالای خوش زندگی را بتاراج تاخو مردن دادن ست و چار ناچار آنی ازین دار ناپایدار رخت دلکش زندگانی بدر ماند و کام نهنگ سرکش مرگ کشیدن بنابرین اینکه در کشاکش کاریست وکین بمیرم چه سود و چه نام وکدام کام بهتر و خوشتر انکه در کاوش کشایشهای بلند وارجمند سر بدهم و جان ببازم تا نام بزرگ کام بدست آرم هر آئینه بیاری بزرگ دادار ی از همین بنگه از پایه کمین وکهین آهنگری بپایه مهین و بهین سرفرازی شهریاری رسید وکام ونام سبر پایه گزین و جای بالا دست آئین جهانداری رسانید **حکایت** بادشاهان شاهی دستگاهان و شاهان پادشاهی دستکاران و شهریاران داد کار فریدون همایون و جهاندار با فر و برز بسیار کیخسرو و خسرو بهمراهی پهلوان سر لبر دلیری و توان کیو نیو و بیاری بزرگ دادار ی در کوشش کارزاری افزون از نیز دیو بود شاه دادگر و کشورکشای تاجور و با فرخی و فرخندگی بی اندازه و بی ام اسکندر نامور و تاجدار کامگار اردشیر سراپا یه کردار پلنگ و شیر که بمهر سترگ یزدان کیهان بان همه خسروان گیتی ستان و جهانداران کشورگیران بوده اند و تاج داران با فر و برز ان شده و به بخشش بخشاینده دوجهان و نوازش آفریننده این و آن جهان کشایان با نام و لشکر کشان فیروزی کام و فرمانروایان داد فرجام و آرام ده ستمدیدگان بی آرام بر روی روزگار آمده اند و بدین ناموری و بالاتری و درگیتی بلندنام برآورده چگونگی لشکرکشی و دشمن کشی و جهان کشی و دشمن گزائی هر یکی شاهان ازان و از ان فرمان دهان دادگران از نامهای باستان ونگارشهای کشورستانی شان باید دید و چگونگی سرگذشتها و داستانهای آنها باید رسید که بیاری برتر کردگاری بچگونه بکوشش و جست و جو بپایه سرفرازی و شهریاری و جهان

بپایهٔ تخت و افسری رسیده اند وبداد دهی نامدار دو جهان و کامگار سرای این آرام گردیده همه بجستجوی
بسیار و رنج کشی بیشمار این سرمایهٔ بهی از گنج دنیا بدست آورده اند و همه را بداددهی فراوان و نکوکاری
بی پایان این بنگاه نیکوی از روز بازار زمان گرد کرده **ﻫ** که اندر جهان سود بی رنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست **ﭼ** تن آسانی و کاهلی دور کن بکوش و بگنج تنت زور کن

وصیت دوازدهم بهدایته وعونه والا دستگاه در باز داشتن

مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباه بشگرفکاری حضرت کردگاری همه بزهکاری در جهان مانند
پلیدی ریدن و شاشیدن ست در بدن انسان چنانچه حضرت یزدان همه دان بدن انسان را
پاک و تابناک آفریده و از سرتا پا بسیاری روشنیها و پاکیها بدستکاری و زیبانگاری خویش در و
رونما ساخته و برروی کار آورده و بدانائی با توانائی خود در برابری آن خوشتری اندک ناپاکی
و پلیدی وگندگی هم نهاده همچنین حضرت گیهانبان همه جهان سربسر روشن و تابان و پاک و درخشان
آفرینش فرموده و در آن آشکارا و نهان در پیدایش شگرفکاریهای بس ژرف پیدایش نموده
و در برابر آن همه بهتری یکی ناپاکی و پلیدی شیطان و یاران آن و کفر و شرک و گناه و بزه آفریده
و چون گناه سربسر زشتی ست گنهگار سراسر درد و رنج آغشتی بزهکاران شکار فرشتگان دوزخ
اند و کباب آتش دوزخ و گنهگاران در هر دو سرا بسخت گرفتاری و زبون کاری اند و دوزخ
برای ایشان ست مسلخ شیخ بزهکاری روسیاهی ست و پیش حضرت خدای با پادشاهی
تباهی گنهگاری یکسر بی سود است و پیش جناب برآرنده بهبودی نمود دستکار گنهگار را
پلیدی سر و کار ست و زشت ساز بزه پرداز ناپاکی کار و بار چون گنهگار بگناه می درآویزد
از ناپاکیش سراپا ناپاک بدتر از خس و خاشاک سزاوار سوختن آتش تابناک میگردد و بزهکار
که با بزه می پیچد از پلیدیش سرتا پا پلید زشت تر از شاشه و ریده سزای افگندن برتوده پلیدی
میشود و چمنستان جهان را ز بوی گناهان باد خزان ست و گلستان گیهان را زشتی گنهگاران
خشکی سامان مومن را با گناه بدراه کاری نیست و مسلم را با بزه بد باد افراه سر و کاری نی
و پنداری از بدکرداری در تار و مار نیست و پرستش حضرت پروردگاری گیتی نگاری در تیره روزی
بزهکار زشت کار نفرین حضرت جهان آفرین ست عمر رضا ره بزهکار سیه کار رانده زمان و زمین
نافرمانی یزدانی زبونی دوجهانی ست و سرتابی از فرمان ایزدی زیانی ایمانی و جانی

له اینها همه در زمان یاران علم و لاف است ۱۱۲ از برهان

بنام فرمان سرزنش دو جهان ست افزون از ریگ بیابان و بر سرتاب از فرمان بر افروزنده آفتاب و ماهتاب نفرین زمان و زمین ست فزون از بی حساب باران آفرین آفریننده برنده پرستش پاینده ست و نفرین جهان آفرین بهر بازننده از پرستش بزرگ پاینده و بلند مومن را همین به که ازین کار کهین و ناپاک تر از سرگین مو بمو کناره گزیند و مسلم را همین خوش که ازین کار ناخوش پلیدی روکش بهر رواز هر سو بصد نگاه و دامن چیند سر پیچ از فرمان پذیری برارنده هستی و هیچ کمینه و هیچ در هیچ ست و سرکش از نمایش داور سترگ زیبا ستایش در زشتی و گندگی هیچ در هیچ باید دانست گناه جا نگاه را پایه هاست و نافرمانی دوزخگاه را پایگاه ها پلید تر همه شوریده سریها و ناپاک تر همه بدبختیها شرک تیره و ناپاک تر از چرک و پس ازان در زشتی بدعت سرا پا خباثت ست و پس او در تیره روزی گنهگاری و بزهکاری و بدسگالی کردگاری گیتی نگاری من خاکساری بارها زشتی کفر و شرک سیه کاری را جدا و ناهنجاری بدعت شوره سری را جدا درین نامه هیچ میرزی نشنید و اندرز نوشتم و بپاس خوری و شادمانی مومنان و مسلمانان یادگاری و بنابر بخشش خواهی من نادانی رهی یاد دهی گذاشتم و اکنون به نگارش نافرمانیهای سزاوار آتش نعوذ بالله تعالی منه در کوشش ام و کند و کاوش آیات وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ اَنْ يَّفْتِنُوْكَ و حذر کن ازیشان ازانکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ از بعضی آنچه نازل کرده ست خدای تعالی بسوی تو فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ اَنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ پس بدانکه اعراض ایشان ازان جهت ست که میخواهد خدای تعالی اَنْ يُّصِيْبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتها به برخی از گناهان ایشان در دنیا و به باقی در عقبی ایضا وَاٰتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهٗ و بده خداوند خویشی را آنچه حق اوست از نفقه و جنس معیشت بالو وَالْمِسْكِيْنَ و درویش را وَابْنَ السَّبِيْلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن تَبْذِيْرًا اسراف کردنی اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْٓا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ بدرستیکه اسراف کنندگان هستند برادران شیطانان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال وَكَانَ الشَّيْطٰنُ لِرَبِّهٖ كَفُوْرًا و هست شیطان مر پروردگار خود را منکر و جاحد نعمت او

احادیث وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اٰيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلٰثٌ نشان منافق سه خصلت ست

بیان بعض مواعظ

وَاِنْ صَامَ وَصَلّٰى وَزَعَمَ اَنَّهٗ مُسْلِمٌ اگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان میبرد که من مسلمانم
اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ چون سخن گوید دروغ گوید وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند آنرا وَاِذَا ائْتُمِنَ خَانَ و چون امانت نهاده شود خیانت کند رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت نموده
ست این حدیث را مسلم در صحیح خود وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ و روایت ست از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلْكَبَائِرُ
اَلْاِشْرَاكُ بِاللّٰهِ وَعُقُوْقُ الْوَالِدَيْنِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَالْيَمِيْنُ الْغَمُوْسُ گناهان کبیره شریک گردانیدن
بخداست و رنجانیدن پدر و مادر و کشتن کسی بناحق و سوگند دروغ خوردن بر چیزی که گذشته ست رَوَاهُ
الْبُخَارِيُّ روایت کرده ست این حدیث را بخاری در صحیح خود وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایت ست از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
اِجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ ترک دهید هفت خصلت هلاک کننده ها را قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
وَمَا هُنَّ عرض کردند صحابه که یا رسول خدا و چه چیز و کدام اند آن هفت خصلت قَالَ الشِّرْكُ بِاللّٰهِ وَالسِّحْرُ
وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِيْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَكْلُ الرِّبٰوا وَاَكْلُ مَالِ الْيَتِيْمِ وَالتَّوَلِّيْ يَوْمَ الزَّحْفِ
وَقَذْفُ الْمُؤْمِنَاتِ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ فرمود که شرک آوردن بخداست و جادو کردن و کشتن
ذاتیکه حرام گردانیده ست خدای تعالی مگر بحق و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و پشت دادن روز جنگ
از کافران و دشنام دادن بزنان پارسا سلیمان غافل از بدکاری مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ اتفاق کرده اند
بخاری و مسلم در صحیحین خود بر ثبت این حدیث ازانجا که نگارش همه گناهان سرّ بسر کاهش بیرون از
اندازهٔ کاوش من بی مایه گروش ست که گمراهی اهرمنی نافرمانی های یزدانی جهانبانی بسیار
افزون و بس از شمار بیرون اند بنابران این هیچمدان درانجا نگارش چندی گناه و برخی از
بزه تباه برای باز ماندن مردمان ازین کارهای ناپاک و سراسر زیان می نگارد ایزد دانا می رهنما
مرا و همه ما را ازین ناشایستگی ها و ناباستگی ها باز داشته راهنمای پرستش و خوشنودی خویش
فرماید آمین ثم آمین از گناهان ناپاک و بزههای سزای دوزخ مغاک زنا دوزخ رسا آتشگرست
وکننده اش سراپا سزاوار کیفر در رسا و لواطت سرّ بسر نجاست و سراسر خباثت و گنهگار آن یکسر
در عذاب ست بر مخالطت و کشتن جانِ ناروا دوزخ سزا و رنج آتش افزا و دست درازی
بدزدی و سرمایهٔ مردم که بدبختی و روسیاهی آوردنی ست و رسوائی و پشیمانی هر دو سرا فزودنی
و خوردن باده خرد بر باد داده و سوختن دوزخ آماده و نوشیدن می سزاوار تی که در و و آتش جا است

وکی و همچنین هر چیز خوردنی و آشامیدنی هوش ربا و مستی انگیز فرزانگی ریز و دیوانگی آویز و باختن قمار
نابکار سیه کار تیره و تار و گرفتن و خوردن ربا زیان دها و آبرو ربا بهر دو جا و خوردن گوشت
پلیدی اندوخت خوک ناپاک و ستروک و مرد ما نزا بزنا دشنام و زر و سرمایه کسان بستم و ناروا گرفتن
و به بیداد و ناسزا دست بر دکرده وادن که کاریست خود را بزه کام و بدنام نمودن و گواهی دروغ
دادن که گناهیست پرهیزگاری بیفروغ و گنهگاری فروغ و بدآکنش شکستن روزه ماه رمضان
فرخندگی نشان و با فرخی بیکران و خوردن سوگند دروغ آگند زشتی پابند که خورنده آن سراپاست
در دوزخ گرفتاری و بند و مهر بریدن از برادران و خویشان و ناخوش نمودن تیماریان و خویشاوندان
و مادر و پدر مسلمان را رنجانیدن که کاریست روسیاهی گزیدن و به دوزخ رسیدن و گریختن از جنگ
دوچند کافران که نامردیست نمایان و در هر دو جهان سراپا زیان ٥ بی بهره کسیکه چشمه آبحیات
بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات و ناروا خوردن زر و مال یتیمان بیکسان و بی سر و سامان و کمی کردن
در سنجیدن که نزدیکی ست به آتش سوختن و گذاردن نماز دلنواز پیش از آن که گناه تباه ست
به آتش رسان و خواندن نماز سزاوار فرخندگی سامان و ساز پس از آن که نافرمانی به دوزخ رسانی است
و ندادن زکوة که نافرمانی ست سراسر شیطانی و بدبختی ست سربسر آهرمنی و سیه روزیست و داغ آتشین
بر دوش و پیشانی نشانی و ناروا با مسلمانان جنگ کردن که دست بردیست در هر دو سرا برای
شکست یافتن و بر پیغمبر سربسر راست و خوشتر و سراسر درست و بهتر بروی مهر و درود داد ابرتر
یکسر دروغ بیفروغ بستن و گفتن که زشتی ست آتش دوزخ افروختی و سیه بختی ست زبونی و زیانی
سرشتی خدای والا ما را از آن در پناه خود دارد و بیاران پیغمبر با فر و تاجور که بروی مهر و درود
ایزد بالاتر که خداوند بزرگ از ایشان خوشنود باد دشنام بدنشان و نام دادن و به آیین کام تا فرجام
زبان و کام را پلید و ناپاک نموده خویش بسوختن آتش دوزخ خواستن که خدای بالا ما را از آن در پناه
خویش دارد و یا بودن و دسترس امر معروف و نهی منکر گذاشتن و باین گنهگاری از بهشت در
گذشته به دوزخ رسیدن و پس از خواندن فراموش کردن قرآن با فرخندگی فراوان و فرخی
بی پایان که کم بختی ست در هر دو سرا و تیره کاریست در اینجا و آنجا و سوختن جانداران زنده که کاریست
آرام و جان و جهان گزنده و گناهی ست به آتش دوزخ رساننده و بی بهانه و بی آزار ندادن زن
تن بمرد خواهشمند زن و از مهر خدائی توانائی برافرازنده سپهر نومید بودن و باین سیه بختی
و تیره سرشتی خویش راندیک خشم ایزد دانائی بخشنده مهر نمودن که یزدان همه دان ما را از این گناه

پناه باد و پوشیدن گواهي بی بهانه و باین کار خود کامه نشانه شدن برای خشم آفریننده زمین
و زمانه و گرفتن از مال پاره برای کارسازي ناروا و ناکاره و بدنامي و زشت کامي پذیرفتن در
هر دو سرای خوشکامه و جنگ انداختن در میان مرد و زن و باین بیداد روسیاه شدن و به دوزخ
گرفتار گردیدن و بردن بدي مردمان نزد شاه با فرمان و زشت رو و بی آبرو شدن در هر دو جهان
و بی ترس بودن از خشم و آزار و ناخوشي و بیزاري خدای روزگار و دانای هر کردار و علم و عالمان را
که بزرگي و برتري دانش و دانشمندان بفرمان یزدان بزرگ و برتر با بیگمان دریافت شده است
کم دانستن و کارهائیکه در برابر سترگي و خوشتري شان نمی زیبد به آنها پیش آوردن که کار کهتری
آوري ست و بخشم خدای بزرگ و خوشتر گرفتاري و در بزرگي و سترگي قرآن سراپا بهتري و سراپا برتری
کمي کردن که زشتي ست بدسرشتي و بسوزش دوزخ برشتي و ظهار کردن با زن که کاریست بی شرمي
تن بتن و نافرماني شاه با فرمان که بفرمان یزدان گیتی بان گناهي ست بر زیان و زشت و زبون
هر دو جهان و روا داري ستمکاري نمودن دستگري و بیدادگر گردن و مانند اینها دیگر بزهکاریها و نافرمانیها
خدای دانا و بینا که بی اندازه اند و بیشمار مومن را باید که بزور پروردگار بالا از همه گناهان دوزخ رسا
باز مانده به پرستش داور یکتا گراید و از اینهمه ناپاکیها و ر وسیاهیها کناره گزیده بستایش ایزدی همتا
از هر بن موزبان کشاید و در کتاب زواجر في بیان الکبائر که گرد آورده ابن حجر مکی ست اندازه گناهان
کلان بهفتصد شمار آورده و بنابر پرهیزگاري مامردم یادگار گذاشته و اندازه بیشماري گناهان خورد را
شماري نیست و پایاني نی همه ناپاک و پلید اند و سزاوار ناپسندي و کناره گزیدنی و همه ناخوشي و ناخوشنودی
پروردگار بلند و خوشتر اند سزای دوزخ رسیدنی و باتش پیچیدنی و این اشعار از گنه کارنامه نگار ست امیدوار
بخشش پروردگار بخشش فرمای بیشمار
همه مجموعهٔ پشیماني ❊ همه بنوعهٔ پریشاني ❊ همه دور
از منازل غفران ❊ همه نزد از مدارک نیران ❊ جمله آرای قهر قهار اند ❊ جمله زیبای شعلهٔ نار اند
جمله از عفت و حیا مهجور ❊ جمله با بیحیاستی موفور ❊ در نامهای شرع خجسته و فرخنده فرموده عالمان
دیندار و دانشمندان پرهیزگار اند آئین کیفر کردار هر کار نابکار ازین کارهای ناپاک و ناهنجار نوشته
اند و نگارش نموده خدای بخشش فرما بآنها سزای نیکو دهد بآن روش سزای هر یک ازین گناه
بکار آرد و بزور پروردگار زور ده و راه نمای بهمان آئین فرخي آگین این همه بدبختیها از چرگین
از همه کشور سربسر دور و نابود سازد و نام و نشان اینهمه پلید و گمنامان بی نام و نشان سازد
و باین کار همایوني و شادماني افزای خوشي و کامراني دو جهان را [illegible] ور و دار نهمه تیرگیها و ناپاکیها

لواطت پلیدی رسا و گندگی آسا که گناهی است سراسر بی شرم و رو سیاه و بزهی است یکسر به دوزخ رسا فرشتگان دوزخ با لوطی در کشتی اند و آن زشت کار با مار و کژدم دوزخی در جفتی تا آتش تیره بختی اش آتش دوزخ است و شمع شبستان سیه روزیش شرر دوزخ شیخ دیگیتی مایه کیسه اش پلیدی و رسوائی است و در آن سراسر مایه گنجینه اش در بلند زبانه آتشین سوختگی پاکی و شادی از لوطی هزار فرسنگ دور است و آسایش و بلندی آزادی از و بصد هزار فرسنگ دور دور و بی شرمی و گندگی را بکننده اینکار استوار سرو کار است و بدنامی این جهانی و زشتکامی آنسرای را با و نتحکار و یار همان به که مومن پاک از ینکار ناپاک بصد دانش دامن کشیده و پرهیزگار ماند چه همین خوشتر که مسلم خوشکردار از ین زشتی و گندگی بهزار بینش آلودگی خویش باز داشته نیکوکار باشد نظم از نامه نگار امید وار مهر آفریننده روزگار نظم

سیما آن لواطت بد و شوم
که شده کار خلق زو بد شوم
هست کاری پر از فضیحت و عیب
جمله بیدانشی در و لاریب
زین چه عیب است برتر ای نادان
که خدا کرده خلقت از مردان
همه نعمات مردمی دادت
سروری بر اناث بخشیدت
لذتی بیمری ز عیش زنان
که مثل نیستش درین دوران
لذتی بیمری ز عیش چنین
نیستش مثل جز به علیین
با چنین عیش و شادی و عزت
میکشی خویش را بدین ذلت
که بود عارمند زو حیوان
وای بر حال همچو تو انسان
میکنی خویش را همو شیاری
بدتر از خوک و خر به بیداری
عیش تو خبث کان خبث است
رفتنت در جحیم بی مکث است
در بدن هست موی انجس
میرود طبع خوش از و بنجس
میشوی شائق نجاست او
میچشی خبث از خباثت او

عالمان های گبران پیغمبران فرموده اند که بیماری ناهنجاری بدکاری با زنان را درمان می توان کرد و بیماری ناپاکی بدکاری با مردمان را دارو نمیتوان نمود زیرا که تپش خوهش زن بیگانه سرای زن حرام را آب زلال جفتی بآئین دینی و شرعی فرو میتوان نشاند و سوزش بی تابی مرد با مرد را چاره فرو نشاندن هیچگونه نیست که در دینی و شرعی جفتی مرد مرد را بجز نارروائی و زشتی دوزخ فرو هشتی نامی و نشانی نیست بفرمان فرمایان جهانیان از ناگزیرها و بیچارگیهاست که مخنثان ناپاکان و پلیدان را بسزای بسیار و کیفر بیشمار رسانند و در همه کشور و بر همه روی زمین فرمان گستر مخنث شدن ندهند و بر خور و رهنمائی و اداری رنگارنگی این گروه پلیدی پژوهی را از گناه دوزخ دستگاه پرهیزگار راستی کار و درستی باز نمایند و اگر نه بآزاری و خواری و زیان و رسوائی از کشور اسلام بدریا خاک بسر سازند که سرود دو جهانیان بر هوی درود یزدان جهانبان فراوان مخنث پلیدی نشان و باره سیاهی بی پایان را کیفر

وسزای بیکران فرموده اند از مدینه پاک وشهر روشن وتابناک پدید نموده که همه این فرمان پیغامبر
آدمیان وجنیان در کتابهای علم حدیث سراپا نورانی وعلم فقه سرتاپا روشنی باید دید واز گلستان
ایمانی و چمنستان اسلامی گلهای راه یابی مینورسی وخوشنودی ایزدی با بلندی بدامن امید
باید چید نظم از نامه نویس گنهگار امیدوار آمرزش پروردگار آمرزگار **نظم** ای مخنث صفات وادونزی

تو چرا غافلی چون زن ببری
توبه کن توبه زین بزهکاری
باشی اندر عذاب حق مخذول

مشو از حمق پیرو شیطان
رو به کن رو ازین گنهگاری

مشو از حمق رهرو نیران
گر بسازی تو توبه مقبول ها

حکایت یار ایمان واسلام کار پیغامبر ایمان واسلام
آورنده گی سروکار در شناسائی خدای یکتای بابرتری ودر پرستش ایزد بی همتای با بهتری
وبا بزرگی های ناموری وباسترگی های بلندتری بزرگ بزرگان وسترگ سترگان علی مرتضی شیر یزدان
که خدای بزرگی ده از وی خوشنود باد در روی سترگیها موبموی او را در هر سرای بالا وبزرگ
گرداناد با آنکه شهر دانش وجهان خرد وبینش بود در لواطت پلید تیره جو تا رمیغر بود که اگر در قرآن
فرخندگی نشان وفرخی بیکران نام ونشان اینکار زشت نام ونشان نمی آمد پدیدم راستی وبیگانگی
این گناه بازیان وناپاکی بی پایانی جای گیر نمی شد واین بزه بدبختی آیین وسیه روزی آگین باورم
نمیگشت چه پاک کارخانهٔ سرنوشت سازنده خوب وزشت سرنوشت بندگان ست که در آفریدگان
وبندگان خوبچه اندازه بالا وبرتر پاک سرشتان وپاکیزه جانان آفریده وبزرگی او راست وسترگی
باو بجا **حکایت** داور بامرکاه بهنیکی دهی وخوبی نهی خود به بندهٔ پسندیده وبرگزیده
وجای نزدیکی خویش داده سراپا خرد سید احمد پیر او رهنمای ما که بروی مهر فراوان بخشش
بی پایان یزدان آفریننده زمین وزمان باد آنچنان رهنمائی بلند ونیکی رسائی ارجمند بخشیده بود
که گنهکاران تیره وتباه وبزه پیشگان روسیاه گناهان پس بازگشتی وبزهکاری بی اندازه پلیدی
آغشتی که به بزم باهرمن رزم آئی می درآمدند ودمی می آسودند برهنمائی پروردگاری بابرتری
همه ناپاکیهای بدبختی وبدیهای زیان سرشتی را یکسر گذاشته سرسبز با پاکی وپرهیزگاری
میشدند وتا زیست برهمان روش بهشت کنش پا استوار وکامزن میماندند وبر پرهیزگاری
دهی ایزد جهان پناهی بسیاری از مخنثان پلیدی منشان وبیشماری ازین سیه بختان به بزم
همایون وفرخنده رسیده از گنهکاری پرهیزگاری گزیده از ناپاکی نافرمانی پاک واز غمناکی
گرفتاری دوزخ خرمی ناک وبرراه پرستش خدای خدائی دستگاه چست وچالاک شدند.

ستایش کردگاریست که درجان وتن دوستان خود چه فرخی نهاده ودر زبان وسخن نزدیکان
خویش چه همایون نشیمن داده که به یک نگاه آنان صد جانان از پابندی گنهگاری رسته بشادی
آباد پرستش واز آن ببوی مشکبو میگرایند وبیک سخن آنها هزار تن وروان از زندان بزهکاری
رهیده بشادمانی پرستندگی وازو به بهشت میرسند عالمیان دیندار پیغمبر بهتر روزگار وخوشتر
جهانیان جهان برنگار را در چگونگی سزای گناه لواطت باشقاوت سخنهاست وگفتارها امام راست
سخن وخوشکام وموبد فرخنده نام همایون آغاز وفرخ فرجام در راست گفتاری ونامورئی
سراپا بهتری وخوشتری شافعی وابویوسف ومحمد بن حسن وحسن بصری وعطا ونخعی وقتاده
واوزاعی برالیشان فراوان مهر وبخشش یزدان بابخشش ومهر بی پایان باد میفرمایند که لوطی پلیدی
محروطی را برابر سزای زنا بسزا رسانند که اگر آن شوم بازشتی بجفتی شریعتی رسیده است سنگسارش
کنند واگرنه سزای صد دره کنند وامام نیکو آغاز وخجسته انجام راهنمای هر نیک وبد وپیشوائی باهنر
وپیرویش همه را رسد سراپا دانش وخرد مالک واحمد برین هر دو نوازش وبخشش بیکران ایزد
باآمرزش باد میفرمایند که کننده وکرده هر دو را جفتی شریعتی دیده باشند یانی سنگسار کنند
واین هر دو بزرگ گفتار خویش بدستاویز داستان گروه ناپاکی وروسیاهی انبوه از پیغمبر پراثر
ونیکوسیر وبهتر ونامور بزرگیهای منوط لوط بروی بیشماران درود پروردگار آفریننده روزگار
باد استوار ودرستی کار میسازند چنانچه کردگار نیکو فرموده وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ معنی آنست وبارانیدیم برایشان سنگ از سنگ گل وگفته اند باریده بر قومی از ایشان
که غایب بودند از ان بلاد سنگها از گل محکم شده یا سنگهائیکه برآنها نوشته شده نام هرکس
که نامزد او بود ودستاویز گفتار خویش بآئین های انبیای پیشتر براو شان بسیاران درود
ایزد دادگر باد آنست که ما مردم این امت بهترین همه امتها تا آنگاه برکارهای امتهای
پیشین فرمان بازداشتن آنفرمان از پیشگاه جهان پناه خدای خدای پناه نیابیم آن فرمان
آئین دین پیشینیان برای ماراست ودرست باشد ودرین داستان فرمانی بازدارنده آن
درین دین خوش آئین ما بناه وسرور دو جهان برافروزنده چشم وچراغ دین وایمان نوازشگر
فرمای مومنان کاهشنمای کافران پیغامبر خوشتر مابروی درود از اندازه افزود خدای
یکتا وبی همتا فرماید مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ بِعَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوهُ الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ
پیغامبر سرور انبیای برتر بر همه پیغامبران درود فراوان بخشش فرمای بی پایان باد فرموده است

در سزای لواطت

آنرا که کنندهٔ کار قوم لوط بیابید کشنده و کرده هردو را بکشید و برین سزا همه یاران پیغمبر سراپا دانا بر وی
درود بیغ زدای یکزبان و یکدل فرمان فرما اند و کیفر رسا و چهار جای نشین پیغمبر بهین و برین بر وی
درود بیشمار پاکی آگین یار دشت و غار نیکوکار پیغمبر خوشکردار و نیکوکار و برتر از همه روزگاریان
پس از پیغمبران خجسته کار ابوبکر صدیق و دانشمند دانشمندیها و آشکارا کنندهٔ شگرفیها و شگفتگیها
دلیر دلیران بالا علی مرتضی و خردمند بینا و پرهیزگار یکتا سربسر پاکی و خیر عبدالله بن زبیر که خدای
بی مانند از همه خوشنود باد و هشام بن عبدالملک کننده و کردهٔ بیکار هردو نابکار را با آتش
می سوختند و دل دینداران به شادی می افروختند و بسختی از یار بالاتر از جهانیان نزدیک پروردگار
گیهانیان بعد از پیغامبران بر آنها درود و دیگران ابوبکر صدیق دادار داده از وی خوشنود باد
دریافت گردیده که لوطی سراپا زشتی و زیان جفتی را با انداختن چهار دیوار رغانه بر وی سزا دهند و باز دانائی
دانش شناس و پرستندهٔ خدای بالا با سپاس و اهرمین از و در هراس عبدالله بن عباس که ایزد
بخشنده از هردو خوشنود باد میفرماید که مانند و بود لوطی سراسر پلیدی باید دید که اگر آن پلید
بالای بام است سرنگون بزیر باید انداخت و از پی آن بسنگزنی زنا باید ساخت چرا که گروه تباهی
پژوه امت بی مر لوط با بزرگی انبوه حضرت لوط بر وی درود دور سازنده اندوه یاد بخشم شهنشاه
آسمان و زمین بهمین آئین بکیفر رسیده اند که سرزمین آن مردمان بدبختی آگین برداشته شده
بستر بسوی زیر زمین نگونسار ساخته و بالایش باران سنگساری گردیده و چراغ موبدان
دین شمع شبستان دین بهین افسر دانشمندان روشنی بخش دانشمندی دو جهان فرزانهٔ یگانه
ابوحنیفه که بر وی مهرهای بیشمار از برپا سازندهٔ زمانه باد لوطی آرام زدا درنج کشا را بسزاهائی
مانند اینها فرمان فرموده اگرچه به نگاه بی اندیشه اینهمه سزاها افزون از اندازهٔ حدهای شرعیه
که فردی سزا از حد از بازداشتهای ایزد به بزرگ کارهای ایزد اند مگر بفرمان فرهنگیهان شریعت
بالانشان بیگمان با این ترسانیدن گنهکاران و بیم نمودن بزهکاران که با این گرم تندی
کیفر دهی و سخت سزا دهی زشتیها و تباهی و بدیها و روسیاهی درست است و اگر گناه
لواطت در کلانی از کلانی زنا در کلان تری است و درین سختی و زفت گرفتاری اگر خواهش
دادار هی با برتری است لوطی سراپا بدبختی را دستوری بدکاری بهیچگونه و هیچ راهی نمی ماند و در
گشاد این تیره تباه و گناه نامهٔ کارها سیاه با استواری و درشت بستگی بند میگردد و بیگمان
باید دانست که بازدارندهٔ این شوریده سری و دیوانگی پسندیدهٔ پایندگی بخش پاینده است

کہ بلندی اوراست وسزاوار پاداش ببینوی نیکو وزیبائی فرد یابی بہشت کو بکو خوشبو وکرفی الخوازل
اِنَّ الغُلَامَ اِذَا کَانَ صَبِیحًا لَا یَجُوزُ النَّظَرُ اِلَیْهِ لِمَا رُوِیَ اَنَّهٗ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ قَالَ
اِیَّاکُمْ وَمُجَالَسَةَ اَوْلَادِ الْاَغْنِیَاءِ فَاِنَّ لَهُمْ صُوْرَةَ الْعَذَارٰی وَفِتْنَتُهُمْ اَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ
النِّسَاءِ درنامہ فرخندہ کامہ دین فرخی ہنگامہ نوازل ست کہ ہرآئینہ بسوی کودک نیکورو مشکمو نگاہ
ناروا ست وریغ وناخوشی رسا بنابر آنکہ پیغامبر افسر پیغامبران وسرور پیام آوران ہزاران
درود یزدان بابزرگیے فراوان برآنہا باد فرمودہ ست کہ ایمردمان شما از ہم بزمی وہم سخنی
پسران توانگران بپرہیزید زیراکہ تن وروزیبائی موبموی آنہا بخوش پیرایگی ونیک سرمائگی وارایہ
سراپا وپیرایش شادی افزا مانند زنان آرام تن وجان ویدی دہی وریغ نہی اینان سخت ترو زشت
تراز درورسانی وزیان وہانی بی زیان ست ودرنامۂ دین ہنگامہ سراپا خوشتری ملتقط نامی ہے
گفتہ ست وگوہرہای رہنمائی را باین رشتہ گفتگوی خوش سفتہ کہ ہرآئینہ چون طفل بد پیکر وزشت رو
بآغاز جوانی رسد اورا درمردان باید شمرد واگر نیکر وخوش پیکر باشد آنرا درشمار زنان باید آورد
کہ از سرتاپایش سزای پوشیدن ونادیدن ست ونگاہ پر خواہش گناہ وتپش بسویش ناروا ست
وشادی پرہیزگاری زدا وناخوشی بزہکاری افزا ونگاہ بخواہش درین کاہش بسویش کردن وبروی
سلام نمودن ناروا ست ازین ست وبنابرین کہ درشرع خجستہ آئین اوراچون زنان برای پردہ
برروکشیدن فرمان فرمودہ **وقد جاء فی الاخبار** عن عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ کَانَ
جَالِسًا فِیْ دَارِهٖ مَعَ بَعْضِ اَصْحَابِهٖ فَرَاٰی غُلَامًا صَبِیحًا قَدْ اَقْبَلَ مِنَ السِّکَّةِ فَقَامَ
فَدَخَلَ دَارَهٗ فَلَمَّا قَالُوْا اِذْ ذَهَبَ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ فَقِیْلَ لَهٗ هٰذَا مِنْ عِنْدِكَ یَا اَبَا
عَبْدِ الرَّحْمٰنِ اَمْ سَمِعْتَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ النَّظَرُ اِلَیْهِمْ حَرَامٌ وَالْکَلَامُ
مَعَهُمْ حَرَامٌ وَمُجَالَسَتُهُمْ حَرَامٌ در داستانہای فرخی وبلندی ہمداستانہای احادیث
بسرگذشتہای ہمایون سرنوشتہای یاران پیغمبر خوشتر از جان وروان بروی درود بیکران
آمدہ ست کہ روزی پرہیزگار پرہیزگاران ونیکوکار نیکوکاران پرستشگر پرستشگران ایزد
آفرینندۂ آفتاب وماہتاب عبد اللہ پسر ابن خطاب کہ خوشنودی آفرین با بلندیے
آزان ہردو خوشنود باد بخانہ با چند یاران دریاری یگانہ نشستہ بود ناگاہ کودکی نیکوروی
مشکموی ودرزیبائی موبموی از کوچہ نمودار شد وآن آگاہ خدای جہان پناہ لعداز دیدہ

بانگاه درون خانه در شد گاهی که یارانش اندر رفتن آن کودک را آگاهی کردند باز از خانه بیرون شد از آن
فرخنده و بزرگ پرسیدند که ای پدر عبدالرحمن اینکار به پیش دانش خویش کردی یا از پیغمبر روشن روان
و پاک دین شنیدی پاسخ داد که از پیام آور روشن دل و بزرگتر از آفریدگان آب و گل شنیده ام که آن
سزاوار بسیار درود میفرمود که بسوی چنین کودکان زیبا جبین و خوبروی آگین و سراپا چون یاسمین
دیدن و با اینها سخن گفتن و نشستن ناروا است و سراپا اندوه رسا قاضی سراپا نیکوکاری فرماید که از
امام نیک آغاز و فرخ فرجام شنیده ام که میفرمود که با هر یک زن دو اهرمن می باشند و با یک کودک
سراپا شیرین و نمک هژده دیو فریبنده زشت و ننگ می شوند **حکایت** در نامهای
دانایان دین و داستانهای زیرکان پرهیزگاری آئین آورده اند که رهنمای مسلمانان محمد حسن شاگرد
پیشوای دینداران که بر آنها مهر آرنده سپهر باد زیبا پیکر و نیکو روی و خوشچهره بود تا بران ابوحنیفه پیشوای
دانایان دینداری پیشه با آنکه در پرستش و پرهیزگاری بپایه یکتائی روزگاری بود هنگام آموزگاری
او را پس خود یا پس ستون نمازگاه می نشاندند تا بران تیزنگاه نگاه آن پرهیزگاری دستگاه نیفتد
کله گوشه بر آسمان برین ❊ هنوز از تواضع سرش بر زمین ❊ پاکی و پرهیزگاری یزدان را است
که در پیدایش خود بچه اندازه نیکوکاران و پرهیزگاران آفریده بزرگی او را است و سترگی و را
سزد به پرهیزگاری و نکیر دینداری دانشمند ارجمند سفیان ثوری بر وی مهر شاهجهان دار و جان
بخش باد فرماید که درین امت بهتر سه گونه گروه بدتر لوطیان ناپاک و پلید تراند گروهی خود را آنگاه
تباه می سازند و آبروی خویشها را بدست رسانیدن هنگام در خور دو سیاه می نمایند و بسیاری کار گنهکاری
دوزخ می جویند و بمانند سگ زرد برادر شغال هر سه گروه سیه بختی تیره تبهکار و تیره کار با آتش دوزخ
گرفتار می شوند خدای سترگ از دوزخ و خشمناکی خود پناه دهد و دانشمند بلندنشان و با پرهیزگاری
نمایان در نامه خود که نامی بفتاوی قاضیخان است میفرماید که کودک بی ریش را بدست مرد نیک دل کیش
پلیدی اندیش نفروشند اگر بدانند که این مرد ناپاکی نورد با این کودک کار زشت و تبهکاری خواهد کرد چرا که
درین کار یاری دادن گنهگار بر گناه و پروردگار را ناپذیرا است قالَ قالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وسلّم
مَنْ عَمِلَ عَمَلَ قَومِ لُوطٍ یُعَذَّبُ فِی النَّارِ مَنْکُوساً پیغمبر خجسته کردار و خوش گفتار بر وی درود
بیپایان هزار فرمود کسیکه کارند زشتکار قوم سیه کار پیغمبر نیکوکار و بزرگی کار و یار لوط بر وی
هزار هزار درود خواهد شد نگون سار در آتش دوزخ گرفتار و شرمسار خواهد گردید و هم پیغمبر سرتبه سرور
و سراسر بهتر بر وی درود دیگر فرماید اِذا عَلَی الذَّکَرُ الذَّکَرَ اهْتَزَّ العَرْشُ وَتَقُولُ السَّمٰوٰتُ

مرّ بها یا ربّ باهلاکه وتقول الارض یا ربّ مرّ بها بتقلّبه فیقول الله دعوه فانّ طریقه علیّ
ومرقه وقته یکن یدی گاهیکه مرد بر فرد بالا می شود تخت آفریننده بخت وبخت که بالاتری او راست فی ارزد
وآسمانها بخدای یکتا میگویند که ای پروردگار ما مارا بهرای نیست ونابود کردن اینکس بفرما وزمین نیز
میگویند که ای پرورنده ما مارا بفرما که بر این کس واژگون شویم وخدای بی همتا در پاسخ آنها میفرماید
که با این هیچ مکنید وبگذارید چرا که هرآئینه راه بازگشتش بر من است ور وز سزای ایستادنش رو بروی
من که من آن روز این را از رنج رسانیدن شما بسیار تر واز گرفتار کردن شما بیشتر گرفته رنج خواهم رسانید
ما همه را از خشم او با و پناه باد و هم اینحدیث از افسر دو جهان ورساننده نوید ایمان که بر روی
درود خدای گیهانیان بی پایان باد رسیده که آن پیشوای آدمیان وپریان میفرماید لو اغتسل
اللّوطیّ بابحار السّبع لم یجیء یوم القیامة الّا جنبًا اگر لوطی از رگ وپی پلیدی ودر گوشت وپوستش
ناپاکی خود را بهفت دریا شست وشو خواهد داد بزور با اینهمه بروز جزا ناپاک وپلید خواهد آمد وپاک نخواهد گردید
مصراع که زنگی بشستن نگردد سپید راه نماینده دین وایمان ما همه مؤمنان را از همچنین گناهان پا
پلیدی بیکران وچنین بزهکاری های بدنام ونشان در نگاه وپناه خود دارد ودر فتاوی صوفیه از
دوست یزدان سفیان بالا وبلند پایه بنزدیک ایزد کارفرمای هر دو سرا آورده انّ اللّواطة لا
تکون فی الجنّة لانّ الله تعالی استبعدها واستبقی وقال ما سبقکم بها من احد
من العالمین وسمّاها خبیثة حیث قال ونجّیناه من القریة الّتی کانت تعمل
الخبائث والجنّة منزّهة عن الخبائث قیل قد یعلم من هذا انّ الجنّة لکونها طیّبة
لطیفة فی غایة اللّطافة اذا کانت لا تقبل اللّواطة لکونها فعلاً خبیثًا یلزم ان لا
یقبل من یفعلها فی الدّنیا لکونها خبیثًا خبیثًا فی غایة الخباثة والخساسة لانّ
المتّصف بالخبث خبیث الّا ان یتدارکه الله بالتّوبة النّصوح الماحیة لجمیع الذّنوب
که هرآئینه کار بهشتی بار رونا بکار لواطت پلید وبد بود در مینوی سراسر خوشبو مشک وعنبر بو بسو نخواهد
شد چرا که داور دیرینه ودانای اینکار ناپاکی انبار را بعید از کارهای کردنی آدمی وبد وزشت افزون
از اندازه دانشش وناپاک وپلید بیرون از رسائی بینش فرموده چنانکه آن بلند نام وبالا کام
فرماید ما سبقکم بها من احد من العالمین که پیغمبر پاک ورو شندل پاکیزه تن وجان
لوط بر وی درود یزدان برتری نشان باد بانبوه گروه بی فر وبزه خود فرماید که پیش از شما
در گروهای گذشته که انبوه های بی پایان گذشتند هیچ یکی از آنها چه از نیک وبد وچه از

کافر و مومن باین کار زشتکار دستکار نگشته وداور پیدایش آور و بالاتر بجائی دیگر اینکار را پلیدتر شمرده
چنانکه آن یزدان گیتی بان فرماید وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ که نجات دادیم
لوط پیغمبر خوشتر را از ان دیهی که کارها پلیدها میکردند وچونکه خانهٔ آرام وشادی کاشانهٔ بهشت
بهتری وخوشتری گنجینه از ناپاکیهای ناپسندیده وپلیدیهای زشتی آغشته پاکیزه است بنابران
یکجای پاکی وناپاکی ونزدیکی پلیدی و پاکیزگی بیگمان هیچگونه شدنی نیست وبر روی کار آمدنی و
دانشمندان روشن بینش وپرخردان پاکیزه دانش ازاینجا فرمانی سترگ بس باریک در کار لواطت
زشت وتاریک برآورده اند که ازین آیین راستی گزین دلنشین میگردد که هر آئینه بهشت برین بودن
او زیباتر و پاکتر این کار ناپاکتر وزشت تر را نمی پذیرد وبنابرین کننده شرمندهٔ اینکار گنده را بروز سزا
نخواهد پذیرفت وباندنش در کوشکهای بلند روشن وکاخهای ارجمند ومومنان نشیمن خود خوشنود نخواهد
شد چراکه آنکس ناکس از دسترس باینکار بیشماران بار ازگنده کس چون او ناپاک وپلید گردیده مانند
آنکه هر چیز روشن وپاک که با چیز تیره وناپاک درآمیزد هرآئینه همچو روسیه وپلید وناپاک شود نه بینی
که چون عطر خوشنما شادی پیرا وجان افزا به روغن بدرنگ وبو بیالایند با آنکه در بسیاری پاکی
وبیشماری خوشبوی باشند همه آن خوشرنگی وخوشبوی از دو دور شده گنده وبدبو میشود وبجز آنکه
در چراغ افروزیها به آتش سوزیها بکار برند بکاری نمی ارزد ٥ عَدْوُ الْبَلِيدِ إِلَى الْجَلِيدِ سَرِيعَةٌ
كَالْجَمْرِ يُوضَعُ فِي الرَّمَادِ فَيَخْمَدُ لَا تَصْحَبِ الْكَسْلَانَ فِي حَالَاتِهِ كَمْ صَالِحٍ بِفَسَادِ آخَرَ يَفْسُدُ
ونه دانی که گل بارنگ وبو را با آنکه در خوشتری بود تازگی رنگ که او راست اگر در سرگین اندازند
هیچگونه یکسر خویش بزشتی میگراید واز مایهٔ دستار آرائی بپایهٔ سرگین دان اندازی میرسد نظم
پهلوی هر سفله مشو جانشین وز همه یکتا شو ویکتا نشین گرچه بخود نیست کج اندام الف بین
گرچهان کج شده با لام الف مگر آنکه بخشش فرمای شاه وگدا بمهر ورزیهای خویش آمرزد بزهکاری او در
بازگشتن از گناه وتوبه از بزه تباه بخشش ارزانی فرماید آنگاه هرآئینه آن پلیدی دستگاه به آب توبه
پاک شده وبسرشک شرمساری دامن جان وتن تیره وناپاک خود شسته وتابناک گردیده سزاوار
درآمدن به بهشت فرخیها وخورمیها سرشت وسزای ماندن بپهلوی باآبرو وسراپا نیکو شود
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ رَبِّ اغْفِرْ لِي
وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ آیین وشهریاران ستانندهٔ باج وجهانداران گیرندهٔ
خراج را از ناگزیرهاست واز ناچارها که در همه قلمرو همیشه نوبنو تنگا و فراوان دارد که کسی خواجه سرا کردن

نیاید و خواجه سرایان را مد زنان در آمدن و ماندن ندهد و آیین رواج بزه آماج سراسر از کشور دور و نابود گردد
که بفرمان شرع بزرگی و فرخی نشان مانده بود خواجه سرایان با زنان همچنان ناروا است که آمیزش مردان
مردمی توامان با زنان و باید دانست که ازین افزونتر چه ستم ناخوشتر باشد که خدای جهانیان برتر
مردان را مایهٔ آبستن زنان آفریده و در پیکر آنها سامان اینکار پیدایش فرموده و مخنث و خواجه سرا شدن
و یا کردن هر آئینه خوبی دستکاری پروردگاری باستر یکسر را از پا بر افگندن ست و کنندهٔ این کار نابکار
و افگار بروز بازگشت سزاوار دوزخ با سختی بیشمار ست خوشا آنکس فرخندگی آسا و خرما آن کرنا که این
راه ناپاک و رسم پلید را بیاری آمرزگار بلند از روی روزگار کشادگی پیوند نابود نماید و از بیخ و بن بر کنده
سازد **نظم** هر که او بنهاد ناخوش سنتی   سوی او نفرین رود هر ساعتی   وانکه او بگذاشت
نیکو سنتی   سوی او تحسین شود هر ساعتی   نیکوان رفتند و سنتها بماند   وز لئیمان ظلم و بدعتها بماند

وصیت سیزدهم در بیان تعظیم علم سرایانی و حلم

و تکریم علما سر بسر عقلا و دافع ظلم و در تبیان اکرام ذراری اهل بیت سراسر زیبای حکم و اعزاز
ذوات سادات یکسر دلیلان منایین وادی ضلالت سرتاسر صم و بکم **بدان** اسعدک الله تعالی
فی الدارین وارشدک الله الاعلی فی الکونین که تعظیم علم و علمای دین و تکریم فضل و فضلای اسلام
برتزئین و شریعت برین بر ذمت همت جمیع ناس و بر عهده فراست عقده کلهم افراد بنی آدم کیاست
اساس واجب ست و لازم و از ضروریات ست و متممات دین باشرف دائم و شریعت با فضل
قایم و ادای شرائط این وجوب و تقدیم لوازم این لزوم خجسته و همایون اسلوب کاریست
کارهای دین را ناظم و امریست امور شریعت را منتظم و خاتم راعی و داعی آن لاجرم و سیما بمفاد وزر
سود و صلاح هر دو سرا و مجاوز بهبود و فلاح دار دنیا و اخری کامیاب ست و مباهات آباب
و عاری و عاطل از آن لامحاله و البته بنقص و زیان این جهان خراب با هیچ و تاب ست و بضرر
و خسران آن عالم خلد نشان صاحب مرجع و مآب شیوه ستودهٔ تعظیم علم و علمای و خصلت
پسندیدهٔ تکریم فضل و فضلا را تاثیریست اعزاز بخشی عامل خود بلاریب و صفت مردوده
تذلیل دانش و دانشمندان و عادت مطروده توهین حکمت و حکما دین را خاصه الیست ذلت
دهی حامل خویش بدامان و جیب حالا لبعضی از آیات محکمات حضرت قرآنی و چندی از احکام
مستحکمات فرقانی کلام حضرت سبحانی و فرمان جناب خالق نوع انسانی صانع صنف جانی جل و علا

ذکره وشناره والحال معدودی از احادیث با تحیت حضرت نبی آخر الزمانی وجناب رسول خاتمیت
نشانی وصاحب شفاعت مشتی بی سر و پایی برایای بابضاعت مزجات عصیانی ووالی مقام
محمود وتفضل مفضل معبود ورب مسجود تبارک وتعالی اسمه وحمده درروز بروز درکات نیرانی عذاب
توانایی ویوم ظهور درجات جنات سراسر پر عشرت بی پایانی وسر سبد براحت فراوانی صلی الله تعالی علیه وسلم
درباب اعزاز واکرام علماء ربانی وتوقیر وتبجیل فضلای حقانی بجهت آگاهی شائقان امور ایمانی وتنبه بر
انتباهی راغبان رموز اسلامی سراپا نورانی به تحریر کلک عجز سلک می آرد وگوش وهوش هوشمندان
وحواس وعقل خردمندان باین اطلاع پر انتفاع می افزاید توفیق خیر وسداد رفیق مومنان ومسلمانان
باد برب العباد **آیت** إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که می ترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیة دانش مخشی منه ست وعلم صفات وافعال او پس هر کرا دانش
بیشتر ترس افزون تر پیغمبر صلی الله علیه وسلم از اینجا فرموده که انا اعلمکم واخشکم باالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستیکه خدای غالب ست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از و غَفُورٌ آمرزنده ست مر ترس گاران را
فَاسْأَلُوا پس به پرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا
اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد واعتقاد کرده آید که پیغمبر را
چگونه خورد وخواب بود آیت وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ ونه روا نیست ونشاید مومنان را لِيَنْفِرُوا آنکه بیرون روند بغزو
كَافَّةً همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند یکس یا دوتن یا بیشتر
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ از هر جمعی کثیر مِنْهُمْ از ایشان مراد قبیله واهل بلده اند طَائِفَةٌ گروهی اند که بجهاد روند
وباقی توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین وفقه آموزند واز عبد الرزاق
بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَلِيُنْذِرُوا وتا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ چون بازگردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا باشد که ایشان
حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن صح عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ چون می میرد آدمی بریده
میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانچه نماز وروزه وحج وزکوة وجز آن إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ
مگر از سه عمل مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ یکی صدقه روان که بعد از وی دایم وباقی باشد مانند وقف ها وسبیلهای
خیر از چاه وحوض ومسجد ورباطه ومانند آن أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ یا علمی که نفع گرفته شود بآن بتعلیم
وتصنیف بلکه بکتابت وانتساخ نیز والله اعلم أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ یا فرزند نیک کردار که دعا کند

او را بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده ست آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل ست رَوَاهُ مُسْلِمٌ **وعنه** قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا کسیکه رهایش و آسایش دهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوه های دنیا چه جای اندوه دین چنانچه کسی را بر کفر و معصیت اکراه کرده باشند نَفَّسَ اللّٰهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ دور گرداند خدای تعالی از آنکس اندوه را از اندوه های آخرت وَمَنْ يَسَّرَ عَلٰى مُعْسِرٍ وکسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده ست چنانکه وامی بر گردن دارد و از آدای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او راست از وی بنهد و بخشد یا مهلتی دهد تا وقت آسانی يَسَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وکسیکه بپوشد عیب مسلمان را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت برهنه مسلمان را بجامه بپوشد او را خدای تعالی در دنیا و آخرت وَاللّٰهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيْهِ وخدای تعالی در یاری کردن بنده ست مادام که بنده در یاری کردن برادر خود ست برفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد وَمَنْ سَلَكَ طَرِيْقًا يَلْتَمِسُ فِيْهِ عِلْمًا وکسیکه برود راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندکی باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سَهَّلَ اللّٰهُ لَهُ بِهِ طَرِيْقًا إِلَى الْجَنَّةِ آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی سوی بهشت یعنی در آورد به بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت گردد وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوْتِ اللّٰهِ و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه يَتْلُوْنَ كِتَابَ اللّٰهِ بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد یا غیر مسجد وَيَتَدَارَسُوْنَهُ بَيْنَهُمْ و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجویز درس بمعنی قراءت ست و تدارس بیکدیگر خواندن و درس بضم و درست بکسر دال در اصل بمعنی ریاضت آید پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید که نیست هیچ قومی بتلاوت و دراست قرآن در جای إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِيْنَةُ مگر آنکه فرود آید برایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ما سوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا و نورانیت پدید آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الٰهی که در وی طمانیت و رحمت ست و با وی ملائکه اند و گاهی بصورت ابری نزول کند

وغشيتهم الرحمة و مي پوشند و در ميگيرد ايشانرا رحمت وحفتهم الملائكة و گرد ميكنند و طواف ميكنند
گرد ايشان فرشتگان وذكرهم الله فيمن عنده و ياد ميكند ايشان را خداي تعالى در ميان
جمعي كه نزد اويند يعني ملاء اعلى از ملائكه كه مقربان جناب قدس اويند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان
خود و الزام حجت بر ملائكه كه در بشر بعصيان طعن ميكردند ه بزم وصل جو دم خواند يار در خلوت ** كنون
رقيب حسد پيشه گو بسوز از رشك ** ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه و كسيكه پس انداخت
او را عمل او و پيش نمي آرد او را نسب او يعني هر كه تقصير كرد در عمل هر چند نسب عالي دارد جبر اين نقصان نكند
ه بنده عشق شدي ترك نسب كن جامي كه درين راه فلان ابن فلان چيزي نيست رواه مسلم
وعن كثير بن قيس رضي الله تعالى عنه قال كنت جالسا مع ابي الدرداء في مسجد
دمشق روايت ست از كثير بن قيس كه از تابعين ست گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق
بكسر دال و فتح ميم و كسران پاي تخت ملك شام ست بناي دمشاق بن كنعان فجاءه رجل فقال
پس آمد ابو درداء را مردي پس گفت يا ابا الدرداء اني جئتك من مدينة رسول الله
بدرستيكه من آمده ام ترا از مدينه پيغمبر صلى الله تعالى عليه وسلم لحديث بلغني انك تحدثه عن
رسول الله از جهت شنيدن حديثي كه رسيده ست مرا كه تو خبر ميدهي ازان از پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم ما جئت لحاجة نه آمده ام براي حاجتي ديگر قال فاني سمعت رسول الله گفت ابو درداء
پس بدرستيكه من شنيده ام پيغمبر خدا را صلى الله تعالى عليه وسلم يقول ميگفت من سلك طريقا
يطلب فيه علما كسيكه برود در راهي را كه طلب كند در وي علمي را از علوم دين سلك الله به طريقا
من طرق الجنة به برد او را خداي تعالى براهي از راه هاي بهشت وان الملائكة لتضع اجنحتها
رضى لطالب العلم و بدرستيكه فرشتگان هر آئينه مي نهند بازو هاي خود را بجهت رضامندي مر
طالب علم را و وضع جناح كنايت ست از اجابت و انقياد و رجوع برحمت و انعطاف و ممكن ست كه مراد
گسترانيدن بازو ها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را كه سعي خود در طلب علم كه طريق وصول بقرب حق
تعالى ست مبذول ميدارد و خصوصا طالب علمي كه ساير احوال او موافق طريقه طلب علم و مطابق رضاي
حق ست طيبي گفته كه مراد بوضع اجنحه باز ماندن ست از طيران و فرود آمدن براي استماع علم چنانكه نزول
سكينه و طواف ملائكه بر تاليان قرآن مشعر بدان ست و اين وضع اجنحه از ملائكه براي طلب علم در دنيا ست
يا در آخرت يا در هر دو عالم والله اعلم وان العالم يستغفر له من في السموات ومن في الارض
و بدرستيكه عالم هر آئينه آمرزش ميخواهند و دعا ميكنند براي او هر كه در آسمان ست از ملائكه و هر كه در زمين ا

از جن وانس وملائکہ ارضی وَالْحِيتَانُ فِي جَوْفِ الْمَاءِ وآمرزش میخواہند ماہیان عالم را در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست ولیکن تخصیص بذکر ماہیان اشارت آنست کہ آب از آسمان ببرکت علما می آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانچہ واقع شدہ ست بہم یمطرون وبہم یرزقون وسبب دعا اہل عالم مرعالم را آن ست کہ صلاح عالم بعلم ست وہیچ چیزی از اصناف اہل عالم نیست کہ صلاح وجود وبقای وی معقود ومنوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالی بر ہر صنف مرطالب علم را استغفار بجہت جزای خیری کہ واصل میگردد از وی بایشان وازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مغفورست باستغفار اہل زمین و آسمان مراو را انشاء اللہ تعالی وہو الغفور الرحیم وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ بدرستیکہ فضل عالم بر عابد ہمچو فضل ماہ شب چہاردہم ست بر باقی ہمہ کواکب تشبیہ کرد عالم را بماہ تمام کہ نور وی زمین را در گرفتہ ست وچون فائدہ علم متعدی ست وبہمہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ وی لازم ذات اوست یعنی بغیر نمیرسد چنانکہ نور کواکب ونیز تشبیہ عالم بقمر بجہت آنکہ نور وی مستفاد ست از حضرت رسالت کہ آفتاب عالم دین ست بغایت مناسب ست اگر گویند عالم بی عبادت نخواہد بود وعلم بی عمل را فضل نہ وہمچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم وعابد چیست جوابش آنکہ مراد بعالم کسی ست کہ بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض وسنن موکدات نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم وتصنیف وجز آن مینماید وکار وی نشر علم وترویج دین ست ومراد بعابد آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت ست واوقات وی معمور بدان و چون فائدہ نشر علم اشتغال در دین اکثر واوفر ونفع آن مرخلایق را عام تر وشامل تر ست لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکہ از احادیث دیگر مفہوم میگردد وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وبدرستیکہ علما وارثان پیغمبران اند کہ علم دین بوراثت از ایشان یافتہ اند خود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکہ فرمود وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وبدرستیکہ پیغمبران وارث نگردانیدہ اند کسی را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث دینار را ونہ درہم را وَإِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ ونگذاشتہ اند بارث مگر علم را فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ پس کسیکہ گرفت علم را وتعلیم کرد آنرا گرفت نصیبی تمام را از دین وسعادت یا مراد از امر ست یا آنکہ ہر کہ خواہد تعلیم کند علم را باید کہ بگیرد از وی نصیبی تمام را وقانع نگردد بان کی از ان رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ وَسَمَّاهُ التِّرْمِذِيُّ قَيْسَ بْنَ كَثِيرٍ ونام بردہ ست ترمذی راوی این حدیث را قیس بن کثیر وصحیح کثیر بن قیس ست چنانکہ صاحب مشکات ذکر کردہ وبخاری نیز آنرا در تاریخ خود در باب کثیر آوردہ

نه در باب قیس بانکه این حدیث مذکور که ابو الدردا روایت کرد همان حدیث ست که آن مرد در طلب او آمده بود
یا توطیه و تمهید ست که در هیچ طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو
احتمال گفته اند والله اعلم **وعن** ابي امامة الباهلي قال ذكر لرسول الله گفت ابو امامه باهلي
که صحابیست منسوب بباهل بن اعصر که جد کلان اوست ذکر کرده شدند مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان
دو مرد احدهما عابد والآخر عالم یکی از ان دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت
که ازین هر دو کدام فاضل ترست فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فضل
العالم علی العابد کفضلي علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل من ست بر ادنای شما خیال باید کرد که
این چه مبالغه ست اول فضل آن حضرت را بر انبیا و مرسلین ست خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی
ست ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله وملائکته واهل
السموات والارض حتی النملة في جحرها بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها
و زمین تا مورچه در سوراخ خود وحتی الحوت في الماء و تا ماهي در آب لیصلون علی معلم الناس
الخير هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعني علم و حکمت را درین اشارت ست بعلت
تفضیل عالم بر عابد و اشارت ست بآنکه مفضل عالمی ست که تعلیم میکند تا نفعت او متعدي گردد و افضل
باشد از عبادت که غیر متعدي ست رواه الترمذي روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد
ترمذي ورواه الدارمي عن مكحول مرسلا و روایت کرد آنرا دارمي از مکحول شامي که از کبار
تابعین ست و افقه اهل شام ست حتی گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبي بکوفه و حسن بصري
ببصره و مکحول شامي بشام بطریق ارسال ولم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمي این قصه را که ذکر کرده
شدند مر آنحضرت را دو مرد وقال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فضل العالم علی العابد کفضلي علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة پس خواند آنحضرت این آیت را که
انما یخشی الله من عباده العلماء نمی ترسد خدا را از بندگان وی مگر علما وسرد الحديث الى آخره
و ذکر کرد دارمي حدیث را تا آخرش **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد
اشد علی الشیطان من الف عابد یک فقیه سخت ترست بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه
مردیست که داده شده ست او را فهم در دین و تفطن مدارک و موارد آن پس وی مردی ست که عارفست
بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواطر و تمیز در ان و اگر مراد عالم باحکام دین شریعت و تفاصیل

آن از ملیکوز وما لا یجوز ست پس لابد بر حذر خواهد بود از وقوع در محرمات و اقلش آنکه در استخفاف معصیت واستحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبدی که نه در وجه او ست درین دو معنی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ خَرَجَ فِيْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَهُوَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ حَتّٰى يَرْجِعَ کسیکه بیرون آمد از خانه برای طلب علم پس وی در راه خداست و ثواب آن می یابد تا هنگام باز آمدن بخانه چنانچه کسیکه بجهاد کفار بر آمد تا باز آمدن در راه خداست و درج نیز همچنین گفته اگر گفته شود که ازینجا معلوم میگردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد بعد از ان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ سَخْبَرَةَ بفتح سین مهمله و سکون خار معجمه و بفتح با موحده الْاَزْدِيِّ بفتح همزه و سکون زا صحابی ست روایت کرده ست از وی پسر وی عبد الله و او را روایت ست در کتاب العلم قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضٰى هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مرگناهان را که گذشته ست و آمرزیده شود هر چه پیش ازین کرده از گناهان و اکثر در امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانچه در وضو و نماز و امثال آن الا درج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيْثٌ ضَعِيْفُ الْاِسْنَادِ وَاَبُوْ دَاوٗدَ الرَّاوِيْ يُضَعَّفُ ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داود که نام وی نفیع ابن الحارث ست از اهل کوفه و قاضی همدان بود و اعمی بود و در حدیث ضعیف ست و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داود صاحب سنن ست که از ثقات و کبار محدثین ست وَعَنِ الْحَسَنِ مُرْسَلًا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ کسیکه بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را لِيُحْيِيَ بِهِ الْاِسْلَامَ تا زنده گرداند و قوی و تازه گرداند بآن علم دین مسلمانی را نه برای آنکه حاصل کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّبِيِّيْنَ دَرَجَةٌ وَّاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت ست در بهشت و این مبالغه ست در قرب او بحضرت انبیا صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْهُ مُرْسَلًا و هم از حسن بصری ست بطریق ارسال قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عَنْ رَجُلَيْنِ از حال دو مرد كَانَا فِيْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ بودند در بنی اسرائیل اَحَدُهُمَا كَانَ عَالِمًا يُصَلِّي الْمَكْتُوْبَةَ یکی از ان دو مرد عالم بود که میگذارد نماز فرض را

ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ سپس می نشست پس می آموخت مردم را علم وَالْآخَرُ يَصُوْمُ النَّهَارَ
وَيَقُوْمُ اللَّيْلَ و مرد دیگر روزه میداشت روز را و بیدار می بود و نماز میگذارد در شب وی نیز عالم است
کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که مرجح از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه در نشر علم و تعلیم آن
اَيُّهُمَا اَفْضَلُ پرسیده شد از آن حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم کدام یکی ازین دو مرد فاضلتر و ثواب
یابنده تر ست قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَضْلُ هٰذَا الْعَالِمِ الَّذِيْ يُصَلِّي الْمَكْتُوْبَةَ
ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ زیاده ثواب این مرد عالم که صفتش اینست که میگذارد نماز فرض را
پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم عَلَى الْعَابِدِ الَّذِيْ يَصُوْمُ النَّهَارَ وَيَقُوْمُ اللَّيْلَ بر آن مرد
عابد که روزه میداشت روز را و نماز میکرد شب را كَفَضْلِيْ عَلٰى اَدْنَاكُمْ همچو فضل من ست بر مردی که ادنی
و پست پایه تر ست از شما رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ تَدَارُسُ الْعِلْمِ
سَاعَةً مِنَ اللَّيْلِ خَيْرٌ مِنْ اِحْيَائِهَا درس گفتن علم و خواندن بایکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم
یک ساعت از شب بهتر ست از زنده گردانیدن تمام شب و نماز گذاردن دران احیاء لیل دو معنی دارد یکی
زنده گردانیدن شب را گویا که شبی که در وی برنخیزند و نماز دران نگذارند مرده ست و بطاعات و عبادات
کردن دران گویا زنده میگردد و دیگر زنده گردانیدن نفس خود را در شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است
رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِمَجْلِسَيْنِ
فِيْ مَسْجِدِهٖ روایت ست از عبدالله بن عمرو بن العاص که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بدو مجلس
که در مسجد شریف وی بودند یعنی صحابه دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت مشغول بدعا بودند و
جماعت دیگر بمذاکره علم فَقَالَ كِلَاهُمَا عَلٰى خَيْرٍ پس فرمود آنحضرت اهل هر دو مجلس که هر دو ایشان ثابت قایم
اند بر نیکی و کار نیک میکنند وَاَحَدُهُمَا اَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهٖ ولیکن یکی ازان دو اهل مجلس بهتر
و فاضلتر از دیگر ست اَمَّا هٰؤُلَاءِ فَيَدْعُوْنَ اللّٰهَ وَيَرْغَبُوْنَ اِلَيْهِ اما اینجماعت که مشغول اند
بدعا پس میخوانند خدای را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند از وی حصول مقصود و مدعای
خود را و حصول مدعای ایشان بمشیت حق ست فَاِنْ شَاءَ اَعْطَاهُمْ وَاِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ پس اگر میخواهد
میدهد مدعای ایشان را و اگر میخواهد منع میکند و نمیدهد وَاَمَّا هٰؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُوْنَ الْفِقْهَ اَوِ الْعِلْمَ
و اما این طائفه دیگر که مشغول اند بمذاکره علم پس می آموزند فقه یا علم را شک راوی ست وَيُعَلِّمُوْنَ
الْجَاهِلَ و می آموزانند جاهل را فائده ایشان نقد ست و متعدی بغیر فَهُمْ اَفْضَلُ پس ایشان فاضلتر اند
از جماعت اول وَاِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا و فرمود که من برانگیخته نشدم و فرستاده نشدم مگر علم آموزاننده

وتعلیم کننده آنرا ثُمَّ جَلَسَ فِيهِمْ پس نشست آنحضرت در میان انقوم که مذاکره علم میکردند وبالاتر ازین
چه فضل باشد که سرور انبیا بایشان نشست وخودرا از ایشان شمرد ع گدایان را ازین معنی خبر نیست
که سلطان جهان باماست امروز رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ تَدْرُونَ مَنْ أَجْوَدُ جُوْدًا آیا درمی یابید که کیست نیکتر وتیزتر
ورسنده تر از روی جود وکرم قَالُوا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ گفتند خدا ورسول خدا بدان داناترست قَالَ
گفت آنحضرت اللّٰهُ أَجْوَدُ جُوْدًا خدا کامل تر وبزرگترست از روی جود واز هرکه غیر اوست ثُمَّ أَنَا أَجْوَدُ
بَنِي آدَمَ بعد از حق سبحانه منم جوادتر میان آدمیان وَأَجْوَدُهُمْ جوادترین نوع انسان ودر بعضی نسخ أَجْوَدُهُمْ
یعنی جوادترین بنی آدم مِنْ بَعْدِي پس از من رَجُلٌ عَلِمَ عِلْمًا فَنَشَرَهُ مردیست که حاصل کرد علم را
پس نشر کرد علم را بتعلیم وتصنیف بلکه بکتابت نیز واللّٰه اعلم يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمِيرًا وَحْدَهُ می آید روز
قیامت تنها مانند امیری که همراه اتباعان وخادمان باشند اَوْ قَالَ یا گفت أُمَّةً وَاحِدَةً یک تن
تنها که مانند امتی وجماعتی باشد چنانچه درشان ابراهیم خلیل اللّٰه آمده که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً وَاحِدَةً
مقصود آنکه معزز ومکرم باشد میان خلایق وباحشمت وشوکت آید در آنروز وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وهم از انس آمده که آنحضرت گفت مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ دو حریص سیر
نمیشوند مَنْهُومٌ فِي الْعِلْمِ لَا يَشْبَعُ مِنْهُ یکی حریص درعلم که سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل
کند متعطش تر میگردد وَمَنْهُومٌ فِي الدُّنْيَا لَا يَشْبَعُ مِنْهَا دوم حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر
نمیگردد از ان رَوَاهُمَا الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ روایت کرده است این دو حدیث را بیهقی درکتاب
خود شعب الایمان وَعَنْ عَوْنٍ بن عون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود وابی موسی
وابی هریره وابن عباس وروایت میکنند از وی زهري وابي حنيفه قَالَ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ
گفت که فرمود عبد اللّٰه بن مسعود مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ صَاحِبُ الْعِلْمِ وَصَاحِبُ الدُّنْيَا دو حریص
سیر نمی شوند اهل علم واهل دنیا وَلَا يَسْتَوِيَانِ وبرابر نیستند این هردو حریص در قدر ومرتبه أَمَّا
صَاحِبُ الْعِلْمِ فَيَزْدَادُ رِضًى لِلرَّحْمٰنِ اما اهل علم پس زیاده میکند خوشنودي مر خدای مهربان را وَأَمَّا
صَاحِبُ الدُّنْيَا فَيَتَمَادَى فِي الطُّغْيَانِ واما اهل دنیا پس بنهایت میرود در سرکشی وعصیان ثُمَّ قَرَأَ
پس خواند عبد اللّٰه بن مسعود مناسب برای تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگري این آیت را
كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى قَالَ گفت عون وَقَالَ وگفت عبد اللّٰه لِلْآخَرِ یعنی دلیل
جانب دیگر که رضای رحمن ست بر زیادت حرص بر علم این آیت ست إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

که وارد ست در فضیلت علما و خوف وخشیة ایشان از خدا و رضای او از ایشان رَوَاهُ الدَّارِمِیُّ اِتَّبِعُوا الْعُلَمَاءَ فَاِنَّهُمْ سُرُجُ الدُّنْیَا وَمَصَابِیْحُ الْاٰخِرَةِ رَوَاهُ السَّعِیْدُ بْنِ مَنْصُوْرٍ فِیْ سُنَنِهٖ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ معنی این ست که فرمود حضرت سراپا برکت وسراپا عظمت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وسلم که اتباع واقتدا علما وفضلا بکنید وپیروی ایشان در راه دارین داریدپس بتحقیق که این گروه پرشکوه در دنیا وآخرت بمنزله چراغان اند چنانکه در روشنی چراغان مردم راه می یابند همچنین در روشنی علم عالمان راه نجات این دوران وسبیل فلاح آن جهان گروه ناد انان بفضل ورحمت حضرت ایزد منان راه دارین می یابند روایت کرده ست اینحدیث را محدث فضائل محصور وبا کرایم موفور حضرت سعید بن منصور علیه الرحمه درکتاب خود که مسمی بسنن ابی منصورست از صحابی سراپا افضل واقدس حضرت انس رضی اللہ تعالی عنه

حدیث اِذَا اجْتَمَعَ الْعَالِمُ وَالْعَابِدُ عَلَی الصِّرَاطِ قِیْلَ لِلْعَابِدِ اُدْخُلِ الْجَنَّةَ وَتَنَعَّمْ بِعِبَادَتِكَ وَقِیْلَ لِلْعَالِمِ قِفْ هُنَا فَاشْفَعْ لِمَنْ اَحْبَبْتَ فَاِنَّكَ لَا تَشْفَعُ لِاَحَدٍ اِلَّا شُفِّعْتَ فَقَامَ مَقَامَ الْاَنْبِیَاءِ معنی اینست که فرمود حضرت رسالت مرتبت ونبوة منزلت صلی اللہ تعالی علیه وسلم در روز قیامت وقتیکه بر پل صراط بمشیت حضرت خالق فرح ونشاط عز خلقه عالم وعابد هر دو برای مرور از ان براه تیز جمع آیند آنگاه بفضل ورحمت حضرت جهان پناه عز عونه بعابد فرمان رسد که بجنت سراپا نعمت داخل شود به برکت عبادت که در دار دنیا مراسم آن بجد وجهد تقدیم رسانیدهٔ امروز در سرای عقبی ورجنت معلی درناز ونعمت عیش وعشرت بکن وفرمان رسد بعالم عامل که ایستاده باش درانجا سراپا عزت وتوقیر پس شفاعت بکن برای کسیکه دوست میداری شفاعت کردن در حق او پس بتحقیق حال این ست که تو در حق هر کسیکه شفیع خواهی شد بلاشک مقبول شفاعت خواهی شد پس آن عالم بفضل وکرم حضرت معطی ومنعم عم انعامه در انجا برای عرض شفاعت در حق برایا ایستاده خواهد شد ودر آنوقت بمقام مثل انبیاء کرام ورسل عظام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام خواهد شد رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ فِی الثَّوَابِ وَالدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ روایت کرده ست اینحدیث را حضرت محدث بزرگ حضرت ابو الشیخ وروایت کرده ست محدث سراپا گرامی حضرت دیلمی درکتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی مکرم ومقدس انفاس حضرت عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ تعالی عنه

حدیث اَلْعَالِمُ اَمِیْنُ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ رَوَاهُ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِی الْعِلْمِ عَنْ مُعَاذٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر سراسر با فضائل وکرایم اکبر علیه الصلوة والسلام که عالم با عمل بر روی زمین امین حق تعالی ست یعنی چنانکه بمرد امین اشیای نفیسه امانت می نهند همچنین از طرف حق تعالی فنون علم وحکمت که در ذات عالم با عمل ست ودیعتی ست در ذات او نهاده شده وچنانکه شخص امین

در متاع امانت بلا رضای صاحب آن شی تصرف نمی تواند کرد برین قیاس عالم با عمل نیز حکمی بغیر از
استرضای حضرت مولای معلا عز علوه نمی تواند گفت روایت کرده ست اینحدیث را محدث خجسته
سیر حضرت ابن عبد البر در کتاب خود که مسمی بعلم ست از صحابی در فرخی و فرخندگی ایمان و اسلام سراپا
پر التذاذ حضرت معاذ رضی الله تعالی عنه وعنا **حدیث** اَلْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي
الْخَيْرِ وَسَائِرُ النَّاسِ لَاخَيْرَ فِيهِمْ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ معنی این ست که فرمود حضرت پیغمبر
خجسته وهمایون سیر وسراپا شرالف وخبر علیه الصلوة والسلام که صاحب علم وتعلیم وصاحب تلمذ وتعلم هر دو شریک
اند در سود وبهبود وعلم که حق تبارک وتعالی در علم موضوع نموده وتمام مردم وجمیع ناس سوای عالم ومتعلم بیفایده
اند ودر باب صلاح وفلاح یابی بیقاعده روایت کرده ست این حدیث را محدث مکارم نشانی حضرت طبرانی
در کتاب خود که مسمی بکبیر ست عَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ از صحابی در مقام عبادت وطاعت حضرت
رب تعالی جل سموه سرسبز زیبا حضرت ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه **حدیث** اَلْعَالِمُ سُلْطَانٌ فِي
الْاَرْضِ فَمَنْ وَقَعَ فِيهِ فَقَدْ هَلَكَ معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر شفیع روز محشر عاصیان باعصیان
اصغر واکبر علیه الصلوة والسلام که مرد عالم حجت حق تعالی ست برروی زمین که در حقیقت سراسر بر کبیر خلایق
اسود واحمر غالب ست پس هر که درافتاد در سلطان الهی که سراپا غالب ست پس تحقیق که هلاک شد یعنی هر که با عالم
دین ودانای یقین مقابلت ومجادلت نمود ویا اهانت وحقارت او نمود بالتحقیق بهلاکت رسید رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ
فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ روایت کرده ست اینحدیث را محدث فضائل کامی
حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی سراپا ازکی وانور حضرت ابی ذر رضی الله تعالی
عنه **حدیث** سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ مُتَّكِئٍ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ
سَبْعِينَ عَامًا معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر سراپا مقدس ومعطر علیه الصلوة والسلام که بقدر وقت یک ساعت
از اوقات وساعات عالم تقوی سمات وورع آیات در حالیکه تکیه عیش زده ومتکی بر فراش آرام وبستر
راحت خوش فرجام نشسته باشد در حالیکه نگاه تامل وتفکر میکند در حقایق علم ودقایق فهم خود بهتر
وپسندیده ست نزدیک حضرت حق جل وعلی از عبادت عابد که آن عابد تا هفتاد سال در مراسم عبادت
ملک علام عز ملکه قیام نماید رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
روایت کرده ست اینحدیث را محدث سراپا نامی حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفردوس ست از صحابی
فضائل ناظر وباشرالف باهر حضرت جابر رضی الله تعالی عنه **حدیث** اُغْدُ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا
اَوْ مُسْتَمِعًا اَوْ مُحِبًّا وَلَا تَكُنِ الْخَامِسَةَ فَتَهْلِكَ رَوَاهُ الْبَزَّارُ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْاَوْسَطِ عَنْ اَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ

رضي الله تعالى عنه معنى اينست كه فرمود حضرت پيغمبر قدس اثر وسرور اول واخر عليه الصلوة والسلام كه
اي شخص ترا بايد كه صبح كني يعني چون وقت صبح در آيد واز حالت خواب كه همسر ممات ست برخيزي وخود را داخل زمره
زندگان نمائي بايد كه حال تو ازين احوال فلاح وفوز اتصال اربعه بيرون وجدا نباشد يا عالم باشي كه تعليم دانش
دين وتاديب بينش اسلام برين خلايق حضرت خالق علايق جلت صفاته نمائي ويا متعلم باشي كه تعلم علوم دين وفنون
يقين از علماي ابرار ودانايان اخيار نمائي ويا سامع علم دين باشي كه از فضلاء دين ويقين استماع فوائد ايمان وقواعد
اسلام فيض نشان سازي ويا محب ودوست دار علم وعلما باشي ومباش در حالت خامسه كه سواي اين حالات فيض سمات
اربعه مذكوره باشد كه اگر چنين باشي كه بغير از احوال متعال اربع مسطوره حالت خامسه داري پس بيقين دان كه هلاك شوي
كه سواي اينحالت سداد آيات حالتي ديگر مرغوب ومحبوب حضرت واقع كروب ومسجود هر مربوب جل مرتبته نيست روايت كرده
ست اينحديث را محدث فيض اختيار حضرت بزار عليه الرحمه ومحدث كرامات توامان حضرت طبراني در كتاب خود كه مسمى باوسط
ست از صحابي سراپا بركت اشاره ويكسر كرامت بشارة حضرت ابي بكر رضي الله تعالى عنه **حديث** اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ
يَحْتَاجُوْنَ اِلَى الْعُلَمَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَذٰلِكَ اَنَّهُمْ يَزُوْرُوْنَ اللهَ تَعَالٰى فِيْ كُلِّ جُمُعَةٍ فَيَقُوْلُ لَهُمْ
تَمَنَّوْا عَلَيَّ مَا شِئْتُمْ فَيَلْتَفِتُوْنَ اِلَى الْعُلَمَاءِ فَيَقُوْلُوْنَ مَاذَا نَتَمَنّٰى فَيَقُوْلُوْنَ تَمَنَّوْا عَلَيْهِ كَذَا وَكَذَا
فَهُمْ يَحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِمْ فِي الْجَنَّةِ كَمَا يَحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا رَوَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرٍ رض
معنى اينست كه فرمود حضرت پيغمبر عالي گهر ومقتداي اهل عالم از خالدات تا خادر عليه الصلوة والسلام بدرستيكه اهل
جنت هر آئينه حاجتمند واحتياج مند تعليم علما در جنت خواهند شد وبيان اين حقيقت برين طريقست كه بتحقيق
اهل جنت بفضل حضرت معطي رحمت مشرف ومستعد زيارت قدس آيت در رويت ذو انوار وبركت حضرت آن عز سبحانه وجل قدسه در
روز بركات افروز يوم جمعه خواهند شد پس شهنشاه بالاتفاق وملك الملوك على الاطلاق ببندگان خواهد فرمود كه بخواهيد
ازين آنچه ميخواهيد آن هنگام بندگان حضرت ملك ذو الجلال والاكرام بسوي علماي عظام توجه والتفات خواهند كرد وبجناب آن
كرام مسئلت خواهند داشت كه درين ساعت پر منفعت از حضرت آن ذو مغفرت عم غفرانه چه مسألت داريم وچه سوال نمائيم پس
بلطف وعون پروردگار عز اسمه آنه علماء ابرار سائلين را تعليم خواهند داد كه از حضرت قدس ذو عز ونور وباانوار
در حضور حضرت آن كرم الغامه چنين وچنين انعام واكرام بخواهيد پس آدميان احتياجمند وحاجت پابند
بسوي علماء اخيار در جنت خواهند شد چنانكه محتاج مي باشند بطرف علماء سراپا فضلاء در دنيا روايت
كرده ست اينحديث را محدث صدق مظاهر وصفا مناظر حضرت ابن عساكر رحمه الله تعالى عليه از صحابي افتخار
مصادر وپر مفاخر حضرت جابر رضي الله تعالى عنه ومناحر **حكايت** حافظان مقصص تواريخ
وناقلان حكايات صداقت اثبات وكذب تنسيخ حكايتي فضائل بشارتي وقصه نويد اشارتي آورده اند

در عهد عزت مهد شاه پر نور ایمانی و سلطان سراپا معمور از انوار اسلامی و ایقانی شاه اسمعیل سامانی که ملک
ملک ماوراء النهر و سلطان ولایت خراسان وسعت بهر بوده ست روزی عالمی در علم و عمل بی معالی بنابر
استحصال مقصودی و برای استقصای مطلوبی پیش آن شاه سلطنت پناه و داعی اداب تکریم علما و نزد آن
سلطان عظمت دستگاه و داعی مراتب تعظیم حکما و فضلا آمد شاه اسمعیل بحسن اعتقادیکه داشت و بهمایون عقیده
که علم آن بر عرصهٔ حال خویش می افراشت در احترام و اکرام آن عالم ذو فضائل عظام پیش آمد و بعد دریافت سبب
آمدن آن دانا بزرگ و بینا سترگ حاجت آن علوم آیت را بانجاح رسانید و از مقام آرزو در درجهٔ ابرام در کشید
و هنگام وداع جهت اکرام آن عالم علام هفت گام مشایعت نمود شبانه بباطن عاقلانه در معاملهٔ روحانه حضرت
خلاصهٔ زمانه و سلالهٔ آوانه جناب رسول فرزانه و نبی یگانه و شفیع مشتی خاک مخلوق عاصیانه صلی الله تعالی علیه وسلم را
بخواب بخت بیدار نه دید مصرع زهی مراتب خوابی که به ز بیداری ست ؏ بیدار در زمانه ندیدی کسی ترا
در خواب اگر خیال تو گشتی مصورم ٭ و با فضال الٰهی تعالی صفاته و تبارک رحماته گلهای شرایف و از ثمار کرایم
و منایف از گلزار و چمن زار دیدار آن افضل روزگار بدامان حال و جان برچید ؏ نظری خوش بچشم
ما فرمود ٭ روی خود را بنور خود بنمود ٭ همه عالم جمیل پیدا شد ٭ حضرت او جمال چون بنمود ٭ و حضرت
رسول حمید و نبی مجید بآن بخت سعید ارشاد فرمود که ای اسمعیل که بهدایت و فضل رب جلیل جل جلاله یکی از
علمای امت مرا معظم و مکرم داشتی من از حضرت معطی رحمت و جناب مکرم مرحمت عم نواله در خواستم
تا ترا در هر دو عالم عظیم و کریم دارد و تو هفت قدم در عقب آن عالم فضل همدم پر کرم رفتی دعا کردم تا
هفت تن در نسل تو بادشاهی کنند و فرمان روای نمایند و بعنایت مجیب الدعوات و کرم پذیرندهٔ عرض
مناجات هر دو دعا در بارهٔ تو مستجاب شد و بذروهٔ معلای قبول شرف یاب گردید ؏ دعاهاے
بلب ها نارسیده ٭ ندای فاستجبنا را شنیده ٭ بکرم حضرت بنده نواز و بفضل جناب مستحق گذارش
نیاز تعالت صفاته قضیهٔ سلطنت و واقعهٔ حکومت این جهانی شاه اسمعیل سامانی ببرکت آن معا بمدعا
رسا زیاده ازان شد که حضرت رسول مباهات مشمول و افتخار موصول و جناب نبی حبیب و مقبول
بارگاه خلایق مسجود و رازق معبود عز سلطانه صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده بود که هشت تن از اولاد
آن شاه سعادت نشین بلباس سلطانی ملبس و زیبا و بزینت خاقانی مزین و زینت افزا گردیدند
؏ بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور ٭ بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد ٭ قیاس باید کرد
که شجرهٔ حدیقهٔ اعزاز و اکرام علم و علما بچه مرتبه مثمر ثمرات مباهات و شرائف میشود و خیال باید نمود که گلبن
گلزار توقیر و احترام فضلای دین همایون فرجام بکدام رتبه از ثمار آور گلهای سعادات و منایف میگردد

وحضرت موفق خیر وسعادات وجناب منعم مباهات وکرامات عم نواله وجل جلاله توفیق قدرشناسی علم وعلما دین واستعداد فهم وفراست مقدارسنجی فضل وفضلا ایمان ویقین رفیق همکنان گرداناد بربّ العباد

بیت خداوندا بکن روشن ز نور خود دل ما را ❊ بسوی خویشتن گردان دل پر غافل ما را ❊ اینهمه مفاخر ومناقب وجمیع حقایق فضائل مناصب که زیب ترقیم وبزینت نگارش تفهیم یافت واقعات علما ربانی وحقایق حالات حکمای رحمانی وسبحانی بود که ترغیب توقیر وتعظیم آنها نموده آمد وتحریص باکرام وتکریم شان گفته شد هر مومن را باید که بشرایط اعزاز مسطوره ولوازم اکرام مذکوره بشوق جان ودل وذوق صداقت حاصل تقدیم رساند ومودی سازد که انشاء الله تعالی الخالق بالاحقاق والاتفاق سعادت دارین وکرامت نشاتین درین عادت پرزیب وزین حاصل ست ومتواصل ومفاخرت ومباهات کونین درین خصلت مملو از شرف ومبرا از نقص وشین شامل ست وواصل

مثنوی

به تحقیق از بهر اعلام دین
بخواهند بخشش برایش مدام
یقین دان که شد وارث انبیا
خدایش رهی سوی جنت گشود
همه ماهیان هم دعا میکنند
بود به ز بیداری شب بدان

بود فضل عالم بر زاهدان
دعا میکند اهل چرخ و زمین
بعابد بود فضل اهل علوم
هر آنکس که آموخت علم هدی
خدا و فرشته و اهل سما
بر آنانکه تعلیم دین میدهند
خدا و رحق هر که خواهد نکو

چو فضل نبی بر همه مردمان
بدریا همه ماهیان صبح و شام
چو ماه شب چارده بر نجوم
به تحصیل علم آنکه ره طی نمود
ز اهل زمین مور در خانها
دهی درس علمی چو اندک زمان
نهد دانشش حقه دین اندرو

ونه دانی ونه پنداری که چنانکه عزت واعزاز دهی وکرامت واکرام نهی به نسبت عالمان اخیار وبا صنافت دانایان ابرار ضرورست ومتحتم وواجبست ومستلزم همچنان به نسبت علما سوء شرارت خو بطالت جو وباصنافات فضلای باریا مملو وباطلب دنیا موبمو وجاه وعزت جستجو نیز مرعی ومسلوک باید داشت ومصروف ومبذول شاید پنداشت لی الی تقولیکه **بیت** نور را هم نور شو با نار نار ❊ جای گل گل باش جای خار خار ❊ بااین طائفهٔ طاغیه وفرقهٔ باغیه موافق مقتضای احوال وحسب اقتضای خسران وبطلان اشتمال او عمل باید نمود ودر معاملات کاسنات روایق ناخوش ذوایق عادلت مناسب صفات زیان ونقصان نگارش باید نمود لیکن قاعده سیاست وقانون معدلت را موافق ضابطهٔ شریعت ومطابق آئین سنت درکار باید آورد ودر معامله شاید نمود که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن ست ونسبت بمت رالت سود مندی کما قال الفقهاء الکرام والعلماء العظام فی مراتب تعزیر طبقات الانام کیفیة التعزیر وکمیته مفوضان الی رای الامام فیراعی عظم الجنایت وصغرها وحال القایل والمقول فیه ایضا

قال مشايخ الشرايع عليهم الرحمة والرضوان التعزير على مراتب تعزير اشرف الاشراف وهم العلماء و
العلوية بالاعلان وهو ان يقول له القاضي بلغني انك تفعل كذا فينزجر به وتعزير الاشراف
وهم الامراء والدهاقين بالاعلام والجر الى باب القاضي والخصومة في ذلك وتعزير الاوسط
وهم السوقية بالاعلام والجر والحبس وتعزير الاخسة بهذا كله وبالضرب كذا في النهاية
وفي العالمگيري التعزير وهو التاديب دون الحد واصله من العزر بمعنى الردع والمنع ثم التعزير
قد يكون بالحبس وقد يكون بالصفع وتعريك الاذن بالكلام العنيف وقد يكون بالضرب
وعن ابي يوسف ان التعزير باخذ المال يجوز للسلطان ولم يذكر كيفية الاخذ فارى
ان ياخذه فيمسكه فان يئس عن توبته يصرفه الى من يرى وفي مشكل الاثار شرح الابار
التعزير بالمال كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ وفي الشرح ابي اليسر التعزير بالشتم مشروع ولكن بعد
ان لا يكون قذفا كذا في الزاهدي ثم التعزير على اربعة مراتب فتعزير الاشراف كالدهاقنة
والقواد وغيرهم بالاعلام والجر الى باب القاضي والقواد جمع قائد وهي من رؤساء العسكر
وتعزير اشرف الاشراف كالفقهاء والعلوية الاعلام فقط بان يقول القاضي بلغني انك
فعلت كذا الا تفعل چنانچه گفته اند علمای کرام و فقهای عظام در مراتب تعزیر طبقات انام که کیفیت تعزیر و کمیتش حواله کرده
شود بسوی رای امام پس امام را باید که نگاه کند در عظم جنایت و صغر آن و در حال گوینده و حال آنکس که گفته شده ست
در حقش یعنی جنایت کننده و نیز گفته اند مشایخ شریعت علیهم الرحمة والرضوان که تعزیر بر چند مراتب ست یکی تعزیر اشرف اشرفان
و آنان علما و سادات اند باعلان ست و اعلان اینست که بگوید او را قاضی که مرا خبر داده اند که تو اینچنین میکنی پس آن
اشرف اشراف منزجر میشود بهمین کلام و دیگر تعزیر اشرافان که آنان امرا و دهقانان اند باعلام ست و کشیدن ایشانرا
بدروازهٔ قاضی و خصومت کردن با ایشان در آن جنایت و سوم تعزیر مردم میانه ست و آنان بازاریان اند باعلام و کشیدن ایشان
بباب قاضی و حبس کردن و چهارم تعزیر فرومایگان باین همه مذکور و بزد و کوب کردن همچنین ست در نهایه و در عالمگیریست تعزیر و آن
ادب دادن ست کمتر از حد و اصل تعزیر از عزرست بمعنی زجر و منع پس تعزیر گاهی می باشد به حبس نمودن و گاهی می باشد
بر وگردانیدن و گوش جنبانیدن جنایت کننده را بکلام سخت و گاهی می باشد بزدن و مرویست از امام ابو یوسف که تعزیر باخذ
مال جائزست مر سلطان را ولیکن ذکر نکرد امام ابو یوسف کیفیت اخذ را پس گمان من آنست که سلطان اخذ مال کند پس نگاه دارد
آن مال را بعد از آن اگر ناامید شد از توبه اش صرف کند آنرا بسوی هر کس که مناسب داند و در مشکل آثار شرح الابارست که تعزیر بالمال بود در
ابتدای اسلام پس منسوخ گشت و در شرح ابی الیسرست که تعزیر بدشنام مشروع ست ولیکن باین شرط که آن دشنام قذف نباشد
همچنین ست در زاهدی پس تعزیر چهار مراتب ست یکی تعزیر اشراف مانند دهقانها و قواد و غیر ایشان باعلام و کشیدن بباب قاضی

د قواد جمیع قائدست و قائد از امیران لشکری باشد دوم تعزیر اشرف اشراف مانند فقها و سادات که تعزیر ایشان فقط اعلام ست و اعلام این ست که بگوید قاضی بآن جنایت کننده که مرا خبر داده اند که تو همچنین کرده باز اینچنین مکن الحال مناسب نمود و تقاضای مقام همچنین زیبایی رو نمود که نبذی از آیات قدسیات کتاب قدیم و برخی از اوامر فیض مظاهر صحیفه سراپا مستحق تعظیم و تکریم و بعضی از احادیث گوهر صفات سرور انبیا و پاره از کلمات لآلی سمات افسر فرق اولیا و اصفیا صلی الله تعالی علیه وسلم که در حق علمای اشرار و در باب فضلای اشرار وارد شده اند بسلک ارقام انتظام دهد و در مسلک رقم قلم بآرایش انتظام بیارآید تا به تبصر بینندگان جلای دانایی ازین مسلک خاصه بیفزاید و بعقل و هوش مطالعه کنندگان بینش فهم و دانش علم درین حقیقت خاصه افزونی و آیت مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشته اند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچو مثل دراز گوشی ست که بردار داشته أَسْفَارًا کتابها را از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچو یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمی شوند **مثنوی**

گفت ایزد یحمل اسفاره	بار باشد گان نباشد زهنما	علمهای اهل دل حمال شان
علمهای اهل تن احمال شان	علم چون بر دل زند یاری بود	علم چون بر تن زند ماری بود
چون بدل خوانی زحق گیری سبق	چون بجل خوانی سیه سازی ورق	بلکه بد مثلی ست که زده شد

مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجت های خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدا راه فلاح نمی نماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمگاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود آن میگویند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ و لاف میزنند که لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أُنَاسًا مِنْ أُمَّتِي بدرستیکه بعضی مردم از امت من سَيَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند در دین وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ و بخوانند قرآن را يَقُولُونَ نَأْتِي الْأُمَرَاءَ فَنُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ میگویند که می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان وَنَعْتَزِلُهُمْ بِدِينِنَا و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ و نمی شود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب به امرا و سلاطین و نتیجه نمی دهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران كَمَا لَا يُجْتَنَى مِنَ الْقَتَادِ إِلَّا الشَّوْكُ چنانکه چیده نمی شود از قتاد مگر خار و آن درختی ست خاردار که میوه ندارد كَذَلِكَ لَا يُجْتَنَى مِنْ قُرْبِهِمْ إِلَّا همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امرا مگر خسران و وبال و زیان ها

کہ زبان بیان وتعبیر از ان کوتاه ست وایمعنی از حذف استثنا مفهوم میگردد و مستثنی حذف کرد بقرینه
مقام قال گفت مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ بتشدید با که شیخ بخاری ومسلم وابوداود واحمد ست ثقه مامون عفیف ذو
سنن كَأَنَّهُ يَعْنِي الْخَطَايَا گویا که میخواهد از ان مستثنی که حذف کرد گناهانرا یعنی حاصل نمی شود ومی کند از قرب ایشان
مگر ذنوب وخطایا را ودر حذف کردن آن اشارت ست بآنکه زبان در صحبت ایشان چنان وچندان
ست که بیان نتوان کرد رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست این حدیث را ابن ماجه در سنن خود وَعَنْ
عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلِّغُوْا عَنِّيْ وَلَوْ آيَةً
برسانید یعنی بامت از جانب من در دین وشریعت را اگرچه آیتی باشد ظاهر از آیت آیه قرآن ست ولیکن دلالت
برسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن باوجود آنکه منتشر ومشتهر ست وحاملان او بیشمارند وحق سبحانه
متکفل حفظ او شده وهرگاه که امر کرده شده باشیم ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور
باشیم وبعضی از آیه کلامی مراد دارند که مفید ست فائده شرعیه را وعلامت ست بر عظیم معنی که مراد داشته
ست بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
ازین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من واگرچه یک حدیث باشد ووجه تخصیص حدیث به تبلیغ
آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وَحَدِّثُوْا عَنْ بَنِيْ إِسْرَائِيْلَ وحکایت
کنید وخبر دهید بانچه بشنوید از بنی اسرائیل وَلَا حَرَجَ ونیست گناهی در حدیث کردن از ایشان
یا مراد آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط در رعایت اتصال سند ونقل از عدل
ثقه ضابطه چون سابق از خواندن توریت ونوشتن آن منع کرده فرموده بود که مگر متحیر ید شما
در کار دین خود وکتاب خود که دست بتوریت میزنید رخصت کردند پس از ان وفرمودند که اگر قصص
ومواعظ وامثال که از ایشان بشنوید وبدان تحدیث کنید نه شرایع واحکام که منسوخ ست مانعی نیست
ودر کتاب ایشان آیات غریبه ووقایع عجیبه ست که می توان نقل کرد واگر در رعایت احتیاط در تصحیح
نقل وسند مساهله رود نیز غم نیست چه مقصود عبرت وایقاظ ست ودرین باب وسعتی دارد وبر قیاس
آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا
فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وهرکه دروغ بربندد بر من آنچه من نگفته ام بمن اسناد کند
پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه ست در منع از وضع حدیث
ودروغ بربستن بر آنحضرت اگرچه برای ترغیب وترهیب باشد حرام ست واز جمله کبائر ست
باتفاق وامام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته وبر قائل آن حکم بخلود نار کرده وقومی

وضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کنند و این مذهب خطاست وحق آنست که وضع حدیث و روایت حدیث
موضوع حرام ست مگر به بیان وضع رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ سَمُرَةَ ابْنِ جُنْدُبٍ وَالْمُغِيْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ
قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سمره و مغیره که دو صحابی مشهوراند میگفتند که فرمود آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وسلم مَنْ حَدَّثَ عَنِّيْ بِحَدِيْثٍ يُرٰى اَنَّهٗ كَذِبٌ فَهُوَ اَحَدُ الْكَاذِبِيْنَ کسیکه
حدیث کند از من بحدیثیکه گمان می برد که آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم
ایشان ست زیراکه چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب در وزر آن و یُریٰ بضم یا و فتح آن
هر دو روایت ست بضم بمعنی ظن و فتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین
بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافیست و بعضی گفته اند که بلکه باحتمال کذب و شک و شبه دران نیز روا نباشد تواب
آنست که بمجرد احتمال جانب کذب ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست
و اگر در جانب کذب بود جائز نی و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز
ست والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت ست و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه ست
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اَوَّلَ النَّاسِ يُقْضٰى عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز
قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل رَجُلٌ اُسْتُشْهِدَ مردیست که کشته شد در راه خدای تعالی فَاُتِيَ بِهٖ
پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فَعَرَّفَهٗ نِعْمَتَهٗ پس می شناساند الله تعالی آن
مرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع آمده و اول صحیح ترست بحسب روایت فَعَرَفَهَا
پس می شناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فَقَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيْهَا پس میگوید وی تعالی
بآنمرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قَالَ قَاتَلْتُ فِيْكَ حَتّٰى اُسْتُشْهِدْتُ میگوید آنمرد کارزار
کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو قَالَ كَذَبْتَ میگوید پروردگار تعالی
دروغ گفتی کارزار نکرده تو خالص از برای رضای من وَلٰكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِاَنْ يُّقَالَ جَرِيْءٌ ولکن کارزار
کردی برای ریا خلق و نام آوری خود تا گفته شود که فلان دلیرست فَقَدْ قِيْلَ پس بتحقیق گفته شد و یافتی
تو غرض خود را و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه میطلبی ثُمَّ اُمِرَ بِهٖ فَسُحِبَ عَلٰى وَجْهِهٖ
پس امر کرده شود فرشتگان را بجهت وی که بکشید او را بر زمین پس کشیده میشود حَتّٰى اُلْقِيَ فِي النَّارِ
تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ دیگر مردی که آموخت علم را وَعَلَّمَهٗ و آموزانید
آنرا وَقَرَاَ الْقُرْاٰنَ و خواند قرآن را فَاُتِيَ بِهٖ فَعَرَّفَهٗ نِعَمَهٗ فَعَرَفَهَا پس آورده میشود او را پس می شناساند

ودرا خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد وی آن نعمتها را اینجا بلفظ جمع آمده در صحیحین در ما بعد قال
فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تو در شکرگذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم و
علمته و قرأت فیک القرآن میگوید آموختم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن
را فقال پس میگوید تعالی کذبت و لکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی ولیکن تو آموختی
علم را تا بگویند مردم که تو عالمی و قرأت القرآن لیقال هو قارئ و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خواننده
قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردم ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده می شود بجهت وی پس کشیده
میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش و رجل وسع الله علیه
و دیگر مردیست که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی یعنی روزی او و اعطاه من اصناف المال
و داده است او را از گونه گونهای مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت
فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک میگوید ان زد نگذاشتم
هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو
قال کذبت و لکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه
ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و دراز است رواه مسلم
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله لا یقبض
العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه
من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند و لکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن
باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در
روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی اتخذ الناس رؤسا جهالا میگیرند مردم سران قوم جاهلان را
رؤسا بالضم همزه و تنوین بر وزن صنوان جمع راس یعنی سر و سرور چنانکه در زمان بخاری آمده و در روایت رؤسا بفتح همزه و مد بر
وزن فضلاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلان تر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا
بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و بیدانش فضلوا و اضلوا پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگر انرا گمراه
میکنند متفق علیه وعن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه
علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم در اینجا علمیست که ضروری وقت مسلمان است مثلا چون مسلمان شد
و در اسلام در آمد واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات وی و علم به نبوت رسول و جز آن از آنچه صحیح

ایمان بی آن و چون وقت نماز درآمد واجب شد علم باحکام الصلوة آموختن و چون رمضان آمد واجب شد تعلم احکام صوم و هرگاه که مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة اگر پیش ازان مرد و تعلم نکرد عاصی باشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن انچه متعلق باحکام زن و شوی ست واجب گردد علی ہذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفاصیل آنست در هر طائفه حمل بر علمی کرده که مخصوص اوست و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن ست سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد وَوَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ اَهْلِهِ و نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيْرِ الْجَوَاهِرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ هیچو در گردن انداز نده خوکان ست گوهر و مروارید و طلا را رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست ایحدیث را تا آخرش ابن ماجه وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ اِلٰى قَوْلِهٖ مُسْلِمٍ و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم فریضة علی کل مسلم وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ مَتْنُهٗ مَشْهُوْرٌ وَاِسْنَادُهٗ ضَعِيْفٌ و گفت بیهقی ایحدیثی ست که متن مشهور شده ست در میان مردم و اسناد او ضعیف ست وَقَدْ رُوِيَ مِنْ اَوْجُهٍ كُلُّهَا ضَعِيْفٌ و گفته ست بیهقی که روایت کرده شده ست ایحدیث بوجوه و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما شک نیست که چون بطریق متعدده روایت کرده شد ست بعضی ببعضی قوتی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهٗ کسیکه پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثُمَّ كَتَمَهٗ پس بپوشید آن علم را اُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ لگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروریست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانعی صحیح ازان نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم و دین بود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْدَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَنَسٍ وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ که صحابی مشهور ست از شعراء اسلام و یکی ازان سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان اَوْ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و رشک انداز د ایشان را اَوْ يَصْرِفَ بِهٖ وُجُوْهَ النَّاسِ اِلَيْهِ یا از برای آنکه بگرداند روی های مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه و صرف کند آنرا در کار دنیا و شهوات نفس اَدْخَلَهُ اللّٰهُ النَّارَ هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد در آورد او را خدای تعالی در آتش دوزخ

واگر بحکم جبلت وطبیعت مشوبی از ریا و داعیه نفس باشد معذوریست واحتراز ازان درحکم تامقدور واین حکم ندارد
چنانچه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده ست وگفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف
وعزیز که متضمن حکمتها باشد حادث گرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی بوجود آید که تا بی تکلف وتردد آن چیز بوجود
آید چنانچه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد وزن آفریده اند که بی اختیار بلکه بگر میل ورغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه
نفسانیتی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود آید واگر توفیق وعنایت الهی ناصر ومعین حال آن بنده گردد ازان
نیز برآرد تَعَلَّمْنَا العلم لغیر الله فابی العِلْم ان یکون الا لله که فرموده اند همین معنی دارد نسأل الله العافیة رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللهِ کسیکه
بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهي ورضای او تنبیه ست بآن که انچه
بوی وجه الله توان اراده نمود سزا نیست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر گردانید ع یار مفروش بدنیا که بسی
سود نکرد :: آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آن آنست اگر علمی باشد نه از علوم دین وآنرا وسیله دنیا
سازند مذموم نبود بعد ازانکه تعلم آن مباح باشد واز علوم بدعیه محرمیه مکروهیه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معما
وعروض وقافیه واقسام شعر جد بسیاری نمود ومیگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم
نه علوم دین را وطیبی مثل این سخن از بعضی زهاد وعلما نیز نقل کرده والله اعلم لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيْبَ
بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا نیاموزد آن علم را مگر از برای که برسد بسبب ووسیله این علم متاعی را از دنیا دراینجا
دلالت ست برآنکه حرمان از سعادت ثواب الهي بعلت انحصار طلب علم در اجابت عرض دنیا واگر مشوب ومخلوط
بران باشد ونیت عمل وترویج دین نیز دارد براندازه آن ثواب نیز یابد لعم ازمرتبه کمال تمام محروم باشد
لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ نیابد آنکس بوی بهشت را در قیامت یعنی ریحها تفسیر عرف که بفتح
عین مهمله وسکون را بمعنی بوی خوش وظاهر حدیث مبالغه ست در حرمان آن کس از درآمدن بهشت پس
مراد درآمدن باشد با مقربان ومخلصان که اصلا عذاب نه بینند وابتدا به بهشت درآیند چنانکه مثل این تاویل
در احادیث آمده ست وبعضی گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان
رسانند تا از هموم ووحشت آن مقام وموقف راحت یابند ودلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین
بوی خوش محروم باشد وبغلبه بخار معصیت ومحبت دنیا حکم مزکوم گیرد رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ
مَاجَةَ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقُوا الْحَدِيْثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ پرهیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزی را

که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من ست تا در ورطه دروغ بستن برمن نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ
مقعده من النار پس کسیکه دروغ بر بندد بر من دیده و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم یذکر و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما
علمتم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار
کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستندی از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش
وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من
النار رواه الترمذی وعن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح نیز آمده نام او ابو ذر غفاری ست و لیکن غالب در وی بکنیت
و مناقب وی کثیر است و در بعضی مواضع نوشته شده ست و جندب بن عبد الله بجلی نیز صحابی ست که حسن بصری و محمد بن سیرین
از وی روایت دارند و جندب قشیری نیز در کتاب مذکور ست و گفته اند که مشهور نیست که وی علقی ست نه قشیری و در بعضی نسخ مصابیح
قشیری ست تا در نجدیت کدام یکی ازین سه تن مراد ست والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من
قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطاء هر که بگوید در قرآن و سخن کند در ان از پیش خود پس صواب کند و برابر حق ما
لیکن تحقیق خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و ثواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این
برعکس حال مجتهد ست که اگرچه خطا کند بر صواب ست بمعنی نیل اجر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد مجمل آنکه یک تفسیرست و یک
تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین ست اینمعنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد
و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست ست والله اعلم رواه
الترمذی وابو داود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء
بکسر میم و را ممدوده فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر ست یعنی نزدیک ست که بکفر
کشد و بعضی گفته اند که مراد بمراء در اینجا شک و تشکیک ست و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه
احمد وابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع ست بعمرو
ابن شعیب یا باب و این اسناد بیانی دارد و در بعضی جا گفته شده ست قال سمع النبی صلی الله
علیه وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدر از جد که شنید آنحضرت قومی را که تدافع و تناقض میکنند
در قرآن و جدال و نزاع می نمودند در ان فقال پس گفت آنحضرت انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک نشدند کسانیکه پیش
از شما بودند مگر باین صفت ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض یعنی پیدا کردن تناقض میان آیات و گفته اند
که این آیه مخالف آن آیه ست و آن مخالف این یا مراد خلط بعضی آیات ست ببعضی و عدم تمیز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین
و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب ست بقول او که فرمود انما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا

وفرود نیامده ست کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فَلَا تُكَذِّبُوْا بَعْضَهُ بِبَعْضٍ پس تکذیب نکنید بعض آنرا ببعض فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُوْلُوْا پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان بگوئید و بیان کنید وَمَا جَهِلْتُمْ فَكِلُوْهُ اِلٰى عَالِمِهٖ و آنچه ندانید و نرسد بدان علم شما پس بسپارید آنرا بعالم آنرا یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه وسلم و بعضی گفته اند که مراد عالمی ست که علم کتاب و تفسیر آن دارد رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ گفت معاویه که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم نَهٰى عَنِ الْاُغْلُوْطَاتِ نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوط بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی را بدان و آنرا مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام ست و بعضی گفته اند که بطریق جزاء مکافات باشد چنانکه دیگری را در مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را دران بیندازد بحکم جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا جائز ست چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف در مجلس هارون رشید کرد والله اعلم رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ سُفْيَانَ اِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ لِكَعْبٍ روایت ست از سفیان ثوری که امیر المومنین عمر بن الخطاب گفت مرکعب احبار را مَنْ اَرْبَابُ الْعِلْمِ کیستند خداوندان علم یعنی آنها که مالک عالم اند و رسوخ یافته ست علم در ایشان مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند و رب چیز مالک آن چیز مستحق آنرا گویند قَالَ گفت کعب اَلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ بِمَا يَعْلَمُوْنَ ارباب علم آنکسانی اند که عمل میکنند بآنچه علم دارند قَالَ گفت عمر بن الخطاب فَمَا اَخْرَجَ الْعِلْمَ مِنْ قُلُوْبِ الْعُلَمَاءِ پس چه چیز بیرون آرد نور و هیبت و برکت علم را از دلهای علما قَالَ الطَّمَعُ گفت کعب احبار بیرون کشد علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیاء دنیا و گفته اند اَلطَّمَعُ يُصَيِّرُ الْاَسْوَدَ ذُبَابًا طمع شیر را نرمگس می سازد و باطمع کلمه حق گفتن دشوار ست ؎ طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی * طمع بگسل و هرچه دانی بگو طمع را سه حرف ست و هر سه تهی * ازان نیست مرطمعا نزا بهی * منقول از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه افتادم و از مردی که مرا می شناخت نصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین بترک الطمع فی المخلوقین رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ الْاَعْمَشِ اَبُوْ مُحَمَّدٍ سُلَيْمَانُ اَسَدِيٌّ کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلاف ست و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام مشهور بعلم حدیث واقع و قرات بود دیکه دیگر سیصد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جهبذ که چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت

تذ الديباج الخسرواني وبود اعمش که فوت نشد از وی تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او در روز قتل امام حسین
بود ووفات سنة ثمان واربعين ومائة ودر وی تشیعی بود ومناقب او بسیار ست وبعضی او را سید المحدثین گفته‌اند
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت اعمش که از تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی
علیه وسلم آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ آفت علم فراموشی ست واین درحقیقت تنبیه ست براجتناب از مباشرت اسبابی
که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی ومشاغل نفس ودنیا ومتابعت آن چنانکه امام شافعی رح گفت ۵
شَكَوْتُ اِلٰى وَكِيْعٍ سُوْءَ حِفْظِيْ   فَاَوْصَانِيْ اِلٰى تَرْكِ الْمَعَاصِيْ   فَاِنَّ الْعِلْمَ فَضْلٌ مِّنْ اِلٰهٍ   وَفَضْلُ
اللّٰهِ لَا يُعْطٰى لِعَاصِيْ   وَاِضَاعَتُهٗ اَنْ تُحَدِّثَ بِهٖ غَيْرَ اَهْلِهٖ وضائع وهلاک گردانیدن علم آنست
که حدیث کنی بعلم وبیاموزی آنرا بغیر اهل علم وقابل آن رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ مُرْسَلًا وَعَنِ الْاَحْوَصِ بْنِ حَكِيْمٍ
تابعی ست انس را وعبد الله بن بشیر را دیده واز انس شنیده وسند او ضعیف ست وامام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد
واین معنی گفته که لیس بشیء وابن عدی گفته می توان نوشت حدیث او را وپدر او حکیم بن عمر صحابی ست عَنْ اَبِيْهِ قَالَ
سَاَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عَنِ الشَّرِّ از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه
کسانند واین معنی موافق ترست بجواب ودر صراح گفته که شر بمعنی بدی وبد وبدتر بیاید میگویند فلان شر الناس
ونمیگویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف وخیر نیز بسه معنی آید نیکی ونیک ونیکتر وسیاق حدیث ناظر در معنی اخیر است
فَقَالَ پس گفت آنحضرت لَا تَسْئَلُوْنِيْ عَنِ الشَّرِّ مپرسید مرا از شر وَسَلُوْنِيْ عَنِ الْخَيْرِ وبپرسید مرا از خیر يَقُوْلُهَا
ثَلٰثًا گفت آنحضرت این کلمه را سه بار ودر آنوقت ذکر کردن مردم بد ونشان نهادن بر طایفهٔ مخصوص به بدی
بر خاطر شریف خوش نیامد وبعد از اظهار کراهیت چون بیان کرد شر الناس را خیار الناس را نیز ذکر فرمود برای تدارک
وتلافی آن کراهت ثُمَّ قَالَ پس فرمود اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ دانا وآگاه باشید که بدترین
بدان علما اند وَاِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خِيَارُ الْعُلَمَاءِ وبدرستیکه نیکترین نیکان علما اند زیرا که علما متبوع اند
وخلق تابع ایشان پس بدی ونیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت کند که از مردم دیگر رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ
اَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ اِنَّ مِنْ اَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بدرستیکه از جمله بدترین
مردمان نزد خدا از روی قدر ومرتبت روز قیامت عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهٖ عالمی ست که فائده نمیگیرد از علم
خود وعمل نمیکند بدان ودر بعضی نسخ لاینتفع بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالم که نفع برده نمی شود
بعلم وی بترک تعلیم وتدریس وتصنیف یا بترک امر معروف ونهی منکر رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ زِيَادِ
بْنِ حُدَيْرٍ بضم حا وفتح دال مهملتین وسکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنید از عمر وعلی وشنید
از وی شعبی وغیره قَالَ قَالَ لِيْ عُمَرُ گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه هَلْ تَعْرِفُ

مَا يَهْدِمُ الْإِسْلَامَ آیا می شناسی که چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آنرا و هدم بمعنی شکستن
پشت نیز آمده و اینمعنی نیز مناسب ست قُلْتُ لَا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قَالَ يَهْدِمُهُ زَلَّةُ الْعَالِمِ
گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او وَجِدَالُ الْمُنَافِقِ بِالْكِتَابِ و جدال و نزع کردن
منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان ست جدال و نزاع مبتدعه به شبه باطله
و تاویلات زایغه که باعث شک و تشکیک در دین می شود وَحُكْمُ الْأَئِمَّةِ الْمُضِلِّينَ و حکم کردن امرا جور که
گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوا و شهوات خود و جبر و اکراه دیگران بر قبول و اطاعت آن رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ
سِيرِينَ نام او محمد ست از کبار تابعین ست و پدر او سیرین کاتب انس بن مالک ست در علم رؤیا آیتی بود و چیزهای غرائب
از وی درین باب منقول ست قَالَ إِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ دِينٌ گفت این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست
فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست باهتمام و احتیاط در
معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از
اهل هوا و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ مِنْ جُبِّ الْحُزْنِ پناه جوئید بخدا از جب الحزن
و جب بضم جیم و تشدید با چاه سر بر نیاورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه
قَالُوا گفتند صحابه یا رسول الله مَا جُبُّ الْحُزْنِ و چیست جب حزن و چه مراد ست از آن قَالَ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ فرمود
وادی ست در دوزخ که يَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمُ كُلَّ يَوْمٍ أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ پناه میجوید از آن دوزخ هر روز چهار
صد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش ست که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن
دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ ست بزبان و پروردگار تعالے
قادر ست که دوزخ را بسخن در آرد چنانچه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قِيلَ گفتند صحابه یا رسول
الله وَمَنْ يَدْخُلُهَا که می در آید آن وادی را قَالَ الْقُرَّاءُ الْمُرَاؤُونَ بِأَعْمَالِهِمْ فرمود می در آیند
او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعمل های خود و قرا بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق می یابد چه علم
از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَكَذَا ابْنُ مَاجَةَ وَزَادَ فِيهِ و زیاده
کرده ست ابن ماجه درین حدیث این کلام را وَإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْقُرَّاءِ إِلَى اللّٰهِ الَّذِينَ يَزُورُونَ
الْأُمَرَاءَ و بدرستیکه از جمله دشمن داشته شده ترین قرا بسوی خدا آن کسانی اند که ملاقات
میکنند و صحبت میگذارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر
و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قَالَ الْمُحَارِبِيُّ يَعْنِي الْجَوَرَةَ گفته ست محاربی که از راویان حدیث ست

ونام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس وتسعین ومائتین لو
بامرا جابران وظالمان اند ونار وندگان براه دین وشریعت اعاذنا الله تعالی منها **وعن علی**
رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشك ان یاتی علی الناس زمان نزدیک ست که بیاید
بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی وعلم بوی
واز عمل اثری نه ولا یبقی من القرآن الا رسمه وباقی نماند از قرآن مگر رسم وآئین وی ومراد
برسم قرآن تجوید حروف واتفاق الفاظ بی تفکر وتدبر در معانی وعمل باوامر ونواهی آن مساجدهم
عامرة مسجدهای ایشان آباد ان ست که گرد می آیند در وی نماز برای عبادت وذکر حق ودرس
علم چنانکه فرمود وهی خراب من الهدی وحال آنکه آن مساجد ویران ست از هدایت وعلم
وعبادت وعلماؤهم شر من تحت ادیم السماء ودانشمندان ایشان بدترین مردم اند
که زیر آسمان اند وادیم آسمان وزمین که رویهای انها وظاهر انها ن ست من عندهم تخرج الفتنة
از نزد ایشان بیرون می آید فتنه وبلا وشر در دین باعانت ظالمان وستمگاران وفیهم تعود
وباز هم در ایشان باز میگردد فتنه تسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند
هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوق بدست آرد خدای تعالی همان ظالم را بروی گمارد تا دمار از
روزگارش برآرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی انصاری بیرون آمد ١٢
بسوی آنحضرت بمکه وبود با وی تا هجرة کرد وعامل گردانید اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکند
از وی عوف بن مالک وابو الدرداء ومات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید
یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را از فتنه وابتلا فقال پس فرمود آنحضرت ذاك عند اوان
ذهاب العلم وجود آن فتنه وابتلا نزد وقت رفتن علم ست از عالم قلت گفتم یا رسول الله فکیف
یذهب العلم چگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن وحال آنکه ما میخوانیم قرآن را ومیدانیم احکام آنرا
ونقرئه ابناءنا ومیخوانانیم احکام قرآن را ومیدانانیم آنرا پسران خود را ویقرئه ابناءنا ابناءهم
هم ومیخوانانند پسران ما پسران خود را الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود فقال ثکلتك
امك یا زیاد پس گفت آنحضرت بگرید ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لا راك من افقه رجل
بالمدینة بدرستیکه بودم من هر آئینه گمان می بردم ترا از دانا تر وبفهم تر مردی در مدینه عجب که مقصود
از کلام من نفهمیدی وگمان بردی که قرآن وعلم عبارت از مجرد خواندن ودانستن آنست که بخواند ودانست
عمل کرد وانچنین نیست اولیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التورٰة والانجیل

آیا نیستند اینجماعت یهود و نصاری که میخوانند توریت وانجیل را الا یعملون بشیء مما فیهما عمل میکنند بچیزیکه
سود کنند ایشانرا از انچه در توریت وانجیل است رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه
نحوه وکذ الدارمی عن ابی امامة روایت کرد اینحدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد وابن ماجه از زیاد
بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی
مانند آن لیکن از ابی امامه وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به مثال علمی که نفع گرفته نمی شود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق
منه فی سبیل الله همچو حال گنجی است که داده نمی شود و صرف کرده نمی شود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی واحوال بزرگی سادات کرام وحالات سترگی اشراف اهل بیت عظام رسول ملک علام ونبی خالق انام
علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام نظر بر تحقیق منازل احترام علمای عالی مقام وخیال بر تدقیق محامل اعزاز
فضلای دین فخر الانام باید کرد که هر قدر که در بهیه مرضیه گرامی داشت فرقه عالیه سادات وان مقدار که در شیوه
ستوده بزرگیه آراسته فرقه متعالیه این شرفا باشرافات مساعی مشکور و ترددات موفور بظهور رسند و به بروز گرایند
انشاء الله تعالی بالاثبات وبلا ارتیاب اسباب شرف کاری وافتخار آثاری دارین شوند وبواعث عزت شعاریه
وفخر اطواری کونین گردند اکنون برای واقفی مردم ازین مقال وکنون بهاس ماهری نوع بنی آدم ازین حال
آیاتی چند سراسر بلند و سر بسر ارجمند و بکسر فرخی پیوند از کتاب قدیم وصحیفه اعظم می نگارد واحادیثی چند
سراپا دانش پسند و سر تا سر فراست آگند از کلام دلبند و قول رفعت مند حضرت نبی کریم وجناب رسول واجب
التبجیل والتکریم ومستحق التعظیم صلی الله تعالی علیه واله وسلم بنگارش می آرد آیت یا ایها النبی قل لازواجک
ای پیغمبر بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم
دران وزینتها وآرایش او را چون ثیاب فاخره وپیرایهای باتکلف فتعالین امتعکن پس بیایید
که بدهم شمارا متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوای مهر واسرحکن در ها کنم شمارا سراحا جمیلا رها کردنی
برغبت نه از روی کراهت وان کنتن تردن الله واگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی را ورسوله
وخوشنودی رسول وی را والدار الاخرة ونعم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی که خدای اعد
للمحسنات آماده کرده است مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنهارا که اختیار شق ثانی کنند اجرا
عظیما مزدی بزرگ که بخلاف دنیا در جنب آن محقر ومختصر باشد آورده اند که اول کسیکه از ازواج طاهرات
خدای ورسول را اختیار فرمود عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بود یا نساء النبی ای زنان پیغمبر
من یات منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکار ناپسندیده مبینة پیدا کرده در روشن شده وحضص

بیان بزرگی سادات کرام

بکسر یا خوانده مبینی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول ست یُضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مراورا عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زن دیگران را باشد چه گناه ایشان زشت ترست وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا و هست این تضعیف عذاب بر خدای تعالی آسان وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بطاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبر اید و فرمان برد لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ مر خدای را و فرستاده او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده و شایسته نُؤْتِهَا أَجْرَهَا بدهیم او را مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای طلب خوشنودی پیغامبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا و آماده سازیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار ست بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی نکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فَيَطْمَعَ الَّذِي پس طمع کند در شما آنکسی فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماری ست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و بگوئید سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبت وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و قرار گیرید در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار زیبها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون اظهار زنان در ایام جاهلیت اولی که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن از زمان ادریس بود تا وقت نوح علیه السلام و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بود که زنان لباسها بمروارید یافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد ست علیهما الصلوة والسلام و معنی آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلٰوةَ و بپا دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه ست وَآتِينَ الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه ست وَأَطِعْنَ اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناهان را أَهْلَ الْبَيْتِ ای زنان پیغمبر علیه السلام وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی صاحب کشاف فرموده که این آیه دلیل ست بر آنکه ازواج نبی صلی الله تعالی علیه وسلم از اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهلبیت ازواج پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب ست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده در زاد المسیر آورده قولی که عام ست مر ازواج و اولاد را و در احقاف از امام ابو منصور ماتریدی نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهلبیت ازواج باشند اما از عایشه رضی الله تعالی عنها و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کردند که اهلبیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین

و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضي الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانهٔ من بر گلیمی
که برای فرش وی افگنده بودم نشسته فاطمه رضي الله عنها در آمد بجهت پدر سنبوسات با گوشت پخته
آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علي و هر دو فرزندان ترا بخوان تا برین خوان با ما هم کاسه شوند چون
طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشانید و گفت خدایا اینها اهل بیت
من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم
و گفتم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علي خیر و ازین جهت
است که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند ع آل العباء رسول الله وابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا
و در تیسیر و در بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضي الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون
وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضي الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید با تو فیه در باب عیسی
من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آمد من العلم از دانستن عیسی که رسول و بنده اوست فقل تعالوا
پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا وابناءکم پسران ما و پسران شمارا
ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شمارا وانفسنا وانفسکم و نزدیکان خود را و نزدیکان شمارا
ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا طلب کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدا را
علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل تکذیب چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و عتو
می افزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری
بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند روزی دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
حسین را رضي الله عنه بر داشته و دست حسن رضي الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضي الله عنها از عقب
و علي مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من
دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تأملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود
در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم صف بر کشیدند چون مهتر ایشان سید عالم را صلی الله علیه وسلم با اهل بیت بدید
و یاد بر کشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدا که من رویها می بینم که اگر از خدا در خواهند کوه را
از مواضع آن زایل گردانند و بیقین میدانم که اگر مباهله ایشان کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه
هر سال دو هزار حله بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند برین منوال صلحنامه نوشته به منازل خود

معنی اهل بیت

بازگشتند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردند حق تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش در ایشان
فرو بختی وجمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی بدانکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسانی که حرام
ست بر ایشان زکوة گرفتن وایشان بنو هاشم اند واین شامل ست آل عباس وآل جعفر وآل عقیل وآل حارث را رضی الله عنهم
اجمعین وگاهی بمعنی اهل وعیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده شامل ازواج مطهرات را وبیرون آوردن نساء آنحضرت از
اهلبیت مکابره ست ومخالف ست مر سوق آیه کریمه اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا زیرا که
خطاب ایشان ست در اول آیه و آخر آن پس بیرون آوردن ایشان از آنچه در مابین واقع شده بیرون می آرد کلام را از انتظام
وانتظام امام فخر الدین محمد رازی گفته که این آیه شامل ست بر نساء آنحضرت را زیرا که سیاق آیه ندا میکند بر آن پس بیرون
آوردن ایشان از آن ومخصوص کردن بغیر ایشان صحیح نباشد ونیز گفته اند که اولی آنست که گفته میشود که اهل بیت
اولاد آنحضرت وازواج اویند وحسن وحسین رضی الله عنهما از ایشان اند وعلی مرتضی نیز از اهل بیت اوست
بجهت معاشرت او بیت پیغمبر را وملازمت او مر وی را صلی الله علیه وسلم وگاهی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهوم
میگردد اختصاص آن بفاطمه وعلی وحسن وحسین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکند انس رض که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میگذشت بخانه فاطمه چون برای نماز فجر بمسجد می آمد ومیگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رواه الترمذی وابن ابی شیبة واز ام سلمه آمده که بودم من نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که خادم آمد وخبر کرد که علی وفاطمه بر آستانه خانه ایستاده اند پس گفت آنحضرت مرا یکسو شو پس من در درون خانه رفتم پس بر آمد حسن وحسین
پیش آمد آنحضرت حسن وحسین را در کنار مبارک خود وگرفت علی را بیک دست خود وگرفت فاطمه را بدست دیگر وبچسپانید بخود وبپیچید
بر ایشان گلیم سیاه که پوشیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت خداوندا اینها اهلبیت من اند ضم کن بسوی خود نه بسوی
آتش مرا واهل بیت مرا ونیز از ام سلمه آمده که گفت آنحضرت این مسجد من حرام ست بر هر حائض از زنان وبر هر جنب از مردان مگر بر محمد
واهل بیت وی علی وفاطمه وحسن وحسین روایت کرد این حدیث را بیهقی وتضعیف کرد وبالجمله اطلاق اهلبیت برین چهار تن بلکه
شایع ومشهور ست وعلماء در تطبیق این اقوال وتوجیه این اطلاقات گفته اند که بیت سه اند بیت نسب وبیت سکنی وبیت ولادت
پس بنو هاشم اولاد عبد المطلب اهل پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم از جهت نسب واولاد جد قریب را بیت میخوانند و
میگویند خانه فلانی بزرگ ست وازواج مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل بیت سکنی اند واطلاق اهل بیت
بر زنان مراد اخص واعرف ست بحسب عرف وعادت واولاد شریف آنحضرت اهل بیت ولادت
اند وبا وجود شمول اهل بیت تمام اولاد آنحضرت را علی وفاطمه وحسن وحسین سلام الله علیهم
از میان ایشان بمزید فضل وکرامت تعلق محبت ومودت ممتاز ومخصوص اند چنانکه متبادر از اطلاق
اهل بیت ایشان اند ودر فضائل ومناقب وکرامات ایشان احادیث بیرون از حد واحصا وارد شده

وَعَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ گفت سعد وقتیکه فرود آمد این آیت نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ دَعَا رَسُوْلُ اللّٰهِ خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِيْ پس گفت آنحضرت خداوندا اینها اهل بیت من اند رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه این آیت را آیهٔ مباهله میگویند وبهل بمعنی لعنت کردن ست وبهله بضم وفتح بمعنی لعنت ومباهله لعنت کردن یکدیگر را ودعا کردن بدان اصل ابتهال اینست بعد ازان اطلاق کرده شد بر هر دعای که کوشش کرده شود دران وعادت عرب بود که چون قومی میان خود اختلاف مینمودند وتکذیب یکدیگر میکردند وظلم میکردند بیرون می آمدند ولعنت میکردند یکدیگر را میگفتند لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِ وَالظَّالِمِ وآنحضرت را امر در گاه عزت شد که مباهله کند با نصارے این آیت فرود آمد فَمَنْ حَاجَّكَ فِيْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس کسیکه حجت کند ترا پس از انچه آمده ست ترا از علم وشریعت فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ پس بگو بیائید بخوانیم ما پسران خود را وبخوانید شما پسران خود را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وبخوانیم ما زنان خود را وشما زنان خود را وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ وذاتهای خود را وذاتهای شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس ابتهال کنیم فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ گو ست ما یا شما پس برآمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم درحالیکه درکنار خود گرفت حسن وحسین را که خورد بودند دران زمان وفاطمه پس آنحضرت وعلی پس فاطمه سبحان الله این چه وقت ست وچه کسان اند ارباب این وقت وامر کرد آنحضرت بایشان که چون من دعا کنم شما آمین گوئید وچون پیشوای ترسایان ایشان را دید گفت با قوم خود وای بر شما من بینم این رویها را که اگر از خدا درخواست کنند که کوه را از جای بر کند بر میکند تا چه انوار تجلی در آن وقت بر روی ایشان تافته بود که کافر بیگانه آنرا دریافت واز جای رفت مومن محب ویگانه را که بآن نور آشنائی ست چه حال باشد عَرَفَ مَنْ ذَاقَ پس گفت آن ترسا زنهار مباهله نکنید با ایشان واگرنه هلاک میشوید واز بیخ برکنده میشوید پس بقهر وجبر القیاد آوردند وجزیه قبول کردند وچون مناسبت معنوی در درون نداشتند مسلمان نشدند ؎ معجزه از بهر قهر دشمن ست بوی جنسیت پی دل بردن ست فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم اگر مباهله میکردند ایشان مسخ کرده میشدند قرده وخنازیر وآتش میشد بر ایشان تمام وادی واز بیخ برکنده می شدند ومی سوختند تا پرندگان بر درختان وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً گفت عائشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت در یک بامداد وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ وحال آنکه بر آنحضرت گلیمی بود که در وی نقشها بود مِنْ شَعْرٍ از موی مرط بکسر میم وسکون را گلیمی از صوف یا خز که بهمیان بندند ومرحل بضم میم وفتح حاء مهمله مشدده آنکه در وی نقش بالاے انها باشد وبعضی

بحیم نیز روایت کرده اند یعنی آنکه دران نقش مرحل بمعنی دیگ آهنی باشد واما تفسیر او بنقش مردان خطاست
مگر آنکه پیش از تحریم تصاویر باشد فجاء الحسن بن علي پس آمد امام حسن فادخله پس درآورد آنحضرت
اورا ثم جاء الحسين پس آمد امام حسین فدخل معه پس درآمد حسین با حسن ثم جاءت فاطمة پس آمد
فاطمه فادخلها پس درآورد آنحضرت فاطمه را ثم جاء علي فادخله پس آمد علي پس درآورد اورا ثم
قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا نمی خواهد خدای تعالی
مگر آنکه دور گرداند از شما پلیدی گناهان را ای اهل بیت نبوة و پاک گرداند شمارا پاک گردانیدنی رواه مسلم
وعن البراء قال لما توفي ابراهيم قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان له مرضعا
في الجنة گفت براء بن عازب که صحابی مشهورست هنگامیکه وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قبطیه
بود گفت آن حضرت که بدرستیکه مر اورا شیر دهنده ست در بهشت یعنی اورا در بهشت درآورده اند و شیر دهنده
را بروی گماشته و وی رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند اتمام ارضاع را باتمام
گردانیدن حق تعالی لذت جنت و نعیم آن مر اورا گویا که بجای رضاع ست والله اعلم بحقيقة الحال و مرضع بضم
میم وکسر ضاد معجمه ست بمعنی شیر دهنده و بفتح هر دو روایت ست بمعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه
قدس الله اسرارهم باین حدیث اشارتی بترقی بعد الموت یافته اند واین مسئله مختلف فیهاست و مختار
نزد این فقیر ثبوت آنست والله اعلم رواه البخاري وعن عائشة قالت كنا ازواج النبي صلى الله
تعالى عليه وسلم عنده گفت عائشه بودیم ما که ازواج پیغمبریم نزد آنحضرت فاقبلت فاطمة پس
روی آورد فاطمه رض ما تخفى مشيتها بکسر میم من مشية رسول الله پنهان نبود و ممتاز نبود رفتن
روش و رفتار فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلعم زیراکه وی رضی الله عنها مشابه بود در سمت و هیئت و راه
و روش باآنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم و در روایات آمده ست که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم می آمدی ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه میداد اورا و چون آنحضرت نزد وی رضی
الله عنها می آمد وی نیز همچنان میکرد فلما راها قال پس هرگه دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا بابنتي
فراخی وکشاد باد بدختر من ثم اجلسها پس بنشاند آنحضرت فاطمه را ثم سارها پس سخنی گفت با وی پنهانی
فبكت بكاء شديدا پس بگریست فاطمه گریستن سخت فلما راى حزنها سارها الثانية پس هرگاه
که دید آنحضرت اندوهگین فاطمه را سخن گفت با وی پنهانی دوم بار فاذا هي تضحك پس ناگاه فاطمه
میخندید و این در ایام مرض موت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله عائشه میگوید پس چون
برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس سالتها عما سارك پرسیدم من فاطمه را و گفتم از چه چیز سخنی پنهانی گفت با تو

قالت گفت فاطمه ما كنت لأفشي على رسول الله صلى الله عليه وسلم سره نيستم من كه پراگنده و آشكارا
گردانم بر آنحضرت سر او را افشار پراگنده گردانيدن خبر و درانجا استحباب اخفاى اسرار كبار واجب ست از اغيار و بهمين ا
ستسند در كتمان مريدان اسرار مشايخ را فلما توفي قلت عزمت عليك بما لي عليك من الحق پس چون
وفات يافت آنحضرت گفتم من يعني بفاطمه سوگند ميدهم بر تو بچيزي كه مرا است بر تو از حق صحبت و محبت مادري لما اخبرتني
نميگذارم ترا مگر آنكه خبر دهي تو مرا قالت اما الآن فنعم گفت فاطمه اما اكنون كه آنحضرت از عالم رفت پس آري
ميگويم اما حين سارني في الأمر الأول اما هنگامي كه پنهاني گفت مرا در بار اول فانه اخبرني ان جبريل
كان يعارضني القرآن پس بدستيكه آنحضرت خبر داد كه جبرئيل بود كه مقابله ميكرد مرا قرآن را و ميخواند با من
قرآن بطريق مدارست چنانكه حافظان با يكديگر ميخوانند كل سنة مرة هر سال يكبار و آن در رمضان
مي بود و انه عارضني به العام مرتين و بدرستي جبرئيل معارضه كرد مرا بالقرآن امسال دو بار
ولا اري الأجل الا قد اقترب و گمان نميبرم من مدت حيات را مگر آنكه نزديك آمده ست سپري شدن آن
زيرا كه معارضه دو بار بر خلاف معتاد مشعر توصيه بحفظ قرآن و حفظ احكام اوست تا كامل شود امر دين و تمام
گردد نعمت فاتقي الله پس تقوى كن و پرهيز كن فاطمه از جزع و فزع واصبري و صبر كن
فاني نعم السلف انا لك پس بدرستي من نيكو پيش رونده ام و در گذرنده ام من براى تو سلف پدران و قرابتان
در گذشته فبكيت پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد گريستم فلما رأى جزعي سارني الثانية
پس هنگامي كه ديد آنحضرت ناشكيبائي مرا پنهاني گفت مرا بار ديگر قال يا فاطمة الا ترضين ان
تكوني سيدة نساء اهل الجنة گفت آنحضرت اى فاطمه آيا راضي نيستي كه باشي بهترين زنان
از ميان زنان بهشت او نساء العالمين يا گفت سيد نساء العالمين يعني دل تنگ مباش و از
خدا راضي و شاكر باش كه ترا اين مرتبه داده ست وفي رواية و در روايتي اينچنين آمده ست كه گفت فاطمه
فسارني فاخبرني انه يقبض في وجعه فبكيت پس سخن پنهاني گفت آنحضرت مرا پس خبر داد
مرا كه وي قبض كرده ميشود درين دردي كه دارد پس گريستم من ثم سارني فاخبرني
اني اول اهل بيته اتبعه فضحكت پستر پنهاني گفت مرا پس خبر داد
مرا كه من نخستين اهلبيت اويم كه در پي ميروم او را و زود ميرسم بوى يعني بعد از وى
زود از عالم ميروم پس خنديدم من و اتبعه بتخفيف ست و بتشديد نيز روايت ست
متفق عليه بدانكه اين حديث دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمام نساء مومنات حتى از مريم
و آسيه و خديجه و عائشه همچنين گفته ست سيوطي رح و در بعضي احاديث مريم بنت عمران را از عموم

نساء که زهرا رضي الله عنها بر ایشان تفضیل داده استثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که
مثل فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود یعني فاضل تر از غیر خود است و تواند که اختلاف
این اخبار بجهت تدرج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بوحي و اعلام پروردگار
تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علماء عائشه را افضل نهند بر فاطمه
از جهت آنکه عائشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علي و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و اشرف باشد
از مقام علي و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علي
و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده بود و در زمان
خلفاء اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطي رح در فتاوی میگوید در اینجا سه مذهب است
اصح مذاهب آنکه فاطمه رضي الله عنها افضل است از عائشه رضي الله عنها و بعضی بمساوات رفته و
بعضی در توقف مانده و استروشني از حنفیه و بعضی شافعیه بتوقف مائل تر اند و چون مالک را ازان پرسیدند
گفت فاطمه بضعة من النبي فاطمه جگر پاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا
و فضیلت نمی نهم بر جگر پاره پیغمبر هیچکس را و امام سبکي رح فرموده است که انچه مختار ما و دین
ماست آنست که فاطمه افضل است پس از وی مادرش خدیجه بعد ازان عائشه رضي الله عنهن
اجمعین و در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و حق آنست که حیثیات مختلف آمده و بعضی علما افضلیت
بمعنی کثرت ثواب اعتبار کرده اند و لیکن هیچکس بحسب شرف ذات طهارت و طینت و پاکی جوهر
بفاطمه و حسن و حسین نرسد والله اعلم وعن المسور بکسر میم و سکون سین مهمله بن مخرمة
بفتح میم و سکون خاء معجمه صحابي صغیر است ولادت یافت بمکه بعد از هجرت بدو سال
قدوم آورد بمدینه سنه ثمان ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال فاطمة بضعة مني فاطمه گوشت پاره است از من بضعه بفتح با و کسر ضاد معجمه پاره از گوشت و سبکي
استدلال کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود فمن اغضبها اغضبني پس کسیکه در خشم
آرد او را در خشم می آرد مرا از جهت مکان حرمت و اتحاد و في روایة یریبني ما ارابها و می آید ناخوش میگرداند مرا چیزی که در می
آید ناخوش میگرداند او را و یؤذیني ما اذاها آزار میکند مرا چیزی که آزار میکند او را متفق علیه و در روایات آمده است
که حارث بن هشام برادر ابوجهل خواست که تزویج کند دختر ابوجهل را که نامش عوذا بود بعلي بن ابي طالب
و در روایتی آمده که علي خواستگاری کرد او را از عم او که حارث بن هشام است و استشاره کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود هرگز اذن نکنم ترا و بغضب آمد و اینحدیث فرمود و گفت من حرام نمیگردانم حلال را و حلال نمیگردانم حرام را

ولیکن هرگز جمع نشود دختر دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جا پس علی مرتضی آمد و عذر خواهی نمود و گفت من هرگز نکنم چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره ست و عن زید بن ارقم صحابی مشهورست غزوات بسیار همراه آنحضرت کرده و نفاق ابی بن سلول را اظهار کرده و باعث نزول سوره اذا جاءک المنافقون شده و وی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنهما قال گفت قام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة استاد آنحضرت بخطبه روزی میان ما در موضعی که در آنجا آبی بود که خوانده میشود او را خم بضم خا و تشدید میم و آن آب را غدیر خم میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه ست بجحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا که نام موضعی مشهورست فحمد الله واثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و ستایش کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و ثواب و عقاب خدا عز وجل یاد داد ثم قال پس تر گفت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس ای گروه مردمان خدا دانا و آگاه باشید ای مردمان انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی نیستم من مگر آدمی نزدیک ست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت که بجان ستاندن می آید فاجیب پس اجابت کنم و قبول کنم امر پروردگار را و در واقع قریب بود اجل آن حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت در ربیع الاول وانا تارک فیکم الثقلین و من گذارنده ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول اند چنانکه بیان کند و ثقل بکسر مثلثه گرانی و بار و بضم و بفتحتین متاع مسافر و حشم او و هر چیز نفیس مضمون این چنین ست در قاموس و گفته که در حدیث باین معنی ست و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت را بآن جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقیل ست که هر کس بار آن نتواند برداشت و جن و انس را نیز ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر دابه بار میکنند و متاع زمین اند که بایشان معمورست یا باعتبار تقالت ایشان نسبت بحیوانات و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالم اند بعد از ان بیان کرد ثقلین را و فرمود اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور اول ثقلین قرآن ست که در وی بیان راه راست ست که بسعادت دنیا و آخرت میرساند و در وی روشنائی ست یعنی بیان اعمال ست که بدان راه روشن گردد یا سالک بمنزل مقصود برساند و نور از اسماء قرآن ست فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زنید بآن و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید فحث علی کتاب الله پس برانگیخت ما را و بر غلانید بر عمل و تمسک بکتاب خدا ورغب فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بدان ثم قال واهل بیتی پس تر گفت آنحضرت دوم اهل بیت من اذکرکم الله فی اهل بیتی یاد میدهانم شما را خدا و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق ایشان اذکرکم الله فی اهل بیتی مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تاکید و معنی اهل بیت معلوم شد و حمل این بر جمیع آن معانی درست ست خصوصا بر معنی آخر که محبت و تعظیم ایشان در رعایت حقوق

اداب ایشان اقدم واهم واتم ست وظاهر چنان مینماید که این اشارة باخذست چنانکه اول بعمل بکتاب ست و باینمعنی تمامه مومنان مطیع متقی اهل بیت نبی وال اویند وشیخ ولی مقتدی حکیم علی ترمذی رحمة الله واسعة در نوادر الاصول میفرمایدکه بیت دو بیت ست بیت تن وبیت ذکر واهل این هردو خانه سبب آبادانی عالم ظاهر و باطن وصلاح کارخانه دنیا و دین ست ساکنان بیت جسد اهل وعیال واولاد صوری اویند وساکنان بیت ذکر علما واتقیا که اولاد معنوی آنحضرت اند صلی الله تعالی علیه وسلم وسبب عمارت خانهٔ دین اساس بناء شریعت اند ومثل سفینه نوح واشال آن درشان ایشان صادق ست وهرکه جامع این دو صفت افتاد ونسبت دینی را بانسبت طینی جمع گرداند اکمل شد از غیر خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم وسیادت وولایت و باوجود آن رعایت ادب وتعظیم وتقدیم وادای حقوق نسبت طینی واجب ولازم ست هکذا قال الحکیم وَفِي رِوَايَةٍ ودر روایتی مرکتاب الله اینچنین آمده که کِتَابُ اللهِ هُوَ حَبْلُ اللهِ کتاب خدا حبل خداست حبل در لغت رسن وبمعنی عهد وامان وپیوستگی نیز آید یعنی عهد وامان او وهرکه بدان تمسک کند از عذاب خدا ایمن گردد وسبب پیوستگی ست بجناب قرب حق وترقی بمعارج قدس مَنِ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى کسیکه پیروی کند کتاب خدا را وعمل کند بدان باشد براه راست وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ وکسیکه بگذارد اورا وتمسک نکند بدان باشد برگراهی رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ مرویست از ابن عمر که وی بود چون سلام میکرد بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب میگفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي الْجَنَاحَيْنِ سلام بر تو بادای پسر خداوند دو بازو وذو الجناحین لقب طیار ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بعد از شهادت وی در غزوه موته که از بلاد شام ست در مدینه دید که دو باز و دارد و با ملائکه در طیران ست حیران شد که این چه حال ست بعد از ان خبر آمد که وی شهید شده از ان روز او را جعفر طیار میگفتند وذو الجناحین لقب میکردند ودر روایتی آمده که دیدم جعفر را در بهشت که طیران میکند بملائکه رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ گفت براء بن عازب دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وحال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست درحالیکه میگوید آنحضرت اَللّٰهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ خداوندا بدرستی من دوست میدارم او را پس دوست دار تو او را أُحِبُّ اول بضم همزه وکسر حاء ضم باست وثانی بفتح همزه و فتح باست مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ فِي طَائِفَةٍ مِنَ النَّهَارِ گفت ابو هریره بیرون آمدم همراه آنحضرت در پاره از روز حَتَّى أَتَى خِبَاءَ فَاطِمَةَ تا آمد آنحضرت خانهٔ فاطمه را وخباء بخا معجمه وموحده بمد خیمه ومراد اینجا بیت ست ودر بعضی نسخ مصابیح جناب بجیم ونون بمعنی آستانه

وصحن خانه آمده وظن آنست که این تصحیف ست کذا قالوا فقال أَثَمَّ لُكَعُ أَثَمَّ لُكَعُ پس گفت آنحضرت آیا
اینجا کودک هست مکرر گفت یعنی حسن را میخواهد آنحضرت بالکع امام حسن را می طلبید او را گفت آیا آن
کودک اینجا هست ولکع بضم لام وفتح کاف مخفف بچند معنی می آید یکی ازان معانی صغیرست اینجا همین معنی مرادست فَلَمْ
يَلْبَثْ اَنْ جَاءَ پس درنگ نکرد آنحضرت تا آن کودک آمد ودوید یعنی درحالی که سید ودچنانکه عادت طفلان است
حَتّٰى اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهٗ تا آنکه دست درگردن یکدیگر افگندند هریکی ازان یعنی آنحضرت
وامام حسن صاحبش را یعنی هردو یکدیگر را چسپیدند فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس گفت
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّهٗ خداوندا بدرستی من دوست میدارم او را فَاَحِبَّهٗ پس دوست دار
تو او را وَاَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهٗ ودوست دار کسی را که دوست میدارد او را اللهم ارزقنا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ
اَبِيْ بَكْرَةَ بفتح با وسکون کاف در آخر صحابی مشهورست نام او نفیع بضم نون وفتح فا بن الحارث ثقفی ست واحوال او
مکرر نوشته شده ست قَالَ رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ گفت دیدم آنحضرت را
بر منبر وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ اِلٰى جَنْبِهٖ وحسن بن علی در پهلوی آنحضرت بود وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً
وَعَلَيْهِ اُخْرٰى وحال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم یکبار وبر حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی بجانب
مردم می نگریدبرای وعظ ونصیحت وگاهی بجانب وی از روی شفقت ومحبت وَيَقُوْلُ اِنَّ ابْنِيْ هٰذَا
سَيِّدٌ ومیگوید آنحضرت بدرستیکه این پسر من سیدست گفته اند سید آنکه فایق باشد قوم خود را در نیکی وبعضی گفته اند
سید آنکه غالب نیاید بروی غضب وی یعنی حلیم باشد واطلاق سید بر معانی بسیار آمده عربی ومالک وشریف
وفاضل وکریم وحلیم ومتحمل ایذای قوم ورئیس ومقدم وَلَعَلَّ اللّٰهَ اَنْ يُّصْلِحَ بِهٖ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيْمَتَيْنِ
مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ واميدست که خدا صلح دهد بوی میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبارست ازآنحضرت
از تفرق مسلمانان دو فرقه فرقه با حسن وفرقه با معاویه والامام حسن بحق بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده از سی سال که آنحضرت
خبر داده بود بقول خود که الخلافة بعدي ثلثون سنة پس شفقت ورحمت برامت جد خود او را بران داشت
که ترک ملک دنیا کرد ورغبت در ملک آنجهان کرد وروایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یک قطره خون
از امت محمد ریخته شود واین حدیث دلالت دارد بر آنکه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند باوجود
آنکه یکی نه بر حق بود واهل سنت وجماعت را صلح امام حسن رضي الله عنه دلیل ست بر صحت امارت
معاویه رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِيْ نُعْمٍ بضم نون وسکون عین مهمله تابعی زاهد عابد
فاضل ثقه ست از عباد کوفه بود وهمیشه برگرسنگی صابر بود حجاج او را گرفت ودرخانه تاریک درآورد و
دربست بعد از پانزده روز برآورد تا بکشد واگر مرده باشد دفن کند دید که استاده نماز میکند

پس سر داد و گفت برو هر جا که میخواهی قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ
گفت شنیدم ابن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اہل عراق از حکم محرم قَالَ شُعْبَةُ
اَحْسِبُهُ يَقْتُلُ الذُّبَابَ گفت شعبه که راوی اینحدیث ست از عبد الرحمن گمان می برم که پرسید
از حکم محرم که میکشد مگس را یعنی اگر محرم مگسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه
یا ہیچ چیز لازم نمی آید قَالَ اَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُوْنِيْ عَنِ الذُّبَابِ گفت ابن عمر اہل عراق می پرسند مرا از جزای
کشتن مگس وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ و بتحقیق کشته اند پسر دختر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
یعنی امام حسین را وَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وگفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم هُمَا
رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا بفتح نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا ریحان بمعنی
رحمت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باین معنی گویند و ریحان بمعنی گیاه خوشبوی و باین معنی نیز تشبیها
اطلاق بر ولد می توان کرد و ریحانتای و ریحاناهی و ریحانی بکسر نون و سکون یا نیز روایت ست
و طیبی رح گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول اوست من دنیاکم در حدیث حبب الیّ من دنیاکم
رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ اَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ گفت انس نبود ہیچ یکی مانند تر با آنحضرت از حسن بن علی وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ اَيْضًا
كَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ وگفت انس در امام حسین نیز بود مشابه ترین مردم به پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم یعنی نسبت بمردم دیگر غیر حسن که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر و حسین
پایان تر از آن رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ ضَمَّنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلٰى صَدْرِهٖ فَقَالَ اللّٰهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ گفت ابن عباس
فراہم آورد و بہم پیوست مرا آنحضرت بسینه خود پس گفت خداوندا تعلیم کن او را علم
و حکمت معرفت حقایق اشیا و عمل بر آنچه سزاوار ست و بعضی گفته حکمت راست
کرداری و راست گفتاری وَفِيْ رِوَايَةٍ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ تعلیم کن او را کتاب اللہ که شامل
نامه علم و حکمت ست رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْهُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ الْخَلَاءَ وہم از
ابن عباس ست که آنحضرت درآمد متوضا را و فی الصراح خلا آبدست جای فَوَضَعْتُ لَهٗ وَضُوْءًا پس نهادم من برای
آنحضرت آب وضو را وضوء بفتح واو آب وضو و این در شبی بوده ست که ابن عباس در خانه خاله خود میمونه که از
ازواج مطهره بوده ست بیتوته کرده بود و آنحضرت به تهجد برخاست و ابن عباس خورد بود فَلَمَّا خَرَجَ
قَالَ مَنْ وَضَعَ هٰذَا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که نهاده ست این آب را

فَأُخْبِرَ پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس نهاده ست فَقَالَ اللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ
پس دعا کرد آنحضرت و گفت خداوند دانا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از انجا بوده
ست و نیک خدمتی که آنحضرت را کرد باین عطا مشرف شد خدمت باید کرد که مردان از خدمت بجای رسند
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُوْلُ
اللّٰهُمَّ اَحِبَّهُمَا فَاِنِّيْ اُحِبُّهُمَا روایت میکند اسامہ بن زید از ان حضرت که آنحضرت میگرفت او را و امام
حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این هر دو را زیرا که بدرستی من دوست میدارم ایشان را زید بن
حارثه از موالی آنحضرت و متبنای او بود و اسامه پسر او آنحضرت بعد از دوست داشتن زید پسر او را
که اسامه ست درین مرتبه دوست میداشت که با امام حسن یکی میکرد و در محبت شریک میداشت و نیکهان
میفرمود و او را حب رسول الله میگفتند بکسر حا یعنی محبوب و بود اسامه کودکی سیاهی چنانکه خانه
زادان می باشند ۵ زانکه ترا بر من مسکین نظر ست ❊ آثارم از آفتاب مشهور ترست ❊
وَفِيْ رِوَايَةٍ قَالَ و در روایتی گفت اسامه بن زید كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
يَأْخُذُنِيْ فَيُقْعِدُنِيْ عَلٰى فَخِذِهٖ میگرفت مرا پس می نشاند مرا بر ران خود وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ
بْنَ عَلِيٍّ عَلَى فَخِذِهِ الْاُخْرٰى و می نشاند حسن بن علی را بر ران دیگر خود ثُمَّ يَضُمُّهُمَا پس فراهم میکرد
هر دو را یعنی مرا و حسن را با هر دو ران خود ثُمَّ يَقُوْلُ اللّٰهُمَّ ارْحَمْهُمَا فَاِنِّيْ اَرْحَمُهُمَا پس میگفت
خداوندا مهربانی کن هر دو را زیرا که بدرستی من مهربانی میکنم هر دو را رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عُمَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَعْثًا وَاَمَّرَ عَلَيْهِمْ اُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ
روایت کرد ابن عمر که آنحضرت فرستاد لشکری را و امیر گردانید بر آن لشکر اسامه بن زید را فَطَعَنَ
بَعْضُ النَّاسِ فِيْ اِمَارَتِهٖ پس عیب گرفتند بعضی مردم در امارت اسامه بن زید فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنْ كُنْتُمْ تَطْعَنُوْنَ فِيْ اِمَارَتِهٖ پس گفت آنحضرت اگر هستید شما
طعن میکنید در امارت وی فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُوْنَ فِيْ اِمَارَةِ اَبِيْهِ مِنْ قَبْلُ پس تحقیق بودید
شما که طعن میکردید در امارت پدر وی پیش ازین اشاره ست بامارة زید بن حارثه در غزوه موته
بضم میم و سکون واو و بتاء فوقانیه که از بلاد شام ست باوجود آنکه در وی خیار صحابه بودند و نزد نسائی
از عائشه آمده ست رضی الله عنها که نفرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه را در هیچ
لشکری مگر آنکه امیر ساخت او را بر ان وَاَيْمُ اللّٰهِ اِنَّهٗ كَانَ خَلِيْقًا لِلْاِمَارَةِ و سوگند خدا بتحقیق
بود پدر وی سزاوار مر امارت را وَاِنَّهٗ كَانَ لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَيَّ و بتحقیق بود محبوب ترین مردمان

سبحوس و انّ هٰذا لمن احبّ النّاسِ اِلَیَّ بعدَہٗ و بدرستی این یعنی اسامه نیز از جمله محبوب ترین مردم است
نزد من پس از پدر خود چون زید در غزوه موته شهید شد آنحضرت آسامه را امیر ساخت تا برود و از آن قوم انتقام
بگیرد و بزرگان مهاجرین و انصار که در ایشان ابی بکر و عمر نیز بودند همراه وی نام زد کرد پس قومی در آن
سخن کردند که غلامی را سردار مهاجرین و انصار می سازند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای این حال بیمار
شد و درد سر پیدا گردید و چون گفتگوی مردم را شنید سر بعصابه بست و برآمد و بالای منبر رفت و خطبه خواند و گفت
ایها الناس الحدیث پس درد بر حضرت غالب و مرض موت رسید و این امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جواز امارت
مولی و تولیت صغار بر کبار و مفضول بر فاضل اگر مصلحت باشد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ نَحْوُهُ
و در روایتی از مسلم مانند این ست غیر فی آخره و در آخر حدیث آورده است أُوصِيكُمْ بِهِ وصیت میکنم
شما را با سامه که نیکی کنید در باره وی فَإِنَّهُ مِنْ صَالِحِيكُمْ پس بدرستی وی از جمله صالحان شماست
و در روایتی آمده که فَاسْتَوْصُوا بِهِ خَيْرًا فَإِنَّهُ مِنْ خِيَارِكُمْ وَعَنْهُ قَالَ إِنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ مَوْلَى رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از ابن عمر است گفت که زید بن حارثه مولی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مَا كُنَّا
نَدْعُوهُ إِلَّا زَيْدَ بْنَ مُحَمَّدٍ نبودیم ما که میخوانیم او را مگر زید بن محمد یعنی پسر آن حضرت میگفتیم زیرا که آنحضرت
او را پسر خوانده بود و عرب پسر خواندگان را پسر میخواندند و میراث میدادند حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ تا آنکه فرود آمد
قرآن که امر کرد بنسبت کردن پسر به پدر خود که متضمن نهی از نسبت بغیر پدر است و آن قرآن این آیت است
که ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ بخوانید پسر خواندگان را و نسبت کنید ایشان را به پدران ایشان و مضمون آخر آیت
که خواندن ایشان به پدران ایشان عدل تر و راست تر است و اگر ندانید پدران ایشان را پس برادران شما اند و
موالی شما اند مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ
عَرَفَةَ گفت جابر دیدم آنحضرت را در حج وی که حجة الوداع باشد روز عرفه وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقَصْوَاءِ
يَخْطُبُ و حال آنکه آنحضرت بر ناقه خود که نام او قصوی است خطبه میخواند و قصوا ناقه را گویند که گوش وی بریده
باشند و ناقه آنحضرت نه چنین بود بلکه خلقت وی چنین واقع شده بود و احتمال دارد که از قصوی باشد
بمعنی دور شدن که باقصی الغایت میدوید فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ
مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا پس شنیدم آنحضرت را که میگفت آگاه باشید ای مردم بدرستیکه من
گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیرید آنرا و عمل کنید بدان هرگز گمراه نشوید شما كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي
کتاب خدا را و اهل بیت خود را و عترت قوم و خویشان و نزدیکان مرد و اهل بیت وی تفسیر کرد
آنرا بقول خود اَهْلَ بَيْتِي بجهت اشاره کردن با آنکه مراد اینجا از عترت اخص از قوم و اقرباست که اولاد

جد قريب باشند يعني اولاد و ذريه وي صلعم رواه الترمذي وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي بدستي من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر چنگ
درزنید شما بدان چیز هرگز گمراه نشوید لیکن من احدهما اعظم من الآخر یکی از ان دو چیز بزرگتر از دیگری ست
كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض میگذارم کتاب خدا را وان مانند رسنی ست دراز کرده شده از آسمان
بسوی زمین وآویخته شده تا دست دران زنند و باسمان قدس برآیند وعهد وامان اوست برای بندگان وعترتي
اهل بيتي ومیگذارم عترت خود را که اهل بیت من اند ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض وهرگز جدا نمی شوند کتاب الله
وعترت من از من تا آنکه درآیند بر من حوض را یعنی پس مجرای شما ای کنند وشکر میگویند شما را پیش من در معامله
بایشان کرده اید [illegible] درآمدن باب فانظروا كيف تخلفوني فيهما پس نظر کنید وتامل وتفکر نمایید که چگونه
خلیفه میشوید شما را در کتاب وعترت یعنی چگونه معامله میکنید وتمسک مینمائید بانها بعد از من رواه الترمذي وعنه
ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب لمن حاربهم وسلم
لمن سالمهم یعنی جنگ کننده ام مرکسی را که جنگ کند ایشان را وصلح کننده ام مرکسی را که صلح کند ایشان را سلم
بکسر سین وفتح آن صلح رواه الترمذي وعن جميع بضم جیم ابن عمير بضم عین تابعی ست شیعی محل صدق
وصالح الحديث روایت میکند از عائشه وابن عمر وبخاری گفته ست که در احادیث او نظر ست قال دخلت مع عمتي
على عائشة گفت درآمدم همراه عمه خود بر عائشه فسألت اي الناس كان احب الى رسول الله
پس پرسیدم من از او میان که بود محبوب تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت فاطمة گفت عائشه فاطمه محبوب
ترین مردم بود نزد آنحضرت فقيل من الرجال پس پرسیده شد از عائشه از مردان محبوب تر کدام بود قالت زوجها
گفت عائشه از مردم محبوب تر شد زوج فاطمه که علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین اینجا انصاف عائشه
صدیقه وصدق او باید دید که چه گفت وجای آن بود که میگفت من وپدر من ودور نیست که اگر از حضرت
فاطمه زهرا می پرسیدند میگفت که عائشه وپدرش برخلاف زعم اهل زیغ وتعصب که ایشان را
بیکدیگر مخالف ومعاند خیال کنند وحاشا ثم حاشا با وجود فرق میان محبت وفضیلت فتدبر رواه
الترمذي وعن عبد المطلب بن ربيعة بفتح را اكبر ربیعه بن حارث بن عبد المطلب
بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صاحب جامع الاصول
او را در صحابه ذکر کرده وگفت وی مرده بود در زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
ودر کاشف گفته صحابی ست شامی نخست ساکن مدینه بود بعد ازان بشام رفت وهمانجا وفات
یافت در سنه اثنین وستین روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وانه علی رض

إِنَّ الْعَبَّاسَ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُغْضَبًا روایت میکند عبد المطلب
بن ربیعه که عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه در غضب در آورده شده است
عباس یعنی کسی اورا در غضب در آورده و کاری کرده یا حرفی گفته که موجب غضب عباس شده وَأَنَا
عِنْدَهُ و من نزد آنحضرت بودم فَقَالَ مَا أَغْضَبَكَ پس گفت آنحضرت خطاب بعباس کرده چه
چیز در غضب در آورد ترا قَالَ گفت عباس يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا لَنَا وَلِقُرَيْشٍ چه حالست مارا و مر قریش را
إِذَا تَلَاقَوْا بَيْنَهُمْ تَلَاقَوْا بِوُجُوهٍ مُبْشَرَةٍ وقتی که ملاقات کنند قریش میان خود ها ملاقات کنند بروی
های ترو تازه مبشره بضم میم وسکون موحده وفتح شین معجمه مخففه از بشر بمعنی طلاقت بمعنی تازه
روی وکشاده روی و روایت کرده شده است مسفرة بضم میم وسکون مهمله وکسر فا از اسفار
یعنی روشنی وَإِذَا لَقُونَا لَقُونَا بِغَيْرِ ذٰلِكَ وچون پیش آیند مارا که بنی هاشم وبنی عبد المطلب
ایم پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بی بشر و طلاقت فَغَضِبَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ پس در غضب آمد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم حَتَّى احْمَرَّ وَجْهُهُ تا آنکه سرخ گشت روی آنحضرت
ثُمَّ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ الرَّجُلِ الْإِيمَانُ حَتَّى يُحِبَّكُمْ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ پس گفت
آنحضرت بخدا سوگند در نیاید در دل هیچ مرد ایمان تا آنکه دوست دارد شمارا برای محبت خدا
و رضای او و محبت رسول وی ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى عَمِّي فَقَدْ آذَانِي پس گفت آنحضرت
آگاه باشید ای مردم کسیکه آزار کند عم مرا پس تحقیق آزار کرد مرا فَإِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنْوُ أَبِيهِ زیرا که نیست
عم مرد مگر مثل پدر او و صنو بکسر صاد و سکون نون یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ باشند
و برادر پدر صنوان تثنیه و صُنوان بضم جماعت و بعضی مخصوص بدرخت خرما دارند
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَفِي الْمَصَابِيحِ عَنِ الْمُطَّلِبِ یعنی بجای عبد المطلب
بن ربیعه المطلب بن ربیعه گفته و صحیح عبد المطلب است وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَبَّاسُ
مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ گفت ابن عباس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عباس از من است
و من از عباس ام کنایت است از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته اند که آنحضرت
اصل است باعتبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسب و عمومت
و ظاهر آن است که این عبارت کنایت است از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه
بامیر المومنین فرمود انا منک و انت منی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْعَبَّاسِ إِذَا كَانَ غَدَاةَ الْاِثْنَيْنِ
فَأْتِنِيْ وَوَلَدُكَ وہم از ابن عباس ست گفت آنحضرت مر عباس را وقتیکه باشد بامداد روز دوشنبه
بیا تو و اولاد تو و ولد بر مفرد و جمع هردو اطلاق یابد و تواند که مراد بولد ابن عباس باشد و اول اوفق ست
بقول وی و غدونا معه حَتّٰى أَدْعُوَ لَكُمْ تا آنکه دعا کنم مر شما را و در بعضی لهم بجای لکم بِدَعْوَةٍ يَنْفَعُكَ اللّٰهُ بِهَا
وَوَلَدَكَ بدعای که سودمند گرداند ترا خدای تعالی بآن دعا و اولاد ترا فَغَدَا وَغَدَوْنَا مَعَهُ پس بامداد
کرد عباس و آمد نزد آنحضرت و آمدیم ما همراه وی وَأَلْبَسَنَا كِسَاءَهُ و پوشاند آنحضرت ما را گلیم خود را اشاره بآنکه
ایشان خاصه آنحضرت اند و بمثابه یک ذات اند که یک کسا ایشان را شامل ست و بآنکه بسط کند خدای تعالی بر ایشان
رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسا خود را ثُمَّ قَالَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْعَبَّاسِ وَوَلَدِهِ پس گفت آنحضرت
خداوندا بیامرز عباس را و اولاد او را مَغْفِرَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً آمرزشی آشکار و نهانی لَا تُغَادِرُ ذَنْبًا
آمرزشی که نگذارد هیچ گناه را اَللّٰهُمَّ احْفَظْهُ فِيْ وَلَدِهٖ خداوندا نگاه دار او را در اولاد او یعنی گرامی دار
او را و رعایت کن حق او را یا نگاه دار او را از آفات و بلایا در اولادش تا ضائع نگردد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَزَادَ رَزِيْنٌ و زیاده کرده ست رزین که یکی از ائمه حدیث ست در روایت خود این عبارت را که وَاجْعَلِ
الْخِلَافَةَ بَاقِيَةً فِيْ عَقِبِهٖ و بگردان بادشاهی را و ملک و دولت پاینده در اولاد او یعنی تا مدت مدید
و تا چند سال خلافت در خانه عباسیان بود یا در حقیقت این امر ست مر امت را که خلافت حق ایشان ست
باید که جز ایشان کسی را نصیب نکند واللّٰه اعلم وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ وَعَنْهُ أَنَّهُ
رَأَى جِبْرِيْلَ مَرَّتَيْنِ و هم از ابن عباس ست که وی یعنی ابن عباس دید جبرئیل را دو بار وَدَعَا لَهُ
رَسُوْلُ اللّٰهِ مَرَّتَيْنِ و دعا کرد مر او را آنحضرت دو بار رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ اما دیدن او جبرئیل را دو بار
سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده که گفت ابن عباس گذشتم من به پیغمبر صلی اللّٰه تعالی علیه وسلم
در جامهای سفید و آنحضرت راز میگفت با دحیه کلبی و من ندانستم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مر آنحضرت
را یا رسول اللّٰه ابن عباس ست اگر سلام میکرد بر ما تا جواب سلام وی میگفتم وی بسیار سفید جامه ست
و باشد که بپوشند اولاد او بعد از وی سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت بازگشت گفت چه باز داشت
ترا از سلام کردن وقتی که گذشتی بما گفتم یا رسول اللّٰه تو سخن میکردی دراز میگفتی بدحیه کلبی پس
خوش نه داشتم که قطع کنم راز گفتن شما را بجواب گفتن شما سلام را گفت آنحضرت که وی جبرئیل بود الحدیث
رواه ابن عساکر و ترمذی گفته این قصه دو بار واقع شده کذا فی جامع الاصول گفت کاتب حروف که
پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت دحیه کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس وجه تخصیص

ابن عباس بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید متمثل بصورت دحیه اما در عالم ملکوت که جز وی
از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت با ابن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر دید
بصر او رفت و بصر تو ای ابن عباس نیز رفتنی ست ولیکن روز وفات تو باز میدهند بصر را بتو آورده اند
که چون ابن عباس مرد و آوردند او را در کفن بپیچیدند طائر سفید آمد و در کفن او در آمده غایب شد و هر چند جستند نیافتند
پس عکرمه مولی ابن عباس گفت ایا احمقانید شما این بصر او بود که وعده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که روز وفات او باز خواهند داد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آوازی از غیب آمد که همه شنیدند یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية الحديث واما دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس را دو بار
پس یکی گذشت که آنحضرت چسپانید او را بسینه خود و گفت اللهم علمه الكتاب او الحكمة دوم نیز در حدیث گذشته
که آنحضرت در آبدست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پرسید که نهاد این آب را گفتند ابن عباس فرمود
اللهم فقهه في الدين واحتمال دارد که یکبار در بیتوته در خانه میمونه شد دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را
با اولادش و دعا کردن مر ایشان را **وعنه** انه قال دعا لي رسول الله ان يؤتيني
الله الحكمة مرتين وهم از ابن عباس ست که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدهد خدای تعالی
حکمت را دو بار این حدیث ناظر در وجه اول ست چه فقه در معنی حکمت ست رواه الترمذي
وعن ابي هريرة قال كان جعفر يحب المساكين بود جعفر بن ابي طالب دوست
میداشت مسکینان را ويجلس اليهم ومی نشست ومیل میکرد بایشان ويحدثهم
ويحدثونه و سخن میکرد بایشان و سخن میکردند ایشان او را وكان رسول الله وبود
در بعضی نسخ فكان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يكنيه بابي المساكين کنیت میکرد او را
بابو المساکین یعنی پدر مسکینان و مربی ایشان و مهر کننده برایشان رواه الترمذي **وعنه**
قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم رأيت جعفرا يطير في الجنة مع
الملائكة دیدم جعفر را که می پرید در بهشت با ملائکان رواه الترمذي وقال هذا حديث
غريب **وعن** ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة گفت ابو سعید خدری که گفت آنحضرت حسن
و حسین مهتر و بهتر جوانان بهشت اند و شباب بفتح شین و تخفیف با جمع شاب بمعنی جوان آنکه بسن
سی یا چهل رسیده باشد و شیبه بفتحات و شبان بضم شین و تشدید با نیز جمع شاب آمده طیبی گفته
که مراد آنست که ایشان افضل اند از کسیکه جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر ست زیرا که نیست وجه

مرتخصیص فضل ایشان را بر کسیکه جوان مرد بلکه ایشان افضل اند از بسیاری از کسان که پیر مرد و در تیسیر اوسط آنست که بعضی گفته اند که مراد آن ست که ایشان سید اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانان اند لیکن تخصیص کند بغیر انبیا و خلفاء راشدین و گفته اند که تواند که شباب بمعنی فتوت و جوانمردی و کرم باشد و مراد آن باشد که جوان از عالم رفتند یا تسمیه شباب بجهت تعطف و تحبب باشد چنانکه پدر پسر را چون غلام و صغیر و صبی و ولید میگوید اگرچه مسن و شباب می باشد والله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ هُمَا رَيْحَانَيَّ مِنَ الدُّنْيَا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَدْ سَبَقَ فِي الْفَصْلِ الْاَوَّلِ و بتحقیق گذشته ست این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد بتمامه و حدیث بود صاحب مصابیح در فصل ثانی مستقل آورده که مولف این را اعتراض گونه بر صاحب مصابیح میگویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بر دو طریق آمده باشد و محدثان این را بسیار میکنند وَعَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ طَرَقْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ گفت اسامه بن زید آمدم آنحضرت را در یک شبی از جهت بعضی حاجتی که داشتم طرق و طروق در شب آمدن طارق در شب آینده فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ لَا اَدْرِي مَا هُوَ پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی فراز گیرنده ست بر چیزی که در نمی یابم که چه چیز ست آن چیز فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِي پس چون بپرداختم من حاجت خود را قُلْتُ مَا هٰذَا الَّذِي اَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ گفتم چیست این چیز که تو در گیرنده ست بر آن فَكَشَفَهُ پس بگشاد و برهنه کرد آن چیز را فَاِذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلٰى وَرِكَيْهِ پس ناگاه حسن و حسین هر دو بر هر دو سرین او بند یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر آنجا پیچیده است چنانکه متاعی نفیس را گرفته می افتند و ورک بفتح واو و کسر را و سکون آن بالای رانها که او را سرین نیز گویند چنانکه کتف بالای بازوها فَقَالَ هٰذَانِ اِبْنَايَ وَاِبْنَا اِبْنَتِي پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند اینجا معلوم میشود که ابن بنت ابن ست چنانکه ابن ابن و در وی ثبوت شرف نسب ست از جانب مادر و حجت بر آن قول خداوند تعالی ست ذریة بعضها من بعض بر خلاف آنچه شاعر گفته ست بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّهُمَا فَاَحِبَّهُمَا وَاَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا خداوندا بدرستی من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار تو این هر دو را و دوست دار کسی را که دوست دارد این هر دو را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ سَلْمٰى زوجه ابو رافع ست زنی بود که خدمت بعضی از ازواج مطهره میکرد دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و غسل دهنده فاطمه همراه اسما بنت عمیس قَالَتْ دَخَلْتُ عَلٰى اُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِيْ گفت سلمی در آمدم بر ام سلمه و حال آنکه وی میگرید فَقُلْتُ مَا يُبْكِيْكِ

پس گفتم چہ میگریاند ترا و چہ سبب بگر لی قالت رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ گفت ام سلمہ دیدم من پیغمبر خدارا یعنی فِی الْمَنَامِ میخواہد ام سلمہ ازین دیدن دیدن در خواب یعنی آنحضرت را در خواب می بینم وَعَلٰی رَأْسِہٖ وَلِحْیَتِہٖ التُّرَابُ وحال آنکہ بر سر آنحضرت و بر ریش مبارک وی خاک ست فَقُلْتُ مَالَکَ پس گفتم چہ شدہ ست ترا یا رَسُوْلَ اللّٰہِ کہ خاک آلودہ شدہ قَالَ شَہِدْتُ قَتْلَ الْحُسَیْنِ اٰنِفًا گفت آنحضرت حاضر شدم کشتن حسین را اکنون رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ وَقَالَ ھٰذَا حَدِیْثٌ غَرِیْبٌ پوشیدہ نماند کہ موت ام سلمہ رضی اللہ عنہا در سنہ پنجاہ و نہ ست و بعضی گفتہ اند سنہ شصت و دو و بقول اول صحیح آنست و شہادت حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ در سنہ احدی و ستین ست اگر قول ثانی صحیح ست ہیچ اشکالی نیست و بقول اول ہم اشکال ندارد چہ تواند کہ پیش از وقوع آن واقعہ را در خواب ایشان نمودہ باشد اتفاقًا گفتن باعتبار تحقق اوست در آنوقت وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَیُّ اَھْلِ بَیْتِکَ اَحَبُّ اِلَیْکَ گفت انس پرسیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکی از اہل بیت تو محبوب ترست بسوی تو قَالَ گفت الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَکَانَ یَقُوْلُ لِفَاطِمَۃَ اُدْعِیْ لِیْ اِبْنَیَّ و بود آنحضرت کہ میگفت مر فاطمہ را بخوان و بطلب برای من ہر دو پسر را فَیَشُمُّھُمَا وَیَضُمُّھُمَا اِلَیْہِ پس می بوسید آنحضرت حسن و حسین را و گرد می آورد ایشان را بسوی خود و می چسپانید بخود رَوَاہُ التِّرْمِذِیُّ وَقَالَ ھٰذَا حَدِیْثٌ غَرِیْبٌ وَعَنْ بُرَیْدَۃَ بضم با و فتح را قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَخْطُبُنَا اِذْ جَاءَ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ گفت بریدہ بود آنحضرت کہ خطبہ میخواند مارا ناگاہ آمدند حسن و حسین عَلَیْہِمَا قَمِیْصَانِ اَحْمَرَانِ بود بر ایشان دو پیراہن سرخ یَمْشِیَانِ وَیَعْثُرَانِ راہ میرفتند ہر دو و می لغزیدند و مے افتادند بر زمین چنانکہ روش اطفال مے باشد ویعثران بضم ثا فَنَزَلَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم یعنی از منبر فَحَمَلَھُمَا وَوَضَعَھُمَا بَیْنَ یَدَیْہِ پس برداشت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہر دو را و نہاد ہر دو را پیش خود ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللّٰہُ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راست گفتہ ست خدای تعالے اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَۃٌ جز این نیست کہ مال شما و اولاد شما مگر فتنہ و ابتلا و محل آزمایش نَظَرْتُ اِلٰی ھٰذَیْنِ الصَّبِیَّیْنِ یَمْشِیَانِ وَیَعْثُرَانِ نگاہ کردم بسوی آن دو خورد کہ راہ میروند و می افتند فَلَمْ اَصْبِرْ حَتّٰی قَطَعْتُ حَدِیْثِیْ پس صبر نتوانستم کرد تا آنکہ بریدم سخن خود را

کرد پند و نصیحت ست و بیان احکام و اوامر و نواهی میکردم در گرفتنها و برداشتم ایشان را و این از جهت
تاثیر رافت و رحمت و شفقت در قلب شریف او بود و شفقت و رحمت بر اولاد و اطفال امریست مستحسن و مستحب
و مرضی حق ست و عمل در خطبه جائز ست پس این از قسم نداخل عبادات باشد و اعتذار آنحضرت
تواضعی بود و تنبیه مر اصحاب را تا بر ارتکاب اینچنین عمل عادت نکنند و مساهله ورزند و بهانه نگیرند و مقصود
اصلی اثبات فرزندی و اظهار محبت ست یا آنکه از علو مقام قرب و خلوت حقیقی چیز تنزل واقع شده
باشد ما را مجال تکلم در احوال شریف نیست والله اعلم بحقیقة حال حبیبه صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی
وابوداود والنسائی **وعن** یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مرة بضم میم و
تشدید را صحابی ست معدود در اهل کوفه و بعضی گویند در اهل بصره حاضر شده حدیبیه و خیبر را و فتح
حنین و طائف را قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم حسین منی وانا من
الحسین گفت آنحضرت حسین از من ست و من از حسین احب الله من احب حسینا دوست دارد
خدای تعالی کسی را که دوست می دارد حسین را حسین سبط من الاسباط حسین سبط ست از اسباط
بکسر سین و سکون موحده فرزند فرزند و اسباط جماعت و فرزندان یعقوب علیه السلام و اسباط از بنی
اسرائیل چنانکه قبائل از عرب و سبط در اصل بفتح درختی کرا و را شاخهای بسیار باشد و بیخ وی یکی
و تسمیه امام حسین بسبط اشاره ست بآنکه منشعب میگردد از نسل وی خلق کثیر رواه الترمذی
وعن علی رضی الله عنه قال الحسن اشبه رسول الله گفت امیر المومنین علی
حسن مانند ست پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما بین الصدر الی الرأس در چیزی که میان
سینه تا سر ست والحسین اشبه النبی صلی الله علیه وسلم ما کان اسفل من ذلک
و حسین مشابه ست آنحضرت را در چیزی که هست پایان تر از سینه گویا هر دو این شاهزاده مجموعه
آنحضرت بودند و وجود شریف آنحضرت قسمت یافته بود میان هر دو رواه الترمذی **وعن**
حذیفة قال قلت لامی دعینی اتی النبی صلی الله تعالی علیه وسلم گفت حذیفه بن
الیمان گفتم مر مادر خود را بگذار مرا و اذن ده که بیایم پیغمبر را و برسم بخدمت وی فاصلی معه
المغرب پس بگذارم با آنحضرت نماز شام را واسأله ان یستغفر لی ولک و طلب کنم از وی
که طلب آمرزش کند از خدا برای من و برای تو پس اذن داد مارا فاتیت النبی صلی الله
علیه وسلم پس آمدم من پیغمبر صلی الله علیه وسلم فصلیت معه المغرب پس گزاردم
با آنحضرت نماز مغرب را فصلی حتی صلی العشاء پس گذارد آنحضرت نوافل تا آنکه گذارد نماز خفتن را

ودر تحدیث فضیلت شغل مابین مغرب وعشاست بنماز نفل ومشایخ این را احیاء مابین العشائین گویند ثُمَّ انْفَتَلَ پس برگشت آنحضرت از نماز وبازگشت بجانب خانه فَتَبِعْتُهُ پس پیروی کردم آنحضرت را ورفتم دنبال وی فَسَمِعَ صَوْتِي پس شنید آنحضرت آواز مرا از پای ونعلین مرد است یا سخنی میگفت حذیفه که آنحضرت آنرا شنید فَقَالَ مَنْ هٰذَا حُذَيْفَةُ پس گفت آنحضرت کیست این حذیفه ست یا تو حذیفه هستی قُلْتُ نَعَمْ گفتم آری حضرت منم حذیفه قَالَ مَا حَاجَتُكَ گفت آنحضرت چیست حاجت وچه میگوئی وچه میخواهی غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ وَلِأُمِّكَ بیامرزد خدا مر ترا ومادر ترا إِنَّ هٰذَا مَلَكٌ لَمْ يَنْزِلِ الْأَرْضَ قَطُّ قَبْلَ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ بدرستی این فرشته ایست که فرود نیامده ست بسوی زمین هرگز پیش ازین شب اِسْتَأْذَنَ رَبَّهُ أَنْ يُّسَلِّمَ عَلَيَّ دستوری خواست وی از پروردگار وی که بیاید وسلام کند بر من وَيُبَشِّرَنِي بِأَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ ومژده دهد مرا بآنکه فاطمه بهترین زنان اهل بهشت ست وَأَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وبآنکه حسن وحسین بهتر وصاحب جوانان اهل بهشت اند رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَامِلَ الْحَسَنِ عَلٰى عَاتِقِهِ گفت ابن عباس بود آنحضرت بردارنده حسن را بر دوش خود فَقَالَ رَجُلٌ نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ يَا غُلَامُ پس گفت مردی نیکو مرکبی ست که سوار شدی تو ای کودک فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنِعْمَ الرَّاكِبُ هُوَ ونیکو سواری ست وی یعنی مرکب خود نیکوست وراکب هم نیکوست واین واو در ونعم الراکب مثل واو وی ست که در علیک السلام آمده ست چون آنمرد همین مرکب را مدح کرد گویا وی را رضی الله عنه بچشم کم دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود ودر اینجا کمال مدح وعنایت فضیلت حسن رضی الله عنه وارضاه رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ فَرَضَ لِأُسَامَةَ فِي ثَلٰثَةِ آلَافٍ وَخَمْسِمِائَةٍ روایت ست از امیر المومنین عمر که وی اندازه کرد وتعین نمود مر اسامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی واذن کرد وی را سه هزار و پانصد درهم وَفَرَضَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ فِي ثَلٰثَةِ آلَافٍ وتقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر ست واذن کرد او را سه هزار فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ لِأَبِيهِ لِمَ فَضَّلْتَ أُسَامَةَ عَلَيَّ پس گفت ابن عمر مر پدر خود را آنچه زیادتی دادی وافزودی وادی اسامه را بر من فَوَاللّٰهِ مَا سَبَقَنِي إِلٰى مَشْهَدٍ پس بخدا سوگند پیشی نگرفته ست وی از من هیچ مشهدی از مشاهد غزوات قَالَ لِأَنَّ زَيْدًا كَانَ أَحَبَّ إِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ مِنْ أَبِيكَ گفت عمر از جهت این فضیلت دادم

اورا که زید بن حارثه که پدر اسامه بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو که منم وکان
أسامة أحب إلى رسول الله منك و بود اسامه محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فآثرت حب
رسول الله پس اختیار کردم من محبوب پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم علی حبي بر محبوب خود که تویی رواه
الترمذي وعن جبلة بفتح جیم و موحده و لام مفتوحات بن حارثة تیر او زید بن حارثه ست کلانتر
از وی صحابیست روایت دارد از آنحضرت و برادر خود قال قدمت علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس گفتم یا رسول الله ابعث معي أخي
زيد الفرست با من برادرم را که زیدست قال هو ذا گفت آنحضرت یعني زید بن حارثه این ست فان
انطلق معك لم أمنعه پس اگر برود با تو باز نمیدارم او را نمیگویم که نرود برود او داند قال زید گفت
یا رسول الله لا اختار علیک احدا بخدا سوگند بر نمی گزینم بر تو هیچ یکی را قال گفت جبله فرأیت رأي
اخي افضل من رأيي پس دیدم و یافتم رای برادر خود را که زیدست و اختیار کردن او خدمت
آنحضرت را فاضل تر و بهتر از رای خود در بردن او با خود رواه الترمذي و اصل قصه وی و زید آنست
که وی باصل از یمن ست در عهد کودکی خود هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود پس ایشان
او را باسیر باز آوردند تا بفروشند و حکیم بن حزام که برادر زاده خدیجه رضي الله عنها بود پس او را
برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در تزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد آن را آنحضرت
بخشید و آنحضرت او را به پسری برگزید و ام ایمن را که مولاة آنحضرت بود بوی تزویج کرد و از وی
اسامه متولد شد وی اول من اسلم ست در قول بعضی و خورد تر ست پس از ان زینب بنت جحش که بنت عمه
آنحضرت بود تزویج کرد و آنحضرت بده سال و بعضی گویند به هشت سال حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را و ام
هیچ صحابی در قرآن مذکور نشد بنام او در قول حق سبحانه تعالی فلما قضی زید منها وطرا و آنحضرت
او را با جعفر بن ابی طالب برادری داد و در غزوه موته شهید شد پنجاه و پنج ساله بود رضي الله عنه
وعن اسامة بن زيد قال لما ثقل رسول الله هبطت وهبط الناس المدينة روایت است
از اسامه گفت چون گران شد آنحضرت و بیمار شد فرود آمدم من و فرود آمدند مردم مدینه را یعني
از ان لشکری که آنحضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود و بیرون افتاده بود بعد از چند
روز بشنیدن خبر گرانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه باز آمدیم و ذکر هبوط که بمعني از بالا
به پایان فرود آمدن ست بجهت آنست که آن موضعی که لشکر در انجا افتاده بود موضعی ست که در جانب
علو مدینه ست که او را جرف بجیم و فا و ضمتین گویند چنانکه عرفات در مکه و عرب در کلام رعایت علو

و فعل میکنند چنانچه اگر از مکه بعرفات روند میگویند صعدنا الی عرفات واگر از عرفات بمکه بیایند هبطنا
الی مکة همچنین از مدینه بجرف رفتن صعود و از انجا بمدینه آمدن هبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب
باب سلام روند که بجانب عرفات است صعدنا الی باب السلام میگویند فدخلت علی رسول الله یعنی درامدم
من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقد أصمت وحال آنکه بتحقیق خاموش گردانیده شده است آنحضرت
وطاقت سخن کردن ندارد فلم یتکلم پس سخن نکرد آنحضرت صمت وصموت خاموش اصمات و تصمیت
خاموش گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یضع یدیه علی ویرفعهما
پس گشت آنحضرت که می نهد هر دو دست را بر من و برمیدارد فأعرف أنه یدعو لي پس
شناسم ومی فهمم از نهادن دو دست نهادن آنحضرت بر من وبرداشتن آنها که دعا میکند مرا واین
غایت کرم وشفقت است ازوی صلی الله علیه وسلم در حق وی که در چنان وقت مهربانی می نماید
بروی و دعا میکند او را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن عائشة قالت أراد
النبي صلی الله علیه وسلم أن ینحّي مخاط أسامة روایت است از عائشه که گفت خواست آنحضرت
در وقتی که اسامه خورد و در کنار آنحضرت می بود که یکسو کند و دور گرداند آب بینی اسامه را و پاک کند بینی اورا
چنانکه اطفال را میکنند مخاط بضم میم آب بینی وتمخط بینی افشاندن قالت عائشة دعني حتی أنا الذي
أفعل گفت عائشه بگذار مرا تا آنکه من بکنم این کار را یعنی یکسو انداختن آب بینی اسامه را گویا که عائشه را
خوش نیامد این فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال یا عائشة أحبیه فإني أحبه گفت
ای عائشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم اورا یعنی اگر تو بالطبع اورا دوست
نمیداری پس از اینجهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب محبوب است ودر حقیقت کمال
محبت آنست که از محبوب بمتعلقان وی تجاوز کند وسرایت نماید بهر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار و
شعر ومن مذهبي حب الديار لأهلها وللناس فيما يعشقون مذاهب رواه
الترمذي وعن أسامة قال كنت جالساً إذ جاء روایت است از اسامه که گفت بودم
من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمد علي والعباس علی و عباس درحالیکه اذن می
طلبیدند که درآیند بر آنحضرت فقالا لأسامة استأذن لنا علی رسول الله گفتند علی و عباس
مر طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وخبر کن فقلت یا رسول الله علي وعباس
یستأذنان پس گفتم یا رسول الله علی و عباس اذن می طلبند که درآیند فقال أتدري ما جاء
بهما پس گفت آنحضرت آیا درمی یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را وچه کار آمده اند

قُلْتُ لَا گفتم نمی دریابم ونمیدانم قَالَ لٰكِنِّي أَدْرِي گفت آنحضرت لیکن من درمی یابم که بچه تقریب آمده اند ایذَنْ لَهُمَا اذن ده مر ایشان راکه بیایند پس اذن دادم فَدَخَلَا پس در آمدند فَقَالَا پس گفتند علی وعباس يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ أَيُّ أَهْلِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ آمده ایم تراکه بپرسیم تراکدام کس از اهلبیت تو محبوب ترست بسوی تو قَالَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ گفت آنحضرت محبوب ترین اهلبیت من نزد من فاطمه که دختر محمدست درین وصف تفخیم وتعظیم شان فاطمه زهرا وبیان علت حکم ست قَالَا مَا جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ أَهْلِكَ مِنَ النِّسَاءِ گفتند نیامده ایم تراکه بپرسیم ترا از رجال اهلبیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکورست ودر جامع الاصول وجامع ترمذی نیست قَالَ گفت آنحضرت أَحَبُّ أَهْلِي إِلَيَّ مَنْ قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ محبوب ترین اهل بیت من بسوی من کسی ست که بتحقیق انعام واحسان کرده ست خدای تعالی بهدایت وکرامت بروی وَأَنْعَمْتُ عَلَيْهِ وانعام واحسان کرده ام من بروی باعتاق وتبنی آنکس کیست اسامه بن زیدست پوشیده نماند که انعام حق جل وعلا وانعام آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قرآن نسبت بزید که پدر اسامه ست مذکورست ولیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسرست باین اعتبار آنحضرت مصداق آیه کریمه را بر اسامه فرود آورد گویا فرمود زید پیسر اسامه قَالَا ثُمَّ مَنْ گفتند علی وعباس بعد از ان کیست قَالَ گفت آنحضرت عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ پس گفت عباس يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ جَعَلْتَ عَمَّكَ آخِرَهُمْ گردانیدی عم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد ازین پرسم مراخواهی گفت قَالَ إِنَّ عَلِيًّا سَبَقَكَ بِالْهِجْرَةِ گفت آنحضرت بدرستی علی سبقت کرده ست ترا بهجرت اسلام عباس رض بعد از واقعه بدرست وبعضی میگویند عباس هم در مکه مسلمان بود ولیکن از مشرکان می پوشید وباو هجرت بعد از ان کرد پوشیده نماند که اگر تعدد وجوه منظور وملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در احبیت مشکل می شود فافهم وبالله التوفیق پس البته درین مقام تعدد اعتبار وجوه وحیثیات معتبرست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْ عُقْبَةَ بضم عین وسکون قاف ابْنُ الْحَارِثِ از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده روز فتح مکه قَالَ گفت صَلَّى أَبُوْ بَكْرٍ الْعَصْرَ گذارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي وَمَعَهُ عَلِيٌّ پس تر بیرون آمد ابوبکر در حالیکه در راه میرفت وبا وی علی بود رض فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ بِالصِّبْيَانِ پس دید ابوبکر حسن راکه بازی میکند با کودکان فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ پس برداشت ابوبکر حسن را بر دوش خود وَقَالَ بِأَبِي شَبِيْهٌ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ شَبِيْهًا بِعَلِيٍّ وگفت ابوبکر بطریق طیبت سوگند میخورم به پدر خود حسن مانندست به پیغمبر نیست مانند بعلی وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ وعلی خنده میکرد رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

قوله اسامه بن زید

وَعَنْ أَنَسٍ أُتِيَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد لعنه الله
علیه که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزید بن معاویه بود سر مبارک امام حسین را فَجُعِلَ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ
يَنْكُتُ پس گردانیده شد در طشت پس گشت آن شقی که می کاود سر مبارک او را بچوبی که در دست او بود
وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت بطریق انکار واستبعاد که حسین
چندان حسن نداشت واز روایت ترمذی ظاهر میشود که مدح کرد ومبالغه نمود در حسن وجمال وے
اما بطریق استهزاء وسخریه وتبهیج وسرور که حاصل شد آن بدبخت را بقتل وی رض قَالَ فَقُلْتُ
وَاللهِ إِنَّهُ كَانَ أَشْبَهَهُمْ بِرَسُولِ اللهِ گفت انس پس گفتم من بخدا سوگند بدرستی وی مشابه ترین
مردم به پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ وبود سر مبارک وی رنگ کرده
شده بوسمه که نام گیاهی ست که بآن سیاه میکنند موی را وسمه بفتح واو وست وضم آن خطاست
وسکون سین وفتح آن وکسر سین افصح ست در لغت اهل حجاز رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ
اینچنین آمده ست که قَالَ گفت انس كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ بودم من نزد ابن زیاد فَجِيءَ بِرَأْسِ
الْحُسَيْنِ پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین فَجَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبٍ فِي أَنْفِهِ پس گشت
آن ملعون که می زند بشاخی که در دست او بود در بینی امام حسین وَيَقُولُ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا
حُسْنًا میگوید ندیده ام مثل این در حسن فَقُلْتُ أَمَا إِنَّهُ كَانَ أَشْبَهَهُمْ بِرَسُولِ اللهِ
پس گفتم من آگاه باش که بدرستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ وگفته ست ترمذی هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَعَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ
والده ابن عباس ست وفضل نیز پسر اوست بزرگتر از عبد الله بن عباس کنیت کرده شد
بنام وی ووی خواهر میمونه ست که از ازواج مطهره ست أَنَّهَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللهِ
روایت میکند ام الفضل که وی در آمد بر پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ پس
گفت يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي رَأَيْتُ حُلْمًا مُنْكَرًا اللَّيْلَةَ بدرستی من دیده ام خوابی بد ناآشنا امشب
حلم بضم حا مهمله خوابی که دیده شود قَالَ وَمَا هُوَ گفت آنحضرت چیست آن خواب قَالَتْ گفت
ام الفضل إِنَّهُ شَدِيدٌ بدرستی آن خواب سخت ست نمی توانم گفت قَالَ بازگفت آنحضرت وَمَا هُوَ
قَالَتْ رَأَيْتُ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ جَسَدِكَ قُطِعَتْ گفت ام الفضل گویا پاره از تن تو بریده شده ست
وَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي ونهاده شده ست در کنار من فَقَالَ رَسُولُ اللهِ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم رَأَيْتِ خَيْرًا دیدی تو ای ام الفضل خواب نیک را تَلِدُ فَاطِمَةُ

اِنْشَاءَ اللّٰہُ غُلَامًا می زاید فاطمہ اگر خواستہ ست خدا پسری را یَکُوْنُ فِیْ حِجْرِكِ می باشد این پسر در کنار تو یعنی می نہد او را در کنار بجہت خویشیہا و قرابتہا کہ در میان ست تا تربیت آن پسر تو کنی فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَیْنَ پس زائید فاطمہ حسین را فَکَانَ فِیْ حِجْرِیْ پس بود آن مولود در کنار من کَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ چنانچہ گفتہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فَدَخَلْتُ یَوْمًا عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰہِ پس در آمدم روزی بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فَوَضَعْتُہٗ فِیْ حِجْرِہٖ پس نہادم در کنار آنحضرت و در بعضی نسخ فِیْ حِجْرِیْ نہادم در کنار خود ثُمَّ کَانَتْ مِنِّی الْتِفَاتَةٌ پس شد از من نگریستنی بجانبے فَاِذَا عَیْنَا رَسُوْلِ اللّٰہِ پس ناگاہ ہر دو چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تُہْرِیْقَانِ الدَّمْعَ می ریزند اشکہا را قَالَتْ گفت ام الفضل فَقُلْتُ یَا نَبِیَّ اللّٰہِ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ پس گفتم ای پیغمبر خدا پدر و مادر من فدای تو باد مَالَكَ چہ شد ترا کہ اشک میریزے قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل علیہ السلام فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اُمَّتِیْ سَتَقْتُلُ اِبْنِیْ ھٰذَا پس خبر داد مرا جبرائیل کہ امت من نزدیک ست کہ بکشند این پسر مرا فَقُلْتُ ھٰذَا پس گفتم بطریق تعجب و استبعاد و این پسر را قَالَ نَعَمْ گفت آری این پسر را وَاَتَانِیْ بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِہٖ حَمْرَاءَ و داد مرا جبرئیل خاکی از خاک آن موضع سرخ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّہٗ قَالَ رَاَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فِیْمَا یَرَی النَّائِمُ ذَاتَ یَوْمٍ بِنِصْفِ النَّہَارِ گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنچہ می بیند خواب بینندہ یکروز در نیم روز اَشْعَثَ اَغْبَرَ ژولیدہ موی غبار آلودہ بِیَدِہٖ قَارُوْرَةٌ فِیْہَا دَمٌ در دست آنحضرت شیشہ ایست کہ در وی خون است فَقُلْتُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ مَا ھٰذَا پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد چیست این حال و این شیشہ قَالَ ھٰذَا دَمُ الْحُسَیْنِ وَاَصْحَابِہٖ گفت آنحضرت این خون حسین ست و یاران او وَلَمْ اَزَلْ اَلْتَقِطُہٗ مُنْذُ الْیَوْمِ ہمیشہ ام کہ می جستم از اول تمام امروز فَاُحْصِیَ ذٰلِكَ الْوَقْتُ ابن عباس گفت پس یاد میدارم و می شمارم آن وقت را فَاُجِدَ قُتِلَ ذٰلِكَ الْوَقْتِ پس یافتم کہ کشتہ شد حسین در آن وقت رَوَاہُمَا الْبَیْہَقِیُّ فِیْ دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ روایت کردہ ست این ہر دو حدیث را بیہقی در دلائل النبوۃ وَاَحْمَدُ الْاَخِیْرَ و روایت کردہ ست امام احمد حدیث اخیر را وَعَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَحِبُّوا اللّٰہَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنَ النِّعَمِ و ہم از ابن عباس ست کہ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دوست دارید خدا را از جہت چیزی کہ خورش میدہد و پرورش میکند شما را از نعمت و در بعض نسخ من نعمہ بصیغہ جمع یعنی از نعمتہای خود

فَاَحِبُّونِي لِحُبِّ اللّٰہِ پس دوست دارید مرا جہت دوستی خدا یعنی از جہت دوست داشتن شما خدا را یا از جہت دوست داشتن خدا مرا وَاَحِبُّوا اَھْلَ بَیْتِي لِحُبِّي و دوست دارید اہل بیت مرا از جہت دوستی من بہر دو معنی و ظاہر آنست کہ مراد اول باشد رَوَاہُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ اَبِي ذَرٍّ اَنَّہٗ قَالَ وَھُوَ اٰخِذٌ بِبَابِ الْکَعْبَۃِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی ذر کہ وی میگفت و حال آنکہ گیرندہ ست در کعبہ را شنیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم یَقُولُ اَلَا اِنَّ مَثَلَ اَھْلِ بَیْتِي فِیْکُمْ مَثَلُ سَفِیْنَۃِ نُوْحٍ میگفت آنحضرت آگاہ باشید کہ داستان حال اہل بیت من در میان شما مثل داستان کشتی نوح ست مَنْ رَکِبَھَا نَجَا کسی کہ سوار شد کشتی نوح را رستگار شد وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْھَا ھَلَکَ و کسی کہ پس ماند و سوار نشد از ان ہلاک شد رَوَاہُ اَحْمَدُ حدیث کُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ اِلَّا سَبَبِيْ وَنَسَبِيْ رَوَاہُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْکَبِیْرِ وَالْحَاکِمُ فِي الْمُسْتَدْرَکِ وَالْبَیْھَقِيُّ فِي السُّنَنِ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْکَبِیْرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنِ الْمِسْوَرِ یعنی ہر سبب و نسب بریدہ خواہد شد بروز قیامت مگر سبب و نسب من روایت کردہ ست این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و حاکم در مستدرک و بیہقی در سنن خود از عمر رضی اللہ تعالی عنہ و طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس و از مسور نیز حدیث کُلُّ نَسَبٍ وَصِھْرٍ یَنْقَطِعُ یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ اِلَّا نَسَبِيْ وَصِھْرِيْ رَوَاہُ ابْنُ عَسَاکِرَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ یعنی ہر نسب و خویشی بریدہ خواہد شد بروز قیامت مگر نسب من و خویشی من روایت کردہ ست این حدیث را محدث با فضل متکاثر ابن عساکر از صحابی ماہر عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہ **حکایت** حضرت والدی مرحوم و مغفور و جناب پدر ماجدی مبرور را بعنایت حضرت مقلب اعصار و دہور و بہدایت جناب مصروف ازمان با مرور و محول احیان با گذر موفور بحضرات علماء ربانیے و حقانی و سادات ذراری اہلبیت رسول حضرت سبحانی و نبی حبیب جناب مالک دو رانی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم اعتقادی بود فراوان و عقیدہ رسوخ اعتمادی بود بی پایان در اعزاز و اطاعت علما از حد افزون گوشیدی و در توقیر و خدمت سادات عظما از حد بیرون کوشش بتقدیم رسانیدی وقتی چہار سید و شریف از ذراری اہلبیت منیف از اولاد امجاد سید البرایا بخدمت و سراسر با رفعت مقسوم و سر بسر با سموت معلوم و یکی با سیادت مفہوم سید محمد معصوم علیہ الرحمہ از مدتی در فرقہ سپاہ حضرت والدم غفران دستگاہ ایزد جہان پناہ عم مغفرتہ

بکمال اعزاز نوکر و فرط احترام بپا کرده بودند و جناب والدم مغفرت همدم بعنایت خالق جان و آدم
عز عنایته به تقاضای حسن اعتقاد که با خاندان میمنت نهاد سادات فرخی بنیاد میداشت
آن بزرگان سیادت شیم را در زمره ملازمین متجنبه خیال نه نموده همیشه و همواره اخلاق معتقدانه
و مراعات مریدانه در خدمت آنها معمول می ساخت و مشغول میداشت و حضرت والدم و جناب
پدر ماجدم را بالقدرت حضرت مقدر تقادیر عز تقدیره اکثر و بیشتر در محاربات و مشاجرات تردد اسفار
و سیر و سیاحت در عرصه روزگار لاحق و در پیش می بود و بمقتضای قول السفر وسیلة الظفر دران
حرکات فتوحات لانهایات و دران ترددات فوائد بلاغایات دستیاب و حصول می شد نظم

بشهر خویش درون بخطر بود مردم	بکان خویش درون بی بها بود گوهر
بجرم خاک و فلک درنگاه باید کرد	که این کجاست بآرام و آن کجا بسفر
درخت گر متحرک شدی زجای بجای	نه جور تیشه کشیدی و نه جفای تبر

روزی آن هر چهار سید عظمت افروزی در سفری در عقب سواری حضرت معظم پدری بسبب فقدان
مراکب پیاده پا سپر رفتند و مراحل قطع طریق می نمودند و ذوات شان از باعث ذلت پیادگی و کلفت
راجلی سراپا رنج سنج و یکسر محن آگنج بودند و چون جناب والدی مغفور و خدمت پدری مبرور
را ازین حال پر ملال آگاهی دست داد همان زمان حضرت ابی بکمال بیتابی عنان کش حرکت
سواری و دست کش از تحرک سیری گردیده آن هر چهار نوباوه حدایق سیادت و آن ابیع
باکوره بساتین شرافت را بفرط اعزاز و افراط تواضع عزت پرداز بر فیل رفعت تمثیل خاصه
سواری خویش که بسا گران بها و بسیار با قیمت و بی همتا بود سوار نمود و آن فیل سموت
تحویل را بطریق ارمغان پیشکش آن سترگان ساخت ه مال و جان گر همه دادم به بشارت
خجلم × که بنود ست ز من انچه براهت دادم × حضرت پدرم بعنایت حضرت داور پر کرم عز سلطانه
در خواب همان شب رویا صادقه دید و دران واقعه بشارت واثقه چنان مدرک و معلوم گردید
که گویا رود یست عمیق پهنا ور و نهریست غریق سهم آور لمصنفه چنان سهمگین موج آن رود بود
که خوفش دلیری یا شیران ربود و حضرت باب من عاصی داب بر لب آب در انتظار دست یاب
سبب مرور و گذر از ان نهر شدت بیچتاب ایستاده اند که ناگاه بفضل حضرت یزدان و دین
و دنیا پناه عم رحمة سیدی از همان سیدان فرخندگی دستگاه که موسوم باسم شرافات مکتوم
سید محمد بود و از بعض برادران و اقربا خود در عادت تقوی و خصلت تورع امتیاز می داشت

و درین امر صلاح و خیر از بعض اقران عشایر و قبائل ممتازی بر عرصهٔ حال خویش می افراشت بر همان فیل بلندی تماثیل سوار از جانب آخر آب پیدا شد و آن فیل فرخندگی و اصیل را در آب روان نموده نزدیک باهم مغفرت مآبم رسید و گفت که تر الفضل و رحمت خدای عز و علا ازین شداید و محن چه باک و ازین کلفتها و فتن چه جای اندیشه تاک بیا و برین فیل سوار شو و مرور و گذار در جوی روان و آب دهشت نشان بسهولت و آسانی کن آیین بگفت و دست گرفته سوار کرد و خدمت والدی و غفران ماجدی بعفو و بخشش حضرت خدای واحدی از آن وقت رعایت توقیر و پاس تجلیل آن سید نبیل از بعض دیگر اقربا و عشائر زیاده و افزون میفرمود و حکایت مذکوره و واقعهٔ مسطوره را اکثر اوقات و بیشتر ساعات بر زبان بزرگی بیان داشت و حال انجواب شرف حساب بر لوایح خواطر ندما محفل و صفایح ضمائر جلسا مجلس بکلک تقریر و گفتار مے نگاشت ﻫ بلبل گلستان سخن آرزوی تو میکرد در جیب سوسن باد صبا بوی تو میکرد و سبحان الله لحاظ مراعات تکریم سادات کرام بچه پایه مقبول حضرت کبریاست و تبارک الله رعایت آداب تعظیم ذراری اهلبیت عظام نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام بکدام مایه قبول بدرگاه جناب داور یکتاست عز وحدته و جل اسمه ﻫ مشتاق آفتاب جمال محمدیم

ما پیرو محمد و آل محمدیم — پروانه‌وار سوخته از آتش فراق
در آرزوی شمع وصال محمدیم — صاف شراب عشق زلال محمدی است
ما تشنهٔ شراب زلال محمدیم — خالی نشده تمام ز فکر و خیال تو
شام و سحر بفکر و خیال محمدیم — صالح شده است شیفته هر کس بحال تو
خوش حال ما که شیفتهٔ حال محمدیم — و در باب تعزیرات و مقدمهٔ اثر جراحات

بر همین قوانین احوال علمای دین که سابقاً نگارش تزئین یافت و بر همین آئین حالات فضلای اسلام بر بین که در ماسبق به تحریر دلنشین صورت مدعاآراست قیاس و فکر باید داشت و بموجب حکم شرع معظم یقین باید پنداشت و باید دانست که اعزاز سادات و اکرام ذراری اهلبیت باکرامات و ایثر شرافات مطلقاً تا بهمان حد ثابت است و محقق و بالاطلاق تا بهمان نهایت واجب است و مدقق که از مناهج کرم ملاهج شریعت مطهر و از مسالک شرف مناسک سنت فیض مظهر حضرت نبی افضل البشر علیه من الصلوات والتسلیمات از کسی و از کهتر تجاوز و عدول نمایند و الا بلا تشکک و تذبذب مناسب کیفیت جرم و موافق حالت جریمه آنجرم مجرم را موافق فتوای فراست نما و درایت افزا شرع علیا که بیش ازین مقام و بیان

تعزیر عالمان فاسقان و فاضلان دنیا طلبان به پیرایش تحریر و آرایش تسطیر صورت مدعا برآراسته
است و کیفیت مراد به پیراسته به تعزیر باید رسانید و آداروی تلخ تنبیه و تادیب بکام جسم و جان شان
نباید چشانید حالیا درین مقام بنابر عقل کشائی خواص و عوام و حالا درین وقت برای هوش افزائی صغیر
و کبیر انام بعض آیات شریف و کبیر از کلام حضرت ملک بصیر و سلطان نصیر عز کبریائه و پاره از احادیث
منیف از ملفوظ حضرت نبی البشیر و نذیر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بارقام اقلام می آرد و بعون ملک
علام عم علوه و صیت هذا ابعد از نوشتن یک فائده فراست مائده بانجام و اختتام میرساند آیات
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل
بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا علیها السلام بهر بطنی پسری
و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد آنکه با قابیل
زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لبوذا میگفتند او چنان جمالی نداشت
چون برسیدند آدم علیه السلام لبوذا بقابیل نامزد کردند و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده
گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم علیه السلام گفت که حکم خدا الهی برین
وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل سلم نداشت و گفت تو هابیل را ابنش از من دوست میداری
لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی آدم علیه السلام فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هر یک از شما قربان
کنید بانچه می توانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه و تعالی ازین قصه
خبر داد اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل گوسفند
دار بود بره فربه که بغایت دوستی داشت بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من مقبول نگردد
ترک اقلیما کنم و قابیل زراع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت
که اگر این قربانی من مقبول شود فبها و اگر نشود من دست خود از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ
اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود و بدان نوع که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بخورد آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم
باشتعال در آمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَاَقْتُلَنَّكَ بخدا که ترا بکشم
برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ و گفت هابیل که جز این نیست
که قبول میکند خدا مِنَ الْمُتَّقِيْنَ از پرهیزگاران که در قربانی نیت خالص کرده اند لَئِنْ بَسَطْتَ

اگر بگشای و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من
باز نیستم و دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللهَ
بدرستی که من می ترسم از خدای رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ که پروردگار عالمیان ست با آنکه هابیل از قابیل قوی
تر بود و باشوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت إِنِّي أُرِيْدُ من میخواهم أَنْ تَبُوْءَ
آنکه بازگردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و به پاداش گناه تو که آن سبب رد قربان
بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُوْنَ پس تو باشی به سبب این دو گناه مِنْ أَصْحٰبِ
النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ و اینست پاداش ستمگاران که قتل بناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهٗ پس آسان ساخت بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهٗ نفس او قَتْلَ أَخِيْهِ در کشتن برادر
او و ندانست که او را چون کشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن
مرغ بر سنگ نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد و برد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت
سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت
فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بتعبید عمر مردود و مطرود بود و در
آخرت خود ظاهر ست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچید و چهل روز او را در گرفته بهر طرفی میگشت
و ابن عباس فرموده که یکسال میکشید تا گشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت
که بیفکند بخورند و بسیار بتنگ آمده فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ
می کاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهٗ و این عمل به سبب آن بود تا بنماید
قابیل را كَيْفَ يُوَارِيْ چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيْهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد
در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت
قَالَ يٰوَيْلَتٰى گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُوْنَ آیا عاجز شدم
از آنکه باشم مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي
پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل همین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِيْنَ
پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود
که پدر و مادر از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندائی شنید که کن خائفا ابدا بعد ازان
قابیل هر کرا میدید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسر نابینای از آن خود کشته شد

آیت وَنَادَىٰ وآواز داد نُوحٌ ٱبْنَهُ نوح علیه السلام مر پسر خود کنعان را وگویند نام او یام بوده
وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ وحال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت میگفت
يَٰبُنَيَّ ٱرْكَب اى پسر من سوار شو در کشتی مَّعَنَا با ما تا امین باشی وَلَا تَكُن ومباش مَّعَ ٱلْكَٰفِرِينَ
با ناگرویدگان که غرق شوی وآن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان
متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَـَٔاوِىٓ زود باشد که باز گردم وپناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی
که از غایت بلندی يَعْصِمُنِى مِنَ ٱلْمَآءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام
لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی را مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ از عذاب
خدای إِلَّا مَن رَّحِمَ مگر آنکسی که می بخشد یعنی خدا وگویند عاصم بمعنی معصوم ست یعنی فاعل بمعنی
مفعول ست چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب خدا مگر کسیکه خدای
برو بخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ وحائل شد بَيْنَهُمَا
ٱلْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان
القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده که آن موضعی ست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه
رجب وکشتی تمام روی زمین بگشت وچون واقعهٔ طوفان بنهایت رسید وکفار غرق شدند امر الهی
در رسید وَقِيلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِى اى زمین فرو بر مَآءَكِ
آب خود را که بیرون داده وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِى واى آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وَغِيضَ ٱلْمَآءُ
وکم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ وگذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بوده از هلاک
اشرار ونجات ابرار وَٱسْتَوَتْ وقرار گرفت کشتی عَلَى ٱلْجُودِىِّ بر کوه جودی از موصل با تمام
روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ وگفتند بُعْدًا دوری وهلاکت باد
لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ مر گروه ستمگاران را یعنی کافران را چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی
بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد واین آیت در غایت
فصاحت ونهایت بلاغت ست ودر مفتاح وکشاف ودلائل الاعجاز واسرار البلاغت
وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان نظم غریب واسلوب عجیب
ونکتها در ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده چون درین کتاب ساحت میدان
سخن وری وسعت ایراد آن ندارد حواله وقوف بر دقایق ورقایق این حال بمطالعهٔ این محل
از جواهر التفسیر میرود مصراعه يَغُوصُ ٱلْبَحْرَ مَن طَلَبَ ٱللَّآلِى گوهر طلبی روی بسوی دریا کن

وَنَادٰی نُوْحٌ و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهٗ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت نوح علیه السلام رَبِّ
ای پروردگار من اِنَّ ابْنِيْ بدرستی که پسر من کنعان مِنْ اَهْلِيْ از اهل من بود و تو فرموده بودی
که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو راست ست وَاَنْتَ اَحْكَمُ
الْحٰكِمِيْنَ و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی قدس سره در تاویلات
آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت چه اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده
بود وَلَا تُخَاطِبْنِيْ فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و چون این سوال فرمود جواب او رسید قَالَ گفت خدا یَا نُوْحُ
اِنَّهٗ ای نوح بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ نیست از اهل دین تو اِنَّهٗ عَمَلٌ بدرستی که خداوند عملی
غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْئَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ
بآن چیز دانشی یعنی چیزی که چون پرسیدن آن از نادانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن اِنِّيْ اَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم اَنْ تَكُوْنَ
از انکه باشی مِنَ الْجَاهِلِيْنَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار
من اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین اَنْ اَسْئَلَكَ از انکه پرسم از تو مَا
لَيْسَ لِيْ آنچه نباشد مرا بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال ازان وَاِنْ لَا تَغْفِرْ لِيْ و اگر نیامرزی
مرا وَتَرْحَمْنِيْ و نه بخشائی بر من اَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ باشم از زیان کاران بدان ارشدك الله
تعالی فی الدارین که از سرگذشت بصیرت دست تا دست ولد حضرت آدم با فضائل همدم و پسر آن
نبی در مکارم مکرم و رسول با شرائف معظم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اکمل و اتم و از واقعه حیرت
لاحقه ابن حضرت نوح با فتوح و عقده مصائب و متاعب از پیشش مفتوح و رسول با کرایم و فروع علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام بلا تامل واضح ست و بلا تفکر لایح که فقط وجود نسب بلا موجود شرف
ایمان فرخنده مطلب مفید و موثر نیست و صرف شهود نسل بغیر شهود اسلام فرخ انجام فائده وه
و میمنت نه نی ه بندگی باید پیمبرزادگی منظور نیست آیت فَاِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود
فِي الصُّوْرِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فَلَا اَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقه النسب منقطع گردد و هیچ ذی
رحمی را برکسان رحم نباشد يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيْهِ وَاُمِّهٖ وَاَبِيْهِ یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند
فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسب صحیح باید نه نسب صحیح اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ وَلَا
يَتَسَاءَلُوْنَ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نه پرسد بجهت مشغولی بحال خود و این قبل

از محاسبه باشد و بعد ازان حال یکدیگری می پرسند قال الله تعالی وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ یَتَسَاءَلُوْنَ فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هرکه گران آید مَوَازِیْنُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فَاُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ وهرکه سبک باشد مَوَازِیْنُهُ میزانهاء او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان ومنافقان فَاُولٰئِكَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْا پس آن گروه آنانند که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهاے خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بر دادند و استعداد حصول کمال را طلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند وایشان فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ خٰلِدُوْنَ جاوید ماندگان اند تَلْفَحُ می سوزد وُجُوْهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش دوزخ وَهُمْ فِیْهَا وایشان در آتش کٰلِحُوْنَ ترش رویان اند یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زیرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش و در موضح آورده که مسافت میان شفتین چهل ذراع بود **احادیث** وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَمَنْ بَطَّاَ بِهٖ عَمَلُهٗ لَمْ یُسْرِعْ بِهٖ نَسَبُهٗ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وکسیکه پس انداخت او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هرکه تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند

بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی ✤ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست

وَعَنْ اَبِیْ مَالِكِ الْاَشْعَرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ روایت هست از ابی مالک اشعری که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اَرْبَعٌ فِیْ اُمَّتِیْ مِنْ اَمْرِ الْجَاهِلِیَّةِ لَا یَتْرُكُوْنَهُنَّ چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیگذارند آنها را اَلْفَخْرُ فِی الْاَحْسَابِ نازیدن و مدح کردن نفسها در حسبها و حسب آنچه شمارد مرد از صفات و خصال و شرف و مجد که در وی و در پدران وی هست وَالطَّعْنُ فِی الْاَنْسَابِ و دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانکه فخر و مدح بنسب خود میکند و حاصل این هردو خصلت تعظیم نفس خود و تحقیر مردم است و هردو مذموم مگر به اسلام و کفر وَالْاِسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُوْمِ و سوم طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند وقتیکه کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده هست مُطِرْنَا بِنَوْءِ کَذَا و این منع در خبر هست از تمسک بقواعد نجوم

واعتقاد به احکام آن واکتیاحه چهارم نوحه کردن رَدَاهُ مِنْلِم فائده برهم شاهان سلطنت شکوه از واجبات
ست و بر ذمه حاکمان مملکت تیره از لازمات که قواعد مراعات اکرام علما و سادات مسطوره و فوائد رعایای
انعام عالمان و سیدان مذکوره را در وسعت ولایت خویش اشتهار و در فسحت ریاست خود اظهار
در دهند و بوزرا و امرا و حکام و ولات پیوسته و دواما و همیشه و مستداما تاکیدات مشددات جاری
و ساری دارند که اولاد آنها بذوات خویش عامل بر قوانین محرره و آئین های رقمزده بوده و ثانیا
بر سایر ناس و کل نفوس انسانیه اساس تاکید مزید نمایند تا هر که و مه و هر زبون و به از افراد جندی و لشکری
و از احاد رعایای پیشه وری و کشاورزی مراعی مراتب محققه معلومه و راعی مدارج مدققه مرقومه
بود. شرائط آدای آن بتقدیم رسانیده رضای سراپا فلاح بیرای حضرت داور یکتا و جناب خدای
تبارک و تعالی عم لطفه و عز فضله حاصل و بکمال جسم و جان شامل می نموده باشند و آب و رنگ
رخسار احوال دارین و آب و تاب چهره حالات کونین خود بدین پیشه رستی اندیشه و بهین شیوه سداد آدینه افزوده مانند

وصیت چهاردهم در اعلام به انام از فوائد عبادات حضرت خبیر علام عز علمه

و در افهام بخلایق عبودیت قیام از منافع طاعات جناب کبیر منعام جل انعامه بدان ای قاصر از جلب
سود و صلاح عبادت حضرت نصیر و ناصر عز نوره و تنبیه ای فاتر در سلب بهبود و فلاح طاعت جناب
قدیر و قادر جل حضوره که ترا انبا بر بندگی آفریده اند و مکافات آن جنات و علیین قرار فرموده
و ترا برای پرستندگی آفرینش ساخته اند و پاداش بهشت برین باستقرار داده و اگر پرستش
نکنی عذاب آتش پاداش یابی و اگر بندگی نمائی دوزخ قرارگاه خویش سازی سعادت تو در
اتیان طاعت ست و شقاوت تو در ارتکاب معصیت شرافت تو در تقدیم عبادت ست و رذالت
تو در اقدام گناه پر ذلت کرامت تو در پرستندگی جناب داور ست عزت طاعته و حقارت تو در
بزهکاری حضرت کردگار تعالت عبادته آرزی فرخندگی در طاعات باسرافگندگی ست و بعذاب
پایندگی در بزهکاریهای پر پراگندگی و بلی همایونی در عبادات افزونی ست و نحوست
واژونی در معاصی بازنشستی و زبونی حضرت مصور تبارک و تعالی تصویره عبادت
سراپا لطافت را طرفه معشوق با حسن و ناز مصور فرموده و سراسر حرکات شیرینش دلنواز
مقرر کرده که در هر یک آن وادای رکنش صدهزاران سعادات نصیب عبد طاعت حسیب ست
و بیشماران لذائذ حلاوت انگبین قرین مذاق عابدان لبیب و جناب صانع تعالی صنعه

طاعت سر تا پا نفاست را عجب محبوب زیبای سعادت ساز مصنوع ساخته و سر بسر افعال و تفتیش
پر اعجاز مخلوق که دهر کار مباهات بارش بی پایان کرامت قران دامان و جیب عابد مسلب است
و بیکران لذتهای شیرین مقرون ذوایق بواطن عباد پرستش ناشکیب ع این نور اقدس
است که سلطان قدرتش ✽ تشریف داد خلعت از عالم مثال ✽ ز فرق تا قدمش هر کجا که مینگرم
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست ✽ رتبهٔ سموت مرتبهٔ نبوت را سبب بلندی بندگی است
و درجهٔ علوت معرجه ولایت را باعث سربلندی پرستندگی و منزلت عالی منقبت رسالت را
موجب برتری پرستش مملو از بهتری است و مرحلت متعالی مشربت صفوت را وجه بالاتری
نیایش مشحون خوشتری ع قامت هر که شود خم ز عبادت صائب ✽ خاتم دست سلیمان
جهان خواهد شد ✽ خوشا حالت عاقلی که کنه مقام را دریافت و با قامت مراسم طاعات گوی
حصول مرادات بر عرصات جنات عالیات در باخت و آویلا بر جهالت جاهلی که فوائد طاعات
حضرت مطاع عز اسمه نشناخت و باین و تیره سراپا تیره خویش را در هر دو سرا رو سیاه ساخت
و خورما معرفت عارفی که تا مرام مدرک نمود و با ستقامت مراتب عبادات فضل شرافات از
خزائن نامعدود مراحم حضرت معبود جل ذکره نامحدود اندود و واحسرتا بر سفاهت سفیهی که منافع
پرستش حضرت ذو آفرینش تبارک قدسه معلوم نه نمود و بدین سبب پر تعب خود را رسوای
هر دو عالم نمود و دانای حقایق رسا آنست و بینای دقایق گران که اوقات حیات مستعار
را از عنایت حضرت رب ذو رحمت قدس شانه نعمتی بس شگرف شناخت و عمر کم مایه سخت
سست شعار خود را در افعال زشت و بیهوده و فسق و فجور ناستوده بسر نساخت و آنفاس
نفیس عمر ناپایدار را از رحمت جناب معطی کرامت کرم برهانه عنایتی بس عظمی پنداشت و در ساعات
لیل و نهار بطاعات و عبادات حضرت کردگار جلت عظمته و در کوشش و سعی اجرای احکام
عظام جناب پروردگار جلت جلالته بسر ساخت **بیت** مهل که عمر به بیهوده بگذرد ایدل ✽
بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب ✽ **قطعه** یاد دار آنکه وقت زادن تو ✽ همه خندان بوند
و تو گریان ✽ آنچنان زی که وقت مردن تو ✽ همه گریان شوند و تو خندان ✽ فاضل
تقوی لازمی و با ورع دائمی و محیی مراسم اسلامی مولانا عبدالرحمن جامی علیه الرحمه فرماید

هر نفس نو رسیده مهمانی است حسب مقدور ضیف را اکرام	پاس او دار گر ترا جانی است خاصه اکرام این گرامی ضیف	واجب آمد بموجب اسلام که بود حیف غفلت از وی حیف

هست ضیفی ز ضیف خانهٔ غیب
آمده خالی از نشانهٔ عیب
جهد آن کن که زین نشیمن آز
به ازان کامدست گردد باز
قوتش ده ز سجن این سجین
تا برآید باوج علیین
قدرش از ذکر حق بلند شود
کنگر عرش را کمند شود
بکشد جانت را بجذبهٔ حب
سوی بالا ازین غیابهٔ جب
گرد این ضیف پاک بر تو نزول
مکن آنرا بعیبها معلول
ای بسا میهمان که بر تو فرود
آمد از آسمان قدس علو
تو ز غیبت جنیبتش بستی
وز نمیمه تمیمه نوشتی
هم ز حرص و هواش آلودی
هم بعیب و ریاش فرسودی
بسکه گفتی دریغ بر مافات
یا دریغ از برای ما هو آت
از بخار دریغ و دود دروغ
بر دلیش ز آفتاب چهره فروغ
دامن افشان ازین معامله زود
که نه بینی درین معامله سود
هر نفس همچو این خزانهٔ تهی
تا تو نقدی بدان خزینه نهی
گر بیاید خدا گوهر و دُر
سازی آن مخزن تهی را پر
چون ببازار رخت بگشایند
که دران آنچه هست بنمایند
صحن بازار زان شود گلشن
چشم بازاریان شود روشن
حور و غلمان ازو برد مایه
حسن خود را کنند پیرایه
بلکه احسنت گوید و شاباش
شود از مدح بر تو گوهر پاش
ور ز قبیح خصال و سوء فعال
نهی آنجا ز جهل سنگ و سفال
کشد آن سنگ بخت تو ز ادبار
بحت نار و قودها الاحجار
وان سفالت بسفل سازد جا
در که اسفلت کند ماوی
ور گذاری بسست اقبالی
همچنان آن خزینه را خالی
پر شود چشم تو ز اشک ندم
داشتت بر زند ز سینه علم
که چرا قدر کم شناختمش
گنج در و گهر نساختمش
تا کنون کردمی بشن آنرا
ز ثمن سرای رضوان را
بود صد گنج گوهر آنجا
همه در دست و پایم افتاده
می پیچیدم ز فرط نادانی
لا جرم میبرم پشیمانی

چنین روایت کرده اند که احوال امت پر رحمت نبینا و شفیعنا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مذکور میشد در زمان بنی اسرائیل و مدت عمر این امت یکی از عباد خیر معاد قوم نبیل بنی اسرائیل چون مطلع بر مدت عمر این امت شد تاسف میخورد که کاشکی من دران زمان می بودم که آن مدت قلیل العدت و کثیر المنفعت را یک سجده میکردم و از تضییع اوقات سالم میماندم ای غافل فرصت غنیمت دان و این مدت قلیل سراپا جمیل بمصارف مناهی و امور نامناسب صرف مکن **قطعه** آدمی زاده طرفه معجونی ست × کز فرشته سرشته وز حیوان × گر کند میل این شود کم ازین ور کند میل آن شود به ازان × و در آیات سراپا عطریات کلام حضرت خالق معطرات جلت حکمته فضائل عبادات لا تعد و لا تحصی وارد گردیده و در کلمات طیبات ذات اطیب از طیب مشک در روایح عنبر سمات

جناب رسول علیه الصلوة والسلام شرائف طاعات لا حصر ولا منتهی صادر شده چنانچه معدود از آیات موجب اقتصارات
وچندی از احادیث مستوجب برکات تصویر تسوید وتنقیش رقم تشئید می باید فاعلم وافهم آیات یاایها
النّاس ای مردمان اعبدوا بپرستید وبندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن آفریدگار
که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شمارا واز نیست هست گردانید والذین وبیافرید نیز آن کسانرا که بودند
من قبلکم پیش از شما ونتیجه این آنست که شمارا بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید
از خشم وعذاب او الذی آن خداوند که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع وفائده شما الارض زمین را
فراشا بساط باز گسترده جهت آرام ورود وحرکت برو والسماء وگردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته
وانزل وفرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی پرفائده یعنی باران فاخرج پس بیرون
آورد به بسبب آن آب وقتیکه با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها ونباتها رزقا روزی
ساخته وپرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مر خداے را اندادا همتایان وانبازان در
ملک او وانتم وحال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست ونشاید که باشد چه هیچکس غیر او آفریدن
مخلوقات وبظهور آوردن موجودات قادر نیست ایضا وما خلقت الجن والانس ونیافریدم
پریان وآدمیانرا از اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا پرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت
وهمه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدون ومجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند وهمه او را می شناسند
نهایتش آنکه بعضی فرمان نمی برند وبرخی در عبادت شریک میگیرند دقایق این آیت وحقایق اشارات آن
موثقه بجواهر التفسیر ست ایضا یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع
وسجده کنید در نماز ودر اول اسلام همین قعود وقیام بود بدین آیت رکوع وسجود داخل شد وگویند معنی
آیت آنست که نماز گزارید تعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود که دو رکن اعظم است از ان ولهذا امام اعظم وامام مالک
رحمهما الله تعالی درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع وسجود باهم ایما میکند بآنکه مراد نماز ست وامام شافعی وامام محمد
رحمهما الله تعالی سجده میکنند ومیگویند ظاهر امر بسجود ست ودر حدیثی نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من
لم یسجدهما فلا یقراها این سجده مختلف فیه ست بمذهب امام شافعی سجده هفتم باشد از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس
الله سره این سجده را سجدة الفلاح گفته وفعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکنند بر مبادرت بسجود واعبدوا
وبپرستید ربکم آفریدگار خود را وافعلوا الخیر وبکنید نیکوئے یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع
لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود ومطلوب برسید ایضا وما ارسلنا
من قبلک ونه فرستادیم پیش از تو من رسول هیچ رسولی الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد و حفص رحمه الله

نوحی تخوانند یعنی ما وحی کردیم بدو آنکہ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اَنَا نیست خدا بحق اِلَّا اَنَا مگر من فَاعْبُدُوْنِ
پس مرا پرستید **احادیث** عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست از عباده بن صامت رض کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ عَبَدَ اللّٰهَ لَا
يُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا کسی کہ عبادت کرد خدای تعالی را درحالیکہ شریک نگردانید بخدا چیزی را وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وقائم
وراست گردانید نماز را وَاٰتَى الزَّكٰوةَ و داد زکوٰۃ را وَسَمِعَ و شنید سخن حق را وَاَطَاعَ و اطاعت آن کرد
اَدْخَلَهُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ مِنْ اَيِّ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَ وَلَهَا ثَمَانِيَةُ اَبْوَابٍ داخل کند او را خدای تعالی از ہر کدام
دروازہ از دروازہای جنت کہ خواہد دخول از آن و برای جنت ہشت دروازہ اند وَمَنْ عَبَدَ اللّٰهَ لَا
يُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا وکسی کہ عبادت کرد خدا را درحالیکہ شریک نگردانید بخدا چیزی را وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ
اٰتَى الزَّكٰوةَ وَسَمِعَ وقایم وراست گردانید نماز را و داد زکوٰۃ را و شنید سخن حق را وَعَصٰی و نافرمانی
کرد و اطاعت آن نمود فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ اَمْرِهٖ بِالْخِيَارِ پس بدرستیکہ خدای تعالی از امر خود مختارست اِنْ شَاءَ
رَحِمَهٗ وَاِنْ شَاءَ عَذَّبَهٗ اگر خواہد رحم کند او را و اگر خواہد عذاب نماید او را رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالطَّبْرَانِيُّ
وَابْنُ عَسَاكِرَ روایت کردہ است اینحدیث را امام احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن عساکر در تاریخ
وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِيْ عَمِيْرَةَ رض وَكَانَ مِنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتست از محمد بن عمیرہ رض
بفتح عین وکسر میم وسکون تحتانیہ وبود وی از اصحاب آنحضرت ص این را از برای آن میگوید کہ صحبت وی
باحضرت مشہور نیست قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ لَوْ خَرَّ عَلٰى وَجْهِهٖ گفت آنحضرت کہ بندہ از بندگان خدا اگر بیفتد
برروی خود مِنْ يَّوْمِ وُلِدَ اِلٰى اَنْ يَّمُوْتَ هَرَمًا از روزیکہ زائیدہ شدہ است تا آنکہ بمیرد سخت پیر
فِيْ طَاعَةِ اللّٰهِ در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کردہ شود کہ از ولادت تا وقت پیری
در سجدہ و نماز برروی افتادہ باشد یا مراد بعد از بلوغ بمرتبہ تکلیف باشد لَحَقَّرَهٗ
فِيْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ ہر آئینہ کم شمارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت دران روز
یعنی روز قیامت وَلَوَدَّ اَنَّهٗ رُدَّ فِي الدُّنْيَا و ہر آئینہ دوست میدارد کہ باز گردانیدہ
شود بسوی دنیا كَيْمَا يَزْدَادَ مِنَ الْاَجْرِ وَالثَّوَابِ تا زیادہ شود از مزد و پاداش
عمل پس ہر چند کہ عمر زیادہ باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بہتر و دوستتر بود رَوَاهُ اَحْمَدُ
روایت کردہ است اینحدیث را امام احمد در مسند خود وَعَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایتست از معقل بن یسار رض گفت کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اَلْعِبَادَةُ فِي الْهَرْجِ
كَهِجْرَةٍ عبادت در وقت آشوب و فتنہ در ثواب و فضیلت مثل ہجرتست رَوَاهُ ابْنُ اَبِيْ شَيْبَةَ وَاَحْمَدُ وَابْنُ حِبَّانَ

روایت کردہ ست اینحدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود و امام احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود
و در حدیث طویل در سوالات حضرت جبریل و جوابات حضرت ما صلی اللہ علیہ وسلم بروایت حضرت عمر رضی اللہ
عنہ وارد ست کہ قَالَ فَاَخْبِرْنِي عَنِ الْاِحْسَانِ گفت آنمرد کہ جبریل بود بصورت مردی پس خبر دہ مرا از احسان
کہ ذکر آن در بسیاری از آیات و احادیث واقع شدہ چیست قَالَ گفت آنحضرت در بیان حقیقت احسان
اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ عبادت کردن ست خدای تعالی را در حالتیکہ چنانستی کہ گویا می بینی اورا فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ
تَرَاهُ فَاِنَّهٗ يَرَاكَ پس اگر نیستی کہ گویا می بینی اورا عبادت کن اورا باین صفت کہ وی تعالی می بیند ترا
رَوَاهُ مُسْلِمٌ و باید کہ بیش از بیش بطریقہ صفا اندیش وسجیہ صداقت کیش پی بردہ و بالصدق والیقین
باعث ترقی مدارج سود و صلاح دنیا وسبب تعلی معارج فوز و فلاح عقبی تصور ریخ تو اولی از ہمہ اولی والنسب
جمیع لنسب و ریخ او لا ابنیہ خمسہ اسلامیہ یعنی عقیدہ شہادتین یعنے توحید حضرت مقدس ومعلی الٰہیہ جل وعلی
شانہ و رسالت جناب مکرم ومعظم نبوت پناہی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و نماز و روزہ و حج و زکوۃ کہ موقوف
علیہ قبولیت ایمان ومقصور علیہ مقبولیت اسلام فیض نشان ست بروش احتیاط و طریقہ محتاط درست ومضبوط
دارد و مسائل توحید و شرک و رسالت و نبوت از علماء حقانی ربانی و کتب معتبرہ دینی ویقینی بوجہ احسن وطرز
اجود بفہمد و دریافت نماید و نماز پنجگانہ اول وقت در مسجد با جماعت بپا دارد و عبادت روزہ ماہ مبارک
رمضان را موافق قانون شرعیہ ادا نماید و زکوۃ و حج را وقت سفر وصیت بحسن قوانین شریعت
مودی سازد لمصنفہ شعر چہار چیز کہ دل میبرد کدام چہار × نماز و روزہ و حج و زکوۃ خوش اسرار × بدانکہ پنج
گنج سعادت آگنج زرم زدہ تخم ایمان و عبادات ابنیہ اسلامیہ مذکورہ ست واصل اسلام وطاعات ابنیہ خمسہ
مسطورہ حضرت فضائل ایمان نما و دعوت اسلام رسا و خیر الوری وشفیع یوم اخری جناب رسول اللہ تعالی صلی
اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فرماید حدیث عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بُنِيَ الْاِسْلَامُ عَلٰى خَمْسٍ ولادت وی پیش از وحی بیکسال بود اسلام آورد ہمراہ پدر بزرگوار
خود در صغر سن وبعضی گفتہ اند پیش از وی آوردہ و این صحیح نشدہ حاضر نشد بدر را از جہت صغر سن و در حضور
احد را اختلاف ست و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل ورع و زہد وسخت احتیاط و تحری و توقی در فتوی و قوی
و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی اللہ عنہ نبود ہیچ یکی از ما مگر آنکہ میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی
اللہ تعالی عنہما روایت ست از ابن عمر کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر آوردہ شدہ ست خانہ مسلمانی بر پنج چیز شَهَادَةِ
اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ گواہی دادن بخدای تعالی وتقدس وپیغمبر محمد صلی اللہ علیہ وسلم وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ دوم
برپا کردن نماز و گزاردن آن راست و درست وَاِيْتَاءِ الزَّكٰوةِ سیوم دادن زکوۃ مال وَالْحَجِّ چہارم حج کردن وَصَوْمِ رَمَضَانَ

پنجم روزهٔ ماه رمضان داشتن تشبیه کرده‌اند مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان او نیند و این خانه
باینها برپاست مُتّفقٌ عَلَیهِ هر بنائی ازین ابنیه عالیه بابی از ابواب افضال و مراحم حضرت ایزد ذو الجلال است
عم فضله و هر اصلی از اصول خمسه مرقومه دری از درهای فیوض و مکارم جناب داور بیهمال و یزدان لایزال ست عز کرمه
هر کرا خواهش و ذوق فضل و رحمت حضرت مفضل و راحم جلت وحدته باشد لا محاله رغبت و رجوع بسوی ابواب
افضال و مراحم معلومه نماید و آنکس را که شغف و شوق فیض و کرم حضرت قدس اکرم و جناب نور اعظم عزت عظمته شود
لاجرم قصد و اراده بجست وجوی درهای فیوض و مکارم مفهومه کند ۵ در فیض ست منشین از کشش نا امید اینجا
بزنگین قفل از هر دانه میرو ید کلید اینجا × دلنشین باد و خاطر گزین که ایمان سعادت توامان که اول ابنیه اسلامیه ست
سراسر زیبندگی عنوان و سر بسر بایستگی بیکران ست بعنایت حضرت ایزد اعلی تبارک علاوه بنای اُولی هذا
موقوف علیه ابنیه اُخری ست و مشروط علیه بناهای اربع مثبت نجات عقبی خلاصه عوالم گوناگون و دوران
بوقلمون ایمان ست و سلاله زاده کاف و نون ایمان بر ایقان آراگین اسلام بدون صدق ایمان کذب آگین اند
و بطالت آئین و خانه قبولیت ارکان اسلام بغیر از ظهور نور ایمان تاریک تر از تیرگی گور ست و تیره تر از چشم مور
عزت دنیا و دین در حصول ایمان پر یقین ست و ذلت عالم شک و یقین در بی ایمانی بجاست نشین سعادت
باشرافت ایمان یار خوش سر و کار ست و شقاوت بازالت بی ایمانی دوچار موجب رفع متاعب دنیای پر لوث
فضل ایمان ست و باعث دفع بلایای و محن قیامت صدق اقامت شرف ایمان مشحون فیضان استحقاق
جنان با ذیال لباس افتخار احساس ارباب ایمان آویزان ست و استیجاب تعذیب به نیران بحال گروه
بی ایمان دست و گریبان نور ایمان گلی از گلستان هدایت و رحمت حضرت پروردگار ست جلت
رحمته و نفحهٔ لطیفه از نفحات بوستان فضل و کرم جناب دادار عم فضله و تیرگی شب بی ایمانی از نتائج قهر
و غضب جناب دادار ست و ثمرهٔ نخستین شجرهٔ خشم و عتاب شهنشاه مقلب دهور و اعصار نعوذ بالله تعالی
من غضب الله تعالی ۵ غیر از تو ملاذ و ملجایم نیست × هم در تو گریزم ار گریزم × آفعال ایمانی بکلّه
نورانی اند و حرکات بی ایمانی بالتمیره ظلمانی آیمان از وسائل افتخار ست و بی ایمانی
از علل مستحق احراق بنار نعوذ بالله تعالی من النار و من غضب الجبار اَللّٰهم ارزقنا
نور الایمان و فضل الایقان آمین برحمتک یا ارحم الراحمین **آیت** یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطاب بامسلمانان ست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند
یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب
با کافران نیز میشاید مسلمانان را میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را

می گوید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اہل کتاب رامی گوید که ایمان آورده اید
به بعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنہا و کافران رامیگوید که ایمان آورید بلات و عزی ایمان
آرید بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای و بفرستاده وی که محمدست صلی الله علیه وسلم وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ و بآن
کتابیکه خدا فرستاد عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتٰبِ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ و آن کتابها نیز که فرستاد مِنْ قَبْلُ پیش
از قرآن محققان میگویند ای کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برہان ایمان آرید بسبیل کشف و عیان یا ایمان
آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاؤ الدین نقشبند قدس
سره منقول ست که فرموده اند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارت ست بآنکه ہر طرفة العینی نفی وجود بشری
می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و از حضرت
سید الطائفه جنید قدس سره منقول ست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین پنجاه سال ست که در ایمان آوردنم
و در ایمان تازه کردنم و ہنوز در آنم **نظم** دمی بی حق زدن محض گناه ست ❁ بخود مشغول بودن کفر راه ست
ترا ہر دم کشد پندار ہستی ❁ سوی ظلمت سرای خود پرستی ❁ خودی کفرست نفی خویش کن زود
که جز حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاللّٰهِ وہر که کافر شود بخدای تعالی وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و بفرشتگان او
وَكُتُبِهٖ و بکتابهای او وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی گمراه شد ضَلٰلًاۢ
بَعِيْدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نہایت بعد از مقصود حضرت اعلم علوم ایمان و افہم فہوم
ایقان و اکیس کیاست اسلام کرم نشان جناب رسول حضرت سبحان و نبی جناب منان عز امتنانه
در حدیث عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ روایتست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُوْلِ
اللّٰهِ در اثنای آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم ذَاتَ يَوْمٍ روزی از روزہا اِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا
رَجُلٌ ناگاه پیدا گشت و ظاہر شد در غایت ہیبت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماہتاب بر آمد بر ما مردی شَدِيْدُ
بَيَاضِ الثِّيَابِ سخت سفید جامہا شَدِيْدُ سَوَادِ الشَّعْرِ سخت سیاه موی و شعر بسکون عین و فتح آن ہر دو آمده وَلَا يُرٰى عَلَيْهِ
اَثَرُ السَّفَرِ دیده نمیشود بر روی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ وی و سستی و ماندگی گویا مردیست
از ہمین شہر آمده وَلَا يَعْرِفُهٗ مِنَّا اَحَدٌ و حال آنکه نمی شناسد او را از ما ہیچ یکی یعنی از ین شہر ہم نیست
و اگر از ینجا می بودی شناختیم او را حَتّٰى جَلَسَ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آنکه نزدیک آمد و نشست
پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند فَاَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ اِلٰى رُكْبَتَيْهِ پس تکیه داد و
متصل گردانید ہر دو زانوی خود را بہر دو زانوی آنحضرت و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان گردد
استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست که در میان ایشان بود وَوَضَعَ كَفَّيْهِ

عَلٰی فَخِذَیْهِ و بنهاد آن مرد هر دو کف دست خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب تر است
بآمدن جبریل و تقرب وی با آنحضرت و نشستن در پیش وی بر صورت تعلم ولیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت
نسائی صریح آمده است حتی وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبریل گرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود ولیکن بحقیقت
معلم ملقی علم بود بر آنحضرت از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه در آخر حدیث معلوم
میگردد و اسناد تعلیم بجبریل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود عَلَّمَهُ شَدِیْدُ الْقُوٰی ذُوْ مِرَّةٍ والله اعلم وَقَالَ یَا مُحَمَّدُ
اَخْبِرْنِیْ عَنِ الْاِسْلَامِ و گفت آن مرد ای محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست قَالَ گفت آنحضرت در جواب آن مرد
اَلْاِسْلَامُ اَنْ تَشْهَدَ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ حقیقت اسلام این است که گواهی دهی که نیست هیچ معبودی
بحق مگر خدای و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستاده خدا است بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد
و فرمانبرداری یا فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعتراض و در شرع عبارت است از انقیاد
و اطاعت احکام الهی و بجای آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان
نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یکیست
بآن معنی است که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو اسم نتوان کرد و بتحقیق اسلام
ثمرهٔ ایمان و فرع آنست و علما را درین مسئله کلام بسیار است و تحقیق اینست که گفته شد پس اول ارکان اسلام
گواهی دادن است بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم
میشود که تکلم بلفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اَشْهَدُ اَعْلَمُ آرد مسلمان نشود لیکن
بضرورت از دین معلوم شده است که اگر مجرد لا اله الا الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغه اشهد در احادیث واقع
شده است تلفظ بران اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود وَتُقِیْمَ الصَّلٰوةَ
و برپاداری نماز را و مراد باقامت صلوة گذاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط
و رعایت سنن و آداب آن و تقیم مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساخت
چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بران است و جد و جهد نمودن دران یا مشتق از اقامت بمعنی مقیم
شدن یا از قیام مسوق بمعنی رایج و گرم شدن بازار سوم ارکان اسلام برآوردن زکوة مال است چنانکه
فرمود وَتُؤْتِیَ الزَّکٰوةَ و بدهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر است
و دادن زکوة سبب نما و زیادت مال و برکت دران و موجب طهارت مال و طهارت
صاحب اوست از رذیله بخل و امساک و اشتقاق از تزکیه مشهود شیئه
احتمال دارد و گویا گواهی میدهد بصحت ایمان و صدق محبت پروردگار تعالی

چهارم روزه رمضان داشتن چنانکه گفت وَتَصُوْمَ رَمَضَانَ و روزه داری ماه رمضان را و صوم در لغت
بمعنے امساک یعنی نگاه داشتن و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعض علما
و سفیان ثوری از ایشان ست نگاه داشتن از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکننده وضو ست و روزه
کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از نا فرموده شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض ست
بمعنے گرم کردن و سوختن چون در روزه سوختن و گداختن نفس ست باین علاقه ماه روزه را رمضان نام
کردند و این وجه بر تقدیر درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که تعین اسما
شهور مے نمودند درین وقت هوا گرم بود و تابستان بود والله اعلم وَتَحُجَّ الْبَيْتَ پنجم از ارکان اسلام
ست که قصد کنی خانه کعبه را و بگذاری مناسک حج را اِنِ اسْتَطَعْتَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا اگر مے توانی رفت و راه
یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله ست و نزد امام مالک بر کسیکه قوت پیاده
رفتن دارد نیز واجب ست و امن راه نیز داخل استطاعت ست و معتبر درین باب غالب احوال ست
و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه
برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است
که افضل شهدا کسی ست که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بیواسطه ملک کند
قَالَ چون آنحضرت حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صَدَقْتَ راست گفتی حقیقت
اسلام همین ست که بیان کردی فَعَجِبْنَا لَهٗ يَسْئَلُهٗ وَيُصَدِّقُهٗ عمر رضی الله تعالی عنه میگوید پس
شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسید آنحضرت را و تصدیق میکند او را چه پرسیدن بظاهر دلالت
بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل
بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت پرسد و وی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و
بتجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت بود قَالَ فَاَخْبِرْنِيْ عَنِ الْاِيْمَانِ گفت آن مرد پس خبر داد
از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قَالَ گفت آنحضرت اَلْاِيْمَانُ اَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ حقیقت ایمان اینست
که بگروی بخدا تعالی و بصفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس کنی تعالی از جمیع نقائص و امارات حدوث وَمَلٰئِكَتِهٖ
و ایمان آری بفرشتگان الله تعالے که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند
او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی وَكُتُبِهٖ و ایمان آری بکتابهای حق
تعالی که کلام قدیم او یند مجرد از حروف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغامبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر
اَلْسِنَه ملائکه یا بیواسطه ملک مسموع از ورای حجاب همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت

فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن صد و چهار ست پنجاه از ان منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده
بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان والله اعلم وَرُسُلِهٖ و ایمان آوردن به پیغمبران
وی تعالی که فرستاد ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانید بمعجزات
و آیات و واجبست ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت
عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی
همین ست قول مختار و آنچه بعضی از مفسران اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داؤد
علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان ست و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند
و آنچه در قرآن با آدم نسبت بعصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد که
بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بنده خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند
گفت و اینجا اولی ست که لازم ست رعایت آن و آن اینست که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقربان درگاه
اند عتابی و خطابی رود از جانب ایشان که بندگان خاص اوند تواضعی و ذلی و انکساری ها در گردد که موهم
نقص بود ما را نباید که در ان دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم آنست
که هرچه جز مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت ست و وی همه فضائل و کمالات بشریه را شامل
و در همه راسخ و کامل وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنه محدوده ست و آن عبارت ست از
مدت مدید از ما بعد موت تا قیام قیامت تا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت
رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط
و جنت و نار همه حق ست وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَیْرِهٖ وَشَرِّهٖ و ایمان آری بآنکه حق تعالی همه چیز را نیک و بد در ازل
دانسته و تقدیر کرده ست و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادت اوست چنانکه فرمود اِنَّا
کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنٰهُ بِقَدَرٍ و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را
بران مرتب ساخته در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق و اسباب و ترتب مسببات همه بقدر
اوست و بدانکه در بعضی روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل
اسلام ست و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر ست و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقیست
چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلای آنست. و مقاماتست چنانکه فرموده قال
صَدَقْتَ قَالَ فَاَخْبِرْنِیْ عَنِ الْاِحْسَانِ گفت آمرد بان حضرت را راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری
از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجه عالی نهاده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت

احسان نیز سوال کرد تا امر دین بتمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردنست و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان چنانکه باید و شاید بجای آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردنست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بر نفس و بدی کردن ست باو و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع ست در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان ست قال گفت آنحضرت در بیان حقیقت احسان اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ احسان عبادت کردنست خدای تعالی را درحالتی که چنانستی گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع ست و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده ست و استغراق در دریای ذوق و حضور و فرودتر از ان مرتبه مراقبه ست که آگاه بودن ست از نظر آلهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ يَرَاكَ پس اگر نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از آنکه می بیند وی ترا و درینصورت نیز خوف و خشیه و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات یمین و شمال لازم خواهد بود چنانکه یکی در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او ست ایستاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه باوجود آن ناظر مشاهد جمال شاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ در مقام اولی ست و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامه عابدان ست ثم فهم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه ست یکی همانقدر که ابرار ذمه کند از ادار واجب چنانکه قضا واجب نگردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهده معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات ست محاذاتی معنوی تقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل ست که باطن بنورانیت آن متنور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط می توان نمود که در دنیا تراکم حجب جسمانی از ان محروم و محجوب ست و چون این حجاب بر افتد كَاَنَّكَ تَرَاهُ و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری ست تعالی در بهشت تا ملک شهودات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت بصری گردد که قوت بصیرت در وی در ان نشاط ابداع خواهد یافت قَالَ صَدَقْتَ گفت راست گفتی همین ست معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال ان بر فقه و کلام و تصوف ست و اینحدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام اشاره بفقه ست که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه فرعیه ست و ایمان باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشاره باصل تصوف که عبارت از صدق و توجه الی الله

طاعت سه مرتبه ست

وجمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند دراین جمع است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی
دیگری تمامی نپذیرد وصورت نبندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام
نشود زیرا که عمل بی صدق و توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچ کدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال
نپذیرد و از اینجا فرمود امام مالک رحمه الله مَنْ تَصَوَّفَ وَلَمْ يَتَفَقَّهْ فَقَدْ تَزَنْدَقَ وَمَنْ تَفَقَّهَ وَلَمْ يَتَصَوَّفْ فَقَدْ تَفَسَّقَ وَمَنْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا فَقَدْ تَحَقَّقَ
کمال جامعیت اینست باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین
گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبه گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود
قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ گفت آنمرد با نحضرت بعد ازانکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت
قیامت که کی قایم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبار یک شود در ساعتی یا بجهة
آنکه با وجود این همه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین محدود و در
اصطلاح نجوم یک جزو از بیست و چهار جزو از روز و شب قَالَ گفت آنحضرت مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ
نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان
یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند
و وی تعالی هیچ کس را از ملائکه و رسل بدان اطلاع نداده قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا گفت پس اگر علم بوقت ندارے خبر
ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او قَالَ أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت
اینست که بزاید کنیزک مالک و مربی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت که شراح را اقوال است اکثر بر آنند که مراد
بدان کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت مادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید
و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد
در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه
و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد
و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان
بعضی از اولاد مادران خود را بنده کرده و اسیر ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادر ایشان اند خود دایم
در ستر ملکیت باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهة آنکه کثرت جهاد باعث بر استیلاء مسلمانان
بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است منجر و منذر بانتهاء و انقطاع دولت اسلام
گردد که علامت قیام قیامت است و یا بجهة استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملات کردن ایشان مثل
معامله ملاک و سادات اگر گویند کثرت جهاد و استیلاء بر بلاد کفر در بدو اول اسلام بسیار بود و ظاهر آنست که علامت قیامت

در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته و اگر دران وقت نیز بعضی از علامات
قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از بیشتر گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است
به بیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی
و توالد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تَلِدُ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا صادق آید و بعضی گویند که این کنایتست از زائیدن
داهان ملوک و امرا که چون ملوک حکام شوند و مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک و سادات
شوند نسبت بآنها این نیز در آخر زمان پیدا شود و خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و روسا و اکابر اگر گفته شود
که ربتها بتا که برای تانیث است بچه جهت گفت نه ربها و حال آنکه تصویر اینکه کرده شد شامل ذکور و اناث است
جوابش آنکه موصوفش نفس بالتسمیه است که لفظش مونث است و معنی او شامل ذکور و اناث است و نیز رب بگفت
از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده بامراد
بنت است و چون حکم در وی اینچنین است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی و بَعْلَهَا آمده بجای رَبَّتَهَا
و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگرچه بمعنی زوج نیز بعضی توجیهات مذکوره صادق است چنانکه کسی کنیزی از کفار
در آورده و او را مادر خود نادانسته تزوج نماید و وطی کند و یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء
رغبت میکردند در حرائر والله اعلم وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ دیگر از علامات قیامت آنست
که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی به بینی مردم فقیر بینوا را باین صفت
که يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت
در بیابانها میگذرانیدند و گوسپندان که احقر اموال عرب است می چرانیدند مغرور و متعزز گردند و در شهرها ساکن شوند
و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال و انتظامی
مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علماست آورده اند
که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طائفه بود
میداشت و تغیر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت وی
بود و در حدیث آمده که قائم نشود قیامت تا آنکه باشد بهره ور و بختمند ترین مردم در دنیا لئیمان و بیخردان
و نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب قَالَ
گفت عمر بن الخطاب رض ثُمَّ انْطَلَقَ این سوال کرد آن مرد و جواب ها شنید از آنحضرت پس تر روان شد
فَلَبِثْتُ مَلِيًّا پس درنگ کردم زمانی دراز یعنی من نپرسیدم از آنحضرت که آن مرد که بود توربشتی گفته که مراد
ساعتی طویله است یعنی دراز و کوتاهی امر نسبی است و در مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای حال

ومقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت
ابوهریره آمده است که رُدُّوا آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بازگردانیده بیارید او را
پس رفتند تا بازگردانند پس ندیدند چیزی را ثُمَّ قَالَ لِي پس گفت آنحضرت مرا یَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنِ
السَّائِلُ ای عمر آیا در می یابی که بود این مرد سوال کننده قُلْتُ گفتم اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ خدا و رسول
خدا داناتراند بدان و این آداب صحابه بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و مراد ادب و دانش میدادند قَالَ فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبدالله أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ آمد شما را در حالیکه
تعلیم میکند شما را دین شما قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم درینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بیان
آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم
بوی حکم حقیقت دارد غایتش درینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بآن بود و ازینجا معلوم شد
که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام
بخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانچه
شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزاء دین اند و حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان
آورده اند بتحقیق آن رسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین یکیست دو
نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرد این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری
نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو
مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت
وَرَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ مَعَ اخْتِلَافٍ روایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد
وَفِيهِ و در حدیث که ابوهریره رض روایت کرده است اینچنین آمده وَإِذَا رَأَيْتَ الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الصُّمَّ الْبُكْمَ
مُلُوكَ الْأَرْضِ و نشان قرب قیامت آنست که چون ببینی تو برهنه پایان و برهنه تنان کران و گنگان
یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللّٰهُ علم قیامت و وقت برپا
شدن وی داخل است در پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی ثُمَّ قَرَأَ پس خواند آنحضرت
از برای بیان آن پنج چیز که آنرا جز خدا نداند این آیت را إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستی که خدای
تعالی نزد اوست نه نزد غیر علم قیامت که کی خواهد رسید وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ الْآيَةَ و نزد اوست علم باران
که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان

پسر یا دختر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و نمیداند هیچکس که بکدام زمین می میرد مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها نداند و اینها از امور غیب اند که خبر خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسے را بداناند بوحی و الهام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و مدرک شواد مستدرک باد که نماز در حق عباد حضرت خالق مبدا و معاد تعالت خلقته سراپا شغل دلنواز ست و سر شعار سعادت ساز و مودی آن در مدارج کرامات ممتاز و در معارج شرفات سرپا امتیاز و مومن صاحب نماز تا بالیقین در دنیا و عقبی سراپا آسایش و نازست و مسلم بی نماز بلا ریب در هر دو سرا انگیز راز شدائد جان گداز تاثیر نماز در دوران فنا طراز اسباب حصول مراتب سرفراز ست و اثر صلوة شرایف انداز در جهان بقا دمساز از بواعث شمول عیش و نشاط دراز

آیت فَأَقِمْ وَجْهَكَ

پس راست دار اے محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيفًا در حالیکه مائل باشی از دینها بدین اسلام و امت خود را گو که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای تعالی را الَّتِي آن فطرتے که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بیافرید مردمان را بران و گویند مراد از فطرت شناختن صانعست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم العهد باشید که بر آن مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی ست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدای را عز و جل یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان بیافرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ آنست کیش راست و راه مستقیم وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم رو بدین آر با امت خود بگو در حالتیکه باز گردانید گانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او و شیخ ابو سعید قدس سره فرمود که انابت رجوع ست از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد ؎ تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم × گرم تو در نه پذیری کجا روم چه کنم وَاتَّقُوهُ و بترسید از وی وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپا دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباشید از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت ست و در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمة الله علیه نقل میکنند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای تعالی اگر موافق بود از من باشد پس این حدیث که مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم و اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین وَمِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرست اند و یکی ملک و یکی ستاره

یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض و ابوامامه رضی الله عنه در ان
باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ هر گروهی بآنچه نزدیک ایشانست
از دین فَرِحُونَ شاد و نازنده و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست ؎ هر کسے را در خور مقدار خویش
هست نوعی خوشدلی در کار خویش × میکنند اثبات خویش و نفی غیر × چه امام صومعه چه پیر دیر ×
حضرت سراپا اخلاق جمیله و پر از خصائل جلیله و مودب آداب نبیله و صاحب مقام وسیله جناب رسول الله
تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم فرماید حدیث عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلٰوةِ حدیکه واقعست میان بنده و کفر همین ترک
نماز ست چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر رسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف
شد بنده بکفر رسد چنانکه دیواری در میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار
از میان برافتاد فاصله برطرف شد و این بآن واصل گشت این چنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را
و توجیهات دیگر نیز دارد رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست بآنکه تارک صلوة
نزدیک ست که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر ست و از بعضی صحابه نیز خبرها مرویست که نزدیک بتکفیر است
و آمده ست که صحابه هیچ عمل را که ترک آن کفر باشد نمیدانستند مگر نماز را و نزد بعضی علما که شافعی و مالک
از ایشانند واجبست قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه ضرب واجبست و حبس در زندان تا وقتیکه
بگذارد نماز را وَعَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بضم با و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه ست قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلٰوةُ عهد و امانیکه میان ما و منافقانست نماز ست
و ما که منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بجهت آنست که ایشان تشبه بمسلمانان
در انقیاد ظواهر احکام دارند و عمده آن حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت ست فَمَنْ تَرَكَهَا
فَقَدْ كَفَرَ پس هر که از ایشان بگذارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او و بیرون آمد از دائره اسلام و جاری
نمی گردد بر وی احکام و محتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت شد
و این معنی مناسبتر ست بقول او فقد کفر رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَه وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ
كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ عبدالله بن شقیق که از ثقات تابعین ست و از کبار ائمه الشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشه
سماع دارد مات سنه ثمان و مائة گفت بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَا يَرَوْنَ شَيْئًا مِنَ الْأَعْمَالِ تَرْكُهُ كُفْرٌ
غَيْرَ الصَّلٰوةِ اعتقاد نمی کردند هیچ عملی را که ترک وی کفر باشد جز نماز رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ ناظم معانی ایمانیے
و ناشر مضامین ایقانی حضرت مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة در صفت صلوة فیض مقامی تا فضل القیامی فرماید

نظم ای شده رخنه صف طاعت ز تو
سو نگردت ز موذن خروش
میل نمازت بجو اسپی نبود
روی بقبله نرسیده ترا
بهر تو پنجاه به پنج آمده
پنجه ابلیس بدر لخت لخت
شاخ هوا را نشود بیخ سست
روی بپندار تو جبه بغیر
تا چو بمعراج ترا ره شود
پایه معراج تو بس دار نشان
پشت تو آن دم که ز طاعت دو تاست
خاک شد بهر تو چون آب پاک
لیک تو از کاهلی و جاهلی
چشم خرد بر زر و زینت مدار
رفته عمر تو زمان فنا است
خوبترین زیور آن طاعت است
چون کنی از سجده او سرکشی
بر در طاعت شده گوشه نشین
دوخته شب تا بسحر در رکوع
اشک ستاره بسحر ریخته
جنبش ارکان بی تحت و فوق
قعده طاعت بمصلای خاک
هیات حیوان برکوع ار است
سر بزمین بنه اندر حیرا
تا ز پریشانی ظاهر بری

مانده تهی سلک جماعت ز تو
نعره او خواب ترا کم نبرد
پشت دو تا گشته به پیری چه سود
پنج نماز است به از پنج گنج
طبع تو زین پنج برنج آمده
گر نکنی پنجه بدین رنجه اش
تا نه‌سپی گرم طهارت نخست
از کف متاع بتاراج نبر
دست شیاطین ز تو کوته شود
دست ترا نیست ستون جز نماز
از پی این خیمه ستون نیست راست
تا ره طاعت بود آسان ترا
همچون خران مانده در آب و گل
زینت تو بس کمر بندگی
دولت آینده که داند کراست
شرم تو بادا که ببالا و پست
به که ازین شیوه قدم در کشی
چرخ فلک خرقه ازرق ببر
دیده انجم بزمین خضوع
ماه زده بر در او کوس مهر
از کشش اوست بزنجیر شوق
وصف نباتست نمودن قیام
دائم از آنست که پشتش دو تاست
خیز تو هم برگ تعبد بساز
راه بجمعیت باطن بری

پنبه غفلت چو ترا بست گوش
قامت او قد ترا خم نکرد
پشت چو محراب خمیده ترا
به که بدین پنج شوی گنج سنج
پنجه خود ساز بدین پنج سخت
شاخ هوا را بکن از پنجه اش
دست بشو بهر تمسک بخیر
پای چو شد شسته بمعراج نه
وقت سیاست پی ادبار شان
بهر قیامش چو این ستون قد فراز
مسجد تو شد همه جا سنگ و خاک
زان نشود طبع هراسان ترا
پای امل از گل طینت بر آر
تاج تو در سجده سر افگندگی
شاهد وقت تو همین ساعت است
سجده طاعت بروش هر چه هست
ساق ادب بر زده عرش برین
بسته چو جوزا پی خدمت کمر
سبحه پروین ز کف آویخته
مهر بخاک در او سوده چهر
کار جهان دست پی حی پاک
بر در قیوم جهان بر دوام
ور نبود میل سجودش چرا
جمع کن این چند عمل در نماز
جمع نشینی بمقام حضور

از خود و از هستی خود بی‌خبر
شیر خدا شاه ولایت علی
صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف به تنش جا گرفت
غنچه پیکان بگل او نهفت
صد گل محنت ز گل او شکفت
روی عبادت سوی محراب کرد
پشت بدرد آن سر اصحاب کرد
غنچه الماس چو افراختند
چاک بتن چون گلش انداختند
غرقه بخون غنچه زنگارگون
آمد از آن گلبن احسان برون
گل گل خونش بمصلی چکید
گفت چو فارغ ز نماز آن بدید
این همه گل چیست ته پای من
ساخته گلزار مصلای من
صورت حالش چو نمودند باز
گفت که سوگند بدانای راز
کز الم تیغ ندارم خبر
گرچه ز من نیست خبردارتر
طائر من سدره نشین شد چه باک
گر شود از تن چو قفس چاک چاک
جامی از آلایش تن پاک شو
در قدم پاکروان خاک شو
باشد از آن خاک بگردی رسی
گرد شکافی و بمردی رسی

در بیان ذکر صوم

و قرین ادراک باد و قران استدراک که روزه نجات آویزه در باب فک رقاب روزه داران از عذاب نیران سببی لیس با آب و تاب است و باعثی بدرجه نهایت کامیاب و خوشنودی حضرت خالق افعال سود و بهبودی آلات حکمت درین عبادت پر منفعت بکثیر موروث است و سراسر موجود و انسان صائم بلا شبه بر مرتبت فضیلت دارین قائم است و بلاشک بر منقبت کرامت نشاتین بالزوم دائم آیت یا ایها الذین آمنوا ای گروه که گرویده اید کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ بر شما روزه داشتن کَمَا کُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادت شاقه است پس بجهت تانیس خاطر عابدان میگوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقه این طاعت آزاده نبوده و در امثال آمده است که البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما پرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست و در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و ندای که مفرح قلوب و مفرج کروب میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات کنید چراکه شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب صوم واجب از مالوفات طبیعت

بیت تا نه ز مالوفات طبعی بگذری + از وصال آن نازنین کی بو بری + همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از جنس بشریه و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارت است از ناخوردن طعام و شراب و حقیقت اشارتست بخوردن شراب و طعام ابیت عند ربی یطعمنی یعنی شب میگذارم نزدیک سید و نگاه خود طعام منظور اند مرا و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی آب داد ایشان را شراب پاکیزه

ومقرر است که این صوم جز عارفان را دست ندهد **نظم** مرد عارف چو یافت لذت قرب × نه بأکلش کشش بود
نه بشرب × اکل و شربش چه باشد انس بحق × دائم او در حقیقت مستغرق × لقمه از خوان یطعمنی × شربت از چشمه
یسقینی × أَيَّامًا روزه دارید روز چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد روزه رمضانست که لبت ونه باشد یاسی و گویند
این روزهای ایام بیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ
از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده شود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا راکب سفری
بود که دران قصر باید کرد پس چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بروست شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند
که روزه ندارند فِدْيَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویش هر درویشی را بازار هر روزه
نصف صاع از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب بدو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده بعد از ان
منسوخ شده و گفته اند که اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران
از کار افتاده فدیه بدهد برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بر تطوع خود خَيْرًا
نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین طعام دهد یا جمع کند میان صوم و اطعام فَهُوَ پس آن
تطوع خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوید یا رخصت
دادگان را از افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را
شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضان است الَّذِي أُنْزِلَ آنماهی که فروفرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ درو
قرآن یعنی ابتدا نزول درو بود و یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد و از آنجا آیت
یا سوره یا سوره بروفق مصالح بندگان نازل شد و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون
درین اوقات این کلمات که غذا ارواح است بشما فرستادیم پس از غذا اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را
منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ درحالتیکه راه نماینده است مردمان را وَبَيِّنَاتٍ و دلالتهای روشن است مِنَ
الْهُدَى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سائر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل
فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شمای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که
دریابد از شما شهر هلال را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار أَوْ عَلَى سَفَرٍ
و یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بروست قضای آن روزه بعد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم
که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی
وَلَا يُرِيدُ و نمی خواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد.

وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که دران بعذر مرض و سفر افطار کرده آید وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ و تا بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گوئید در شب عید از وقت روئیت هلال تا روزها از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ بران که راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر آنکه شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مژدۀ او که اَلصَّوْمُ لِيْ وَاَنَا اَجْزِيْ بِهٖ از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بجود عز اسمه شرف اضافت میبخشد که اَلصَّوْمُ لِيْ و مجازات آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که اَنَا اَجْزِيْ بِهٖ

نظم هر چه بدان شرع بشارت دهست ✿ از همه حرف انا اجزی به است ✿ دو فرحت هست تعین روزه دار ✿ فرحت افطار و لقا هوشش دار ✿ حضرت مرشد مراتب کشف شهود و معلم معالم باطن کشود و ناصح فضایح کفر و بدعت زدود و صاحب مقام محمود جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ عَمَلِ ابْنِ اٰدَمَ يُضَاعَفُ هر عمل نیک آدمی زاد مضاعف کرده میشود باین وجه که اَلْحَسَنَةُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا نیکی ده چند وی اِلٰى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ تا هفصد مانند بر اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص بنده و فضل وی سبحانه قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَّا الصَّوْمَ گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن بیحد و اندازه است فَاِنَّهٗ لِيْ زیرا که روزه برای منست وَاَنَا اَجْزِيْ بِهٖ و من جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و احصار بیرون فرمود که روزه محض برای منست اگرچه همه چیز مر او راست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را دران میان تخصیص کرد و تکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعیدست از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه بیابد و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس خود را دران حظی نیست چنانکه فرمود يَدَعُ شَهْوَتَهٗ وَطَعَامَهٗ مِنْ اَجْلِيْ ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان باشد و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه گفته بجز حق سبحانه معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بالصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت آنرا بخود و موافق بسیاق حدیث آنست که اضافت آن از جهت آنست که وی سبحانه عالم است بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ مر روزه دار را دو خوشی و شادمانیست فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهٖ یک فرحت نزد گشادن روزه است بجهت انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی با ضمیمه نور انیت عبادت و قرب و شکر چنانکه گفته که آب سرد شیرینی می برآرد تشکرانه را از درون دل و یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق

وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهٖ و فرحت دیگر نزد حصول لقاء پروردگار که در آخرت خواهد شد وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ اَطْيَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رِيْحِ الْمِسْكِ و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصویر و تمثیل معقولست به محسوس و خلوف بضمه و فتح نیز آمده بوسے دهن و اختلاف متغیر شدن بوی دهن وَالصِّيَامُ جُنَّةٌ و روزه سپر است و پناه است از رسیدن تیر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت فَاِذَا كَانَ صَوْمُ اَحَدِكُمْ فَلَا يَرْفُثْ بضم فا پس چون باشد روز روزه یکے از شما پس باید که تکلم نکند به کلام قبیح و فحش نگوید وَ لَا يَصْخَبْ به فتح خا بلند نگرداند آواز را به هذیان و خصومت فَاِنْ سَابَّهٗ اَحَدٌ اَوْ قَاتَلَهٗ فَلْيَقُلْ اِنِّيْ امْرُءٌ صَائِمٌ پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکے یا قتال کند یعنے خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا با دل یعنے با دل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم و بعضے گفته اند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضي ابو بکر بن العربي گفته که موضع خلاف صوم نفل است و در فرض البته بزبان گوید مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و نساء متعاصد اسلامی و اعظم مطالب اسلام سعادت فرجامی مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرضوان در وصف صوم با مناقب سامی و صیام بر صفات گرامی فرماید نظم

ای ز پی طبل شکم همچو نای
نیست بجز آنکه شکم پر کنی
چند کشی بهر شکم از گزاف
بو که دمد از نفست بوی مشک
معده معد کرده پی نان و آب
چون رسد لذت اَلصَّوْمُ لِیْ
شعلهٔ دوزخ چو شود تیغ زن
چون سپر نور کشد در برت
روزه بود مهر زدن بر درش
خوی گرفتی بنجاست کشی
ماهِ نوِ روزه ببین از افق
مهر کن ای مهر لبت مهر ما

جمله گلو گشته ز سر تا بپای
حرص تو لقمه به انصاف زد
گر نزدت دایه برین شیوه ناف
نکهت روزه ز لب روزه دار
کی شود از قوت روان بهره یاب
آنچه بدان شرع بشارت ده است
با شررش ناوک خذلان فگن
حرص شره دوزخ پر آتش است
مهر زن تا برهی از شرش
با من ازین نکته چه باشی درشت
کابروی حورست ز نیلی تتق
لب چو ببندی ز طعام و شراب

کار تو از هرچه تصور کنی
دایه ترا بهر شکم ناف زد
ساز چو دایه شکم خویش خشک
به بود از نافهٔ مشک تتار
باطنت از نفس و هوا ممتلی
از همه حرفی اَنَا اَجْزِیْ بِهٖ است
روزه گرو آمده در دفترت
مهر زدن بر در دوزخ خوش است
چون خر کنّاس لبت ناخوشی
تو به شکم می کشی و اهل بهشت
میکند ایما که لب از بهر ما
در حرمت بات شود فتح باب

طرفه کلیدی که درین تنگنا
بیش کم خوری یک سی سال
گرد قضا دین تو غارت ست
تشنه لبی شربت جام صفاست
رنجه نباید که نجویی مجوی
گوش بپرداز ز نشنیدنی
علم و عمل را ز ریا پاک کن
هیچ مدان هیچ مبین جز خدای
دایه نفس ست جز او هر چه هست
مایه اقبال تو بی دایه کیست
از دل و جان تخم دگر کاشتند
کینه وری طعنه زنی زشت خوی
گوش کر و پشت کژ و چشم کاژ
حیف که ماند از تو جمالی نهفت
نرگس من چشم و چراغ چمن
یافته آوازه سرو سهی
گفت که از حال چنین بودنت
تخم هدایت دگری کاشتی
ز چشم من از کوری نبودی چنین
بر تو گشاده ست در لاف سست
در بصر اهل نظر جلوه ده
خط خطا بر ورق لاف زن

ناوبه بند آمد و جنت گشا
گر ز تو باید یک ازین سی شکست
گشت ز داور وی بکفارت ست
روزه خاصان نه همین ست و بس
وانچه نشاید که بگوی مگوی
دست میالای بشغل دغل
بلکه دل از غیر خدا پاک کن
هر چه نه ذکر وی از آن دم ببند
وای تو گر زان نکشی باز دست
نفس و هوا گر شرفی داشتی
لاجرم آنرا بتو بگذاشتند
از شبه آتش چهره سیه رنگ تر
خامشیش بیهده گفتار زاغ
طلعت من خواسته از مرغ راغ
لاله من داغ نه یاسمن
کور ز جوا افسانه وی گوش کرد
دولت و اقبال قرین تو بود
این همه بیننده ز تو یک دو دور
تو سر دعوی بگشودی چنین
جامی اگر نقد کمالیت هست
در نظر بی بصر آتش منه

سه صد و شصت ست اثر زر در سال
خلق زکفارت آمد شصت
گرسنگی طعمه خوان رضاست
بلکه هر بدن بود از هر هوس
چشم مکن باز بنادیدنی
پای مفرسای براه امل
نیست ترا قبله دین جز خدای
وانچه پسندش نبود کم پسند
جستن آن دایه ز بی مایگیست
اهل دلش کی بتو بگذاشتی
خواست یکی کودن زشت روی
وز سیهی چهره ز زاغ رنگ تر
یک شبی از ناز بان کور گفت
حرف خجالت زده بر لوح عاج
از صفت قامت من کوتهی
خون دل از سینه او جوش کرد
دامن تو دیده وری داشتی
کس ننهد آینه در پیش کور
بستگی چشمم از او معاف است
در حجب غیب جمالیت هست
ورنه ز همت در انصاف زن

و معلوم شود و مفهوم که زکوة نفع و ربح آیات از وجوبات
حصول منافع و فواید این دار پر مکاید ست و از مستوجبات مفاوز و مراتع آن سرای صدق
مشاهده و این پرستش مبارک تابش از بواعث نزول انعام و حصول اکرام از جانب حضرت منعم و جناب
منعام عم کرمه دافع ست و آفات مناقص اموال و مهالک نفوس دافع و مزکیه بالتصدیق طرایف جنابت

و متنعم بنعمات و موودی این فعل زکی با لتحقیق صاحب بهشت سراپا کرامات ست و مستلذ و بلذائذ ثواب سراسر استخارات حضرت مودب ست و مور دتفضلات و انعامات رب مسعف مآب ست یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه ایمان آورده آید اِنَّ کَثِیْرًا بدرستیکه بسیاری مِّنَ الْاَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ از علماء و زهاد و عباد یهود و نصاری لَیَاْکُلُوْنَ هر آئینه که میخورند اَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَ یَصُدُّوْنَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از دین خدا یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَ الَّذِیْنَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَ الْفِضَّةَ و نقره را وَ لَا یُنْفِقُوْنَهَا و نفقه نمیکنند گنجها را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادّی زکوته فلیس بکنز انچه زکوة او واده اند گنج نیست یعنی گنجی کبران وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهندگانرا بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ بعذابی دردناک یَوْمَ یُحْمٰی روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَیْهَا بر آن گنجها فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُکْوٰی پس داغ کرده شود بهابدان دینارها و درمها سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر ابرو زده اند وَ جُنُوْبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَ ظُهُوْرُهُمْ و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر ست دارند این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ اینست انچه گنج نهاده بودید لِاَنْفُسِکُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوْقُوْا پس بچشید مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ وبال انچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران متفرع نباشد اعمال صالحه ست در آمالی امام ظهیر الدین و لوامع مذکور ست که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینهٔ اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی

رباعی یکدرم کان دهی بدرویشی ❊ بهتر از گنجهای مدخرست ❊ زانچه داری تمتعی برداشت ❊ کان دگر روزی کسی دگرست ❊

آیت وَ مِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عٰهَدَ اللّٰهَ کسی هست که خدا را عهد کرده که لَئِنْ اٰتٰنَا اگر بدهد مارا خدا مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آئینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَ لَنَکُوْنَنَّ و هر آئینه که باشیم متصدق مِنَ الصّٰلِحِیْنَ از جملهٔ نیکان و شایستگان فَلَمَّا اٰتٰهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشانرا مال بسیار مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود بَخِلُوْا بِهٖ بخیلی کردند بآن و حق خدای نداد ند وَ تَوَلَّوْا و روی بگردانیدند

از عهد و پیمان وَهُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از امر و فرمان فَاَعقَبَهُم پس از پی
درآورد آن بخل و منع زکوة ایشان نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل
نگردد اِلَى يَومِ يَلقَونَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا اَخلَفُوا
اللهَ به سبب آنکه خلاف کردند با خدا مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا
و به سبب آنکه بودند که در وعده يَكذِبُونَ دروغ می گفتند اَلَم يَعلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده اَنَّ اللهَ
يَعلَمُ آنکه میداند خدا سِرَّهُم آنچه پنهان ایشان ست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجوٰهُم و آنچه
راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه ست وَاَنَّ اللهَ عَلَّامُ الغُيُوبِ و آیا نمیدانند که خدای داننده
نهانها و پوشیده ها ست درین آیت تهدید عظیم ست **بیت** مکن اندیشه عصیان چو میدانی
که میداند ❊ ببین در روی این و آن چو میدانی که می بیند ❊ آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه
بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی درخواهد او را
تونگر گرداند چند آنچه حضرت او را پند داد که این مدعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلوة الله علیه
وسلامه از خدا درخواست تا او را بدل خواه مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق تعالی در
گوسپندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جا نماند روی ببادیه آورد و از اقامت
نماز با جماعت محروم شد و چندی روز آدینه بمدینه می توانست آمد بالآخره از ان نیز باز ماند و چون عامل
صدقات از نزدیک حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات والتسلیمات
به نزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر ان داشت که از فرمان نبوی علیه الصلوة و سرکشی کرده
گفت اینک محمد از ما می طلبد جزیه است زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب شدند حضرت فرمود ثعلبه
خراب گشت این آیت نازل شد حضرت مؤدب آداب نکات علوم نفعات و مقنن قوانین منافع ابرار
جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم فرماید **حدیث** عَن اَبِي هُرَيرَةَ رَضِيَ اللهُ
تَعَالىٰ عَنهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالىٰ عَلَيهِ وَسَلَّمَ مَا مِن صَاحِبِ
ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ لَا يُؤَدِّي مِنهَا حَقَّهَا نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمیدهد از ان حق
آنرا که زکوة ست اِلَّا اِذَا كَانَ يَومَ القِيٰمَةِ مگر آنکه چون باشد روز قیامت صُفِّحَت لَهُ بتشدید فا
کوفته شود و ساخته شود برای وی صَفَائِحُ مِنَ النَّارِ صفیحها از آتش و صفیحه آنچه نرم شود
از کوفتن مانند آهن و مس و صفایح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنا و سنگ پهن را
نیز گویند صفیحة الوجه بشره پوست روی و صفایح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن

گفت که گویا از بس گرم کردن وسختی گرمی آتش میگیرد چنانکه فرمود فَاُحْمِیَ عَلَیْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
پس گرم کرده میشود بران صفایح در آتش دوزخ فَتُکْوٰی بِهَا جَنْبُهٗ پس داغ کرده می شود بآن صفایح
پهلوی آنکس وَجَبِیْنُهٗ پیشانی او وَظَهْرُهٗ وپشت تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن
مال وامساک وی برای طلب وجاهت بغنا وتنعم بمطاعم شهیه وملابس بهیه بود واز جهت آنکه روی گردانیدند
از سائلان واعراض کردند از ایشان وپشت دادند بایشان وآنها اشرف اعضای ظاهره اند ومشتمل اند
بر اعضای رئیسه که دماغ ودل وجگر ست كُلَّمَا بَرَدَتْ اُعِیْدَتْ لَهٗ هرگاه که برآورده شوند از صفایح
باز گردانیده شوند برای آنکس یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کورهٔ آهنگری در آورده
می شود وبرآورده می شود فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ در روزیکه باشد اندازهٔ وی
پنجاه هزار سال که عبارت ست از روز قیامت واین کنایت ست از غایت درازی وسختی وی بر گناهگاران
وآن روزگار بر نیکوکاران چنان گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود بر خود بپیچد
وباطن ایمانیان منقع ومنشرح بود چنانکه هیچ تنگی وتیرگی را بدان راه نبود الحمد لله حَتّٰى یُقْضٰی
بَيْنَ الْعِبَادِ تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فَیُرٰی سَبِیْلُهٗ اِمَّا اِلَی الْجَنَّةِ وَاِمَّا اِلَی النَّارِ
پس دیده شود راه وی یا وی به بیند راه خود را یا بسوی بهشت (ویا بسوی دوزخ) ویُرٰی بضمه یا وفتح آن وسبیله
بنصب لام ورفع آن هر دو روایت ست قِیْلَ گفت صحابه یا رسول الله فَالْاِبِلُ پس حکم شتر
که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست وعذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قَالَ گفت آنحضرت وَلَا
صَاحِبِ اِبِلٍ لَا یُؤَدِّیْ مِنْهَا حَقَّهَا نیست هیچ خداوند شتران که ادا نکند حق آنرا وَمِنْ حَقِّهَا
حَلْبُهَا یَوْمَ وِرْدِهَا وحق واجب شتران اگرچه همان زکوة ست ولیکن از جمله حقوق شتران که
مستحب ست در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران ست روز ورد بکسر
واو وسکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم دران فراهم آیند
ونشسته شیر می یابند وظاهر حدیث دال آنست که بترک این حقوق نیز عذاب شود وبالجمله نیست
هیچ صاحب شتران که ادا نمیکند حق آنرا اِلَّا اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ مگر آنکه چون باشد روز قیامت
بُطِحَ لَهَا بر وی انداخته شود صاحب شتران از جهت شتران تا بروی بگذرند وپایمال کنند
بِقَاعٍ قَرْقَرٍ بصحرای فراخ هموار که در وی کوه وتل نباشد قرقر بفتح قافین وسکون رای نخستین نیز
بمعنی قاع ست وتاکید وصفت کاشفه اوست اَوْفَرَ مَا کَانَتْ در حال بودن شتران فربه تر وتمام
هیئت تر یا گویان سطبر وتنومند تر باشند لَا یَفْقِدُ مِنْهَا فَصِیْلًا وَاحِدًا در حالیکه گم نمیکند

صاحب شتران از ان شتران یک بچه شتر را یعنی بچها نیز باشتران باشند واحتمال دارد که مراد بتفصیل آن بیان
شتران باشند یعنی هر شتر بچه شتر ست ومعنی آن باشد که کم نسکند صاحب شتران از ان شتران یک شتر را ویوید
انیست عبارتی که در بقر وغنم بیاید تَطَؤُهٗ بِاَخْفَافِهَا پای مال سیکنند این شتران آنکس را بسمہای خود
وسم شتران راخف گویند وسم گوسفندان راظلف چنانکه بیاید وَتَعَضُّهٗ بِاَفْوَاهِهَا وسیگزندان شتران
آنکس را بدہنہای خود كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ اُوْلَاهَا رُدَّ عَلَيْهِ اُخْرَاهَا هرگاه که بگذرد بروی طائفه نخستین شتران
بازگردانیده شود بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر ودائم
پائمال سیکرده باشند ودرین عبارت سخن سیکنند ومیگویند که ظاهر آنست که گفته شود كُلَّمَا مَرَّ اُخْرَاهَا
رُدَّ عَلَيْهَا اُوْلَاهَا زیراکه رد ورجوع در اولے واقع می شود نه در اخری ودر روایت مسلم همبرین منق
واقع شده ست ودر حدیث ابی ذر نیز همچنین ست وتورپشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده ست سهوی ست
که از بعضی روایت واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی واگر تکلف کنند واز رد مرور مراد
دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ حَتّٰى يُقْضٰى بَيْنَ
الْعِبَادِ فَيَرٰى سَبِيْلَهٗ اِلَى الْجَنَّةِ وَاِمَّا اِلَى النَّارِ قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ
قَالَ وَلَا صَاحِبُ بَقَرٍ وَّلَا غَنَمٍ لَا يُؤَدِّيْ مِنْهَا حَقَّهَا اِلَّا اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ بُطِحَ لَهَا بِقَاعٍ قَرْقَرٍ ترجمه این عبارات معلوم شد
لَا يَفْقِدُ مِنْهَا شَيْئًا درحالتیکه کم نکنند از ان گاوان وگوسفندان چیزی را لَيْسَ فِيْهَا عَقْصَاءُ
درحالتیکه نیست دران بقر وغنم پیچیده شاخها کنزد وآن کمتر رسد وعقصا بالفتح عین وسکون قاف
وَلَا جَلْحَاءُ ونیست درمیان جلحا بالفتح تقدیم جیم بر حاء مهمله آنکه شاخ ندارد وَلَا عَضْبَاءُ ونه شکسته شاخ
تَنْطِحُهٗ بِقُرُوْنِهَا میزنند آن گاوان وگوسفندان بشاخهای خود وَتَطَؤُهٗ بِاَظْلَافِهَا وپی سپر سیکنند
اورا بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء معجمه سم شگافته چون سم گاو وگوسفند وامثال آن وسم
شتر راخف گویند واسپ وخر را حافر كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ اُوْلَاهَا رُدَّ عَلَيْهِ اُخْرَاهَا فِيْ يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ حَتّٰى يُقْضٰى بَيْنَ الْعِبَادِ فَيَرٰى سَبِيْلَهٗ اِمَّا اِلَى الْجَنَّةِ
وَاِمَّا اِلَى النَّارِ قِيْلَ گفته شد یا رسول الله فَالْخَيْلُ پس اسپان حکم آنها چیست قَالَ گفت آنحضرت
فَالْخَيْلُ ثَلٰثَةٌ پس اسپان سه قسم اند وهریکی حکمی دارد وَهِيَ لِرَجُلٍ وِزْرٌ واسپان مردی را بزه
وبارگناه اند وزر بکسر واو وسکون زاء گرانی وبزه وَهِيَ لِرَجُلٍ سِتْرٌ واسپان مردی را پرده وموجب
ستر حال اند تا مردم بدانند که فقیر ومحتاج ست وحجاب اند که بازمیدارند اورا از اظهار حاجت بمردم
وَهِيَ لِرَجُلٍ اَجْرٌ واسپان مردی را موجب اجر وثواب اند فَاَمَّا الَّتِيْ هِيَ لَهٗ وِزْرٌ پس اسپان که آن مرد را سبب

بزه و بارگناه اند فَرَجُلٌ رَبَطَهَا رِيَاءً پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا جهت نمودن مردم تا بدانند که وی
مجاهد و غازی است و در واقع نیست وَفَخْرًا و بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگ کردن بر مردم و ریا غیر
فخر است چه ریا در طاعت می باشد وَنِوَاءً بکسر نون عَلٰى اَهْلِ الْاِسْلَامِ و بسته است برای عداوت کردن
بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ بر آید فَهِيَ لَهٗ وِزْرٌ پس اسپان برای اینچنین شخص سبب بزه و بارگناه
اند وَاَمَّا الَّتِيْ هِيَ لَهٗ سِتْرٌ و اما اسپان که برای مرد پرده بوده اند فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ پس
اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی چنانکه
در قسم اول بود و حضور جهاد و غیره در اراده خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای
سواری خود بسته تا در حاجتهای مشروع سوار شود و تردد کند مر فقیر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانکه
در روایتی دیگر واقع شده است وَرَبَطَهَا تَغَنِّيًا یعنی بسته است از برای اظهار غنا و توانگری خود و تعفف
از طلبیدن است از مردم نزد احتیاج بسواری ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللّٰهِ فِيْ ظُهُوْرِهَا یعنی فراموش نکرده
است حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار می شود بر پشتهای ایشان در طاعت
و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر ان وَلَا رِقَابِهَا و فراموش نکرده است حق خدا را در گردن
های اسپان که ادا میکند حق آنرا در زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها
بکند بکاه و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها و مبنی اختلاف در تفسیر اختلاف در آن است
که نزد ما در اسپان زکوة نیست که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است
که بر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند آنها را و از هر دویست درم پنج درم بدهد چنانکه حساب زکوة است
و نزد صاحبیه و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد وی
و نه در فرس وی صدقه و دلیل ابو حنیفه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرموده در هر اسپ که بیرون
بچرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر ان
و همچنین عبد که برای خدمت است و تقدیم فرس مروی است از عمر رضی الله عنه و سخن درینجا دراز است
و در شرح سفر السعادت پاره از ان مذکور است فَهِيَ لَهٗ سِتْرٌ پس آن اسپان مر آن مرد را پرده
و ستر حال است وَاَمَّا الَّتِيْ هِيَ لَهٗ اَجْرٌ و اما اسپان که آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است
فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لِاَهْلِ الْاِسْلَامِ پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدا
برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند فِيْ مَرْجٍ بفتح میم و سکون را
و جیم چراگاه فراخ وَرَوْضَةٍ و زمینی که آب و گیاه دارد فَمَا اَكَلَتْ مِنْ ذٰلِكَ الْمَرْجِ اَوِ الرَّوْضَةِ

مِنْ شَيْءٍ پس نخورند ان اسپان ازان مرج یا روضه چیزی را اِلَّا کُتِبَ لَهُ عَدَدَ مَا اَكَلَتْ حَسَنَاتٍ
مگر آنکه نوشته شود صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثواب ها وَکُتِبَ لَهُ عَدَدَ
اَرْوَاثِهَا وَاَبْوَالِهَا حَسَنَاتٍ و نوشته میشود مر او را بشمار سرگین های اسپان و کمیزهای ایشان نیکی ها وَلَا تَقْطَعُ
طِوَلَهَا و نبرند اسپان رسنهای خود را طول بکسر طا و فتح واو ریسمانی که می بندند یکطرف او را به میخ یا مانند
آن و طرف دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا اَوْ شَرَفَيْنِ پس برآیند یک
زمین بلند را یا دو زمین بلند را اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عَدَدَ اٰثَارِهَا وَاَرْوَاثِهَا حَسَنَاتٍ مگر آنکه می نویسد خدای
تعالی و ثابت میگرداند مر آنمرد را بشمار گامهای که اسپ میزنند و بشمار سرگین ها نیکیها وَلَا مَرَّ بِهَا صَاحِبُهَا
عَلٰی نَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ و نمیگذارد آن اسپان صاحب اسپان بر جوی پس آب میخورند اسپان ازان
جوی وَلَا يُرِيْدُ اَنْ يَسْقِيَهَا و نخواهد ان صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب
خوراندن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد اِلَّا كَتَبَ
اللّٰهُ لَهُ عَدَدَ مَا شَرِبَتْ حَسَنَاتٍ مگر آنکه می نویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند
اسپان نیکیها و ازینجا معلوم شد کسی کاری میکند و در ضمن وی بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا
میشود در اینجا نیز ثواب می آید قِیْلَ گفته شد یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَالْحُمُرُ پس خران حکم آن چیست و در آوردن چو آنها
و ترک آنها چیزی وارد شده است قَالَ گفت آنحضرت مَا اُنْزِلَ عَلَيَّ فِي الْحُمُرِ شَيْءٌ نزد فرستاده نشده
است برمن در حکم خران چیزی بخصوص اِلَّا هٰذِهِ الْاٰيَةُ الْفَاذَّةُ الْجَامِعَةُ مگر این آیت تنها که جامع
احکام تمامه افعال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه فَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ
پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و می یابد جزای آنرا وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ
و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر خیری کند جزای آن می یابد اما چیزی مخصوص
و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رَوَاهُ مُسْلِمٌ و استاد شعرای نامی و مقتدای ناظمان
خوش کلامی و پیشوای عارفان ذوالهامی مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمه در مدح زکوة بهبود نکات و سود مطویات فرماید

ای شده زندان درم مشت تو	بند بر آن جاز انگشت تو	پیش که ایام کند رنجه ات
گردش لوتاب ده پنجه ات	عیش ترا حال دگرگون کند	نقد خود از دست تو بیرون کند
خوش بگشا دست چو احسانیان	از پی آزادی زندانیان	مرد درم زن که درم گرد ساخت
ساختنش گرد چرا در ساخت	گردش ازان ساخت که گردان بود	کف بکف از راه تو دوران بود
نی که بدست زخلاف کرم	تا غنی از سیم شود مردم	تاش جدا گنی از مشت خویش

بر صفت ناخن از انگشت خویش
ناخنه از دیده جان بر تراش
سبزه مشو شحنه او بار را
بست مبر دکه ترا سیبویه
ریش بجنبانی و دل خوش کنی
صرف همه گرچه بیاید ز تو
کارت از عقده واجب بدر
ریخت زر درهم بکنارت دویست
قصر ترا خشت زر و خشت سیم
چون بگوی کس ازان پاره هیچ
زیر زمین بیکنش جای گیر
گاه برخ داغ نهندت که هان
پهلوان و چه بهر چه کردی تهی
داغ دو رویه بتنت لاله وار
همچو تو بنهند ببالای هم
تفرقه کن جمع درمهای خویش
بهتر ازان داغ که فردا کشی
ضامن رزق همه شد کردگار
حرف فنا از ورق زر و سیم
عقد زهمیان درم برگرفت
بی کرمانرا کرم آموز ساخت
گفت فضولی ز کرم دست تنگ
قفل عدم بر سر اسراف نه
بهره که دیدی ز خداوند خود
بهره بیابد ز تو ان ور پاک

ناخن همت که بکف حاصل است
ورنه بناخن دل خود میخراش
ورمثل جمع شود صرف کن
گرچه نحوست مشار الیه
پیشه کنی از سر جهل شگرف
منع همه نیز نشاید ز تو
حق چو ترا داد ز دینار بیست
پنج چو خواهد ز کنارت مایست
خشت زر پخته ده و سیم خام
ندهی ازان بین بگو ما رهیچ
بهر جزای تو بروز شمار
بهر چه رخ داشتی از دی نهان
کابه جنبت که نه زر دی درست
بسکه بسوزند شوی لاله زار
قدر درم گر بود افزون ز فرض
سینه تهی کن ز الهای خویش
حیف بود کز پی فرزند و زن
کار خدا را بخدا واگذار
خواست درین دائره تیز رو
جلوه بمیدان کرم در گرفت
هر زر و سیمی که بدرویش داد
گاه شده پیش تو کی سیم و سنگ
بعد شکستن صدف خویش را
ساز ذخیره پی فرزند خود
گفت که دارم سفر دور بیش

ناخنه دیده جان و دل است
جمع مکن درهم و دینار را
گوش بنو شنده بدین حرف کن
هرچه بگوید بر اخفش شوی
منع دنانیر و دراهم ز صرف
ده بدر از سیم و زرت آن قدر
بخل بیک نیمه دینار چیست
زین زر و سیم است بباغ نعیم
تا که بود قصه تو فرد اتمام
هر درم سیم که حق فقیر
شرح ز دینار کنندش نثار
گاه به پهلوی که زر بس سپی
بهر چه کردی سوی بیچاره پشت
جای دگر داغ کنند هر درم
طول دهندت بهمان قدر عرض
داغ جدائیش که اینجا کشی
داغ نهی این همه بر خویشتن
دیده وری خوانده بعقل سلیم
ساز دشن از نقش بقا سکه نو
بی درمانرا درم اندوز ساخت
زانچه طلب کرد بسی بیش داد
هرچه دهی از سر انصاف ده
خوار مگردان خلف خویش را
تا چه پذیرد صدف زیر خاک
انچه بدست است کنم زاد خویش

بوی تا سایه گرد بآن مقدار که زمین خانه بود یا بادی بر انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت
واو خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی اَلَّا تُشْرِكْ آنکه شرک میاور و انباز مگیر بِي شَيْئًا
بمن چیزیرا که من از شریک مقدس و منزه ام وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای
ناشایسته لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ
و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلد و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا دیر الطواف کنند و در نماز
گذارند هذا این قول بلسان اهل علمست اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که حرم الملک
کبریا منست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه مده که او پیمانه شراب محبت منست القلوب
اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها یا وحی آمد بداود علی نبینا علیه الصلوة
والسلام که خانه برای من پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود علیه السلام گفت
وای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که دل بنده مومن است
داود علیه السلام گفت که او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی بزن تا هر چه غیر
ماست همه را بسوزد **بیت** خوش آن آتش که در دل بر فروزد ✥ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه کعبه آواز ده
ابراهیم فرمود که آواز من تا بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس
خلیل بر مقام بلند یا بر کوه ابو قبیس بر آمد و ندا کرد که ای مردمان خدا حج خانه خود بر شما
نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه تعالی آواز او را بذرات ذریات رسانید
و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک
مبادرت فرمود و قصه تا ذین خلیل انیست که حق سبحانه و تعالی فرمود وَاَذِّنْ و ندا در ده
ای ابراهیم فِي النَّاسِ درمیان مردمان و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدا و در عین المعانی
گفته که این امر متوجه حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم میفرماید که خبر ده مردمانرا
از وجوب حج يَأْتُوكَ رِجَالًا بیایند بتو مردمان رجالا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران
بر هر شتری لاغر شده و نزار گشته که بجد تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ
فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا
تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی بسند

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمٰتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشره از ذی الحجه ست و قول فقها آنست که نام خدای را برند در ایام نحر و تشریق عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده ست ایشان را مِّنْۢ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ از بستهٔ زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست که بنام خدا کشند و کفار بنام بت قربان میکردند واز گوشت قربانی نمیخورند حق سبحانه تعالی فرمود مسلمانان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوْا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت ست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربانی در کفارتے باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانی را خوردن آن جائز نباشد وَاَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيْرَ و بخورانید ازان قربانی درمانده محنت دیده و محتاج و تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوْا پس تا بگذرانند عطف ست بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را بجا آرند مناسک حج را بازائل گردانند و سخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوْفُوْا و تا وفا کنند نُذُوْرَهُمْ نذرهای خود را از نکوییها وَلْيَطَّوَّفُوْا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن ست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيْقِ بخانهٔ آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جبار یا خانهٔ قدیم که مسجد اول ست و مراد خانهٔ کعبه ست ذٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست وَمَنْ يُّعَظِّمْ حُرُمٰتِ اللّٰهِ و هر که بزرگ دارد احکام خدای را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَّهٗ بهترست مر او را عِنْدَ رَبِّهٖ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَاُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْاَنْعَامُ مر شما را چهارپایان اِلَّا مَا يُتْلٰى مگر آنکه خوانده شده ست عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که مردارست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یکسو روید از پلیدی مِنَ الْاَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوْا و اجتناب کنید قَوْلَ الزُّوْرِ از قول دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولے که بزبان آید و دل با وی موافق نبود حُنَفَآءَ درحالتیکه مخلص باشند لِلّٰهِ مر خدای را و مائل بدین او که اسلام ست غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ نه شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدا فَكَاَنَّمَا خَرَّ پس همچنان ست که گویا بیفتاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان بروی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در می ربایند اورا مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزا و اعضاء او را متفرق و متمزق می سازند اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ یا بزیر افگند او را باد از موضع فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ در جای دوراز فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه ست یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس

چون ببر دل طمع من زین قفس	بهره فرزند خداوند و بس	دل چو قوی گشت برو بند هم
از پی فرزند چه روزی سهم	جامی ازین غم فرزند و بند	زر مکن روی دل از مهر زر
زافت این ره زرش آگاه کن	قبله اش الرزق علی الله کن	و مشمول فهم گردد و موصول

بعلم که حج سعادات حج از وسائل نیل منازل شرایف و وسائط فوز بمراحل کرایم سرا پا لطائف ست و حاج برکات امتزاج بمفاز نجات فائز ست و بجنات عالیات نشاط و انبساط حائز و حجاج با فضائل و باج از روی باطن ایمان کامن اند و از سوی ظاهر اسلام نظاهر و قدس باطنی را اشراف مذکور سرشت قدیم ست و نور ایمانی را باکرام سرا پا الطاف مذکور سرنوشت عظیم طائف بیت حضرت رب العزت جل عزه عزیز و شریف هر دو سرا ست و زائر خانه جناب خدا از قدسه کریم و نظیف دار فنا و جزا و هدایت بنیاد کسی بود که از نور زیارت این خانه سعود اثر هدایت مصباح طاعت را بیفروزد و مبارک نهاد شخصی باشد که بطواف این خانه مبارک نور برکات دارین ذخیره اندوزد خصلتی ست از خصال مکفره برای سیئات متفرقه و متاخره و از اینجا ست که حج خانه کعبه اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِی بِبَکَّةَ آن خانه الیست که در مکه واقع شده و بکه اسم بلده است همچنان مکه باسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه الیست که برای پرستش خدا ساخته اند فرمود که نی پیش ازین نیز بیوت عبادت بودند اما او اول خانه ایست که حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مُبَارَکًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن دران بی طواف و نماز برابر ست در ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَ هُدًی و این خانه خداوند هدایت ست لِلْعَالَمِیْنَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را اهتدی میسازد یا راه نماینده ست مسلمانان را به بهشت فِیْهِ درین خانه یا در حرم اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ نشانهای روشن ست یکی از انها مَقَامُ اِبْرٰهِیْمَ و آن سنگی ست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت ست بلکه چهار آیت ست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیه دیگر وَ مَنْ دَخَلَهٗ و هرکه درآمد درین خانه کَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه گاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه ست تا مادامی که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و غیره ایمن ست از عقوبات و مکافات

جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم
و بغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد
هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول
ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر ساخت و باقی را منطوی کرد تا دلالت کند برآنکه
آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون
میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبلهٔ مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده
بربام خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار گردد و اولیا
هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مائل باشند و امثال این
آیات واضحه بسیارست **بیت** هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال ❊ همچنان هیچ نگفتیم
که از صد چند الست محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظوریت رحمان و لکن
ینظر الی قلوبکم و بنیاتکم موضوع شده خانه دل ست و جمیع اجزاء وجود برکت دل راه بحق یابند چه هرگاه
اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بیرون افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحهٔ وجه او لایح گردد
و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه
علامات روشن ست که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم
باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت ست هر که درین مقام
درآید از همه آفتها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امان ست از تیغ دشمن و دخول
در حریم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست
زیاده نیست **بیت** به تیغم گر کشی باکی ندارم ❊ بهجرانم کشی طاقت نیارم ❊ ولله و مر خدایراست
علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع هر که توانائی دارد الیه سبیلا
بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رحمة الله علیه زاد و راحله ست و بسخن
امام مالک رحمة الله صحت بدن و قدرت بر مشی و کسب که زاد از ان حاصل شود و امام اعظم
رحمة الله مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرط ست و من کفر
و هر که نکرو و بفرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیازست
از همه عالمیان **آیت** و اذ بوّأنا و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم لابراهیم
مر ابراهیم خلیل را مکان البیت جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم

او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افگند و نابود شود و لفظ
کلام هلاکت مشرکان ست ذٰلِكَ آنست کار که فرمود خدا از اجتناب اوثان و پرهیز از زور وَمَنْ
يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ وکسیکه بزرگ دارد نشانهای خدای را که مناسک حج ست یا هدایا و تعظیم ایا
آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترسگاری بود از موجبات
غضب حضرت الهی حضرت معلم مناسک حج و مفهم مسالک حج و استاد حج اسلام شرف منهج و داعی الی اشرف
کرم نهج جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فرماید وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَلَكَ زَادًا وَرَاحِلَةً تُبَلِّغُهُ إِلَى بَيْتِ اللهِ
کسیکه مالک باشد توشه راه و اهل و عیال و شتر سواری را که برساند او را تا خانه خدا وَلَمْ يَحُجَّ و حج نگذارد
فَلَا عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا پس نیست تفاوت که بمیرد کافر بردین یهود یا بردین
نصاری و درین غایت تغلیظ و تشدید ست بر تارک حج و یهود و نصاری گفت زیرا که صاحب کتاب
و ملت اند اگرچه کافر اند نه از مشرکان و مجوسان و غیرهم که از ایمان و ملت محروم و مهجور اند وَذٰلِكَ أَنَّ
اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ و آن وعید بجهت آنست که خدای تعالی میگوید وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و حق ست مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که می تواند راه رفت
بسوی وی و در آخر آیت میگوید وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وکسیکه کفر ورزد و کفران
نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز ست از عالمیان کنند یا نکنند او را از ان سودی و زیانی نیست و سود و زیان
ایشان راست و تغلیظ در اینجاست موافق آنچه در حدیث واقع شد گویا مراد تمام آیت ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَفِي إِسْنَادِهِ مَقَالٌ وَهِلَالُ بْنُ عَبْدِ اللهِ مَجْهُولٌ وَالْحَارِثُ
يُضَعَّفُ فِي الْحَدِيثِ و این هر دو راوی این حدیث ست یکی مجهول و دیگر ضعیف وَعَنْ
أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنَ الْحَجِّ حَاجَةٌ
ظَاهِرَةٌ کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله ست أَوْ سُلْطَانٌ جَائِرٌ یا قهرمان
ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت قهرمان ست الآن استعمال می یابد در ذوات صاحب سلطنت
أَوْ مَرَضٌ حَابِسٌ یا بیماری باز دارنده یعنی بیماریکه نتوان بآن سفر کرد فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ پس بمیرد
آنکس که این موانع ندارد و در حالیکه حج نکرده ست فَلْيَمُتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا
پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ شرح این در شرح حدیث علی

گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای روی وریا و اغراض دیگر پس رفث نکند وفسق نورزد بازگردد پاک از گناهان همچو پاک بودن او از گناهان در روزیکه زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع وفحش وسخن کردن بزنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهي عنه است که خطاب کرده شود بدان زن را اگرچه شنیدن زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حدود شرع است بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهي از جدال نیز کرده و مراد بدان جنگ وصحبت با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیث ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت متفق علیه و بذکر فرخ الحاجي وعالم اندر ارتقای مولانای عبدالرحمن جامي علیه الرحمه در محمدت حج میمنت و خجسته معرج فرماید نظم

ای زکلت نلازده سر حب دل
مانده ز حب وطنت پای بگل
خیز که شد پرده کش پرده ساز
مطرب عشاق ز راه حجاز
یکدم ازین پرده سماعی بکن
هرچه نه زین پرده وداعی بکن
دین نترا گر شود ارکان تمام
روی نه از خانه برکن مقام
ناقه اگر نیست ترا زیر ران
در قدم ناقه روان شو روان
گر نبود راحله بادپاے
راحله از پا کن و در ره درآی
گر بادیت نبود دست رس
جلد قدم پای فراز تو بس
گر تهش پشت زگرد و غبار
کرده تهش خار میخ استوار
پاشنه از خنده دهان کرده باز
ز آبلها ریخته اشک نیاز
واله و حیرت زده و مستهام
خنده زنان گریه کنان میخرام
پشت امید تو بخورشید گرم
بستر آسایشت از ریگ نرم
سایه بفرقت که مغیلان کند
به که سراپرده سلطان کند
بادیه پیمان زده بر دیده ریگ
پای فرو رفته بتفسیده ریگ
به که نشینی بهب شمال
پای فرو کرده به آب زلال
بانگ حدی بشنو و صوت درای
شور شتر گرم رو و تیز پای
راه وفا پی سر و پا میگذر
بر خس و خاشاک چو ریحان تر
باد بمیعاد بمقصد رسان
رخت باثبات تجرد رسان
رشته تدبیر ز سوزن بکش
خلعت سوزن زده از تن بکش
گرچه بران بخیه زدی ماه و سال
ای بدرون از همه سوزن مثال
باز کن از بخیه زده جامه خوی
بو که ترا بخیه بیفتد بروی
گر نه ز مرگ است فراموشیت
بو که بود کار کفن پوشیت
لب بگشا یافتن کام را
نعره لبیک زن احرام را
موی همه ژولیده و رخ گردناک
سینه خراشیده دل دردناک
رو بحرم کن که در آن خوش حریم
هست سیه پوش بکار مقیم
صحن حرم روضه خلد برین
او بجهان صحن مربع نشین
قبله خوبان عرب روی او
سجده شوخان عجم سوی او
باد چو در دامنش آویخته
غالیه در جیب جهان ریخته

تا شکنی شیشهٔ ناموس و ننگ
کرده نهان ذیل دامانش سنگ
باشکن طرهٔ شب رنگ او
دیدهٔ جان سرمه کش سنگ او
سنگ سیاهش که از آن گونه است
دست تمنای یمین الله است
چون تو از آن سنگ شوی بهره‌ور
بوسه زن دست که باشی مبین
بر سر گردون زنی از فخر کوس
گر رسدت دولت این دستبوس
از لب زمزم شنو این زمزمه
کز نم ما زنده دلند این همه
سوی قدمگاه خلیل الله آی
تا چو بیابی ز پیش دیده‌سای
پای مروت بسوی مروه نه
چهرهٔ صفوت بصفا جلوه ده
تا نشود در عرفات وقوف
کی شود از راه نجات وقوف
کیش منی را بمنا ریز خون
نفس منی را بفنا کن زبون
سنگ بدست آر بر می جمار
دیو هوا را کن از آن سنگسار
چون دل از آن شغل بپرداختی
کار حج و عمره بهم ساختی
شکر خدا گوی که توفیق داد
ره بسوی خانهٔ خویشت گشاد
ور نه که یارد که بآن ره برد
ور چه شود مرغ بآن ره پرد
بو موفق که بتوفیق حق
برد ز هر پیر موفق سبق
بادیهٔ کعبه بسی می برید
محنت آن راه بسی میکشید
روزی از آنجا که دلی داشت تنگ
زد بدر کعبه سر خود بسنگ
گفت خدایا بس محنتی
سوی من افگن نظر رحمتی
راه حج و عمره بسی رفته‌ام
بهر تو نی بهر کسی رفته‌ام
دل بوفای تو گرو بوده‌ام
بی سر و پا در تگ و دو بوده‌ام
زین سفرم نیست بکف حاصلی
نی سر وقتی نه بسامان دلی
هیچ ندانم که مرا حال چیست
بخت مرا پایهٔ اقبال چیست
شب چو درین درد فرو شد بخواب
آمدش از حضرت بیچون جواب
کای بر هم پای ز سر ساخته
بر همه زین پایه برافراخته
گر نه ترا خواستمی بهر چنین
دادمیت ره سوی این در چنین
هر که نه مایل بسوی وی شوم
سوی خودش راه نمای کی شوم
حاصلت این بس که ترا خواستم
باطنت از شوق خود آراستم
رو بسوی خانهٔ خود دادمت
بر در هر کس نفرستادمت
یا رب از آنجا که کرم آن تست
چشم همه بر در احسان تست
جامی اگر چند نه صاحب دل است
از تو بامید چنین حاصل است

و دریافت خواطر و ادراک ضمائر که بعد از فضل عبادات خمسهٔ ابنیهٔ اسلامیه عبادتی فاضل‌تر از قرائت حضرت قرآن قدس قرآن و طاعتی کامل‌تر از تلاوت فرقان انوار توامان نیست بنابر آن بر عارف خبیر لازم است و بر عاقل بصیر مستلزم که حقیقت کار فهمیده و بر وقوف اسرار پی برده بعد از تقدیم طاعات خمسهٔ ممدوحه شغل قراءت موصوفه پیش گیرد و اوقات لیل و نهار خود درین عبادت عظمی و پرستش کبری بسر سازد و مستغرق دارد قرائت قرآن مغفرت نشان از اعظم وسائل حصول رضای حضرت

ذکر اعمال ماه رمضان

فضیلت تلاوت قرآن

خالق زمان با مضا و دوران پر اعضا ست و تلاوت فرقان پر از نفاست بیکران از اعظم وسائط وصول
بذروهٔ استرضای جناب مالک گیهان زود انقضا بتیقین بدانکه قاری کتاب قدیم حسب فرمودهٔ
حضرت باری جل قدره جنت قراری ست واز دوزخ فراری و شک مدان که تالی صحیفهٔ قدیم لفیفهٔ برق
وعدهٔ جناب ذو صفات جلالی و جمالی عزنواله با حور و غلمان ملاقی ست واز زبانیهٔ عذاب نیران بهجران
تلافی خاتمه خواندن قرآن رفعت بخشی هر دو جهان ست و سموت دهی در معرج جنان وخصیصه شغل
بفرقان بعظمت نوازشی درین دوران ست و عزت دهی در دار خلد مکان و حق ادای این طاعت
کبری و عبادت عظمی آنست که افضل کلام واشرف قصص شرف التیام قرآن مجید و فرقان حمید را
باللفظ و معنی بخواند و هر روز بعضی و مبذی از آن بطور ورد و وظیفه بلا تعطیل و تراخی خوانده باشد تا از
شرائف این بندگی اشرف مشرف و از سعادات این پرستندگی اسعد متسعد گردد و بالجملة تلاوت
قرآن موجب بهره یابی از ایمان ست و بی نصیبی از آن موجب خسران دو جهان اَلَّذِیْنَ آتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد اللّٰه بن سلام
و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود واز ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب
رضی اللّٰه عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولے که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد
و بر هر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق تلاوت
یا متابعت کردن ست اُولٰٓئِکَ آن گروه یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتابِ نه آنها که تحریف کردند
وَمَنْ یَّکْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغیر دهد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ
الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان حضرت عالم علوم قرآن و واقف رموز فرقان و متخلق باخلاق
مذکور در کتاب قدم نشان و شفیع مذنبان جناب رسول اللّٰه تعالیٰ صلی اللّٰه علیه وسلم فرماید عَنْ
عُثْمَانَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خَیْرُکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ
الْقُرْاٰنَ وَعَلَّمَهٗ بهترین شما کسی هست که آموخت قرآن را و اموزانید آنرا و گفته اند که مراد آنست
که از جملهٔ بهتران ست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده ست نووی در فتاوی خود گفته
اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر ست و در زیاده بر واجب فقه افضل ست
از آن و پوشیده نماند که این بتقدیریست که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد والا تعلم فقه نیز از لوازم
و توابع قرآن ست فتدبر رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ عَنْ اَبِیْ مُوْسٰی قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِیْ یَقْرَءُ الْقُرْاٰنَ مَثَلُ الْاُتْرُجَّةِ صفت حال مسلمانی که میخواند

١ قرآن را همچو حال اترجه است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج نیز گویند و ترنجه و ترنج نیز گویند و ترنجه در
رطوبت نیز خمیده میوه معروف است که جامع است میان طیب طعم و طیب رائحه چنانکه فرمود ریحها طیبة وطعمها
طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مومن که میخواند قرآن را لذت میگیرد از وی و ثواب وی بعکس میگیرد و از وی دیگران
فتوح و حصول می یابد دیگران ومثل المؤمن الذي لا يقرأ القرآن مثل التمرة لا ريح لها وطعمها حلو
و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرماست که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذي
لا يقرأ القرآن مثل الحنظلة ليس لها ريح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حال حنظل است که نیست
بوی مر او را و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذي يقرأ القرآن مثل الريحانة ريحها طيب وطعمها مر
و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحانه است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق عليه وفي
رواية و در روایتی اینچنین است المؤمن الذي يقرأ القرآن ويعمل به كالأترجة والمؤمن الذي لا
يقرأ القرآن ويعمل به كالتمرة و درین روایت ویعمل به زیاده کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مومن
نموده که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقادی که مومن در دل دارد داشته باشد عن أبي سعيد قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذكري
ومسألتي کسیکه باز دارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر آن است أعطيته أفضل ما أعطي السائلين
میدهم او را بهتر و بیشتر از آنچه میدهم سوال کنندگان را خلاصه آنست که گوید ذکر کنندگان را ولیکن اینچنین نگفت
و اکتفا بذکر سوال کرد زیراکه ذکر نیز در حقیقت دعاست ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیراکه ذکر کریم و ثنا بر
وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را قرآن از ذکر من از سوال من
میدهم او را بهتر از آنچه بدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمده و قرآن افضل از همه ذکر و دعا
جزوی از قرآن است و در قرآن تعرض به کل است بعضی از درویشان مریدان را بذکر مشغول دارند
و تلاوت قرآن را چند گاه موقوف دارند مصلحت در وی آنست که ظهور است اعني اثر در ذکر اسرع
و اظهر است حصول آن در قرآن بطلب است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر
و نتیجه ذکر بر رو دمی آید و زود میرود و در قرآن دیر آینده و دیر پاینده است کذا ذکر بعض المشائخ وفضل
كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه و فضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو
فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذي والدارمي والبيهقي في شعب الإيمان وقال
الترمذي هذا حديث حسن غريب عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال قراءة
القرآن في الصلوة أفضل من قراءة القرآن في غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن

آن در غیر نماز افضل حالات قرارت قرآن ست در نماز استاده بعد از ان نشسته وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ الصَّلٰوةِ اَفْضَلُ مِنَ التَّسْبِيْحِ وَالتَّكْبِيْرِ و خواندن در غیر نماز بهترست از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه در نماز باشد زیرا که تسبیح و تهلیل و تکبیر همه جزو قرآنند و لهذا التفضیل داده قیام نماز را از رکوع و سجود و جهت اشتمال قیام بر قرارت قرآن وَالتَّسْبِيْحُ اَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلترست از صدقه و صرف مال در راه خدا مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر رسد فاضل ترست از عبادات لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد و لیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از ان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگترست از همه چنانکه در احادیث ملیحه آمده که ذکر بهتر و فاضل ترست از انفاق و نفقه در راه خدا و احادیث درین باب بسیارست و اینحدیث که در کتاب مذکورست از انهاست فتدبر وَالصَّدَقَةُ اَفْضَلُ مِنَ الصَّوْمِ و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهترست از روزه داشتن و امساک کردن و گفته اند که در صوم امساک مالست از نفس بعد از ان صرف کردن بران و در صدقه صرف مالست بر غیر چنانکه گفته ست ﮦ و اگرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری و جهت فضیلت صوم که اشاره کرده شده ست بآن حدیثی که در کتاب الصوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی ده ست مگر روزه که این برای من ست و من جزا میدهم بآن باقی ست و شک نیست که اختلاف بجهات و حیثیات معتبرست در امثال این و باین اشاره کرد بقول خود اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ روزه داشتن سپرست از آتش دوزخ و سبب حفظ و نگاه داشتن ست از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نارند و گفت طیبی که چون مقابله کرده شود بذات عبادات نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یک بحسب اثر و خاصیت آن صوم افضل بود انتهی و شناخت اولوالالباب بشواهد و دیدبانی فراست ارباب واصل باد که در عبادات بعد از فضیلت قرارت قرآن قدم قرآن دیگر اذکار فیض بار و افکار فیضان شعار مانند تسبیح و تکبیر و تحمید و استغفار و درود و فضائل کار و شغل فکر در صفات قدس اسرار و شیون انوار اطوار حضرت آفریدگار تعاظم خلقه را فضیلتی بنهایت عظیم و کرامتی بنهایت فخیم ست لهذا عقلا را باید که بعد از فراغ از تلاوت فرقان سرمدی عنوان اوقات شب و روز را در شغل از کار مذکور و افکار مسطور مشغول دارند و بدین وسیله نبیله آبروی احوال خویش در هر دو جهان حاصل نموده باشند و متواصل ساخته و بید اسکه از پرستش و ستایش حضرت کردگار عزت عبادته در حق انسان عملی سعادت آور نیست و هویداست که از شغل پرستندگی و نیایش جناب دادار جلت طاعته در باب آدمی پرنسیان شغل شرافت یاد دنی آیت اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ

بدرستیکه در آفرینش آسمانها وانچه در ویست وَالْاَرْضِ و در آفریدن زمین وانچه بروی ست وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ
وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَاٰيٰتٍ هرآئینه نشانها ست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِّاُولِي الْاَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان
از شوائب حس و وهم صافی و بادراک و حقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشند اَلَّذِيْنَ واین اولی الالباب
آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ یاد میکنند خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن وَّقُعُوْدًا او در
وقت نشستن وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم با ذکر
حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که مَنْ اَحَبَّ شَيْئًا فَاَكْثَرَ ذِكْرَهُ ؎ ای شب و روز
بجز یاد تو در خاطر نیست ۞ بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ۞ یا مراد از ذکر نماز ست که بدین
هیأت سه گانه میگذرانند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر ست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام
که قوام معیشت بدان ست و بر نعمت قعود که پایداری صحت در آن ست و بر راحت اضطجاع و منام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دل ست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما
ذکر کردن بدل را فتوری و قصوری نباشد پس مراد ازین ذاکران صاحبدلانند که مشغول بدل و جان اند
قیامًا در حالتی که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی وقعودًا و قاعد اند یعنی باز ایستاده از ملاهی وعلی جنوبهم
بر جانب انداز ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانهٔ خدمت و قاعد اند بر بساط قربت وعلی جنوبهم
آسوده گانند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار وهم و غرور خیال ؎ حجاب کثرت از هم دریده
بخلوت گاه وحدت آرمیده ۞ ز وهم و خرد بر خویشتن بسته ۞ بحق پیوسته و از خویش رسته وَيَتَفَكَّرُوْنَ
واندیشه میکنند از روی استدلال فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها
تا اندیشهٔ ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و هجران از سطر دل ایشان برخاسته
از غیب بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا ای پروردگار ما نیافریدی
این مخلوق را که آسمان و زمین ست بَاطِلًا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبْحٰنَكَ
پاکی تراست از آنکه چیزی باطل آفرینی فَقِنَا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ
از عذاب آتش در دوزخ ایضًا يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید اُذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدارا
ذِكْرًا كَثِيْرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غایت اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر وَسَبِّحُوْهُ
و تسبیح گوئید مراو را یعنی نماز گذارید برای وی بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح تا شام
اشق ست از روی آداء او و سلمی رح فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل ست چه دوام ذکر بر زبان

ممکن نیست و در لطائف قشیري آورده که امر بذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعني او را دوست دار بدرجه
مقرر ست که من احب شیئاً فاکثر ذکره ناشی از دوستی یا مراد از ذکر کثیر ست که زبان از ذکر دوست یا دل
از فکر او خالي نماند ع در هیچ مکان نیم از فکرت خالي ❊ در هیچ زمان نیم از فکرت خالي احادیث
عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ وَاَبِي سَعِيْدٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْعُدُ قَوْمٌ يَذْكُرُوْنَ اللهَ نه نشیند هیچ گروهی درحالیکه ذکر میکنند
خدا را اِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مگر آنکه گرد میگردند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان وَغَشِيَتْهُمُ
الرَّحْمَةُ و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِيْنَةُ و فرود می آید بر ایشان آرام
و حضور آنچه حاصل میشود در آنوقت از نورانیت و طمانیت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق آنچه
آنست که سخن در این معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن بگذشت فتذکر وَذَكَرَهُمُ اللهُ
فِيْمَنْ عِنْدَهٗ و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعه که نزد اویند و مقربان جناب قدس اند
و از جهت مباهات و مفاخرت کردن با ایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه که دعوی میکردند
تسبیح و تقدیس برای خود و فساد و سفک برای ایشان رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِيْ مُوْسٰى
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الَّذِيْ يَذْكُرُ رَبَّهٗ وَالَّذِيْ لَا يَذْكُرُ رَبَّهٗ
مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ روایت ست از ابي موسی اشعري گفت حال و قصه آنکس که یاد میکند پروردگار
خود را و آنکسی که یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده ست ذاکر بمنزله حي ست بظهور آثار روحانیه
از معرفت و شوق و ذوق و محبت و مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حي و غیر ذاکر بر عکس
آن باشد ع زندگاني نتوان گفت حیاتي که مراست ❊ زنده آنست که با دوست وصالي دارد
وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُوْلُ اللهُ تَعَالٰى اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيْ بِيْ میگفت آنحضرت میگوید خدای تعالی من نزدیک
گمان بنده خودم یعني می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند قبول میکنم توبه او را چون توبه کند
و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتیکه دعا میکند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند و اصح آنست
که مراد باین رجاست و امیدواري بعفو و کرم پس اگر عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان برد
عقوبت کنم اشارت ست به ترجیح جانب رجا گفته اند حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد
و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان ورزد و استغفار نکند و توبه نیارد
و چشم نیکي دارد آن آرزوی محض ست و آهن سرد کوفتن ست بر هر تقدیر

ع این معنی شیخ عبد الحق [illegible] ... نقل نموده ۱۲

از لطف وکرم خدا محروم نباید بود ❁ نا امید از لطف تو کجا باید رفت تو بخشائی که درگاه ترا ثانی نیست
و بعضی گفته اند که مراد بظن اینجا علم یقینی ست یعنی من نزدیک یقین بنده ام بمن وعلم وی آنکه بازگشت وی
بسوی من ست وحساب وی بر من وآنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر وشر البته شدنی ست در بسیاری یعنی
چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب میگردد بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست
بآنکه من با ویم چون یاد میکند مرا یا آنکه جز امید هم من او را بر عمل او پنهان وآشکارا باین معنی مابعد وی تفصیل
وتفسیر میشود مر او را چنانکه فرمود وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي ومن با بنده ام وقریب ویم بتوفیق ومعونت
ودر آوردن نور حضور وشهود در دل وی وقتیکه یاد میکند مرا فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ پس اگر یاد میکند
وی در ذات خود پنهان ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب
مر او را ومستولی میشوم بذات خود باثبات آن را چنانکه نمیدانند آن را هیچکس فرشته ونه جز وی وَإِنْ ذَكَرَنِي
فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ واگر یاد کند مرا در جماعتی ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت
که جماعت ملائکه مقرب باشند وملا بفتح میم ولام اشراف قوم ورؤسا ایشان را گویند وشک نیست که مر
حق سبحانه را کلام ست نفسی ولفظی کلام نفسی عبارت ست از معنی وحالتیکه می یابد آن را آمر وناهی ومخبر در نفس خود وقت
اراده امر ونهی واخبار قبل از تکلم بآن کنایت ست یا اشارت بسوی آن وکلام لفظی عبارت ست از کلام مؤلف
از اصوات وحروف لهذا کلام نفسی خدای تعالی را از صفات ازلیه او تعالی را شمرده اند وگفته اند که
کلام یعنی کلام نفسی خدای تعالی صفتی قدیم ست منافی سکوت وآفت ونیست از جنس حروف
واصوات مختلف نمی شود بسوی امر ونهی واخبار ومتعلق نمی شود بماضی وحال واستقبال مگر بحسب
تعلقات واضافات مانند علم وقدرت واز اینجاست که میگویند که کلام الله مخلوق نیست واما کلام لفظی
خدای تعالی که این مقرو در ودستی منقول بسوی ما به نقل متواتر ست حادث ومخلوق ست وکسیکه بعدم
حدوث وخلق کلام لفظی قائل شده مانند بعض حنابله قولش نزد جمهور اهل سنت محمول بر جهل
وعناد ست پس ذکر میکند بنده بهر دو کلام ولا محذور فیه وثواب لازم ذکر اوست
سبحانه واثر آنست وقاضی عیاض گفته که محتمل ست بودن محمول بر ظاهر بجهت اکرام وتشریف وی
سبحانه مر بنده خود را ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ذکر جهر بدانکه اینحدیث دلالت میکند بر افضلیت
ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین وارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نماند
هنوز اشکال باقی ست بدا اگر در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که روح
مقدس آنحضرت در ملائکه بسا اوقات بوده ست وبهمین سبب آن ملائکه که خیر شد وآنرا

غیر می نامید مد ولازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم واحسن آنست که گفته شود که خیریت
از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت ست مر ملاء اعلا را واین منافات ندارد با فضلیت بشر
از جهت کثرت ثواب بجهت تعهد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین ست آنچه بعض گفته اند
که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدای عز وجل و بودن وی تعالی با ایشان چنانکه قول وی تعالی
الذین عند ربک و قول وی سبحانه انی معکم و عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت ست مر بشر را لیکن
ملائکه را اقدم و اسبق ست و ظهور سلطان ربوبیت و انوار در عالم ملکوت اکثر و اشهر ست اگرچه بشر افضل
و اشرف ست از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علما، والله اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ

وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰی
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهٗ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَاَزِيْدُ و گفت آنحضرت که میگوید خدای تعالی کسی که بیارد
نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب کمی از ان نیست و از ین بیشتر هم میدهم هر کرا خواهم
بر اندازه صدق و اخلاص در عمل تا بقصد هم واقع ست وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ
مِثْلُهَا و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی اَوْ اَغْفِرُ یا می آمرزم و جزا
اصلا نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی و فضل شانه دیگر آنکه میفرماید وَمَنْ تَقَرَّبَ
مِنِّیْ شِبْرًا و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ ذِرَاعًا نزدیکی جویم من بسوی
وی مقدار ذراع وَمَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ بَاعًا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من
یک ذراع نزدیکی جویم بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عمل کند فی الجمله موجب قرب درگاه میشود
و جزا آن زیاده از ان میدهم و زیاده گردانم قرب او را بدرگاه خود از آنچه مستحق و مستوجب آنست
و شبر بکسر شین و سکون با یک بلشت و ذراع یک ارش دست و باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس
گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر مدیدین
وَمَنْ اَتَانِیْ يَمْشِیْ اَتَيْتُهٗ هَرْوَلَةً و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح
ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار دویدن کذا فی الصراح والقاموس هروله میانه رفتن
و دویدن و این کنایت ست از سبق رحمت خداوند تعالی بر طاعات از اعمال ایشان وَمَنْ لَقِيَنِیْ
بِقُرَابِ الْاَرْضِ خَطِيْئَةً لَا يُشْرِكُ بِیْ شَيْئًا و کسیکه پیش آید مرا بمقدار زمین و پری آن از روی
گناهان در حالیکه انباز نمیگرداند بمن چیزی را لَقِيْتُهٗ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً پیش می آیم او را مانند
آن از روی آمرزیدن و قرب وی از بندگان و زیاده ثواب و اعطاء فضل وی و قرب بشی بضم و کسر

چونکه قریب بمقدار روی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله فیه نیست گروهی که برخیزند از مجلس که ذکر نکنند خدا را دران مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر وکان علیهم حسرة و باشد آن مجلس برایشان موجب حسرت وندامت رواه احمد وابو داود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم شیطان نشیننده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس چون ذکر می کند آدمی خدای را پس میرود وجدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس وچون غافل میگردد از ذکر خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و وحوش وجز آن از آنچه بر زمین می چسبند از جانوران وخنوس سپس آمدن وپس چیزی پنهان شدن ووسواس اندیشه بد در دل افگندن رواه البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول وبخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است وعن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلتر وزیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت زیان نمی کند ترا بهر کدام ازین که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افاده مقصود که جلال حق وکمال وست وتقدیم وتاخیر دران تفاوت نمی کند ولیکن این ترتیب اصح شایسته است زیرا که ناظر در معرفت خدا نخست تنزیه می یابد بعد ازان منحصر می یابد نعم وکمالات در ذات اقدس وی تعالی بعد ازان منکشف میگردد بروی توحید بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثنا وتوحید پس میگوید الله اکبر کذا قاله الغزالی ومراد احب است بعد از کلام خدا وخود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع ودر روایتی آمده است که افضل الذکر بعد کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران اند در میزان دوست داشته شده بسوی رحمن آن دو کلمه کدام اند سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیارست وهرچه بدان یاد خدا حاصل میشود از اقوال وافعال ذکرست ولیکن این کلمه توحید است وایمان بی آن صحیح نه واشتغال ومداومت بکلمه را خواص عجیب واسرار غریب است در تطهیر باطن وتصفیه قلب وظهور سری که مودوع است در دل ولهذا اختیار کرده اند از مشایخ در تربیت مریدان وافضل الدعاء الحمد لله وفاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا وسوال است وافضل از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است

بلکه حمد راسس شکر و شکر واجب مزید نعمت ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَه وَعَنْ اَبِي سَعِيْدِ
نِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا رَبِّ عَلِّمْنِيْ شَيْئًا اَذْكُرُكَ بِهٖ گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من بیاموز مرا آن چیزی که ذکر
کنم ترا بدان چیز اَوْ اَدْعُوْكَ بِهٖ یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک گفت یا ادعوک گفت و در
بعضی نسخ وادعوک بواو ست بواو پس مطلوب ذکر و دعاست هر دو فَقَالَ پس گفت پروردگار تعالی
يَا مُوْسٰى قُلْ ای موسی بگو لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَقَالَ پس گفت يَا رَبِّ كُلُّ عِبَادِكَ يَقُوْلُ هٰذَا ای پروردگار من
هر بندهٔ تو می گوید این را اِنَّمَا اُرِيْدُ شَيْئًا تَخُصُّنِيْ بِهٖ نمی خواهم من مگر چیزی را که مخصوص و ممتاز
گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران به من شریک در ان نباشند قَالَ
گفت خدای تعالی لَوْ اَنَّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ غَيْرِيْ اگر ثابت شود که هفت آسمان و آباد دارندگان
آنها جز من یعنی تمام اهل آسمانها از ملائکه و استثناء حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع ست
و عامر اصلاح دهنده و نگاه دارنده از خلل و اختلال نیز آمده و برین معنی استثناء وی تعالی بر حقیقت ست
وَالْاَرَضِيْنَ السَّبْعَ و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات
وُضِعْنَ فِيْ كِفَّةٍ نهاده شود این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فِيْ كِفَّةٍ و نهاده
شود لا اله الا الله در پلهٔ دیگر از ترازو لَمَالَتْ بِهِنَّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ هر آینه راجح می آید از آسمانها و زمینها
و اهل آنها رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِيْ لَيْلٰى بفتح اللامین قَالَ لَقِيَنِيْ كَعْبُ
بْنُ عُجْرَةَ رض بضم عین و سکون جیم و فتح را روایت ست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات
تابعین ست و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان
نمی بردم که زنان مانند وی زاینده باشند ولادت یافت در شش که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او
صحابی ست از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی ست از اصحاب شجره فَقَالَ
پس گفت کعب اَلَا اُهْدِيْ لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا نفرستم برای تو
هدیه یعنی کلامی که شنیدم آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی فرستند
بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و لطف آنرا صدقه نام ست فَقُلْتُ عبد الرحمن میگوید
پس گفتم بکعب بن عجره بَلٰى بفرست و بگو فَاَهْدِهَا لِيْ چون نیتی دست داده ست ترا پس بفرست
آن هدیه را برای من و این تاکید ست مر چیزی را که مفهوم شده ست از بلی فَقَالَ پس گفت کعب بن
عجره سَاَلْنَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پرسیدیم ما یعنی صحابه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فَقُلْنَا پس گفتیم یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ کَیْفَ الصَّلٰوةُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطرادست و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف اوست و اهل بمعنی آل ست و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل گفتن بمیحست بقول وی تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه اراده این معنی قول اوست که فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ عَلَّمَنَا کَیْفَ نُسَلِّمُ عَلَیْكَ زیرا که خدای تعالی بتحقیق دانا نید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا تعلیم آلهی گفت زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم آلهی ست زیرا که وی نطق نمیکنند در احکام مگر بوحی قَالَ گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قُوْلُوْا بگوئید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ بدرستی که تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوة بفرست بر اندازه کمال و بزرگی خود اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ این حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند اِلَّا اَنَّ مُسْلِمًا لَمْ یَذْکُرْ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ فِی الْمَوْضِعَیْنِ مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او این ست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کرده و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آلی کل مومن و در روایتی کل مومن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی که حرام ست بر وی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشانست بجهة اختلاط و معاشرت وی فاطمه را رضی الله عنها و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباهله و حدیث کسا دال ست بران و خطاب نما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل آن خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی متناول ست بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت سه نسبت ست چنانکه اولاد و اقربای بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت سکنی و باین معنی ازواج داخلند

دربیت ولادت واولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند وکلام درین مقام درخاتمه رساله که شیخ در ذکر مبشرین
بجنه مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته ست مشبع تر کرده شده ست بدانکه درین حدیث اشکال کرده
شده ست که بمقتضیه تشبیه لازم می آید که صلوة وبرکت برابراهیم وآل ابراهیم کاملتر وقویتر باشد وجواب داده شده ست
که شهرت وظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال وقوت وجوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار
نکنند تمام نگردد وَعَنْ اَبِي حُمَيْدٍ بضم حا وفتح میم السَّاعِدِيِّ بکسر عین قَالَ گفت قَالُوا گفتند صحابه یا رسول الله
كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ چگونه درود فرستیم بر تو فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت آنحضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُوْلُوا
بگوئید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ و در بعضی نسخ علی آل ابراهیم آمده است
وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ اینجا نیز در بعضی نسخ وعلی آل ابراهیم آمده است
وگفته اند که در روایت دیگر از احمد ذکر ابراهیم در صلوة وآل ابراهیم در برکت ست اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ شیخ ابن حجر گفته ست که حق این آنست که ذکر محمد وابراهیم وهمچنین ذکر آل محمد وآل ابراهیم در
اصل حدیث ثابت است وبعضی رواة آنرا حفظ کرده وبعضی نکرده وبالجمله این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است
وخواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست کذا سمعنا من المشایخ وآنچه در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت
وترحمت واقع شده بصحت نرسیده ست کذا قالوا وَعَنْ اَنَسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ صَلٰوةً وَّاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَّحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيْئَاتٍ هر که درود فرستاد بر من
یک درود میفرستد خدا بروی ده درود وفرود افگنده وکم کرده میشود از وی ده گناه وَرُفِعَتْ لَهٗ عَشْرُ
دَرَجَاتٍ وبرداشته وبلند کرده میشود مراو را ده پایه در قرب حق رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهٗ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ از ابی هریره است که
گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد وهلاک باد مردی که ذکر کرده شوم
یعنی برده شود نام من نزد آن مرد ودرود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند
آنچه دلیل وجوب ست لحوق وعید وعذاب آخرت ست واین وعید برغم الانف نه از آن قبیل ست وغایت آن
دلالت بر استحباب وافضلیت ست یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعی
از تقبیح وتوبیخ ست وَرَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ انْسَلَخَ قَبْلَ اَنْ يُّغْفَرَ لَهٗ خاک آلوده شده
باد مردی که در آید بروی رمضان پس بگذرد این ماه پیش از آنکه آمرزیده شود مرآن مرد را یعنی عبادت
نکند وقیام بحق این ماه ننماید که سبب آمرزش وی گردد وَرَغِمَ اَنْفُ رَجُلٍ اَدْرَكَ عِنْدَهٗ اَبَوَاهُ الْكِبَرَ

اَوْ اَحَدُهُمَا فَلَمْ يُدْخِلَاهُ الْجَنَّةَ وخوار باد و هلاک باد مردی که دریابد نزد وی مادر و پدر وی بزرگسالی را یا دریابد یکی از مادر و پدر پس در نیارند پدر و مادر او را به بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حق ایشان را و حاصل نکند رضامندی ایشان را تا سبب در آمدن او شوند بهشت را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ گفت عمر اِنَّ الدُّعَاءَ مَوْقُوْفٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ بدرستی که دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین لَا يَصْعَدُ مِنْهَا شَيْءٌ بالا نمیرود و یا بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حَتّٰى تُصَلِّيَ عَلٰى نَبِيِّكَ تا آنکه درود فرستی بپیغمبر خود را یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول بصعد قبول و اصل و موصول است دعا بطفیل و توسل وی نیز بمحل قبول میرسد مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وبدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که یارا می من معاصی رسانه آنمقدار است که احصار اذکار حضرت پروردگار تعالی وصفه درین کتاب اختصار سر و کار نماید و دستگاه این آثام انتباه نه بآن قدر که احصای کلیه اشغال یاد جناب آفریدگار تبارک رحمته درین وصایانامه بایجاز نامه کند لهذا آگاهی باد و انتباهی که هرکرا از بندگان حضرت خدا و از جمله عباد آن ذات یکتا حاجت و حدته شوق شغل یاد کار ثواب آثار و حمد و ثنای جنت مدار و درود و استغفار سراپا انوار و دیگر ادعیات عبادت دثار باشد مفصل و مفسر از کتب سراپا حکمت و لب احادیث دافع مذهب خبیث دریافت و لشناخت ساز د و حسب آن و موفق بر آن عمل نماید بقول عقلا معقول بشود و بفهوم فهما محصول که بعد از فراغ از اشغال اذکار و پس از انواع از اعمال افکار نقد زیست بیقرار و مایه زندگانی فرار قرار رایگان و بیکار برباد ندا ده کتب تفاسیر و احادیث و عقائد و فقه معتبره و متشابه در مطالعه داشته عقائد ایمانیه و اعمال اسلامیه خود مطابق آن درست دارد و من بعد کتب دیگر مثل تصانیف امام حجة الاسلام حضرت امام محمد غزالی علیه الرحمة و کتاب عوارف المعارف تصنیف حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی علیه الرحمة و مکتوبات قطب ربانی و غوث صمدانی محب حضرت خالق جمله اقاصی و ادانی و محبوب جناب مالک هر مکانی و زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی علیه الرحمة و کتاب فیض و هدی طویه و صلاح و فلاح مطویه طریقه محمدیه و کتاب سراپا انوار ارشاد شعار و هدایت آثار مجالس الابرار و تصانیف حکیم امت نبی کریم حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی علیه الرحمة و کتاب مستطاب فیض مآب صراط مستقیم تصنیف امیر المومنین و امام المسلمین سراج المبین و محبوب رب العالمین قطب دوران و غوث اوان حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و مانند آن در مطالعه آورده بران عمل نموده باشد انتشا الله تعالے سعادت دارین و کرامات نشاتین حاصل و متواصل یابد و فضائل دارین و شرافت کونین را بجیب و کیسه حال خویش اندوخته باشد

گر ترا باشد ت شکیبائی ÷ وقت یکتائیست وتنهائی ÷ شو انیس کتابهای نفیس ÷ اِنّھَا فِی الزَّمَانِ خَیرُ جَلِیسٍ
که انیس کنج تنهائی کتابست ÷ فروغ صبح دانائی کتابست ÷ بود بی مزد و منت اوستادے ÷ زد انشش بخشدت هر دم گشادی
ندیمم رازداری پوست پوشی ÷ زسر کار گویای و خموشی ÷ درونش همچو غنچه از ورق پر ÷ بقیمت هر ورق یک بطن در

حکایت حضرت معبود خالق شفق و مسعود عظم کماله جناب امیر المومنین و امام المسلمین استاد احمد و اسود سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه را بدات عبادت سمات بآن اندازه ترامض و مشتاق فرموده بود که در آغاز سلوک سبیل طریقت سالها عادت داشتند و جولان حول شوق خجسته سیرت که نماز نیاز عشاو فجر را در یک وضو طهارت مملو امیغر مودند و وقت مصیغے از لوث مفت فیما بین صلوتین را در طاعت حضرت رب العزت جل عزه بسر میمود ند **مثنوی** با ریاضت باش از شب تا بروز ÷ همچو شمع از آتش عشقش بسوز ÷ خواب و فرور را ترک کن بیدار باش دائما مشتاق آن دیدار باش بندگیها کن بصد عجز و نیاز تا شوی بر ملک باقی سرفراز

وصیت پانزدهم در نماز تهجد

صلوۃ تهجد شمع انوار ایمانی در روشنی قبور ظلمانی ست ظلمت لیالی فسق و فجور را بشموع ورع و تقوی منور کننده ست و قلوب تیرهٔ غافلان را نور سازنده در حق اصلاح تیره روزان فسق و فجور چون مهر منیر ست در رفع تیرگی شب دیجور در باب دفع فساد معاصی اختصاصی دارد معروف که کیفیتش در احادیث شریف ست موصوف **که** می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند × بعذر نیم شبی کوش و گریه سحری × مرا ازین ظلمات آنکه رهنمونی کرد × دعای نیمشبی بود و گریه سحری × بدآور یکتا عزت و عظمته که شبخیزی قدس آویزی ست و نور انگیزی قدس باطنی نصیب شبخیزان ست و نور ایمانی مقسوم متهجدان متهجد مقبول حضرت سبحان ست حلبت عبادته و تارکش ازین نعمت شرف شمول هجران مشمول اهل لیل سعادات خیل ست و نائم زیان میل **که** مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول × زمین درس شب و ورد صبحگاه رسید × نفے نے تهجد بعد از فرائض کل سرسبز عبادات انفس و آفاق ست و خورشید فلک طاعات و آین عبادت پس از فرائض خلاصه پرستشهاست و سلاله نیایشها و طاعت نهار هر دو شریعت را بسوی طریقت باب ست و جاده بپایان طریقت را بطرف حقیقت سبب انتساب نوری که در ظلمات دنیا لمعان باشد قیام لیل ست و قایمش در فیض رسانی ست فالق از تاثیر سهیل این قیام کرامت انجام سرسبز کرامات آقامت ست و سراسر بر شرافات استقامت قیام شب پسندیده جناب رب جل اصطفائه و این عمل ایمان سبب سراپا موجب طرب ست در قیامت بر تعب **که** هر کنج سعادت که خدا

داد بحافظ × ازمین دعای شب و ورد سحری بود × هیهات هیهات چه میگویم نماز گذاری شب بیداری سحرگاهی
از عذاب ناری ست نعوذ بالله تعالی من النار و من غضب الجبار و زاری سحری فیروزگاریست در روز محشر
گریه صبوحی خنده آور و نشاط آراست در میقات جزا و دعای نیم شبی پر طربی ست و کامیابی سببی در دنیای
فنا آبی و آخرت بقا حسابی کرابات دارین از بیش حال مومن شب خیزی فوع ست و متهجد به بهشت برین
در درجات مرفوع سه مرغ شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق × دوست را باناله شبهای بیداران
خوش ست × و لبیات کونین از رو برو ی روی مسلم شب بیدار دور از دور ست و نمازی متهجد در عقبی مسرور
دعای متهجد مستجاب ست و صاحب تهجد در میعاد حساب بالب آب و تاب سه حافظا در ملک فقر و خلوت
شبهای تار × تا بود ورد ت دعای و درس قرآن غم مخور × افسوس افسوس چه نوشتم و نگاشتم که صلوة
تهجد جلیس دلربای مومنین ست و معشوقه زیبا و غمزدای مسلمین متهجد در نماز تهجد بفضله تعالی کیفیتی می یابد
که افضل از کیفیات مسرات دنیاست و مومن بغایته اعلی درین طاعت کبری لذتی حاصل مینماید که
عمده از لذائذ تباشات این جهان پر فناست **بیت** ما بر آریم شبی دست و دعای بکنیم × غم هجران ترا چاره
ز جائی بکنیم × سرخوشی مناجات شبی نشه ایمان دارد که سرخوش آن باده حلال سرور و نشاط دنیا و ما فیها را در
نظر نمی آرد و نشاط سکر این خمار جائز بمرتبه میباشد که صاحبش از فرط انفراج بهجت و انبساط این جهان
و هرچه دران ست مقداری نمیدارد هرکه جرعه ازین می حلت طی بکام جان در کشید بهدایته تعالی در مدارج ایمان
بفایق درجت رسید و آنکه ازین رائق اسلام لائق جامی نوشید بر جسته عزو علی در معارج اسلام معرجه و اصل
گردید **فرد فیض** صبوح یار کالبست زینهار × دستی بر آر این سفری را رکاب گیر × شبخیزی قرب الهی تعالی
صفاته را سببی عالی ست و استغفار سحری مغفرت ذنوب را باعث متعالی قیام شب رسم صالحان ست
و تهجد گزاری و اسطه نفرت از عصیان نماز آخر شب موجب شفای بواطن و قلوب ست و ریاضت این عبادت
باعث تندرستی اجسام و ابدان ذی اسلوب سه دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ×
و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند × همت حافظ از انفاس سحرخیزان بود × که ز بند غم ایام نجاتم دادند ×
آیت أَقِمِ الصَّلٰوةَ بپادار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی
شب بعد از زوال نماز پیشین ست و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ و بپا بدار
نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرات قرآن درو فرض ست إِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز
بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی مے بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را
مشاهده می کنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان

اعمال نهار بدو می کنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی ترا بر صلوٰة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که بر دارد ترا پروردگار تو مَقَامًا مَّحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد موصی گوید که جماعتی تفسیر قوله تعالی نافلة لک بقول خویش فریضة زائدة لک علی الصلوات المفروضة کرده فرضیت تهجد بر آن حضرت و مخصوصیت وی صلی الله علیه و سلم باین فرضیت از آن فهمیده اند و میگویند که فرضیت نماز تهجد بر امت آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة اصلا نشده است چنانچه کلام ابن بطال در شرح صحیح البخاری موید این قول است و جماعتی گفته که فرضیت نماز تهجد بر آن حضرت و امت وی علیه الصلوٰة و التحیة تا یکسال ماند پس از آن منسوخ گردید چنانکه حدیث حضرت عائشة رضی الله تعالی عنها که در صحیح مسلم و غیره است صریح درین معنی است و جماعتی گفته اند فرضیت آن از امت منسوخ شد و بر آن حضرت چنانکه بود همچنان ماند حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری نوشته که علما جز معدودی از قدما که داخل در حکم شذوذ و ندرت بوده اند اجماع کرده اند بر آن که نماز تهجد فرض نیست بر امت و مختلف شده اند در بودن آن از خصائص نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و قریب است که می آید از مصنف یعنی بخاری تصریح به عدم وجوب نماز تهجد بر امت انتهی و طبری باسناد ضعیف از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که گفت ابن عباس رضی الله عنهما که نماز تهجد نافله یعنی عبادت زائده در فرائض خاص برای نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بود زیرا که نبی صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده شده بود بقیام لیل و فرض نموده شده بود قیام بر وی صلی الله علیه و آله و سلم نه بر امت وی و نیز طبری و ابن ابی حاتم از مجاهد باسناد حسن و از قتاده رضی الله عنه روایت کرده اند در معنی نَافِلَةً لَكَ آن که نافله و زائد بودن نماز تهجد مخصوص بوی صلی الله تعالی علیه و سلم است زیرا که تطوع غیر آن حضرت مکفر ذنب می شود و تطوع وی صلی الله تعالی علیه و سلم واقع میشود خالص برای وی بسبب بودن وی معصوم از ذنب و ترجیح داده است طبری رحمه الله تعالی معنی اول را که منقول از ابن عباس است رضی الله تعالی عنهما و ابن حجر در فتح الباری گفته و لیس الثانی ببعید من الصواب یعنی معنی ثانی که منقول از مجاهد و قتاده است دور از صواب نیست و نووی رحمه الله تعالی در شرح صحیح مسلم بذیل قول

حضرت عائشہ رضی اللہ تعالے عنہا فصار قیام اللیل تطوعا بعد فریضۃ نوشتہ
کہ ظاہر این قول آنست کہ قیام لیل تطوع گردیدہ است در حق آن حضرت و امت فاما امت
پس قیام لیل تطوع ست در حق ایشان بالاجماع واما نبی صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم پس
مختلف شدہ اند در نسخ آن در حق وے صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم واصح نزد ما یعنی شافعیہ
نسخ آن ست واما آنچہ حکایت نمودہ است آنرا قاضی عیاض رحمہ اللہ از بعض سلف کہ واجب
برامت قیام لیل آن قدر کہ واقع مے شود بران اسم قیام لیل اگرچہ بقدر دوشیدن
شاۃ باشد پس غلط است و مردود باجماع کسانی کہ قبل این بعض بودند بالنصوص
صحیحہ بر آن کہ نیست ہیچ واجبی جز صلوات خمس انتہی وشیخ عبد الحق محدث دہلوی
رحمہ اللہ تعالی در ترجمہ مشکوۃ نوشتہ وکلام در آن کہ نماز تہجد بر آن حضرت فرض بود یا
برہمہ امت بعد از ان منسوخ شد مشہور ست مختار آنکہ از امت منسوخ شد و بر آن
حضرت باقی ماند تا آخر عمر وقد صح ذلک فی موضعہ انتہی ومخفی مباد کہ کسانی کہ
قائل نسخ فرضیت نماز تہجد از آن حضرت شدہ اند نماز تہجد را سنت
موکدہ گویند زیرا کہ مواظبت آن حضرت بر آن ثابت شدہ است و تطوع
از مواظبت آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم سنت موکدہ در حق امت
میگردد وکسانی کہ قائل عدم نسخ فرضیت آن از آن حضرت شدہ اند نزد ایشان
نماز تہجد منجملہ مستحبات ومندوبات ست ازین جاست کہ در در مختار وحاوی
قدسی نماز تہجد معدود در مندوبات ست وشامی در رد المحتار حاشیہ
در مختار نوشتہ ومتردد شدہ ست یعنی ابن ہمام در فتح القدیر در بودن
نماز تہجد سنت یا مندوب زیرا کہ ادلہ قولیہ مفید ندب ست و مواظبت
فعلیہ مفید سنیت چہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتی کہ مواظبت
میفرمایند بر تطوع سنت میگردد آن تطوع ولیکن این بنا بر آن ست کہ نماز تہجد
تطوع بود در حق وی صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم وآن قول یک طائفہ است
وقول طائفہ دیگر آن ست کہ بود نماز تہجد فرض بر وے پس مواظبت وی بران
مفید سنیت در حق ما نخواہد شد لیکن صریح آنچہ در صحیح مسلم وغیرہ مروی
از عائشہ رضی اللہ عنہا ست آن ست کہ فرضیت بود لیکن منسوخ شد

این خلاصه چیزیست که ذکر نموده است آنرا ابن الهمام در فتح القدیر و مفاد آن معتمد بودن سنیت
نماز تهجد ست در حق ما زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت فرموده است بران بعد نسخ فرضیت
و برای همین گفته است در حلیه وَالْاَشْبَهُ اَنَّهُ سُنَّةٌ یعنی شبیه تر بحق آنست که قیام لیل یعنی نماز
تهجد سنت موکده ست در روایت عائشه رضی الله عنها در صحیح مسلم که بدان اشاره رفت اینست
که سعد بن هشام بن عامر گفته که گفتم از عائشه رضی الله عنها که خبر ده مرا از قیام رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود آیا نمیخوانی یا ایها المزمل را گفتم آری میخوانم پس فرمود بدرستیکه خدای عزوجل
فرض نموده بود قیام شب در اول این سورت پس قیام کرد نبی صلے الله علیه وسلم و یاران وی
یکسال و امساک نمود و نگاهداشت خدای تعالی خاتمه سوره مذکوره را دوازده ماه در آسمان تا آنکه
نازل فرمود در آخر این سوره تخفیف را پس گردید قیام شب تطوع بعد فریضه آیت تَتَجَافٰی جُنُوْبُهُمْ
دور میشوند پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاه‌ها یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را
خَوْفًا وَّطَمَعًا از روی خوف و بامید خوشنودی او و ابوالدرداء رضی الله عنه فرمود که آیت در شان
جمعی ست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شبخیزان ست که چون پرده
شب فرو گذارند و جهانیان سر بآسایش غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فرش نرم تهی کرده بر قدم
نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل ست یمنی یعنی اویس قرنی قدس سره
منقولست که در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر میگفت هذه لیلة السجود
و بیک سجده بسر میبرد گفتند ای عارف ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی
بریک میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و در آن
سجده نالهای زار و گریه های بیشمار کردمی فرد به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند × من و خیال تو
و ناله های درد آلود × وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشانرا یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در وجوه
خیر یعنی بر درگاهها دادگدائی میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب نه نبی مرسل
مَا اُخْفِیَ لَهُمْ آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ از روشنی
چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آنست که از ان
نعمت خفیه سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم ولا خطر علی قلب بشر و گواهند بران که دعوی
دریافت آن لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جَزَآءً جزا دادنی بِمَا کَانُوْا

بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت وصدق طویت یَعْمَلُوْنَ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل نهانی کردم
جز انیز نهانیست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد ۵
روزیکه شدم همره جانان بچمن × نی لاله وگل هیم سرو وسمن × رازیکه میان من او گفته شود × من دانم
واو واندو واندل من × آیت اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که پرهیزگاران از شرک ومعصیت دران روز
فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها باشند وَعُیُوْنٍ وچشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشند برآبهای جاری
اٰخِذِیْنَ پذیرندگانند وفراگیرندگانند مَآ اٰتٰھُمْ رَبُّھُمْ آنچیز راکه بفضل خود عطا کرده ست بدیشان
پروردگار ایشان از ثواب اعمال واقوال اِنَّھُمْ کَانُوْا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذٰلِکَ پیش از
دخول بهشت مُحْسِنِیْنَ نیکوکاران وفرمانبرداران کَانُوْا قَلِیْلًا مِّنَ الَّیْلِ بودند که وراندکی از شب
مَا یَھْجَعُوْنَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرمود که میان
مغرب وعشا تا طلوع نماز گزاردندی واز ابن عباس رضی الله عنه منقول ست که کم شبی بایشان گذشتی
مگر نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن واشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا
نفرمودندی ووقت آنرا دراز کشیدندی وَبِالْاَسْحَارِ وبودند که بسحرها ھُمْ یَسْتَغْفِرُوْنَ ایشان طلب
آمرزش کردندی یعنی باوجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلیعه صبح طالع شدی استغفار کردندی
بران توجه که گویا شب همه بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند واین دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده
اند وازان حسابی نداشته بیت طاعت ناقص من موجب غفران نشود × راضیم گر سبب علت
عصیان نشود × آیت یٰٓاَیُّھَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده وگفته اند زمل بمعنی حمل یعنی ای بردارنده
بار نبوت قُمِ الَّیْلَ برخیز بشب یعنی نماز اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی از شب قیام شب در مبدی اسلام
فرض بود ومیان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن
نِّصْفَهٗٓ نیمی شب ست اَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِیْلًا اندکی تا بثلث باز آید واز ین
کمترنیاید اَوْ زِدْ عَلَیْهِ یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد وغایت آن این باشد وَرَتِّلِ
الْقُرْاٰنَ وبتانی وشمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِیْلًا
روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد واز علی مرتضی رضی الله عنه منقول ست که ترتیل
حفظ وقوف واداء حروف اِنَّا سَنُلْقِیْ بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم ومنزل گردانیم
عَلَیْکَ بر تو قَوْلًا ثَقِیْلًا سخنی گران یعنی کلامیکه مشتمل باشد بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن
بر مکلفان یا گران بود از جهت امر ونهی ووعد ووعید وحلال وحرام وحدود واحکام یا ثقیل بود

سماع آن بر کافران و ثقل وزن آن بر منافقان یا گران باشد آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن
دراشد صور وحی بود که آن صورت مثل آواز درای میشنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف
و کلمات از طریق معتاد خارج مینمود و ازین جهت در ان حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه
از عائشه رضی الله عنها منقول ست که در روزیکه سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آمد از جبین
مبینش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوعی که مذکور گشت اگر بر شتری سوار بودی
دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی مبارکش
برافروختی مصراع بسان گل که نسیمش چمن برافروزد × و در بحر الحقایق آورده ست که قرآن در نفس خود
مفصل ست کما قال الله تعالی کِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ و بنسبت با جمیع کتب سماویه صورت اجمالی دارد
که مصدق و مطابق همه ست وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین
اجمالیه و تفصیلیه که جامع امرین اثقل و اکمل و اعظم و اشرف خواهد بود و گفته اند چنین باری جز صاحب جامعیت
نشاید ع حمل چنین بار بعهده تست × کار کسی نیست که این کار تست × کس نتواند زدن اینجا نفس
قوت این کار تو داری و بس × اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتیکه ناشی بود در شب یا
قیام بشب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب راحت بر نفس بغایت
شاق هست یا بیشترست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشد
و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد ع خاموش شد عالم بشب
تا چیست باشی در طلب × زیرا که بانگ عرب تشویش خلوتگاه شد × وَأَقْوَمُ قِيلًا و راست ترست از جهت
مقال یعنی خواندن قرآن در و بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند
و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشا ست یا ما بعد عشا تا صبح بقول عائشه
رضی الله تعالی عنها ناشئة آن باشد که از خواب برخیزد و در کلام کرائم گروهی حدیث نبوی علی صاحبها
الف الف صلوة و سلام الی یوم القیام آمده ست ق عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا
فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص هر شب بآسمانی که فرودتر و پایان ترست
از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی ست از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات
که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن باید استاد یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت
سحر حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ هنگامی که باقی میماند سوم حصه شب که اخیرست یعنی وقت سحر

يقول ميگويد شبها من يدعوني فاستجيب له كيست كه دعا كند مرا تا قبول كنم دعا او را و من يسألني فاعطيه و كيست كه درخواست كند و طلبد از من تا بدهم آنچه ميخواهد و سطلبد بدانكه دعا خواندنست چنانكه بنده گويد يا رب و در برابر وي اجابت و قبولست چنانكه گويد پروردگار تعالى لبيك عبدي و سوال طلبيدنست و در برابر آن اعطاي مطلوبست چنانكه در وصف اسم اعظم واقع شده است كه چون دعا كرده شود بوي اجابت كرده ميشود و چون سوال كرده شود داده ميشود و گاهي دعا و سوال بجاي يكديگر نيز واقع ميشوند من يستغفرني فاغفر له كيست كه آمرزش خواهد از من پس بيامرزم او را متفق عليه و في رواية لمسلم و در روايتي مر مسلم را اين زياده آمده است ثم يبسط يديه پس فراخ مي كند پروردگار تعالى هر دو دست خود را يقول من يقرض غير عدوم و لا ظلوم ميگويد وي تعالى كيست كه قرض دهد كسي را كه نه فقيرست كه مال ندارد و نه ظلم كننده كه با وجود غنا و مال ظلم كند و حق كسي ندهد مانع اداي قرض همين دو چيزست يا فقر يا ظلم و وي تعالى از هر دو منزه است حتى ينفجر الفجر مر حق تعالى آنها را از زبان لطف و كرم ميگويد تا مي كشايد فجر و مي درآيد وقت صبح

نظم

بطاعت بنه چهره بر آستان	كه اينست سجاده راستان	اگر بنده سر برين در بنه
كلاه خداوندي از سر بنه	بدرگاه فرماندهٔ ذوالجلال	چو درويش پيش توانگر بنال
كه پروردگارا توانگر توئي	توانا و درويش پرور توئي	نكشور كشايم نه فرمانده
يكي از گدايان اين درگهم	چو طاعت كني لبس شاهي بپوش	چو درويش مفلس برآور خروش
تو بر خير و نيكي دهم دسترس	وگرنه چه خير آيد از من بكس	چه برخيزد از دست كردار من
مگر دست لطفت شود يار من	خدايا تو بر كار خيرم بدار	وگرني نيايد ز من هيچ كار
دعا كن بشب چون گدايان بسوز	وگر مسكني پادشاهي بروز	كمر بسته گردن كشان بر درت
تو بر آستان عبادت سرت	زهي بندگان خداوندگار	خدا و ندرا بنده حق گزار

شعر مي صبوح و شكر خواب صبحدم تا چند × بعذر نيم شبي كوش و گريه سحري

حكايت از سيرت پادشاهان آگاه است كه چون روز بر سر خلايق پادشاهي كند شب بدرگاه خالق گدائي رود سلطان محمود غازي غزنوي را چون شب در آمدي جامه پادشاهي از سر برآوردي و خرقه درويشي در بر افگندي و بدرگاه ايزد تعالى سر اطاعت بر زمين ذلت نهادي و گفتي يا رب ملك ملك تست و بنده بندهٔ تو او را از سپاه داشته هم تو نصرت فرماي و توفيق معدلت و رستگاري كرامت نماي

حکایت آورده اند که یکی از ملوک هر بامداد که برخاستی بعد از ادای فریضه و شکر و سپاس بر نعمت رب العالمین استقامت خلق از خدا طلب کردی و گفتی یارب عهده کار عظیم بر دست بنده ضعیف فرموده از جهد و کفایت من کاری نیاید تا به وی مردان درگاهت و بصدق معامله راستان که توفیق عدل و انصاف فرموده و از جور و عدوانم بپرهیزان و مرا از شر خلق و خلق را از شر من نگاهدار و روزی مکن که از من دل بیگناهی بیازارد و یا دعای مظلومی در قفای من باشد ؎ تَرُوْمُ الْعِزَّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلًا × وَمَنْ طَلَبَ الْعُلٰى سَهِرَ اللَّيَالِيْ × وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت ابو هریره رض شنیدم آنحضرت را که میگفت اَفْضَلُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْمَفْرُوْضَةِ صَلٰوةٌ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ افزونترین نماز در ثواب بعد از نماز فرض نماز نیست در درون شب و این باعتبار زمانست و نماز در خانه افضل ست باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه بعد از رفتن وی از عالم در خواب دیدند و پرسیدند که چکار کرد پروردگار تعالی با تو گفت تاهت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل یعنی رفت و سرگردان شد آن همه عبارتها و سخنها که در معارف و حقائق میگفتیم و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعات چند که در میان شب میگزاردیم ترغیب کرد طالبانرا بجد و اهتمام بعبادت و ریاضت و عدم اعتبار و اعتماد بر طامات و ترهات صوفیه بیت کار کن کار بگذر از گفتار × کاندرین راه کار دارد کار × رَوَاهُ اَحْمَدُ و مشایخ علیهم الرحمة والرضوان گفته اند که درین دنیا نمونه لذات بهشت لذتی و آرامی ست که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میگردد فرد رو بر در دل بنشین کان دلبر خرگاهی × وقت سحری آید یا نیم شبی باشد × وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که لازم گیرید بر خود قیام لیل را یعنی نماز تهجد را که همیشه بغیر قضا ادا نمائید فَاِنَّهٗ دَاْبُ الصَّالِحِيْنَ قَبْلَكُمْ پس بتحقیق که تهجد گزاری طریقه پسندیده نیکانست که قبل از شما در امم سابقه گذشته اند وَقُرْبَةٌ اِلَى اللّٰهِ و سبب قربت ست بارگاه قدس خدای عز شانه که صاحب تهجد بفضله تعالی در اندک مدت آنقدر منزلت قرب حضرت حق تعالی شانه حاصل میکند که دیگری در عبادات و ریاضات بسیار از و حاصل نمیتواند نمود وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْاِثْمِ و بازدارنده و منع کننده ست انسانرا از بزه و گناه وَتَكْفِيْرٌ لِّلسَّيِّئَاتِ و پوشیده کننده ست بدیها را یعنی نماز تهجد در بارگاه والا جاه حضرت خداوندی تعالی شانه باعث بخشش گناهان میشود وَمَطْرَدَةٌ لِّلدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ و دور کننده ست بیماری را از بدن که بفضله تعالی صاحب تهجد از امراض لاحقه در حفظ و امان الهی جل مجده میماند ؎ چنین شنیدم که هر که شبها نظر ز فیض سحر نه بندد

الک سکارش گره کشاید فلک نگنشن گره نبندد حکایت مقتدای قافله سالاران شرع و دین بجناب قدس و بارگاه اقدس رب العالمین و امام ره نوردان حقیقت و یقین بحضرت علیای عتبه سموت پناه خالق المخلوقین جل مجده و تبارک حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین حضرت شریف مجدد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة را در ابتدای ایام سلوک راه ولایت و آغاز زمان طی مدارج سبیل قرب حضرت قدس و جلال مرتبت تعالی شانه بسا ماه و سال معمول ایشان که دو رکعت نماز تهجد در عرصه دو پاس آخر شب سودی نموده اند و نصف آخر لیل در دو رکعت نفل باکمال خضوع و خشوع بسر برده و وقت ارشاد مسترشدین و ساعت تعلیم مریدین بسا بسا ترغیب بسیار بسیار تحریص بر قیام کرامت انجام سیل میفرمودند و فواید وافره و منافع متکاثره که در قیام لیل سعادت میل مکنون و مخزون اند به معتقدین و طالبین ارشاد میفرمودند و مریدین بادین برفرموده آنحضرت عمل نموده در عبادات تهجد گزاری از فیضان رحمت جناب ربی کیفیات انوار ایمان و ایقان حاصل و متواصل میکردند **مثنوی** شیخ کامل بود و طالب منتهی × مرد چابک بود و مرکب درگهی × دید آن مرشد که او ارشاد داشت × تخم پاک اندر زمین پاک داشت × و بارها در موقع بیان سرگذشت احوال تکمیل باطن فیض مواطن خود می فرمودند که آنچه از انوار کشف و شهود و منازل قرب حضرت معبود بفضل و عنایت مالک مسجود تعالی شانه و جل برهانه بمن حاصل شده همه از فیضان شبخیزی و عجز و نیاز انگیزی وقت سحری با کمال دلاویزی متواصل گردید **بیت** دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیمشبی دفع صد بلا بکند × ۵ دلا در ملک شبخیزی که از اندوه بگریزی × دم صبح بشارتها بیارد زان یار آخر

وصیت شانزدهم دربیان دعا که سلاح ابرار عابدین و سپر مشکل زدا در حضرت کبریا و جناب الله مشکل کشا عم فضله و عم کرمه

بدان هداک الله تعالی طریق الرشد و السداد که در کارخانه ایجاد و تکوین بفضل حضرت رب العالمین عم نواله شغل دعا از افضل عبادات وارد شده و در کرو فر عالم دنیا و دین عمل دعوت از ارشد طاعات صادر گردید بقدرت ایزد بیچون جل جلاله آبروی اعمال عبادت عمل دعاست و بصنعت جناب داور بیچون جلت شانه آب و رنگ چهره اشتغال طاعت شغل دعوت یکسر مدعا آن عاصی را بالعنایت حضرت حق عز برهانه دست آویز نجات از عقاب دعاهای با خاکساری و بیزاریست و آدمی با معاصی را اکرم جناب خدای کریم عز سلطانه عود و تقاضای عتق از عذاب مناجات عجز آثاری و نیاز شعاریست تسبب فوز و فلاح مدرجات جنت دعای پر اخلاص است و باعث آزادی و فک رقاب از درکات عذاب مناجات عاجزی اختصاص حصول مقاصد و مطالب دنیا منوط و مربوط با دعای پر خلوص است و وصول بمفاوز و مجاوز عقبی مخلوط و مضبوط با مناجات بی ریائی مخصوص جماعه سراپا برکت رسل عظام علیهم الصلوة والسلام افضل

افضل عبادات دعای پر عاجزی شمرده اند وطائفه عالیه اولیاے کرام علیهم الرحمة من الملک المنعام
عمت نعمه اشرف طاعات دعوت عبر و اجزی قرار داده حضرات سراپا قدسیات انبیا علیهم
الصلوة والسلام الی یوم القیام کارخانه پرحشمت منزلت نبوت را از دستیاری دعوات همیشه رونق
کاری داده اند و ذوات مقدسات اولیا علیهم الرحمة والرضوان مهات با عشرت مرتبت ولایت را
از سایشته شعاری دعاها همواره انتظام واستحکام افزوده سعادت النشان ذی مناقص و شرافت
آدمی آثام مناصی در ادای مراتب عماسهت وشامت این دابه خاکی و قباحت این ذی روح
خطیات محاکی در عدم گذارش دعای کلفت زدا و آسایش رسا شیوه عبد ایمان کار همین
ستوده ست و پسندیده که همیشه و مداما موافق روش شریعت با میمنت سوال حاجات بدرگاه حضرت
خالق کائنات نزه حمده عرض نموده باشد و بدین واسطه عالیه اعزاز مدارج دارین خویش افزوده و سجیه
بنده اسلام شعار گزین ست و حمیده که همواره و دواما مطابق طریق سنت همایون موهبت مسلت مراد
به پیشگاه جناب صاحب رحمات نوزشناوه معروض ساخته و باین خصلت متعالیه اکرام معارج کونین خود
افزون نموده ه از غواه بخشش که بخشنده اوست × برآرنده کار هر بنده اوست × اکنون در ینمقام
بمناسبت مرام پاره از آیات کلام سراسر انوار نظام و سر بسر قدم انتظام و برخی از احادیث حضرت
رسول خیر انام و جناب نبی عظیم از انبیای عظام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام درین صحیفه عجز لطیفه
ایرا د مے نماید و بصیرت ابینید گان این کتاب نادانی نشان در باب اثبات فضل دعا بر سائر مراد و
مدعا می افزاید آیت وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ وچون پرسند ترا ای محمد بندگان از صفت من یا معامله
من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم واجابت أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ اجابت میکنم خواندن
خواننده را چون مرا بخواند آیت ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ معنی اینست دعا کنید از من و بخوانید مرا قبول
کنم دعای شمارا احادیث اَلدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَالْبُخَارِيُّ فِي الْأَدَبِ
وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ أَحْمَدَ فِي زَوَائِدِهٖ وَابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحِهٖ وَالْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ
وَأَبُو يَعْلٰى فِي مُسْنَدِهٖ عَنِ الْبَرَاءِ رض معنی اینست که فرمود رسول مکرم سرور عالم صلی الله علیه وسلم دعا همانست
عبادت روایت کرده ست این حدیث را امام احمد در مسند خود و ابن ابی شیبه در مصنف خود و بخاری
در ادب مفرد و عبد الله بن احمد در زوائد خود بر مسند احمد و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک خود از
نعمان بن بشیر انصاری و ابو یعلی در مسند خود از براء بن عازب اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
معنی اینست که فرمود سید عالم صلی الله علیه وسلم که دعا مغز عبادتست روایت کرده ست این حدیث را ترمذی

در جامع خود از ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ اَلدُّعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنِ
ابْنِ عَبَّاسٍ رض معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول بر وی صد ہزاران درود و صلوۃ و سلام مورود کہ دعا
کلید خزائن رحمت ست یعنی چنانکہ بکلید کشادہ قفل و شمال میگردد ہمچنین بسبب تقدیم دعا بجناب کبریا جل جلالہ
عبد داعی از خزائن رحمت حضرت الٰہی عز قدسہ مرحوم و بہرہ ور میشود روایت کردہ است این حدیث را
محدث سراپا سامی حضرت دیلمی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بفردوس ست از صحابی بلند قیاس و
مقدس اساس حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہما اَلدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّيْنِ
وَنُوْرُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ رَوَاهُ أَبُوْ يَعْلَى فِي مُسْنَدِهِ وَالْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ عَلِيٍّ رض معنی اینست
کہ فرمود پیغمبر قدسیات آمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ دعا ساز و آلہ حرب مومن ست کہ چنانچہ از آلات جنگ
دفع دشمن و حصول مطالب مراد فن میشود ہمچنین مومن ایقان نشین از تاثیر دعا حصول مدعا می نماید و دعا
ستون دین ست چنانچہ عمارت بر ستون قائم میباشد ہمچنین دین بر عبادت دعا قائم ست یعنی دعا را
حق تعالی آنقدر فضل و بزرگی دادہ ست کہ او را عماد دین خود مقرر فرمودہ اینمعنی از دیگر احادیث صاف
و مشرح مفاد میشود کہ بر مہرہ فن پوشیدہ نیست و دعای روشنی آسمان و زمین ہاست یعنی چنانکہ روشنی
ظاہر آفتاب و ماہتاب ست روشنی معنی از دعا اخلاص ایاب ست روایت کردہ ست این حدیث
را محدث تقوی ناظم و در مراتب ورع منتظم حضرت حاکم علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بمستدرک ست از صحابی
سراپا خفی و اقف اسرار خفی و جلی حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ اَلدُّعَاءُ لَا يُرَدُّ بَيْنَ
الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُوْ دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيْحِهِ عَنْ أَنَسٍ رض
معنی این ست کہ فرمود حضرت رسول سراپا محمود علیہ السلام کہ دعا درمیان اذان و اقامت مقبول میشود و مردود
نمیگردد از این حدیث مفاد شد کہ وقت مابین اذان و اقامت منجملہ اوقات مقبولیت دعاست روایت
کردہ ست اینحدیث را راوی اسعد و مجتہد امجد حضرت امام احمد علیہ الرحمۃ و محدث سراسر مسعود و عالم عالی
محمود حضرت ابی داود علیہ الرحمۃ و محدث بکسر عالی و عالم سر بسر متعالی حضرت ترمذی علیہ الرحمۃ و محدث صداقت
نشان و عالم فضائل توامان حضرت ابن حبان علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بصحیح ست از صحابی عالی بخشش و
سامی منش سراپا اقدس حضرت انس رضی اللہ عنہ اَلدُّعَاءُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ مُسْتَجَابٌ فَادْعُوْا رَوَاهُ أَبُوْ يَعْلَى فِي مُسْنَدِهِ
عَنْ أَنَسٍ معنی اینست کہ فرمود صاحب مقام محمود علیہ الصلوۃ والسلام کہ دعا درمیان اذان و اقامت بدرگاہ حضرت خالق خلقت جل خالقہ مقبول ست
پس دعا کنید در ینوقت روایت کردہ ست اینحدیث را محدث بصداقت اعلی حضرت ابو یعلی علیہ الرحمۃ در مسند خود از صحابی حامی بدعا از خاص حضرت
انس رضی اللہ عنہ اَلدُّعَاءُ مُسْتَجَابٌ بَيْنَ النِّدَاءِ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي مُسْتَدْرَكِهِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

معنی این ست که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که دعا مقبول ست درمیان نما یعنی اذان واقامت بدرگاه جناب رب العزت روایت کرده ست اینحدیث را محدث و عالم ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خود از صحابی مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ ثَوْبَانَ معنی این ست که فرمود حضرت رسول سراپا انوار اندود علیه الصلوة والسلام که دعا دفع می سازد قضا را یعنی درکارخانه حضرت الٰهی جل جلاله امور قضا و قدر دو نوع مقرر گشته یکی قضا مبرم ست و یکی قضا معلق مبرم آنست که از هیچ چیز دفع و رفع آن متصور نیست و قضا معلق آنست که رفع و دفع آن متصور ست صورتش اینکه در حق بنده امر قضا و قدر قرار یافته که این بنده بفلان بلیه مبتلا خواهد شد و اگر دعا برای دفع بلا خواهد کرد بلای مقرر از شخص معین مرفوع و مدفوع خواهد شد پس اگر آن عبد مبتلا دعا نکرد در بلا گرفتار ماند و اگر دعا نموده بفضله تعالی از ان ابتلا نجات یافت و این معنی از دیگر احادیث صحیح صریح معلوم و مستفاد میشود چنانچه در حدیث شریف وارد شده عَنْ اَبِي خِزَامَةَ بک بخاء معجمه و زا تابعیست حدیث او در رقی ست و ابو خزامه صحابی دیگر ست که حدیث او در غیر رقی ست کذا فی جامع الاصول عَنْ اَبِيهِ روایت میکند از پدرش قَالَ گفت قُلْتُ گفتم يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَرَاَيْتَ رُقًى نَسْتَرْقِيهَا خبر ده ما را از حال افسونها که افسونگری می کنیم بآنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بر بندد آن را یا در گلو یا در بازو ببندد و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست ست و الا حرام وَدَوَاءً نَتَدَاوٰى بِهٖ خبر ده ما را از داروها که میکنیم بآن تداوی وَتُقَاةً نَتَّقِيهَا و پناهی که پناه میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ شَيْئًا آیا باز می گردانند اینها از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را قَالَ گفت آنحضرت هِيَ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ این چیزها نیز از قضا و قدر الٰهی اند اگر خدا خواسته ست تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات باسباب و شرائط ندارد و همه داخل تقدیرست و تقدیر همه را شامل و محیط و هیچ از احاطه وی بیرون نرود رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست اینحدیث را محدث نور صورت و عالم قدس لازم حضرت حاکم علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی مستدرک ست از صحابی فیوض توامان و قدس عنوان حضرت ثوبان رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ جُنْدٌ مِنْ اَجْنَادِ اللّٰهِ مُجَنَّدَةٌ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ اَنْ يُبْرَمَ رَوَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ نُمَيْرِ بْنِ اَوْسٍ مُرْسَلًا معنی این ست که فرمود حضرت رسول مودود حضرت رب معبود قدس شانه که دعا لشکریست از لشکرهای خدا تعالی ساخته و آراسته شده که دفع میکند قضا را بعد از انکه امر قضا بالقطع استوار شده و نفاذ پذیرفته باشد معنی دفع قضا همانست که در حدیث سابق بیرایه تسطیر پذیر گردید فتامل و تفکر روایت کرده ست اینحدیث را

۱۵ ابن عباس ترجمہ حدیث سابق ست و روایت احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابی خزامه

محدث سامی مناقب و عالم صداقت مفاخر حضرت ابن عساکر علیه الرحمة از صحابی شائق فردوس واز چشمهٔ ایمان
لذائذ نوش حضرت نمیر بن اوس رضی الله تعالے عنه از طریق مرسل اَلدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ
فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِالدُّعَاءِ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض معنی اینست که فرمود حضرت
رسول شفیع المذنبان به پیشگاه حضرت غافر مسجود عم کرمه که دعا نفع دهنده ست در باب رد بلا در حق
بلیه که نازل شده و در حق بلیه که نازل نگردید پس لازم گیرید ای بندگان خدا بر خود ادای عبادت دعا
و همیشه دعا بجناب حضرت کبریا عم نواله نموده باشید روایت کرده ست اینحدیث را محدث بر صداقت
قائم و عالم بر صفا دائم حضرت حاکم علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست از صحابی همایون و خجسته سیر
و سراپا خیر حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما اَلدُّعَاءُ يَرُدُّ الْبَلَاءَ رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ
معنی اینست که فرمود حضرت رسول مقتدای عالم موجود صلی الله تعالی علیه وسلم که دعا بلا را ردمی سازد
و دفع مینماید از احادیث مستفاد میگردد که برای دفع بلایا بهتر از صدقات و خوشتر از دعوات وسیلهٔ جلیله
نیست مومن را باید که درین هر دو کار خجسته آثار کوشش نماید و بفضله تعالے از بلایا و مصائب نجات
یابد روایت کرده ست اینحدیث را محدث و عالم در امور دارین بری از وبخ حضرت ابو الشیخ علیه الرحمه
از صحابی بلند پایه و در فضائل ایمان ارجمند سرمایه حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه اَلدُّعَاءُ مَحْجُوبٌ عَنِ اللّٰهِ
حَتّٰى يُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ رَوَاهُ اَبُو الشَّيْخِ عَنْ عَلِيٍّ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول
علیه من الصلوة نامعدود و من التسلیمات نامحدود صلی الله تعالی علیه وسلم که دعا موقوف داشته می گردد
از درجه قبول حضرت آنکه صاحب قدس جلّ جلاله و عم نواله تا وقتی که داعی درود نمیفرستد بر حضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بر آل وی علیهم الصلوة والسلام روایت کرده ست اینحدیث را محدث
و عالم در فوز و فلاح فضائل کونین مبرا از نقص و بخ حضرت ابو الشیخ علیه الرحمة از صحابی سراپا عالی و سراسر
متعالی و باخلاق معالی حضرت علی کرم الله تعالی وجهه دُعَاءُ الْمُسْلِمِ مُسْتَجَابٌ لِاَخِيْهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ
عِنْدَ رَاْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ كُلَّمَا دَعَا لِاَخِيْهِ بِخَيْرٍ قَالَ الْمَلَكُ اٰمِيْنَ وَلَكَ بِمِثْلِ ذٰلِكَ
رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْمُسْلِمُ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ معنی اینست که فرمود رسول الثقلین سید الکونین
خیر الانام علیه الصلوة والسلام که دعا مرد مسلمان مقبول ست برای برادر خود مسلمان پس پشت وی در حالیکه
نزد سر او فرشته مقرر باشد که هر گاه دعا کند این مرد مر برای برادر خود بخیر و نکوئی گوید آن فرشته آمین و برای تو مثل
آن روایت کرده ست اینحدیث را امام احمد در مسند و مسلم در صحیح خود وابن [illegible] چه در مسند خود از ابی الدرداء دُعَاءُ
الْوَالِدِ يُفْضِيْ اِلَى الْحِجَابِ رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اُمِّ حَكِيْمٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مورث خلاق و مسعود

صلی اللہ علیہ وسلم کہ دعای پدر در حق پسر بدرجۂ قبول حضرت باری عز سبحانہ میرسد یعنی
دعای پدر در حق پسر مقبول میشود و مردود نمیگردد چنانچہ این معنی از دیگر احادیث بسیار معلوم
ست و این مفہوم روایت کردہ ست ایں حدیث را محدث سامی مرتبہ و عالم نامی درجہ ابن ماجہ علیہ
الرحمہ از صحابیہ فیوض مایہ زینتش بافضائل تضمیم حضرت ام حکیم رضی اللہ تعالی عنہا دُعَاءُ الْوَالِدِ
لِوَلَدِهٖ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهٖ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ أَنَسٍ رض معنی اینست کہ فرمود
حضرت رسول در حضرت قرب رب معبود مشہود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دعای پدر در حق پسر مثل
دعای پیغمبر است در حق امت او و مبالغہ ست در فضل و بزرگی قبول دعا و والد در حق ولد کہ چنانکہ
نبی در حق امت مستجاب الدعوات ست ہمچنین پدر در حق پسر مستجاب الدعوۃ ست ؎ جنت کہ
رضای ما در آنست ﷺ زیر قدم پای مادران ست ✻ روایت کردہ ست ایں حدیث را محدث خوش مقامی
و عالم خجستہ نظامی حضرت دیلمی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بہ فردوس ست از صحابی سراپا مجتنب
از شرک و بدعت انجس و تکبیر مزکی و مقدس حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ
بِظَهْرِ الْغَيْبِ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الْبَزَّارُ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول
مودود در حضرت رب مسجود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ دعای برادر مومن در حق برادر مومن خود
پس پشت وی مردود نمیگردد یعنی دعای شخص داعی در حق مدعو غائب مقبول میشود و رد نمیشود
و این مضمون در بسیاری از احادیث شریف وارد شدہ روایت کردہ است ایں حدیث را محدث
کرامات شعار و عالم شرافات آثار حضرت بزار علیہ الرحمہ از صحابی در باب ایمان سراپا زیب و زین
و در امر اسلام سرتاپا بی نقص و شین حضرت عمران بن حصین رضی اللہ تعالی عنہ دُعَاءُ الْمُحْسَنِ
إِلَيْهِ لِلْمُحْسِنِ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض معنی اینست کہ فرمود حضرت
رسول مورود سلام و درود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کہ دعای مرد احسان کردہ شدہ در حق
احسان کنندہ مقبول میگردد و مردود نمیشود روایت کردہ است ایں حدیث را محدث شرایع انتظامی و
عالم فضل التیامی حضرت دیلمی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بفردوس ست از صحابی فیوض منظر
و مقدس و منور حضرت عبد اللہ بن عمر رض دَعْوَةُ ذِي النُّونِ إِذْ دَعَا بِهَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللّٰهُ لَهُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَالْحَاكِمُ فِي
الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَالضِّيَاءُ عَنْ سَعْدٍ رض معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول از جانب حضرت اللہ صمد عز
امداد و سراپا مرفود علیہ السلام کہ دعای حضرت پیغمبر شرائف مشحون و مقامات کرایم مخزون حضرت ذی النون علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام

وقتی که بجانب الهی تعالی شانه اکرد بآن دعا در آن حال که وی علیه الصلوة والسلام در شکم ماهی بود که این ست آیت قرآنی لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین مرد مسلم هیچگاهی دعا باین دعوت حضرت ذی النون علیه الصلوة والسلام در امری
نکرده است مگر که حق جل و علی دعای او را قبول کرده یعنی دعا باین آیت کردن آنقدر مقبولست که گاهی رد نمیگردد و روایت
کرده ست اینحدیث را محدث افرد و عالم اوحد حضرت امام احمد علیه الرحمه و محدث فضائل مناقبی و عالم شرائف منابعی
حضرت ترمذی رح و محدث بابخت سعادآتی و عالم پر قدسیاتی حضرت النسائی رح و محدث پر مکارم و عالم سراپا معالم حضرت
حاکم رح در کتاب خود که مسمی بمستدرک ست و محدث سراپا تقی و عالم سرتاپا نقی حضرت بیهقی رح در کتاب خود که مسمی
بشعب الایمان ست و محدث صداقت انتما و عالم علوم آرا حضرت ضیاء علیهم الرحمة والرضوان از صحابی فضائل
تابعی و باخیر و صلاح در ما قبل و ما بعد حضرت سعد رضی الله تعالی عنه دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا
فَفُجُوْرُهُ عَلَى نَفْسِهِ رَوَاهُ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مورود صلوة و سلام لا محدود
صلی الله علیه وآله وسلم که دعاء مرد ستمدیده و شخص جور رسیده در بارگاه حضرت آله پاینده عز قدمه قبول و پسندیده است
و مقبول و برگزیده و اگرچه آن دعا کننده فاجر فجور آراینده و فاسق فسق نماینده باشد و وبال گناه و بزه
بران عاصی معصیت از حاصی خواهد بود یعنی در معرض قبول دعا فسق را دخلی و فجور را مدخلی نیست درانجا صرف
ستمدیدگی و جور رسیدگی موثر می افتد لهذا مومن موقن و مسلم ایقان فن را باید که از افعال ستمیه و حرکات جوریه یکسر مجتنب
بوده در ورطه غضب حضرت الهی جل ثناؤه نیافتد و خود را از هلاکت ابدی یکسو و کناره جو دارد روایت کرده است
اینحدیث را محدث سراسر ایمان اقتباسی و عالم یکسر سنت اساسی حضرت طیالسی علیه الرحمة از صحابی رفیع پایه و منیع
سایه حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه دَعْوَةُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ وَمَلَكٌ عِنْدَ رَأْسِهِ يَقُولُ
آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلِ رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ فِي الْغَيْلَانِيَّاتِ عَنْ أُمِّ كُرْزٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول پیشوای
اهل دنیا بی بود صلی الله علیه وآله وسلم که دعاء برادر مسلمان درحق برادر مسلمان خود پس پشت وی مقبول
بارگاه حضرت خالق نور عطاوه ست و از طرف حضرت حق تبارک و تعالی فرشته نزدیک سر او مقرر میباشد که در
وقت دعا کردن مرد مسلمان درحق مسلمان دیگر بظهر غیب میگوید که همچنین که درحق آنکس تو دعا می کنی برای تو
نیز باد یعنی چنانکه برای دیگری نیکی میخواهی درحق آنکس همچنین باد و درحق تو نیز همچنین باد روایت کرده است
اینحدیث را محدث ابوبکر شافعی در کتاب خود که مسمی بغیلانیات ست از صحابیه فضائل آبیه و در مکارم ایمان و اتقان
سراپا غیور حضرت ام کرز رضی الله تعالی عنها دَعْوَةٌ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْعَلَانِيَةِ رَوَاهُ أَبُو
الشَّيْخِ فِي الثَّوَابِ عَنْ أَنَسٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول شافع آخرت سراپا مقصود و مرضی
از دنیای مطرود صلی الله تعالی علیه وسلم که دعا در وقت خلوت برابر میشود با هفتاد دعای وقت جلوت

یعنی در درجه مقبولیت و مرتبه قبولیت یک دعای سر با هفتاد دعای علانیه مساوی و مماثل ست روایت
کرده ست این حدیث را محدث و عالم در دنیا و عقبی بی ویح حضرت ابوالشیخ در کتاب خود که مسمی بکتاب الثواب است
از صحابی منزه از آلایش دنیای نجس و سراپا مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه دَعْوَتَانِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا
وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ دَعْوَةُ الْمَظْلُوْمِ وَدَعْوَةُ الْمَرْءِ لِاَخِيْهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول شفیع روز موعود و یوم مشهود علیه الصلوة والسلام که دو
دعا آنچنان بقبول رسا اند که در میان آن هر دو و در میان حق تبارک و تعالی حاجبی و مانعی نیست
یعنی بمجرد دعوت داعی بلاشبه دعا بمحل اجابت میرسد یکی ازان دو دعا باجابت گرا دعای مظلوم ست در حق
ظالم ملوم و دیگری دعای انسان ست برای برادر مسلمان خود در حالت غیبوبت او روایت کرده است
این حدیث را محدث قدس توانانی و عالم سموات ثانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست از صحابی
قدس حراس و نوری احساس حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از آیات سراسر لطائف مفاد و از احادیث
سراسر طرائف مستفاد گردید که افضل عمل از اعمال عبد عابد از عمل دعا نیست و اشرف شغل از اشغال پرستش
بنده پرستنده از شغل دعوت برمدعائی بنا بران بابندگان حضرت سبحان جلشانه همین مناسب و زیبا
که علی طریق مستدام و بر سبیل مدام موافق نهج سنت فیض احتشام و مطابق منهج شریعت کرایم التیام بدرگاه حضرت
ملک علام و بپیشگاه جناب قادر منعام عرضت رحمته عرض دعا نموده باشیم و بفضله و عنایته تبارک و تعالی حصول مدعا
کرده **حکایت** حضرت قدس موحد عوالم موجود جلشانه و جناب صاحب جلال معبود لعبادت قیام و قعود غسل سلطانه
بنده کفر فرسود و بدعت زدود ماحی رسوم شرک برکنود و دافع عادات فسق و عذاب معهود خود یعنی حضرت امیر
المومنین و امام المسلمین جناب عبد سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان را مقام دعا و مرتبت دعوت
مراد رسا آن مقدار عنایت و عطا فرموده بود که در بیانش طاقت ناطقه طاق و در تحریرش قوت تسطیر با عجز را تفاق
ست شمه ازان شیمه کرم شیمه آنکه حضرت امام ممدوح بذات پر فتوح خود همیشه و همواره بدرگاه حضرت سبحان قدس شانه
دست دعا بدعا گرا دراز میداشتند و مریدین بادین و مستفیدین ارادت آئین را تعلیم همین شغل خجسته
و تادیب همین ادب فرخی پیوسته میفرمودند و آنحضرت به بخشش ملک کریم عمیم کرمه در عبادت دعوت تاثیری
عظیم و اثری فخیم داشتند بسا احیان رو داده و بسیار ازمان بظهور آمده که وقتیکه در مجمع فیوض مجمع دست مبارک
بنا بر دعا بجناب حضرت کبریا و مالک ارض و سما فرا ملکه دراز میفرمودند و بآهنگ بلند زبان الهام بیان را بعرض دعا بجناب باری
تعالی نور ذکر میگشادند در آن زمان مجلس ملائک مانس حالتی عجیب و کیفیتی غریب میرسید که هر کس از کس و ناکس بموافق
مراتب ذوق ایمان و مطابق منازل کیفیت ایقان خویش در لذت ایمانی در آمده بر کیفیت و با نورانیت

می گشت ودران ساعت خطرات شیطانی وهواجس نفسانی از صدور حاضرین وقلوب جالسین یکسر مسدود ومفقود میشد واز عیون بسیاری از ان محفل فیض مشحون اشک جاری وقطرات گریه ساری میشد وبعضی از غایت کیفیت باطنی حواس ظاهری را گم کرده بیهوش ظاهری ومدهوش بازاری میگشتند ودر مشاهده باطنی ومکاشفه عالم قدس نورانی می پیوستند وحضار آن صحبت فیض آثار را از اثر آن دعا فیضان با استعداد صفوت باطن وآن قدر صفای روح ونزهت مواطن بهم میرسید که از دیگر اشغال واذکار وحلبات اربعینات کمتر فایده ونفع باطنی حاصل میگردید وحضرت واهب عطیات نزه عطا ده بآن شیخ بزرگوار بآن اندازه مرتبه اجابت دعا ورتبه قبول دعوت مشکل کشا بذل وعطا فرموده بود که بسیاری رو داده واکثری بوقوع آمده که شیخنا ومرشدنا برای امری دعا فرموده اند وآن کار حسب دعا آن شیخ فرخنده شعار وآن امر بروفق مناجات آن ولی همایون اطوار جلوه گر وصورت نما گردیده اما مضمون این بیت حسب حال فیض اشتمال دعای شیخنا شعر دعا می بلب نارسیده × ندای فاستجبنا لها شنیده × وحضرت منعم شرافات نزه اسمه حضرت شیخنا ومرشدنا را سراپا فضائل دارین وسراسر مکارم کونین انعام ومرحمت فرموده بود که در هر فضل ظاهر وباطن ذات ستوده سمات یکتا ورشک افزای بزرگان فضیلت رسا بود از آن جمله فضائل ثلاثه نفس آن نفیس زمانه مستثنی بود یکی از ان مکارم ثلاثه نماز دلنوازست وصلوات با گریه نیاز که در بارگاه حضرت داور بی نیاز جل مجده در مرتبه قبول لامثل وبی انبازست دوم علم وعمل قرآن فیض نشان است که به پیشگاه جناب یزدان عز شانه عبادتی بزرگی عنوان وسترگی توامان است وزیاده تر از دیگر عبادات دافع عذاب نیران وسموم وحامشکل نزدا است که در حضرت ایزد یکتا عز وحده عبادت دعا درجه قبول از بساطات فضیلت انتما است ورفعت نما حضرت اوستادنا وشیخنا درین عبادات منظوره علم علمای دوران وافهم فهمای آوان بودند واز برکت صحبت آن شیخ سعادت موهبت طالب درین عبادات ومستفید را ازین طاعات آن قدر فوائد باطن وصفای روح حاصل ومتواصل میگشت که از خدمت دیگر مشایخ با رتبه مشایخ از دیگر نوع ریاضات ومشاغل اربعینات کمتر بحصول می انجامید وبوصول می پیوند شعر خوبی ناز وکرشمه حرکات وسکنات × آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ×

حکایت حضرت رب العالمین ورازق مرزوقین جل مرتبه وزرقه وجناب خالق مخلوقین وغافر مذنبین عز خلقه وغفرانه بمقتدای سالکین دین وپیشوای اهل یقین یقین حضرت امیر المومنین وامام المسلمین جناب سید ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین مجاهد وغازی علیه الرحمة والرضوان را که بعد از واقعه علی شهادت معلی حضرت امیر المومنین وامام المسلمین جناب ازهر سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان بفضل حضرت باری ذو قهرمان بر مسند ارشاد متمکن شده ودر عرصه گیتی رافع اعلام اسلام ودافع شعائر کفر وشرک مظلام شده بودند فضل دعای موثر وشرف مناجات

تاثیر ناظر تابان اندازه و افزونتر از درجه تکاثر بخشش و ارزانی فرموده بود که در واقعات اولیا قدما و حالات صوفیه و صافیه سوالف کبرا بنظر رسیده است و در سوانح اشخاص خوالف کثیر دیده شده و مشاهده گشته که بجلب ممدوح اکثر احیان و بیشتر ازمان در شغل منزه از کثافات کثیر از زحل مشغولی داشتند و معمولی مینمودند و زمانیکه باین عبادت عظما مصروف میشدند بر حضار ارادت مآب حالتی ایمانی و کیفیتی ایقانی طاری و کاری میشد که مجموع آن مجمع در لذائذ کیفیات عرفانی در آمده دران حالت دلفروش سراپا مستغرق میگشتند و از نزعات شیطانی و مشتهیات نفسانی یکسر پاک میرستند و واقعه از واقعات تاثیرات آنجناب و سانحه از سانحات موثرات آن ولی فیض مآب اینست که وقتی در فلان موضع از مواضع مضافات و متعلقات ملک سند حضرت ممدوح در مجمع کثیر دعا فرمودند دران ساعت قدرتی نادره از قدرتهای حضرت اله جهان پناه عز قدرته ظهور گرفت و دران وقت کرشمه طرفه از ندرت کاری رحمت حضرت باری جل ذکره و اسمه جلوه بروز پذیرفت که بغایة ورحمة تبارک برهانه از تاثیر معرفت تخمیر نفس نفیس آنحضرت تمام محفل انوار شاکل با جوش ایمانی و خروش عرفانی رتبه قرآنی یافته بگریه زار زار گریستند و از لوایح خواطر خویش کدورات نفسانی و شیطانی بآب دیده نور دیده خود پاک و صاف بشستند و بسیاری از انجماعت بیمن برکت از حواس ظاهری بیهوش شده در هوش باطنی آگاهی حاصل نمودند و بعضی از افراد آن محلس بنهایت بنیاد انجنان در جوش ایمانی و فور آن عرفان حالت خوش بهم رسانیده سرخوش باده طیبه معرفت گشتند که یکسر مسلوب عقل و حواس ظاهری شده سراسر مجذوب جذبات باطنی گردیدند و از فراوان علیان آن حالت سعادت نشان جوشان و خروشان لباس و جامه دریده سر بصحرا و بیابان نهادند شعر جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا را × کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را × فرد شب بزمی که حدیث سر زلف تو گذشت × هر که برخاست ز جا سلسله بر پا خاست × مردم هوش درست و قائم دینی آمد از صحت لازم بعضی ازان مجذوبان جذبات حضرت قدس آلهی عم نواله را گرفته از صحرا گردی و بیابان نوردی باز داشتند و بعضی ازان و بعضی ازان غافلان مجازی دعا نایان حقیقی سر در صحاری و براری نهاده مفقود نام و نشان و معدوم سراغ وجدان عنوان ــه سقیم زلف تو دل که خوش مقامی دید × ازان غریب بلاکش خبر نمی آید × حضرت منعم قادر جل شانه و جناب مکرم غافر عز سلطانه باولیاء کملا و اصفیاء عظماء خود چگونه تاثیری عظیم و چه نوع اثری فخیم می بخشد که عقل عاقل همه دان و فهم فهیم علوم توامان در پیش آن ندرت کاری و در مقابل آن غرابت نگاری عاجزی انبار و نادانی طراز می گردد جل جلاله و عم نواله سبحانک یا اعظم شانک ــه نه اندیشه در کنه ذاتش رسد × تفکرت بغور صفاتش رسد × خالق صنایع غرائب و نوادر ادست عزت صنعته و موجد فنون غرائب حکمت نما

نظم

ز دست جل ایجاده	از و گشته پیدا مکان و زمان	پی مور بر هستی او نشان
ستودن مر او را ندانند همی	ز اندیشه جان برفشاند همی	ز گردنده خورشید تا تیره خاک
همه گوهران آتش و آب یک	به هستی یزدان گواهی دهند	روان ترا روشنائی دهند

وصیت هفدهم در بیان شعار خجسته اطوار توبه و استغفار بدرگاه مغفرت پناه حضرت کردگار جل جلاله و در اظهار کار فرخنده آثار انابت از فعل نه کار بپیشگاه رحمت دستگاه جناب پروردگار عم نواله

بدان عفا الله تعالی عنک سنی الدارین و رحمک الله تعالی سنی الکونین که توبه از سیئه سجیه انسانیه آدمیه است و اصرار بر معصیت و عدم استغفار از ان حرکت شنیعه از افعال سراپا ضلال رجسیه شیطانیه و خجالیه ابلیسیه حضرت ابو البشر و والد نوع انسان اسود و احمر و پیغمبر خوش سیر و نبی پر خیر و رسول خجسته شیم و باهمایون همدم جناب پیغمبر آدم صلی الله تعالی علی نبینا و علیه و سلم از فعل ناپسند حضرت کردگار زلت لغزش کار توبه و استغفار نمود و بتفضل حضرت آفریدگار تعالت رحمانه بعزت خلافت و منزلت صفوت ممتاز هر دوسرا و سرفراز عالم صغرا و کبری گشت

شعر
تمام عیبم و عیبم همیشه در نظر است × چو معترف بخطای خودم همین هنر است ×

و شیطان رجیم و دیو وخیم و ابلیس پر تلبیس و شقاوت انیس از کار خبیس و فعل ضلالت حسیس و کار خباثت جلیس گناه با زحمت ندامت و پشیمانی و از حضرت غفار و جناب ستار سالت عطیات طلب آمرزش و سوال بخشش نکرد و بزندان لعنت ابدی گرفتار و بسلاسل و اغلال خسران سرمدی مقید و عذاب سزاوار گردید

صلاح کار کجا و من خراب کجا × ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا ×

تائبی که از فعل زشت عصیان توبه و استغفار بحضرت غفران مرتبت جناب رب غفور جلت صفاته نمود نسبت خود را بحضرت اکرم و نبی مقتدای عالم جناب رسول آدم درست نمود و راست ساخت و گنه گاری که در تلبیس ابلیس آمد از گناه شقاوت راه انابت و اعتذار بجناب پر اقتدار حضرت ستار غفار و جناب غافر ستار تعالی شانه نکرد اضافت خویشتن با اشقی الاشقی و ردی اردی شیطان رجیم و پیشوای خبثا ابلیس وخیم مقتدای اشقیا منسوب نمود و صحیح انگاشت و پیداست که نسبت آدمی با نبی اعظم حضرت آدم صلی الله تعالی علیه و سلم موجب استیجاب رحمات حضرت الٰهیه عمت رحمته و باعث دخول جنات عالیه بفضل جناب نامتناهیه کرمت عنایته محقق میگردد و مبرهن است که اضافت انسانی بنفس شناعت عنوانی و ذات لعنت توامانی شیطان ماهر مرام طغیانی و موجد مراتب عصیانی سبب استحقاق غضب حضرت مالک غضوب و خالق محن کروب عم عفوه و وسیله خلود فی النار سراپا کرب و سبب راحت مسلوب مقرر میشود نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی و شیمه کریمه پوزش و طلب آمرزش از عادات بندهٔ برگزیدهٔ حضرت با پرورش و جناب صاحب نوازش است عز جلاله و سجیه نامرضیه ترک توبه و معذرت از اخلاق افراد سینه ذیده طاغی مطلق و باغی سراپا ناحق شیطان لعین است نعوذ بالله تعالی منها حضرات رسل الله تبارک الله و تعالی با وصف عصمت دائما مستغفر و معتذر بوده اند لیس مستحق نزول الطاف حضرت منعم و قادر و مهبط اعطاف جناب مکرم و ناصر جل قدرته و عز نصرته گردیده و ذوات

اولیاء الله تقدس وتعالی با وجود عفت و دانا تائب ومنیب بلطف وعطوفت حضرت وجوات مجیب بسطت رحمانه سراسر مصیبت و سربسر مشیب شده تا جای که سجایای این کرما چنین آمده باشد پس بلاشک در اتیان آن سرسر کرامت ها مردم متیقن ست ومتصور و در مقامی که شمایم این شرفا اینچنین وارد گردیده باشد پس در ارتکاب آن سربسر سعادت ها بنی آدم متحقق ست ومقرر کفی بالله بصیرا که شغل سعادت وصل توبه واستغفار بحضرت قدس پروردگار قدس نعمائه مصقله مصفا لوایح قلوب لسان معصیت مرغوب از کدورات رین عصیان پرشین آمیست وکفی بالله حسیبا که خوی منفعت مملو انابت واعتذار بجناب با انوار حضرت کردگار نور آلائه آله مجلی آینه روح بنی آدم پر فتوح از کثافات زنگ معصیت زنگ ست که بدستیاری این خصلت حمیده دامن حال از کدورات گنه گاری پاک باید رفت وتبدید کوشش این عادت مجیده لباس بال از کثافات تیره گاری صاف شاید شست وبالله المنعم ذی النوال که عبادت تبقدیم انابت بحضرت معبودیت واله ذو رحمت عم عفوه سراپا از بواعث عزت وفتخار عبد خاک رو عصیان کارست وشعار ترک یورش واستغفار سراسر از موجبات اهانت وذلت انسان خطا آثار وبزهکارست وتالله المکرم المتعال که طاعت اتیان توبت بجناب سراپا عظمت وغافر خطیئت عم غفرانه سربسر از اسباب راحت ونعم در حق بنده معصیت شیم ست وآطوار غفلت وذهول از طلب آمرزش وسوال بخشش سراسر از امور استحقاق واستیجاب نکبت وعذاب در حق عاصی خراب وآثم عقوبت مناب ست حضرت معطی رحمات وجناب موفق خیرات وطاعات توفیق شوق توبه واستغفار واستعداد ذوق انابت واعتذار بحرمت عظمت مدار وجناب کبریا بار خود نصیب همگنان ومقسوم مخلوقیان گرداناد آمین یا اله العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین حالا بمناسبت کلام وملائمت مرام آیاتی چند از فرمان ملک علام وسلطانی عالی شان منجمله احکام آله سمو المکان وحضرت معبود ذو الامتنان جلشانه وعز سلطانه بپاس توضیح مقام وبلحاظ تشریح کلام جهت آگاهی واطلاعی خواص وعوام بدستیاری اقلام بحیز ارقام می کشد وبخاص وعام افراد انام انتباهی وآگاهی از فرمان واجب الاذعان حضرت رحمن جل جلاله واز منشور فیض معمور ملک دیان عم نواله میدهد پس ازان احادیثی معدود از منطوق لازم الوثوق وملفوظ سراپا فراست وفضیلت ملحوظ حضرت رسول معصوم ومحفوظ وجناب نبی کرامات حظوظ ومکارم وشرافات وفضائل محظوظ صلی الله تعالی علیه وسلم به تصویر تسطیر وتنقیش تحریر می آراید وبخلایق عالم ومخلوق بنی نوع آدم از مضامین هدایت آگین ان اطلاع وآگاهی میسازد آیت وَالَّذِیْنَ معطوفست بر الذین ینفقون ومضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکے آنها که بصفت اتفاق وحلم وعفو واحسان موصوف اند دوم طائفه تائب غیر مصر وایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته اَوْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی ونزد بعضی فاحشه کردار ناشایسته وناپسندیده است

وظلم گرفتار ناستوده یا اول کبائر وثانی صغائر وبقول جمعی فاحشه خطا وظلم نقض عهدست یا زنا و آنچه
مادون اوست از مقدمات آن چون نظر ولمس ومعانقه وتقبیل وبر هر تقدیر می بعد از آن فاحشه وظلم
ذَکَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را
که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ
یَغْفِرُ الذُّنُوبَ وکیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را
اِلَّا اللّٰهُ مگر خدا وَلَمْ یُصِرُّوا واصرار نکردند بعد از استغفار عَلیٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شده
از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ وایشان که اصرار نکنند یَعْلَمُونَ میدانند
که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول آیت در شان بهمان تمار بود که زنی صاحب جمال بخرما
خریدن نزد وی آمد وبهمان را دل برو کششی کرد وبه بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید
وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده
مگردان بهمان را خوف الهی دریافت وپشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام شتافت
وصورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید فرمود که من در میان شما وشما چنین کارها میکنید
حق سبحانه برای تاکید امید واری تائبان این آیت فرستاد وبقول بعضی در شان ابوالیسر فرود آمد
یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه واستغفار آوردند
وَآخَرُوْنَ وقومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اِعْتَرَفُوْا بِذُنُوْبِهِمْ
اعتراف کردند بگناهان خود ومقر شدند بدان خَلَطُوْا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک یعنی
غزاها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بودند وَآخَرَ سَیِّئًا وعملی دیگر که
از تبوک تخلف نمودند عَسَی اللّٰهُ شاید که خدا اَنْ یَّتُوْبَ عَلَیْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد اِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ بدرستی که خدا آمرزنده است مر تائبان را رَحِیْمٌ مهربانست به تفضل برو در تاویلات
کاشفی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است وعدم رسوخ ملکه خطیات
وبدان استدلال می توان کرد برانکه معترف را دیده بصیرت کشاده شده وقباحت گناه مشهود وی گشته
چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد در زایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب
مناسبت آنرا نیک بیند ودر عذاب خذلان بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده رباعی
چونکه تو بد گناه را دانی ∴ کشدت جانب پشیمانی ∴ ور ندانی گناه را که بدست ∴ آن نشان شقاوت
ابدست آیت اَلَمْ یَعْلَمُوْا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند اَنَّ اللّٰهَ از کرمه

هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ
و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وَأَنَّ اللّٰهَ و نمیدانند آنرا که خدا هُوَ التَّوَّابُ اوست
توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنند وَيٰقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود
بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار
من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران است وَدُودٌ و دوستدار تائبان است و ودود بمعنی فاعل است
یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی همه خلق
و دوست داشته شده دلها بحق یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان را دوست میدارند و فی الحقیقة
دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت
می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست میدارد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستیکه من هر آئینه نیک
آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغامبر صلی
الله علیه و سلم مواظبت نمود یا بر هدایت استقامت کرد یا بر طریق اهل سنت و جماعت رفت رباعی
راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم ؛ کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن ؛ هر مژه در
چشم وی همچون سنان تیز باد ؛ کو تنالی زندگی خواهد زمانی بی سنن انتهی وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ
و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ ببیند أَثَامًا جزای بزهکاری خود گفته اند اثام وادی است
در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت کنند یا چیزی است که سیلان میکند از اجساد دوزخیان
مثل خون و ریم یا اثام و غی دو چاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو چند کرده شود
لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کار را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید ماند فِيهِ در عذاب مُهَانًا
در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشند إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا
و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولٰئِكَ
پس آن گروه يُبَدِّلُ اللّٰهُ بدل میکند خدا سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشانرا به نکوئیها یعنی سوابق
معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات را بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس
بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت
مبدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا غَفُورًا آمرزنده گناهکاران توبه را رَحِيمًا

مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَن تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زنا ست
یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات
نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز دارد إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب خدا مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند
بحق رجوع پسندیده قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي گفت ای پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم
بر نفس خود بقتل قبطی بیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرز مرا پس بیامرزید خدا وی را بالاستغفار
وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستیکه خدای آمرزنده ست مر بندگان را و مهربان بدیشان آیت و
ظَنَّ دَاوُدُ و گمان برد داود علیه السلام أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گردد و دریافت نماید فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد
بر روی در حالتی که سجده کننده بود وَأَنَابَ و بازگشت بخدا این سجده نزد امام اعظم رحمة الله علیه عزیمت است
و میگویند که تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر آن و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد حنبل
دو روایت ست و این سجده دهم ست بقول امام اعظم و در فتوحات مکی این را سجده انابت گفته و فرموده
که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجد للشکر فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم
مر او را وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه مر او است عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ هر آینه بعد از مغفرت
و نیکو بازگشت در بهشت آیه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که ای بندگان
من آنانکه اسراف کردند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی در گناهان افراط نموده اند و از حد درگذشته اند
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ نومید مشوید از رحمت خدای که این آیت امیدوارترین آیت ست در
قرآن و در خبر آمده ست که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت از دنیا
و ما فیها بهتر ست در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در مسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش
دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود ای مذکر چرا نا امید میگردانی مردمانرا اگر نخوانده آنرا که میفرماید
قل یا عبادی الذین الی آخره در فصول آورده که کمال ترجیه در سه چیز ست اول لطف خطاب که فرمود
یا عبادی و نگفت یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاوا و سوم تنبیه
که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرمود لا تقنطوا نهی ست و هرچه در قرآن حق سبحانه از آن نهی فرموده
لازم ست از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست مصراع نومید مشو که نومیدی کفر ست
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بدرستیکه خدای تعالی بیامرزد گناهان همه را و اگرچه بسیار باشند بغیر
شرک که مطلق آمرزیده نشود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه ست و این قید خلاف ظاهر است

و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رضي الله عنها که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالي اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ بدرستیکه خدای او آمرزنده گناهان مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر تفسیر این آیت به بسطی لایق تحریر است و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار شفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد ع ندارم هیچگونه توشهٔ راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله ❊ تو فرمودی که نومیدی میارید ❊ ز من لطف و عنایت چشم دارید ❊ بدین معنی بسی امید داریم ❊ بجز تو از که بس امید داریم ❊ امید دردمندان را روا کن ❊ دل امیدواران را دوا کن ❊ آیت وَهُوَ الَّذِيْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ و اوست آنکسی که بمحض کرم قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود چون بد و باز گردند و از گناهی ندامت در زمان بازگشت را در پذیرد وَیَعْفُوْ عَنِ السَّیِّاٰتِ و فرو گذرد از بدی های ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را درگذارد از ایشان وَیَعْلَمُ مَا یَفْعَلُوْنَ و میداند آنچه میکنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص رحمه الله تا میخواند یعنی خدای تعالی میداند آنچه میکنید از گناه و توبه آیت وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد آر به آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّكُمْ بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید اَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ بفرا گرفتن شما الْعِجْلَ گوساله را بخدای فَتُوْبُوْا پس باز گردید و به تضرع و زاری اِلٰی بَارِئِكُمْ بسوی پروردگار خود فَاقْتُلُوْا پس بکشید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانیکه گوساله نپرستنده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذٰلِكُمْ این کشته شدن خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزدیک آفریننده شما و بعد ازین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو درآمده و سرها پیش افگنده و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار کس را از ایشان بکشتند پس رب العزت میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَیْكُمْ پس توبهٔ شما بپذیرفت اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه اوست نه غیر او پذیرندهٔ توبهٔ عاصیان الرَّحِیْمُ مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه به قتل نفس ممنوع نیست اما توبه بني اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکارا و توبه خاصهٔ این امت قتل نفس است در نهانخانهٔ ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس باطن جز مومن خالص میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد نظم نفس خود را کش جهانی زنده کن ❊ خواجه را کشتست آ

اورا بنده کن * تو طمع داری که او دهد بی جفا * بسته داری در رو قار و در قفا * هر کسی را این تمنا
کی رسد موسی باید که اژدرها کشد آیت وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ
چون رفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس الله سره فرمود که بر نفس
خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود
چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت
بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ
نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بر وی راه رفتن را پس ما او را به بحر در آموردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد
فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکی ها یعنی در ظلمات بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند مرا أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ با آنکه هیچ معبود
نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی الهی إِنِّي كُنْتُ بدرستیکه من هستم در این مِنَ الظَّالِمِينَ از
از ستمگاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند
که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا پس ما اجابت کردیم لَهُ مر دعای
یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود
بیرون افگند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنان که او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ می رهانیم و نجات
میدهیم گروندگان را وَتُوبُوا و باز گردید إِلَى اللَّهِ بسوی خدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروندگان
لَعَلَّكُمْ شاید که شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید به توبه همراه توبه فرموده چه هیچ یکی از خطره و جریمه خالی
نیستند امام قشیری قدس الله سره فرمود که محتاج به توبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنهکاران شما
توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز رسوا نکند
آیت رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ ای آفریدگار ما فرا رسیده همه چیز را رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش
و دانش یعنی رحمت و علم تو همه چیز را رسیده ست فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا پس بیامرز مر آنان را که
توبه کردند وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ و پیروی نمودند راه ترا که دین اسلام ست وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ آیة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ
باز گردید بخدا تَوْبَةً نَصُوحًا بازگشتن خالص یعنی توبه کنید و باز ایستید گناه مرویست معاذ بن جبل
رضی الله تعالی عنه فرموده که توبه نصوحا آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند
به پستان حسن بصری رحمه الله تعالی فرموده که توبه نصوحا دو رکن دارد اول ندامت بر گناه

گذشته وو دیم عزیمت بر ترک آینده نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ❊ بر در حق تو سلمان آمدن ❊
خدمت از سر گرفتن با نیاز ❊ با حقیقت روی کردن از مجاز ❊ عَسَىٰ رَبُّكُمْ چون توبه کنید شاید
پروردگار شما اَنْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه درگذارند از شما سَيِّاٰتِكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ وور آرد
شما را ببوستانها که پیوسته تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر درختان وقصور آن جویهای روان
ودر آورد ران هدان کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدا پیغمبر را یعني نفس او را عذاب کند و
شفاعت او را مردود سازد در باره عاصیان وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ ورسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده‌اند
با وی یعني درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نُوْرُهُمْ نور ایشان یعني نوری که خدا
بمومنان عطا کرده بمشعلی میرود ومی شتابد بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ در پیش ایشان وَبِاَيْمَانِهِمْ وبجانب راست
ایشان وقتیکه بر صراط گذرند ودران محل که نور منافقان فرو میرد يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ گویند مومنان ای آفریدگار
ما اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان برای ما نُوْرَنَا نور ایمان ما یعني باقي دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا وبیامرز
ما را یعني از ظلمت گناهان پاک کن اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بدرستیکه تو بر همه چیز از اتمام انوار ومغفرت
توانائي آیت وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا وهرکه بکند بدي کازان ضرر بغیر رسد اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ
يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدا بتوبه وانابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدا را غَفُوْرًا آمرزنده گناهان او رَّحِيْمًا
مهربان بفضل خود بروی درین آیت ترغیب فرموده طعمه وقوم او را بتوبه واستغفار آیت فَمَنْ تَابَ پس هر که
توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهٖ بعد از ستمگاري خود یعني دزدي وَاَصْلَحَ وبصلاح آرد کار خود را بآنکه تراخي خصم کند
وعازم باشد برآنکه بادزدي باز عود نماید فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوْبُ عَلَيْهِ پس بدرستیکه خدا توبه او قبول میکند
اما قطع ید ساقط نشود اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدا آمرزگارست گناه او را رَّحِيْمٌ مهربانست برو که در محشر
او را رسوا نکند آیة وَالَّذِيْنَ وآنانکه عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ کردند بدیهای از کبایر وصغائر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوْا
پس بازگشتند بخدا مِنْۢ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَاٰمَنُوْا وبگروید ند یعني تصدیق کردند خدای را
بیگانگي ورسول را بپیغامبري واگر مراد از سیات غیر شرک باشد معني اٰمَنُوْا آنست که تصدیق کردند آن را
که حق تعالی توبه گناهگاران را قبول میکند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه
لَغَفُوْرٌ هر آئینه آمرزنده ست مرگناهان ایشان را رَّحِيْمٌ ومهربانست برایشان بقبول توبه از ایشان
آیة فَاَمَّا مَنْ تَابَ اما آنکس که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ وبگرود بخدا ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل
شایسته فَعَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ مِنَ الْمُفْلِحِيْنَ پس شاید بلکه باید که باشد از رستگاران وبوقت سوال از جواب
فرو نماند ورستگاري باجابت حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بازبسته است

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ آمرزنده گناهان هر کسی را که از تصدیق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
وپذیرنده توبه از گوینده کلمه شَدِیْدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مرکسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِی الطَّوْلِ
خداوند بخشش وبزرگواری لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که مستحق عبادت باشد مگر او وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ
وبسوی اوست بازگشتن همه بندگان برای مجازات ایشان که در حدیث هدایت غلیت آمده است عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاللّٰهِ اِنِّیْ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ
اَکْثَرَ مِنْ سَبْعِیْنَ مَرَّةً فرمود آنحضرت سوگند بخدا بدرستیکه من هر آئینه استغفار میکنم بسوی وی بیشتر از
هفتاد بار رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَعَنِ الْاَغَرِّ بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه وتشدید را الْمُزَنِیِّ بضم میم و فتح زا
منسوب بمزینه که قبیله مشهورست از عرب صحابیست و معدودست در اهل کوفه وبعضی گفته اند در اهل بصره
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ لَیُغَانُ عَلٰی قَلْبِیْ بدرستی که هر آئینه پرده کرده
میشود بر دل من و غین غیم است بمعنی ابر و فی الصراح غین ابر وبعضی گفته اند غین ابر تنک را گویند
وَاِنِّیْ لَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ بدرستی من هر آئینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار
رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه علما وعرفا در بیان معنی این حدیث و دریافت این سر حیران اند وسزاوارست مر ایشان را
که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوال که عارض میگردد
بران و هر چه در وی گفته اند و گویند همه بظن و تخمین است اگر چه دعوی کشف ویقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی
از محققین عارفین از نور سینه آنحضرت پرتو افتد والله اعلم پس بعض علما گفته اند که این از جهت غم واندوه
امت بود در مبدا و معاد آنچه مطلع شده بود نبی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار
همه برای ایشان بود اما لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت ابا گونه ازین معنی دارد مگر آنکه طلب توبه و توفیق
آن باشد مر ایشان را وبعضی گویند که این چیزی بود که متعلق بود آنحضرت بدان کاروبار و مصالح ایشان را
از ارشاد و محافظت ازواج و اکل و شرب و محاربه اعدای دین تا چنان می نمود که گویا شاغل است
از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم اطاعت و اشرف عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجه وی و تفرد
وی صلی الله علیه وسلم به پروردگار و خلوص قلب و همت وی از هر چه ماسوی اوست و این را گناه می
پنداشت واز ان استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین وبعضی از صوفیه گفته اند
که این غین انوار بود نه غین اغیار و لین اشارت است بانچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده میشد بر قلب
شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات وی
شهود مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمشابه ذنب که استغفار کرده شود از ان و همچنین بود حال

قلب شریف وی دایم وانوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند وباین اشارت ست بقول
وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة وارفع کلام درین مقام قول اصمعی ست
در وقتیکه پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر در قلب دیگری می پرسیدی میگفتم وبیان
میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست وحال وی از جمله
متشابهات ست که حد انجا دم نتوان زد وشیخ تورپشتی میگوید که خدا خیر دهاد اصمعی را در رفتن بر نهج ادب واجلال
واعظام وی شان وی را که موقع وحی ومنزل فرود آمدن قرآن ست بعد ازان میگوید که ما درین مسلک بمدد روشن
میرویم یکی آنکه گوییم که هرگاه قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمام ترین وکامل ترین وروشن ترین وعارف
ترین دلها بود واعتنا واهتمام داشت وباوجود آن بتشریع ملت وتاسیس سنت ناچار بود اورا از فرود آمدن
بمرتبه ترخص والتفات ببعض حظوظ النفس متحتم بود باحکام بشریت وچون ارتکاب میکرد میگرفت زود میپرید
چیزی ازینها کدورت از جهت کمال رفعت وفرط نورانیت چه شیئی چندان که رقیق تر وصاف تر ورود تاثیرات
در وی ظاهر تر وپیداتر وآنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزی ازان در می یافت آنرا از جمله گناهان می شمرد
وازان استغفار میکرد وازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا ومیگفت صلی الله علیه وسلم
غفرانک از جهت فقدان ذکر لسانی دوم آنکه گوییم که خدای تعالی چنانکه برگزید اورا از عالمیان وفرستاد
برایشان خواست که باقی دارد درمیان ایشان تا منتفع شوند بوی تا آن زمان که بتمام وکمال رسد سهم ارشاد
وهدایت وتکمیل وآنحضرت اگر گذاشته میشد برانچه وی درانچه بود از حضور وتجلیات الهیه فراغ وفرصت نمی یافت
برای تعریف جاحد وتعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه برگاشتن نوعی از احتجاب واستتار بر قلب شریف
وی تا مشغول گردد باین عالم وتمام تر گردد حظ وانتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت
بحال خود این را گناه می پنداشت واستغفار میکرد این حاصل کلام تورپشتی ست ووجه اول راجع
بوجهی ست که سابق مذکور شد ووجه ثانی نیز موجه ست وطیبی نیز دو وجه از افادات شیخ الوقت شهاب الدین
سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب بثانی دو وجهی ست که تورپشتی ذکر کرده انتهی ودر رساله مرج
البحرین این دو وجه مقرون بحسن تقریر وتحریر بیان نموده ونزد این ضعیف سخن اصمعی همه خوش تر ست والله اعلم
وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ تُوْبُوْا اِلَى اللهِ ای
آدمیان توبه کنید ورجوع آرید بسوی خدا فَاِنِّي اَتُوْبُ اِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ پس بدرستیکه
من توبه میکنم بسوی وی تعالی در روز صد بار رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْمَا يَرْوِيْ عَنِ اللهِ روایت ست از ابی ذر گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند

از خدا تبارک وتعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم بر نفس خود یعنی سلب کرده ام من آنرا از ذات خود کنایت است
از تنزه وتقدس وی تعالی از ان وذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او که فرمود وجعلته
بینکم محرما وگردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر وتجاوز
نکنید از حد اعتدال وانصاف یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته ای بندگان من همه شما
گمراهید مگر آنکسی که راه نمودم من اورا فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت
کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام
بخورانم من اورا فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا عبادی
کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه
جامه پوشانم من اورا پس طلب کسوه کنید از من تا کسوه دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت
دین که هدایت است وچه نعمت دنیا که طعام وجامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی وثانی عام
است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثناء الا من اطعمته والا من کسوته وحال آنکه
آنهمه را ثابت است وهیچکس محروم نیست از ان وطیبی گفته است که مراد بالطعام وکسوه بسط رزق
واغناست فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا وسکون خا وکسر طا باللیل والنهار وانا
اغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب وروز ومن می آمرزم
آنها را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم مر شما را
یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی ای بندگان بدرستیکه شما هرگز نمیرسید گزند را
که گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت وضر گزند رسانیدن بضم ضاد وفتح آن ضد نفع بالفتح مصدر است
وبضم اسم کذا فی القاموس ودر مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم است
ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی وهرگز نمیرسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی
در معصیت بندگان زیانی ونقصانی ببارگاه صمدیت حق نمیرسد ودر طاعت سودی وکمال
نه بلکه سود وزیان ایشان است یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم ای بندگان
اگر باشد که اول شما وآخر شما وآدمیان شما وجنیان شما کانوا علی اتقی قلب رجل
واحد منکم باشند بر پرهیزگار ترین دل یکمرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی
از شما که متقی ترین دلها باشد وشما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی ملکی شیئا

زیاده نمیکند آن در ملک و پادشاهی من چیزیرا یا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا ای بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بی فرمانی کننده و گناه کننده ترین دل یکمرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزیرا یا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ای بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روی زمین فَسَأَلُونِي پس سوال کنند مرا و بخواهند مرا هرچه خواهند فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ پس بدهم هر آدمی را خواست او را مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي کم نگرداند آن دادن آنچه نزد من است از نعمت إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمِخْيَطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ مگر چنانکه کم می گرداند سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا عَلَيْكُمْ ای بندگان من نیست از عملهای شما نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيَّاهَا پس تمام میدهم شما را جزاء آن اعمال را فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللهَ پس کسیکه بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید که شکر کند و ثنا گوید خدا را که توفیق آن داد و جزاء خیر بر آن مترتب گردانید وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بجزای بد رسیده رَوَاهُ مُسْلِمٌ **وَعَنْ** أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا بود در بنی اسرائیل مردی که کشته نود و نه آدمی را ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ پس تر بیرون آمد در حالیکه می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ تَوْبَةٌ پس آمد راهبی را پس پرسید او را آیا هست مرا و را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الي توبة آیا هست مرا توبه و این اگرچه بجهت معنی ظاهرتر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است قَالَ لَا گفت راهب نیست ترا توبه فَقَتَلَهُ پس کشت آنمرد راهب را وَجَعَلَ يَسْأَلُ و در ایستاد که سوال میکند مردم را فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ ائْتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا پس گفت مراورا مردی بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی است یعنی در وی کسی هست که حل اشکال تو خواهد کرد فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ پس دریافت او را امارات و علامات موت یعنی مرگ او در رسید فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا پس میل کرد آنمرد بسینه خود بجانب آن قریه بعضی گفته در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشید و بآنجانب رفت

نو رسیل کردن و بگرانی بر خاستن فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ پس بیکار کردند
ونزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان عذاب و فرشتگان رحمت بران شاید که وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند که مغضوب و معذب است فَأَوْحَى اللهُ إِلَى هٰذِهِ أَنْ تَقَرَّبِي و وحی
فرستاد خدا بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو به میت وَإِلَى هٰذِهِ أَنْ تَبَاعَدِي
و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از انجا هجرت کرده بود که دور شو از میت فَقَالَ قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا
پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمایید مسافتی را که میان دو قریه ست که میت کدام یکی
ازین دو نزدیک ترست فَوُجِدَ إِلَى هٰذِهِ أَقْرَبَ بِشِبْرٍ پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت
نزدیک تر بیک وجب فَغُفِرَ لَهُ پس آمرزیده شد مراو را و درین حدیث کمال مبالغه ست بسعت رحمت الهی
و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و همین
مؤید ست آنچه در حدیث وارد شده اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبي ورحمتک ارجی عندي من عملي و مناسب
همین ست که فرموده رب اغفر وارحم واهدني السبیل الاقوم وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ
سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست اگر گناه نکنید هر آئینه ببرد الله تعالی شما را و بجای
بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ و هر آئینه می آرد قومی را که گناه کنند فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ پس طلب آمرزش کنند از خدای
فَيَغْفِرُ لَهُمْ پس بیامرزد ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه ست گناهان را از برای اظهار
مقتضای اسم عفو و غفور ست گر جرم ز بندگان نیاید عفو تو جمال کی کشاید و تا رغبت کند در توبه
و استغفار رخت بر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده ست از ذنوب و فرستاد
پیغمبران را تا باز دارند فافهم و بالله التوفیق رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ بدرستیکه
خدای تعالی فراخ میگرداند دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ
لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ و فراخ میکند دست رحمت خود را بروز تا توبه کند بدی کننده در شب و بسط ید کنایه
ست از توسعه در غفران و اظهار کرم حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تا آنکه برآید آفتاب از جای غروب
وی که در ان وقت در توبه بسته گردد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى
عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ

بدرستی که بنده وقتیکه اقرار میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پس تر توبه میکند و رجوع می آرد بدرگاه رحمت حق تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع او را و رجوع میکند برحمت بروی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَابَ قَبْلَ اَنْ طَلَعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بروی قبول توبه واجب است بفضل الٰهی وکرم وی رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَلّٰهُ اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهٖ حِيْنَ يَتُوْبُ اِلَيْهِ هرآئینه خدای تعالی سخت ترست از روی شادمانی بتوبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده هنگامی که توبه میکند و رجوع میکند بسوی خدای تعالی مِنْ اَحَدِكُمْ كَانَ رَاحِلَتُهٗ بِاَرْضٍ فَلَاةٍ از یکی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین دشت فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ پس برمید و گریخت راحله از وی وَعَلَيْهَا طَعَامُهٗ وَشَرَابُهٗ و بران راحله بود طعام و شراب وی فَاَيِسَ مِنْهَا پس ناامید آنکس از آن راحله فَاَتٰى شَجَرَةً آمد آنکس درختی را فَاضْطَجَعَ فِيْ ظِلِّهَا پس پهلو نهاد در سایه آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قَدْ اَيِسَ مِنْ رَاحِلَتِهٖ درحالی که بتحقیق ناامید شده است از راحله خود فَبَيْنَمَا هُوَ كَذٰلِكَ اِذْ هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهٗ پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضرست براحله درحالتی که استاده است راحله نزد وی فَاَخَذَ بِخِطَامِهَا پس گرفت مهار راحله را ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ پس گفت آن مرد از سختی شادمانی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَبْدِيْ وَاَنَا رَبُّكَ خداوندا تو ئی بنده من و منم پروردگار تو اَخْطَاَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ خطا کرد آنکس از سختی فرح و گفت تو بنده منی و من پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بنده تو و مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیه آنست بفرح شخصی گم شده و گریخته خود را یابد و بنده گنه گار بنده گریخته از پروردگارست و توبه حکم بازآوردن وبازیافتن دارد فافهم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ عَبْدًا اَذْنَبَ ذَنْبًا بدرستی که بنده از بندگان کرد گناهی فَقَالَ رَبِّ اَذْنَبْتُ فَاغْفِرْهُ پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کرده ام پس بیامرز این گناه را فَقَالَ رَبُّهٗ پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه اَعَلِمَ عَبْدِيْ اَنَّ لَهٗ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَاْخُذُ بِهٖ آیا دانست بنده من که مرا پروردگاریست که می آمرزد گناه را و می گیرد بگناه غَفَرْتُ لِعَبْدِيْ آمرزیدم بنده خود را ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللّٰهُ

پستر درنگ کرد آن بنده در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثُمَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا پستر کرد گناه بار دیگر فَقَالَ رَبِّ
اَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْهُ پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کردم پس بیامرز این گناه را فَقَالَ
پس گفت پروردگار درین بار نیز اَعَلِمَ عَبْدِيْ اَنَّ لَهٗ رَبًّا يَّغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَاْخُذُ بِهٖ غَفَرْتُ
لِعَبْدِيْ ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ رَبِّ اَذْنَبْتُ ذَنْبًا اٰخَرَ فَاغْفِرْهُ لِيْ
درین مرتبه لفظ آخر و لي زیاده است و در بعضی نسخه در اول لي و در دوم آخر و لي نیز موجود است انتهى واصح
که در بعض نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فَقَالَ اَعَلِمَ عَبْدِيْ اَنَّ لَهٗ رَبًّا يَّغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَاْخُذُ بِهٖ
غَفَرْتُ لِعَبْدِيْ فَلْيَفْعَلْ مَا شَاءَ پس گفت بکند بنده هرچه میخواهد از گناهان ما دام که استغفار آرد
و مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ باید دانست که امر فَلْيَفْعَلْ
ما شاء برای اظهار شفقت و تلطف و حفاوت است چنانکه درین قول علیه الصلوة والسلام در حق حاطب
بن ابي بلتعه لَعَلَّ اللّٰهَ اطَّلَعَ عَلٰى اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ پس مراد آن باشد که اگر خواهی کرد آنچه میکردی پس
از آن استغفار مینمودی و استغفار از آن خواهی کرد مغفرت و آمرزش از آن مرترا خواهم کرد و آنچه
در مختصرات اصول و بلاغت مسطور است که صیغه امر مستعمل می شود در شانزده یعنی ایجاب[1] و ندب[2] و تادیب[3]
و ارشاد[4] و اباحت[5] و تهدید[6] و امتنان[7] و اکرام[8] و تعجیز[9] و تسخیر[10] و اهانت[11] و تسویه[12] و دعا[13] و تمنی[14] و احتقار[15] و تکوین[16]
مقصود از آن غلبه استعمال وی در آن است نه حصر استعمال آن زیرا که استعمال صیغه امر در دیگر معانی مانند التماس
و تعجب و اخبار و انذار و حفاوت و غیرها نیز آمده است چنانکه در کتب مبسوطه و مطولات اصول و بلاغت
مانند شروح منهاج بیضاوی و تصانیف آمدی و ارموی و شروح مفتاح سکاکی مصرح است والله اعلم
وَعَنْ جُنْدُبٍ بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاری است که از اکابر
صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست و ظاهر آن است که مراد اینجا ابو ذر باشد
والله اعلم اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَ اَنَّ رَجُلًا قَالَ وَاللّٰهِ لَا يَغْفِرُ اللّٰهُ
لِفُلَانٍ روایت است از جندب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند
نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا مردی فاسق مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد
که خدای تعالی او را نمی آمرزد وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ و بدرستیکه خدای تعالی گفت مَنْ ذَا الَّذِيْ يَتَاَلّٰى
عَلَيَّ اَنِّيْ لَا اَغْفِرُ لِفُلَانٍ کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این علمست که سوگند
خورد یعنی دروغ گوئی کردم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را فَاِنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهٗ
پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم من فلان را وَاَحْبَطْتُ عَمَلَكَ و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد است

که گفت خدای تعالی نمی آمرزد فلان را أو كما قال یا چنانچه گفت راوی یا آنحضرت این عبارت را در جای میگویند
که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده ست رواه مسلم و درین حدیث زجر ست مر کسی را که بر شخصی
حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد که شاید مولی تعالی او را بخشد و این را بگیرد و ازینجا گفته
ست ع نا امیدم مکن از سابقه روز ازل * تو چه دانی که پس پرده که خوب ست و که زشت وعن
شداد بشین معجمه و تشدید دال اول بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده حسان
بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم سيد
الاستغفار ان تقول افضل استغفار اینست که گوئی اللهم انت ربي خداوندا توئی پروردگار
من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتني پیدا کردی تو مرا وانا عبدك ومن
بندهٔ توام وانا على عهدك ووعدك ومن ثابت و دائم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده
که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان وعده
کرده پس من مقیم و معتمدم بر عهد تو و مصدقم بر وعده تو و دل بر بسته و بر در امید نشسته ام اگرچه بهیچ طاعتی
چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آن قدر که استطاعت دارم و می توانم نه آنچنانکه لایق درگاه تو باشد
و ادای حق تو توانم کرد که آن قدر در بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون ست اعوذ بك من شر ما
صنعت پناه میجویم به تو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن
و احسان خالی ست و متضمن دعوی حول و قوت ست نعوذ بالله من ذلك ابوء لك بنعمتك علي اعتراف
میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء بذنبي و اعتراف میکنم برای تو بدوام و استمرار وجود
گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم ست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور
گناه از بنده و در اخبار آمده ست که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من بر تو نازل باشد
و شکر و کفران از تو بسوی من صادر گردد من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو
و تو دشمنی می ورزی با من بمعصیه و بغیر ما نیکی کردن با آنکه محتاجی بمن فاغفر لي پس بیامرز مرا
فانه لا يغفر الذنوب الا انت پس بدرستی نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت
عجز و اعتذار و نهایت ذلت و انکسار ست و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع معانی
آن دروی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوایج اعتماد و رجوع بوی باشد و حاصل معنی
این استغفار آنست که بنده باید که همیشه نظر بر گناه و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض
باشد زیرا که اگر تفتیش کند عبودیت نفس خود را و معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت

درگاه حق و قابلیت قبول وی ندارد و باین بضاعت دکالا نجات از عذاب نتوان خرید چه جای حصول ثواب و نعیم ما قال ؎ طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ❊ راضیم گر مدد علت عصیان نشود ❊ و قال ؎ گر طاعت خود نقش کنم بر نانی ❊ وان نان نهم پیش سگی بر خوانی ❊ وان سگ زبی گرسنه در بند سنی ❊ از ننگ همان نان نزند دندانی ❊ رحم الله قائله و اگر فرضاً عملی خالص گردد و حالی صحیح شود و وقتی صافی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و مستحق آن نداند پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و رویت منت و فضل خداست و این از اجل معارف وانفع و اسلم احوال ست برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت ست بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله بعد ازان فضیلت این سید الاستغفار بیان میکند و میگوید قَالَ گفت آنحضرت وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ کسیکه بگوید این کلمات را در جزوی از روز مُوْقِنًا بِهَا در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد دارنده ست بآن فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ پس بمیرد هم در ان روز قَبْلَ اَنْ يُمْسِيَ پیش از انکه شام کند فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس آنکس از کسان بهشت ست وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوْقِنٌ بِهَا فَمَاتَ قَبْلَ اَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ و کسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده ست بدان پس بمیرد پیش از انکه صبح کند پس وی از اهل بهشت ست رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ تَعَالٰى يَا ابْنَ اٰدَمَ اِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِيْ وَرَجَوْتَنِيْ غَفَرْتُ لَكَ عَلٰى مَا كَانَ فِيْكَ گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستی که تو مادام که دعا کنی تو مرا با مرزیدن و امید واری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان وَلَا اُبَالِيْ و باک ندارم ازین که بگویند چرا گناهگاری را که سزاوار عقوبت بود بخشید يَا ابْنَ اٰدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوْبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِيْ غَفَرْتُ لَكَ وَلَا اُبَالِيْ ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آنرا پس تر طلب آمرزش بکردی تو مرا می آمرزیدم ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت او بر آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع اوست و عنان بکسر عین نیز روایت ست بمعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن و اعیان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت ست يَا ابْنَ اٰدَمَ اِنَّكَ لَوْ لَقِيْتَنِيْ بِقُرَابِ الْاَرْضِ خَطَايَا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آیی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثُمَّ لَقِيْتَنِيْ لَا تُشْرِكُ بِيْ شَيْئًا پس پیش می آیی مرا در حالیکه شریک نمیگردانی بمن چیزی را

وکفر نمی ورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک برابری زمین اندر وی
آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن و قراب بضم و کسر چیزیکه قریب مقدار
چیزی باشد پس قراب ارض قریب برابری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی ست مثل انبان دراز
که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز دارند و بضم
بمعنی قرب و در حدیث بضم ست و بکسر نیز آمده انتهی رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی
عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابن عباس عن رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال قال الله من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب
غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آنحضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستی
من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم ما لم یشرک بی شیئا مادام
که شریک نگرداند بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادرست بر آمرزیدن گناهان امید
میدارد او را و هر که امید میدارد کریم را محروم نمیگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمای بخوف تعذیب نیز است
پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن ست بخدا و صفات
وی و مومن مغفور ست پس ذکر مالم یشرک در حکم تاکید ست رواه فی شرح السنة وعنه
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من
کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی او را از هر تنگی بیرون شدن
یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا و میگرداند او را از هر اندوه کشادگی ورزقه من حیث
لا یحتسب و روزی میرساند او را از انجا که گمان و امید ندارد زیرا که اگر کسی ملازمت میکند استغفار را
آمرزیده می شود مراد از گناهان پس در حکم متقی می باشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این ست
که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق رضی
الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ما اصر من استغفر
اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة اگرچه باز گردد به معصیت در روزی
هفتاد بار اصرار دایم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم ست و اصرار بر صغیره کبیره ست
پس میفرماید هر که استغفار میکند از اصرار می برآید و بی استغفار مصر ست و بعضی گفته اند حد اصرار
تکرار ذنب ست چنانکه در دل خود بی باک باید پس استغفار اصرار نبود رواه الترمذی
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم کل بنی آدم خطاء

اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطاکننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت ست فی الجملة یا برای مبالغه
و خطاکنند ثواب و اثم و گناه و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که معصوم اند
از خطا خالی نباشد و اگر خطا شامل صغائر دارند بر قول کسیکه صدور صغیره را از ایشان جائز میدارد
انبیا نیز داخل این حکم باشند و خیر الخطائین التوابون و بهترین خطاکنندگان توبه کنندگانند
رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی **وعن** ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه
بدرستیکه چون مؤمن گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی نکتة سوداء بنصب نیز روایت ست یعنی
میگردد و آن سیه سبب پیدا شدن نقطه سیاه در دل وی و نکته سیاه بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی
که بدان زمین بکاوند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه میکند و استغفار می نماید زدوده
میشود دل وی و میرود آن سیاهی وان زاد زادت اگر بیشتر گناه میکند بیشتر میشود آن نقطه
حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمام دل را و سیاه میگردد دل فذلک الران
الذی ذکر الله تعالی پس آن زنگی ست که ذکر کرده ست خدای تعالی و فرموده ست آیت کلا بل ران
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته ست و غالب آمده ست بر دلهای ایشان کارهای
که میکردند رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح **وعن** ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله
یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند
یعنی نرسد روح در حلقوم و غرغره آمد و شد کردن آواز در گلوی و جان در حلق و غرغره در اصل
تردید آب در حلق و در وقت مردن در حلق آوازی مثل آواز غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث
آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا از معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة نیز
همین ست و لیکن بعضی علماء بران رفته اند که توبه از معصیت صحیح ست نه از کفر پس نزد ایشان
ایمان یأس غیر مقبول ست و توبه یأس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة باید دانست
که اجماع و اتفاق سلف و خلف اهل سنت بران ست که ایمان یأس مقبول نیست و اختلاف است
در قبول توبه یأس جمهور اشاعره و ماتریدیه و فقها بران رفته اند که توبه یأس نیز مقبول نیست
و بعض علما بران رفته اند که اگرچه ایمان یأس مقبول نیست لیکن توبه یأس مقبول ست
دلیل جمهور آیت کریمه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی

تبت الآن ست یعنی و نیست قبول توبه مر آنکسان را که بدیها میکنند تا آنکه چون حاضر شود یکی را از یشان مرگ
گوید بدرستیکه من توبه میکنم اکنون و حدیث ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه خدای تعالی
قبول میفرماید توبه بنده را مادام که غرغره نکند بذیل اینحدیث قاضی ناصر الدین بیضاوی در شرح مصابیح نوشته
بدانکه توبه بنده گنهگار مقبولست مادام که او را موت حاضر نشده باشد پس چون موت حاضر شود او را توبه
سود ندهد چنانکه فرمود خدای تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیات حتی اذا حضر احدهم الموت
قال انی تبت الآن و سود ندادن توبه درینوقت سبب آنست که از شرط توبه عزم ست بر ترک گناهیکه
ازان توبه نموده ست و بر عدم معاودت بسوی آن واین عزم جز این نیست که متحقق میگردد با تمکن
تائب بران گناه و بقای اوان اختیار انتهی و مظهر در شرح مصابیح نوشته که حضرت ابن عباس فرموده
تقبل التوبة ما لم یعاین الرجل ملک الموت یعنی قبول کرده میشود توبه مادام که معاینه نکرده ست مرد ملک
الموت را معنی معاینه نکردن ملک الموت عدم تیقن موت ست نه عدم دیدن ملک الموت بعینه زیرا که
بسیاری از آدمیان ملک الموت را نمی بینند و شیخ علی قاری در مرقاة شرح مشکوة نوشته
که درین حدیث ظاهر اطلاق عبد ست و مقید به کافر نموده اند آنرا بعض حنفیه انتهی و دلیل قائلین قبول
توبه اول آیت کریمه انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک
یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما بوده یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای کسانیکه می کنند بدی را
به نادانی پستر توبه مینمایند ازان زمان نزدیک پس ایشانند که قبول میفرماید خدای تعالی توبه
ایشان و هست خدا دانا به توبه و حکم کننده بانکه تائب را عقوبت نباشد زیرا که محمد بن جریر از محمد
بن قیس روایت کرده که گفت مراد از قریب از زمانست که آیتی از آیات الله تا آنزمان نازل نشده
باشد و موت غامده باشد وابن ابی شیبه و عبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاتم از عکرمه
روایت کرده که گفت عکرمه الدنیا کلها قریب پس مفاد آیت قبول توبه عاصی باشد قبل از موت
و بوقت بودن در دنیا و شک نیست درانکه مریض را بحالت یاس که عبارت از سکرات موت
و غالب غرغره ست موت نیست و وی در دنیاست و دوم حدیث قدسی بجواب ابلیس علیه اللعنة
سوگند بعزت خود که باز ندارم از فرزند آدم توبه را مادام که در وی روح ست روایت نموده ست
این را ابن ابی شیبه در مصنف خود و بیهقی در شعب الایمان از ابی قلابه و سوم روایت ابی ذر
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که فرمود بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده خود را
یا آمرزش می نماید مر بنده خود را الشک راوی مادام که حجاب واقع نشود گفته شد وچیست وقوع

حجاب یا رسول الله فرمود وقوع حجاب اینست که برآید نفس در حالیکه وی مشرک است جمهور از استدلال
اول بدین طور جواب دهند که مراد ابن قیس از نزول آیتی از آیات الله و آمدن موت بدید آمدن حالت
غرغره است و همچنین قول عکرمه محمول بر زمان قبل غرغره است زیرا که وقوع من قریب در این آیت
بمقابله اذا حضر احدهم الموت که در آیت آینده است صریح است در مراد بودن از آن زمانیکه قبل غرغره باشد
و موید این است تفسیر من قریب به مالم یغرغر که ابن ابی حاتم از حسن بصری روایت کرده و از دلیل ثانی
جواب دهند بحمل بودن روح در فرزند آدم بر بودن آن در وی به تصرف تام و ظاهر است که بوقت غرغره
تصرف روح در وی تام نباشد و از دلیل ثالث بحمل خروج بر خروج فی الجمله و شک نیست که در حالت
غرغره خروج فی الجمله متحقق است و چاره نیست از حمل آن بدین محمل والا این حدیث مستلزم قبول ایمان
یأس نیز باشد بالجمله حق همان است که جمهور گفته اند والله اعلم **وعن** أبي سعيد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم إن الشيطان قال وعزتك يا رب لا أبرح أغوي عبادك
بدرستی که شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود که گمراه میکنم بندگان ترا
ما دامت أرواحهم في أجسادهم مادامیکه جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب
پس گفت پروردگار عز و جل وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی خود
و بلندی مرتبه خود لا أزال أغفر لهم ما استغفروني همیشه می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش
کنند از من رواه أحمد **وعن** صفوان ابن عسال بفتح عین مهمله و تشدید سین مهملتین صحابی
ساکن کوفه مراد او دوازده غزوه است و گویند عبدالله بن مسعود روایت دارد از وی قال قال رسول الله
صلى الله تعالى عليه وسلم إن الله جعل بالمغرب بابا عرضه مسيرة سبعين عاما
للتوبة بدرستیکه خدای تعالی گردانیده در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است
مر توبه را لا يغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمی شود آن مادام که نمی برآید آفتاب از جانب او
وذلك قول الله تعالى و اینست مراد بقول خدای تعالی که فرموده است يوم يأتي بعض آيات ربك
لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل و لیکن ظاهر این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه
از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلقا چنانچه گفته شد رواه الترمذي وابن ماجة
وعن معوية قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم لا تنقطع الهجرة
حتى تنقطع التوبة بریده نمیگردد و بر طرف نمی شود هجرت تا آنکه بریده میگردد توبه ولا تنقطع
التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها بریده نمیگردد توبه تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود

مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد بهجرت از ذنوب وخطایاست چنانچه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامیکه در وی قدرت برامر معروف ونهی منکر نباشد واین منقطع میگردد بانقطاع حکم الهی وشریعت وی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابوداود والدارمی **وعن** ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین بدوستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت والاخر یقول مذنب ودیگرا میگفت آنحضرت که آن گنهگارست یا میگفت آن مرد من گناه گارم فجعل المجتهد یقول للاخر اقصر عما انت فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد میگوید آن مرد دیگر را باز آی از آنچه تو در آن هستی تو از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آن مرد عابد او را بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگاهبان وموکل وگویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار می نمود فقال والله لا یغفر الله لک ابدا پس گفت بخدا سوگند که نمی آمرزد خدا مر ترا همیشه ولا یدخلک الجنة ودر نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو مرد فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته آن هر دو مرد را فاجتمعا عنده پس جمع شدند آن دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناه گار را درآی در بهشت برحمت من وفضل من وقال للاخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی وگفت وی تعالی مر مرد دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمی توانم ای پروردگار من قال اذهبوا به الی النار گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب واعتماد وی بر عمل خود وحکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناه گار را وشاید آخر او را نیز بخشیده ودر بهشت در آورده باشد

ع غافل مشو که مرکب مردان مرد را ٭ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ٭ یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده ودور انداخته اند ع نومید هم مباش که رندان باده نوش ٭ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ٭ یعنی توبه کرده مقبول درگاه شده اند آخر همه امید وار برحمت حق اند ورحمت وی عام است ووی قادر مختارست ع ای سوخته سوخته سوختنی ٭ وی آتش دوزخ

بتوافروختني ⁂ تاکی گویی که عمر رحمت کن ⁂ حق ما توکیایی رحمت آموختني ⁂ رواه احمد وعن
اسماء بنت یزید انصاریه صحابیه جلیله ست از خداوندان عقل و دین و شجاعه و حاضر شد یرموک را
وکشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند بر نفسهای خود نا امید مشوید
از بخشش خدا بدرستیکه خدا بیامرزد گناهان همه آنرا و لا یبالي و باک ندارد و ظاهر آنست که این قول رسول
صلی الله علیه وسلم یعني خدا مي آمرزد گناهان را و باک ندارد و احتمال دارد که قول راوي باشد یعني آنحضرت
میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد رواه احمد والترمذي وقال و گفت ترمذي
هذا حدیث حسن غریب وفي شرح السنة یقول بدل یقرأ در شرح السنة لفظ یقول ست
بجای یقرا و اینچنین روایت کرده ست که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادي الذین
اسرفوا الآیة وعن ابن عباس في قول الله الا اللمم تمام آیت اینست که والذین
یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة میفرماید کسانیکه
که یکسو شوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از بدي از حد در گذرد مگر لمم را یعني از گناه صغیره و قلیله باشد
بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
درین آیت تلاوت کلام [illegible] ان تغفر اللهم تغفر جما اگر مي آمرزي بار خدایا مي آمرزي گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید
میم بمعني کثیر عظیم واي عبد لک لا الما وکدام بنده ست مر ترا که گناه صغیره نکرده ست یعني شان تو
و فضل تو آنست که اگر خواهي مي بخشي گناه کبیره را صغایر خود چه باشد وکیست از بندگان تو که صغائر نکند
و تو نمي بخشي بلکه مکفر میگرداني بحسنات و این بیت امیه بن ابي الصلت ست که از شعرای جاهلیت بود
و در آن زمن تدین مي نمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر او را مي شنید و خود نیز میخواند و صحیح آنست
که منقول از آنحضرت انشاد شعر ست نه انشاء آن رواه الترمذي وقال هذا حدیث حسن
غریب وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم یقول الله
تعالی میگوید خدای تعالی یا عبادي کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من شما همه شما
گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فاسئلوني الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواهید از من
راه راست را بنمایم شما را راه راست وکلکم فقراء الا من اغنیت وهمه شما فقیرانید و نیازمندید
مگر کسی را که من غني گردانم او را و بی نیاز سازم او را فاسئلوني ارزقکم پس سوال کنید و در خواهید

از من رزق را و هم شما را غنی گردانم وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَافَيْتُ و همه شما گناه کنندگانید مگر کسیکه عافیت
بخشم و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناه گاری ست و اتم و اکمل افراد
اوست فَمَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ أَنِّي ذُو قُدْرَةٍ عَلَى الْمَغْفِرَةِ پس کسیکه بداند از شما که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان
فَاسْتَغْفَرَنِي پس طلب آمرزش کند از من غَفَرْتُ لَهُ وَلَا أُبَالِي می آمرزم او را و باک ندارم وَلَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ
وَآخِرَكُمْ وَحَيَّكُمْ وَمَيِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَيَابِسَكُمْ و اگر ثابت شود اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما
و تر شما و خشک شما کنایت ست از جمیع بندگان بهر صفت که باشند چنانکه فرموده ست لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ و بعضی گفته اند مراد برطب نبات و شجر ست و بیابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین ست از سنگ و درخت
ایشان شوند و می توان گفت که مراد برطب و یابس انس و جن باشد زیرا که خلق انس از آب ست و خلق جن
از آتش میفرماید اگر تمام بندگان اِجْتَمَعُوا جمع شوند عَلَى أَتْقَى قَلْبِ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي پرهیزگارترین دل بنده از بندگان
من مَا زَادَ ذٰلِكَ فِي مُلْكِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ زیاده نگرداند در ملک من مقدار بازوی پشه وَلَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ
وَآخِرَكُمْ وَحَيَّكُمْ وَمَيِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَيَابِسَكُمْ اِجْتَمَعُوا عَلَى أَشْقَى قَلْبِ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي مَا
نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان من کم
نگرداند از ملک من مقدار بازوی پشه وَلَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَحَيَّكُمْ وَمَيِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَيَابِسَكُمْ
اِجْتَمَعُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین فَسَأَلَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْكُمْ مَا بَلَغَتْ
أُمْنِيَّتُهُ پس سوال کند و طلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی او فَأَعْطَيْتُ كُلَّ سَائِلٍ مِنْكُمْ پس بدهم
هر سائل را هرچه خواهد مَا نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكِي إِلَّا كَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ مَرَّ بِالْبَحْرِ فَغَمَسَ فِيهِ إِبْرَةً مگر چنانکه اگر بگذرد
یکی از شما در دریا پس فرو برد در دریا سوزنی را ثُمَّ رَفَعَهَا پستر بردارد آن سوزن را معلوم ست که چه قدر از آب در آن
می آید هنوز دریا نهایتی دارد و آنجا جود نهایت نیست این مثال ست که برای تفهیم ذکر کرده ذٰلِكَ بِأَنِّي جَوَادٌ مَاجِدٌ
آن بجهت این ست که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم و جود صفت ذاتی من ست و تمام عالم پر ست از آثار جود من
و انوار جود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریم وَأَفْعَلُ مَا أُرِيدُ میکنم هرچه میخواهم یعنی این
همه جود و کرم باراده و اختیار من ست اراده بنده و خواهش او را دخل نیست عَطَائِي كَلَامٌ وَعَذَابِي كَلَامٌ دادن من
سخن ست و عذاب کردن من سخن ست یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف نیستم و این طوطیه ست مر قول را
که گفت إِنَّمَا أَمْرِي لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نیست امر من چیزی را وقتیکه خواهم مگر آنکه گویم مر آن چیز را
شو پس میشود آن چیز این تمثیل ست برای سرعت ایجاد و وجود تواند که سنت الهی بر آن جاری شده باشد که در وقت
ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگردد والله اعلم رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ **وَعَنْ** أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَرَأَ روایت ست از انس کہ آنحضرت خواند این آیت اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وی
جل وعلی اہل تقوی واہل مغفرت ست قَالَ گفت آنحضرت در تفسیر این کریمه قَالَ رَبُّكُمْ گفت پروردگار شما
اَنَا اَهْلٌ اَنْ اُتَّقٰى من سزاوارم کہ پرہیز کردہ شوم وترسیده شود از عذاب من فَمَنْ اتَّقَانِىْ فَاَنَا اَهْلٌ
اَنْ اَغْفِرَ لَهٗ پس کسیکہ تقوی کند وترسد از من پس سزاوارم کہ بیامرزم آنکس را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ
وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَدْ كُنَّا لَنَعُدُّ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ گفت عمر بتحقیق بودیم ما کہ می شمردیم برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فِي الْمَجْلِسِ در یک مجلس کہ با ما می نشست يَقُوْلُ میگفت رَبِّ اغْفِرْلِيْ وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الْغَفُوْرُ
مِائَةَ مَرَّةٍ صد بار رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاؤُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ بِلَالِ ابْنِ يَسَارٍ بفتح تحتانیہ
وتخفیف مہملہ بْنِ زَيْدٍ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این صفت زید ست واین غیر زید بن حارث ست
دوی زید بن مولی ست بفتح موحدہ وسکون واو ومقصور بندہ نوبی بود صحابی ست واین بلال وپدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قَالَ گفت بلال حَدَّثَنِيْ اَبِيْ حدیث کرد مرا پدر من کہ یسار ست از جد من کہ زید ست اَنَّهٗ
سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ کہ وی شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم يَقُوْلُ میگفت مَنْ قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ غُفِرَلَهٗ ہر کہ بگوید این استغفار را آمرزیده شود مر اورا وَاِنْ كَانَ قَدْ فَرَّ مِنَ الزَّحْفِ
اگرچہ گریختہ باشد از جنگ کافران کہ گناه کبیره ست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَاَبُوْدَاؤُدَ وَلٰكِنَّهٗ عِنْدَ اَبِيْ دَاؤُدَ هِلَالِ بْنِ يَسَارٍ
ودر قاموس نیز ہلال بن یسار گفتہ ومشہور بلال بن یسار ست ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول وکاشف وغیرہا ہمچنین ست
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيْثٌ غَرِيْبٌ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ بدرستی کہ خدای تعالی ہر آئینہ بلند میگرداند
پایۂ مر بندہ صالح را در بہشت فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ پس میگوید آن بندہ صالح ای پروردگار من از کجاست
مرا این درجہ فَيَقُوْلُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِكَ لَكَ پس میگوید پروردگار تعالے
این درجہ بسبب استغفار فرزند تست مر ترا واین یکی از منافع نکاح واعظم
فوائد آن ست ویکے از ان سہ چیز ست کہ لاحق مے شود مومن را از عمل
وحسنات وی بعد از موت وی رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ
وَسَلَّمَ مَا الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ اِلَّا كَالْغَرِيْقِ الْمُتَغَوِّثِ نیست مرده در گور مگر مانند کسیکہ آب از سر وی
گذشتہ ست وفریاد میکند کہ کسی دست وی گیرد يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ
اَوْ اُمٍّ چشم میدارد دعای را کہ برسد اورا از پدر یا مادر اَوْ اَخٍ یا برادر اَوْ صَدِيْقٍ یا دوستی

فاذا الحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها پس چون برسد میت را دعای باشند آن دعا
بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزیکه در وست از متاع و نیا وان الله ليدخل على
اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه می آرد بر
مردگان از دعاء اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار
لهم و بدرستی که تحفه زندگان بسوی مردها طلب آمرزش کردن ست مر ایشان را رواه البيهقي
في شعب الايمان **وعن** عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی ست پدر
و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمده طعام بایشان خورده و
ایشانرا دعا بخیر کرده نزول کرد بشام وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلى الله تعالى
عليه وسلم طوبى لمن وجد في صحيفته استغفارا كثيرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت
در صحیفه خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارة اهل استغفار ست رواه ابن ماجة
وروى النسائي في عمل يوم وليلة **وعن** عائشة رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى
الله تعالى عليه وسلم كان يقول روایت ست از عائشه رضي الله عنها که آنحضرت بود که میگفت
و میخواند این دعا را اللهم اجعلني من الذين اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا
استغفروا خداوندا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت
شکر و توفیق الهی و رویت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت
تقصیر و آراسته شدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک
بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبيهقي في
الدعوات الكبير **وعن** الحارث بن سويد بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار
تابعین کوفه و ثقات ایشان ست امام احمد را از حال وی پرسیدند گفت وی از آنها نیست که از
حال وی توان گفت یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان ست قال گفت حارث حدثنا
عبد الله بن مسعود حديثين حدیث کرد ابن مسعود ما را دو حدیث احدهما عن رسول
الله صلى الله تعالى عليه وسلم یکی ازین دو حدیث از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر
عن نفسه و حدیث دیگر از خودش و حدیثیکه از خود ست اینست که قال ان المؤمن يرى
ذنوبه كانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند و می پندارد
گناهان خود را خواه کبیره باشند خواه صغیره مانند کوهها و می بیند خود را گویا وی نشسته ست زیر کوهی

یخاف أن یقع علیه می ترسد که بیفتد بر وی از جهت غایت خوف و استعظام وی گناه را وإن
الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی أنفه و بدرستیکه فاسق که مبالات ندارد و بذنب می بیند
گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد بآن مگس اینچنین
أي بیده یعنی اشارت کرده بدست خود فذبه عنه یعنی براند او را از بینی خود یا از خود بی آنکه بترسد از گناه
و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حدیثی که از آنحضرت حدیث کرده است ثم قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت ابن مسعود که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم را که میگفت
لله أفرح بتوبة عبده المؤمن هر آئینه خدای تعالی خوش و شادان شونده تر است بتوبه بنده
خود که مومن است من رجل نزل في أرض دوية از مردی که فرود آمده در زمین بیابان مهلكة
که جای هلاک است بفتح میم و لام و کسره لام نیز آمده و مهلكة بضم میم و کسر لام نیز روایت است
بمعنی هلاک کننده و دوية بفتح دال و کسر واو مشدده و تشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی که در وی
گیاه نروید و داویة بزیادت الف نیز روایت است و اصل بتشدید بمعنی بیابان است ارض را بوی
نسبت کرده اند و الف در نسبت زیاده میکنند چنانکه در نسبت بطی طائی میگویند ومعه راحلته با آن
مرد شتر سواری او بود علیها طعامه وشرابه بر آن راحله خوراک و آب وی بود که با خود برداشته
بود فوضع رأسه پس نهاد آن مرد سر خود یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خوابی کردنی
فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد حال آنکه بتحقیق رفته و گریخته بود
راحله وی فطلبها پس جست راحله خود را حتی إذا اشتد علیه الحر والعطش
تا آنکه وقتیکه سخت شد بر وی گرمی و تشنگی أو ما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته
بود خدا قال أرجع إلی مکاني الذي کنت فیه فأنام گفت آن مرد باز برگردم بجای که بودم در آن
پس خواب کنم حتی أموت تا آنکه بمیرم فوضع رأسه علی ساعده حتی یموت پس نهاد سر خود
بر بازوی خود چنانکه عادت است تا بمیرد فاستیقظ فإذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه
شتر او حاضر است نزد او وعلیها زاده وشرابه و بر وست طعام توشه او و آب او فالله
أشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است
از روی خوشی و شادمانی از این مرد که خوش شد و شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود
که گریخته بود و گم شده بود همچنین بنده گناه کار گریزنده است از مولی تعالی و توبه باز یافتن
اوست رواه مسلم المرفوع إلی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فحسب

روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین حدیث که مرفوع ست بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که در وی قصه گریختن راحله ست و باز یافتن او و بس و حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مؤمن گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرد وَرَوَى الْبُخَارِيُّ الْمَوْقُوفَ عَلَى ابْنِ مَسْعُودٍ وایضا روایت کرد بخاری حدیث موقوف را وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُفْتَنَ التَّوَّابَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد بنده مسلمان مبتلا و ممتحن بمعاصی را که توبه می کند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محنت از جهت توبه ست نه معصیت و به همین جهت بعضی تفضیل داده اند تائب را که لذت شهوة و معاصی چشیده خود را ازان کشیده ست بخلاف آنکه از اول نشاة عفت و صلاح پیدا شده وَعَنْ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِيَ الدُّنْيَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ ثوبان که مولای آنحضرت بود در سفر و حضر ملازم درگاه بود گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت دوست ندارم که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ الآية ای بندگان من آنانکه اسراف کردید بر نفسهای خود نا امید مشوید از بخشش خدا تا آخر آیه که إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستی که خدا بیامرزد گناهان همگی آنرا بدرستی که او آمرزنده گناهان مهربان بر بندگان ست فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی و پرسید فَمَنْ أَشْرَكَ پس کسی که شرک آورد و کفر ورزید چه حال دارد او را هم می آمرزد فَسَكَتَ النَّبِيُّ پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثُمَّ قَالَ پس گفت أَلَا وَمَنْ أَشْرَكَ آگاه باشید و بشنوید می آمرزد کسی که شرک آورده نیز لیکن توبه و جز شرک بی توبه هم آمرزد اگر خواهد هکذا المذهب ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار گفت آنحضرت این کلمه وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيَغْفِرُ لِعَبْدِهِ بدرستی که خدای تعالی هر آئینه می آمرزد مر بنده خود را مَا لَمْ يَقَعِ الْحِجَابُ مادام که واقع نشود پرده میان او و رحمت حق قَالُوا گفتند صحابه يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْحِجَابُ و چیست پرده قَالَ أَنْ تَمُوتَ النَّفْسُ وَهِيَ مُشْرِكَةٌ گفت آنحضرت که پرده اینست که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده ست رَوَى الْأَحَادِيثَ الثَّلَاثَةَ أَحْمَدُ روایت کرده ست این سه حدیث را امام احمد وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ الْأَخِيرَ فِي كِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر ست در کتاب بعث و نشور که نام کتاب وی ست وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از ابی ذر ست که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ لَقِيَ اللهَ تَعَالَى لَا يَعْدِلُ بِهِ شَيْئًا فِي الدُّنْيَا کسی که بیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالیکه برابر نمیسازد یعنی شریک

همیگر داند بوی حق تعالی چیزی را در دنیا ثُمَّ کَانَ عَلَیْهِ مِثْلُ جِبَالٍ ذُنُوْبٌ بسیار باشد بر وی مانند کوههای گناهان
غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ می آمرزد خدای تعالی او را یعنی اگر بخواهد رَوَاهُ الْبَیْهَقِیُّ فِیْ کِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُوْرِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ مَسْعُوْدٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ توبه کننده
از گناهان مانند کسی ست که نیست گناه مر او را و خیالش گویا که نکرده ست آن گناه را در بار رسیدن زیان گناه
و گفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل ست والله اعلم رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْبَیْهَقِیُّ فِیْ شُعَبِ الْاِیْمَانِ
وَقَالَ تَفَرَّدَ بِهِ النَّهْرَانِیُّ وَهُوَ مَجْهُوْلٌ و گفت بیهقی منفرد ست باین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول ست وَفِیْ
شَرْحِ السُّنَّةِ رُوِیَ عَنْهُ مَوْقُوْفًا و در شرح سنه روایت کرده ست از ابن مسعود بطریق موقوف قَالَ گفت ابن مسعود
اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ پشیمان شدن از گناهان توبه ست و عزم بر عدم رجوع بآن نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
وَالتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ و توبه کننده همچو کسی ست که نیست گناه مر او را این مجموع بشارات
خوش اشارات و جمیع مبشرات دلکش عبارات که بسلک نظم بیان کشیده آمد و در سلسله نظام تبیان انتظام
یافت در حق کسی موقع و مناسب و در باب شخصی ملایم و پر آرب ست که نفس ایمان و ذات
اسلام را در حال و بال او مجال دخل و احتمال امکان باشد و در اصل ایمان و وجود اسلام او شکی
و شبهتی نباشد تفسیر این اجمال و تفصیل این سخن اختصار اشتمال آنکه مجرم از جانب مذهب مجوز جرمیه
و آثم از نحو مشرب محلل اثم نشود و خاطی از روی اعتقاد مستخف معاصی باغی از سوء عقیده محقر کبائر نگردد
که استحلال و استخفاف جرائم حضرت رب سراپا کرائم جل عزه کفر ست و بی ایمانی و تجویز و تحقیر آثام
جناب معطی منعام عز جلاله کفر ست و نامسلمانی و آنکه باغوای شیطان با مذلت و بر هوان ایمان عصیان
در نظرش چیزی نیست و آنکس که باغوای ابلیس سراپا خسران ارتکاب گناه سر لبریز زیان در
پیشش بقدر پشیزی نی در حق حال آن ناحق این همه بشارات بر حق موافق نخواهد شد و مطابق نخواهد
گشت چرا که آنچنان که آن بطال و ضلال مقدار محرمات حضرت ذو الجلال حبه نطفه در نظر نمی آرد
همچنین جناب آفریدگار رحیم دهر و ارحم غفرانه قدر منزلت صدر او را ملحوظ قدس حظوظ کبریا خود
نفرموده آن گنه گار کفر شعار را از پیشگاه مغفرت نشان خود اعزاز بخشش و غفران عطا و بذل
نخواهد فرمود نعوذ بالله تعالی من غضب الله تعالی که در حدیث بهایت غلیظ آمده ست
اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ مِنَ الذَّنْبِ وَمُقِیْمٌ عَلَیْهِ
کَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ رَوَاهُ ابْنُ عَسَاکِرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا معنی اینست که فرمود
حضرت رسول با نهاراران در رود و موره و صلی الله علیه و آله و سلم که توبه کننده از گناه بمانند کسی ست

کہ گویا گناہ نکردہ ست و طلب بخشش کنندہ بحضرت قدس جناب امرزندہ در حالیکہ مقیم باشند بر عصیان
بمثل آنست کہ استہزا و سخریہ میکند با پروردگار تقدس تعالی خویش نعوذ باللہ تعالی من ہذا الفعل
القبیح و عمل الفضیح ؎ در دل ہوس گناہ بر لب توبہ ✿ زین توبۂ نادرست یارب توبہ ✿ می میخورم
تنبی و شبی توبہ میکنم ✿ این توبہ توبہ نیست ازین توبہ میکنم ✿ روایت کردہ ست اینحدیث را محدث خوش کلام
حضرت ابن عساکر علیہ الرحمہ از حضرت اکرم اساس و افضل قیاس حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما
حقیقت توبہ و استغفار و معنی انابت و اعتذار ہمین ست و بس کہ انسان خاطی و آدمی نسیان
اختلاطی بہدایت حضرت ہادی الوہیت انضباطی جل ضبطہ از کردہ عذاب آمادہ خویش ندامت
و پشیمانی گرد آوردہ شرمساری و نگونساری از خوف و خشیت جناب پروردگاری بہر حکمہ
پیش گیرد و تیرہ بر خیرہ خود نماید کہ در حدیث دین مغیث وارد گردیدہ اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ رَوَاہُ اَحْمَدُ
وَالْبُخَارِیُّ فِی التَّارِیْخِ وَابْنُ مَاجَةَ وَالْحَاکِمُ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَالْحَاکِمُ وَالْبَیْہَقِیُّ فِیْ
شُعَبِ الْاِیْمَانِ عَنْ اَنَسٍ معنی انیست کہ ندامت و پشیمانی از معصیت سراپا سبب خسرانی
توبہ ست یعنی ہر عاصی کہ از کردۂ زیان آوردہ خود پشیمان شد و نادم گردید در حقیقت مقام
توبہ و مرتبت انابت در پیشگاہ حضرت غفور ذو مغفرت حاصل نمود روایت کردہ ست اینحدیث را
مجتہد امجد و مفتی اسعد حضرت امام احمد علیہ الرحمۃ و حضرت سراپا انواری امام بخاری علیہ الرحمۃ
در تاریخ خود و ابن ماجہ علیہ الرحمہ و راوی سر بسر باتقی و ورع معالم اما حاکم در مستدرک خود از
صحابی سراپا سعادت مورود و سراسر عاقبت محمود حضرت عبداللہ ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ
و نیز روایت کردہ ست عالم از خطیات عاصم امام حاکم در مستدرک خود و محدث سراپا تحقیقی امام بیہقی
علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بشعب الایمان ست از صحابی سراسر قدس و سراپا النفس حضرت
انس رضی اللہ تعالی عنہ و مضمون این بتہ و پوزش و مفہوم عرض آمرزش و استدعاء نوازش
ہمین ست و فقط کہ عاصی کثافت اختصاصی و مجرم باخباثت معاصی از سویدای قلب و تہ دل
عزم بالجزم مقرر سازد کہ انشاء اللہ تعالی العزیز من بعد بر سر کار آن معصیت ناچیز و سراپا عذاب
آمیز و سر بسر عقوبت انگیز نرود و آن عصیان موجب خسران و باعث زبان را از مکنون خاطر
و کمینہ ضمیر مبغوض و ناپسندیدہ و متروک و ناستودہ قرار دہد کہ در حدیث مستغیث ملہوفان
جور و فسق خبث تا دیث شرف صدور و کرم ورود یافتہ ست اَلتَّوْبَةُ النَّصُوْحُ النَّدَمُ
عَلَی الذَّنْبِ حِیْنَ یَفْرُطُ مِنْکَ فَتَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ ثُمَّ لَا تَعُوْدُ اِلَیْہِ اَبَدًا رَوَاہُ ابْنُ اَبِیْ حَاتِمٍ

و ابن مردویه عن ابی معنی اینست که توبه خالص آنست که پشیمانی حاصل آید خاطی و عاصی را از خطا و معصیت و آن هنگام که افراط در گناه از تو سر زند یعنی مصدر عصیان و مظهر گناه بر طغیان گردی بیگاه برو بروی حضرت ملک مغفرت پناه بهر ملکه توبه و استغفار نمائی و آمرزش از گناه بخواهی و من بعد بر سر گناه سراپا تباه کاهی نروی و بسوی آن کار زشتی میلو توجه خاطر گاهی نکنی روایت کرده است اینحدیث را عالم نحریر و منزه از مآثم امام ابن ابی حاتم از حضرت ابی رضی الله تعالی عنه **حکایت** حضرت سلطان تعالی پرورش و امتنان بر مخلوق صغیر و کبیر بفضل عالی و لطف متعالی خود به بنده پسندیده و عبد برگزیده خویش یعنی حضرت امیر المومنین و امام المسلمین افضل سالکین دین و اکمل ناهجین یقین جناب در صف اسخیا اجود سید احمد مجاهد غازی شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه والرضوان بآن اندازه تاثیر هدایت طریق و بآن قدر پرآوازه اثر ارادت سبیل انیق مبذول و مشمول فرموده بود که فراوان قساوت قلبان و بی پایان افسقان و افجران باستماع دو کلمه ارشاد و باستعاد یکدو ساعت از مجلس و صحبت آن شیخ پر رشاد بهدایت و عنایت حضرت خالق مبدء و معاد غلب شانه و بهر برهانه تایب صادق و مستغفر صدق واثق می شدند و یک بیک و دفعةً حال زشتی الضلال و قساوت مالامال آنها منقلب و متغیر شده بهر سعادت اشتمال و سراسر میمنت آمال می شد **بیت** قرار بهر دز من آن دو سنبل رعنا ❊ خراب کرد مرا آن دو نرگس مکحول ❊ دل از جواهر مهر تو صیقلی دارد ❊ بود ز زنگ حوادث هر آئینه مصقول ❊ بعضی از عشاق و بندی از محبار شقاوت آثار و قساوت اتفاق که بسبب خبث طینت و به باعث رجس فطرت بالطبع والاصل از صلاح و تقوی چون مگس و خفاش از نزاهت و صفا انوار خورشید روشنی آن گریزان بودند و از بهر پایه سعادات عظمی بر کران آوازه تاثیر هدایت و در زمره اثر ارادت شنیده اقربا و اولاد و عشائر و احفاد خود را باین تقریر شقاوت گزیر از فیض یابی صحبت آن شیخ عالی همت منع می نمودند که اوشان یعنی حضرت شیخنا و مرشدنا العیاذ بالله تعالی من اعتقادهم و قولهم شغل سحر دلگیر و یا عمل تسخیر دارند زنهار پیش اوشان نروی و در محفل اوشان حاضر نشوی که ترا مجنون خواهند گشتید و ترا از کار و بار تو جدا خواهند گردانید **بیت** گر نه بیند بروز شپر چشم ❊ چشمه آفتاب را چه گناه ❊ گروه فسق شکوه زنان فواحش که بس فلسقانند تیره روز و انبوه فجور تیره و مخنثان خبث معایش که بس فاجرانند نجاست اندوز و خباثت افروز بسیاری ازین هر دو طائفه کثیفه و بیشماری ازین هر دو فیه نجسه بهدایت قایه تقدیر حضرت الهی و جناب نامتناهی جل اسمه و ذکره از ارشاد اندرز آن شیخ سراپا رشاد و فرو بلز تائیه از ذنوب و مستغفر از معاصی سراپا کروب گردیدند و همچنین فراوان شاربان خمر و بی پایان قامران قمار نامبستایه احراق بحر دنگاه

برین آئین بی پایان آنان و بموجب انواع معاصی زبونی رفر و اصناف جرائم و اثرونی امر صلاحیت کار و تقوی شعار گردیدند
و بهدایت هادی حقیقی عم هدایته از پند و موعظت آن شیخ سراپا فرخی و میمنت علائق فجور و فسوق یکسر گسسته
بروابط تقوی و ضوابط ورع سراسر مربوط و مضبوط گردیدند الحمد لله تعالی علی ذلک **قطعه** یکی بنور عنایت
ره هدایت یافت × یکی ببوادی خذلان بماند سرگردان × یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر × یکی ز پیروی
حق گرفت ملک جنان × **فائده** و شاه ذو السلطان و حاکم صاحب فرمان را باید که دواما و مرارا و مستداما و استمرارا
از معاصی پر نقصی و از جرائم از در جه پسند سراپا نکوهی نهایت و سراسر مجتنب و یکسو شود و نجاست و سر بسر محترز
و کناره جو بود و باوصف این همه ماجرا و با وجود حقایق ما مضی عادت پر سعادت استغفار و انابت و خصلت
میمنت وصلت اعتذار و توبه را ابد کار حضرت سلطنت بخش جل و علی و به پیشگاه جناب حکومت ده تبارک
و تعالی عظم شانه و بهر برهانه عمل دائمی و شغل مدام قائمی خود سازد و بتیره و پیرخیرهٔ خویش نماید که چنانکه حضرت یزدان
بیهمال و متعال سلطان و خاقان را از سائر ناس و آنچنانکه جناب سبحان با جلال آقا آن و صاحب فرمان را از کل
اشخاص جنود و رعایای اطاعت و اذعان استیناس رتبه افزونی و مرتبه رفعت از حد بیرونی می بخشد
و ازرانی و عطا میفرماید همچنین شاه حکومت دستگاه را نیز باید و برین آئین ملک فرمان انتباه را نیز شاید که بعونه
و حوله حضرت ذو العفو و المغفرة عظم سبحانه و بهر برهانه در اقامت تقوی و استقامت ورع از دیگران محکومان
امتیاز ازدیاد و فرق افزونی بسزا داشته باشد و تخم شوق این شعار نیز خیر و خوبی را در مزرعه خاطر و ضمیر خویش
کاشته و بجمله وزرا و امرا و سائر نواب و عمال تحریص و ترغیب همین شیوهٔ ستوده و وتیرهٔ فرخی و فرخندگی نظیر
نموده باشد و تاکید مزید برای اختیار و ایثار آن بعمل آورده **عرض مناجات بدرگاه حضرت مجیب**
الدعوات جهت عفو و اغماض از خطیات اللهم یا ساتر عیوب و یا خدای غافر ذنوب و یا آله کاشف
کروب برحمت فاضله و عنایت شامله و مغفرت بالغه خویش گناه من دلریش بیامرز و ببخشای و بآمرزش عالی عام و
و بخشش متعالی تمام خود از معصیت من درویش اغماض و عفو بفرمای تو بصدقهٔ عظمت کبریا و بحرمت نبی حبیب
و رسول لبیب اکبر کرار خود علیه الصلوة و السلام معاصی عاصیان عصیان اندیش و جرائم سراپا ذمائم ما مجرمان و
بزه گاران جرم کیش قرین عفو و بخشش نما و بگردان و قران مغفرت و آمرزش بساز و درگذران **شعر**
مائیم پر گناه تو دریای رحمتی × جای فضل لطفت چه باشد گناه ما × بغیر از کرم و لطف غفران عطف تو
پناه و ماوای ما مشتی خاک عجز ناک کجاست و بجز از فضل و عطیت عفو طویت تو ملاذ و ملجا ما مسکینان خاکسار
و ناپاک و از عبادت باک و از معصیت بیباک کدام جا رو نماید **شعر** نداریم غیر از تو فریاد رس ×
توئی عاصیان را خطا بخش و بس × و به فضل کار بفرمای و بزه کاریهای ما را عفو نمای و بکرم

وعطیت اقتضا نامی وگنه گاریهاے ما را آمرزش فرمائی شعر من نگویم که طاعتم بپذیر بر قلم عفو بر گناهم کش

وصیت سیزدهم در لابدی نکاح ثانی به اناث ورثه موصی فانی وکل قاضی ودانی

ازانجا که بحکمت حکیم قدیم جل تعظیمه مناکحت مخزن حکم ست و مزاوجت معدن نعم لهذا نکاح سے مثنے از نعمات حضرت سزاوار ثنا ست جل قدسه و چونکه تزویج موجب بقای نسل بنی آدم ست و تزوج بسبب عباد حضرت ذو قدم بنابران عروسی دوم (یعنے نکاح ثانیه) از انعامات جناب قیومی است نکاح ثانیے از جواز شریعت شرافت ثانی است و منکر آن مغضوب بارگاه قهرمانی نعوذ بالله تعالی من غضبه وجه ثنی دوئیم از امور مجوزه شرع کرامت توامانیست و منکرش نیز ایضا نعوذ بالله الاعلی من النار در دین با انوار تکرار نکاح را عار نیست بنا علیه غیور ازان در ذلت عذاب دوزخ محصور است و در شرع مطهر مناکحت مکرر را عیبی سنی بپاس هنداننگ دارند ازان روز نشور در رسوائی موفور مقهور مردان صالح زنی را که چند شوهر کرده و بزنی گرفته زنان صالحه بعد عروسی مرد متعدد مرد دیگر را به شوئی پذیرفته عار نکاح بیوه از شیم کفار هنود شقاوت شیوه است و ترک این ننگ و عار سر بسر شرف بیشه بیشرم و انکار ازین خجسته کار و فرخ کردار شعار اخوان الشیاطین است و ترک این عار در ثواب بمراتب بهتر از انفاق خزائن سلاطین آنع عبادت پر کرامت هذا قالع شجره توالد آدم ست و منکر این طاعت با مکرمت قامع بنیان تناسل انسان شرافت همدم اگر ذکر و انثی به جفتی نگرائیدی طمطراق رونق انفس و آفاق به سبیلی رونقی رسیدی حضرت قرآن به فضل مناکحت آمرست و در حدیث نفاست اقتران فضائل مزاوجت صادر آیت فَانْکِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَکُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنٰی دوگانه وَثُلٰثَ وسه گانه وَرُبٰعَ وچهارگانه ناکح مختارست از اعداد مذکوره هر قدم که خواهد بخواهد

فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید اَلَّا تَعْدِلُوْا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس
اختیار کنید یک زن را اَوْ مَا مَلَکَتْ یا هرچه بگیرید آنچیز را که مالک آن ست اَیْمَانُکُمْ دستهای شما یعنی شمار املکیت
دران تصرف ست ذٰلِکَ این اختیار واحده یا تسری اَدْنٰی نزدیکتر ست اَلَّا تَعُوْلُوْا بآنکه میل ننمائید و انحراف نورزید
یا جور نکنید و حدیث تَنَاکَحُوْا تَکْثُرُوْا فَاِنِّیْ اُبَاهِیْ بِکُمُ الْاُمَمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ
فِی الْجَامِعِ عَنْ سَعِیْدِ بْنِ اَبِیْ هِلَالٍ مُرْسَلًا معنی انیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الطف
واکثر ارشاد میفرمایند که درمیان زن و مرد نکاح بکنید که من بروز قیامت بباعث کثرت شما بر جمیع امتها
فخر و مباهات خواهم فرمود چرا که بقدر کثرت امت فضیلت نبی ثابت ست و پیداست که در ارتکاب عبادت موجب
فضل نبی اجر و ثواب امتی متحقق ست روایت کرد اینحدیث را عالم فضائل و فائق عبدالرزاق علیه الرحمه در جامع
خود از تابعی صداقت خصال و درستی بیمثال حضرت سعید ابن ابی هلال رضی الله تعالی عنه بطریق ارسال
للمؤلف ترا که حسن و ملاحت خدای یکتا داد ∴ چه حاجتست بعشاق پای بند وداد ∴ ولیکه چونکه
ره و رسم دلبران جهان چو بود حضرت خلاق و صاحب ایجاد ∴ که شور حسن و ملاحت ز فرط عشاق است
بدین وسیله بود کار دلبران بر یاد ∴ بدین مثل چه خوشش آید بیان اجر و ثواب ∴ که هست اجر
نبی قدر امت منقاد ∴ بنا برین زوجات و امامرا باید که بعد فنا من بی بقا با مرد صالح مناکحت نمایند
و بنات و اخوات مرا نیز می باید که بعد از فوت شوهر با مرد تقوی سیر ثواب نکاح ثانیه حاصل کنند و ننگ
و عار این کار سعادت آثار را که موجب عذاب نارست بکنار نهند و از مناکحت مبتدعان مثل روافض
و خوارج و غیرها بد مذهبان و فاسقان و تارک الصلوة و مرتکب سایر کبایر احتراز کلی نمایند و رجال در رتبه
من صدق مقال لا محاله نسارا ازین خجسته افعال که میمنت خصال هذا از سنت سنیه حضرت خیر البریه
علیه الصلوة والسلام و سنن برکات مشحون ثلاثه خیر قرون ثابت ست و انکار این نیکو کار بسبب
اختلاط و مشاهده راه و رسم کفار هنود در مسلمین شایع گشته زینهار منع نکنند و معاملت تعظیم و موالفت
ناکحین و ناکحات باشریعت در هنگام لاحق موافق ایام سابق مرعی و مسلوک دارند نشود که بوسوسه شیطانی
فعل و فاعل نکاح ثانیه ذلیل و مبغوض دانسته در غضب و عذاب نار حضرت کردگار جلت عظمته گرفتار آیند
نعوذ بالله تعالی من اغوای الشیطان و احراق النیران و بدعت افراط مهر مناکحت که مقدار مهر البنات
اطهار حضرت سید ابرار علیه الصلوة والسلام که اشرف و اعز بنی آدم بودند جز ام حبیبه رضی الله تعالی
عنها و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها چهار صد مثقال و بقولی اکثر از دوازده اوقیه و نشی که پانصد درم است
نبود و عوام کالانعام انرا الصد هزاران می‌رسانند اوقیه بضم همزه و سکون واو و تشدید یاء تحتانیه

مقدار چهل درم را گویند و نش بفتح نون و شین مشدد بمعنی نصف یعنی نصف رغیف و نصف اوقیه یعنی مقدار بیست درم را گویند و مراد از نش درینجا نصف اوقیه است چنانچه مسلم در صحیح خود از ابی سلمه روایت کرده که گفت ابو سلمه پرسیدم از عائشه رضی الله عنها که چه قدر بود مهر نبی صلی الله تعالی علیه وسلم گفت عائشه رضی الله عنها که بود مهر نبی صلی الله علیه وسلم مر ازواج او را دوازده اوقیه و بود با آن دوازده اوقیه نشی فرمود عائشه رضی الله عنها از ابی سلمه آیا درمی یابی چه چیز است نش گفت ابو سلمه که گفتم که درنمی یابم فرمود نش نصف اوقیه است پس مجموع این دوازده اوقیه و یک نش پانصد درهم باشد و امام احمد و دارمی در مسانید خودها و ترمذی در جامع خود و ابو داود و نسائی و ابن ماجه در سنن خودها از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت عمر بن الخطاب آگاه باشید گران و بسیار نکنید مهر زنان را پس بدرستیکه آن مغالاة و گرانی مهر اگر می بود موجب مکرمت و بزرگی در دنیا و موجب تقوی هر آئینه می آبود اولی و سزاوارترین شما به آن مغالاة و گرانی پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم ندانم آنحضرت را که نکاح کرده باشد کسی را از زنان خود و نه نکاح داده باشد کسی را از دختران خود بیشتر از دوازده اوقیه و حضرت عمر درین قول خود اوقیه را ذکر فرمود و نش را که کسر اوقیه بود اعتداد نموده ذکر ننمود یا موافق علم و یاد خود فرمود و اما نکاح ام حبیبه که چهار هزار درهم یا چهار صد دینار گفته اند آن از جانب نجاشی بادشاه حبشه بود که بجهت تکریم و تعظیم آنحضرت اینقدر مهر کرده بود و نیز باید دانست که وزن ده درهم برابر هفت مثقال باشد چنانچه در کتب فقه مصرح است و مثقال چهار نیم ماشه باشد و بدین حساب وزن ده درم سی و یک نیم ماشه بود پس وزن اوقیه ده توله و شش ماشه باشد و وزن نش پنجتوله سه ماشه بود و مجموع دوازده اوقیه و یک نش یکصد و سی و یکتوله و سه ماشه باشد و دیگر بدعت های سور و شادی مثل سهره و کنگن و پوشیدن لباس سرخ و زرد و مهندی و چوتهی و غیره که بسبب اغوای شیطانی رواج یافته بالکل مرفوع و متروک کنند و این سعی و کوشش را در بارگاه حضرت رب العزت جل و علی موجب ثواب انگارند

وَعَنْ بِلَالِ ابْنِ الْحَارِثِ الْمُزَنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَحْيٰى سُنَّةً مِنْ سُنَّتِيْ قَدْ اُمِيْتَتْ بَعْدِيْ فَاِنَّ لَهٗ مِنَ الْاَجْرِ مِثْلَ اُجُوْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَيْئًا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ كَثِيْرِ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ و روایت است از بلال بن الحارث المزنی که گفت فرمود رسول خدای اکرم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کسیکه زنده گرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که بتحقیق میرانیده و ضائع کرده شده است پس از من پس بدرستیکه مر آنکس راست از اجر و ثواب

مقدار اجرها و ثواب های کسانیکه کار میکنند بآن سنت بی آنکه کم کرده شود از اجرهای این کار کنندگان چیزی روایت کرده است این حدیث را عالم متقی حضرت ترمذی و روایت کرده است این حدیث را عاقل باشرافت شریف جناب ابن ماجه از کثیر بن عبد الله بن عمرو که کثیر روایت میکند از پدر خود که عبد الله بن عمرو است و عبد الله بن عمرو روایت میکند از جد کثیر پدر خود که عمرو بن عوف مزنی است یعنی روایت ترمذی از بلال بن حارث است و روایت ابن ماجه از عمرو بن عوف **فائده** از انجاکه عادت با قرابت عقلا است که از عادات سعیدان سعادت و از خصائل شقی شقیان نفرت کسب میکنند بدین ضابطه اگر اهل مذاق این سخن درست موصی نادرست را راست دانسته بران عامل و شاغل شوند انشاء الله تعالی در دنیا و عقبی سعادات حاصل نمایند

ع مرد باید که گیرد اندر گوش × ور نبشت است پند بر دیوار × و چونکه شیوه ستوده از کیاست که بزرگی از کارهای با سترگی حاصل میکنند باین آئین اگر جهانیان سخن خاکساری فن من صدق روشن حالی بیندیشند بآن کاربند شوند بلاشک بفضله تعالی از نیکه احیای سنت سازند در هردو سرا کرامات یابند ع نصیحت گفت بشنو و بهانه مگیر × که هرچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر **حکایت احیای سنت** پیشوای شریعت و مقتدای طریقت و محقق حقیقت و عارف معرفت مجاهد افرد جناب **سید** احمد شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان بعنایت حضرت سبحان شبی بخوابی مشرف شدند **ابیات**

مگر خواب را بهره نشمری ❖ یکی بهره دانش ز پیغمبری
بویژه که شاه جهان بیندش ❖ روان درخشنده بگزیندش
ستاره زند رای با چرخ و ماه ❖ سخنها پراگنده گردد براه
روانهای روشن ببیند بخواب ❖ بود بودنیها چو آتش در آب

مصراع چنان دید روشن روانش بخواب × که بسیاری مردم بنا بر برداشتن پشتاره ثقیله هیزم ساعی اند و نمی توانند و آنجا زوجه مقدسه حضرت سید محمد اسحق برادر کلان جناب مرشد انفس و آفاق که بیوه بودند حاضر اند و حضرت پیشوای شریعت بخوشامد تمام و چاپلوسی تمام بآن مطهره طهارت کام میفرمایند که ما هردو این بار گران برداشته بخانه بریم و بزجوریم آن منوره بسبب ثقل پشتاره در اول ابا و انکار می نمایند و آخر چون الحاح جناب شیخ باصلاح انجامد درگذشت متفق شده برداشته بخانه بردند و چون دران هنگام عشرت انجام عادت آن معارف مقام بود که پگاه بعد نماز سعادت دستگاه اکثر مریدان رشیدان را بحلقه توجه صفا موجه نشانده بعنایت حضرت منعم نعمت رحمت ابواب انوار بران طالبان اسرار می گشادند دران روز فیروز آن عادت سعادت افروز معطل داشته بعالیین اکمل و فاضلین افضل اعنی مولانا عبد الحی سعید و مولانا محمد اسمعیل شهید علیهما الرحمة للموصی دو آن کوکب اوج عقل و کمال × دو آن نیر برج فضل و جلال × ارشاد نمودند

که بنهایت جناب خلاصه فی تعالی فضله شبی خوابی عجیبی مشهود گشته بیت یکی خواب دیدم بروشن روان × کزان جان مرده بیابد روان × امروز بدل فیض توجه بتعبیرش استفاضه باید نمود و آن گوهر شاهوار معالی را به بیان معانیش باید سود چون جناب عرفان مآب تقریر خواب فرمودند حضار محفل سامی متامل شده مضمون این بیت نبی نامه قدس شمامه بعرض اقدس رسانیدند بیت که فرمودی از لطف تقریر خواب × هم از لطف خود ساز تعبیر خواب × حضرت ارشاد نمودند که بعد بیداری بهدایت حضرت باری معنیش پی بردم و تعبیرش دریافتم که انشاء الله تعالی ازین مخدره طیبه تمتع خواهم رسید و از گلزار حالش ازهار سعادت خواهم چید و نتیجیش برادران دینی و یاران یقینی خواهند شد تفصیلش آنکه بانعام الهام حضرت منعام جل نعمائه بتعبیرش ملهم شدم که هیزم آلۀ طبخ طعام است و طعام از اسباب حیات انسان × و حیات انسان دو قسم است روحی و نفسی و اکل و شرب که موید حیات نفسانی ست مهلک زیست روحانی ست و خدمت دین حضرت الهی و شرایع جناب الوهیت پناهی عز قدمه که ممد حیات روحی ست و قاطع شجر زندگی نفسی لهذا درین واقعه صادقه اشاره سراپا بشاره ست که از دست سعی من و آن عفیفه زمن بعضی از خدمت دین حضرت ذو المنن جل امتنانه بظهور خواهد رسید و آن کامیابی اینست که مسلمانان هندوستان خصوصاً شرفاء و نجباء چندی از مستحلات حضرت رحمن و بندی از جواز شریعت حضرت شفیع انس و جان را باغوای شیطان بمشابهه رسوم شقاوت لزوم کافران هندوان معیوب دانسته مرتکب آن را مطعون داشته در ظلمت ضلالت سرگردانند و بسبب عمار باطنی رو براه نمی آرند و بمقتضای حماقت بمنافع و مضار آن امور فوائد معمور پی نبرده گناه ترک آنرا که گران از کوه ست برابر کاه نمی پندارند از جمله آن خندلان ترک نکاح ثانی بیوگان ست که بمنطوق لازم الوثوق آیه کریمه وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ معنی این ست و به نکاح در آرید زنان بی شوهران را از شما یعنی مرد را که زن ندارد که خدا سازمی و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید دیگر نکاح کنید نیکان

و شایستگان را از بندگان خود و کنیزکان خود تخصیص صالحان بجهت اهتمام ست بشان ایشان و آنکه بسبب
تزویج و تزوج در پرده عفت مانند اگر باشند ایامی و صلحا درویشان و تنگدستان غنی گرداند ایشان را
خدای تعالی از فضل خود و خدای تعالی فراخ بخشایش ست داناست باستحقاق فقرا و جواز آن ثابتست
و حلت آن مثبت انشاء الله تعالی بحوله و قوته اجرای این امر خیر و احیای این سنت قدس سره اول از ذات
خود و اهل بیت خود نموده استرضای حضرت رب العزت حاصل خواهم من بعد مقلدین و مسترشدین را
مامور باین کار فیض معمور خواهم ساخت و بدون ارتکاب این عبادت ثواب حساب تکلیف وه دیگری
نمی شوم تا در وعید کلام مجید اَتَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ داخل نشوم شیخ عالی
مقام پیش از اختتام این کلام داخل دولتخانه تقوی احتشام گشته باحضار مخدرات عفت آیات مخصوصه خویش
و مستورات تقوی سمات عشائر و اقربا که بشرف بیعت مشرف بودند امر والا صادر فرمودند همه نسا
و اما ورع انتما بمحفل معارف مشاکل حاضر گشتند از زمان اشراق تا زوال حاضرات عصمت وفاق را
بمواعظ انبیا پسند و نصایح اولیا دلپسند سربلند فرمودند بقدرت خالق ندرت نعمت هدایه تاثیری
عجیبی بر حاضران خدمت و سامعان موعظت طاری و ساری گردید که اکثری بباده حلال بیخودی
بیهوش و بعضی بشادمانی خوف حضرت یزدانی با گریه و زاری هم آغوش گشتند ه دل در
قفای او ز برم رفته رفته رفت * خون جگر ز چشم ترم رفته رفته رفت * از بسکه بوی
زلف توام ساخت بیخبر + از شام تا بحین خبرم رفته رفته رفت + زبده و خلاصه تذکیر آن بود که شعار
ایمانی و طریقه مسلمانی فقط نه آنست که صرف بزبان اقرار ایمان و اسلام گوید و گوشت گاو خورد
و ختنه نماید و همچنین در جمیع مراسم اسلام شریک مومنان و سهیم مسلمانان باشد و محفل نشینی اهل
اسلام و حلبه گزینی با محمدیان نیکو انجام را دلیل کمال ایمان و اسلام سازد بلکه شیوه ایمان و اسلام
آنست که جمیع اوامر حضرت الهی جلت افعاله حتی ذبح ولد حبیب خود مانند حضرت امام انبیا جناب
خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام سر بر خط انقیاد نهاده شادان و فرحان بعمل آرد و از منهیات
حضرت الوهیت پناهی جل ملکه و از ممنوعات شرعی بمرتبه مجتنب و محترز باشد که اگر تصور آن
بخاطر متصور گردد تا چهل روز از ان خیال جان سوز توبه و استغفار نماید از جمله مناهی حضرت
الهی جلشانه ترک نکاح ثانی زنان بیوه ست خصوصا بیوه جوان و ارتکاب این فعل ثواب
خلاف راه و رسم شرفا دانستن و آنرا عیب و زبون پنداشتن و مرد ناکح را کمینه و احمق تصور نمودن
و زن ناکحه را رذیله و قحبه گفتن نزدیک حضرت خدای عز و علی اشنع شنایع و اقبح قبایح ست

بلکه این شناعت بقباحت کفر میرساند این گروه شقاوت پژوه زنده درگور که بچشم بصیرت کورند اگر
نیک نگاه نمایند و بقدوم تامل و تفکر جادهٔ انصاف را بپیمایند معلوم کنند که همین طعن و تشنیع این احمقان
شنیع بکجا میرسد و گرد ناپاک تحقیر بر دامن حال کدام پاکدامن بزرگی دامنگیر می نشیند العیاذ بالله تعالی منه
ابیات الهی چند باشم از ادب دور ٭ سعادت باشد از من روز و شب دور ٭ ادب را کوکب مسعود گردان ٭
وز انجم عاقبت محمود گردان ٭ ازواجات مطهرات حضرت سرور کائنات علیه الصلوة و التسلیمات که والدات مومنین
و مومنات اند بجز حضرت صدیقه پارسا علیها من الرضوان اعلی همه ثیبه بودند و در زمرهٔ کامیاب اصحاب قرات
قباب و غیر تماب رواج نکاح ثیبه وافر و شکائع بود باستماع این کلمات طیبات مخدرات عفت صفت سکت و صامت
بخانهای خود رفتند روز دیگر باز بحکم تقوی نواز بنابر احضار آن مستورات عفت ناز و ورع ساز بنفا ذبیوست
و عموما بآن جماعهٔ عالیه و خصوصا بجناب شریفه متعالیه خویش که عمهٔ بیوه حضرت سید محمد اسحاق علیه الرحمه والرضوان
بودند بنهایت لجاجت و خاکساری و غایت سماجت و انکساری عرضداشتند که بخدمت مخدرهٔ عصمت
آیاب و عفت جلباب اعنی زوجهٔ مطهره حضرت محمد اسحاق برودی در رود و انفس و آفاق که سابقا در کیفیت رویا مذکوره
آن پارسا سمت تحریر پذیرفته متفق اللفظ و المعنی بنابر نکاح تقوی اصلاح بتنزویج من فهمایش بکوشش فراوان
و ترغیب بسعی بی پایان نمایند و بآیین محنت و دستیاری شرف ثواب بیش صاحب جناب عزشانه حاصل سازند
و شمارا معلوم ست و مفهوم که مرا رغبت انکار نه برای حظ نفسانیست و تعیش انسانی که زوجهٔ جلیله با جلال و نکوخصال
جمیله صاحب جمال که سراپا زینت ست و عفت در خانه دارم بلکه خواهش این عمل سعادت منزل محض ابتغا المرضات
الله تعالی بشوق خدمت احیای سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام و اجرای سجیه مرضیه شریعت
واجب الاحترام و انهدام سنن سیئهٔ کریهه هندیه بر انجام دارم جمیع مستورات حسب فرمودهٔ شیخ سراپا کرامات
بجان و دل تقدیم آن خدمت قدم سعی و کوشش پیش نهادند لیکن از دستیاری آن یاوران و از
دستکاری آن صناعان صورت عروس مقصود از تتق حجاب و اختفا بمنصهٔ ظهور مصور نگشت
تا آنکه آن عالیان بعنایت منعم دو جهان عز اسمه تا عرصهٔ دو سه ماه بغواصی افکار و تدابیر خجسته
اطوار بنابر تلاش گوهر گران بهای مطلوب در قعر دریای معامله بکوشش و جانفشانی بجد و لاعد مشغول
گشتند عاقبت الامر در یتیم مراد بکف حصول آورده روبروی خالق و خلق سرخرو و مباهات جو گشتند
روزیکه سید المجاهدین هم آغوش عروس مراد شدند به سبب حصول عزت احیای سنت کلاه عز و افتخار
بچرخ دوار رسانیدند و گوشهٔ کلاه فخر و شرافت بهزار فضل و کمال در ششجهت عالم بنیاد شکستند
روز سیوم از آن طوی فرخندگی مملو و فرخی مشحون دوشه ملتیان جابک قلم عطارد رقم را برای تحریر

مناشیر کثیر بمضمون واحد مسعوده عالیه مولانا با فضائل متعالیه اعني مولانای جلیل محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة حکم محکم دادند یکی از ان مناشیر دلپذیر بنا بر مریدین ساکنین دار الخلافت شاهجهان آباد و مع عریضه ارادت فریضه بجناب پیر روشنضمیر یعنی قدوة مفسرین و امام المحدثین و استاد صوفیین حضرت مولانا شاه عبد العزیز دهلوی علیه الرحمة والرضوان و باقی پروانهای هدایت انتما در اطراف آن نواحي بدست قاصدان قمرسیر جهت اجرای این خیر ارسال فرمودند و بنام هر یک از خلفای با نام که در امصار و بلاد جهت تعلیم دین اسلام مقرر و معین بودند در باب تعمیل این عمل خجسته مثل نهال واجب الامتثال تاکید مزید که مزید سے بران متصور نباشد تحریر و تسطیر فرمودند بعد از انقضای دو ماه قاصدان صبا رفتار رعوا تص بشارت آثار در جواب مناشیر پر انوار اجرای عمل افضل مذکور از سعي مریدان سعیدان هدایت ظهور از ان بلدان مستسعد حضور پر نور گشتند شعر خوش شادم که در محشر انتظار ❊ دهد مژده قاصد ز دیوار یار ❊ سخن مختصر قاصد آمد دوان چو الهام در جان صاحبدلان ❊ **حکایت** فاضل عقیل و عالم علوم نزیل جناب مولانا محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة والرضوان را خواهری بود صالحه از حضرة مولانا کلان سال که از مدتی ببلای بیوگی مبتلا و بعبادت خدای یکتا بدرگاه رسا حضرت مولانا آن متقیه پارسا را جهت احیای سنت سنیه نکاح ثانیه ترغیب فراوانی فرمودند آن عفیفه عذر کبر سني و عدم رغبت بسبب گذشتن جوانی پیش آوردند جناب مولانا افضل الذکر در جواب ارشاد نمودند خوب میدانم که شما را حاجت مناکحت نیست لیکن چونکه خلائق را بنا بر احیای سنت سنیه مناکحت ثانیه تحریص و ترغیب میکنم تا وقتی که از خاندان خاص من تعمیل عمل سعادت بدل هذا وجود نخواهد گرفت امر معروف مرا درین باب تاثیرے صورت نخواهد پذیرفت آخر الامر همشیرهٔ شریفهٔ آن شریف چار و ناچار بنا بر حصول رضای حضرت پروردگار جلت مرضیاته راضي گشتند حضرت مولانای جلیل محمد اسمعیل علیه الرحمه والرضوان عقد ازدواج آن اخت سعادت امتزاج خود با فاضل افضل و کامل اکمل هادي هر ضال وغي حضرت مولانا عبد الحی علیه الرحمة والرضوان باوصفی که حضرت مولانا عبد الحی قدس سره العزیز را نیز نقاهت پیري و ایام کبر سني بود منعقد کردند

وصیت نوزدهم دربیان تخلیص اعمال عبادت و افعال طاعت کبیر متعال و معبود ذو النوال بتزیین و تحسین حسن اخلاق از قبیح و نقص ریای عذاب انتمای رجاش و خباثت اختصاص

بدان اکرمک الله تعالی في الدارین و اعطاک الله الاعلی في الکونین که اخلاص في العمل روح دین پرمنایع و جهان اسلام و شرایع ست

درکارخانه حضرت قهرمان و پیشگاه جناب سبحان ذو السلطان درجهٔ اخلاص نیت صمد تبارک و تعالی بمثابه روح روان
مقدر یافته و رتبهٔ عمل و طاعت بمنزلهٔ اجسام و ابدان مقرر شده هر طاعت که بی فضل اخلاص ست چون قالب بیجان
و روان ست ناکاره سزای گندیدن و هر عبادت که بی شرف خلوص ست مانند جسم بی روح سراپا ناتوان ست
هیچکاره لیاقت آرای پوسیدن شدن رباعی بی یاد تو این سینه کباب اولی تر × بی روی تو این دیده بر
آب اولی تر × گر بی تو مرا عمر چنین خواهد بود × بنیاد چنین عمر خراب اولی تر × اخلاص فی العمل بمثل عطریات ست
از قوالب گل و برگ گلبن و گلزار برون آمده و اعمال و طاعات بی اخلاص بنظیر اوراق ریاحین ست عطریات
مستخرجه که اجسام آنها محض بیفائده اند و کثافت افزا مناسب سوختن بنار کلفت کرا و خلوص پرستش خدای
با آفرینش منزه ذکره بمثال ثمارست از شاخ و برگ اشجار برون گردیده و افعال بندگی و پرستیدن یزدان
بی تمثال نور صفاته بی خلوص همچو اغصان و اوراق بی فواکه خوش مذاق ست که ابدان آنها بالکل بی نفع اند
کدورت پیرا مناسب احراق با آتش بجز دها الحق که گلشن عبادت حضرت معطی رحمت بی آبیاری اخلاص نیت
رونق و رعنائی ندارد و بر حق که چمن طاعت جناب داور بی مشابهت بدون آب شاری خلوص منویت شگفتگی
و مسرت رسائی ندارد در روضات پرستش و عبادات حضرت ملک الملوک طهر ذکره مهب آبیاری صدق خواهش لله
تعالی آب رنگی نمی آرد و در ریاض طاعات مالک هر مالک و مملوک قدس ملکه بی باران بهاری راستی و درستی صفای
ارادت فی الله عزوعلی فرح و نشاطی نمی افزاید شعر قیامت ست گلستان بغیر یار مرا × صدای صور بود نالهٔ هزار مرا × بلاشبه
راست ست که حرکات پرستش و عبادات شرایع بی صداقت دلی صرف رنج و مشقت دهٔ تنی و بدنی ست و متخیل
مفاد دیگر محال و بلاشک درست است که اعمال بندگی و طاعات دین رعت مطایع بغیر صفای قلبی فقط محنت و کلال
جوارح و اعضاست و تصور دیگر بلا ریب خیال ست رباعی جز یاد دوست هر چه کنی آن ضلالت ست × جز وصل دوست هر چه بگوئی بطالت ست
سعدی بشو لوح دل از نقش غیر یار × علمی که ره بحق ننماید جهالت ست × قال الله المعظم و المبجل فی کتابه المفصل و حیه المنزل آیه اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا
مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَ اَصْلَحُوْا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده ست از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ
و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر علیه الصلوة و السلام وَاَخْلَصُوْا دِیْنَهُمْ لِلّٰهِ و خالص و پاکیزه گردانند
دین خود را برای خدا یعنی طاعت کنند مگر برای رضای حق فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام
و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ و
الْمُؤْمِنِیْنَ و زود باشد که بدهد خدا مومنان را اَجْرًا عَظِیْمًا مزدی بزرگ و اینان با ایشان شریک باشند و ایضا قال الله
الاجل و الملک الافضل آیه اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم اِلَیْكَ الْکِتٰبَ بسوی تو کتاب را که قرآن ست
بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس بپرست خدای مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ

ودر حالتی که پاک کننده باشی برای وی پرستش خودرا مخاطب حضرت سرورست صلی الله تعالی علیه وسلم
ومراد امت ست که مامور اند با آنکه طاعت خودرا از شرک وریا خالص دارند الا لله بدانید مر خدا راست الدین
الخالص پرستید پاک از شرک یعنی او سزاوار آن ست که طاعت او از شرک خالص باشد زیراکه منفرد ست بصفات
الوهیت والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء بجز خدا دوستان یعنی خدایان که بسیار
دوست میدارند کافران ایشان را عام ست از ملائکه واصنام وغیر آن ومیگویند ما نعبدهم نمی پرستیم
ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را الی الله زلفی بخدای نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست
کنند مارا تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستیکه خدا حکم میکند بینهم میان ایشان
یعنی مشرکان فی ما هم فیه در آن چیزی که ایشان در و یختلفون اختلاف میکنند از معبودان
یعنی از وی که ملکی را پرستش میکنند چون بنی ملیح ویکی آتش را چون یهود ونصاری وهمچنین شمس
ونجوم وعجل وشجر وحجر وجن وآتش را می پرستند وهر یک را مدعا آنکه معبود او حق ست وباقی باطل
پس حق سبحانه وتعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند وبطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله لا یهدی
بتحقیق که خدا توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس را که دروغ گوست ومیگوید آن تا شفاعت خواهند کرد کفار
ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نماید آیه قل انی امرت بگو که بدرستی فرموده شدم ان اعبد الله باآنکه پرستم
خدای را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم وامرت لان اکون
وفرموده شده ام تا آنکه باشم اول المسلمین اول گردن نهادگان ازین امت باکرامت زیراکه من
پیشوای ایشانم در دنیا وآخرت قل بگوای محمد دیگر باره انی اخاف بدرستیکه من می ترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم از پروردگار خود وشرک آرم ودین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی
که بزرگ ست احوال او وبسیارست اهوال او ورسول افضل فحول مخلصان ونبی افضل فضلا کرایم مشمول ذی
اخلاصان فرماید علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
روایت ست از امیر المومنین عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار
کردارها وقبول آن بدرگاه حق تعالی وتقدس مگر بنیتهای آن در اکثر روایات واشهر آن اینچنین آمده
ودر بعضی الاعمال بالنیات بی کلمه انما ودر بعضی الاعمال بالنیة ودر بعضی العمل بالنیة نیز آمده ومقصود و
مراد ازین همه عبارات یکی ست یعنی هیچ عمل قلب وقالب واخذ وترک وقول وفعل وعبادات وعادات
بی نیت مقبول ومعتبر نبود وثوابی بران مترتب نگردد وغایت آنکه عمل دو قسم اند بعضی مقصود بذاته چنانکه
نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود وجائز نباشد وقسمی دیگر عمل وسیله دیگر چون وضو وامثال اینها نیز

ثواب مشروط به نیت ست ولیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضو بی نیت درست گردد و مذهب امام ابو حنیفه این
چنین ست ونزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نی و مراد به نیت در اینجا مقصد تقرب
الی الله ست یعنی هر کار که کند برای خدا کند وبقصد امتثال امر وطلب رضای وی کند وباید دانست که نیت کار
دل ست بزبان گفتن حاجت نبود واگر بزبان گویند ودل غافل باشد اعتبار ندارد واگر فرضاً نیت در دل
حاصل گردد وبرزبان نیاید یا برزبان خلاف آن رود زیان نکند واختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد
از اتفاق همه بران که بجهر گفتن آن نامشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست یا نی صحیح آنست که شرط
نیست وشرط داشتن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر ست ومستحب ست تا زبان
با دل موافق وظاهر با باطن بود ونیز تعقل معنی نیت واستحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد ومحدثان
گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده
که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آئینه روایت نمودندی پس طریقه سنت
واتباع آنست که بر نیت بدل اختصار کند واتباع همچنانکه در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت
نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون وانما لامرء ما نوی ونیست مرمرد را نصیب
از عمل وثواب آن مگر آنچه نیت کرده در بعضی روایات انما لکل امرء آمده بزیادت لفظ کل واین جمله موکد و
مقرر کلام سابق ست ومودی ومآل هر دو کلام یکیست که بی نیت عمل صحیح ومعتبر نبود هر عمل را که نیتی باید
مخصوص بدان ونصیب مرد از عمل همان ست که نیت از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب وخویش اوست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد وملاحظه
قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صله رحم واگر بنیت قرابت کند فقط ثواب صله رحم خود یابد نه صدقه واگر
هر دو کند ثواب هر دو یابد وگاه باشد که شخص در یک عمل خیر بثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن
وارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عمل ست ولیکن در وی نیات متعدده میرود ودر هر نیتی ثوابی حاصل
گردد یکی آنکه وارد شده ست که مسجد بیت الله ست وهر که در مسجد می درآید گویا بزیارت ودر ضیافت
خداوند تعالی وتقدس می آید ووی تعالی کریم ست وواجب ست بر کریم که ضیافت زائران خود کند
پس باین نیت آمد از ین فضیلت وادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت وبحکم حدیث صحیح هر که
انتظار نماز می برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد وثواب آن حاصل میکند
ومراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واقع شده ست نزد بعضی مفسرین
همین حکم ست ودر حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا وکفارة ذنوب ورفع درجات ا

وتکرر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاهداشتن گوش وچشم وسائر اعضا از معاصي ومنهيات
که در کوچه ها وبازارها واقع شوند ودر مسجد ازان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف وگفته اند که هر وقت که در مسجد درآید
باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعتست ثواب آنرا دریابد وباین فضل مخصوص
گردد واین عبادتیست که حصول آن آسانست ومردم از تحصیل آن غافل وذاهل اند پنجم قصد صلوة وسلام
برحضرت سید انام صلی الله علیه وسلم وادعیهٔ دیگر که در درآمدن وبرآمدن مسجد مسنون ومأثورست وفضیلت
وثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز وجل وعلا وتلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای
تذکیر وترغیب مردم بران ودر اخبار آمده که هرکه برود بامداد در مسجد برای ذکر وتذکیر باشد مانند مجاهد فی
سبیل الله ونیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا ننشینند وتلاوت قرآن ومدارست آن نمایند مگر آنکه گرد کنند
ایشان را ملائکه وبپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج وعمره چنانکه وارد شده که هرکه وضو کند
وبمسجد رود ونماز بگذارد وباشد او را ثواب حج وعمره خصوصًا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد
افاده واستفاده علم وامر معروف ونهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل ومیسر گردد
نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند ودهم قصد سلام ورد آن بر شخص که در مسجد باشد یا در وی
درآید یازدهم تفکر ومراقبه وصرف قوت فکریه در امور آخرت واستغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ وجمعیت
خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن وآرام دل واتصال نیز بمشاهده حق واستغراق
در شهود ذات مطلق بحصول ذوق ونورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلیست وبمقتضای یاء
اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد ودخول در مسجد خود از اعمال آخرت ومحال عبادتست اگر در اعمال
طبیعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثال استعمال طیب در روز جمعه
یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت
وقصد تعظیم مسجد در دفع روایح کریهه موذیه از خود واز غیر خود وترویح همسایگان وهمنشینان از ملائکه وبنی
آدم وسد باب غیبت بر کسیکه غیبت او بکند بروایح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد وقصد معالجه دماغ
تا تازه گردد وفطنت وذکا زیاده شود ودرک علوم ومعارف نماید وغیر این مذکورات اما اگر برای مجرد
لذت جسمانیه وشهوت نفسانی وخودنمائی کند محروم از ثواب گردد بلکه مستحق ملامت وعتاب گردد پس معلوم
شد که مدار کار وحصول بر نیتست وچون این معنی را بطریق اجمال وکلیت ذکر کرد وتفصیل نمود آنرا وبیان
کرد در مثال جزوی وفرمود فمن کانت هجرته الی الله ورسوله پس کسیکه باشد برآمدن او از وطن
بسوی خدا ورسول وی ونیت طلب رضا وامتثال امر ایشان فهجرته الی الله ورسوله پس هجرت

پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم بران مرتب و من کانت هجرته الی
دنیا یصیبها و در روایتی الی دنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا برای تحصیل که میرسد بدان او امرأة یتزوجها
یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدای و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته
الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزی ست که هجرت کرده ست بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح
کردن بزن و تصریح ذکر نکرد آنرا چنانکه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی
بجهت استلذاذ و استعلا ذکر خدا و رسول ست و نیز مجملا ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آنحضرت
کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت دران مشوب و ممزوج باشد و هم قصد رضای حق
و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزویج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب یابد
بر قول مختار و بعضی گویند در صورت شرکت اصلا حصول ثواب نبود و ظاهر احادیث هم درین ست یا رب مگر نیت
حق غالب بود والله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة با وجود آنکه وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق
و شاغل از ذکر اوست از جهت زیادت تحذیر و تخویف ست زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر ست
از ذکر حق تعالی و سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز گویند سبب ورود این حدیث قصه مردی ست که بطلب
زنی که او را ام قیس میگفتند و مغیره بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری
گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آنست که عرب نمیدادند بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت میکردند کفائت
را در نسب و چون نوبت اسلام رسید و عصبیة عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب
و اوجه ست و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن ست چنانچه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد
والله اعلم و بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب
مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان
چنانکه بعضی صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند که از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند
و بعضی از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی
انتقال از دار الکفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم در مدینه و هجرت
نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت دران وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه
تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت

از مکه ست زیراکه مکه بعد از فتح دار اسلام شد و هجرت یعنی انتقال از دار الکفر علی العلوم هر گاه بران قدرت
بود باقی ماند تا روز قیامت و این ست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة و
منقطع نمی شود هجرت و بر طرف نمیگردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و لبسته نگردد درهای آن یعنی تا
روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن ست بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز
آن برای طلب رضای حق یا غیر وی هجرت بسوی دنیا و امراة را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر ست
خاص که هجرت حقیقی آن ست و آن برآمدن ست از موطن طبیعت و ترک کردن انچه نهی کرده شارع ازان
و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده المهاجر من هجر ما نهی الله عنه مهاجر حقیقی کامل کسی ست که گذاشته
ست چیزی را که نهی کرده ست الله تعالی ازان چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده مُتَّفَقٌ عَلَيْه حدیث متفق
علیه حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را
اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه ایشان همه روایت کرده و باتفاق همه صحیح ست و اگرچه در اول تا دو سه
مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده ازان رسیده و بعضی گفته اند که
راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته
والله اعلم **فائده** در اخبار وارد شده که نیت المومن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین
موصوف بالصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال ست اول آنکه نیت
تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت ست و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب
ثواب بران موقوف بر نیت و در حدیث آمده ست که بمجرد قصد و نیت حسنه چندین کامل می نویسند و نیز آمده
هر که بخواب رود و نیت آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب نماز تهجد اگرچه بجهت
غلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار ست وجه ثانی
آنکه محل نیت اعمال دل ست و دل مکان معرفت لاجرم انچه از محل معرفت زائد و ازین معدن برآید فاضل
تر و شریف تر خواهد بود از انچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبد الله تستری رح آورده اند که فرمود
خدای رب العزت از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مومن
زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرمود عزیز تر از معرفت پس عزیز ترین نعمتها بعزیز ترین مکانها نها د اگر مکانی
بودی عزیز تر ازان معرفت خود را دران نهادی و فرمود خسیس همت بنده که عزیز ترین مکانها را نزد حق تعالی
بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسیکه آنرا وی تعالی جای نشانده بدر کند و بجای آن دیگری را نشانند
و وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر ست برای آنکه نیت پایدار و باقی ست و عمل ناپایدار و فانی و فلو و دوام

بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بسبب نیت ست که دائمی ست واگر بقدر عمل بودی همانقدر
در زمان بودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت
خیر که در باطن ست و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان باسمان می برند حق تعالی
ببعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بینداز این صحیفه را بینداز آن صحیفه را آنها میگویند
بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم
چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر را از ملائکه
ندا آید اکتب لفلان کذا وکذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار
نکرد و چگونه نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده ست بدان وجه خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه ست و نیت مومن بهمه
متعلق و میخواهد که همه بوجود آرد اما عمل نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات در نیت
او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیت الکافر شر من عمله که نیت تمام معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر ببعضی از آنست
کذا قال بعض المشایخ الصوفیه ؎ چون نباشد پاک اعمال از ریا ❊ هست بی حاصل چو نقش بوریا ❊ هر کرا اندر
عمل اخلاص نیست ❊ در جهان از بندگان خاص نیست ❊ هر کرا کار از برای حق بود ❊ کار او پیوسته با رونق
بود ❊ پاک گردانی عمل را از ریا ❊ شمع ایمان ترا باشد ضیا ❊ وبالله التوفیق **عن** ابی هریرة رضی الله
تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله لا ینظر الی صورکم
واموالکم خدای تعالی نمی بیند بنظر رحمت و عنایت بجانب صورتهای ظاهر شما که خالی ست از سیرتهای
مرضیه و مالهای شما که عاریست از خیرات مقبول ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم ولیکن نظر میکند
بسوی دلهای شما که محل تقوی ست و کردارهای شما که تقرب مینمایند بدان بدرگاه وی تعالی و در بعضی
کتب همچنین نقل میکنند که ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم رواه مسلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال الله انا اغنی الشرکاء عن
الشرک وهم از ابی هریره ست که گفت آنحضرت پروردگار عالم تعالی و جل جلاله میفرماید من بی نیاز
ترین شرکائم از شرک یعنی شرکا که در عالم می باشند محتاج اند بشرکت و راضی اند بدان تا برایشان
نصیبی و دخلی در ان باشد که شریک اند بخلاف من که خلاق علی الاطلاقم بی نیازم از آن شرکت در عبادت
راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من نکنند و تسمیه وی سبحانه بشریک باعتبار گردانیدن بندگان
ست مر او را شریک پس از ان بیان کرد سبب بی نیازی و بی رضای خود را از شرکت و فرمود
من عمل عملا اشرک فیه معی غیری کسیکه بکند عبادتی را که شریک گرداند در ان عبادت

با من دیگری را ترکته وشرکه میگذارم آنکس را با شرک وی وفی روایة و در روایتی بجای ترکته وشرکه این
آمده که فانا منه بریء پس من از ان کس بیزارم هو للذی عمله آنکس را عمل آنکس برای آنکس ست
که کرده ست عمل را برای آنکس رواه مسلم وظاهر این حدیث آنست که خروج ریا و دخل وی نیز مفوت
ثواب ست ولیکن گفته اند که این در دو قسم از ریا خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعا نبود یا قصد ریا
غالب باشد وتواند که مقصود مبالغه باشد در زجر ومنع از مذمت ریا والله اعلم وعن ابی سعد بن
ابی فضالة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود اذا جمع الله الناس یوم القیمة
وقتیکه فراهم آرد خدای تعالی مردمان را روز قیامت لیوم لا ریب فیه مر روزی را که شک نیست در
آمدن وی نادی مناد آواز میدهد فرشته آواز دهنده من کان اشرک فی عمل عمله لله احدا آنکسی
که بود که شریک میگرداند در عملیکه کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریا میکرد در دنیا فلیطلب ثوابه من
عند غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را از نزد غیر خدا که شریک گردانیده او را فان الله اغنی
الشرکاء عن الشرک زیرا که بدرستی خدای تعالی بی نیاز ترین شریکان ست از شرکت رواه احمد
وعن شداد بن اوس رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم شداد بن اوس گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من صلی یرائی فقد اشرک میفرمود کسی که نماز گزارد
بریا پس تحقیق شریک گردانید غیر خدا را بخدا عزوجل ومن صام یرائی فقد اشرک وکسی که روزه دارد
بریا پس بتحقیق که شرک آورد ومن تصدق یرائی فقد اشرک وهم چنین کسی که تصدق کند
بریا پس بتحقیق شرک آورد یعنی هر عملیکه بریا کند شرک ست غایت آنکه شرک جلی ست وشرک خفی وشرک آشکارا
بت پرستی کردن ومرائی که برای غیر خدا عمل میکند نیز بت پرستی میکند لیکن پنهانی چنانکه گفته اند کل ما صدک عن
الله فهو صنمک رواه احمد وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول
الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستی که نخستین مردیکه حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم خلوص
وترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردیست که کشته شد در راه خدای فاتی به پس آورده میشود
او را در حضرت پروردگار تعالی وتقدس فعرفه نعمته پس می شناساند الله تعالی آن مرد را نعمت خود را
که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح تر ست بحسب روایت فعرفها پس می شناسد وی نعمت
خدای را واعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو چه عمل کردی تو در شکر این نعمت
قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو
قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی کارزار نکرده تو خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت ل

لِيُقَالَ رَجُلٌ جَرِيءٌ ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و نام آوری خود تا گفته شود که فلان مرد دلیرست فَقَدْ قِيلَ پس تحقیق گفته
شد و یافتی تو عوض خود را و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه مطلبی ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ پس امر کرده میشود فرشتگان را
بجهت وی که بکشند او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ دیگر مردی که آموخت
علم را وَعَلَّمَهُ و آموزانید آنرا وَقَرَأَ الْقُرْآنَ و خواند قرآن فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا پس آورده شود او را پس شناسانید او را
خدای تعالی نعمتهای خود را پس بشناسد وی آن نعمت را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین در ما بعد قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا میگوید پروردگار
تعالی پس چه کار کرده تو در شکرگزاری این نعمتها قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ میگوید این مرد آموختم علم را
و آموزانیدم آنرا و خواندم خالص برای رضای تو قرآن قَالَ پس میگوید حق تعالی كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ إِنَّكَ
عَالِمٌ دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم که تو عالمی وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ و خواندی قرآن را تا گفته
شود مر ترا که تو خواننده قرآنی فَقَدْ قِيلَ پس بتحقیق گفتند مردم ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ پس امر کرده میشود بجهت وی پس کشیده
میشود بر زمین بر روی وی حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ تا آنکه انداخته میشود در آتش وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ دیگر مردی که فراخ گردانیده است
خدای تعالی بر وی یعنی روزی وی وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ و داده است او را از گوناگونهای مال كُلِّهِ همه مالی را فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ
نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ میگوید آن مرد نگذاشتم
هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن راه مال برای رضای تو قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ
فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ از کلمهٔ ثم معلوم میشود که کشیدن
اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازترست رَوَاهُ مُسْلِمٌ از مقصودات آیات فاضلات و مرادات اخبار و حدیثات
کرم شامل است مکشوف است و مشهود و معلوم است و مقصود که عمل شریعت و عبادت بجز از اخلاص شقاوت شمل است و بطالت مماثل
و فعل دین و طاعت بغیر از خلوص با رذالت و نحوست مشاکل   گر در منی و با منی پیش منی   در پیش منی بلی همی در منی
بدان اوصلک الله تعالی الی مدارج الفوز والنجات و معارج المفاز فی الجنات که ریای شقاوت انتهای مرضی ست
روحانی رساننده صاحب خود بدرکات نیرانی و سقمی جانی فرستنده حامل خود در درجات عذاب ابدی هوانی مرد باید که مضرت
این مرض کلفت عوض بعقل سلیم شناخته در معالجه آن حسب الامر اقدس حضرت آله کریم عم هدایته بکوشد و از آنکه
که نقصان این بیماری هلاکت کاری بذهن مستقیم دریافته بمداوای آن موافق حکم اشرف جناب الله حکیم نشر رحمته
و نشر فضله در میدان کوشش و سعی بپوید اگر انسان پریشان از خواب غفلت بیدار نشده در اصطلاح کار خود از
فساد ریای سراپا مفسد نخواهد اندیشید لا محاله این فساد بد نهاد او را بهلاکت باطنی رسانیده
مستحق تعذیب شدائد نصیب دوزخ خواهد گردانید و اگر آدمی با ضعف همتی ازین
فتنه روحی متنبه نشده برفع و دفع آن جد و کد ننموده غافل و ذاهل خواهد ماند

سیما این فتنه نقصان متضمنه او را با هلاک قلبی مقرون گردانیده بدرجهٔ استیجاب عقاب خالق عذاب
وثواب خواهند رسانید پیداست که ازین حماقت کدام حمق برتر باشد وبه نماست که ازین سفاهت
کدام سفه بالاتر که آدمی با ضعف توامی وعقل کمی را حضرت اله سامی جل سموه وجناب ایزد نامی عز
اسمه بمقتضای صفات عظامی باکرامی خویش خلقت فرموده وانواع نعمات واصناف انعامات در عالم
معاش ومعاد بکمالش انعام واکرام فرموده حیث قال ذو العزة والمعال آیت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ
اللهِ واگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشت لَا تُحْصُوهَا نه توانید شمردن
آنرا وچون از شمردن نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللهَ لَغَفُورٌ بدرستیکه
خدای هر آئینه امرزنده ست اگر در آوار شکر تقصیر کنید در میگذارند رَحِيمٌ مهربان ست که به تقصیر شکر گذاری
نعمت از شما باز نمی دارد وایضاً قال ذو السلطان والنوال آیت وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهر آئینه ماگرامی کردیم
بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ وبرداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان
بچهارپایان وَالْبَحْرِ ودر دریا بکشتی ها وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای
پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ وافزونی دادیم ایشان را عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا به بسیاری از انچه آفریده ایم
تفضیلاً افزونی دادنی علما را در تکریم انسان وتفضیل ایشان سخن بسیار ست ودرین ترجمه بقول جامع التفاسیر
میرود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم ست جسدانی وروحانی جسدانی
تمام انسان را باشد از مومن وکافر وآن تخمیر طینت ایشان ست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت
ومزاج قریب باعتدال وراستی قامت واخذ بیدین واکل باصابع وتزئین بلحی وذوائب وتمیز
بعقل وافهام بنطق واشارة وخط وراه یافتن باسباب معیشت وتمکن از حرف وصناعات وروحانی
نیز دو قسم ست عامه وخاصه اما انچه عام ست مومن وکافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان
واخراج از صلب آدم علیه السلام واستماع قول الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد بر عبودیت
ورزانیدن بر فطرت وارسال رسل بدیشان وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات
جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار آثار قدرت ودلائل ومعجزات برای ایشان اما کرامت
روحانیه خاصه آنست که انبیا واولیا ومومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایت
وهدایت وایمان واسلام وارشاد واکمال واخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله وبالله
وعبور بر مقامات وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیت وبقا بهویت
وکرامات که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمة الله علیه گفته ست که کرامت انسان بدانست

که حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم رسول از ایشان ست ٥ ای شرف دودهٔ آدم تو ٭ روشنی دیدهٔ عالم
تو ٭ کیست درین خانه که خیل تو نیست ٭ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ٭ از تو صلای بایست آمده ٭
نیست بمهمانی هست آمده ٭ در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم
ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند برانست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مسطور ست از حقایق
ذات در تاویلات کاشی مذکور ست که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب
ایشان ست از هر دو روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار مخلوقات
بانکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و شستی جنس مالکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل
بشر بر ملک مباحث دور و دراز ست اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضل تر اند
و رسل ملائکه فاضل تر اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه و صلحاء
اهل ایمان را فضل ست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره
فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفار را بنص ومن یهن الله فماله من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم
مومنان بدانست که ظاهر ایشان را به توفیق مجاهدات بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهدات منور ساخت
و چنانچه کافهٔ مومنان را تکریم عام و تمام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
بتکریم خاص اختصاص داد از آن جمله مرتبهٔ اختصاص رضاست که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجهٔ محبت
که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسانست
که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همادست و بس و فحول علمای امت حضرت
مکرمت مرتبت و رحمت منزلت جناب رسول افضل فضلای علیه الصلوة والسلام در مصنفات خود ها
اندکی توضیح و قلیلی تشریح مقامات پروردگار و شاه ارض و سماوات که به نسبت حال انسان
ضعیف مثال از سر تا قدم بذل و رحمت فرموده ست در بیان تشریح بدنی و قوای انسانی نگاشته اند
و نگارش ساخته فلو طلب مطلوب این امر را باید که از آن صحائف و کتب فراست روائف دریافت
حقیقت مسطوره و معانی مذکور نماید و باقی مراحم حضرت رب راحم با مکارم را بر آن قیاس و نظر نماید
و آدمی با سرشتی با وصف این همه حال و با وجود این احوال منعم حقیقی را فراموش کرده مراسم
عبادات و مراتب طاعات که موجبات اکرامات حضرت موجد کائنات خلل ایجاد ها و عزت کونیه بطرف
ذات بنی آدم نقص تو ام اند به نیت ریاکاری موجب عذاب پر آزاری برای رضای غیر خدای
معلای روزی رسای و رزق دهای مرزقه و نواله مودی میسازد و یا بنا بر خوشنودی نفس

شقاوت آمودی و تباهی اندوزی بخیال جیست و آوازهٔ نیکنامی خود در دنیای فنا متعاقی ادا مینماید زهی نادانی انسانی
و خهی نقصان دانش مرد پر پریشانی **شعر** بسکه طاعت آلوده باگناه کنم* بسجده همچو نگین نامه را سیاه کنم* **شعر**
کسی که دل ز تو گیرد کجا نگه دارد* من و دل از تو گرفتن خدا نگهدارد* نعوذ بالله تعالی من الخذلان و من تعذیب
نیران یوم تشقق السماء و یشیب الولدان عبادت و اتباع شرع فضائل اصل و مکارم فرع که در حق انسان از
اسباب دخول دار ثواب هست به تبه کاری ریا شعاری در حال انسان از بواعث با عذاب مشقت پیچ و تاب
میگردد **شعر** این قصه عجیب شنو از بخت واژگون* ما را بکشت یار بانفاس عیسوی* طاعت و اقتدای دین سراپا
حسین که از موجبات رضای حضرت مالک ارض و سمای عظیم ملکه مقرر است بسبب سفاهت مطلب ریای
بدنمای از باعثهای خشم و قهر حضرت خالق بر و بحر مالک دهر جل سلطنته صار مالک علینا **شعر** گفتم که قدم
پیشش نهم پس رفتم* در طالع خویش واژگونم من **بیت** چون کمانی حلقه بیکاریم با چندین هنر* روز
بازو دست ما را بر قفا پیچیده است* علمای امت و اولیای کاشف غمت علیهم الرحمة والرضوان همیشه و همواره
بمومنین و مسلمین همین نصیحت و وعظ دلبند و اندرز و پند بلند فرموده اند و میفرمایند که زنهار
زنهار از قران ریای پر عنا بعید و بعید باید بود و هر آئینه هر آئینه دامن صفا بندگی و پرستندگی یزدان
با قهرمان غو سلطان را از آلایش ناپاک ریای بی صفا نیالاید آلوده **بیت** هرکه را در طاعتش اخلاص نیست* در جهان
از بندگان خاص نیست* مرد عبادت کیش و رجل طاعت اندیش هر چند که صعوبت های پرستشها و کلفتهای
بندگیها دا ور یکتا و رنج زحمتها جل فضله بر جسم و جان خود اختیار نماید و بر بدن و روان خویش قرار آن شدید
برگیرد و روزگارها در کار پرستش ها بسر برد و ایامها در محنت بندگیها منقضی نماید لیکن چون شائبه ریا قرین
کار و بارش باشد همه صعوبت و مشقت مرور دهور و تمام کلفت و محنت ایام موفور بی فائده و برباد رود و نفع جلب
ثواب عطای ملک تواب عم مغفرته که از پرستش و پرستندگی آن از زمان کثرت قران متصور و متخیل بود ببدل عذاب
و عقاب جناب والی مرجع و مآب مبدل گردد نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی ایزد ذی کن فکان عم غفرانه
بر قولم شهید که تحفه لطیفه عبادت بآلودگی ریای سر تا سر کثافت اصلا قابلیت قبولیت رب با مغفرت
عم عفوه نمی ماند و حضرت باری وحید لا شک وحدته بر کلامم گواه رشید که بپیش کس لفیف طاعت بآلودگی
ریاست یا قطعا لایق مقبولیت جناب با رحمت و ذو موهبت لشر عنایته نمی باشد **فرد** دست سلطان
دگر کجا بیند* چو سرگین در او فتاد ترنج **بیت** اگر که برکنند از گلاب* سگی در وی افتد کند
منجلاب* حالا به نیت ترغیب و تحریص خلائق حضرت آله جل و علی بجانب قبول و اختیار
خصلت پر فضیلت اخلاص نیت چندی از حکایات مکرمات صحابه معظمات علیهم الرحمة والرضوان

ومعدودی از قصص مشرفات اولیا رمظهر هدایات علیهم الرحمة والغفران منقول ومحرر میگردد تبینندگان
این کتاب انکساری تاب وخوانندگان این صحیفه عاجزی باب را باید که بسوی حالات قدسیات این
پیشوایان دین واین مقتدایان یقین که ما مردم عباد الله تعالے از پیشگاه گیتی پناه آنحضرت معبودیت
دستگاه تعالت صفاته ماموریم به پیروی آن راست روان وتحکومیم به بسپس روی آن پیشقدمان نگاه پر
انتباه نموده تدبر نماید وتفکر سازد ودریابد که چگونه وچسان آن بزرگان شرائط اخلاص عبادات
خالق مخلوقات ومدارج خلوص طاعات رازق مرزوقات سالت عطیاته ادا نموده اند ونمودی ساخته آنچنان
وهمچنان بما دت اخلاص عمل عبادت وخصلت خلوص شغل طاعت اختیار نماید وپیش گیرد ٭
انشاء الله تعالی بالقطع والیقین از مراحم کردگاری ومنا عم پروردگاری عمت آلاءه در بدل این عمل خجسته
مثل امیدوار وچشم دارنج ثواب بلاحساب واجر افراد احتساب واکثار آب وتاب باشد

حکایات احوال شاهنشهان	روایات اخبار کارآگهان	دل و دین را روشنائی دهد
بعلم وخرد آشنائی دهد	زهرگونه باب سخن گفته اند	بالماس تحقیق در سفته اند
بدوران بسی تجربه کرده اند	بهر کار بس رنجها برده اند	همان به که بر قول ایشان رویم
سخنهای پیشینیان بشنویم	درختی که کشتند در روزگار	بسی میوهٔ نغز آرد ببار
بیا تا بدان باغها پی بریم	دمادم ازان میوها برخوریم	**حکایت** حضرت قدوهٔ

اولوا الالباب وبا فضائل ایمان واسلام باکتساب ودرادای مراسم عدالت سراپا اغواب وانمرد یات
شرک وبدعت سرابسر اجتناب ومشغول ومشغوف دراعمال استحباب وباوجود استیعاب ورع وتقوی بی اعجاب
وصاحب احتساب برافتاب عالمتاب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه یکی جفاکنائی بدفعلگی را بتادیب
خوش ترکیب ضرب دره مودب ساخته آن شوخ چشمکی وبی ادبکی وناخوش گفتارکی زبان بکلام دفرخ
انجام ویکسر بدنام دشنام برکشاد وجناب اعدل اصحاب دست بزادب راالز تادیب آن عصیان نصیب
وتهدید آن نارشید باز کشید ودیگر بارش تردد فرمود که مبادا حالا مرا در لطافت اخلاص عمل این
تادیب وتعزیه کثافت عرض خشم وغضب سراپا مرض پدید آید زهی عدالت عادلین با دین وخهی
نصفت منصفین با ایمان ویقین چه منصف بزرگان دین بوده اند ٭ که با زیردستان چنین بوده اند ٭
چنین بادشاهان که دین پرورند ٭ به بازوی دین گوی دولت برند **حکایت** حضرت مظهر عجائب ومظهر
غرائب وامام خلائق مشارق ومغارب ودرمقابله کفار ومقاتله فجار غالب کل غالب وازمشارب سرچشمه
فیضان ایمان روائق ایقان شارب وسراپا عالی مآرب جناب امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه منقولست

مثنوی

از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان مطهر از دغل — در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت — او خدو انداخت بر روی علی — افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو زد بر رخی که روی ماه — سجده آرد پیش او در سجده گاه — در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزااش کاهلی — گشت حیران آن مبارز زین عمل — وز نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی — از چه افگندی مرا بگذاشتی — آنچه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی تو سست در اشکار من — آنچه دیدی که چنین خشمت نشست — تا چنین برقی نمود و باز جست

آنچه دیدی که مرا زان عکس دید — در دل و جان شعله آمد پدید — آنچه دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم جان — در شجاعت شیر ربانیستی — در مروت خود که داند کیستی

در مروت ابر موسائی بتیه — کامد از وی خوان و نان بی شبیه — ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شمهٔ واگو از آنچه دیده‌ای — تیغ حلمت جان ما را چاک کرد — آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار هوست — زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست — بازگو ای باز عرش خوش شکار

تا چه دیدی این زمان از کردگار — چشم تو ادراک غیب آموخته — چشمهای حاضران بر دوخته

راز بگشا ای علی مرتضی — ای پس سوء القضا حسن القضا — یا تو واگو آنچه عقلت یافته است

یا بگویم آنچه بر من تافته است — از تو بر من تافت چون داری نهان — می فشانی نور چون مه بی زبان

پس بگفت آن نو مسلمان ولی — از سر مستی و لذت با علی — که بفرما یا امیر المؤمنین

تا بجنبد جان بتن در چون جنین — بازگو ای باز پر افروخته — با شه و با ساعدش آموخته

بازگو ای باز عنقا گیر شاه — ای سپاه اشکن بخود نی با سپاه — در محل قهر این رحمت ز چیست

اژدها را دادن راه کیست — گفت من تیغ از پی حق میزنم — بندهٔ حقم نه مامور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا — فعل من بر دین من باشد گوا — ما رمیت اذ رمیت در حراب

من چو تیغم وان زننده آفتاب — رخت خود را من ز ره برداشتم — غیر حق را من عدم انگاشتم

که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد — کوه را کی در رباید تند باد — آنکه از بادی رود از جا خسی است

زانکه بادی ناموافق خود بسی است — باد خشم و باد شهوت باد آز — برد او را که نبود اهل نیاز

باد کبر و باد عجب باد حلم — برد او را که نبود از اهل علم — کوهم و هستی من بنیاد اوست

در شوم چون کاه بادم یاد اوست — جز به باد او نه جنبد میل من — نیست جز عشق احد سرخیل من

خشم بر شاهان شه و ما را غلام — خشم را من بسته‌ام زیر لگام — تیغ حلمم گردن خشمم زدست

خشم تو بر من همه رحمت شده است
غرق نورم گرچه سقفم شد خراب
روضه گشتم گرچه هستم بوتراب

چون درآمد علتی اندر غزا
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
تا احب لله آید نام من

تا که ابغض لله آید کام من
تا که اعطا لله آید جود من
تا که امسک لله آید بود من

بخل من لله عطا لله و بس
جمله لله‌ام نیم من آن کس
آنچه لله میکنم تقلید نیست

نیست تقلید و گمان جز دید نیست
ز اجتهاد و از تحری رسته‌ام
آستین بر دامن حق بسته‌ام

گر همی پرم همی بینم مطار
ور همی گردم همی بینم مدار
ور کشم باری بدانم تا کجا

ماهم و خورشید پیشم پیشوا
هم نبردش گفت از بهر غذا
شرح این را و بذیرم هلا

گفت امیر المؤمنین با آن جوان
که بهنگام نبرد ای پهلوان
چون خدو انداختی بر روی من

نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا
شرکت اندر کار حق نبود روا

تو نگاریده کف مولیستی
آن حقی کرده من نیستی
نقش حق را تو بامر حق شکن

بر زجاجه دوست سنگ دوست زن
گبر این بشنید و نوری شد پدید
در دل او تا که زنار برید

گفت من تخم جفا می کاشتم
من ترا نوعی دگر پنداشتم
تو ترازوی احد خو بوده

بل زبانه هر ترازو بوده
تو تبار و اصل خویشم بوده
تو فروغ چشم کیشم بوده

من غلام آن چراغ شمع خو
که چراغت روشنی گرفت زو
من غلام موج آن دریای نور

که چنین گوهر برآرد در ظهور
عرضه کن بر من شهادت را که من
من ترا دیدم سرافراز زمن

قرب پنجه کس ز خویش و قوم او
عاشقانه سوی دین کردند رو
او بتیغ حلم چندین خلق را

و اخرید از تیغ چندان حلق را
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

حکایت حضرت عیاضی رحمة الله علیه که هفتاد بار بغزو رفته بود سینه برهنه بر امید غزا که دو بر شهید شدن چون نا امید شد از جهاد اصغر رو بجهاد اکبر کرد و خلوت گزید ناگهان آواز طبل غازیان شنید نفس از اندرون رنجه شد سوی غزا میل کرد و متهم داشتن او نفس خود را درین رغبت که کرد

گفت عیاضی نود بار آمدم
تن برهنه بو که زخمی آیدم
بی زره رفتم میان تیغ و تیر

تا یکی تیری خورم من جایگیر
تیر خوردن بر گلو یا مقتلی
در نیابد جز شهیدی مقبلی

بر تن من جایگه بی زخم نیست
این تنم از تیر چون پرویزنیست
لیک بر مقتل نیامد تیرها

کار بخت است این نه چالاکی و دها
چون شهیدی روزی جانم نبود
رفتم اندر خلوت و در چله زود

در جهاد اکبر افگندم بدن
در ریاضت کردن و لاغر شدن
بانگ طبل غازیان آمد بگوش

که غزا میدهد جنبش عزو کوش / نفسم از باطن مرا آواز داد / که بگوش حس شنیدم بامداد
خیز هنگام غزا آمد برو / خویشتن را در غزو کن گرو / گفتم ای نفس خبیث بیوفا
از کجا میل غزا تو از کجا / راست گوای نفس کین حیله‌گریست / ورنه نفس شهوت ز طاعت بریست
گر نگوئی راست حمله آرمت / در ریاضت سخت‌تر افشارمت / نفس بانگ آورد آندم از درون
با فصاحت بی‌دهان اندر فسون / که مرا هر روز اینجا میکشی / جان من چون جان گبران میکشی
هیچکس را نیست از حالم خبر / که مرا تو میکشی بیخواب و خور / در غزا بجهم بیک زخم از بدن
خلق بیند مردی و ایثار من / گفتم ای نفسک منافق زیستی / هم منافق می‌مری تو کیستی
خوار و خودرای و مرائی بوده / در دو عالم زانچنین بیهوده / نذر کردم که ز خلوت هیچ من
سر برون نارم چو زنده‌ست این بدن / زانچه در خلوت هر آنچه تن کند / نه ز برای روی مرد و زن کند
جنبش و آرامش اندر خلوتش / جز برای حق نباشد نیتش / این جهاد اکبرست آن اصغرست
هر دو کار رستمست و حیدرست / کار آنکس نیست کو را عقل و هوش / پر دازتن چون کند موشی خروش
کار آنکس نیست این سودا و جوش / کو ز موشی جنبشش گم گردد هوش / آنچنان کس را بباید چون زنان
دور بودن از مصاف و از سنان / صوفئی این صوفئی آن اینت حیف / آن ز سوزن مرده این ز طعنهٔ سیف
نقش صوفی باشد او را نیست جان / صوفیان بدنام هم زین صوفیان / بر در و دیوار جسم گل سرشت
حق ز غیرت نقش صد صوفی نوشت / تا ز سحر آن نقشها جنبان شود / تا عصای موسیی پنهان شود
نقشها را میخورد صدق و صفا / چشم فرعونیست پر گرد و جفا / **حکایت مجاهد دیگر که جانبازی او در غزا**
صوفی دیگر میان صف حرب / اندر آمد بیست بار از بهر ضرب / با مسلمانان بکافر وقت کر
وا نگشت او با مسلمانان به فر / زخم خورد و بست زخمی که خورد / بار دیگر حمله آورد و نبرد
تا نمیرد تن بیک زخم از گزاف / تا خورد او بیست زخم اندر مصاف / حیفش آمد که بزخمی جان دهد
جان ز دست صدق او آسان دهد

حکایت آن مجاهد که از همیان هر روز یک درم سیم انداختی به تفاریق از بهر ستیزهٔ حرص و آرزوی نفس و وسوسهٔ نفس که میگفت چون می‌اندازی بهمه یکبار بینداز تا خلاص شوم که الیاس احدی الراحتین میگفت مر نفس را که من ترا ازین راحت ندهم

آن یکی را بود در کف چل درم / هر شب افگندی یکی در آب یم / تا که گردد سخت بر نفس مجاز
در تانی در وجان کندن دراز / نفس او فریاد کردی هر شبی / در فتادی زار در تاب و تبی
کین چرا می‌نفگنی یکبارگی / گشته‌ایم در غصه و بیچارگی / بهر حق یکبارگی بگذار زین

نفس را کالیاس اهدی الرجیمین
او بکشتی تمنت مر نفس را
همچنین کشتی هرا او یاد در عنا
همچنان آن صوفی اندر صف جنگ
بهر حق بگرفت بد بر نفس تنگ
با مسلمانان نگر او پیش رفت
وقت حرب و انگشت از حرب رفت
زخم دیگر خورد و آنرا هم ببست
بست گر تیغ و تیر از وی شکست
بعد از آن هیچ ت نماند افتاد پیش
مقصد صدق او قصد عشق خویش
صدق جان دادن چه بس بقوا
از ثنا بر خوان هلا صدقتوا
این همه مردن نه مردگی صورتست
و آن بدن مر روح را چون آلتست
ای لسان خامی که ظاهر خویش ریخت
لیک نفس زنده آنجا بگریخت
آلتش بشکست و رهزن زنده هم
نفس زنده است ارچه مرگش خون فشاند
اسپ گشته و ره نرفته آن جره سیر
ماند خام و زشت از حق بی خبر
گر بهر خونریزی و گشتی شهید
کاوری کشته بودی هم تو سعید
ای بسا نفس شهید معتمد
مرده در دنیا چو زنده میرود
روح رهزن مرده تن که تیغ ادست
بست باقی در کف آن غزو و دست
تیغ آن تیغست مردن دست حق
لیک این صورت ترا حیران کنی
نفس چون مبدل شد این تیغ تن
باشد اندر دست صنع ذوالمنن
آن یکی مردی قوتش حمله در
این دگر مردی میان خاک و گرد

حکایت حضرت در معارف شیخی و در مقابل شرک و بدعت با تلخی و در مذاق ایمان با فرحی و در ذوق اسلام با برخی جناب معروف کرخی علیه الرحمة در موقع تادیب و توهین نفس محل تعذیب و تذلیل هوا و ریا هوس خویشتن را بدره زدی و گفتی یا نفس اخلصی تخلصی یعنی ای نفس در عبادت حضرت معبود وهاب اخلاص کن تا از کلفت عقاب جناب تواب خلاص یابی شعر وصال دوست گرت دست میدهد یکدم

برو که هرچه مرادست در جهان داری
کسی راه معروف کرخی نجست
که ننهاد معروفی از سر نخست
نه بینی که در کرخ تربت بسی است
بجز گور معروف معروف نیست
بدولت کسانی سر افراختند
که تاج تکبر برانداختند
تکبر کند مرد حشمت پرست
نداند که حشمت بحلم اندرست

حکایت یکی را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت هرچه برای وی کرده بودم در کفه حسنات دیدم تا یک دانه انار که در راه بینداخته بود برگرفتم و گربه که در خانه ما مرده بود و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود در کفه سیئات دیدم و خری مرده بود مرا بقیمت صد دینار در کفه حسنات ندیدم گفتم ای سبحان الله گربه در حسنات بود و خری نبود گفتند آنجا که فرستادی آنجا شد چون بشنیدی که بمرد خر گفتی الا لعنة الله اگر گفتی فی سبیل الله بازیافتی و صدقه بدادم برای خدای تعالی و لیکن مردمان نیز می نگریستند آن نظر مردمان مرا خوش آمد آن نه مرا بود و نه بر من

حکایت در بنی اسرائیل عابدی بود وی را گفتند فلان جا درختی ست و قومی آن را می پرستند
و بخدای گرفته خشمگین شد برخاست و تبر بر کتف نهاد تا آن درخت را بکند ابلیس در صورت پیری فرا راه وی
آمد گفت کجا میروی گفت میروم تا این درخت را بکنم گفت برو بعبادت خویش مشغول شو که آن ترا بهتر از این گفت
نه که این عبادت من ست گفت من ترا نگذارم و با وی بجنگ ایستاد عابد او را بر زمین زد و بر سینه او نشست ابلیس گفت
دست بدار تا یک سخن بگویم دست بداشت گفت یا عابد خدای را پیغامبران هستند اگر این را باید می کند بیغامبرا
فرستادی و ترا بدین نفرموده اند گفت لابد گفت من نگذارم دیگر باره وی را بیفکند گفت دست بدار یک سخن
بگویم اگر پسندیده نیاید انگاه آنچه خواهی بکن دست بداشت گفت مردی درویشی یا عابدی و مؤنت تو مردمان
میکنند اگر ترا چیزی باشد که بکار بری و بر عابدان دیگر نفقه کنی بهتر از آن که این درخت برکنی تا ایشان
دیگری بکارند و ایشان را هیچ زیان ندارد دست بدار تا هر روزی بامداد دو دینار در زیر بالین تو کنم عابد
اندیشه کرد گفت راست میگوئی یک دینار بصدقه بدهم و یک بکار برم بهتر از آنکه من این درخت ببرم و مرا
بدین نفرموده اند و نه من پیغامبرم تا این بر من واجب آید پس بدین بازگشت دیگر روز بامداد دو دینار برگرفت
گفت این نیک آمد که من این درخت نکندم دیگر روز هیچ چیز ندید خشمگین شد تبر برداشت و بیامد ابلیس وی را
پیش آمد گفت تا کجا میروی گفت آن درخت می برکنم گفت دروغ میگوئی و بخدای که هرگز نتوانی کند در جنگ
آمدند عابد را بیفکند چنانکه در دست وی چون گنجشکی بود گفت بازگردی و اگر نه هم اکنون سرت ببرم چون
گوسفند گفت دست بدار تا بروم ولیکن بگو تا چرا آن دو بار من بر تو غالب آمدم و این بار تو گفت آن بار
برای خدا خشمگین بودی و خدای مرا مسخر تو کرد که کاری که کسی برای خدای تعالی کند مارا بروی دست نبود
این بار برای خویش و برای دنیا خشمگین شدی و هر که تبع هوای خویش بود با ما برنیاید **حکایت**
حاکیان حکایات شاهان سلف و مخبران اخبار خسروان سلف جهت آگاهی و اطلاع خلف با ظرف
در کتب و صحائف به پیرایه نگارش قلم آورده اند و بحلیه آرایش رقم محلا و زیبا کرده که در عهد امامت
و اوان خلافت خلفاء عظما اشرف اساسیه عباسیه عمرو ابن لیث که یکی از فرمان روایان ولایت
خراسان و حکومت پناهان آن ملک وسعت نشان و شاهی با طاقت و با شجاعت و فرمان پناهی
با قوت و بسالت بود از فنا از این دار بی بقا او را بچشم روح و خیال در نوم و خواب استراحت
مالامال بطور رؤیا مشاهده و مرئی نمودند و از وسالت نمودند که خدای ذو عظمت و کبریا و یزدان باسط
مرحمت و معطی جهت معلی جل جلاله با تو چه معامله فرمود گفت که مفضل ذو المنن و مکرم دافع محن با فضال
و اکرام خویش من حقیر دل ریش را باعطاء خلعت عفو و بخشش بنواخت و باعطاء اعزاز و مغفرت بنوازش

باز سوال نمودند که بچه سبب برطرب و کدام باعث خوش مطلب حضرت گناه بخشش و جان آفرین و جناب بنده عفو و با
رحمت موافر قرین عم غفرانه تراببخشید و امرزید گفت که بدین عمل جلیله و فعل نبیله کروزی بر کوهی رفعت
افروزی بودم از انجا بر جیوشش وافر و جنود ظفر اثر که حضرت معطی الانعامات و واهب الکرامات در تحت
تسلط حکم و فرمان من خاک بنیان ارزانی و عنایت داشته بود مستشرف شدم و نگاه نمودم آنگاه کثرت
آن سپاه و افراط آن کتیبه شجاعت انتباه مرا خوش آمد و آن نظاره لشکر بسالت کاره سرور و مبتهجم ساخت
آنوقت خوش و ساعت دلکش حضرت هادی هدایات سالت هدایت در دل من خاک منزل اراده این قصد
و آرزو انداخت و بعنایته و رحمته جل و تعالی رهمانه خاطرم چنین نیت خجسته منویت در خیال برآراست که ای
کاشکی من بنده اثیم بسعادت حضور خدمت حضرت نبی کریم و جناب رسول عظیم و پیغمبر جلیل و فخیم و سراپا مستحق
و مستوجب تجلیل و تکریم صلی الله تعالی علیه وسلم حاضر می شدم و باین کتاب مفرط و عساکر افرط امداد و نصرت
خدام ذی احتشام حضرت نبی خیر انبیای کرام علیه الصلوة والسلام می نمودم و بدین خدمات و از بین ترددات
مایه سعادات و سرمایه شرفات می اندا ختم و حاصل می نمودم **ف** بجان تو که اگر دست رس بجان بودی
کمینه پیشکشی بندگانت آن بودی **رباعی** تو آن صنمی که دل بود ماوایت ❊ در دیده سرمه خاک
پایت ❊ سرتا پایت زعشوه ناز پرست ❊ سرتا پایم فدای سرتا پایت ❊ من بعد شکر و سپاس
بجناب حضرت خالق جان و ناس و رازق ارزاق بسیاری اساس و بیشماری مقیاس بران عطیه
حصول منزلت ابهت و شوکت مود و اساختم و بتقدیم رسانیدم حضرت قابل گذارش سپاس و پذیرنده
عرض شکر اساس بندگان عجز و نیاز احساس مرا ببخشید و امرزید **ف** کسی راکه باشد دل حق شناس
نشاید که بندد زبان سپاس **حکایت** جناب فرد احباب و وحید اقطاب اکمل کاملین
واو صل واصلین امیر المومنین و امام المسلمین حضرت باسعادت اخلد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة
والرضوان من الله تعالی المنان را حضرت حق سبحانه و تعالی بآن مرتبه شرف اخلاص فی العمل و فضیلت
خلوص در طاعات معبود و مطاع لا مثل عز سبحانه وهب و عنایت داشته بود که تحریرش بامداد اقلام
اقلام بحیطه ترقیم گنجایش پذیر نیست و تقریرش بدستیاری السنه وافواه در احاطه تکلیم گذیر گیر نی
در فیض صحبت و فیضان تربیت آنجناب والا قباب حضرت هادی وهاب جرت عطیاته وسبقت هدایته
آن مقدار انوار اخلاص آثار بخشش و عطا فرموده بود که هر مریدی بارادت مزیدی که باعتقاد خاطر
و انقیاد قلب کم روزی از فیضان صحبت فیضدرجت شرف اندوزی می شد نقد عقاید و عبادت و ایمان
و طاعتش از غش و ناسره ریای سراسر عیا یکسر پاک و مصفا شده سرتا سر مغز بی پوست و سرتا قدم نغز

خجسته خوست ه شده است دیده خوبان ز دیدت روشن × سواد خوانی اطفال از گلستان است ه جام
می عشق دادند ناگاه × از خویش رفتیم الحمد لله × بلکه رو داده و اکثر اتفاق او فتاده که همین که مردایان طالب
و متحصل ایمان تا رب بمجالس ملائک تا نسن خورده از همان ان حالت قبیله او از کدر و آلایش ریا بدر ای پاک
و منزکی شده بر سبیل تنبیل نزاهت و لطافت خلاص ثابت و راسخ میشد **رباعی** مرا بناله شد آن سرو
سیمتن باعث × چنانکه بلبل شوریده را چمن باعث × برای زندگیم هست ای مسیحا دم × ز خنده زیر
لبان تو هر سخن باعث × و شیخنا و مرشدنا اکثر اوقات و بیشتر ساعات بطلاب ایمان و قصّاد ایقان
تعلیم مراتب اخلاص در طاعات و تادیب مدارج خلوص در عبادات حضرت مکون تکوینات نو صنیعه میفرمودند
و مریدین و حضار صادقین آن محفل فیض شمائل مذاق ایمان و کام و دهان عرفان بشیرینی چاشنی تعلیم
و تادیب آن شیخ بزرگ قایم مقام قدس گزینی از لذائذ و حلوات اخلاص و خلوص در عبادات و طاعات
لذت و حلاوت یاب میگردند و حضرت شیخ مبجل ممدوح ذکر علیه الرحمة و الرضوان در بیان مرتبه حال
اخلاص ذات قدسی خود میفرمودند که من بهدایته تبارک و تعالی در مدت العمر و عدة الحیات گاهی
بغیر حصول وثوق منویت در طلب رضای حضرت خدای یکتا عز و علا کاری از کارهای و شغلی از شغلهای
ذهاب و ایاب و عطا و امساک و حرکت و سکون و خشم و حلم و قهر و مهر و شدة و رخو ماکول و مشروب
و ملبوس و مرکوب و نوم و یقظه بکار نیاورده ام و در حیز فعل نرسانیده حتی امر قربت لسوی اهل
خود بدون نیت استرضای حضرت مولی جل و علا مودی نموده ام و بتقاضای نفسانی گاهی رغبت
ادای مراسم مقتضای شهوانی انسانی نکرده **رباعی** عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست × تا کرد مرا
تهی و پر کرد ز دوست × اجزای وجودم همگی دوست گرفت × نامیست ز من بر من و باقی همه اوست
حقا که احوال قدسی اشتمال اولیاء الله تعالی همچنین می باشد که رقمطراز خامه گردیده و ایزد روان
آفرین بر جانم گو که حالات سراپا قدسیات اصفیاء الله تعالی بر همین آئین میشود که به نقش پذیرای
کلک عنبرین خامه رسید **حکایت** عارفی دل صافی سراپا ایمان او صافی و سراسر اخلاص
اتصافی در شهر مسکن داشت روزی کاملی فاضلی در مدارج ایمان اکملی و در معارج اخلاص افضلی
برای ملاقات او آمد چون قریب شهر رسید دریای مملو آبی و مشحون مائی عمیق که قطع طریق بدون
کشتی از بالای آن متعذر و محال بود پیش آمد و سفینه عبور قرینه موجود نبود آن ولی صافی و مظهر
کرامات وافی بپاس و لحاظ پیش عذر عدم کشتی بر کناره آن دریای عمق سرشتی برجا و متوقف ماند
عارفی را که در آن شهر مسکن و موطن داشت حضرت واهب الکرامات از ره عنایت از حال آمدن شایق

مواصلت و ورود را غب مجالست و مکالمت او خبر داد آن ولی کامل و صفی واصل بفضل الهام و کشف
از حال قاصد زیارت خود آگاه شده خواست که او را همانجا که بر لب آب قرار میدارد ضیافت نماید
و مهمانیی دارد و باین اراده منکوحه خود را برای طعام رسانی آن مسافر سزاوار مهمانی امر داد زنش التماس
نمود که دریای آبی در میان من و مطلوبم حائل است و آبی سهمگین در میان من و مقصودم واقع بدون
کشتی آسایش پشتی چگونه عبور مرد ره بران توانم نمود آن ولی واقف اسرار خفی و جلی در جوابش گفت
و در ر اسرار بچنین گفتار رشته اظهار سفت که چون بر لب دریای لبالب آب برسی باید که نام من گفته
زبان بیان را بتلفظ این الفاظ متحرک سازی که فلان کس میگوید که در تمام مدت العمر خویش گاهی صحبت
مباشرت با منکوحه خود نکرده ام اگر این امر در حقیقت عندالله تبارک و تعالی واقع و صادق باشد بعونه تعالی و حوله
جل و علی بر روی آب گذر یابم و در آب غرق نشوم بچنین تقریر از حضرت محمد حقیقی تعالی سبحانه حول و قوت
خواسته بلا تحاشا و بی تامل بر روی آب روان شوی و کام زن رفتار گردی زن از مرد چنین مضمون
مدعای بی ریا مسموع نمود بدل گفت که این مرد عجیب دروغ میگوید که مرا سالها روز با نقضا و امضا میدارد که
همدم و همجلیس مسرت افزا و انیس فرحت پیرای خلوت و جلوت این کس ام و همیشه سر کار اختلاط و راه و رسم
انبساط مردی و زنی با من دیر از مان لیل و نهار در کار میدارد و با وجود این افعال دعوای چنین بر محال
و دور از خیال اظهار میدارد لیکن از انجا که زن مذکوره صحبت دیده و تربیت گزیده شیخ با صفا و ولی با اخلاق
مصفی بود با وجود لحوق خطرات و عروض وساوس در خدمت بجا آوری امر شوهری انکار و ابا ننموده
سمعاً و طاعةً جاده اطاعت و قدم نه بر سبیل تقدیم خدمت گردیده نانهای لطیف و روغنی و اطعمه لذیذه
گوارای مذاق دهنی و آب سرد و شیرین جهت مهمانی آن ولی سراپا انوار ایمانی مهیا و مرتب نموده
ره نورد و طی کننده طریق بسوی آن ولی حقیق گردید چون تا آب هولناکی پنجاب رسیده و بدون کشتی راحت
آغشتی عبور از ان متعذر دید موافق اشاره خلوص بشاره آن ولی صداقت شعار مضمون محوّله بقوت
ناطقه بر زبان راند مانند ذهاب بر تراب بر روی آب روان شد بقدرت مالک قدیر و صنعت صانع
کبیر تعالی قدرته و تبارک صنعته آب عریض و عمیق زیر اقدام آن زن ایمان کام و با اسلام بحکم ملک علام
جل علمه حکم سنگ خارا گرفته بود و یا بصورت زمین استحکام اتمام پذیرفته گویا بامر خالق ماهیات مجید خلقه
آب رقیق در طلب ماهیت آمده حقیقت مائی را در رنگ ماهیت ارضی جلوه داده بود القصه آن زن راه زن
شیطان و کام زن راه زنی هوای نفس پر طغیان از ان آب سهمگین بطریق سهولت آئین عبور نموده بخدمت
مهمان سراپا ایمان و سراسر اسلام و ایقان فائز شده لوازم میزبانی از طرف شوهر خود بخدمتش گذرانید

و آن مرد فضائل فرد طعام لطیفه مرسول آن شیخ باللطائف لطیفه باشتهای تمام و رغبت مالا کلام خوردن
و اکل نمودن آغاز نهاد و طعام و شراب مایوکل و مایشرب بشکم سیری خورده و نوشیده زن فضائل فن را
رخصت نمود و اجازت ذهاب الی المرجع والمآب داد زن مسالت داشت که از اینجا تا بخانه در میان راه و اثنای
طریق دریای عمیق جاریست و نهر بزرگ ساریست و بدون کشتی عبور و مرور نیست قطع این راه دشوار و طی این
جاده کار صعوبت گذار تدبیر این کار چگونه نمایم و چاره کشاد این عقدهٔ لاینحل و مشکل چگونه سازم آن ولی با نور
منجلی جواب داد و گفت که چون بکنارهٔ دریا واصل گردی نام من بگوی که فلان کس میگوید که من گاهی در ایام
حیات خود لقمه طعامی نخورده ام و جرعه آبی ننوشیده اگر قول قائل ازین مقوله بصداقت شامل باشد مرا بفضل
و رحمت خدای بی همتا تعالی شانه بر روی آب پدید آید و آب مغرق مرا مغرق نسازد این بگفته بعونه جل
تعالی و تقدس بر روی آب همچو ذهاب بر زمین صلابت تاب روان شوی انشاء الله تعالی بعافیت و سلامت
بمنزل و مرحل خویش خواهی رسید آن زن از استماع آن قول خلوص فن غافل از سر کار باطن
بدل خود اندیشید که عجب حالیست که امروز دو دروغگو و سراسر خلاف و کذب مو بمو را دیدم یکی شوهرم
که بالکل دروغ گفت و دوم این مرد مهمان که یکسر کذب گفت و صدق نهفت که این مهمان همین وقت
روبروی من طعام و شراب خورد و نوش نموده است و میگوید که گاهی نخورده ام و نه نوشیده ام باین
وسوسه و خیال پر انفعال گرویده ره بسوی خانه خویش گردید و وقتیکه تا آب رسید بسبب تعذر فقدان
زورق منجی از غرق حسب فرموده آن والی مکارم آمود قولی مقوله آن کامل بکمالات نبیله و به برکات جلیله
[illegible] روی آب گامزنان روانه خانه شد و بتقدیر شهنشاه مقدار مقادیر مجید تجدید آب
[illegible] آن زن ایمان بلزوم سخت و کرخت شده در حکم زمان سخت آمده بود عفی الله تعالی
در معنی مشکل [illegible] در رشده کارنما بود آن زن ره بسوی ازان مهلکه جان و تن گسل صحیح و سالم از گرداب
بخانه خود رسید ع کزین سان شگفتی بگیتی که دید — بگوش زمانه بدینسان شنید — کزین ژرف
دریا چنین بگذرد — خردمند از مردمان نشمرد — آن زن بامرد سیر و پیر خیر بخدمت شوهر فضائل خوی سعید
سرگذشت عجائب نوشت و ماجرای حیرت افزای و ندرت دست وستش اظهار داشت و سخن بعد کلمه تعجب تا سر
پیش شوهر سراپا خیر در تکلم آورد که امروز عجیب دو مرد دروغ افروز را دیدم و مشاهده کردم یکی
ترا که یکجا تمام گفتی و بکد تمام گوهر این مضمون برشته بیان سفتی که من در عرصه عمر خود گاهی قربت جلیله
و صحبت با منکوحه جمیله نکرده ام و حالا که من از سالهای امتداد انتباه مصاحب گاه و بیگاه تو هستم
و ازین امر خوب آگاهم که ازین کار شهوت شعار عامل و غافل نیستی و دوم آن مهمان که روبروی من

طعام وافر وشراب بشکاشر خورد و نوشید و با وصف این اکل وشرب بتشدید مزید وتاکید اکید اقرار کرد
که در ایام حیات خود هیچگاهی طعام وشراب نخورده ام ونه نوشیده ام آن ولی عالی و در ملک سرائیه بستر ممکنی
حضرت داور یکتای مشکل‌کشا ولی ونجد شه جانی پیرنا دانی آن زن تعجب نشانی پی برده عقده کار از خاطر
حیرت مآثرش بناخن چنین بیان برگشاد و چهره کشف اسرار سربسته را بمشاطه چنین تقریر دلپذیر آرایش داد که ای
نادان و در جلباب سفاهت سرتا پا پیچان و برقعه کم فهمی بر سر و دوش هوش کشان هرگز ندانسته و زینهار
نفهمیده که من میزبان صداقت نشان و آن مهمان صدق توامان بر در چه کلام سراسر صادق و کدام کلمه
باصدق واثق گفته ایم که بعون حضرت هادی منان و عنایت جناب سبحان مجد شانه زبان ما از کثافت کذب
مزکی ست و بیان ما از کدورت دروغ مصفی آنچه گفته ایم صدق گفته ایم و آنچه در معنی بر رشته بیان سفته ایم راست
سفته ایم در قال ما خلاف حال را گنجایش نیست و در اقوال ما مخالف احوال را نمایش نی سراپا صدق ایم با راستی بسیار
و سراسر صداقت ایم با صادقی بسیار آنچه من گفتم که در روزهای عمر ناپایدار خود گاهی با حلیله خود مصاحبت مباشرت
نکرده ام معنی و مراد آنست که بدون از تقاضای نیت شرف مثوبت استرضای حضرت خدای روزی رسای خلقت
فرا نشر رزقه و نشر رحمته هیچگاهی بمقتضای عبث اجرای و لهو استقصای نفس نفاست زدای و دناءت رسای
نه نموده ام و آنچه آن عارف صداقت وصف تکلم نموده و تلفظ ساخته که من وقتی در بهار از زمان زندگی سراسر قران خزان
و زوال آشیان خویش طعام نخورده ام و آب نه نوشیده مطلوب و مقصودش آن بود که من بغیر از طلب رضای حضرت
سراپا بقا و مالک ابقا دار فنا حق سبحانه و تعالی هیچ وقتی بخواهش نفس بی آبش و لا دانش اکل و شرب
نکرده ام سبحان الله خوشا مرتبت صدق از ریا خلاص و خرما منزلت اخلاص که عاملش سراسر مقبول حضرت
خطاپوش عطاپاش ست نشر الغامه و حاملش یکسر قبول بارگاه جناب عذر نیوشش جنات باداش است
نشر اکرامه حضرت هادی موفق توفیق خیر و اخلاص در اعمال بنصیب مومنان سازد و جناب معطی عطیات
وافر سیر عطای رغبت خلوص در طاعات قرین حال مسلمانان نماید آمین یا رب العالمین برحمتک
یا ارحم الراحمین وبفضلک یا خالق المخلصین وبنبیک یا مکرم الخالصین ؎ یا رب این آرزوی من چه
خوش است ∴ تو بدین آرزو مرا برسان نظم کسی را که اقبال باشد غلام ∴ بود میل خاطر بطاعت مدام
نشاید سر از بندگی تافتن ∴ که دولت بطاعت توان یافتن سعادت بطاعت میسر شود دل از نور طاعت منور شود

وصیت بیستم در القای ماهیت فنای دنیا بضمائر و خواطر ابنای آن بیوفا و در انشای کیفیت بی ثباتی آن بی بقا بنا بر آگاهی احبای آن محو و منا

جهان چیست ماتم سرای در او × نشسته دو سه ماتمی روبرو × جگر پاره چند بر خوان او × جگر خواره چند مهمان او ×
شایسته عقیده مومن صفا منش که بلا شک خود را بفنا و التقا و جام تلخ کام مرگ و سام بلب زندگی با حلاوت تمام
رساند داند و بایسته اعتقاد مسلم صداقت متفطن است که بلا شبه دار سراپا اکدار دنیا گذشتنی و گذاشتنی
انگارد ه چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست × چون هست ز هر چه هست نقصان و شکست × انگار که هر چه هست
در عالم نیست ۔ پندار که هر چه نیست در عالم هست × مقتضای عقل است که خود را پابند ذات پیوند دنیا
لهو و لعب انگندن ندهد و مشغولی این شغل واهی خویش را دور از منازل قرب حضرت اقدس الهی عز
قربه ننمایند و اقتضای فراست است که خویش را محبوس دنیای نجاست مانوس نکنند و مشغولی این امر
پر تباهی بعید از مراحل نزدیکی جناب نامتناهی جل اسمه نشوند هر که از حضرت خدا عز و جل بعید است بنیای
با شقاوت مزید قریب است و از پیشگاه حضرت الله تبارک شانه طرید است و هر که از دنیای محبوب اشقیا
بعد نصیب است بجناب کبریا بهر بهانه قربت قریب است و بی شبه از جناب الوهیت تعاظمت صفاته
بلقب حبیب حسیب است دنیای نابود مطرود حضرت معبود است عز قبوله لهذا محبش از حضور نور
خالق خفا و ظهور بهرت هدایا به مقبوح و مردود است نعوذ بالله تعالی من غضب الله تعالی و جهان بی بود
از شرف پسند آنکه بلند عزت رفعت حرمان مقصود است بپاس هدا و دو دشمن از پیش حضرت صانع
وجود عز سلطانه عز قبول مفقود است العیاذ بالله تعالی من قهر الله علی دنیای ذلی گردن زنی ساحره است
استاد دکاری که ذاتش سراپا نجاست خود را بلباس کرامت سراسر لطافت آراسته است فرشتی خباثت
آغشتی خویش را بصورت نکوئی سر بسر پاکی پیراسته و این فریبنده مکر فنی و دل ربانیده غدر کنی صاحب
جادوست اثر مملو که صد هزار ذوالالباب کیاست کامیاب را بفریب و بناحق دمار آن عقلا و از کیارا در
مواقع سفاهت و نادانی هزار جا بحیث نوشش نیش است و شر البشر د اکیاب نظم چنین است رسم سرای درشت

گهی پشت وزین گهی زین به پشت
چنین است رسم سرای جهان
گهی تاج و تخت است گه کنج گور
همانست این دهر کاف و نون
که خواهد شد از مرگ آدم نزار
همان تیره رنگ است این تیره خاک
که از خاک آدم سرشت است و آب

چنین است رسم سرای درشت
جهانست گهی جا کنی گاه جان
چنین است رسم سرای سپنج
که از دیده آدم افشاند خون
همانست این چرخ فیروزه رنگ
که فرقی نسازد ز ناپاک و پاک
همانست این محفل روزگار

گهی شادمانی دهد گاه غم
چنین است رسم سرای غرور
گهی راحت آید دهد گاه رنج
همانست این دهر ناپایدار
که بر مرگ انسان ندارد درنگ
همان منزل است این جهان خراب
که شاه و گدا اینش ندارد قرار

اگر بادشه شد و گر گدا × ز چنگال مردن نیابد رها × حسابش سرابست و آب و تابش برد و بیحجاب بروکش زیباست و درونش زشتی آرا صورتش خاطر رباست و سیرتش کلفت رسا صنعتش مکر و دروغ ست و هنرش زور و بیفروغ دنیا مئی کهنه ست مستحق قی که تاثیرش هوش ربای دانایان ست و این جهان بادهٔ دیرینه است لاشی که خاصیتش لا یعقلی عاقلان ست غافل مشو ز عشوهٔ دنیا که این عروس × مکاره می نشیند و محتاله میرود × جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ ست × هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق × این پیرزال که بزی مکر و تزویر خود را عروسانه آراسته ست بنا بر بیوفائی احباب بتدبیر تزویر برخاسته و این پیرزن گنده فن که بصنعت کذب خویش را مانند ابکار پیراسته ست بجهد تردد کار بنا بر خونریزی عشاق علم ستم را افراشته کار آگاهیش ابلهی ست و تدبیر انتباهش سفیهی من صولته فاروقی

شب و روز بر دست ساقی دهر
بود آتش در کاسه کین و مهر
گهی بی سبب کینه کیمیای او
زیک گو چه هر جای دارد گذر
بهر شب بشوئی شود هم کنار
هنوزش نزائل شده دختری
فتوت مزاج آنکه تجرید خو
نفی کرد و دامانش از دست شست
ز ناموس غیرت دگر شسته دست
مساعد دنیا تکمیل نه دین
همان به هنوزت نه شب گشته روز
برافروز شمع شبستان دین

پیاله زند موج تریاق و زهر
گهی بهجت ضیف را میزبان
کند ممتلی معده تا نامی او
عوض آنکه دنیای دون و دنی
بخوانش سحر خنجرش آمد ار
چنین کاملی بکر را هر که خواست
نگردید قائل بتزویج او
صد افسوس کز قحبگیهای او
که در اختلاطش سرش گشته پست
ز خود با خبر دار گردی جهان
شوی در شب گور مشعل فروز
هوا و هوس شسته از لوح دل

همه و سال سیلانچی سپهر
نه غیر از فر غرک شد هیچ خوان
نشید طرب نالهٔ نوحه گر
بود بیوفا قحبهٔ کشتنی
هزاران کس از کشته هم بستری
دگر زیر کفشش سرش نخوت است
بروی چنین قحبه نفی ترست
بود مطلع جمله زشت و نکو
زمانه چنان خوی دم چنین
دو دیدیش نعشش تو مرثیه خوان
ز انزروع در فروغ یقین
باخلاص شو با خدا متصل

ز نیک و ز بد مهرهٔ هستی بدهر × مباوت بدل مایه عیش و قهر × بحکم قضا راضی و شادمان × دمی چند خندان و خوش بگذران دنیا زهر ست هلاک آهن که تریاقش ذکر الله تعالی ست بالحق والیقین و گیهان سم قاتل ست هلاکت آگین که دواش عبادة الله علی الدوام ست بصدق و نظر راستی گزین عاقل آنست که بخاطر فریبش در نشده از یاد حضرت معبود و غوث عبادته غافل نشد و کامل آنکه بدل ربائیش دل از دست نداده از طاعت جناب باری عز جلت حضرته غافل نگشت × جهان صحن کاخ متعرنس نماست × عملهای مردم در او چون صداست × بکاخ اندرا و اگر کس بود × جوابش بگفت هم چون شنود × که دنیا بود کشت زار عمل × بگر کشته خود نیابد بدل × بخلق آنچه کردی تو در روزگار × همان از مردم تو هم چشم دار

مکافات نیکی جزای بدی — نباشند بجز جنبش از بهروی — جزای عمل حق بود بیگمان
گدائی دگر بادشاهی جهان — چه خوش گفت دهقان بازو قوی — که جز کشته خویشتن ندروی

این غداره خون خواره الیست که شراب تسکین عطش از خون شاهان ساخته واین ناکاره جگر خواره الیست که کباب دافع
اشتها از اکباد سلطنت پناهان شناخته هزار سلطان وشاه از آلام بیوفای این زشت کام بغموم وهموم در عذاب
کشته اند وصد هزار امیر ووزیر بجفانمائی این تیره فرجام بحسرت وافسوس دل کباب نموده ﴿ هر خشت
کر برکنگر ایوانی ست ❊ زلف صنم عارض جانان هست ❊ خاکی که بزیر پای هر حیوان ست ❊ انگشت وزیر
وسر سلطان ست زهی نکته دان که بتائید بخت بیدار از قید این پر کید بامداد عمل عبادت الله تقدس وتعالی
وارهید وخهی رمز فهم که بکوشش مقدری از دام این غافل صید بدوشغل طاعت الله تبارک وتعالی رقبه خویش را
در وسعت آزادی کشید عجب دارم از نادانی دنیاداران که محض نیست راهست فهمیده عند الله تعالی از زمره هستی
نیستی رسیده وپا حیرتم از حماقت دنیا واقف که سراپا لاشی بل بی اصل تر از فی الاصل شی دانسته از پیش حضرت حق سبحانه

تبارک دفتر اعزاز واحترام خود را طی نموده — جهان آسیای ست مردم ربا — که بر چون همی گردد این آسیا
دو سنگ زبر زیر او را به بین — یکی آسمان ست و دیگر زمین — تو بیچاره اندر میان دانه
بیندیشی گر مرد فرزانه — تنت را بسایه بسان غبار — به بیزد به بیر و بیزن روزگار

وجودش نابود ست وسودش بی بهبود بالله تعالی المسجود وفوایدش مکائد ست وقواعدش مفاسد بالله تقدس المقصود

اگر عمر یابی هزار و دو صد — سرت عاقبت جز لحد کی رسد — اگر عمر صد سال وگر روز کی ست
گهی مرگ این هر دو را دم یکی ست — بسال از هزاران بود عمر کس — بگویند البته روزیکه بس
اگر بادشه باشی در گدا — تنت عاقبت گردد از جان جدا — بجای تو منزل کند دیگری

ولی تو بحسرت روان بسپری ❊ ازین ناقص عهد امید وفا جفاست وچشم داشت خاطر داشت خیال ناروا
وکفی بالله الاقدس شهیدا واین بصورت خاطر کشا وبسیرت اندوه دهارا امری دنی اعتبار داشتن
ویک خیال محال پختن ست وحضرت جان آفرین جلشانه بر قولم گواه ﴿ دلا چند سرمست جام امل

چنین غافل از دست برد اجل — حریفان پیشینه را یاد کن — ز هر موز بان کشته فریاد کن
که با ما دم همدمی میزدند — ورشادی وبیغمی میزدند — بیکدم زیا بیش گشتند مست
اجل شیشه فرصت شان شکست — حریفان زافسردگی خواستند — بجای دگر مجلس آراستند

وبهدایت حضرت عز سلطانه حضرات رسالت پناهان علیهم الصلوة والسلام حقیقت دنیا نیکو دانستند که دامان
نفاست توامان از کثافتش منزه ومصفا داشته قبول عمل عبادت فرموده مقبول بارگاه کبریا جل نموده گشتند

و بعنایت حق تبارک و تعالی ذوات ولایت دستگاهان علیهم الرحمه والرضوان کیفیت این جهان نیک فهمیده
که لباس طهارت اساس از نجاستش پاک و مطهر ساخته اختیار شغل طاعت نموده مقرب درگاه حضرت تبارک
و علاوه گردیدند عقلا از کید این سوءمن قحبه دست بسر اند و حکما از مکر این دانا صید بی پا و سر دنبال در فرار ست
نه مقر قرار این جهان جای گریز کارست نه مستقر استقرار دنیا سراسر گذرست و هر دم حقش غیب دگر و گیتی
سراسر شتابان ست و هر آن متاعش بدست دیگرست ع همان منزل ست این منقش بساط که گسترد آنجا فریدون بساط

همانست این نزد نو نو عروس
که زد در عروسیش کاوس کوس
همانست این برکشیده رواق
که بنشست دارایش در زیر طاق
همان عرصه است این کهن گوی گاه
که دیده خدائی فرعون را
کجا دید انجمنه انگشترین
که روزی زمین بود شان در نگین
کجا رفت ایام جم و جام او
که شد پایمال آغاز انجام او
چو مرگ افگند افسری از سری
نهد آسمان بر سر دیگری
همانست این چتر فیروزه فام
که گردید گرد سر سام و جام
همانست این زال زیبا نقاب
که در عقد جم بود و افراسیاب
بود این محقر کسی فلک نیست
که خشت که آید ز دست بدست
نشاید بدان خشت ماندن قرار
که هر دم بدستش بود در گذار
چنین است دستور این زال پیر
که هرت دهد چون حیا بند شیر
فلک چشم زان صبح روشن نکرد
که شام از شفق خون بدامن نکرد
نشد سرخوش از جام عشرت کسی
که تا نوش نشد از خمارش بسی
چنین است آئین این کهنه کاخ
که گه بر تو تنگست و گاهی فراخ
نخندید بر طرف گلشن گلی
که نگریست در ماتمش بلبلی
ندیده کسی تا ابد زندگی
خدای جهان راست پایندگی
نماند جهان جاودان بکس
خدای جهان جاودان ست و بس

هر که متابعت حضرات انبیا علیهم الصلوات والسلام اختیار کرد از این متاع
کاسد را در فوائد باقی مقاصد حاصل کرد و آنکه اقتدای نفوس قدسی رسل علیهم الصلوات والتسلیمات
اصطفا نمود این بضاعت سراپا خسارت را بنفع و فلاح با علی مطالب کامل نمود و کلام اعجاز التیام حضرت
علیم علام جل علاه در مذمت دنیا منطوق ست و اذعان آن فرمان عالی شان از امور وثوق حقوق
و حدیث هدایت تحدیث در رذالت دنیای خبیث بالحق ست و اطاعت آن امر رشد توریث از کارهای
واثق ست و نجات وافق آیات اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ
جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال مانند آب ست یعنی باران
که ما فرو فرستادیم او را از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهٖ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ
گیاه رسته از زمین مِمَّا يَاْكُلُ النَّاسُ از انچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و اثمار و بقول وَالْاَنْعَامُ

و از آنچه می چرند چهارپایان چون گیاه های تر و خشک حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ تا وقتیکه فرا گرفت زمین
زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَ ازَّیَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ اَهْلُهَا و گمان
بردند اهل آن زمین اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ که ایشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوه های آن
اَتٰهَا ناگاه آمد بآن زمین اَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لَیْلًا اَوْ نَهَارًا در شب یا در
روز فَجَعَلْنٰهَا پس گردانیدیم آن کشت درو را حَصِیْدًا شبیه بآنچه درو کرده باشند یا از اصل بر کنده
کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ گویا هیچ نبود بِالْاَمْسِ دیروز کَذٰلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ
الْاٰیٰتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم دلائل قدرت خود را لِقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب
المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از
وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول
گیاه ضعیف را صفت صفوت ست و آخر سمت کدورت مبدا دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش
نکبت و حسرت رباعی بنگر تا که روی زمین فصل نوبهار * مانند نقش خانه مانی بزینت ست * وقت خزان
برگ ریاحین چو بنگری * منصف شوی که لایق بر باد دادنست * گفته اند مثل به آب بارانست و مثل مال
جهان و در وجه تشبیه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ
آن بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی
نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید ابیات
رزق مقسوم ست و از اول مقرر کرده اند * هیچکس بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد * هرچه می آید ز بیش و کم
بدان خورسند باش * کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد * دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود
بنسبت پاکی و پاکیزگی موسوم بود اما چون در موضعی درنگی نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر
گشته مواد فوائد از و انقطاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده
و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی معنوی فرموده
مثنوی مال چون آب ست تا باشد روان * فیض ها یابند ز و اهل جهان * چند روزی چون کند یک جا
درنگ * گندیده و بیحاصل است و تیره رنگ * و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون
آب باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از
اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز چون بقدر
بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دنیا و دین بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بهر دو نزدیک برسد اما چون

روی باز و باد نهند و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر برادانی و اقاصی شود کلا
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی **بیت** توانگری گشت سوی عجب و نخوت و ناز * خوش
ست فقر که دارد نهاد سوز و نیاز * و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون
بخار و بن گذرد حدت و شوکت او زیاده کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل
الصالح و اگر بدست مفسد افتد باده فساد و عناد او روی باز دیاد نهد **مثنوی** زر محک را امتحان آمد
از آن * نقد حال هر کسی گردد عیان * چون کریمی را بدست آید زری * از زرش آسوده گردد کشوری
خام باشد کارساز بهای او * روح بخشد دل نوازی های او * سفله گر را و یابد سوی گنج * خلق را از وی
نباشد غیر رنج * و گفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد
مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و بایک کس آرام نگیرد هر روز در دست دیگری باشد و هر شب بایکی عقد مواصلت
بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او بقایی **ابیات** گنج بقا نیست درین خاکدان * مغز وفا نیست درین
استخوان * کهنه سرائیست بصد جا گرو * کهنه و اندر گرو نو به نو * **آیت** مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الآخِرَةِ
هر که باشد که خواهد بعمل خود کشت خیر آن سرا را داشتن آن نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ بیفزائیم او را در زرع خیر
یا در ثواب آخرت از ثواب آنجهان وَمَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا و هر که باشد که خواهد بکردار خود
نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب و باشد
وَمَا لَهُ فِی الآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِن نَصِیبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا
خواهند و بس و یا منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی غرض ایشان غنیمت بودی و بس
درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که
آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد پس دنیا طلبی بهره دنیات دهند
عقبی طلبی هر دو نیکیات دهند **آیة** وَلَوْلَا أَن یَکُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان
أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آئینه میگردانیدیم لِمَن
یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسی که میگرود بخدای عز شانه لِبُیُوتِهِمْ مر خانهاے ایشان را سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ
سقفها از نقره وَمَعَارِجَ عَلَیْهَا و نردبانها که بدان بربام آن خانها یَظْهَرُونَ بر آیند خود را بنمایند و
لِبُیُوتِهِمْ و می ساختیم مر خانهای ایشان أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَیْهَا درهای و تختهای که بر آن یَتَّکِئُونَ
تکیه کنند همه از نقره درین آیت اشارتست بحقارت دنیا که او را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی
که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اگر از طباع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن و عبادت و فرمان بردای

باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی وگرنه من سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای
کافران همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را طلا هم تو ادمی یا چنان کردمی که اینها
از طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری
زندگانی این سرای بعد در صدد زوال و انتقال ست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ
رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ نزدیک پروردگار تو مر پرهیزکاران راست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز
فرمودند تا از مستلذات فانی و متنعمات انجهانی اجتناب نموده اند ◦ هرکس که رخ از متاع فانی برتافت
واندر طلب دولت باقی بشتافت ✽ اکنون که کمال همتش بود رسید ✽ وان چیز که مقصود دلش بود بیافت
آیت إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ بدرستیکه گردانیدیم آن چیزی را که بر زمین ست از معادن و نباتات و
حیوانات زِينَةً لَهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من ست و مراد انبیا اند یا علما
و حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که آرایش زمین برجال الست از ان روی که قیام عالم
بوجود شریف ایشان بازبسته اند ◦ روی زمین بطلعت ایشان منورست ✽ چون آسمان بزهره
و خورشید و مشتری ✽ و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات ست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش
خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان
کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات
را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستیکه ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آنچیز را که بر روی زمین ست از کوه و درخت
و بنا صَعِيدًا جُرُزًا زمین هامون بی گیاه یعنی با آخر این عمارتها خراب خواهیم ساخت پس دل بران
منهید و بزینت ناپایدار فریفته مشوید ◦ جهان از رنگ و بو سازو سیرت ✽ ولی نزدیک ارباب بصیرت
نه رنگ و کشش را اعتباریست ✽ نه بوی دلفریبش را مداریست ✽ آیت وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن
برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند
گیاه رسته از آبی که فرو فرستاده ایم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان فَاخْتَلَطَ بِهِ پس
بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود را بکمال رسانید
و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت گیاه تازه زیبا هَشِيمًا
خشک گشته و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراگنده میگردانند او را بادها
واز بن بر میکنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا و هست خدا بر همه چیز از انشا
و افنا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت

آن بود آید که از و نفع گیرند ناگاه از وی آب منقطع گردد و خشک و بیفتاده ماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی
که دارد و خوش بر آید همین که نامه عمر او از عنوان بیابان متقاضی اجل در آمده نهال نها دا و را بصرصر فنا خشک
سازد و خرمن های آثار و آرزو را بباد نیستی بر دهد ع بهار عمر بسی دلفریب و رنگین ست * ولی چه سود که دارد
مرگ از پی * آورده اند که رؤسای عرب بمال و فرزندان فخر و مباهات میکردند و پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
بآنکه درویش ست و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه و تعالی فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد چه دارند که زمانی عرضه تلف و هدف زوال خواهند
شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابدالاباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا از جهت پاداش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب
آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای
پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله واصحابه وسلم یا سخنان خوش
که سبب شرح قلب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم مَنْ سترها
من النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عمل ست که آمیخته
بشوب طمع و غرض نباشد بلکه خالصا لله تعالی بود تا نتیجه آن ابدا بسمت بقا موسوم بود و رویم قدس سره
فرموده که خلوص عمل بآن ست که رویت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبینی و نداء این آیت
زُيِّنَ زینت داده شده یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی
آرزوهای نفس و مراد مشتهیات ست و زینت دهنده حق تعالی ست که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت
امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان ست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طبایع والدین اند وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد برگرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت
هزار مثقال زرست یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست گاو دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان
علامت دار مراد آن نشان است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین اغر محجل و امثال آن
و گفته اند مسومه اسب را آراسته یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود وَالْأَنْعَامِ
و دیگر از چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمین های برای زرع ذَلِكَ
آنکه یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشت مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن

در دنیا وَاللّٰهُ و خدای که معبود حق ست عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک وست نیکوئی بازگشت حسن المآب جز در قرب
رب الارباب متصور نیست ؎ ای دل از درگاه جانان روی متاب ٭ زندگیها ای یکایان اقتراب ٭ چند گردی گرد صحرا
در هوس پیش او آ از حسن المآب ٭ آیة قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ
به بهتری ازین‌ها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش
بگذشتند یا متاع دنیا را دست باز بداشتند چون اهل فقر ایشان است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ
بوستانهاست که اندکی از وی بهتر است از دنیا و آنچه در وی است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خير من الدنيا
وما فيها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها
جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن
بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشانرا جفتها اند حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که زنان
دنیا را باشند یا پاکیزه در خلق و خُلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ و دیگر ایشانراست خوشنودی از خدای و این
از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللّٰهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ
متقیان که نازل منازل جنات خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا
آمَنَّا بدرستیکه ما گرویده‌ایم بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز خط
کرم بر دفتر عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار اَلصَّابِرِينَ دیگر صفت
ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان بردارانند در نهان و آشکارا وَ
الْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ و آمرزش
خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان
نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج
ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور و منفق و صفات ذمیمه اند از روی محبت
و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق ؎ گناه آمد شهود ما سوی الله ٭ ازین نوعی گناه استغفر الله ٭
وازین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق مبدا تخلق باخلاق مالک الملوک و فوت اشتغال
بنقص نفس بالفضول و انفاق سبب تکمیل او و نتیجه قبول و مراد از استغفار فنای در توحید است و تا ستاره هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر یعنی در کلمات
والمستغفرين بالاسحار کردند دیگر زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فائده میدهد که چون

شواهد جبروت بجمیا کل ملک وملکوت مستولی شد وشب وجود ما عدا که نمودی بی بود دست زائل گشته صبح شهود
وحدت از افق حقیقت روی نماید وسر کلام تمام اذا طلع السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید ۵ لمعه نور
قدم تافت از اکوان × جمله مرادات محدثات برآمد × صبح وصالش دمیده در همه آفاق × هر طرفی بانگ الصلوة برآمد
آیة وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ونیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ وَّلَعِبٌ مگر مشغولی وبیکاری وبازی
یعنی در سرعت انقضای وزوال بازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند وساعتی بدان متبهج گردند و از آن زمانی
ملول ومانده گشته متفرق شوند وچه زیبا گفته ۵ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر × بیعقل مردمان
که بدان مبتلا شوند × وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وبدرستیکه سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیات ابدی
یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی
بر سرای جاودانی فَاِذَا رَكِبُوْا فِي الْفُلْكِ پس آن هنگام که سوار شوند کافران در کشتی وبسبب موج در
گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ بخوانند خدای را در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ
الدِّيْنَ برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصان اند چه یاد کنند خدای تعالی در کشف
آن شدت و پناه برند بوی وبس فَلَمَّا نَجّٰهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد خدا ایشان را از بحر و بیرون آرد
بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی دشت اِذَا هُمْ يُشْرِكُوْنَ آن هنگام ایشان شرک آرند یعنی باز گردند
بعادت خویش لِيَكْفُرُوْا بِمَا اٰتَيْنٰهُمْ تا کافر شوند بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجاة وَلِيَتَمَتَّعُوْا وتا برخوردار
شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کار خود را بوقت عقوبت آیت اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ جز این نیست که زندگانی دنیا
بازیست ناپایدار ومشغولی بی اعتبار وَاِنْ تُؤْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا واگر بگروید بخدای ورسول خدای وپرهیز کنید
از معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ اُجُوْرَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ اَمْوَالَكُمْ ونمیخواهد خدا
در مزد دادن شما مالهای شما را یا حق سبحانه تعالی نمیخواهد همه مال شما را بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که
عشر است ونصف عشر وربع عشر اِنْ يَّسْـَٔلْكُمُوْهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوْا پس مبالغه
کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید شما بخیلی کنید بران ونمیدهید بخوشدلی وَيُخْرِجْ اَضْغَانَكُمْ وظاهر سازد
خداوند بدان خواستن از شما یا بخل شما کینهای شما را آیة اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ زندگانی این سرای فانی بازیچه است وبیهوده
ورنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازیهای بیحاصل ۵ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بیعقل مردمان که برو مبتلا شوند × وَزِيْنَةٌ ودیگر آرایشی است در مطاعم خوشگوار وملابس نیکو ومنازل دلکش
ومراکب راهوار وَتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ ومفاخرت کردن میان یکدیگر بنسب عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ

ومباهات به بسیاری مالها وَالْاَوْلَادِ وکثرت فرزندان ومیدانید که اندک زمانی ازآن بازی بهر طرف شود و لهو
ونشسح نعم وترح مبدل گردد وآرایشهای از همه فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل
اینها در سرعت زوال و زودی انتقال کَمَثَلِ غَیْثٍ همچو بارانیست که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وست
زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی اَعْجَبَ الْکُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهٗ آنچه رسته باشد
از باران ثُمَّ یَهِیْجُ انگاه خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد
شده بعد از سبزی ثُمَّ یَکُوْنُ پس گردد بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته وکوفته و ریزه ریزه شده
وَفِی الْاٰخِرَةِ ودر آن سرا عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا
گذرانیده اند وطلب حق فراموش کرده اند وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ وآمرزشی هست از خدا وخوشنودیی
مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک بر دو سرا کردند رباعی ای طالب دنیا تو بسی مغروری ؁ وی
مائل عقبی تو بسی مزدوری ؁ وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری ؁ تو طالب نور بلکه عین النوری وَمَا
الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ نیست زندگانی دنیا مگر متاعی که بفریبد وباقی نماند واین متاع غرور نسبت
بکسی است که دنیا را دست افزار حصول نعم اخروی نسازد واز مستلذات نفس وهوا انگار آن سرا نپردازد واگر
صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شد باسباب دنیا در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید واز مراضی
ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ ؎ مال را
کز بهر حق باشی حمول ؁ نعم مال صالح گفتش رسول ؁ احادیث اِحْذَرُوا الدُّنْیَا فَاِنَّهَا
اَسْحَرُ مِنْ هَارُوْتَ وَمَارُوْتَ رَوَاهُ ابْنُ اَبِی الدُّنْیَا فِیْ ذَمِّ الدُّنْیَا وَالْبَیْهَقِیُّ فِیْ شُعَبِ
الْاِیْمَانِ عَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ معنی این است که حضرت قدسی نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم در موقع
تعلیم زکی و تادیب غیبی فرمود که پرهیز کنید از شر دنیا چرا که بتحقیق دنیا در دل ربائی وفریب آرائی
ساحره تر از ساحری های هاروت و ماروت است که مردم را از عقبی فراموش و بجود عاشق با جوش
و خروش می نماید و در عذاب ملک ذو عقاب نعوذ بالله من غضبه گرفتار می سازد ؎ بند بگسل
باش آزاد ای پسر ؁ چند باشی بند سیم و بند زر ؁ روایت کرده است این حدیث را استاد علما
وادیب حکما حضرت ابن ابی الدنیا در کتاب خود که مسمی بذم الدنیاست و روایت کرده است علیم حقیقی وحکیم
تحقیقی حضرت بیهقی در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان است از صحابی سعید سعد او امیر حکما حضرت
ابی الدردا رضی الله تعالی عنهم وعنا اِحْذَرُوا الدُّنْیَا فَاِنَّهَا خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ
فِی الدُّنْیَا عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ مُرْسَلًا معنی انیست جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم

در عمل تفهیم حسن شیخ وشاب فرمود که بپرهیزید از مکر و فریب دنیا پس بتحقیق که آن دنیا اگرچه در باطن
خشک و تلخ آگین است لیکن در نظر ظاهر سبز و شیرین است آراسته خود را در پرده فریب مستور ساخته
زینت ناپایدار در نظر شما جلوه داده مستمرا از لذات جنات دور انداخته در عقوبات درکات گرفتار خواهد ساخت
بفضل وجود او از شر او کناره گزینید روایت کرده است این حدیث را امام احمد و احمد و عابد اعبد حضرت امام احمد رحمه الله
تعالی تابعی مقتدای خلایق ماقبل ومابعد حضرت مصعب ابن سعد رضی الله تعالی از روی ارسال و بآن
روش صداقت اشتمال اُتْرُكِ الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ
أَخَذَ مِنْ حَتْفِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي مُسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ
اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی اینست که حضرت خیر البریت صلی الله علیه وسلم در باب تعلیم خلقت فرمود بگذا
دنیا را باهل آن پس بتحقیق آنکس که گرفت از آن دنیا زیاده از حاجت خود گرفته شود از مرگ خود وحال
آنکه او نمیداند دراینجا موت باطنی مراد است پس هر که نعمت و شغل دنیا را فوق حاجت خود اختیار کرد و بسبب
آن از اشتغال عبادات حضرت ایزد متعال عم نواله معطل گشت در هلاک قلبی گرفتار شد نعوذ بالله منها خط
مومن از دنیای فنا قارن همانقدر است که در وجه معیشت کفایت کند و از جهت نایافت و تشتت
حواس و تفرق حالات لاحق نگردد و طاعت جناب مطاع جل جلاله بفراغ بال گذارد و اختیار زائد
از حاجت کار اهل دنیای غدار است که باشتغال دنیای مردود حضرت ذو الجلال جل جلاله از عبادت
حضرت معبود عم نواله غافل شوند و باز ایستند نعوذ بالله تعالی من الغفلت والبطالت ع چه پیچی
همی خیره در بند آز :: چو دانی که ازین در نمانی دراز :: گذر جوی و چندین جهان را مجوی :: بگلشن
زهر دار و بسبزی مبوی :: مگردان سر از دین و از راستی :: که خشم خدا آورد کاستی روایت کرده است
این حدیث را محدث بلند مقامی و استاد خاص و عامی حضرت دیلمی رحمه الله تعالی علیه در مسند که
مسمی الفردوس است از صحابی مقتدای خلایق بیش و بس و در طلب دنیا سراپا بی هوس حضرت
انس رضی الله تعالی عنه اتَّقُوا الدُّنْيَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَأَسْحَرُ مِنْ
هَارُوتَ وَمَارُوتَ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ بُسْرٍ الْمَازِنِيِّ معنی این است
که ذات قدسی صفات نبوت آیات صلی الله تعالی علیه وسلم در مقام نفرت از کائنات شطیات
فرمود که بپرهیزید از محبت و رغبت دنیا چرا که سراسر مضرت است و مرا قسم است بآن ذات پاک
که نفس من در قبضه قدرت او جل شانه که بتحقیق دنیا هرآئینه ساحره تر از هاروت و ماروت است که در فن سحر
کامل سحره بودند سحر دنیا آن است که ضرر خود را در چشم بینندگان مستور ساخته غافلین را بخود شائقین مینماید

وفوائد عقبی بر باد سید بر روایت کرده ست این حدیث محدث کریم و امام عظیم حضرت حکیم از صحابی مروج طریق
مسلمانی حضرت عبد الله بن الشخیر رضی الله تعالی عنه حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ كُلِّ خَطِیْئَةٍ رَوَاهُ الْبَیْهَقِیُّ
فِیْ شُعَبِ الْإِیْمَانِ عَنِ الْحَسَنِ مُرْسَلًا معنی اینست که حضرت محبوب خالق هر مربوب جل جلاله صلی الله تعالی
علیه وسلم در مرام اعراض از دنیای بی اعراض فرمود که حب دنیا سر جمله گناهان ست چنانچه بی تن در قیام و عدم
تابع سر ست همچنین جمله خطیات در قوام و انعدام تابع حب دنیاست الحق که حب دنیا عجب تخم فسادانگیز ست
که از عهد حضرت آدم علیه الصلوة والسلام تا این دم زراعات آمال کدام کدام امم را انبار عذاب حضرت موحد حدوث
و قدم عمر نواله سوخت و چهره امانی انبها در آئینه نامرادی تا فروخت ــه کجا آن سواران گردن کشان
کز ایشان نه بینم بگیتی نشان ٭ کجا وان پری چهره گل چهان ٭ کز ایشان بودی شادمان جهان
کجا آن سر و تاج شاهنشهان کجا آن بزرگان فرخ مهان هر آن کس رخ زیر چادر نهفت
چنان دان که با خاک گشتست جفت روایت کرده ست این حدیث را عالم تقی و محدث نقی حضرت امام بیهقی
علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست از تابعی شرافت ولی و کرامت ماثری حضرت حسن بصری رحمه الله
تعالی بطریق ارسال و بطرز الصداقت مثال حُلْوَةُ الدُّنْیَا مُرَّةُ الْاٰخِرَةِ وَمُرَّةُ الدُّنْیَا حُلْوَةُ الْاٰخِرَةِ
رَوَاهُ اَحْمَدُ فِیْ مُسْنَدِهٖ وَالطَّبَرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ وَالْحَاکِمُ فِی الْمُسْتَدْرَکِ وَالْبَیْهَقِیُّ فِیْ شُعَبِ
الْاِیْمَانِ عَنْ اَبِیْ مَالِكٍ الْاَشْعَرِیِّ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ معنی اینست نفس کامل رسول مکمل
صلی الله تعالی علیه وسلم در موضع تکمیل ایمان جمیل فرمود که شیرینی دنیا تلخی آخرت ست یعنی لذائذ دنیا
بکسر دلنشین و شیرین اند لیکن در جزای استلذاذ بآنها تلخی عقبی که عذاب دوزخ ست مقررست و تلخی دنیا
شیرینی آخرت ست اعنی مشتاق طاعات و عبادات که سراسر تلخی انست در بدل آن تو
عقبی که سر بسر شیرین ست معین ست روایت کرده ست این حدیث را امام امجد مجتهد افرد حضرت امام احمد علیه الرحمة
در مسند خود و روایت کرده ست عالم حقانی و فاضل ربانی حضرت طبرانی علیه الرحمة در کتاب خود که
مسمی بمعجم کبیر ست و روایت کرده ست محدث صداقت قائم و عالم طهارت لازم حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی
بمستدرک ست و روایت کرده ست محدث متقی و بر معارج صدق مرتقی حضرت بیهقی علیه الرحمة در کتاب خود
که مسمی بشعب الایمان ست از صحابی عالی ماثری و متعالی مفاخری حضرت ابی مالک الاشعری رضی
الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ فَمَنْ اَخَذَهَا بِحَقِّهٖ بُوْرِكَ لَهٗ فِیْهَا وَرُبَّ مُتَخَوِّضٍ فِیْمَا
اشْتَهَتْ نَفْسُهٗ لَیْسَ لَهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِلَّا النَّارُ طب عَنِ ابْنِ عُمَرَ معنی اینست که رسول قوی
القیام علیه الصلوة والسلام در امر رشید و عالیم السلام فرمود که دنیا شیرین و سبز ست تلخی و خشکی

خود را در پرده شیرینی و سبزی مخفی نموده ست پس هر عاقل که از دنیا بقدر حق خود گرفت یعنی موافق حکم
شرع شریف تصرف خود دران جایز داشت و از مقدار ضروری زیاده نخواست برکت کرده شد برای آن
شخص دران تصرف یعنی عند الله تعالی آن شغل دنیا مقبول و پسندیده شد و کفایت معیشت او کرد و بسا
بسیار خواهنده دنیا در خواهش نفس بنود که هر چه نفس خواست با و داد و اعتنا باستجازت شریعت نکرد نیست برا
چنین شخص بسیار خواهنده دنیا در روز آخرت مگر آتش عذاب نعوذ بالله تعالی منها روایت کرده ست
اینحدیث را محدث ربانی مقبول حضرت سبحانی عزیز زمانه حضرت طبرانی در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیر ست
از صحابی با صداقت سراسر نفاست سراسر مقبول عوام و خواص حضرت عبد الله بن عمرو ابن العاص رضی الله
تعالی عنه اَلدُّنْيَا خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ مَنِ اكْتَسَبَ فِيهَا مَالًا مِنْ حِلِّهِ وَأَنْفَقَهُ فِي حَقِّهِ أَثَابَهُ اللهُ
عَلَيْهِ وَأَوْرَدَهُ جَنَّتَهُ وَمَنِ اكْتَسَبَ فِيهَا مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَأَنْفَقَهُ مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ
أَحَلَّهُ اللهُ دَارَ الْهَوَانِ وَرُبَّ مُتَخَوِّضٍ فِي مَالِ اللهِ وَرَسُولِهِ لَهُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
حب عن ابن عمرو معنی این ست که حضرت شفیع مشفع بیچارگان علیه الصلوة والسلام
در اماندن صغار و کبار فرمود که دنیا سبز و شیرین ست و در قلب هر کس و ناکس جای نشین انکس
که حاصل گردد در دنیا مال از وجه حلال و نفقه داد آنرا در راه ثواب بدله نیک خواهد داد او را حضرت
حق تعالی برین عمل اکتساب و انفاق و خواهد آورد او را در بهشت خود و آن شخص که فراهم کرد
در دنیا مال از وجه حرام و نفقه داد آنرا در موضع نامشروع خواهد در آورد حق تعالی او را در خانه ذلت
که نار حجاب قهار ست نعوذ بالله تعالی منها و بسیار طلب کننده ست مال خدای تعالی و رسول
خدای تعالی را بوجوه نامشروع که برای آن طالب واجب ست آتش جهنم روز قیامت نعوذ بالله تعالی
پس انسان هر کس که طلب و تصرف دران بی اعتنا موافق حکم شرع علیا کرد نجات یافت و آنچه ناکس
که در امور مذکور زیاده رغبت را بر خلاف امر شریعت پیشه کردند و بمود خویش را در عذاب عقاب انداخت

شعر به بی حکم شرع آب خوردن خطا ست ✽ و گر خون بفتوی بریزی
روا ست ✽ روایت کرده ست اینحدیث را مقتدای پیر و جوان و پیشوای
شیوخ و شبان حضرت ابن حبان از صحابی پر تقوی مر و و ورع مشهور از کابرات تا شام
حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ رَوَاهُ أَحْمَدُ فِي
مُسْنَدِهِ وَالْمُسْلِمُ وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَالْحَاكِمُ
فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَرَوَاهُ الْبَزَّارُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ

معنی اینست که سرور مخلوق اول و آخر علیه من الصلوات ازهرو من التسلیمات ابهر درباب بیند خلایق اصغر واکبر فرمود که دنیا زندان مومن و بهشت کافر سالکان شاجن ست یعنی دنیا هر چند حلاوت انگند و حضرت بیوندست لیکن بمقابله آخرت در حق مومن ارجمند سراسر زندان دیابندست و در حق کافر نابسند بوجهه دوزخ سرشد اند دنیای سراپا مکاید بمنزله بهشت پرفوائدست کما لایخفی علی العاقل الخبیر والعارف البصیر روایت کرده ست اینحدیث را امام ارشد و مجتهد باصواب سرمد حضرت امام احمد علیه الرحمة در مسند خود وعالم پر مکارم و در ملک علوم ناظم حضرت امام مسلم علیه الرحمة و محدث لاثانی و عالم علوم لایزالی حضرت امام ترمذی علیه الرحمه از صحابی سراپا خیرو دیگر با صداقت باهره حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و محدث باصدق حقیقی و عالم علوم تحقیقی امام بیهقی علیه الرحمه درکتاب خود که مسمی بشعب الایمان است و محدث حاکم محاکم صدق ناظم حضرت حاکم درکتاب خود که مسمی بمستدرک ست از صحابی پر فیضان و سراپا راستی توامان حضرت سلمان رضی الله تعالی عنه و محدث خوش اسرار و عالم راستی سرو کل حضرت بزار علیه الرحمه از صحابی از سراپا داد گر و در بحر عرفان شناگر حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما اَلدُّنْيَا دَارُ مَنْ لَّا دَارَ لَهُ وَمَالُ مَنْ لَّا مَالَ لَهُ وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ حم هب عن عائشة هب عن ابن مسعود موقوفاً معنی انیست که جناب نبی پر معانی بروی صلوة والسلام نورانی در ارشاد اهل جهانی فرمود که دنیا خانهٔ بی خانمان ست یعنی هر که دنیا را محل خانه پنداشت علامت حماقت خود را در جهانیان رونما ساخت و از میدان اراده خود گوئی نامرادی یافت و دنیا مال کسی ست که مال ندارد یعنی هر که مال دنیا را مال انگاشت علم نادانی بر عرصه فراست خویش افراشت دنیا بر نیت دنیا احمقی جمع می سازد که عقلی نمیدارد یعنی آنکس که در گرد آوری مال درین سرای بیقدری تمثال خود را مشقت پامال ساخت در حقیقت و معنی مشقت و سعی بیهیچ میرزی خود را شهرت اتصال داشت روایت کرده ست اینحدیث را امام ممجد و مسعود مخلد حضرت امام احمد علیه الرحمه وعالم علوم استغراقی و عارف عرفان استغراقی امام بیهقی علیه الرحمه از حضرت صحابیه بلند پایه وطهارت مایه ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و عنها و روایت کرده ست عالم راستی نطقی و محدث سراپا صدقی حضرت بیهقی علیه الرحمه از صحابی صدق مقصود و راستی مشهود حضرت عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنه از روی موقوف اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَسَنَتُهُ فَاِذَا فَارَقَ الدُّنْيَا فَارَقَ السِّجْنَ وَالسَّنَةِ حم طب حل ك عن ابن عمرو معنی این ست که امام الانبیاء علیه الصلوة والسلام کثیراً کثیرا درباب آداب دانست کیفیت دنیا بخلایق دربایا فرماید

کو این جهان گذر تو امان زندان مومن و قحط آن ایمان خازن است یعنی چنانکه التیامان و شداید
زندان و قحط زحمتها میکشد همچنین مومن مستغرق مقترن در دار فنا فاران مصائب می برد پس
وقتیکه مومن دنیای فنا متمکن را خواهد گذاشت آنگاه از شداید و مصائب جان کاه این سرای تباه نجات
خواهد یافت روایت کرده است این حدیث را عابد اسجد و عالم دافع حج ناصبین الد حضرت امام احمد
علیه الرحمه و عالم حقانی و محدث صداقت بیانی حضرت طبرانی در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر است و عالم
و محدث ابونعیم در کتاب خود که مسمی بحلیه است و عالم صدق معالم و محدث در صداقت ذو مناعم
حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی بمستدرک است از صحابی سعادت اختصاص حضرت عبد الله ابن عمرو ابن العاص
رضی الله تعالی عنهما و عنه الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا
وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى اللهِ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ معنی انیست که رسول اکرم صلی
الله تعالی علیه وسلم فرمود که دنیا حرام است بر اهل آخرت و آخرت حرام است بر اهل دنیا و دنیا و آخرت هر دو حرام
اند بر خدای تعالی که ذات او تعالی مبرا و منزه است از احتیاج بسوی هر دو روایت کرده است اینحدیث را دیلمی
در کتاب خود که مسمی بفردوس است از صحابی تقوی اساس حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه الدُّنْيَا
حُلْوَةٌ فَمَنِ اتَّقَى اللهَ فِيهَا وَأَصْلَحَ وَإِلَّا كَالْآكِلِ لَا يَشْبَعُ وَبَيْنَ النَّاسِ فِي ذَلِكَ كَبُعْدِ الْكَوْكَبَيْنِ
أَحَدُهُمَا يَطْلُعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ مِنَ الْمَغْرِبِ رَوَاهُ الرَّامَهُرْمُزِيُّ فِي الْأَمْثَالِ وَسَنَدُهُ
حَسَنٌ عَنْ مَيْمُونَةَ معنی انیست که ممتاز ذوی العقول رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که
دنیا شیرین است پس کسیکه ترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نمود پس آن مرد
حسن است و انتفاع حاصل نمود به دنیا و اگر نترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نکرد
پس آنکه مثل خورنده است که سیر نمیشود و در میان مردم درین امر که مذکور شد مانند دوری دو ستاره است
که یکی نمودار میشود از مشرق و دیگری از مغرب روایت کرده است اینحدیث را محدث متقی رامهرمزی
بضم میم اولی و ضم ها و میم ثانیه و سکون را در میان ها و میم ثانیه و کسره زا معجمه بعد آن در کتاب خود که
مسمی بامثال است از میمونه رضی الله تعالی عنها و سند اینحدیث حسن است الدُّنْيَا كُلُّهَا مَتَاعٌ
وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ حم ن م عَنِ ابْنِ عَمْرٍو معنی انیست که سید واعظین
و سرور ناصحین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین فرماید که همه دنیا برخوردار است یعنی چیزی است
که از وی بهره مند میتواند شد و بهتر نفع مندی دنیا زن نیکوکردار است که از وی بفوائد دنیا و دین فائده مند
می توانند شد ه زن خوب فرمان بر و پارسا ۞ کند مرد درویش را پادشاه روایت کرده است

اینحدیث را زاہد علایق دنیا مجرد و عابد تقیود شریع مقید امام احمد علیه الرحمه و عالم قدس بالامالی و محدث
صدق اشتمالی امام نسائی علیه الرحمه و عالم صداقت منکلم و محدث راستی قایم حضرت امام مسلم علیه الرحمه از صحابی
سالک طریق ثواب و آجر حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله تعالی عنا و عنه اَلدُّنیا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا
فِیهَا اِلَّا مَا کَانَ مِنْهَا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الضیا عَنْ اَنَسٍ معنی اینست که سلطان مذکرین و امام سالکین علیه الصلوة
والسلام الی یوم الدین فرماید که دور از رحمت حق تعالی ست و هرچه در دست همه از رحمت حق تبارک و تعلی دور است
مگر آن چیز از ان دنیا که خاص برای حق تبارک و تعالی ست یعنی جمیع دنیا و ما فیها مردود از رحمت حق تعالی
ست لیکن آن دنیا و ما فیها که خاصةً لله تعالی و لوجه الله الاعلی باشد مقبول ست شاغل آن و عامل آن نیز
بلا شک بغیر وجه الله جل جلاله مردود و قبوح و لوجه الله عم نواله مقبول و ذی فتوح خواهد بود ع مرد ست
آنکسی که ز دنیا جدا شود ٭ نامرد آن که در پی آن مبتلا شود ٭ حیوان کسی بود که بدنیا حریص شد ٭ انسان
همان که محو یاد خدا شود ٭ روایت کرده ست اینحدیث را عالم دانا و محدث بینا حضرت ضیا مقدسی علیه الرحمه
از صحابی در کنه یابی دین اکیس و در قبیح نهی شرک و بدعت احس حضرت انس رضی الله تعالی عنا و عنه
اَلدُّنْیَا مَلْعُوْنَةٌ مَلْعُوْنٌ مَا فِیْهَا اِلَّا ذِکْرُ اللّٰهِ وَمَا وَالَاهُ اَوْ عَالِمٌ اَوْ مُتَعَلِّمٌ ه عن ابی هریرة
طس عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ معنی اینست که مرشد مومنین و استاد مسلمین صلی الله علیه و سلم الی یوم الدین در قواعد
ترک دنیا ی پر مکاید فرماید که دنیا بعید از رحمت و ناپسند حضرت آله بلند ست استعظامه و همچنین هرچه در دنیا ست
جمیع دور و طرید از قبول و ناپسند جناب رازق ذو یا بند ست جل ارتضاءه مگر یاد حق تبارک و تعالی و عبادت
آنجناب اعلی تعالی علوه و آن چیزی که حضرت حق ذو عزت تبارک عزه آن چیز را از دنیا دوست دارد و پسند
فرماید که آنچیز مقبول حضرت اوست و آن شی محبوب حضرت صانع اصل و فی تبارکت صنعته ذکر الله تعالی و اذعان
فرمان اوست و اجتناب از نواهی او چرا که حق جلا و علا ذکر خدا محبوب میدارد و اتیان اوامر و احتراز از نواهی
از مستلزمات اوست و دیگر چیز پسندیده حضرت حق جل شانه از دنیا حالت دانستن حقایق دین ست و دیگر حالت
پسندیده از حالات دنیا آموختن علم دین ست روایت کرده ست اینحدیث را عالم علوم عالیه و محدث با صداقت
متعالیه حضرت ابن ماجه علیه الرحمه از صحابی با فضائل نامیه و با مکارم سامیه حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنا
و عنه و محدث مستحق جنانی و با حج رجائی حضرت طبرانی علیه الرحمه از صحابی رشد و فرمود و فضائل
مقصود حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله تعالی عنا و عنه در کتاب خود که مسمی با وسط ست
اَلدُّنْیَا مَلْعُوْنَةٌ مَلْعُوْنٌ مَا فِیْهَا اِلَّا اَمْرٌ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ نَهْیٌ عَنْ مُنْکَرٍ اَوْ ذِکْرُ اللّٰهِ البزار عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ
معنی اینست که سرور عالم و سید ولد آدم صلی الله علیه و سلم ارشاد نماید که دنیا دور از رحمت و قبول حضرت

حق تعالی ست وهرچه در دنیاست همه دور و نامقبول از عز پسند حضرت سبحانه و تعالی ست مگر حکم کردن
بکار نیکو و منع کردن از عمل بد و یاد مبارک و پاک حضرت خالق سمک و سماک جل ذکره یعنی از فوق زمین و تحت
افلاک چیزی که مقبول حضرت بی انباز و بی اشتراک ست همین اشیاء موصوفه ست و دیگر هیچ انسان
را باید که در شغل امور مذکور اوقات بسر سازد و بفضله تعالی کام دل باز منافع دارین حاصل نماید شعر
جز یاد دوست هرچه کنی آن ضلالت ست * جز وصل دوست هرچه بجوئی بطالت ست * سعدی بشوی لوح دل
از نقش غیر یار * عملی که ره بحق ننماید ضلالت ست روایت کرده ست اینحدیث را عالم علوم مقدار و محدث
صداقت گفتار حضرت بزار علیه الرحمه از صحابی نماینده صلاح و سود فرماینده فوائد و بهبود حضرت عبدالله
ابن مسعود رضی الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا مَلْعُوْنَةٌ مَلْعُوْنٌ مَا فِیْهَا اِلَّا مَا ابْتُغِیَ بِهٖ وَجْهُ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ طب عَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ معنی اینست که سید رسل و هادی سبل علیه الصلوة والسلام در هدایت
امور جزو کل فرماید که دنیا ملعون و مردود ست و هرچه در دنیاست همه دور و مطرود از عزت پسند جناب
و دود عز قبوله مگر آن دنیا و ما فیها که بسبب آن رضا حضرت خدا عز جلاله حاصل کرده شود محمود ست و مسعود
و باقی همه مردود چنانچه حضرت اولوی و جناب مولوی معنوی حضرت مولانای رومی بلخی علیه الرحمه والرضوان فرماید
نظم چیست دنیا از خدا غافل بدن * نی قماش و نقره و فرزند و زن * مال را گر بهر دین باشی حمول
نعم مال صالح خواندش رسول * آب در کشتی هلاک کشتی ست * آب اندر زیر کشتی پشتی ست * روایت
کرده ست این حدیث را عالم علوم قرآنی و واقف فنون فرقانی حضرت طبرانی علیه الرحمه
در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر ست از صحابی تارک دنیا و شاغل در عبادت
حضرت خدا عزت طاعته حضرت ابو الدرداء رضی الله تعالی عنه اَلدُّنْیَا لَا تَنْبَغِیْ لِمُحَمَّدٍ
وَلَا لِاٰلِ مُحَمَّدٍ اَبُوْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ السُّلَمِیُّ فِی الزُّهْدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی
عَنْهَا معنی اینست که سرور انبیاء و افسر اصفیا علیه الصلوة والسلام الی یوم الجزا در حقیقت دنیا
فرماید که دنیا سزاوار برای محمد رسول الله تعالی علیه الصلوة والسلام و برای آل وی صلی الله
علیه وسلم نیست یعنی دنیا بی بهبود ست و مردود و حضرت محمد رسول الله علیه من الصلوات والسلام
ما معدود ست حضرت رسالت پناه دنیا تباه را قبول نفرمود و نه اهل بیت اطهار آن نجابت
دثار را قبول نمود پس هر که از اولاد حضرت نبی خیر معاشر و عباد مستطیعین آن سرور
قدس بنیاد علیه الصلوة والسلام باشد آن پر فساد را اختیار ننماید [illegible] اشد معنی آل [illegible] ال ست
اول آنکه صراحت باولاد آنحضرت علیه الصلوة والسلام دارد و دوم اشاره [illegible]

از قوم اسود واحمر هر که باشد که در حدیث شریف آمدست که آل محمد کل تقی روایت کرده ست اینحدیث را عالم
صداقت کلامی ومحدث راستی احتشامی حضرت ابو عبد الرحمن اسلمی علیه الرحمه از صحابیه قدسی اراده وطهارت
اماده محبوبه شریفه حضرت شفیعنا وجناب رسولنا صلی الله تعالی علیه وسلم حضرت عایشه صدیقه ام المومنین
رضی الله تعالی عنها وعنها اَلدُّنْیَا لَا تَصْفُو الْمُؤْمِنَ کَیْفَ وَهِیَ سِجْنُهٗ وَبَلَاؤُهٗ اِبْنُ اَبِی هِلَالٍ عَنْ
عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ معنی اینست که سلطان تارکین وشاهزاهدین رسول الله علیه الصلوة والسلام
الی یوم الدین در آداب ترک دنیای خراب فرماید که دنیا صاف وبی آزار نمی باشد در حق مومن
وچرا چنین نباشد که دنیا زندان مومن ومحل ابتلا اوست بدان ای غافل که دنیا دار الکدورات وبلکش
بیقرار وهر که از وصفا وعیش جوست بلاشک حماقت خواست وضلالت جو همان بهترست که هر عاقل
این متاع فنا کامل را در استرضای حضرت خدای یکتا جلت وحدته صرف سازد واین سرمایه بی بقا شامل را
در ابتغاء مرضیات جناب رافع سماوات قدست قدرته در مصرف آرد هر که ازین کنه عاقل ست در آخرت
فوز وفلاح واصل ست وانکه ازین سر جاهل ست در عقبی عذاب قابل ست روایت کرده ست اینحدیث را
عالم خوشخیال ومحدث صداقت حال حضرت ابن ابی هلال علیه الرحمه از جناب صحابیه ام المومنین
سراپا سکینه وسرتاپا نورانیه وسر بسر حقانیه حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها وعنها حکایت
یک روز زیبای بدر روز در خانقاه عرفان پناه حضرت شیخ شموع ایمان افروز وکفر وشرک سوز فرخ کلام
فساق وفجار حلاوت تقوی وورع اندوز وبانعام حضرت منعم عمت نعماته هزاران هزار معارف ونسبت
باطنش هنوز امام حقایق دینی جناب غوث اعظم سید عبد القادر محی الدین جیلانی علیه الرحمه بصورت
زنی بهزار حسن واداهای کرشمه کنی وبا بیشمار غمزه وناز عشوه فنی که گویا مصداق حالش باشد

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند ❊ ببالا بکردار سرو بلند ❊ لبانش طرز دهانش شکر ❊ سرو بر مکلل
بدر گهر ❊ ستاره نهان کرده زیر عقیق ❊ تو گفتی ورا زهره آمد رفیق ❊ باسبار لباس معشوقی وزیور

دلبری عشاقی حاضر آمد بوساطت مریدی که آنگاه داخل خانقاهی شد بحضور پر نور آن شیخ معارف
ظهور معروض داشت که کمینه دیرینه با حسن ولطافت وحالت بکارت که دارد نفس خود را بر ذات صفوت
صفات شیخ بر کرامات عرض میکند قبول فرمایند حضرت شیخ باستماع آنکلام سراپا در بیخ تبسم فرموده
با مرید صفا مزید ارشاد فرمود که با وی بگو که تو صد هزاران شوهر گرفته وبا بیشماران شوخفت گردیده
حالت دوشیزگی چگونه داری مرید فرید فرموده شیخ با آن بی نمود وبا وی رسانید زن لطالت فن
در جواب گفت وگوهر حقیقت را برشته بیان بدین طرز خوش سفت که آری بسیار عشاق خود را بشعر ری

گرفته‌ام دلی بیشمار مشتاق خویش را بجفتی دلگا آورده لیکن آن همه دنیا طلب و غافل از حضرت رب عز سلطانه
عنین بودند بنا بر آن حالتم اصلی ست و کیفیتم از حالی بحالی غیر منتقلی و مردان قرب جناب حضرت حق جل شانه
که گسار بر جولیت اند و مردان فحولیت با وجودی که خود را هر چند بر آن فردان و حیدان عرض میکنم قبولم نمی
فرمایند و بالاف طرد و دور و از پیش صفا اندیش میرانند ه عاشق کز عشق او دم میزنند * پشت پا بر دو
عالم میزنند ه بمال و ملک مکن فخر گرچه معتبر ست * بغیر یاد خدا هر چه هست درد سر ست * حق ست
و درست که محبان حضرت رافع سماوات عزت محبته سراسر از دنیا بر قصور نفور اند و ازین جهت
سر بسر پر نور و بر حق ست و بجاست که دوستان جناب نگارنده گیهان جلت نعوته بالکل از دنیای
منکر تر از دل مفارقت محصور اند و بدین سبب همه تن کرامات گنجور ه باکس مکن محبت در خواست
مکن خدا را * از عمر ماند یکدم فرصت شمار یارا * ای دل گذر ز دنیا بنگر کجاست اکنون * آئینه سکندر
هم تخت و تاج دارا

حکایت حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام با دنیا

رسول از کی و نبی اعلی و پیغمبر اولی و صاحب ورع و تقوی در مقام والا لوی حضرت عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام بلا انتهی در مکاشفات مانند صبحی و مشاهدات چون بدر الدجی دنیای بی بقا
و بلا و فا را بصورت زنی مشاهده نمود و فرمود که بچه مقدار شوهران عشرت کار و از دواج مسرت سر و کار
دکار آورده و من بعد بیکار گذاشته آن بی بود و نمود در جواب رسول مورد ورود عرض نمود که آن قدر
شوی نشاط خود انبساط جو بزوجیت گرفته‌ام و شوهری مقرر نموده که از بسیاری اعدادش طاقت
شمار طاق ست و از بیشماری تعدادش قوت شمردن با عجز پیر اتفاق رسول رسالت مذاق از آن
بیوفا فاق مسافت داشت که آنهمه ازواج باخذ طلاق فراق داده و یا بموت آن مشتاق دیگر گرائیده دنیای
پر نفاق در جواب پیغمبر سائل بزرگ اخلاق گفت که جمیع شریف و وضیع را کشتم و مجموع کبیر و صغیر را
هلاک ساختم نبی شریف با آن کثیف کلمه لطیف فرمود که طرفه عجائب ازین احمقان بی لباب که ترا در معامله
مماثل و اقران خویش باین حالت خراب و فریبندگی چون سراب می‌بینند و عبرت نمیگیرند و رغبت میکنند
رباعی دایم نه لوای عیش افراشتنی ست * پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست * این داشتنی‌ها همه بگذاشتنی
ست * جز ذره دردی که نگه داشتنی ست *

حکایت

عالم عامل و عارف کامل واقف اعمال
تسخیری حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری که اشرف اولیا و اکرم اصفیا اند علیه الرحمه از حالات سراپا کرامات
آنجناب حکایت ست و در موقع ندرت روایت که آنجناب بعد از تحصیل علوم تسخیر انس و جن و اکتساب فنون
خواطر گیر ثقلین آفاق شکن بقدرت حضرت قادر عز تقدیره عجیب مظهر خوارق و طرفه مصدر افعال عادت شکن

گردیدند که طاقت تقریر در گفتارش طاق ست و قوت تحریر در نگارشش با قصور اتفاق بدید کرامات حضرت شیخ را در امر خود یقین شد که فضیلت ولایت همین میباشد که میدارم و شرافت صفوت هم برین آئین میشود که نفس خود را بران حالت میشمارم وحضرت عارف موصوف نوی تجرید مصروف سیر و سیاحت داشتند وقتی علی سبیل العادت در قرب شهری بمسجد که سه تن صوفی صفا نشیمن دیگر دران مسجد برسم ترک و تجرید ساکن بودند و در ولایت طاعت حضرت خالق ظاهر و باطن غرض خلقه متوطن بودند شدند دیدند که آن همه صوفی صافی در گوشه مسجد مشغول در یاد فلاح معاد جناب مصور معاش و معاد غرض سلطانه مشغول اند گوشه چهارمی خالی ست آن شیخ پر انوار برسم شب بیدار آن زاویه رابعه را برای خود اختیار نمودند و معمول لعبادت حضرت مونی ها مول نشستند **شعر** دمبدم یاد دوست باید کرد × شوق را عشرت علم این ست × چون پاره از شب دیجور و قطعه از لیل ظلمت معمور بر در رسید **شعر** شب نشست خورشید را دست و پا × فرو ماند گردون گردان بجای از جانبی روشنی فراوان بشکل مشعل فروزان نمودار گشت و چنان نمود محسوس گشت که آن روشنی خرامان خرامان قریب بمسجد گشت آنوقت مدرک حس نظر گردید که زنی نوجوانی با حلل و جواهر وافر و شکل شمائل در زیبائی و دلربائی بدرجه تمکانتر که وفاق حالتش شاید **نظم** ز سر تا میانش بکردار عاج × برخ چون بهشت و ببالا چو ساج

<table>
<tr><td>بران سقف سیمینش مشکین کمند</td><td>سرش حلقه چون حلقه پای بند</td><td>رخانش چو گلنار و لب ناروان</td></tr>
<tr><td>ز سیمی برش سته دو ناروان</td><td>دو چشمش بسان دو نرگس بباغ</td><td>ز تیرگی برده ازپر زاغ</td></tr>
<tr><td>دو ابرو بسان کمان طراز</td><td>برو توز پوشیده از مشک ناز</td><td>ازان گنبد سیم و سر بر زمین</td></tr>
<tr><td>فرو هشته بر گل کمند کمین</td><td>بمشک و بعنبر سرش بافته</td><td>بیاقوت زمرد تنش تافته</td></tr>
<tr><td>سر زلف و جعدش چو مشکین زره</td><td>فگندست گوئی گره بر گره</td><td>ده انگشت بر سان سیمین قلم</td></tr>
<tr><td>برو کرده از غالیه صد رقم</td><td>اگر ماه بینی همه روی اوست</td><td>واگر مشک بوئی همه موی اوست</td></tr>
</table>

درون مسجد می آید و این همه روشنی از لمعان جواهرات لطافت آیات ست که آن زن ملاحت فن بر سراپا مزین خود را آراسته دارد و آن دلربا با این همه عشوه زیبا با هزار ناز و ادا درون مسجد داخل شده رو برو ی احدی ازان وحیدان سه گانه که دران مسجد خانه داشتند پرستار وار با ادب بیشمار بایستاد اندران حالت حضرت شیخ محمد غوث علیه الرحمة بخاطر آورد که شاید این زن ملاحت نشیمن از اولاد اعزه و اهل دول ست که با این حسن و زیبائی و لباس و زیور گران بهائی ست و در خدمت این ولی مشغول بیاد حضرت معبود تعالی تبارک علوه نسبت ارادت منسوب و علم بیعت منصوب دارد که در وقت شب بطرز سراپا ادب بخدمتش حاضر گردید و ازان معشوقه نزاکت کار و محبوبه ملاحت شعار در حضور پیر بزم زاهدی

زان زاهد با طاعت تمام بایستاد و بصد رغبت گدای کیش داشت که کنیز دیرینه و مملوک کهین شما بر فرمانبرداری
و خدمتگذاری بسر و چشم حاضرم مصرعه گر قبول افتد زهی عز و شرف * آن شیخ مع اللطف اصلاً
بجای بلوس آن پر افسوس و التفات خیال ننمود و همچنان در عبادت حضرت معبود عزت طاعة مشغول بود
چون الحاح آن نازنین موجب نزاع از حد گذشت زاهد طهارت دست از گفتگوی آن حسن مملو رنجیده
از سر غضب چند ضرب پای پوشش بر سر آن نازکت و شاد دوش زد و لفظ نفرت از پیش خویش مردود و مطرود
نمود تن صباحت کام زن از یاس قبول خود و نا امیدی تمام از رو بروی آن بندگی کام بر داشت و بهمان طور
و طرز پیش دیگری از ان زهاد ملتمس شد و در حضور قصص تشور آن عارف گنجه نشر معامله زاهد اولین یافت و روی
رغبت مو بواز سوی آن عابد عبادت خوی بر کاشت و تر دز اهد ثالث رفت و همچنان از ان پیر عرفان نیز
به لب بسیار رد و طرد برگشت و بطرف حضرت شیخ محمد غوث آمد حضرت شیخ موصوف که نظر تماشا ر دل گشا
آن واقعه کشاده داشت بخاطر خویش انگاشته بود که اغلب که طریقه تعلیم این مرشدین و روش تادیب
این استادین مریدین و متعلمین خود همین میباشد که بجلوه ظهور رسید و صورت بروز آرائید بنابران
خواست که همچنان تادیب آن معشوقه عجیب پیدا از دان معشوقه حسن نصیب بزجر و ترهیب دست آن لبیب
بگرفت و گفت که زنهار خیال محال نه نمائی و هرگز وسوسه و شوار محال را بخاطر راه ندهی که من کنیز و مملوکه این
بزرگان ثلاثه ام این والیانم که سر ولایت مرا میزنند و میرانند و تو غلام و مملوک من هستی که چندین روزگار
عمر مستعار بجهت حصول من در ریاضت شاقه و عبادات پرشاقه بسر برده چه طاعت داری که بر من
حکمرانی حضرت شیخ باستماع آن گفتار نغافل از سر کار حیران و پریشان بماند و از حقیقت ماجرا و کیفیت مدعا
استفسار نمود آن عشاق فریب و محبان ناشکیب در جواب آن دانا و ادیب گفت که ای عاقل غافل من
دنیای فنا کامل ام و بی بقا شامل که بقدرت حضرت حق عزت قدرته بچنین زیبائی و دلربائی مخلوقستم
کارم محکومی تارکان و حاکمی مشتاقان است و سر و کارم فرمان پذیری زاهدان و امر کنی بر راغبان پیش متنفران
پرستار دوار دوان و دوانم و نمی پذیرند و خواهشمندانم نیز آرزو دیهیم تا زانند و از انها بصد نیاز نفور رمان هر که مرا خواست
نیافت و آنکه از سر طلبم برخاست دریافت **نظم** مکن کاری که زو شرمنده باشی * بکن کاری نکو تا زنده باشی * برو از منت مخلوق بگذر *
که همچو مهر و مه تابنده باشی * اگر مردی ز دنیا رو بگردان * که بار از دوش خود افگنده باشی * اگر عاصی خود را شناسی * همیشه باقی و پاینده باشی *
جناب شیخ از کلام آن پر ویخ متنبه شده دانست که چندین عمر عزیز در حصول کمال تسخیر بسر بردم تقصیر کردم و انقدر ریاضات شاقه
که در تحصیل این فضل منقضی ساختم تا بهیچ است و لیکن حالا ختم زان بعد این طالع سعد از سر نو جمیع ریاضات نفس کشی و مجموع عبادات
دلکش را صرف ابتغاء لوجه الله تعالی اعاده فرمود * و کمال باطنی و فضل عرفان فنی کما هو حقه حاصل نمود

تفاوتی نیست که غیر قبول حضرت نوازنده مقبول غیر قبول مستعمل بر آداب طاعات بنده وفی الحدیث جل شانه الله تعالی و تفارقی بینه
که شرف بسند جناب فیض مآب عظیم قدره موکول بر گذارش عبادات با استغفار او جل الله تعالی هست تعاظم برهان الله اعلی **حکایت** حضرت شیخ
اسعد و ولی اعبد و مرشد احمد و اسود محیی الدین جناب امیر المومنین و امام المسلمین شیخنا سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان بهدایت
خالق دنیای ممتد و آخرت اخلد عمت هدایته از دنیای با خصام الدنفوز نامحصور داشتند که اگر با قامتش بدو من طلام قائم کرده شود
هر آئینه نمونه از فراوان امتعه وصفش جلوه گر گردد و اگر از تسویدش صفحات اوراق اسود نموده آید البته دستنوی از بی
پایان گذارستایشش آرایش داده آید ترک این او دنیا متروک بقدر فنا راین بی بقا سلوک و تجرید از دنیار فرمانت مرید مقدار
دنو دنیا طرید و نفرت از مرمت دار فنا منزلت باندازه بیوفائی این پیر غدار سراپا کثافت و ناخوشی از دنیای عشاق
کشتی بجمله بیقراروشی این متاع سهر غنی ع بدنیا دل منه بند دهر که مرد ست * که دنیا مرسبر انداوه و در دست طوائف مستفیدان
حضرتش که بیش از استفاضه حضورش در طلب دنیا شغف تمام داشتند بعد از ولد ربای خوان ارشادش در ترک آن لازم المتروک
علم شوق بجهد تمام بر داشتند و خلایق مستفیدان خدمتش که قبل از استفاده محفلش در خواهش دنیا بعرق ریزی موسوم در جابر جهان
وسعت مملو کو بکو میگردیدند آیش خوشه چین خرمن تادیبش و نفرت آن وهب النفور بهر سوآوان فسحت جود در تجرید دنیای
بدخو نگاه افراط نگاه و نمودند ع بازی مخور ای دل جهان نیست وفای * مکرمت درین عالم مکار دگر هیچ * دریاد خدا
باش که خبر او دگری نیست * با عمر دو روزه بکن اینکار دگر هیچ * غافل مشو ای عاصی ازین بندگی گفتم * دل را بسوی دوست
نگهدار دگر هیچ * **حکایت** حضرت داور دادار دهنده رونق روزگار عم النعامه جناب امیر المومنین و امام المسلمین ثانی اعنی مؤید
مبانی ایمانی و مشید ارکین اسلامی سراپا معارف آگین مولانا سید ابو عبدالله محمد نصیر الدین مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان
را بهدایت علمه و ارادت طریق تامه خود بان حد نفرت از دنیای با مکر بعید اکرام و انعام فرموده بود که نا لفقه با وصف طلاقت
بیانی و تقریر و تشریحش عار اشتهار نادانی اختیار نموده و خامه با وجود دو زبانی از ترقیم توضیحش نقص شهره بی زبانی
گزیده حاضرین محفل زهد آئینش یکبار از دنیای پر قصور نفور و مریدان سراسر با تفتیش از جهان فنا نشان سر بسر صاحب
اعراض مشهور در محفلش طمطراق دنیا از خسی هم کم نماند کور و در پیش همتش علو مراتب این دار پر غبار بی مقدار تر از پرکاه منشور
تنگ چشم دنیا مطلوب که در مجلس انوار نشینش فیضیاب گردید من بعد هرگز روی فوز و فلاح خود در خواهش دنیا طلبی ندید
و دون همت دنیا نهمت که از سعادت مجالستش با استعداد رسید پس از آن گاهی گلهای خوشدلی از چمن زار دنیا طلبی نچید

تم المجلد الاول من وصایا الوزیر علی طریق البشیر و النذیر

بتاریخ ۲۴ ماه رجب | باهتمام غالب علیخان مهتمم مطبع محمدی بمحمد آباد عرف تونک طبع شد | سنه ۱۲۸۵ ه‍

النِّصفُ الثّانی

وصیت بست و یکم در توکل

توکل آرایش ایمانی ست و پیرایش اسلامی لذت ایمان در توکل ست و مزهٔ اسلام در اعتماد بر فضل حضرت رازق جزو و کل **شعر** صبر بهتر مرد را از هر چه هست ✿ تا بیابد بر مراد خویش دست شیمهٔ تکلان بر کرم حضرت سبحان عز قدسه مقبول حضرت منانست و ترک آن موجب خسران و اعتماد بر کرم کریم عز نواله از امور رشادست و ذهول از ان نقصان بنیاد **شعر** تو با خدای خود انداز کار و دل خوش باش که رحم گر نکند مدعی خدا بکند توکل انتظام بخش کارخانهٔ معاش ست و نظام دهٔ کر و فر معاد و وثوق علی تربیة الله تعالی فلاح فوائدست و عدم آن از وساوس شیطان پر مکائد **شعر** کلید در گنج مقصود صبر ست در بسته آن کس که بنمود صبر ست بیفکری بر کارسازی حضرت بے نیازی عز اسمه فرزانگیست و غفلت ازان دیوانگی سجیهٔ توکلی عاقلی ست و الا جاهلی **شعر** اگر تیغ عالم بر آید ز جای ✿ نه برّد رگی تا نگوید خدای هر کرا خرد سرمایه ست در معاملاتش توکل پیرایه و آنرا که عقل تباه ست در عقائدش تکلان بر عنایت جناب رحمن عمت رحمته سبب خوش انتفاع **شعر** نه بدعوی ست قدر و قیمت مرد قیمت مرد صبر باید کرد شغل انتظام مهام حضرات انبیاء کرام علیهم الصلوٰة و السلام اعتماد بر کارسازی جناب باری بود جلت عنایته و عمل در درستی امور هستی اولیا را نوا ز سرشتی علیهم الرحمة و الغفران وثوق بر رزاقی حضرت بے انبازی عزت رحمته **شعر** گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله بر آید انسان عاقل بر عمل توکل عامل ست و بر نسیان جاهل بر ترک آن شاغل **شعر** سعادت به بخشایش داور ست نه در چنگ و بازوے زور آور ست چو دولت نه بخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند ز سختی رسد از ضعیفی بمور * نه شیران به سرپنجه خورند زور گرت زندگانی نوشته ست دیر نه مارت گزاید نه شمشیر و شیر و گر در حیاتت نماند ست بهر چنانت کشند نوشدارو که زهر توکل بضاعت تحصیل مرام ست و فقدانش دستگاه ناامیدی انجام ز تو دمقصد رسی از تائید توکل ست و درنگ در مطلب یابی از شامت ترک این

توسل شعر هر عزیز که با قضا خو کرد * فرح و عیش روی با او کرد * خوش درآمیز از صفای ضمیر * با قضا و قدر
چو شکر و شیر * متوکل مقبول حضرت کبریاست و متردد مردود حضرت اله یکتا جلّت وحدته و متوکلین
بیش از دیگران داخل بهشت برین اند و سعادات آگین **نظم** بچشم خرد ناظر وقت باش * بحسن عمل
حاضر وقت باش * مکن فکر فردا چه پیش آیدم * ز ایام بر دل چه نیش آیدم * چو شب در رسد یاد فردا مکن

بدل فکر بیهوده را جا مکن	ز خوان سپهرم چه روزی شود	کز اسباب دولت فروزی شود
چو زرین علم برکشد صبحدم	سپر افگند شاه انجم حشم	مگو چون رسد شب چسان بگذرد
به سود جهان یا زیان بگذرد	خدا کارسازی که شب می برد	چو شب می برد روز می آورد
شب و روز هر یک بتقدیر اوست	گرفتار زنجیر تسخیر اوست	چو خواهد چنان بگذراند شبت
که ناید ز خنده فراهم لبت	وگر خواهد آسان کند روز تو	که از حد رود گریه و سوز تو
بکن هرچه امروزت آید ز دست	که خواهد اجل دستت از کار بست	گل با رنگ و بوی چمنستان تاثیر

تدابیر اعتماد بر فضل حضرت معین و نصیر ست عزت نصرته و دستنبوی نزهت مملو گلستان اثر همم جهانگیر
اتکا بر تائید جناب قدیر ست جلت قدرته **بیت** سد را جلوه مستانه نتواند شدن سیل تقدیر ترا
خار و خس تدبیرها متوکل در هر دو سرا کامران ست و تارکش در هر دو جهان صاحب خسران قوت
تدابیر از توکل طاقت نشان ست و ضعف آن از فقدان تکلان **نظم** روا ای پابند اسباب تجمل قدم نه در بیابان توکل

چو دونان تکیه بر اسبابها چند	توکل کن بر الطاف خداوند	ترا اندیشه دارد در خم و پیچ	که نتوانی توکل کرد بر هیچ
مگر هیچ ست لطف ایزد پاک	که میگوئی چنین حاشا که حاشا	بسا شبها که در ظلمت نهان بود	نه از روز و نه از روزی نشان بود
خدا روزت رساند و روزیت داد	سعادتمندی و فیروزیت داد	پس این بی اعتقادی چیست چندین	بروی بی اعتمادی چیست چندین
بمرغان دانه در صحرا افشاند	بماهی طعمه در دریا رساند	توکل کن که از فیض الهی	رسد رزق تو همچون مرغ و ماهی
یکی میگشت گرد آسیائی	ز سنگ آسیا آمد ندائی	که روزی خواره بهر چیست دلتنگ	چو روزی خود برون می آید از سنگ
تماشا کن که از بهر غذا اله	چسان بیرون رسید از سنگ لاله	تو هم گر زانکه فارغ بال باشی	ز جام لاله گون خوشحال باشی
ز بهر کام دل عمری دویدی	بجز ناکامی و حسرت چه دیدی	ازین کوشش که نتیجه اش رنج گردد	ز روزی بلکه مالت بیش گردد
دی حالی که نبود روزی تو	عذاب جان بود دلسوزی تو	تحمل بر اذی گردن ازین بیش	توکل بر خدا کردن ازین بیش

بسا مغموم که از پرده غیب در ساعتی از روی حالش کشف جلباب کروب گردید و بسیار مهموم که از تائید عالم ستور
در آسانی بسر روز نامحصور رسید غافلان از برکت توکل در عین خاطر خستگی فرخندگی یافتند و دانایان در فراوان
احیان بوقت جان بلب رسیدگی بزندگی شتافتند **شعر** شنیدم ز رسن بسته سوی دار * بر و تازگی رفت چون نوبهار

بپرسیدش از مهربانان یکی ‌‌ که خرّم چرائی و غم اندکی
درین بود کایزد رهائیش داد ‌‌ دران تیرگی روشنائیش داد
بغم خوردنش چون توانم نشست ‌‌ بچنان داد پاسخ که عمر ابقدر
کشاینده ناگاه آید پدید ‌‌ بسا قفل کانرا نباشد کلید

آیات وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هرکه بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود یَجْعَلْ لَّهٗ گرداند و پدید آرد خدای تعالی برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی خلاصی یا بد از اندوهِ دنیا و آخرت یا هرکه بپرهیزد از حرام خدا برای او برساند از وجه حلال وَّیَرْزُقْهُ و روزی دهد ویرا مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ از انجا که گمان نبرد و در شمار نیاید یعنی بخاطرش نگذرد

بیت

از سببها بگذر و تقوی طلب ‌‌ تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جای بخشدت روزی حلال ‌‌ که نباشد در گمان و در خیال

سبب نزول این آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک رض را اسیر گرفتند وی به نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم به اسیر کفار گرفتار شده و مادر وی جزع بسیار می کند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بر آنچه سدّ رمق تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلوة الله علیه وسلامه فرمود که تقوی پیش گیر شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف رض با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمودند اندک فرصتی پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ و هرکه توکل کند عَلَی اللّٰهِ برخدا و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهٗ پس خدا بسنده است اورا در کفایت مهم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا بَالِغُ اَمْرِهٖ رساننده است کار خود را بهرجا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه و تعالی باشد از وفوت نشود قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بدرستیکه گردانیده است خدا و پیدا کرده لِکُلِّ شَیْءٍ برای هر چیز از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از ان درنگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نیفتد ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه مهم ایشان را کفایت باشد پس ومن یتق الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قربت است و از رتبه معیت خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا و توکل رائحه گلزار کفایت است و از و بوی ریحان محبت دمد که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِیْنَ و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد

سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی ‌‌ توکل مرکب راه است و تقوی توشه رهرو

و نیز او سبحانه تعالی میفرماید

آیت اِنْ یَّنْصُرْکُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَاِنْ یَّخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِیْ یَنْصُرُکُمْ مِّنْ بَعْدِهٖ وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ اگر خدا شمارا نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شمارا چنانکه در جنگ احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شمارا از پس فرو گذاشتن او و بر کرم خدا باید که توکل کنند باور دارندگان **و حدیث** سراپا عظمت سید متوکلین و حضرت سراسر ابهت سرور صابرین

سید المرسلین و رحمة للعالمین فرماید صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **وَعَنْ** صُهَیْبٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَجَبًا لِاَمْرِ الْمُؤْمِنِ اِنَّ اَمْرَهٗ کُلَّهٗ لَهٗ خَیْرٌ روایت ست از صهیب رومی که از فقرای صحابه و کبرای ایشانست و قدیم الاسلام بود و مناقب وی بسیار ست گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم شگفت مر شان مسلمان را که همه شان او مر او را نیک ست وَلَیْسَ ذٰلِكَ لِاَحَدٍ اِلَّا لِلْمُؤْمِنِ و نیست این شان مر هیچ یکی را مگر مسلمان کامل را اِنْ اَصَابَتْهُ سَرَّآءُ شَكَرَ اگر رسید او را حالت خوش شکر میگوید فَكَانَ خَیْرًا لَّهٗ پس باشد شکر گفتن مر او را بهتر وَاِنْ اَصَابَتْهُ ضَرَّآءُ صَبَرَ و اگر رسید او را حالت بد صبر می ورزد فَكَانَ خَیْرًا لَّهٗ پس باشد صبر کردن بهتر مر او را و مقام صبر و شکر هر دو عالی ست و اجر و ثواب بران مترتب و آدمی ازین دو حال خالی نیست پس وی بهر حال بهتر ست رَوَاهُ مُسْلِمٌ **وَعَنْ** عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یَقُوْلُ که میگفت لَوْ اَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ حَقَّ تَوَكُّلِهٖ اگر ثابت شود که شما توکل میکنید بر خدا چنانکه باید توکل کرد لَرَزَقَكُمْ كَمَا یَرْزُقُ الطَّیْرَ هر آینه روزی میداد شما را چنانکه روزی میدهد پرندها را و حق توکل آنست که یقین صادق داشته باشد بضمانت حق تعالی رزق را بی شک و بی شبهه و **طیبی** گفته رح که حق توکل آنست که بداند که نیست فاعل مگر الله و با وجود آن سعی کند در طلب بر وجه جمیل یعنی بی حرص و افراط و تعب و گفته که امام غزالی رح گفته که هر که گمان برد که معنی توکل ترک کسب و افتادن بر زمین مثل جامه انداخته شده بر زمین جاهل ست و امام **قشیری** رح گفته که محل توکل قلب ست و حرکت در ظاهر ست پس منافی توکل نباشد بعد از تحقیق وثوق بخدای عز وجل و لهذا تشبیه کرد به طیر که در طلب رزق می برآید بی اعتماد بر طلب خود و حول و قوت خود چنانکه فرمود تَغْدُوْ خِمَاصًا بکسر خاء معجمه و صاد مهمله می برآیند طیور بامداد گرسنه لاغر شکم وَتَرُوْحُ بِطَانًا بکسر موحده و باز میگردند به آشیانه خود سیر و کلان شکم رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَهْ

مثنوی

هین توکل کن ملرزان پا و دست
رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر ست
عاشق ست و میزند او مول مول (یعنی باش باش ۱۲)
که ز بی‌صبریت داند ای فضول

گر ترا صبری بدی رزق آمدی
خویش را چون عاشقان بر تو زدی
صبر آرد آرزو را نی شتاب
صبر کن والله اعلم بالصواب

ب قضا چون ز گردون فرو هشته پر
همه عاقلان کور گشتند و کر
مثنوی قضا دستی است پنج انگشت دارد
چو خواهد ز کسی کامی برآرد

دو بر چشمش نهد دو بر گوش
یکی بر لب نهد گوید خاموش
یفعل الله ما یشا چون خوانده
پس چرا در وسوسه درمانده

در کف شیر نری خون خواره
غیر تسلیم و رضا کو چاره

حکایت

پادشاهی ایمان شکوهی از عالمی اسلام معالمی مسئلت داشت که نصرت اهل ایمان در چند چیز ست گفت در دو چیز یکی ادای نماز و دیگر

توکل بر کرم کریم کارساز عزت عنایته پادشاه دین پناه بنای کار خود برین دو چیز عزیز نهاد ناگاه دشمن جانگاه باسپاه کثرت دستگاه روبسوی تخت گاه آن شاه نماز و توکل انتباه آورد او نیز با سپاهی که داشت علم متابلت و مقابلت برافراشت چون نزدیک یکدیگر رسیدند کار بر حرب قرار دادند پادشاه با نماز و شاغل توکل و نیاز در شبی که فردای آن حرب و پیکار قرار داد بود آنا ء لیل باداء نماز میل کرد یکی از ارکان دولت عرض کرد که فردا روز مصاف ست و یوم جنگ و رزم ایتلاف چه خوش باشد که ملک زمانی بیاساید و شاه آسایی بر بستر خواب استراحت فرماید ملک گفت من امشب کار حضرت رب جلت عبادته میکنم و فردا کار خداست عزاسمه هر چه خواهد از فتح و شکست بکند مرا با قضای تقدیر کاری نیست عارض تدبیر گفت که اگر خواب نمی فرمائی باری تهیهٔ اسباب کارزار و درستی آلات پیکار توجه نمائی شاه متوکل گفت که زره توکل ملبوس و انتظام مجنده نفوس بحراست و کالت حضرت قدوس جلت نصرته محروس نموده ام و برین اعتماد قوت عماد بیفکر گردیده **بیت** ما کار خویش را بخداوند کارساز ✽ بگذاشتیم تا کرم او چها کند علی الصباح که هر دو لشکر شجاعت اشباح در مصاف به آهنگ قبض ارواح صفها راست کردند مدد حضرت محمد حقیقی جلشانه از عرصهٔ وَ اَنْزَلَ جُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا در رسید **بیت** لشکر تائید حق از ملک غیب آمد پدید ✽ رایت خصمان او

نا تمان گرد لشکرها که نه دید ید آنها را

گرد از سیاست سرنگون ✽ فی الحال که چشم رجال لشکر خصم عداوت اشتمال بر چتر و رایت بادشاه توکل استعمال او فتاد عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت و هیبتی و صلابتی در دل ایشان پدید آمد هزیمت را غنیمت شمردند و بی آنکه سیف و سنان مبارزان دران میدان جان ستان گرد سیاه و شاه عداوت پناه رو بگریز نهادند

وصیت بست و دوم در بیان تحقیق خوف زیان خاتمه

و نقصان خسران سوء خاتمه و در بیان تدقیق خشیت بر فوت ایمان اپا گرامت جامه و سراسر سعادت نامه قت لحوق موت فنا خاتمه و حین عروض فوت لاحقه و لازمه بعدا ان عفا الله تعالی عنک و تجاوز الله تعالی منک که گل سر سبد فوائد و فیروزیهای دارین و منافع و بهروزیهای کونین بلکه کل فوائد و جملهٔ منافع نشاتین حسن خاتمه ست و بس اللهم ارزقناه برحمتک و فضلک آمین یا رب العالمین و تیر روی ترکش زیانها و نقصانهای دار دنیا و اخری بل همه بدبختی و تمام تیره روزی هر دو سرا نقصان خاتمه ست و فقط اللهم نجنا منه لعنایتک و کرمک آمین یا غافر المذنبین سود و بهبود دیگر در مقابلهٔ خیر و فائدهٔ حسن خاتمه بلاشک ناچیز و بی تمیز محض ست و بی شبه لاشی کالعنقی بحت و غبنیت و خسران دیگر در جنب ضرر و خطر سوء خاتمه بالتحقیق بی وجود صرف ست و بالتحقیق نابود فقط بفضل و رحمت حضرت سلطان منعام عم انعامه تخم خوش معایش دارین حسن خاتمه ست و درین باب تصور دیگر محض خیال و خواب و مانند سراب و بقدرت جناب ملک ذو انتقام العیاذ من غضبه اصل نقصانهای فواحش کونین سوء خاتمه ست و درین امر تخیل دیگر صرف هوس ست خاطر خراب و غبنیت و خسران تاب اگر انسان مرکب از خطار و نسیان همه اسباب بزرگی آماده و کل ذخائر سترگی مهیا

واندوده سازد ونعوذ بالله تعالے خاتمه بخیر نباشد آن جمیع بلندمنشی وآن همه ارجمندبختی هیچکاره ست
وسراپا خساره واگر آدمی عجز همدمی کل مناقص فراهم آرد وجمیع مخاسر گرد نماید لیکن چون بفضله تعالی وتقدس حسن
خاتمه نصیب او باشد آن تمام ضررها وآن مجموع خطرها در حق او سراسر منافع گردد وپر بشاره وسربسر فوائد شود
خوش اشاره جمیع عیش وعشرت دنیای دنی وفتن فتی بدون سلامت ایمانی سراپا کلفت وکلال توامانی ست
وازبواعث رنج رسانی ومجموع محن وشدائد این دار پرمکائد وسرای کروب معائد با استقامت ایمانی سراپا عیش
وانبساط نشانی ست وازموجبات مسرت بیکرانی وازاسباب بهجت جاودانی بالله القدوس العلیم که عزت ودستگاه
سلطنت کسری وقیصر کفرسیر ورای وخاقان مشرک بدگهر بل شوکت فرمان هفت کشور باسوء خاتمه سراپا ابترست
وسرتاپا نقصان وزیان اثر وتالله السبوح الحلیم که حالت فاقه وفقر پرضرر ورنج ومحن باشور وشر بلکه کل مصائب
وفتن کلفت گستر با حسن خاتمه زیبا ونیکوتر وگوارا وخوشترست از نشاط وانبساط شاه حکومت انتباه بحروبر
در **حدیث** برکت انضباط ومیمنت ارتباط آمده ست که در روز قیامت ویوم آخرت شخصے کافرے بے ایمانے
وفاجرے کفرتوامانے را خواهند آورد که همه اوقات عمر ناپایدار وتمام ساعات حیات مستعار در فرط انفراح
ونشاط وافراط انشراح وانبساط بسر برده ودر بسیاری دولت وفرمان وبیشماری حشمت وسامان مثل
نمرود مردود سراپا خسران ومانند فرعون بے عون باهوان علیهما اللعان بآخر رسانیده باشد بفرمان واجب الاذعان
حضرت شاهنشاه سبحان عز سلطانه آن تیره بخت وسیه روز وآن کمبخت وشقاوت اندوز را یکبار بر کنار نار دوزخ
سراپا عذاب مناب ورنج ومحنت حساب نعوذ بالله تعالی منه برده یک نگاه ونظاره آن محل محن گوناگون موقع
فتن بوقلمون با وخواهند کنانید ومن بعد ازان مهجور از طالع سعد خواهند پرسید که گاهی در مدت العمر خود
آرامی وآسایشی دیده وشراب راحتی وفرحتی بزبان وکام جسم وجان چشیده آن کافر شقاوت مآثر در جواب
خواهد گفت که حاشا چه جای پرسش احوال آرام وعیش فرحت انجام ست وکلا چه مقام سوال حال آسایش
وتعیش مسرت فرجام که من هرگز گاهی در مدت حیات کلفت سمات خود فرحی ونشاطی ندیده ام وجام عیشے
وانبساطی بکام ودهان حال خود نکشیده ام ازسرتاپایم بانواع درد وآذا مملوست وموبمویم باصناف وجع وایذا روبرو
بایدد انست وشاید انگاشت که وقوع این ماجرا وسنوح این ما مضا از باعث وموجب سوء خاتمه خواهد بود نعوذ
بالله تعالے منه ونیز در **حدیث** سعادت صراط وکرامت اختلاط وارد شده که دیگری ایمان شعاری
واسلام دثارے را خواهند آورد که کل مدت زیست فناکار وهمه عدت زندگانی بے بقا آثار در فقر
وتعب بینوائی وفاقه ورنج گدائی بسر کرده ودر فراوان آلام وبی پایان اسقام مانند ومثال حضرت سراپا محبوب
حضرت دافع کروب جلت عظمته وسرتاپا مظاهر محبوب جناب رب هر مربوب سالت عطیاته وبافضائل ومکارم

مرغوب و بامناقب و مفاخر محسوب حضرت پیغمبر یعقوب و حضرت پیغمبر ایوب علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بانجام و صیام
رسانیدن باشد و بحکم حضرت حاکم دائم غلب حکمه و بامر جناب راحم قائم بهر امره آن مومن محنتگی شعار و رنج اطوار را بکنار
جنت مالا مال نعمت و براق دار خلد مظهر رحمت برده یک نگاه و نظاره آن مقام لطافت و نشاط کار و آن منزل
بشاشت و انبساط آثار خواهند کنانید و بعد از ان از ان مومن غفران نشان پرسش خواهند نمود که هیچ وقتی
بالم و رنج رسیده و هیچ حینی (شراب) رائق (مزه) ناخوش ذوائق درد و ستم چشیده آن مومن جنت مسکن و خلد نشیمن
جواب خواهد داد که هیهات هیهات این چه پرسش ست و سوال من بفضل و عنایت حضرت منان بر زمین و زمن
عمت رحمته در کل ایام حیات خود در زمانی من الازمان رنج سنج نشده ام و افسوس افسوس این چه مسئلت ست
مجال که من بکرم و مرحمت جناب حنان جلت عطیته در جمله زمان زندگی فرحت آیات خویش در آنی من الاحیان
(دشوار) کلفت آگنج نگردیدم جسم و جانم از لا تعد و لا تحصی فرحتها مالامال ست و بدن و روانم بلا عد و لا احصا مسرتها
ذو اشتمال شاید دانست و باید پنداشت که وقوع واقعه هذا از سبب حسن خاتمه خواهد بود اللهم ارزقناه
الانسان لبیب را لاجرم می باید که همواره و مدام از سوء خاتمت ترسیده و آدمی عقل نصیب را لامحاله می شاید
که همیشه و مستدام از نقصان خیمت سهمیده بدرگاه حضرت وهاب عز سلطانه برای سلامتی ایمان وقت مرگ
شدائد رسان دست دعای نیاز مدعا دراز بدارد و بگریه های عجز و خاکساری و نیازها و مستمندیهای بسیاری
حسن خاتمت مسئول دارد و بعرض پزاری و معروض با درد و دل افگاری سلامتی ایمان حین فوت ازین جهان
بخواهد ای حکیم عاقل و ای عقیل فاضل از سوء خاتمت بگریز و شب و روز در اسباب حصول حسن خاتمت بیاویز
و صبح و مسا از آفات نقصان ایمان به پرهیز و بآلات وصول حسن خاتمه و استقامت ایمان درآمیز علمای کملا
و سراپا سعدا که سعید ازلی بودند و سعدا ابدی همیشه و دوام از خوف سوء خاتمت ترسان و لرزان بوده بنابر سلامتی
ایمان دعاهای فراوان و بی پایان بحضرت مشکل کشای ذو امتنان و جناب معطی و منان عم عنایته معروض و
مرفوع میداشتند و اولیای حکما سرتا پا کبرا که رشید مقتدری بودند و ارشد سرمدی همواره و مدام از خشیت سوء خاتمت
پریشان و هراسان شده مراسم مناجات برای استقامت ایمان وقت موت کلفت نشان به پیشگاه سموت
و علوت پناه حضرت سبحان و دیان عم رحمته عرض و مسئول میساختند بمقامیکه عادت مستمره این جماعات سراپا شرافت
برین نهج صادر شده باشد پس چه جای ما مردم با جرایم ست و چه مقام ما مشتی خاک پر آثام و ما چه کسیم و در چه شماریم که از
خوف سوء خاتمه ترسان نباشیم و سلامتی ایمان از حضرت ذو سلطان عز سلطنته مسئلت نداریم و بجائیکه خصلت
مستدامه این کتیبه سعادت نصیبه و این جسند مخصوصه حضرت الهیه عز سلطانه بدین روش وارد گردیده باشد
پس چه حساب ما مجرمان و چه شمار ما خاکساران (شکر) ست و ما چه کسانیم و چه مرتبت میداریم و چه منزلت خود میشماریم

که از خشیت و دهشت نقصانِ خاتمه و ذهاب ایمان خائف و ترسناک نباشیم و خوفناک و پرباک نمانیم شعر
اجل چون فرود آید از پیش و پس * پس و پیش رفتن نگذارد ت یکنفس * و قیاس باید کرد که جائی که علما کرام با نجابت
کبر با چنین نهج سوال عجز اشتمال برای سلامتی ایمانِ فضل اتصال نموده باشند ما چه باشیم که از خوف سوء خاتمت
ترسیم و نظرِ فراست اقتباس باید نمود که بمقامیکه اولیاء عظما بحضرت ایزد یکتا باین چنین منهج مسالت نیاز منزلت
بنا بر حفظ خاتمت میمنت مرتبت کرده ما کدام کس شویم که از نقصانِ خاتمه ترس و باک نداریم حالا آیاتی سماسیے چند از
کلام فیض ابتدا و کرامت فرجام حضرت ملک علام عز علوه مینگارد و احادیثی پر کرامتی مملو بشرافتی معدودے از کلمات
قدسیات حضرت رسولِ رسالت مقامات و جناب نبیِ نبوت درجات می نویسد تا مستمعانِ آیاتِ عنایت معارج
و سامعانِ احادیثِ هدایت مدارج ازین آیات انوار مناهج و ازین احادیث برکات مناهج آگاهی یابد و بفضل حضرت
الهی آگاهی هذا بر خواطر آنها موثر شود آمین یا ارحم الراحمین آیت وَوَصّٰى و وصیت کرد بِهَا به ملت خود یا
به کلمه اَسْلَمْتُ اِبْرٰهِيْمُ بَنِيْهِ ابراهیم پسران خود را وَيَعْقُوْبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را به موافقت جد
خود و مضمونِ وصیت هر دو این بود یٰبَنِيَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى بدرستی که خدای تعالی برگزید
لَكُمُ الدِّيْنَ برای شما دینِ مرضی مشروع ماموریه که اسلام ست فَلَا تَمُوْتُنَّ پس ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ
مگر که شما مسلمان باشید یعنے بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلام ست
نه از مرگ آیت يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدا حَقَّ تُقٰتِهٖ
چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیت منسوخست چه تقوی بر وجهے که حق آن باشد هیچکس را نمی تواند
بود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت رفع نموده ناسخ این فرستاد که فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزگاری
کنید بدان مقدار که مقدور شما ست وَلَا تَمُوْتُنَّ و ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ مگر آنکه شما مسلمان باشید
لفظ نهی بر موت وارد شده اما فی الحقیقت امر ست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرید آیت اِنَّهٗ مَنْ يَّاْتِ
بدرستی هر که بیاید رَبَّهٗ نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنے بر کفر میرد فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر او راست
دوزخ لَا يَمُوْتُ فِيْهَا نمیرد دران تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيٰى و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گوار زندگانی ند وَمَنْ
يَّاْتِهٖ و هر که بیاید بوے مُؤْمِنًا در حالتیکه مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ بتحقیق کرده باشد کردارهای شایسته
فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰى مر ایشان راست درجهاے بلند که
آن درجها جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست تَجْرِيْ میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار
یا منازل آن جویها خٰلِدِيْنَ در حالتیکه آن گروه جاودان باشند فِيْهَا دران بوستانها وَذٰلِكَ و این
ثواب جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰى پاداش آنکس ست که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود

بطاعات واعمال خیر آیت إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ بدرستی که آنانکه گفتند پروردگار ما خدائیست عزشانه ثُمَّ
اسْتَقَامُوا پس بایستادند بران و عدول نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم ست و استقامت
که منتهای عمل ست در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن به جوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادب بآداب
طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و به ارواح بر تجلیه از انوار صفات و به سر بر محض توحید و به خفی بر فنا از غیر حق و بقا
بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که بی همراهی استقامت وصول به منزل کمال فکریست بس باطل
و خیالیست بغایت محال **مصرعه** کرامت نیابی مگر ز استقامت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بر ایشان دران جهان و نیستند ایشان که اندوهگین
شوند از فوت محبوبی درین جهان أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت ملازمان
بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدبودگان دران بهشت و پاداش داده شوند جَزَاءً پاداش داد نی
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند آیت إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ بدرستی که آنانکه گفتند پروردگار ما
الله ست ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بران بایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض فرمود
که برامر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند و ذوالنورین رض تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی
گفت که فرائض ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب نمودند و گفته اند
که از دنیای فانی اعراض کردند و به سرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که رَبُّنَا اللَّهُ عبارت از توحید
اقرارست ثُمَّ اسْتَقَامُوا اشارت به توحید معرفت و توحید اقرار آنکه الله را یکتا گوئی و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی
یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی تا آنکه در عالم وحدت جهت نیست **مثنوی** نی جهت میگنجد اینجا نی صفت
نے تفکر نے بیان نے معرفت ؞ آتشی از سر وحدت بر فروخت ؞ غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت ؞ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
فرود آیند بر ایشان یعنی بر مومنان فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد تا آنکه ایشان را گویند
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا مترسید از انچه در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد شد و اندوه مبرید از انچه
گذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه تعالی کار ایشان را بخوبی خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي و شادمان شوید بآن بهشتی
که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده میشدید بزبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان
شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و
معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شمائیم دران سرای در تکریم و تعظیم و درخواست یعنی مدد دادن در شفاعت
هر که خواهد وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در آخرة مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ انچه آرزو کنند و خواهد نفسهای شما از لذائذ و کرامات
وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ و مر شماراست در عقبی آنچه خواهید نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ روزی مهیا شده از خدای آمرزنده مهربان

وبخشاینده در لفظ نزل اشارتست بآنکه متمنای اهل استقامت هست بآنچه ایشانرا اعطا خواهند کرد چون ماحضر نسبت بمواید کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و ازینجا گفته که نتیجه استقامت نهایت کرامتست چه در روش طریقت درجهٔ ازان عالی ترنیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگهداشتن سرست از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود را ه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل باز نگذارد ؎ امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد * کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضـ کنیت وی ابو العباس و بعضی گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او را و پدر او را صحبت ست و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود و وفات او در سنه احدی و تسعین و بعضی گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی ست که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنهم قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْعَبْدَ لَیَعْمَلُ عَمَلَ اَهْلِ النَّارِ بدرستیکه بنده هر آئینه عمل میکند بالفعل کار دوزخیانرا وَاِنَّهٗ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان ست وَیَعْمَلُ عَمَلَ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاِنَّهٗ مِنْ اَهْلِ النَّارِ و گاهی کار میکند کار بهشتیان را و حالانکه وی در واقع از دوزخیانست وَاِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالْخَوَاتِیْمِ و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمه ها تا خاتمه هر کدام عمل ست همان اعتبار دارد و خواتم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت ست مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ ابن مسعود رضـ گفت حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوْقُ و اوست راست گوینده که خبر داد امت را براستی و راست گفته شده که خبر داد حقتعالی او را براستی حدیث اینست که اِنَّ خَلْقَ اَحَدِکُمْ بدرستیکه مادهٔ پیدایش هر یکی از شما که آب منی ست یُجْمَعُ فِیْ بَطْنِ اُمِّهٖ فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش و رحم وی اَرْبَعِیْنَ یَوْمًا نُطْفَةً چهل روز بصورت نطفه تا تغیری که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم ثُمَّ تَکُوْنُ عَلَقَةً مِثْلَ ذٰلِكَ پستر میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز ثُمَّ تَکُوْنُ مُضْغَةً مِثْلَ ذٰلِكَ پستر میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثُمَّ یَبْعَثُ اللّٰهُ اِلَیْهِ مَلَکًا پستر میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث در آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه ست ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا ساختن او بصورت آدمی و اینجا نکته ایست که ذکر آن درینجا مناسب ست و آن اینست که پروردگار تعالی شانه قادرست که در یک لمحه بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرتست حاشا و کلا بلکه از کمال قدرت و حکمت ست چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

بران قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان رست
در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته اعلام است مر انسان را آنکه وصول بکمال معنوی نتوان باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظر بحصول کمال
ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا بنهایت
برسند فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکلست بر ارحام
و امر میکند وی تعالی فرشته را بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلق سماوات
و ارض است سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق درین وقت نیز نویسند و در حدیث دیگر
آمده است که نوشتن آن در میان دو چشم است و سرنوشت عبارت از آن است و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند
فَيَكْتُبُ عَمَلَهُ پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی وَأَجَلَهُ و می نویسد مدت عمر
او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری بنهند و به اجل گاهی تمام این مدت
مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین وجه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آمده وَرِزْقَهُ و می نویسد رزق او را
که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ و می نویسد که بدبختست وی یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعضی احادیث ذکر اثر و مضجع و مصائب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین
خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید و تا آنکه این زیادتها بعد از وحی شده باشد
والله اعلم ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ پس تر دمیده میشود در وی روح ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن
روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری و مسلم
اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود
فَوَالَّذِي لَا إِلٰهَ غَيْرُهُ پس سوگند آنکس که نیست هیچ خدا غیر وی إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار میکند کارهای اهل بهشت از ایمان و عمل و صلاح حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا
إِلَّا ذِرَاعٌ تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایه است از قرب مسافت و در آمدن در
بهشت فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ پس سبقت میکند و پیش می آید سرنوشت وی که در تقدیر رفته در شکم مادر نوشته
شده از شقاوت فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ پس کار میکند کارهای دوزخیان از کفر و فساد فَيَدْخُلُهَا پس در آید
در دوزخ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ و بدرستیکه یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان حَتَّى
مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر مقدار یکدست فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ
الْكِتَابُ پس سبقت میکند بر وی سرنوشت فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ پس عمل میکند بعمل بهشتیان فَيَدْخُلُهَا

پس مے در آید دران مراد آنست که کاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف و رحمت وے
آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمد اما عکس اینحال در غایت قلت
و ندرت والحمد لله علی ذلک مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و اینحدیث دلالت کرد بر آنکه اعتبار بخاتمه ست بیت حکم مستوری
و مستی همه بر خاتمه ست کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و گفته اند درین حدیث حث و ترغیب ست برانگیخته کردن
بر مواظبت به طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد
و خاتمه بخیر نگردد و آین سخن خوب ست بر زعم بعضی مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار
سعی در عمل کنند و گویند که چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار رمه سابقهٔ قضا و قدر ست و هر چه
سر نوشت ست شد نیست عمل برای چیست چنانکه بعضی صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد
که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده ست برای چیزی که آفریده شده ست یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن
شما آنرا بعد از شنیدن قضیه قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده
و در شما قصدے و اختیارے که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درینجا چیزے خواهد بود که بجهت آن
بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلے طلب توان کرد و از فعلے دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده
نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه سر این غامض ست بجنه آن نتوان رسید و بسا اسرار
که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ علمی و هیچ تحقیقی بر کشف آن موقوف نبود و وے تعالی مالک الملک ست
و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و منتهاے کلام متکلمین درین
مقام باین ست که لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای
ظاهر صفت ربوبیت و عهد عبودیت ست و فائدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان ست
تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کو و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود ست
و مقصود از ایجاد عالم همین بوده کُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ والله اعلم بحقائق الامور وَعَنْ
عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ قُلُوْبَ بَنِيْ اٰدَمَ كُلَّهَا
بدرستیکه دلها فرزندان آدم همه بَيْنَ اِصْبَعَيْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی كَقَلْبٍ
وَاحِدٍ این دلها در دو انگشت وے مانند یکدل ست يُصَرِّفُهُ كَيْفَ يَشَاءُ میگرداند آن یکدل را چنانکه میخواهد و مراد
آنست که وی تعالی قادر ست بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک
چیز پیش ایشان آسان تر و سهلتر است از تصرف در اشیاء معدوده والا بر حضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسانست
نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعضی توقف

کنند وعلم آنرا بحضرت حق حواله نمایند وبعضی آنرا بر وجه مناسب حمل کنند وتاویل نمایند وباجمله مراد صفت جلال وجمال و
قهر ولطف ست که باول تقلیب وتصریف بجانب طاعت مینماید وثانی بسوی معصیت واشارتست بآنکه این
تصریف وتقلیب درغایت سرعت نفوذ ونهایت تاثیرست واضافت برحمن از جهت سعت رحمت وغلبهٔ اوست
برغضب یا آنکه غضب حلیم سخت ترست پس اشاره بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی وجلالی ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت وتادب بحضرت صمدیت عزوجل اَللّٰهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ
ای بار خدای گردانندهٔ دلها بسوی طاعت ومعصیت صَرِّفْ قُلُوْبَنَا عَلٰی طَاعَتِكَ بگردان دلهای ما را بسوی طاعت
خود وثابت ومستقیم دار بران وظاهر آنست که صیغهٔ جمع از برای شمول امت ست بلکه درحقیقت درجابر ایشانست
آنجا خود نهایت اعتدال واستقامت ست تصریف وتقلیب چه باشد رَوَاهُ مُسْلِمٌ حالا نبذی از حکایات صالحات
حضرات اصحاب پر کرامات وسراپا عالی مقامات وبرخی از قصص قدسی حصص ونوری نصص اولیای سراپا قدسیات
وسراپا نزهات جهت بینش کوته نظران این مقام وبپاس آگاهی تنک فهمان این مسئله دقت التیام بقلم
عجز اساس برروی قرطاس نیاز اقتباس می نگارد وصورت مدعا را درعبارت پرحقارت خویش می آراید

حکایت حضرت خائف از عذاب وترسان از عقاب وراجی به ثواب سید متقین ونخبهٔ متورعین
حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه فرماید لَوْ قِیْلَ لِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَنْ یَّدْخُلَ الْجَنَّةَ
اِلَّا وَاحِدٌ اَرْجُوْ اَنْ اَکُوْنَ اَنَا وَاِنْ قِیْلَ لَنْ یَّدْخُلَ النَّارَ اِلَّا وَاحِدٌ اَخَافُ اَنْ اَکُوْنَ اَنَا
معنی این مقولهٔ فیض محوله اینست که اگر در روز ثواب اقامت وعقاب استقامت یوم قیامت بمن گفته شود که هرگز
در دار رحمت وجنت پرنعمت داخل نخواهد شد مگر یک مرد بشنیدن این خبر فرحت اثر امیدوار از عنایت حضرت
پروردگار خواهم شد که بفضل حقتعالی آن فرد سعادت نورد من باشم واگر گفته شود که هرگز در دوزخ کفار مسلخ
ودار فجار باشعائر بذخ ومشرکین از استماع قول صلخ نرود مگر مرد فرد از استماع این گفتار دهشت آثار خوف
خواهم کرد باین خیال که آنکس مبادا من باشم ای عزیز چنین عقیده سعادت توامان را از معتقدات بزرگان
حقانی بیقین دانی که گفته اند **مصرعه** نزدیکان را بیش بود حیرانی ❖ **حکایت** در وقتی
از اوقات ودر ساعتی از ساعات درحضور معرفت معمور عالم معارف ماثری وعارف علوم مظاهری ودر مجمع علما
وعرفا سراپا مفاخری حضرت سید التابعین امام حسن بصری علیه الرحمه از حالات یوم نشور مذکور گردید وحال آخر مسلمین
جهنمین بذکر رسید که آنکس که در روز قیامت بعد از همه خلقت از دوزخ برآید وبجنت درآید نامش هناد باشد وحقیقتش
بدین وتیره وسداد که آن خجسته بنیاد موسوم به هناد بعد از عذاب یافتن مدت هزار سال در تعذیبات دوزخ
بر کلفت وکلال دعا وزاری با اظهار به ندای یا حنان یا منان بجناب حضرت سبحان وجناب دیان عم عفوه خواهد کرد

و مراسم عجز و انکساری بجناب حضرت باری عمت رحمته به طریق مذکوره معروض خواهد نمود باستماع این حکایت و اصغار
این مقالات حضرت امام حسن بصری علیه الرحمه بگریه افتاد و فرمود که ای کاش من آن هناد بامیعاد باشم و من آن موعود مغفرت معاد شوم حضار مجلس
فیض بار از استماع آن کلام خوف و خشیت آثار متعجب شدند و متحیر گردیدند امام عالی مقام با متعجبین گفت و گوهر حقیقت را
درپیش متحیرین باین رشته بیان خوش سفت که ای گروه نادان افسوسها بر دانش شماست و ای انبوه احمقان
حسرتها بر بینش شما که شما نمیدانید حقیقت مقام و نمی فهمید کنه کلام را تشریح مقام و توضیح مرام اینست که هناد بامیعاد
روزی بالقطع از دوزخ برآید و وقتی بالیقین در جنت درآید و خوف آنکس است و ترس آن شخص را که مخلد فی النار
و ابدالآباد گرفتار قهر حضرت قهار نعوذ بالله من قهره باشد خوشا حال هناد خیر معاد که در حینی بلا شک و شبه از درکات
نیران نجات یافته بفضله و رحمته تعالی و تقدس بدرجات جنات فائز و دران دار خلد نشاط و انبساط جائز گردد الحمد لله تعالی
علی ذلک **حکایت** حکایتی ایمان محاکتی از ولی ایمان انضباط و صفی اسلام ارتباط حضرت یوسف بن اسباط
علیه الرحمه مرویست و در کتب و دفاتر قصص و حکایات مسطوری حضرت یوسف بن اسباط میفرماید که روزی بخدمت
فیضدرجت عالم تقی و ورع مناظری و ناشر عبادت و زهادت مناشری و محدث ناصر صداقت و صفا مناصری حضرت
سفیان ثوری علیه الرحمه رفتم و حال آن فیض اشتمال مشاهده مرئی نمودم که تمام شب بگریه ماتمی گذرانید و آثار لیل
زاری و سوگواری شغل خاطر خویش گردانید بمعاینه این حالت بخدمتش مسئلت داشتم که این همه گریه بر کروب و بکار
راحت مسلوب البته برای استغفار ذنوب نموده باشی و هر آئینه بنا بر معاصی مغفرت محجوب تقدیم رسانیده حضرت سفیان
علیه الرحمه و الغفران در جواب من حقیقت پرسان تبنه گیاهی از روی زمین برداشت و مضمون مدعا و سبب گریستن بر
لوحه خاطرم بامداد کلک بیان بدین تقریر برنگاشت که بخشش گناهان سعادت مسلوب و غفران افعال ذنوب
پیش عفو و آمرزش حضرت غفور با نوازش عمم عفوه آسان تر و سهلتر ازین تبنه ناچیز و بی تمیز اند و پیش حضرت مقدر
تقادیر عالیقدر و جناب ذو مغفرت متعالی صدا ازین همیقدار محض بی قدر بحث لیکن بکار کلفت افزا و گریه شدت
آرا باس این خشیت دارم و بلحاظ این دهشت که مبادا حضرت خدای بی نیاز و بی پروا و جناب داور بخشش
و نوازش فرما عم عنایته از من سلب اسلام نماید و جلب عنایت دین خجسته فرجام سازد العیاذ بالله تعالی منه
حکایت روزی عارف بلند مقامی و صوفی نامی و متقی و متورع سامی حضرت سلطان العارفین بایزید
بسطامی علیه الرحمه مرآت صورت نما آئینه چهره آرا بدست گرفت و روی انوار مو بمو و برکات مملوی خود بدید
و فرمود ظَهَرَ الشَّيْبُ وَلَمْ يَذْهَبِ الْعَيْبُ وَمَا أَدْرِي مَا فِي الْغَيْبِ معنی اینست که آشکارا شد پیری
و تا باین حالت عیب از من دور و نقص از من مهجور نشد و نمیدانم که در غیب چیست یعنی ایامیکه بعد ازین پیش
خواهند آمد و نوبت بمرگ خواهد رسید معلوم نیست که در ایام آتی چه پیش آید و وقت مماتی چه رو نماید اینکه فرموده

اشاره بود بسوی قول حق تعالے آیت وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا معنی اینست که حق تبارک و تعالی میفرماید
ونمیداند نفسی آن چیزرا که خواهد کرد در روز فردا یعنی هیچکس را برین اطلاع نیست که فردا چه خواهم کرد و علی الصباح
چه توانم نمود و عالم این علم حضرت خداست و دانای این دانش جناب داور یکتا عز علومه ونیز اشاره بود بطرف قول
حضرت نبینا و شفیعنا علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام حدیث اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيْمِ معنے اینست که در طمطراق کارخانه
حضرت الٰهی جلشانه قرار یافته و در کر و فر سلطنت جناب نامتناهی عز سلطانه استقرار پذیرفته که عمل انسان عامل را بغیر از حسن
خاتمه دران حضرت معلی اعتبارے نیست و عبادت عبد عابد را بدون از درستی و راستی وقت خاتمه قبولی و پذیرائی نے

حکایت شخصی از درویشان دلریشان از روی آزمایش و امتحان بحضرت بایزید علیه الرحمة والرضوان
گفت که ریش تو بهترست یا دم سگ حضرت شیخ رشید جناب بایزید در جواب آن ناصواب فرمود که اگر من بفضل و
عنایت حضرت ذوالمنن جل امتنانه بطریق انیق و سبیل حقیق اسلام شرف تحقیق به فنا رسم و ممات گرایم ریش من بهتر باشد
والا بلا شک دم سگ بدرگ خوشتر اینکه حضرت بایزید فرمود گویا تامل کرد فرمود کرامت آمود حضرت رب العزت را **آیت**
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيْٓ اٰتَيْنٰهُ اٰيٰتِنَا و بخوان ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم بر قوم خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم ما
اورا علم آیتهاے ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که دران
زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد امیه از روی حسد بوے کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالے فَانْسَلَخَ پس بیرون
آمد مِنْهَا ازان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ پس در پیوست شیطان
با او را پیروی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغٰوِيْنَ از گمراهان و گفته اند که این کس
ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار بود صفت پیغمبر
صلے الله علیه وآله وسلم در کتب الٰهی دیده بود و اورا شناخت و بوی ایمان آورد آخر انکار کرد و بدو کافر شد
واشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السّلام خوانده بود و اسم
اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السّلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت شام شد جبابره رجوع به بلعم کردند که
مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السّلام و قوم او دعا بکند در اول اوابا کرد و در آخر باغواے
زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه وتعالے اسم اعظم را از یاد
او ببرد و ایمان با وی نماند و حضرت بایزید علیه الرحمه نگاه کرد و تفکر بر انتباه نمود بسوی قصه عبرت حصه اصحاب کهف در قدرت
بحبت حضرت وحدانیت جلت صفاته سراپا سهف **آیت** وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيْدِ و سگ
ایشان گسترانیده است دستهای خود را به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی بود زرد رنگ یا سرخ یا خاکستر گون

فائده

یا خلنج و قد زرا دلمسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر ست یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی مذکور ست که هر که در شعبان روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید را نوشته با خود نگاه دارد از سگ متضرر نگردد **و در خبر** خجسته و میمون سیر و سراپا خیر آمده که شقی با شقاوت موفور و ردی باردانت نا محصور بلعم باعور بروز قیامت و یوم حشر اقامت از صورت انسانی قلب شده به تصویر کلب اصحاب کهف در نظاره شیون حضرت الهی تعالی در مقام نهف علیهم الرحمه مصور شود و بدوزخ رود نعوذ بالله تعالی من النار و من غضب الجبار و کلب فضائل جلب اصحاب کهف بصورت بلعم باعور ایمان نفور متصور گردیده بجنت سراپا رحمت داخل شود و در عیش و نشاط آن سرای پر رحمت شاغل گردد و حال بلعم باعور مقصور در کتب چنین مسطور ست و در دفاتر چنین مذکور که بلعم باعور پر قصور آنقدر بباطن پر نور بود و آنمقدار بصفای روح موفور مشهور که وقتی که بسوی عالم بالا نگاه و ساعتی که بطرف سماوات پر اعتلا نظر با انتباه میکرد بفضل حق تبارک و تعالی عرش الرحمن حضرت سبحان و جناب دیان جلشانه و عز سلطانه برأی العین مشاهده مینمود و بعنایت حضرت حق سبحانه و تعالی آن شوم بآن اندازه در علوم دستگاهی داشت و آن مشوم بآن درجه در فهوم علم نیکنامی در عرصه روزگار می افراشت که در مجلس او دوازده هزار دوات پر مداد موضوع و نهاده می بود که تلامذه اش از آنها تحریر علوم و فنون از تعلیم آن شقاوت مشحون می نمودند و با وجود این همه فضائل و مکارم که آن آثم پر مآثم داشت فقط مظهر یک خطیه و صرف مصدر یک جریمه گردید که خود را مائل دنیا و اهل آن گردانید و مقام خود از دوستی دوستان حضرت یزدان و جناب سبحان عز برهانه در گذرانید و در وداد و اتحاد فاجری و کافری ربط خود مربوط گردانید بیاس غدا و بسبب این خطیه کفر آثار خویش را بمرتبه مسلوبی انوار ایمانی و بمرتبه محجوبی از معارف یزدانی رسانید و مستحق عذاب معجله و مستوجب عقاب موجله گردید و در درجه شقاوت و تیره بختی رسید بآن مرتبه که رسید العیاذ بالله تعالی منها مصرعه

هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا **شعر** چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ❁ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت **حکایت**

شاگردی از شاگردان رشید حضرت فضیل بن عیاض سراپا از منهیات و منکرات اعراض و تلمیذی از تلمیذان با صفا مرید آن ولی معارف اغراض و از امور نامشروع و کارهای ممنوع یکسر اغماض بود بقدرت حق تعالی شاگرد مذکور را وقت موت و تلمید مسطور را نهان فوت فرا رسید در حالت وفات آنقرین ممات حضرت عیاض باو رسیده با کمال تمکین نزدیک بالین آن مرگ قرین جالس و قاعد گردیده و قرارت سعادت آیت سوره متبرکه یاسین شروع کرد آن شاگرد شقاوت گرد اگرد بر زبان راند که ای استاد این را مخوان از استماع این کلمه پریشان حضرت فضیل علیه الرحمة و الرضوان حیران و تعجب کنان ساکت ماند و بعد ازان حضرت فضیل او را تلقین کلمه ایمانی و مقوله اسلامی و سراپا نورانی تقول سعادت حصل لا اله الا الله نمود آن شاگرد ضلالت گرد در جواب حضرت

فضیل گفت کہ من این کلمہ را نخواہم گفت کہ از ین بیزارم و آنکس سراپا ناکس رو بایمان نیاورد و برہمان حالت سراپا ضلالت
بمرد نعوذ باللہ تعالیٰ من غضب اللہ تعالیٰ و از دریافت این حالت و ادراک این حال ملالت حضرت فضیل علیہ الرحمۃ ترسناک
از خاتمہ وخیم و پرباک از بیم عذاب الیم مالک عظیم قدس ذکرہ از انجا بخانۂ فیوض کاشانۂ خویش مراجعت فرمود و از ہمان گاہ دہشت
انتباہ تا چہل شبانہ روز در درون کاشانہ نشستہ و در خانہ بر خویش دو بیگانہ بستہ از خوف و خشیت حضرت قہار مطلق و ترس و دہشت
جناب جبار برحق میگریست و عفو و کرم و فضلہ و بنظر تامل و تفکر در کارخانۂ تقادیر حضرت قدیر بہر کرہ حقائق سعادت و شقاوت را مینگریست
و تا اربعین ایام کام از خانہ بیرون ننہاد و نہ کسی را بہ درون دخل و خول درداد و وقتی آن ولی حضرت یزدان و صفی جناب
سبحان عز قدسہ آن شاگرد ضلالت گرد را گرد خود را در خواب صداقت حساب دید کہ موکلان تعذیب آن نار شدید السور
نار با تکالیف مزید میکشیدند حضرت فضیل علیہ الرحمۃ از ان کفر مآل سائل گردید کہ بسبب کدام فعل پر آثام حضرت ملک منعام
عم انعامہ ترا از حیطۂ شرف ایمان خارج و بیرون و در عذاب گوناگون خوار و سرنگون ساخت و علم فضل تو کہ اعلم
از زمرۂ متعلمین تعلیم من بودی بہ حضیض مذلت انداخت آن کفر میل در جواب حضرت فضیل اظہار حال شقاوت خیل
خود چنین معروض داشت کہ حق تبارک و تعالیٰ بہ باعث سہ چیز از من خیاثت آمیز انتزاع معرفت سعادت آویز
کرد و سلب ایمان مباہات انگیز نمود اول آن سہ چیز بے تمیز و سراپا چیز نمیمت بود و ثانی حسد و ثالث آنکہ من مرضے
کلفت عرضے لاحق حال داشتم برای علاج آن کسو طبیب اضلال حسیب رفتم آن طبیب غوایت و خسران نصیب
بمن مستحق تعذیب نشان داد کہ در ہر سال قدحی فضیحت کدحی از می سزاوار فی بخوری تا از رنجوری وا رہی
و در ہر حولان حول کاسۂ مملو خمر موجب ثبوت عذاب آحر بجم بنوشی تا صحیح و تندرست باشی و اگر می لا شی و لائق تفے
نخواہی نوشید بیماری تو زائل نخواہد گردید لہٰذا در ہر سال قدحی از می نجاست اصل و خباثت فی و عذاب بار
در پی شمار نوش پی بہ پی مینوشیدم نعوذ باللہ تعالیٰ عن سخطہ الذی لا طاقۃ لنا بہ **حکایت** حضرت سراپا
نوری و سرتا پا فیوض معموری حضرت سفیان ثوری علیہ الرحمۃ میفرمایند مَا مِنْ اَحَدٍ عَلٰی دِیْنِہٖ اِلَّا سُلِبَ عَنْہُ
معنی اینست کہ ہیچکس آنچنان ناکس نباشد کہ بر ذہاب ایمان سعادت ایاب خود خوف نکند و ازین واقعۂ ہائلہ بیباک
و دہشت باشد مگر آنکہ از وا ایمان سعادت مطلوب مسلوب گردد نعوذ باللہ تعالیٰ منہ **حکایت** وَقَالَ
بَعْضُہُمْ اِذَا سَمِعْتَ حَالَ الْکُفَّارِ وَخُلُوْدِہِمْ فِی النَّارِ فَلَا تَاْمَنْ عَلٰی نَفْسِكَ فِیْ تِلْكَ الْحَالَۃِ
وَاِنَّ الْاَمْرَ عَلَی الْخَطَرِ وَلَا تَدْرِیْ مَاذَا یَكُوْنُ مِنَ الْعَاقِبَۃِ وَبِالَّذِیْ سَبَقَ لَكَ فِی السَّابِقَۃِ
وَلَا تَغْتَرَّ بِصَفَاءِ الْاَوْقَاتِ فَاِنَّ تَحْتَہَا غَوَامِضَ الْاٰفَاتِ معنی اینست کہ بعضی از صوفیہ صافیہ
فرمودہ اند وقتیکہ بشنوی حال کفار و احوال خلود آنہا در نار پس آن ہنگام خشیت التیام از حال ایمان نفس خود
بے فکر مباش و مدان کہ من قطعی مومنم و رحمتی و بلا شک مسلم و جنتی و وقت شنیدن حال کفار و خلود آنہا در نار بر ذہاب

ایمان بیمنت آب خود ترسان باش واز خوف خلود نار در حق خویش لرزان برای اینکه امر نجات عقبی پر خطرست و بنابر
آنکه کار عتق از عذاب در یوم حساب سراپا حذرست و تو نمیدانی که در کدام حالت از سعادت و شقاوت در آخر کار دوچار
خواهی شد یعنی بر ایمان باقی و پایدار خواهی ماند و یا بر کفر ثابت و نابکار خواهی رفت و نمیدانی حال تقدیر خود که سابق گردیده
در مقدر تو از خاتمه بخیر و یا ختمه بسوء و در تفیه مباش و شیفته مشو از صفای اوقات عبادات و نزهه ساعات طاعات
خویش پس بتحقیق که در زیر آن صفاهاست و نزاهت ها پوشیده کثافتها و مستتر آفتها **حکایت** وقال بعضهم
يَا مَعْشَرَ الْمُغْتَرِّيْنَ بِالْعِصْمَاتِ اِنَّ تَحْتَهَا اَنْوَاعَ النِّقَمِ زَيَّنَ اللّٰهُ اِبْلِيْسَ بِدَقَائِقِ نِعْمَتِهٖ وَهُوَ عِنْدَهٗ
فِيْ حَقَائِقِ لَعْنَتِهٖ وَزَيَّنَ بَلْعَمَ بْنَ بَاعُوْرَ بِاَنْوَارِ وِلَايَتِهٖ وَهُوَ عِنْدَهٗ فِيْ جَوَارِ عَدَاوَتِهٖ
معنی اینست که بعضی از صوفیه صافیه صفا فهمیه فرموده اند که ای گروه فریب یافتگان بعصمت و پرهیز خود از گناه
بدانید که در تحت این عصمت و پرهیز شما بسیاری عقوبتها و نجاست یعنی بسامی باشد که مرد متقی و متورع آخر کار عاصی و خراب
میگردد و بدل راحت ثواب رنج عذاب می یابد نعوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی زینت داد الله تعالی ابلیس را
به دقائق و فراوانی نعمت و حال آنکه آن ابلیس در علم الٰهی جلشانه در حقائق و مبانی لعنت بود و زینت داد حق تعالی بلعم بن باعور را بانوار ولایت و حال آنکه
بلعم بن باعور در علم عالی حضرت الٰهی تعالت صفاته در نزدیکیها و روشهای دشمنی بود وَكَانَ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ اَدْهَمَ يَقُوْلُ
كَيْفَ اٰمَنُ وَاِبْرَاهِيْمُ الْخَلِيْلُ يَقُوْلُ وَاجْنُبْنِيْ وَبَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ وَيُوْسُفُ الصِّدِّيْقُ
يَقُوْلُ تَوَفَّنِيْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ ٥ معنی اینست که حضرت ولی اعظم و صفی افخم و زاهد اکرم ابراهیم
ادهم علیه الرحمة میفرمود که چگونه بخواب شوم و حالانکه حضرت سراپا نفحات و سراسر علویات و کمیر قدسیات حضرت ابراهیم
علیه الصلوة و التسلیم بدرگاه عالی و پیشگاه متعالی حضرت الٰهی جلشانه عرض و مناجات میکرد که یا الٰهی نگاهدار مرا و اولاد
مرا ازین جریمه و کار وخیمه که عبادت بتان سراپا نجاسات کنیم نعوذ بالله تعالی من عبادة الاصنام و من کبائر الآثام
و پیغمبر محاسن مالامال و محامد اشتمال و نبی با فضائل حقیق و با مکارم تحقیق حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بجناب با انعام حضرت ذوالجلال والاکرام عم نواله معروض و دعا می نمود که ای بار خدایا وفات کن مرا در انحال
که مسلمان باشم و مرا با صالحین شامل گردان و مخلص مقام و مراد مرام آنکه امر خاتمه مبهم ست و خطر این امر بس معظم هیچ
احدی بغیر از ذوات مقدسه انبیا و بدون از نفوس منزه رسل اصفیا علیهم الصلوة والسلام نمیدانند که در اصل و حقیقت
من از کدام فرقه ام از هر دو فرقه که حق تبارک و تعالی فرموده ست **آیت** فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ
معنی آیت شریفه اینست میفرماید الله تعالی و تقدس که یک گروه از مخلوق در جنت داخل خواهد شد و دیگر گروه از
مخلوق در دوزخ خواهد رفت نعوذ بالله تعالی من النار و جائی دیگر حق سبحانه و تعالی فرماید **آیت** هُوَ الَّذِيْ
خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَّمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ ج معنی آیت کریمه این ست که حق تعالی میفرماید که خدای شما آن خدائی ست

که بیا فرید شمارا پس بعضی از شما مومنانند و بعضی از شما کافران آدمی فرامشگاه و انسان بمغفرت خواه را می باید که نظر بسوی
احوال خجسته خصال بزرگان دین نماید که آن پیشوایان یقین بچه درجه خشیت و باک نقصان خاتمه بوده اند بر همین آئین
در تمام ایام مدت زیست فنا انجام از سوء خاتمت ترسیده لیلاً و نهاراً در درستی و آرایش اسباب حسن خاتمه
گذارند و مناجات و دعاها برای حصول سلامتی ایمان بدرگاه حق غفور و غفران جلشانه نموده باشند و عاقل
وخردمند و بنده عبودیت پابند را می شاید که خیال بجانب حالات با سعادات سترگان اسلام برین سازد که آن
مقتدایان معارف آئین به کدام مرتبه خائف و دهشتناک از سوء خاتمه بوده اند بر همین قانون دلنشین در همه
اوقات مدت حیات بی تغافر جام از نقصان خاتمه سهیده روزان و شبان در آراستگی و پیرایش بواعث حسن خاتمه
منقضی سازد و عرض حاجات و مسئلتها بنابر وصول بدرجه استقامت ایمان به بارگاه جناب غفار صاحب سلطان
عزبرهانه کرده که سر منافع های دارین همینست و بس در روح فوائد های کونین نقط این هست و دیگر هوس

عرض مناجات بحضرت بخشندهٔ خطیات و بجناب انعام فرمائ ایمان پر سعادات

بسم الله الرحمن الرحیم یا غفار ذنوب و یا وهاب سعادت ایمان سراپا محبوب بطفیل عظمت و جلالت تو که خواتیم
ما شستی خاک سراپا اثیم بخیر گردان و در آنوقت نازک و خشیت نشان سلامتی ایمان نصیب ما خاکساران بگردان و یا
رب ستار عیوب و منعام شرافت ایمان سراسر مرغوب بحق کبریا و جلال تو که اوقات ممات ما بعافیت بگردان
و دران وقت سرسبر دهشت عنوان فضیلت ایمان از ما گنه گاران و عاجزان مسلوب مگردان و یا حضرت اله
کاشف کروب و منعم انعام ایمان سرتا پا مطلوب به آبروی مردان درگاهت که وقت ممات از جهان شرف
ایمان با بندگان عاجز ناتوانان بکن قرین و بنا قران و بوسیله مقربان بارگاهت که در زمان فوت ازین دار
گذران فضل ایمان بمقسوم ما عباد خاکساری عنوان بساز توام و بفرمانروانان آمین برحمتک یا ارحم الراحمین بفضلک
یا اکرم الاکرمین **حکایت** حضرت معطی و منعم ذو قهمان و جناب رازق و مکرم سبحان عزسلطانه بحضرت
ولی پرفیضان و بافضل ایمان و جناب صفی سراسر ایقان و رهبر اسلام توامان امیرالمؤمنین و امام المسلمین در مقام
قرب حق جل و علی افرد سید احمد علیه الرحمة والرضوان آنقدر مقام خوف از سوء خاتمه عطا وارزانی و آن مقدار
مرام خشیت از زیان خاتمه بذل و انعام بعنایت فراوانی فرموده بود که هر کس از کس و ناکس که بخدمت فیض درجتش
میرسید و از انفاس متبرکه ذات اشرف گل دریاحین پند و موعظت به دامان حال میچید بلذت ذوق و شوق
محبت و خوف حضرت الهی جلشانه درآمد و رائق صفا ذوائق قرب جناب نامتناهی عزبرهانه بکام جان و دل
خویش درکشیده بفضل و کرم حضرت رب کریم عمم هدایته سوای ذکر و فکر ایمان و ماسوای خشیت سوء خاتمه ترس و باک
نشان از یادش فراموش میگردید و نقوش غیر ازین اذکار و بجز این افکار از لوحهٔ خاطر و خیالش پاک

بہ بشست و شومیر سید و آن شخص بخت فیروز در اوقات شب و روز در خلوات در ہمین فکر و خیالِ دل افروز میگذرانید و در جلوات در ہمین ذکر و شغال ساعاتِ حیات خود را باختتام میرسانید و فضیلتی از فضائل فائق تر از حصول ایمان نمی انگاشت و کرامتی از مکارم عالی تر از سلامتیِ ایمان نمی پنداشت بسا کس بخت افروز فرقۂ مستفیدانِ بیعت حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین ممدوح و موصوف را دیدم کہ دمبدم بر انعام عطاے ایمان شکرگذاری حضرت منعام عم نواله متوقدی مینمودند و بسیار شخص سعادت اندوز باعثہ مستعدان صحبتِ حضرت مرشدنا و جناب شیخنا را مشاہدہ نمودم کہ بر ہر قدم و دم بہدم سپاسداری جناب باری جلّ جلاله بر اکرام ایمان بودند و اکثر اوقات از زبان آنہا سرزد میشد و بیشتر ساعات در بیان شان ظاہر میگردید کہ از باعث نور ایمان کہ حضرت سبحان عزّ مجدہ بما بندگان عاجز خاکساران با طاعات اللہ دیمؔ وا جز مرحمت و مبذول فرمودہ است شورے در دل داریم و سرورے در خاطر کہ آن فرحت و مسرت عالی تر از عیشہاے خوش کام دیگر ست و متعالی اثر از عشرتہای شادہی انجام و آنچہ آن طائفہ لطیفہ از زبان میگفت آثار صداقت آن بر احوال آنہا طاری بود و جاری کہ امری دانی و عالی از امور دنیای دنی را خواہ اعزاز آرا باشد یا ذلت نما در پیش ہمت عالی نہمت خویش بدون استرضای حضرت خداے مکرم ہر دو سرا جلّ اکرامہ قدرے و وزنی نمی نہادند و ہرچہ کہ آن جماعۂ لطیفہ حقیقت مسرت ایمانی خود اظہار می نمودند آیات صدق آن بر حالات شان ساری بود و سراپا از شواہد ظاہری کہ کاری حقیر و کبیر از مہمات نفسانی پر خسرانی را خواہ تکریم گرا باشد یا تحقیر رسا بغیر از حصولِ رضاے حضرت یزدانِ یکتا و جناب داور بے ہمتا جلّ ثناؤہ مقداری و قیمتی نمیفہمیدند حقا کہ برتری و بلندی فضیلت ایمان بر دیگر فضائل ہمچنین ست بالحق والیقین و حضرت جان آفرین عم نواله بر زبانم گواہ کہ خوشتری و ارجمندی ایمان بر دیگر شرائف اینچنین ست بصدق دلنشین ع نیر دہر کہ بر اجانش تو باشی ✤ خوشا جانے کہ جانانش تو باشی

وصیت بست و سوم در اظہار حقیقت ولایت و درویشی و اخبار منزلت

صفوت و صفا اندیشی بدان ہداک اللہ تعالے طریق الصواب وادو صلک اللہ تعالے الی درجۃ الثواب کہ خلاصہ کرو فر کائنات و طمطراق موجودات مرتبت تصوف و درویشی ست و سلالہ خلقت کن فیکون عوالم مخلوقات و صنعت بوقلمونِ حوادث مصنوعات رتبت صفا و صفوت کیشی مقصود حضرت باری عم فضلہ از ایجاد مخلوقات مقام ولایت ست و مطلوب جناب داوری عزّ کرمہ از تکوین مصنوع مرام اولیا ہر با کرامت رضای جناب وہاب جلّ عطاؤہ دران منوط ست و مربوط کہ ہر مرد از احاد خلقت بفرخندہ رتبت جنیدی کامیاب گردد کہ سبحانہ و تعالے رحمتی دارد و اسعہ مقصر ایم کہ قصد فوز بآن مفاز سعادت جمع کردن ہر حجز با قدام طاعت کرامت فوز نمیکنیم ع میان عاشق و معشوق ہیچ حائل نیست ✤ تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ✤ و استرضای حضرت تواب و معطی

ثواب آن مخلوط ست ومضبوط که هر فرد از افراد بر نیت به همایون مرتبت بایزیدی بزرگی تاب شود که او عنبر قهرمانه بخششی میدارد مکاثره خاطی ایم که همت نیل آن منال میمنت مال مال به تقدیم عبادت متعال سنّے نمائیم ❁ دوست نزدیکتر از من بمن ست ❁ واین ست مشکل که من ازوی دورم ❁ انبیاء قدس مقام علیهم الصلوٰة والسلام را اول التیام بمقام ولایت فرخ فرجام دست داده وبعد ازان پیشوای خاص وعام شده اند واولیاء انوار انجام علیه الرحمة الی یوم القیام ابتدائر با نوار ولایت منور شده پس ازان مقتدای انام گردیده نفوس قدس مانوس اولیاء سراپا مقبول حضرت کبریاست عظمت عنایة وادعیات این فرقه کملا سراپا مقبول جناب کیهان خداست سالت عطیانه هر کس که باین گروه سعادت پژوه از روی وداد واعتقاد درجوع آورد گوی شرافات درمیدان کرامات دارین در ربا(ی) و آنکس که بلبه بجماعت عالیه از سوی عداوت وعناد پیش آمد متاع نامرادی وشقاوت آمادهٔ از گرم بازاری دنیا وآخرت یافت درین جهان فانمود وجود معارف آمود صوفیه بعد از ذوات حضرات رسل رسالت وافیه علیهم الصلوٰة والسلام بجای خلاصه لطیفه واقع شده اند وباقی خلائق بموقع قشر پوست وزرد آمد کثیفه ودرین دوران بی بقا اند واشخاص سراپا حکمت وسود اصحاب باطن پس ز احسام فیوض مورد پیغامبران محمود علیهم الصلوٰة والسلام نامعدود بمثابه سلاله پاک ثابت گردیده وماسوای برایا بمثابه نخاله وزیاده تهای چون خس وخاشاک دار دنیای فنا نما برکت نفوس صوفیان با صفا قائم ست وقرار لازم وسبب رزق اهل روزگار وباعث نزول امطار وموجب فتح وفخر سلاطین کامگار وشاهان اقبال یار بذوات عالی درجات ارباب باطن صفوت سمات ملتزم ست ومنتظم ودر حقیقت کار حضرت کردگار عم النعامه این امور امر فراست وحاکم حالا آیات معدود شرف مقصود در بیان این فرقه عاقبت محمود پیرایه ارقام مے یابد واکنون احادیثی چند سراسر کرم مشهود در تبیان این طائفه سراپا مسعود بصورت ترقیم جلوه گر میگردد فاسمعوا واطیعوا آیت اَلَاۤ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ معنی اینست بدانید بدرستیکه دوستان خدای تعالیٰ هیچ ترسی نیست برایشان از رسیدن مکاره وشدائد ونیستند ایشان که اندوه ناک شوند از فوت مطالب ومقاصد در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای تعالی ست ودر بحر الحقائق آمده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس خود باشند ودر کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکنند که عنوان شریعت اند وبرهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته وباطن ایشان بانوار فقرا فروخته

نظم

ترکش رسیدان ازل تاخته
راه نوردان شکسته قدم
گوی بچوگان ابد باخته
راز کشایان فرو بسته دم
معتکفان حرم کبریا
شسته ز دل صورت کبر و ریا

وگفته اند اولیاء الله جمعی اند که بکدیگر دوستی برای خدا کنند ومؤید این قول همین کلام بس وجبت محبتی للمتحابین فی واین قوم را خوف نیست در مواقف عرصات واندوهگین نشوند از اهوال یوم القیامه ونزد بعضی اولیاء حق سبحانه

تعالی پرهیزگارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من
عند الله وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ وهستند که پرهیزکاری میکنند مما حرمه الله لَهُمُ الْبُشْرٰی مرایشان راست مژدگانی
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که برزبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم درباب ایشان گذشته وبقول
جمعی مراد رویای صالحه ست که مومن بیند یا برای مومن بینند وآن را مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر
ایشان را در وقت نزع ودرتبیان گوید بشری آن ست که مومن جای خود در بهشت به بیند پیش از مرگ
ودر مدارک آورده که بشرای محبت مردمان ست با ایشان ونام نیکو وَفِی الْاٰخِرَةِ ومر ایشان را مژده است
دران سرای وآن سلام ملائکه باشد برایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست ومژده
آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت ست در دنیا
شناخت ودر عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده ودران سرای نور مشاهده اینجا صفا ووفا وآنجا
رضا ولقا ؎ از نعمت این جهان ثنای تو بس ست ✤ وز دولت آنجهان لقای تو بس ست لَا تَبْدِیْلَ
نیست بدل کردن لِکَلِمٰتِ اللهِ مرسخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذٰلِكَ آن تبشیر
موعود به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در دنیا بدو وعقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد
احادیث اِنَّ اللهَ تَعَالٰی قَالَ مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ این حدیث قدسی ست وحدیث قدسی
آن می باشد که از سوی معنی ارشاد ورشاد حضرت بدیع مبدء ومعاد وجناب صانع مخلوق وایجاد جل جلاله وعم
نواله شود واز روی لفظ ملفوظی حضرت رسالت محظوظی وجناب نبوت محفوظی صلی الله علیه وآله وسلم باشد ومعنی اینست
که بتحقیق حق تبارک وتعالی میفرماید که کسی که دشمن دارد دوستی را از دوستان من پس بتحقیق می آگاهانم
وخبر میکنیم او را بجنگ یعنی من به جنگ او تیارم چنانکه دشمن را وقت مدافعت میگویند که حالا تو دشمن من شدی ومن
برای حرب تو تیارم وتو بنابر پیکار من تیار شو یعنی هرکه با ولی حق تبارک وتعالی عداوت میکند ویا ضرر وایذا
میرساند از اضرار آن نابکار حضرت مالک بریه عز ملکه ناراض شده درمقام انتقام وتلافی اضرار آن ولی خجسته
اطوار متوجه میشود وپیداست که از توجه غضب رب غضوب عمت رحمته درحق مغضوب علیه کدام بلیه ونازله صعب
تر خواهد بود که از خشم وقهر حضرت خالق مخلوق نعوذ بالله تعالی من قهره چیزی دیگر شدیدتر وقوی تر نیست
نعوذ بالله تعالی من غضب الله تعالی نظم گفت عیسی را یکی هشیار سر ✤ چیست در هستی ز جمله صعب تر ✤
گفت کای جان صعب تر خشم خدا ✤ که از و دوزخ همین لرزد چو ما ✤ من بعد حضرت مقدر طالع نحس وسعد جلت
قدرته بیان سمت تبیان کیفیت ولی خویش می فرماید وَمَا تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدِیْ بِشَیْءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ
مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ که تقرب نمیجوید بنده من بطرف من بچیزی که محبوب ترست بعبادات بسوی من

ازان چیزکه الیّ بانا فا

فرض کردم بروے یعنے ادائے فرائض یعنی قرب من باداے فرائض حاصل میشود وَمَا یَزَالُ عَبْدِیْ یَتَقَرَّبُ
بِالنَّوَافِلِ حَتّٰی اَحْبَبْتُهٗ وہمیشہ میباشد بندہ من کہ قرب و نزدیکی میجوید بسوے من بعبادات
وچون بتقدیم طاعات مندوبات کوششی دا فروسلی تمکاثر بجامی آرد ثمرہ این جدوکد آنچنان ظہور میگردد
از فرط رحمت اورا دوست میدارم ومحبوب خود میسازم فَاِذَا اَحْبَبْتُهٗ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِهٖ وچون دوست
خود میکنم مرتبہ قرب وقبول آنچنان آن بندہ مقبول عنایت وعطا میفرمایم کہ بقدرت خود سمع او میشوم
آن شنوائی کہ می شنود بآن وَبَصَرَهُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِهٖ وبصارت او می شوم آن بینائی کہ مے بیند بآن وَ
یَدَهُ الَّذِیْ یَبْطِشُ بِهَا ودست او میشوم آن دست کہ میگیرد بآن وَرِجْلَهُ الَّذِیْ یَمْشِیْ بِهَا وپای او میشوم
آن پای کہ راہ میرود بآن **مثنوی** قرب بیچون ست جانت رابتو ✤ قرب حق راچون بدانی ای عمو ✤ قرب
نی بالا نہ پستی رفتن ست ✤ قرب حق از قید ہستی رفتن ست ✤ حضرات عرفا علیہم الرحمۃ گفتہ اند کہ معنی سمع
بندہ سمع حضرت حق الی آخرہ آنست کہ حضرت حق میفرماید کہ آن بندہ کہ بہدایت من آنقدر بمرتبہ اخلاص
قرب اختصاص میگردد کہ حواس باطنی وحس ظاہری خود را بدون استرضای من گاہی در کار نمی آرد و
حرکتی از قواے باطنی باشد یا ظاہری بغیر از امور مستوجب ثواب از و ظہور نمیگردد من بعد جناب حضرت
حق جل وعلی بیان عنایتی دیگر در حق آن عبد خاص مے فرماید وَاِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّهٗ واگر از
من سوال کند آن بندہ البتہ باو عطا میفرمایم یعنی مسالت او رار دنمی کنم وَاِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّهٗ
واگر از من پناہ جوید البتہ اورا پناہ میدہم واز شر دشمنان باطنی وظاہری محفوظ می دارم وَمَا تَرَدَّدْتُ
عَنْ شَیْءٍ اَنَا فَاعِلُهٗ تَرَدُّدِیْ عَنْ قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَاَنَا اَکْرَهُ مَسَاءَتَهٗ
وَلَا بُدَّ لَهٗ مِنْهُ وتردد نمیکنم در چیزے کہ من کنندہ ان کار میشوم مثل تردد خود در قبض روح
مومن کہ مکروہ میدارد موت را ومن مکروہ میدارم رنجیدگی خاطر مومن را وچارہ نیست مر اورا از مردن
یعنے جناب حضرت حق تبارک وتعالے میفرماید کہ تقدیر من جاری میشود کہ فلان بندہ خاص خود را بمیرانم و
او موت را مستکرہ ست وتقدیر من شدنی ست درینصورت مرا از کمال رحمت از رنج آن بندہ تردد سے
مے باشد سبحان اللہ زہے عنایت وخہی رحمت کجا جاے این مشتی خاک ناپاک وچہ منزلت حضرت
خالق سماو سماک کہ اینقدر مرحمت پاک بہ نسبت این عبد عصیان ناک نبذل وعطا میفرماید **مصرعہ** چہ نسبت خاک را
با عالم پاک **بیت** من کیستم کہ باتو دم دوستی زنم ۞ چندین سگان کوی ترا کمترین منم رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ عَنْ اَبِیْ ہریرۃ
روایت کردہ ست اینحدیث را عالم بالا رجمندی وبرتری ومحدث پر خردمندی وبہتری حضرت امام بخاری
علیہ الرحمۃ از صحابی در فضائل یگانہ وابر بررہ حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ تعالے عنہ اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰی عِبَادًا

معنی این ست کہ فرمود حضرت رسول ہادی فرق ضلول و ماحی رسوم شرک مخذول صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم
کہ بہ تحقیق بندگان خاص حضرت خداے بوحدت اختصاص عز برہانہ مے باشند کہ حق سبحانہ وتعالے
يَضِنُّ بِهِمْ عَنِ الْقَتْلِ باز میدار دآن کملا را از کلفت قتل وَيُطِيلُ أَعْمَارَهُمْ ودرازی میدہد
عمرہاے اوشان را فِي حُسْنِ الْعَمَلِ باشرافت توفیق حسن اعمال وَيُحْسِنُ أَرْزَاقَهُمْ وبوجہ نیکو روزی
بہ آنہا عطا می فرماید وَيُحْيِيهِمْ فِي عَافِيَةٍ وزندہ می دارد آنہا را در آرام عافیت وَيَقْبِضُ أَرْوَاحَهُمْ
وقبض میفرماید ارواح اوشان را فِي عَافِيَةٍ درحالت آسائش وعافیت عَلَى الْفُرُشِ درحالے کہ
بر فرشہا آرام گزیدگان مے باشند فَيُعْطِيهِمْ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ باوجود این عطیت کبری حضرت حق عز وعلا
بہ آن سعدا بہ فضل خود منازل شہدا ابدال وعطا مے دارد طب عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ روایت کردہ ست
ایحدیث را عالم علوم حقانی ومحدث باصداقت بیکرانی حضرت طبرانی علیہ الرحمۃ از صحابی دافع مراسم بدعات
مردود ورافع اعلام سنن مسعود حضرت عبداللہ بن مسعود رضي اللہ تعالے عنہ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى ضَنَائِنَ مِنْ خَلْقِهِ
معنی این ست کہ فرمود حضرت رسول شفیع عصات معاصی معلول کہ تحقیق درحضرت بی نیازی جلشانہ ہر آئینہ بعضے
بندگان خاص سراپا اخلاص از جملہ خلق ممتاز می باشند کہ از جانب حضرت حق محفوظ داشتہ شدہ اند از تمامی
آفات وبلیات يَغْذُوهُمْ فِي رَحْمَتِهِ حضرت جہان افروزے عم نوالہ آنہا را روزی عنایت میفرماید درحالت بخشش
وعنایت خود یعنے آنہا را درکمال عیش وآرام بے تعب وکلفت روزی مرحمت می کند وَيُحْيِيهِمْ فِي عَافِيَةٍ
ودیگر عنایت حق تعالی بہ نسبت آن شرفا آنست کہ زندہ میدارد آن خواص را در عافیت وَيُمِيتُهُمْ فِي عَافِيَةٍ وفتیکہ
مے میراند آنہا را وفات میدہد در آسایش وآرام وَإِذَا تَوَفَّاهُمْ تَوَفَّاهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ووقتیکہ نفوس ایمانی
را از دار فانی بسوی بیت جاودانی انتقال میدہد وصل میبخشد آنہا بسوی جنت پر نعمت خود أُولَئِكَ الَّذِينَ
تَمُرُّ عَلَيْهِمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَهُمْ مِنْهَا فِي عَافِيَةٍ دیگر بیان حال آن گروہ فرخندگی فال
است کہ آن بزرگان کسانند کہ در دار دنیا بر آن طائفہ سعادت فن فتن پر محن ہمچو پارہاے شب ظلمت
نشیمن گذر میکنند وآن اشخاص بفضل حضرت پروردگار از زحمت آن فتن وشدائد مصئون ومامون میباشند
رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَأَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض روایت کردہ ست این حدیث را
عالم علوم نورانی ومحدث احادیث انوار نشانی حضرت طبرانی علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بہ معجم کبیر ست وعالم
معلم ہدایت ومحدث مرشد دیانت حضرت ابونعیم علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بہ حلیہ ست از صحابی صداقت خبر
ومتانت سیر حضرت عبداللہ بن عمر رضي اللہ تعالے عنہما عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ

بسیار ژولیده مو گرد آلوده رانده شده از درها از جهت غایت حقارت و چون از در در آمدن مدفوع و مطرود باشد از حضور و در و از محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ اگر سوگند خورد بر خدای هر آئینه هماست گو میگرداند وی تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بروی تعالی که البته بخشد و بدهد میکند و میدهد او را آنچه وی می خواهد و رد نمیکند دعای او را و راست گو میگرداند او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد بخدای که وی تعالی این فعل را بکند یا سوگند بخورد که نه کند راست گو میگرداند او را الله تعالی درین سوگند و میکند آن فعل را یا نمیکند اگر برائی آن فعل سوگند خورد و این معنی ظاهر ترست و موافق ست بحدیث انس بن النضر والله لا تکسر ثنیتها رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمْ مِنْ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ بسیار ژولیده مو غبار آلوده خداوند دو جامه کهنه طمر بکسر طا جامه کهنه یا گلیم کهنه لَا يُؤْبَهُ لَهُ باک داشته نمیشود و التفات نموده نمیشود مر او را و دانسته نمیشود او را که کیست از جهت حقارت و بے اعتباری وے نزد مردم لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ اگر سوگند خورد بر خدای یعنی سوگند خورد که خدای اینچنین خواهد کرد هر آئینه راست گو میگرداند او را خدا در سوگند او و میکند آن را یا سوگند خورد بر فعل خود که چنین کنم باعتماد بر خدا مهیا میگرداند وی تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد او را که بکند وے آن فعل را رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ ❊ أَوْلِيَاءُ اللّٰهِ إِذَا رُأُوا ذُكِرَ اللّٰهُ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ معنے اینست که فرمود حضرت رسول به مراحم آلهی عزت صفاته مشمول و بسوی کافهٔ انام مرسول علیه الصلوة و السلام که دوستان خدای تبارک شانه آن کسے باشند که وقتی که دیده شوند خدای تعالی یاد کرده شود یعنے ساعتی که ببینند آن بزرگان را بمجرد دیدن آنها حضرت حق تعالے بیاد آید و هواجس نفسانی و هواجس شیطانی بالکل از لوح خاطرش محو و منسی گردد و کاشانهٔ ضمیرش مالامال رائق لطافت ذوائق تقوی و ورع شود از مفاد این حدیث مستفاد ست که علامت ولایت و معرفت آنست که مردم را از دیدن آن ولی حضرت حق تعالے یاد آید و ماسوای جناب او عز برهانه و امور مرضیات او تعالے شانه بیننده را فراموش گردد ❊ یک زمانه صحبت با اولیا بهتر از صد سال بودن در تقی ❊ روایت کرده ست این حدیث را محدث فراست تضمیم و عالم در مقام کیاست تکریم حضرت حکیم علیه الرحمه از صحابی قدسی اساس و انوار مقیاس حضرت عبد الله بن عباس رضي الله تعالے عنهما وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيدَ أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ روایت ست از اسماء بنت یزید بن السکن که صحابیه مشهوره ست که وے شنید آن حضرت را که میفرمود أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِخِيَارِكُمْ آیا اعلام نکنم شما را که بهترین شما چه کسانند قَالُوا گفتند صحابه بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ اعلام کن ما را که بهترین ما

علامت اولیا در المعرفا

چه ک نند قال فرمود خیارکم الذین اذا رأوا ذکر الله تعالی بهترین شماکسانی اند که چون دیده شوند یاد
کرده شود به دیدن ایشان خدای از جهت ظهور انوار طاعت در سیمای ایشان و وضوح خواهد قرب حق در
احوال و وجود استقامت در افعال ایشان ولابد محبت داشته شود ایشان را باین جهات که همه راجع
بمحبت الهی اند پس محبت با ایشان محبت فی الله ولوجه الله باشد رواه ابن ماجه الابدال فی هذه
الامة ثلثون رجلا معنی اینست که فرمود حضرت رسول سراپا مقبول حضرت خالق قبول عز نواله صلی الله
علیه وعلی آله وسلم که حضرت اولیاء متعال مسمی بابدال درین امت با افضال سی کس مردمی باشند قلوبهم
علی قلب ابراهیم خلیل الرحمن که ارواح آنها موافق روح پرفتوح نبی کریم و رسول عظیم حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة والرضوان میباشد کلما مات رجل ابدل الله مکانه رجلا هرگاه که می میرد
مردی از جمله آنها و کم میشود در تعیین مقرره آنها که ثلثین ست بدل میکند حق سبحانه وتعالی بجای او
مردی دیگر یعنی چون یکی از ان مجمع والا صفات وفات می یابد حق جل وعلا دیگرے را از بندگان خود
بمقام او قائم مقام میفرماید و بمنزلت ابدالی میرساند و به فضل حضرت حق تبارک وتعالے همیشه اعداد ثلثین
قرار گزین و استقرار آئین می باشد و معنی بودن قلب یعنی روح آنها بر وفق قلب شرایف محقق حضرت
امام الانبیا علیه الصلوة والسلام آن ست که در مقام عبودیت جناب معبودیت عز قدسه بمثل قلب شرایف طلب
حضرت امام الانبیا و پیشوای اخلا علیه الصلوة والسلام میشود و در رحمت علی الخلقت ورافت مر بریت شبیه
رحمت ورافت حضرت خلیل الرحمانی بر اقاصی و ادانی می باشد و مناوی در شرح جامع صغیر نوشته یعنی گشاده شده
است مر ایشان را طرق تلقی به سوی خدا تعالی بر طریق ابراهیم علیه السلام که بسبب آن مجتنب از شرک
و کاره از ان می باشند و مستغرق بحر توحید می باشند همچو ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پس گردید مر
دلهای ایشان مانند یک دل ابراهیم علیه السلام رواه احمد عن عبادة بن الصامت رضه روایت
کرده است این حدیث را امام بلند مقام و محدث صداقت التیام عالم اوحد وزاهد ازهد امام احمد علیه الرحمه
از صحابی افضل از بیشتر بریت و فاضل از اکثر افراد گویا و ساکت حضرت عبادة بن الصامت رضی الله
تعالے عنه الابدال فی امتی ثلثون معنے اینست که فرمود حضرت رسول معظم علوم منقول و موجب اداء
معقول علیه الصلوة والسلام که اولیاء پر جلال موسوم به ابدال در امت من سی کس مے باشند بهم
تقوم الارض وبهم تمطرون وبهم تنصرون و آن افراد امجاد با نقد مقبول و مقرب حضرت
ایزد خالق مبدأ و معاد می باشند که بعنایت حق سبحانه وتعالے ببرکت نفوس قدسی مانوس شان زمین قیام
گیرد و قرار پذیر می باشد و برکات آنها بر شما باران می بارد و به یمن او شان شما بر دشمنان فتح وظفر

می یابید رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ روایت کرده ست این
حدیث را محدث یُمن قرانی و عالم میمنت اقترانی حضرت شیخ طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به معجم کبیرست
از صحابی سراپا فضیلت بر بشیر گویا و ساکت حضرت عباده ابن الصامت رضی الله تعالی عنه اَلْاَبْدَالُ
فِي اَهْلِ الشَّامِ وَبِهِمْ يُنْصَرُوْنَ وَبِهِمْ يُرْزَقُوْنَ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ
عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ معنی اینست که فرمود حضرت رسول به سوی کافه انام مرسول و بر قدس
و یمن مجبول علیه الصلوة والسلام که اولیاء حضرت داور بی همال جل علوه موسوم بنام ابدال در اهل شام
یعنی در ساکنین آن سرزمین قدس مقام مے باشند و برکات ذوات فضائل صفات آنها از طرف حضرت
حق جل جلاله نصرت مندانِ منصور میشوند و به سبب یُمن آنها از جانب جناب رازق مطلق عم نواله اهل روزگار
مرزوق میگردند روایت کرده ست اینحدیث را محدث با فضل بیکرانی و عالم معالی مکانی حضرت طبرانی
علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بمعجم کبیرست از صحابی بر مسلک تقوی سالک و در وسعت ورع صاحب
مسالک حضرت عوف بن مالک رضی الله تعالی عنه اَلْاَبْدَالُ بِالشَّامِ وَهُمْ اَرْبَعُوْنَ رَجُلًا كُلَّمَا
مَاتَ رَجُلٌ اَبْدَلَ اللّٰهُ مَكَانَهُ رَجُلًا يُسْقٰى بِهِمُ الْغَيْثُ وَيُنْصَرُ بِهِمْ عَلَى الْاَعْدَاءِ
وَيُصْرَفُ عَنْ اَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ رَوَاهُ اَحْمَدُ عَنْ عَلِيٍّ رض معنی اینست که فرمود
حضرت رسول مقتدای شیوخ و کهول پیشوای اعقل و جهول صلی الله تعالی علیه وسلم که اولیا الله
تعالی مسمی به ابدال در زمین قدس التیام ارض شام می باشند و عدد شان به تعداد دلنشین اربعین ست
وقتی که مے میرد مردے ازانجماعت فیض نور دے بدل میفرماید حق تبارک و تعالی بجای وے
مردے دیگر از مخلوق خود یعنی بمهر و لطف خود دیگرے را به مقام او فائز و قائم میفرماید و تعیین اربعین دوام گزین
میباشد و برکات نفوس معارف محسوس آنها به اهل زمین باران لطافت آیین عنایت و عطا مے شود و نیز
همان مردان معرفت نوردان حق سبحانه و تعالی اهل محاربت و مقاتلت را فتح و فیروزی بر اعدا تیرگی اندوز
بدل جوار زانی میدارد و حضرت دافع محن و بلایا عم نواله از میمنت همان جماعت سراپا رحمت از سکان شام
دفع عذاب می نماید و باید دانست که تقیید اهل شام به این سعادت از جهت قرب سکان آن سرزمین باذن
بُدلای کرامات آگین ست زیرا که افاده مستفیدین در حق مقرب وجوار بسیار و بشیار محقق و مثبت است اگرچه
افاده آن مستفیدین در حق بعیدان و دور منزلان عام و تام باشد چنانچه از مستفاد دیگر احادیث شریف افاده
نصرت وغیره از نفوس قدسی ابدال بطرز عموم مستفاد ست روایت کرده ست اینحدیث را عالم با سعادات
اخلد محدث با کرامات سرمد حضرت امام احمد علیه الرحمه از صحابی واقف اسرار خفی و جلی و در ولایت صفوت

والی وصفت عایشش ولی ونام متعالیش حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه الابدال اربعون رجلا
واربعون امرأة كلما مات رجل ابدل الله مكانه رجلا وكلما ماتت امرأة ابدل
الله تعالى مكانها امرأة رواه الخلال في كرامات الاولياء والديلمي في الفردوس
عن انس رض معنی اینست که فرمود حضرت رسول مرشد راشدان معقول ورهنمای ناقصان مجهول صلی الله تعالی
علیه وسلم که اولیاء الله تعالی بی همال ملقب به ابدال چهل مرد سعادت نورد وچهل زن شرافت نشین می باشند هرگاه
که مردی ازان مردان خلاصهٔ زمان بوفات میرسد حق تبارک وتعالی به فضل خود بمقامش دیگری را قائم
میسازد ونیز هنگامی که زنی ازان زنان سلالهٔ آوان بممات میگراید حق حضرت سبحانه وتعالی بکرم خویش
زنی میمنت فنی دیگر را بجایش متمکن وثابت میفرماید روایت کرده است اینحدیث را محدث باکمال وعالم
علوم احوال حضرت خلال علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی بکرامات الاولیاست وروایت کرده است این
حدیث را محدث نامی وعالم بافنون سامی حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی به فردوس است از صحابی درکنهٔ نامی
ایمان احسن ودر شرایع اسلام اکیس حضرت انس رضی الله تعالی عنه خيار امتي الذين اذا رأوا
ذكر الله وشرار امتي المشاؤون بالنميمة المفرقون بين الاحبة الباغون البراء
العنت رواه احمد عن عبد الرحمن بن غنم والطبراني في الكبير عن عبادة بن الصامت
معنی اینست که فرمود حضرت رسول هادی پی معاصیان مخذول وشفیع تائبان ذلول صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم که بهترین امت من کسانی اند وخوشترین اینجماعت واجب الرحم آنان که وقتیکه دیده شوند یعنی کسی آنها را ببیند
بیننده را از باعث دیدن شان حق سبحانه وتعالی به یاد آید واز رویت آن بزرگان غافل ذاکر گردد وعاصی
تائب شود وطالح بدرجه صالح رسد وشریران وبدتران امت من روندگان به نمیمت اند یعنی بسخن چینی اند
وفرق اندازان درمیان دوستان مسلمانان به اغوای شیطانی واغرای نفسانی طلب کنندگان پاکان از عیب
وخطا را در مشقت وفساد وهلاک وزنا روایت کرده است اینحدیث را امام بکبر ایمان مجد ومحدث سراسر
ارکین اسلامش مشید حضرت امام احمد علیه الرحمة والرضوان از صحابی سراپا فضیلت ونهی وسراپا فضائل ختم حضرت
عبد الرحمن بن غنم وروایت کرده است اینحدیث را عالم بامکارم آشکارا ونهانی ومحدث باتقوی وورع ظاهری
ونهانی حضرت طبرانی علیه الرحمة درکتاب خود که مسمی به معجم کبیر است از صحابی دربیان تقوی وورع ناطق ودرتبیان
غیر آن ساکت حضرت عبادهٔ صامت رضی الله تعالی عنه از آیات قدسی نفحات واحادیث نوری شحنات
مفاد گردید ومستفاد که عظمت اولیا ورفعت اصفیا بعد از بزرگی حضرت انبیا سراپا کرما وسترگی آن کبرا سراسر
عظما هر قدر که دردل جاگیرد عین ایمان مومن صداقت شواهد واصل ایقان مسلم بامحامد است وبآن درجه

که نقوش این خوش اعتقاد بر صفائح قلوب و خواطر صورت منقوش پذیرد از موجبات مصالح و فوائد دنیای پر مکائد و عقبای خلد قواعد و بفضل حضرت مفضل بر کائنات عم فضله آن مقدار کرامات که اولیای پر شرافات ظهور گیرند و بلطف جناب لطیف عزّ لطفه بآن اندازه که ازین طائفه اتقیا و جماعه صلحا خوارق عادات صادر شوند آن واقعات و صادرات راحق و درست داشتن و صدق و راست فهمیدن عقیده راسخه و اعتقاد حقه اہل السنة والجماعة ست ازین امور انکار نه باید نمود و سبیل تصدیق چنین ظهور را باید دوم تکذیب نباید پیمود چنانچه عالم سراپا عالی و در ولایت معالم سراسر والی صاحب قصیدہ امالی و ناظم آن نظم آبدار مانند لآلی علیه الرحمه میفرماید ؎ کَرَامَاتُ الْوَلِیِّ بِدَارِ دُنْیَا ❊ لَهَا کَوْنٌ وَهُمْ اَهْلُ النَّوَالِ ؎ انکار اہل صدق و صفا میکنی مکن ❊ این کار خوب نیست چرا میکنی مکن ❊ لیکن حفظ مراتب رعایت احکام سنت سنیه سوی منزلت درین مراد و مقام مشروط ست و اما محافظت مراعات اوامر شریعت متانت مرتبت درین اعتقاد و مرام از شروط والا از آفات اشرطفات المشروط بسا اشخاص مخالف اخلاص باشند که باغوای شیطانی و اغوای نفسانی معاندین متین و مخالف شرع مبین باشند که خود را درویش صاحب قال و صوفی صفاکیش ذو حال قرار دهند و جمعی از اغبیا و گروہی سفہا به تلبیس ابلیس ضلالت آرا در امر معتقد مفسد و مرید مرید الجماعه طاغیه و فئه باغیه شوند و آن ہدات ضلالات و متقدایان فضائح و قباحات خود و مقلدین احمقین را در ہر دو سرا خوار و ذلیل سازند به پیشگاه مقدس حضرت رب جلیل فَضَلُّوا وَاَضَلُّوا عن سواء السبیل شعر اِذَا کَانَ الْغُرَابُ دَلِیْلُ قَوْمٍ ❊ سَیَهْدِیْهِمْ طَرِیْقَ الْهَالِکِیْنَا ؎ ہر آن کو زاغ باشد رہنمایش ❊ بگورستان بود ہموار جایش ❊ مردم نادان گمان برند و بنی نوع انسان فہم پریشان مظنون کنند که مقام تصوف فقط ظهور کرامت ست و مراد ولایت صرف بروز خارق عادت بر ندرت و این خیال محض غلط ست و بالکل خطا نمط در دین محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام درجه ولایت را اتباع سنت از شروط ست و در ملت احمدی علی صاحبها الالف من الصلوات والتسلیمات الی یوم القیام اقتدای شریعت مشروط حضرت ہادی وہاب و جناب منعم و تواب عزت ہدایته در صفت اولیا و وصف اصفیا تقوی را اقرار و ورع را استقرار داده و کرامات و خوارق را از لازمات ولایت نشمرده و از مستلزمات صفوت نفرموده چنانچه از آیات قرآنی که در ما سبق لذین درین کتاب عاجز بی نشانی رقم تسطیر و سمط تحریر پذیرفته حالی و منجلی گردد بتفکر و تدبر و حضرت سید رسل و ہادی سبل رسالت از جزو و کل و راعی طرق ولایت بالکل صلی الله علیه وسلم در تعریف اولیای خدای تعالی در اکثر صفحات مقدس فرموده اند اَوْلِیَاءُ اللهِ اِذَا رُءُوْا ذُکِرَ اللهُ اولیا الله آن می باشند که وقتی که کسی آنها را آنہا ببیند بجرد دیدن آنہا بیننده را حق تعالی یاد شود و سوای ذکر و فکر الہی ہمه از یادش فرامش گردد و علامت

اولیا چنین فرموده‌ و نه فرموده‌اند که اولیاء الله تعالی آن باشند که بر آب و یا بر هوا و یا در آتش روند و یا
به قول آنها مریض صحیح گردد و صعوبت و مشکل به آسانی رسد و یا عقیم را اولاد دهند و یا لی نصیب را بخت ور
کنند و یا حیوان صامت را ناطق نمایند و یا جماد را گویا سازند و یا از اخبار بالغیب گفتگو کنند و امثال ذلک
آری اینقدر از مفاد حدیث صاف مستفاد است و لی اینقدر از مفهوم شرع بلا تامل معلوم و مراد که اینچنین کرامات
و خوارق عادات وقتی که حضرت رب العزت جلت مشیته میخواهد از نفس هر مقبولی و ذات هر ذیی فضلی
از اولیاء خود سفیر ماید و در عوالم مخلوقات ندرت قدرت خود مینماید و عزت آن بنده مخصوص خویش بین
الاقران و الاماثل می افزاید **بیت** ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید * هان مگر پیش نهد لطف شما گامی چند
بی ارادت الله اقدس پس وجود خرق عادت و لی از محالات است و بغیر مشیت الله انفس نمود کرامت صفی از
مستبعدات **نظم**

نه بی رای او باشد انجواب و خور د
خداوند آب و گل و باد و خاک
که او هست برتر ز هر برتری
زمین و زمان و مکان آفرید
همان ... او هست هر مهتری
توانا و هم ناتوان آفرید
نه بی امر او گرد این نه گرد
بر و هست ... از و هست پاک

چراکه بغیر از قید تقلید شرع لطیف و بدون از پابندی اقتدای سنت نظیف خوارق مذکوره
و نوادر مسطوره از کفار فجار و مشرکین نابهنجار دوزخ قرار به قدرت حضرت کردگار عزت قدرته نیز گاهی سرزد میشوند و احیاناً
بجلوه و ظهور میرسند چنانکه حکایت ابن صیاد بدنهاد و قصه دجال ضلالت اشتمال شاهد عدل این دعوی است و گواه
صدق این دعوت صداقت مطوی فتعقل و تامل **حکایت** شیخ مشائخ بامعالی و عالم متعالی و محقق به پایه
علوی شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه از احوال طهارت مآل عارف بلند قباب و شیخ ارجمند جلباب
و عالم مزیل خطا و مثبت ثواب حضرت شیخ عبدالوهاب مندوی علیه الرحمه در کتاب معارف استنار مسمی باخبار
الاخیار می نویسد آنکه وقتی سخنی در استدراج افتاد فرمودند که فاسقان و مبتدعان را نیز قوتی میدهند که بدان
جذب قلوب عوام میتوانند کرد آنها که در شریعت قدم راسخ ندارند از جا می برند و حکایتی از سرگذشت خود
بیان فرمودند که وقتی در ایام مسافرت در شهری از دیار ملیبار افتادم قاضی شهر عبدالعزیز نامی شافعی مذهب بود
از وی پرسیدم که در شهر شما مردی از صلحا و فقرا باشد که با وی صحبت توان داشت گفت شخصی است از اهل باطن مشهور
اکثر مردم معتقد او هستند لیکن به سبب ارتکاب او به بعضی نواهی مارا با وی خوش نیست بر نشانی که قاضی داده بود
بدان شخص رفتم دیدم که بر مقام تنعم با جماعه از مرد و زن نشسته است از آمدن من خوشحال شد و مرحبا گفت بعد از ان
شراب خوردن شروع کرد و مرا نیز اشارتی بخوردن آن کرد گفتم که این حرام است خوردنی نیست هر چند مبالغه کرد
امتناع من بیشتر شد گفت بخور سیب به بین که ترا چه میکنم از پیش وی متکدر برخاستم پیش یاران آمدم لیکن
قصه آن به میان نیاوردم و همچنان مغموم بخواب رفتم دیدم که بستانی است لطیف پر اشجار و فواکه و انهار زیاده تر

ازانچه تصور توان کرد در راه وی خارها و سختیها و شدتهاست که وصول بدان متعذر ست همان مرد پیاله شراب در دست
پیش آمده مے گوید که بخور من ترا درین بستان میرسانم در خواب نیز از ارتکاب آن بطور بیداری امتناعی و ابائی رفت
بیدار شدم و لاحول گفتم باز بخواب رفتم والله اعلم پنجاه یا چهل مرتبه همین حالت بخواب دیدم برخاستم و بوسیله درود
بران حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بجناب الهی التجا و دعا کردم باز بخواب رفتم دیدم که من بخدمت آنحضرت
صلی الله تعالے علیه وسلم حاضرم و در دست آن جناب صلی الله علیه وسلم عصائی ست ناگاه آن مبتدع
پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عصا بجانب وی انداختند و وی بصورت سگی گشته از پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گریخته رفت آنگاه بمن فرمودند که وی گریخت و دیگر بار درین شهر نخواهد آمد آنگاه بمنزل ان رفتم
دیدم که هیچ آفریده درانجا نیست مردم میگفتند که وی خانه را ویران کرده رخت اقامت ازینجا بربست و رفت
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ازانجا که الحال شبدیز مشکین خامه در دست
وسعت میدان بیان ولایت تیز گام مے دارد و بنابرانکه اکنون
شبرنگ کلک در فسحت جولانگاه تبیان صفا و صفوت جولانی مینماید لهذا مناسب نمود که بعضی از وقایع بدایع حضرت
امیر المومنین و امام المسلمین ولی ارشد و صفی اجود جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان درینموقع مذکور
کند و برخی از سوانح غرائب و ضایح آن ولی عارف معارف جلالی و واقف اسرار جمالی مسطور سازد تا بفضل ملک وهاب
غراسمه این کتاب عاجزی تاب و خاکساری آب و تاب از برکت این ذکر جمیل و به یمن این مذکور جلیل شرفیاب
و میمنت ایاب گردد **حکایت** در فلان بلده مجذوبی بود حواس مغلوبی و درویشی بود هوش مسلوبی
وقتی به تقاضای تقدیر هادی قدیر عصمت هدایه در خدمت سراپا رحمت حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه دوچار شد
و بمقابلت قرار و مجالست استقرار گردید بعنایت و هدایت حضرت منعم و هادی مطلق عم عنایته حضرت شیخنا و مرشدنا
علیه الرحمة توجهی موجهی بسوی حال آن مدهوشی اتصال فرمودند بفضل ایزد ذوالافضال عز سلطانه از همانگاه حال
آن بیهوشی از حالت سکریه بکیفیت صحویه انقلاب یافت و سراسر متبع سنت و سرلبسه مقتدی شریعت گردید و از همان
زمان اقبال وارهمرکاب خدمتگار خدمت آن شیخ عالم مدار و ولی حضرت آفریدگار جل قدسه شد بمنزلت ارشاد و مرتبت
هدات فیوض مواد رسید الحمد لله تعالی علی ذلک
س
بجان پیر خرابات و حق صحبت او × که نیست در سر من جز هوای خدمت او
چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد × که زد به خرمن ما آتش محبت او

حکایت

ست حضرت راحم عزت عظمته جناب شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة را بسا احیان سعادت گرا و وافر زمان میمنت ربا با فقراے
مجاذیب و مدهوشان هوشش ظاهری مسالیب اتفاق برخورد دست داده که درانوقت هدایت نمود آن شیخ فرد بر بعضی
و برخی ازان مردان مردکه الفار توجه باطن فرمود و یا به کلمه ارشاد آن عرفان کامل راه نمود از همانگاه آن غفلت دستگاه

بقدر مقدر خود با بیداری باطن به هوش افزائی ظاهر رو آورد و بعقل پیرایی و علن خیال خود بنود **بیت** زهر چندی
سالهٔ از یک نگاه ❀ در سر پیمانه کرد سے عاقبت **حکایت** و بمرحمت حضرت رحیم بسطت مکرمته مکرات
مرات مردم در حضور فیض معمور حضرت مقتدانا و استاذنا علیه الرحمه مجانین اسقام نشین را بنابر استدعای دعای
شفای آن سقام کلفت انجام حاضر آورده بودند و آنحضرت علیه الرحمه اندک دعا که درباره انها نمودند و یا دست سعادات
دستان دست بر و مالیدند و یا بعض کلمات قدسیات خواتم بر آبی دمیده به آن مجنون کلال مشحون نوشانیدند آن مهبط
مقت هما نوقت شفا یافته هوش افزا و حواس آرا از انجام راجعت نمود **شعر** در شفاخانهٔ لب یارست
زور دمار اگر دوائی هست **حکایت** حالا خوشخرام قلم خجسته ارقام به ترقیم حکایتی والا در جتجی از حکایات مقامات
سراپا قدسیات آن امام عالی مقام و ولی همایون التیام وصفی فرخ فرجام بر میدان قرطاس تیزگام به شغف تمام باید شنید
و به شوق تمام نفایح قدس از صفایح بوستان حالات بزرگی آن عارف حقائق و ضائع بمشام جان شاید شمید این قصه
ندرت حصه حضرت شیخنا و جناب مرشدنا علیه الرحمه بزبان الهام ترجمان مفصل و مشرح بکرات فرموده بودند و در عزیزانِ
گفتار خوش در دامان و جیب سامعان و مستفیدان بدینطور و اظهار دلکش بمرات ریخته که آن ثمر صداقت اثر موافق
گفته آن ولی حضرت لم یزل و لا یزالی عز قدسه مسطور رقلم و محرر کلک عاجزی رقم میگردد که حضرت مخدومنا و مرشدنا
علیه الرحمة وقتی در مسجد اکبرآبادی واقع بلده شاهجهان آباد دهلی بر سریر استراحت پذیر آرام گیر بودند و در آنحالت
به خیال و بال معرفت اشتمال گذرانیدند که درین زمان قطب اقطاب جهان و قطب ارشاد دوران ذات معارف
نشان کدام شخص کرامات توامان خواهد بود و قرین همین خیال بدرگاه متعال حضرت یزدان بی همال تبارک تعالی و
التجا نمودند و از جناب داور بی مثال تبارک و تعال بنابر علم آن فرد زمانه و فهم آن مرد یگانه زاد الله تعالی شرفه
منزلت داشتند بمجرد عرض و التجا بجناب کبریا عز سبحانه کرامتی شگرف و خرق عادتی بس عجیب از دریای فضل سراپا شرف
حضرت خالق جانب و طرف جل اسمه ظهور گرفت و جلوه بروز پذیرفت که همان زمان حضرت معطی و منعم بر جهان و جهانیان
عم انعامه و جود فیوض آمود مولانا و شیخنا علیه الرحمه را در حضور قطب ارشاد آن زمان رسانید و از ملاقات آن انوار سمات
مسرور و خوشوقت گردانید جناب اولانا و مرشدنا میفرمود که بقدرت حضرت رازق بریّت عم رزقه من بر بستر مضجع خود
بودم که ناگهان حضرت یزدان عز ذکره مرا از انجا برباد روان بحیثیتی که نیرین عالمتاب آفتاب و ماهتاب از طرفی برین
زاده کاف و نون طلوع نموده بر صحاری و براری مرور کرده در جانبی ازین مصنوع کن فیکون غروب می شوند
مرا بر جبال و بیابان بی پایان عبور افتاد که آن تمام امکنه زمانه را نظاره کنان با نخدمت فیضدرجت قطب ارشاد
که در ارض مقدس و زمین اقدس ابدال مقام سرزمین شام موطن و مسکن داشتند رسیدم و بزیارت به برکت آن صفا
و صفوت منزلت مشرف شدم نفس نفیس آن ولی سعادات جلیس را مشاهده کردم و بفضل حضرت مفضل

عمّ فضله دریافتم که آن بزرگ وسراپا سترگ سید حسینی بودند وجبین وروی شرافت مملوی برتبه نهایت حسین
ولحیه خفیفه بر موضع قدس فن ذقن پرتحسین وآفرین داشتند وانوار معرفت از رخ وجبین نورآگین شان واضح بود ولایح
وقامتی تقوی استقامتی قصیر ایا یقصر تحمیر داشتند و دیوار خانه کرم کاشانهٔ آن فرد زمانه کلی وسراسر مهبط رحمت حضرت
لایزال ولم یزلی برکنار جوے رد ان خرد واقع بود وآنوقت حضرت فرزانه ومرد مردانه را حضرت ایزد یگانه عزت
وحدته باشش نفر طهارت اثر از مریدان اعتقاد سیر خود بیرون خانه و برون از کاشانه برلب جوی مذکوره با هزاران
انوار قاعد وجالس بودند چون جناب پیشوای ما و پیرما علیه الرحمة والرضوان بخدمت آن سرخیل کرما وآن افسر
شرفا مستفیض شدند از اتفاقات وواردات آن ولی پر کرامات آنوقت چیدان التفات ورغبت بحال شیخنا
ومرشدنا علیه الرحمه نفرمودند وحضرت مخدومنا ومرشدنا حال بے التفاتی آن صفی شرائف آیاتی معلوم نموده
بزبان قلب وخاطر قیل وقال نمودند که مرا از ملاقات شما بجز حصول مراتب استغنای حضرت خدای یکتا
عزت وحدته امرے مرکوز وکارے مخطور نبود چونکه کم التفاتی بحال من نمودید مرا فقط باشما وصرف بذات
فیض آیات شما چه کارست حضرت حق جل وعلی وعز اسمه بر من نیز مکرمتی وافر ومرحمتی متکاثر میدارد ع
گر بکلبهٔ ما نیز رهی هست بدرگاه دران وقت بفضل وقدرت حضرت قیّم خلقت عمّ کرمه اکرامے تازه وانعامے
بے اندازه به نسبت حال سراپا کمال جناب شیخنا ومرشدنا مقرون ومشمول گردید تفسیر مرام وتبیین مقام آنکه در
بارگاه والا جاه حضرت قیّام زمین وزمان جلشانه قاعده وسراپا راشده قراریافته وضابطهٔ انعام رابطه استقرار پذیرفته
که از لوازم مرتبت غوث ومنزلت قطب اقطاب ست که اربعین ذوات قدس آگین اشخاص نجیب همراه قطب
فرد ورفیق غوث کرامات نورد زاد الله تعالی شرفه پنهان از نظر اغیار وعیان در پیش واقصان اسرار
میباشند آزان حین از انجمله نفوس طهارت مانوس اربعین هفده اشخاص قدس اختصاص بعواطف
حضرت آلهی ومراحم جناب ناتناهی عمّ رحمته وکرمه متعین ومقرر به همراهی شیخنا ومرشدنا علیه الرحمة والرضوان
گردیدند وبعد چندی از مرور ایام وپس از انقضای چندی از امضای وهرگذر الیام حضرت ملک منعام عزّ
برهانه جناب مولانا واولانا علیه الرحمه را بار دیگر بمواصلت ومجالست آن بزرگ والاقدر برآئین عجیب
سابق وطرز غریب محرر ماسبق مستشرف فرموده مستفیض گردانید انگاه حضرت آله جهان پناه عزشانه القطب عالم
مدار وآن غوث جهان قرار بفضل خود از حال فرخنده آمال وهمایون اشتمال شیخنا ومرشدنا مطلع ومدرک
فرمود که بعد از انتقال جناب آن قطب صاحب حال مسند قطب ارشاد ومجلس غوث قیام عوالم اقتضا بذات
ستوده صفات آنحضرت مزین وآرایش پذیر خواهد گردید بپاس هذا آن ولی معارف رسا وآن صفی
عرفان نما درین مرتبه باشیخنا ومرشدنا علیه الرحمه بمراتب اخلاق بیش افزون از حد وبمدارج التفات بیرون از عد

بپیش آمدند و دران ساعت آن قطب والا رتبت و آن غوث اعلی منزلت روبروی آنحضرت عظمت حضرت الٰهی جل علوه به بیانِ واضح و بزرگی جناب نامتناهی عز سموه به تبیانِ لایح فرمودند که توصیف تبجیل آن تقریر بتحریر راست نیاید و تفصیل تکریم آن بیان پر تنویر در تسطیر درست نیاید ملخص کلام و ملتقط مقام آنکه چنانکه آن والا درجت و عالی رتبت بودند بمصداق کلام الملوک ملوک الکلام همچنان بیان اولی منزلت و تبیان اعلی مرتبت فرمودند بعد از انقضای چندی از حول و سال که آن شیخ بیکمال به اذن ایزد متعال جل علوه بخدمت دین سراسر متین بتقدیم مدارج غزا و جهاد در ملک خراسان سرزمین افغانستان منزل گزین و مرحل قرین گردیدند بمشاهده جبال سموت مثال و کوه های رفعت تمثال آن ملکِ بنی افغان بالا مال میفرمودند که بعنایت حضرت الٰهی تعالی بخوبی یاد دارم و بطور رسوخ حافظه میشمارم که در وقت ذهاب برای ملاقات قطب ارشاد فضائل مآب حضرت رب الارباب جلت رتبته مرا از بالای جبال گذر و انتقال ارزانی و عطا فرموده بود که صورت این کوهستان بوجه قوی و طرز حفاظت مطوی مخطور خاطر صفوت مآثر من ست و مرکوز ضمیر صفا پذیر من حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه میفرمودند که حالا حضرت رافع سماوات عُلی و جناب دافع بلایا حضرت کبریا آن قدر کرم بمن عنایت و عطا و آنمقدار فضل بمن بذل و مرحمت ارزانی فرموده است که برحمتش هر روز که رحمتی تازه بر دوران و زمان نزول میفرماید اول بر من منزل میگردد و من بعد آن از وجود من بر آوان و جهان مقسوم میشود حقا که حسب تحقیق تصوف حقایق تعرف حال قطب ارشاد بلا تکلف همین ست و داود معارف بخش جلشانه بر قولم گواه که بر طبق تدقیق صوفیه سرا یا تلطف حقیقت غوث مدار انوار ملقف اینچنین تفصیل این اجمال آنکه قطب نزد اهل سلوک یک تن ست که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل محمد مصطفی است علیه الصلوٰة والسلام قطب را عبد الاله گویند و راست او چپ او دو امام اند آنکه در راست او بود نام او عبد الرب گویند و نظر او در ملکوت ست و آنکه در چپ است نام او عبد الملک گویند نظر او در ملک ست و این اعلی ست از عبد الرب و همین خلیفه قطب شود بعد موت او کذا فی مجمع السلوک و در مرآت الاسرار گوید آنکه بدست راست ست نام او عبد الملک ست و آنکه بدست چپ ست نام او عبد الرب ست و عبد الملک از روح قطب مدار فیض میگیرد و بر اهل علوی افاضه میکند و عبد الرب از دل قطب مدار فیض میگیرد و بر اهل سفلی افاضه میکند و چون قطب مدار بمیرد عبد الملک قائم مقام او شود **بدان** که رجال الله اقطاب اند و غیره یعنی مردان خدا اقطاب اند و غوث و امامان و اوتاد و ابدال و اخیار و ابرار و نقبا و نجبا و عمدا و مکتومان و مفردان فالقُطْبُ هُوَ الَّذِي يَكُونُ عَلَى قَلْبِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَيُسَمّٰى أَيْضًا بِقُطْبِ الْعَالَمِ وَقُطْبِ الْأَقْطَابِ.

وَالْقُطْبِ الْاَکْبَرِ وَقُطْبِ الْاِرْشَادِ وَقُطْبِ الْمَدَارِ وَیُسَمّٰی بِالْغَوْثِ اَیْضًا ومراد بقول
ایشان که فلان برقدم یا برقلب فلان پیغمبرست اینست که آن ولی وارث خصوصیت آن پیغمبر بود یعنی
آن علوم و تجلیات و مقامات و حالات که آن پیغمبر را بود آن ولی را بواسطۂ مدد آن پیغمبر حاصل ست
اما از مشکوٰۃ محمدی پس آن ولی مثلاً محمدی ابراهیمی باشد و یا محمدی موسوی و یا محمدی عیسوی و اسم این قطب
عبد الله می باشد یعنی در آسمانها و زمینها او را عبد الله گویند اگرچه نام او دیگر باشد و علی هذا القیاس جمیع رجال الله
را بنام دیگر میخوانند باسم رب مربی آن شخص مخاطب میکنند و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطه
میرسد و این قطب در عالم یکے می باشد و وجود جمیع موجودات از اہل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی بوجود این قطب
قائم ست **و دوازده** اقطاب دیگر اند بر قلوب انبیا علیهم السلام **قطب اول** برقلب نوح علیه السلام
ورد او سوره یسین ست **دوم** برقلب ابراهیم علیه السلام ورد او سوره اخلاص ست **سوم** برقلب موسیٰ
علیه السلام ورد او اذا جاء نصر الله **چهارم** برقلب عیسیٰ علیه السلام ورد او سوره فتح **پنجم** برقلب داود علیه السلام
ورد او سوره اذا زلزلت **ششم** برقلب سلیمان علیه السلام ورد او سوره واقعه **هفتم** برقلب
ایوب علیه السلام ورد او سوره بقره **هشتم** برقلب الیاس علیه السلام ورد او سوره کهف
نهم برقلب لوط علیه السلام ورد او سوره نمل **دهم** برقلب هود علیه السلام ورد او سوره انعام
یازدهم برقلب صالح علیه السلام ورد او سوره طٰه **دوازدهم** برقلب شیث علیه السلام ورد او سوره
ملک فَالْاَقْطَابُ الْمَذْکُوْرَۃُ اِثْنَا عَشَرَ قُطْبًا وَعِیْسٰی وَالْمَهْدِیُّ خَارِجَانِ عَنْهُمْ
بَلْ مَکْتُوْمَانِ مِنَ الْمُفْرَدِیْنَ وَالْاَقْطَابُ الْمَذْکُوْرَۃُ کُلُّهُمْ مَاْمُوْرُوْنَ لِقُطْبِ الْمَدَارِ
و ازین دوازده قطب هفت قطب در هفت اقلیم مے باشند در هر اقلیمی قطبی و آنرا قطب اقلیم خوانند و پنج
قطب دیگر در ولایت باشند ایشانرا قطب ولایت خوانند و بعض اقطاب ولایت بسیار از اولیا است **فائده** چون ولی ترقی کند بقطب ولایت رسد و چون
قطب ولایت ترقی کند بقطب اقلیم رسد و قطب اقلیم چون ترقی کند بعبد الرب رسد و این قطب اقلیم قطب
ابدال باشد بقلب اسرافیل علیه السلام او را قطب ابدال گویند و بقول صاحب فتوحات مکی اقطاب را
نهایت نیست بر هر صفت قطبی میباشد چنانچه قطب زهاد و قطب عباد و قطب عرفا و قطب متوکلان
چنانکه در نفحات حضرت شیخ احمد حاجی را قطب اولیا نوشته است و در تمام ربع مسکون یک تن میباشد
که او را قطب ولایت گویند و قطب جهان و جهانگیر عالم نیز گویند که جمیع اقسام ولایت از وی قوام
دارد و علی هذا القیاس بر هر مقامی قطبی ست برائے محافظت آن مقام و نیز میفرماید که برای محافظت
هر قریه از قریات عالم یک ولی الله میباشد که قطب آن قریه ست خواه در ان قریه مومنان باشند خواه کافران

فائده در ذکر دوازده قطب

فائده هرگاه که قطب عالم را حیات وافر بود و در سلوک بود و ترقی کند بمقام فردانیت رسد و فردانیت آنست که او را مراد دنیا نباشد مراد او همه مراد حق باشد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم پیش از نبوت افراد بودند و خضر علیه السلام نیز در افراد ست و آئین اقطاب را قوت ست که ولی را معزول کنند و بجای او دیگری را نصب کنند و قطب عالم اگر خواهد اقطاب را از مقام قطبیت عزل کند تواند بود و از دعای قطب الاقطاب و غوث دیگری نیز بمرتبه قطبیت رسد اگرچه عاصی یا کافر باشد و بقول حضرت علاء الدین سمنانی قطب ارشاد را ولایت شمسی ست که بر تمام عالم تابد و قطب ابدال را ولایت قمری که بر هفت اقلیم تصرف میکند الغرض قطب ابدال رئیس جمیع ابدال می باشد ازان جهت همه جا تصرف مینماید **فائده** بعضے مشائخ شخصے واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات مکی میفرماید که غوث جداست و قطب الاقطاب جداست و در لطائف اشرفی می آرد که اگر وجود غوث و قطب الاقطاب نباشد تمام عالم زیر و زبر گردد اما چون غوث ترقی کند افراد گردد و کذالک قطب الاقطاب بعد ترقی افراد شود و چون افراد ترقی کند قطب وحدت گردد یعنی بمقام معشوقی رسد و دوازده مذکور در قصبات اقالیم ساکن باشند و قطب الاقطاب سکونت او بر شهر معظم باشد الغرض در حالت قطبیت در شهر و قصبه و ده ساکن باشند و چون ترقی کنند و در مقام افراد رسند ترتیب ساقط گردد از تعین مقام درگذرند هر جا که خواهند باشند و معشوق را نیز ترتیب ساقط ست **تنبیه** قطب وحدت و حقیقت معشوق را گویند چون افراد کامل در سلوک ترقی کنند قطب حقیقت و وحدت رسند یعنی بمقام معشوقی رسند قَالُوْا اَمَّا الْمُفْرَدُوْنَ فَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ عَلٰی قَلْبِ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ عَلٰی قَلْبِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ای محبوب افراد کامل و غیر کامل افضل اند بر قطب الاقطاب اما افراد کامل مظاهر و جه تفرد روح کلی علی کرم الله وجهه اند و غیر کامل مظاهر و جه تعلق روح علی کرم الله وجهه اند پس میان تعلق و تفرد فرق بسیار ست و طائفه افراد را تعداد نیست بسیار اند و از چشم مردم ظاهر مستور اند مگر آنکه قطب الاقطاب و بعضی اقطاب ایشان را دانند و بینند و افراد کامل بعد ترقی بقطب وحدت رسند و در نهایت این مقام از کل اولیا دو کس رسیده اند یکی حضرت عبد القادر جیلانی دوم حضرت شیخ نظام الدین بداونی ایشان را در سلوک کمال عمر وفا کرد زود زود ترقی میسر شد در مقام معشوقی رسیدند و باقی همه در مقام فردانیت در سلوک بیشتر عمر وفا نکرد بمقام بقا رحلت کردند و نیز در بحر المعانی گوید که خواجه بایزید بسطامی و خواجه شبلی نیز بمقام معشوقی رسیده اند و ممکن ست هر کرا حق سبحانه و تعالی خواهد باین مقام رساند **فائده** قطب مدار متصرف ست از عرش تا ثری و افراد متحقق اند از عرش تا ثری پس میان تصرف و تحقق فرق بسیار ست و حاصل ست که قطب مدار علی الدوام در تجلی صفات ست و افراد کامل همیشه در تجلی ذات پس قطب مدار خاص

فائده فردانیت

فائده بیان فرق افراد و قطب الاقطاب

وافراد اخص وبعضی اولیارا تجلی افعال ست وبعضے را تجلی آثار اما اہل فردانیت بیرون ازین مقامات
تجلی دارند وفردانیت بی مکانست ومقام ایشان لاہوت ست یعنی تجلی ذات ولاہوت را مقام نیست
چہ خارج از شش حدود ست ولفظ مقام کہ اضافت کنند آنرا وگویند مقام لاہوت باسناد مجاز ست امامقام ندارد
واسفل این مقام جبروت ست یعنی مقام جبروکسر خلائق واین مقام قطب عالم کہ متصرف ست از عرش تا
ثری جبروکسر ہم در شش جہت گنجد وقطب عالم را فیض از عرش مجید ست کہ تعلق بعزل ونصب دارد واین
مقام را جبروکسر ازان گویند کہ کرامات ومعجزات ہم ازین عالم ست وچون از مقام جبروکسر ترقی کند بمقام
فردانیت کہ لاہوتست رسد ودر عالم فردانیت عالم جبروت یعنی عالم جبروکسر کفر ست اما افراد قادر اند
بر عالم جبروت اگر بجبروکسر مشغول شوند از فردانیت یعنی تجلی ذات برافتند بسبب آنست کہ افراد مستور باشند

تحقیق جبروت

فائدہ لاہوت در اصل لاہو الا ہوست حرف تا زیادہ از قانون عربست صوفیہ چون کلامے
مخالط گویند چیزے حذف کنند وچیزے زیادہ نہند تا نامحرمان ندانند پس لا نفی ست یعنی نیست تجلی صفات
مر طائفہ افراد را وہو اسم ذات ست یعنی لا ہو مگر تجلی اسم ذات

تحقیق لاہوت

وصیت بست وچہارم در ترغیب بیعت سلسلہ احمدیہ کہ مبنی ست بر اتباع شریعت محمدیہ

علی صاحبہا الصلوۃ والتحیۃ ❁ سبحان اللہ حضرت ہادے نعمت ہدایتہ در انفاس نفیس اولیا عجائب برکات عطا فرمودہ
کہ وجود نشر حشر قران عدم ست وتعالی اللہ جناب معطی جلت عطیاتہ در ذوات سراسر نفاسات اصفیا نوادر سعادات ارزانی
نمودہ کہ ہم نطق بتفصیلش قرین ندم دوستان حضرت یزدان جل علوہ خلاصہ عالم اند ومحبان جناب ایزد عز حکمہ سلالہ ذراری
آدم صلی اللہ علی نبینا وعلیہ وسلم مخلوقیان پوست اند وآنہا مغز عالمیان قشر اند وآنان مخ لغز جانہای جہان اولیا حضرت حق اند
وروان جہانیان اصفیا جناب بر حق تبارک برہانہ عبادات آن قدسیان مقبول ست ودعوات آن مقدسان باجابت
موصول نفس آن نفیسان نوری ست وذات آن منوران بانوار معنوی وصوری عنایات حضرت خالق کائنات
بحال آن خوشحالان مبذول ست وانعامات جناب رافع سماوات بہ نسبت آن رفیعان مشمول تبارک اللہ کہ دسترس
ولایت عجیب ذریعہ قرب حضرت الہی ست تعالت صفاتہ وتعاظم اللہ کہ دستگاہ صفوت غریب وسیلہ تقرب
جناب ربوبیت پناہی ست سالت عطیاتہ اولیا اللہ تعالی باب اللہ علی اند کہ بواسطہ تعلیم آنہا قرب حضرت
پاک توان دریافت وصوفیہ عالیہ نردبان معارف الہیہ اند کہ بتادیب شان مراتب نزدیکی خالق سما وسماک
میتوان شناخت افعال آن جماعہ باکمال اند واحوال آنگروہ باافضال محب آن لطیفان دوست حضرت الہی ست
ومبغض آن نظیفان عدو جناب نامتناہی دوستدار صوفیان جنتی ست ودشمن صافیان دوزخی مصاحبت
آن سعیدان سعادت نشان ست ومکالمت آن کریمان کرامت رسان پاکان قال اولیا اللہ از کتاب وسنت ست آ

وحال اصفیاء الله دافع شرک و بدعت آنغامآن مرشدان رشادست وفرمود آن حکیمان حکمت وسداد باشتر شاد
آن رشیدان رشد حاصلست ودر شرف بیعت آن شریفان مجد واصل مستر شد اولیا نوریست و مستفیض دو نشان
حضرت خدای یکتا در سوری و سروری آیات عالیات بر فضل ولایت و ولی جلی اند واحادیث متعالیات بشرف
اولیا منجلی در وصیت اظهار حقیقت ولایت تلاوت آیات و روایت احادیث عظمت سمات گردید واین نعلین
بردار فقرا فضل اولیای باصفا و درویشان بی ریا در اینجا بخوبی آشکار اگردانید پس پیروی طریق ایشان موجب
فلاح دنیا وآخرت ست وسلوک مسلک اینان سبب حسن عاقبت ۵ هرکه سر بر خط فرمان دلیلی بنهد ❊ کی میسر
شودش روی براه آوردن ❊ زوال دار حسد وبغض وتکبر فیض صحبت ایشان ست واخلاص در عمل و انکسار
از نفس کشتی تال خدمت اینان ۵ سهل شیری آنکه صفها بشکند ❊ شیر آنرا دان که خود را بشکند ❊ چون بعنایة تعالی
حقیقت چنین ست که تقریر رفت وآمر واقعی اینچنین که نقش تحریر پذیرفت بنابران هر عبا دار شد و عبا د اعبد
مژده باد که حکیم قدیم عز قدمه بحکمت بالغه در شریعت بیعت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین سعید اسعد شهید
غفران شهد جناب سید احمد مجاهد وغازی علیه الرحمة والرضوان شرفی عالی وکرمی بس متعالی بلاشک وریب عنایت فرمود
که برای ترقیم فضائلش مداد نهر و بحر در کارست واقلام اشجار سهل و جبل بکار چو بنده این سعادت عظمی سعید دو سرا
و یابنده این کرامت کبری رشید علی چه بسبب جامعیت این سلسله برای تمامی سائر سلاسل که بمنزله معجون مرکب است
از ادویه و مجبول بودن صاحب این سلسله بر کمالات نبویه اهل بیعت این طریقه را سعادات جمیع طرق با اتباع
سنت واجتناب از بدعت حاصل میگردد و بعض سوانح که به فضل این بیعت ازان پی توان برد درین نامه به پیرایه
نگارش می آید **حکایت** یکی از واقعه عجیبه و سانحه غریبه که در اثنای اقامت با کرامت حضرت قدوة الابرار
رونمود و خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخت این بود که در شهر سلهت یکی از عمائد هنود که در مال و دولت همسر قارون بود
و مهاجنان وساهوکاران که در بلاد و اطراف آن شهر ساکن و مقیم بودند داد و ستداز دوکانش
مے داشتند و او را سرگروه و پیشوای خود می پنداشتند شبی بخواب دید چنانچه میگفت که گویا
نردبانے از آسمان بزمین رسید و من ازان نردبان عروج کرده بالای فلک رفتم چون متصل آن
رسیدم دری یافتم ابیات

نوازن بباغ بهاران هزار	چو دلهای ارباب عرفان کشاد	الم نشرح از وسعت آن مراد	ملائک مسبّح دران بی شمار
ببین سو بسو صنعت کبریا	بتسبیح و تهلیل و حمد و ثنا	همه غرق در بحر صدق و صفا	یکی گفت ای زائر اندر بیا
	به جلگش درون رفتم آشفته وار	همین جسم تم رهبر و غمگسار	چون در درون رفتم

بمقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصے بر کرسی مکلل به جواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه
ازان بخراج هفت اقلیم می ارزید نشسته است وجمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیه حیرانی

و پریشانی سرگردان ست و قلم برین زبان بار قام شمه از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و برخود پیچان ابیات

فروزان برخ خوب آن دلفروز — چو تابنده خورشید در نیم روز
زشرمش عرق ریز گل در چمن — به تب لرزه دایم سهیل یمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه — ملایک ورا ساخته سجده گاه
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش — سلامی نمودم بآن گست کیش
ز خندیدنش دل چو گل برشگفت — غم و بیم از سینه ام پاک رفت
غلط گفتم اعجوبه روزگار — عیان از رخش قدرت کردگار
ز زلفش گره در خش حلقه زن — عیان سنبلستان بگرد سمن
ستادم چو پیشش ولی ایستاد — نهاده دو صد مهر حیرت بلب
بخندید و دادم جواب سلام — شده حیرتم جمله بیرون خرام

پس از ان دیگر رفته عرض کردم که نام حضرت چیست فرمودند که نام آدم صفی الله ست که ابوالابا نوع انسانی ست و مسجود ملایک روحانی و محسود دیو رجیم و خلیفه رب العالمین است در اثنای این قال و مقال دو دروازه یمیناً و شمالاً ناگهان در نظرم آمد از دروازه شمالی انجره دود و عفونت در جوش و طراقا طراق شرر آتش در خروش و نالهای معذبین با صد ویل و ثبور از ان قعر هاله تا بالا میرفت بمجرد اندک ملاحظه عقل و شعور از کاخ دماغم پرواز کرد و یکبار عنان تمالک از دست داده چون سایه بر زمین افتادم کرسی نشین بیک کس که متصل او استاده بود مامور ساخت که هوش باخته را در دروازه یمین برند تا هوش رفته اش باز آید و غنچه دلش بصد نشاط و انبساط بشگفتگی گشاید مامور حسب الحکم مرا بدروازه یمین رسانید چون نسیم عنبر شمیم آن گلستان نعیم اندکی بمن رسید جان رفته بتنم باز آمد و طائر هوش و خرد بریخ به برج دماغم بکمال خورمی و سرور جا گرفت چون دیده ناظر بتماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار میوه گوناگون چون یار بسیار در هم آمیخته متصل آبجوهای سرشار معاینه شد ابیات

هر میوه کو اکبست رخشان — هر غنچه چو لعل در بدخشان
مرغان بدرخت او نوازان — باهم بصدای مرحبا زان
باغی که کند یورش بهارست — هر گل چو چراغ تابدارست
آب نهرش چو آب حیوان — چون سیم گداخته درخشان
در عقل و خرد بسان انسان — سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دلسیری و آسودگی حاصل نمود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب گشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دار القرار مومنین متبعین رب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از جمله کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در آمان دار و اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابدالدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دین کفار دست بردار و در احاطه اسلامیان خویش را در آر تا عاقبت الامر وارث جنات النعیم و ساکن این مکان پر نعیم خواهی بود گفتم ای خورشید هدایت این سرگشته بادیه ضلالت را زود تر از زود از تیه

ظلمات نجات بخش کرسی نشین جواب داد که کلید این باب و هادی و مرشد اصحاب الباب درین وقت باراده
حج بیت الله در بلدهٔ کلکته رسیده و شهرهٔ هدایت او خورشیدوار باطراف و اکناف جهان عالمگیر گردید تعلل و تسویف
روا نداری و عجالة الوقت دَور و سیر از صبا و شمال وام گرفته خود را بدو سپاری و گرنه بعد دو سه هفته عشره راه
ملک حجاز طی خواهد شد درین بودم که چشمم وا شد چون خوابم به بیداری و بیهوشیم بهشیاری مبدل گردید لشکر خوف
در جابر اقلیم دلم هجوم و استیلا نمود

ابیات

از خوشی گاهی چو گلزار بهار	تازه و ریان و خندان میشدم
گاه چون بلبل نوازن زار زار	گاه چون نخل چراغان میشدم
گاه همچون بید لرزان میشدم	گاه همچون میغ گریان میشدم
گاه از افعال زشت خویشتن	نادم و گریان و بریان میشدم

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر
ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از زود بسواری ڈاک بکلکته باید رسانید
آنشخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصهٔ چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محفل خیر شمول رسیده بعد ادای
سلام نذر گذرانیده بی اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت
تسکین و تسلیش فرموده سرش را تا دیر در آغوش مرحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادتمند قصهٔ خواب
سراسر صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان بمعرض تشریح و بیان
در آورده و بعد ازان متکلم بکلمهٔ شهادت گردیده در جرگهٔ اسلامیان و زمرهٔ ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد
و بعرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همان
وقت مزین و ختان را طلبیداشته اصلاح چهرهٔ او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمرهٔ
مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش گماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره
ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بمرور دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف
گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت

ابیات

بود ناری طرفه نورانی شده	صدر آرای مسلمانی شده
سنگ تو گشت لعل بی بها	ذره شد خورشید خرج اهتدا
مرحبا ای فیض سرمد مرحبا	مرحبا ای سید احمد مرحبا
چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد بسوی انجمن
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت
مرحبا ای فضل رب العالمین	مرحبا ای مرشد دنیا و دین
مرحبا ای هادی اهل ضلال	مرحبا ای فیض لطف ذو الجلال

حکایت منظومه

صید مقصد یک بیک در دام یافت	حج و عمره کرد و جان آرام یافت
همره سید چو در مکه رسید	ام اسمعیل مولانا شهید
بعد چندین روز او بیمار شد	طاقتش شد طاق و بس ناچار شد
در کسوف آمد چو آن بدر منیر	چاره کردندش طبیبان کثیر
جملگی تدبیرها انگیختند	از هزار صد رنگ رنگین بیختند
آن معاجین مشغوف و آن شرب آب	بود در حقش بسان زهر ناب
از حیاتش چونکه مایوس آمدند	جمله مالان دست افسوس آمدند

بود مولانا شهید ارجمند — سفر و شب در خدمت او پای بند
بود آن مستوره مخدومه — از نعیم سیدم محرومه
نوش بود آن نیش می پنداشتی — نور بود آن نار می انگاشتی
خیر بیعت کن بخور لغمای او — هر که نخورد آه بر سودای او
باز گفتی کای پسر زینسان مگو — کس غلام خود نسازد مشیرو
بیعت او ناپسند آید مرا — سخت استنکاف و ننگ آید مرا
میزدی مهر خموشی بر دهان — خفیه گفتی با خداوند جهان
بارها این گفتگو آمد چو پیش — خواجه از ما در بد زینسان خویش دریش
خواب چه مفتاح گنج سودها — میوه‌های نخل صد بهبودها
دید یکشب آن قیامت را بخواب — کین زمین گرم است چون تابه ز تاب
تشنگی در دی جگر تابست و بس — عالمی در جستن آبست و بس
بهر آب و سایه هر سو میدوید — آب سایه بود در وی ناپدید
هر که افتد کامرانش میکنند — جانب مقصد روانش می کنند
طرفه سایه آمد از دورش نظر — سایه فی همسایه نور البصر
هر یکی سیراب از بار معین — با اخلائی و احبا همنشین
خواب بین از رهروی پرسید حال — چیست این سایه بگو ای خوش خصال
گفت این جمله گروه احمدیست — سایه شان ظل فیض سرمدیست
چون شنید این گفتگو از خواب جست — زنگ انکار از دل خود پاک شست
سید آمد کرد بیعت شادکام — شد لیکن هفته در دار السلام

شب بخفتی روز ناسودی همین — همچو ماه از غم بفرسودی همین
دادهی از بیعتش انکارها — مینمود این گل بچشمش خارها
بارها زو گفت مولانا شهید — مادرا این طرفه خوان از حق رسید
تیره گشتی مادرش چون این کلام — گوش کردی زان شهید نیکنام
او و آبائش موالی منند — بیعت اندر خاندانم میکنند
آن شهید ارجمند — چون شنیدی این کلام ناپسند
کای خدا این عقده ام بازکن — مادرم صعوه است او را باز کن
چون ز مرشدها ندیدی تا بهفت روزها — خواب یکشب دید آن پر درد و سوز
دید خوابی هم بشیر و هم نذیر — هم در و صد زهره هم حرما و شیر
آفتاب آب بسر یک نیزه دار — عالم از گرمی در و زار و نزار
هم بر آب سایه و هم بهر آب — میرود این سو بسو پویان شتاب
قطره زان هر سو شتافت آن بتاب — لاجرم چون آب افتاد بخاک
اندران افتادگی از دور دید — سایه گویا که اعمی نور دید
اندران سایه خلائق بیشمار — خرم و خندان چو باغ اندر بهار
هر یکی با یار خود در اختلاط — گرم در هنگامه عیش و نشاط
حال ظل و مستظل را باز گو — کیستند این قوم ای مرد نکو
تو از ایشان شو که تا ذی شان شوی — دور کن انکار تا از ایشان شوی
گفت را اسمعیل سید بیار — تا از و بیعت نمایم آشکار

حکایت حضرت امیر المومنین امام المسلمین هرگاه وارد رام پور شدند مردمان جوق جوق بسلسلهٔ ارادت ان امام پیشوای کرام رسیده شرف اندوز بیعت گردند حکیم عطاء الله برادر کلان حکیم غلام حسین نائب والی ریاست رام پور و خان میان محمد معیم که یکی از همراهیان سفر جهاد جناب امیر المومنین بود روزی از کمال ادب بحضرت امام المسلمین عرض رسانید که خدام در طریقه چشتیه و قادریه و نقشبندیه و مجددیه بیعت میفرمایند و پس ازان در طریقه محمدیه وقوف السبب اینمعنی نمی یابم بسبب اطلاع برین راز میخواهم اگر این همه طرق طریقه محمدیه اند پس بیعت نمودن در طریقه محمدیه بعد بیعت درین طرق چیست جناب ممدوح در جواب ارشاد فرمودند که جواب این سوال بطریق اجمال اینست که اصحاب طرق اشغال چشتیه و قادریه بدین طریق تعلیم می کنند که ذکر جهر کنند و این ضرب

بدین طور زنند واین ضرب بدینطور و اشغال نقشبندیه ومجددیه بدین طرز تعلیم می نمایند که ذکر خفی کنند پس
ازان می فهمانند که این لطیفهٔ قلب ست واین لطیفهٔ روح واین لطیفهٔ نفس واین لطیفهٔ سر واین لطیفهٔ
خفی واین لطیفهٔ اخفا واچه ازلوازمات این طرق ست ماوهمه پیران طریقت بمریدان خود تعلیم آن کنند و نسبت این
طرق بحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باطنست وما اشغال طریقهٔ محمدیه را بدین طرز تعلیم میکنیم که
طعام بچنین نیت خورند وجامه بچنین نیت پوشند ونکاح بچنین نیت نمایند ودر خواب بچنین نیت روند وزراعت
بچنین نیت کنند وتجارت بچنین نیت نمایند ونوکری بچنین نیت سازند نسبت این طرق بحضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطور ظاهر شریعت ست انتهی ودر خاتمه کتاب معارف جناب سراپا کریم
صراط مستقیم که تصنیف آن عارف عظیم ست نبذی از مکارم فضل بیعت توان دریافت وبدان وسیله
فضیلت خود دراین توان شناخت **ع** اگر دریافتی بر دانشت بوس ❊ وگر غافل شدی افسوس افسوس
منجمله عبارات خاتمه کتاب مستطاب مسبوق الالقاب که از قلم فاضل نبیل مولانا محمد اسمعیل رحمه الله الجلیل بذکر
فضائل وکمالات امیر المومنین مرشد المسلمین ترشیح یافته صریح الدلالت در فضل بیعت این عبارت ست
روزی حضرت جل وعلی دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته وچیزی را از امور
قدسیه که بس رفیع وبدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام وچیزهای
دیگر خواهم داد تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت
نمیکردند بنا برعلیه ملتمس آن شخص را هم قبول نفرمودند آن شخص بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآن
شخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب وقت خواهد بود همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر
استفسار واستیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند وعرض نمودند که بنده از بندگان تو استدعا می کند که بیعت بمن نماید وتو دست مرا
گرفته وهرکه درین عالم دست کسی را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند واوصاف ترا به اخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست
پس درینمعامله چه منظورست از انطرف حکم شد که هرکه بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکها باشند هریک را کفایت خواهم کرد انتهی بنا
برین ازعاصی موصی بجمیع ادانی واقاصی بر سبیل استحباب وصیت ست که هرکه را این سعادت عظمی وکرامت کبری حاصل نباشد لا محاله بر دست
عارفی از منتسبان بیعت حضرت امیر المومنین وامام المسلمین شیخنا ومرشدنا مجاهد علیه الرحمة والرضوان بشرف بیعت مشرف شود
وشرافات دارین حاصل کند **فرد** مصلحت دیدن آنست که یاران همه کار ❊ بگذارند وخم طرهٔ یاری گیرند ❊ عروس سعادت در عقد
صاحب این بیعت ست وبایع این مبایعت را حجت تقوی را با بیعت هر خوش سر وکارست ودر عبادات یار غار درین سلسله دست دادن
سلسلهٔ زلف حور جهت عیش جاودان جنباندن ست واین دست گرفتن با شاد مانیهای جهان عهد بستن
فرد مرا بسلسلهٔ زلف اعتقادی هست ❊ دهم بوشانه بدامان زلف خوبان دست

وصیت بست و پنجم در پایداری و استواری چه در کارهای شهریاری و جهانبانی و چه

در سپه سالاری و کشورستانی و چه در دلاوری کارزاری و دلیری جانستانی و چه در دست کاری همه سر و کار بازاری و کوشش بازارگانی و چه در کشت کاری و چه بندفشاری دهقانی بفرمان بزرگ یزدان جهانبان پایداری جان استواریست و استواری روان پایداری در جهان خوبی و بهتری چون برادر توام اند با هزار بهی و خوشتری و در کشور بهروزی و فرخندگی مانند دو مغز و یک پوست اند با صد هزار پیروزی و خجستگی باپزد بالا و برتر که بر سپهر نیکوئی و برتری مهر و ماه درخشان اند با فراوان همایونی و با بیپایان شادمانی و در باغ شاداب کامرانی گلهاے خوش بارنگ و بو اند با بسیار فرخ نشانی و بیشمار فرخنده توانائی بنام داور یکتا و بی همتا که شاهی و جهانبانی را پایداری سر بسر استواریست و شهریاری و کشورستانی را استواری سراسر پایداری کار هاے ایمان و اسلام ازین خجسته کار اند و کار هر دو جهان بدین پخته سر و کارهای همایون پیغمبران سراپا استوار بوده اند و دست کارهاے دوستان پاک خداے بالا یکسر پایدار پادشاهان همه پخته کاران شده اند و سروران همه پختگی سرکاران گرم بازاری فرمان روائی و دادگری درست کرداریست و توانائی لشکرکشی و سپه سالاری به پخته کاری آبروی ناموری و تاج داری همین ست پایداری آب و تاب جهان آرائی و کشورکشائی همین استواری آرایش تخت و دیهیم بهمین پیرایش ست و زیبایش فر و فرمان باین افزایش به فرمان پروردگار نیکوکار هر کرا بخت یاورست او را همین در سرشت ست و در سرشت هر که تخت سرنوشت ست شب و روز بهمین کر و فر ست با نامان پیغمبران بر آنان درود بی پایان بهتر یزدان همه پایداری و درستی بکار آورده و آنرا نیکو فرموده و همایون نکامان و یاران آن پیشوایان و دوستان بهتر ایزد جهانبان همه استواری و پختگی دست کار داشته و او را خوش ستوده و دوستان بهتر ایزد جهانبان درست کردار گذشته اند و دست کار پایدار یادگار گذاشته و این شیوه بهمین راه همین بر زبان آورده و پادشاهان فرمان روایان و جهانگیران لشکرکشان همه پایدار کردار شده اند و درست کرداری را خوب گفته و دستوران و سروران همه استوار کار و بار بوده اند و پخته سرکاری را بنغزی یاد کرده در نغز گفتاری این شیوه سراپا نغز تا چند ورزش مغز دهد که با این همه نگارش نتواند بانجام خوشش فرجام آن رسید و با این همه گذارش نمی تواند بهمه نیکو آغاز و فرخ انجام و فرخنده فرجام آن کوشش خود را رساند بپاس گفتار بیشمار و بیپایان و این نگاریدن بسیار از بسیار و بیکران را به نیایش و خواهش برای بدست آمدن این بزرگی سراپا سترگی از بارگاه جهان پناه آفریننده مهر و ماه بسر رساند

بانجام فرجام میرسد هر گرامی جان بخش و جان آفرین و ای روان ده و کیهان بان آسمان و زمین چون این
کار و بار را خجسته و همایون سرکار پیدا کرده به بزرگی و برتری خود و بسترگی و بهتری خویش ما را در کارهای
دو جهان نیروی پایداری و در کرد فرهر دو سرا زور بازوی استواری بخش و با این دست کاری در اینجا
و دران سرا آبروی همایونی خوش و خرم بدار و بخوشتری و بهتری سرخرو و خجسته خو آر و با این شادمانی
کردار همه آرزوهای این روزگار و آن روز بازار ما را چنانکه میخواهیم برآر آیات یُثَبِّتُ اللّٰهُ
ثابت میگرداند خدا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنرا که ایمان آوردند و استحکام میدهیم بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ به سخن راست و محکم
که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدا بران ثابت میدارد مومنان را فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی
دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمه توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و شمعون
و امثال ایشان از انبیا علیهم الصلوة و السلام و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ
تا ختم حیات ایشان به کلمه باشد وَفِی الْاٰخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را دران سرای که منزل اول است
از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند از دنیا مراد قبر است و از آخرت موقف
سوال وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِیْنَ و فرو گذارد خدای تعالی ظالمان را تا به کلمه توحید راه نیابند نه در دنیا
و نه در وقت سوال قبر وَیَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدا مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی و نیز
حق جل و علی فرمود و بر رعایت امانت و عهد امر نمود قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود
خود رسیدند گرویدگان اَلَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُوْنَ آنانکه ایشان در نماز خود ترسندگانند
وَالَّذِیْنَ هُمْ و ایشان آنانند که عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایسته اعراض
کنندگانند وَالَّذِیْنَ هُمْ لِلزَّکٰوةِ فَاعِلُوْنَ و آنانکه ایشان مر زکوت واجب را از مال خود ادا
کنندگانند وَالَّذِیْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ و آنانکه ایشان فروجهای خود را نگاه دارندگانند
اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ یا آنکه مالک شده اند ایشان را دستهای
ایشان یعنی کنیزکان فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده
نیستند بر اتیان اینها فَمَنِ ابْتَغٰی وَرَآءَ ذٰلِکَ و پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان
خود را فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْعٰدُوْنَ پس آن گروه جویندگان ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام وَالَّذِیْنَ
هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند
رعایت کنندگانند یعنی بر نگاه داشت آن قیام مینمایند وَالَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی صَلَوٰتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ

و آنان که ایشان بر نمازهای خویش محافظت میکنند اُولٰئِكَ آن گروه مومنان هُمُ
الْوَارِثُوْنَ ایشانند وارثان اَلَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ آنان که از روی استحقاق میراث برند فردوس
را که بلندترین درجات بهشت ست **حدیث** عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَیْمٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ اَبْنَآءِ
اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از صفوان بن سلیم که وی روایت می کند از چند
پسران اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم عَنْ آبَآءِهِمْ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که ایشان
روایت میکنند از پدران خود و پدران شان روایت می کنند از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم قَالَ که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلَا آگاه باشید مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا کسی که ظلم کند عهد کننده را (یعنی ذمی) اَوِ انْتَقَصَ یا نقصان رساند او را
اَوْ كَلَّفَهٗ فَوْقَ طَاقَتِهٖ یا تکلیف دهد او را زائد از طاقت او اَوْ اَخَذَ مِنْهُ شَیْئًا بِغَیْرِ طِیْبِ نَفْسٍ
یا بگیرد از وی چیزی را بغیر خوشی خاطر فَاَنَا حَجِیْجُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس من مقابل وی حجت کننده از وی
باشم بروز قیامت رَوَاهُ اَبُوْ دَاؤدَ روایت کرده است این حدیث ابو داود در سنن خود **حکایت**
پدر دادار برتر کار را نیکی نمای باشندگان روزگار و رهنمائی پروردگار پایدار روشن فرخی
نماینده به تیره روزان گیتی ناپایدار پیمبر ما و پیشرو ما مهرهای فراوان بزرگ یزدان بروی همیشه بر سید
احمد زمانیکه در جهاد کافرکشی و در غزای بی دینان و گنه گاران سربری روزان شبان
بکار شمشیر و سنان در پی کافران و بی ایمانان و بگرد دشت و بیابان و بجستن عنان در کشور
افغانستان کارها داشت و بیاری دادار بابزرگی و داد راستگی در کارزارها پیروزیها بر روی
روزگار را بجنت بلند بهی آراست باشندگان دو دیه نافرمانی فرمان یزدانی بزرگ و برتر نمودند
و آنگاه گاه کین خواهی از آن گناه گاران روسیاه بنمود بنابران امام مومنان دیده و دانسته از آن
گروه نادان چشم پوشیدند چون چندی برین بسر شد و بیاری پروردگاری بالاتر و بهتر بلندی
فرمان شریعت بار جمندی در آن سرزمین به فرمان پیشوای مسلمانان و کوشش شمشیر
غازیان بلند و بالا گردید و باشندگان آن دیه های افغانستان سر بر آستان شرع سای
نهادند امام مومنان فرمودند که مرا نخستین از همه کارهای دنیا و دین کین جستن ازین
کسان بد دین و بی دینان زشتی آگین می باید و سزای کارهای بدکرداری ایشان
در کنار نابکار نهادن می شاید بنابرین فرمان خجستگی فراوان بازور و توان بی پایان
روانی یافت که آن هر دو دیه را باتش بسوزند و اگر باشندگانش به نبرد پیش آیند بکشند
غوریان برادران بر آن که فرمان رفته بود بصد جان و هزار روان دوان و شتابان کاربند شدند

مردمان دیدها شنیدن آن گریزان بدر رفتند و خانهای آن روسیاهان درین جهان سزای
خستن و کشتن و دران جهان سزای سوختن بسوختند **حکایت** شاه کافران کش
و خسرو ایمان هش و فرمان ده اسلام و شهریار جهاد کار و جهاندار غزا کامگار و دیندار و دادکردار
و کشورکشای کافران افکن و جهانگیر بتخانها فکن و گیتی بان بتها شکن دلیرے و دلاوری آموده پردلی
و شیردلی اندوده دوست مومنان سر بسر سود و مسلمانان سراپا بهبود و دشمن یهود و نصارا و
هنود **شاه محمود** در هر دو نما غازی و مجاهد غزنوی سراپا خوشنود روزی در بازار شهر غزنین میرفت
باربردارے دید که سنگے گران برداشته بسختی و رنج سپرے برد از مهردلی فرمان بانداختن
آن فرمود از ان پس سالهاے دراز آن سنگ همانجا بود و اسپان ره روان از ان
دهشت خورده رم میکردند مردم ازین نگاه دستگاه سخن برای برداشتن آن بپادشاه
رسانیدند که آن روز آن باربردار آن سنگ را به فرمان شاه جهان دران راه بینداخت
و ازین رو اسپان و سواران راه روان را از ان سنگ گران جا تنگی و رنج و گرانی
ست و بجز آن بردارنده زور آور دیگرے آنرا نمی تواند برداشت اگر فرمان جهان بان
از ان راه برکران شود به مینماید فرمود بر زبان فرمان نهادن آن روان شده است پس اگر
برداشتن آن زبانم روان گردد سخنم بر ناپایداری و بی استواری زبان زد شود بنابرین سنگ
سنگین بر همان زمین باشد نوشته اند که آن سنگ سنگینی همسنگ تا زیست آن شاه خوش زیست
و بر کافران با بسیاران گریست و بشماران گزند همانجا بود و پس از وهم بپاس بزرگی فرمانش
از پسران و نبیرگانش آن سنگ هوش و خرد دنگ را از انجا نه برداشتند **حکایت**
بسیاری داد دار بزرگ و بنوازش داور سترگ شاه جهان گیر و کشورکشا و خسرو گیتی ستان و جهانبان بر بسیاران
فرماو لشکرکش از توران تا ایران و روم و سپاه کش از سرزمین ظلمات تا نهر یوم و شاهان افگن توران
و ایران و تاجداران افکن از روم و شام و ترکان و تاجیکان و لشکرشکن از دلیران تورانیان و ایرانیان
و شمشیرزن بر روی دلاوران فرنگیان و هندوان شاه پردلی پدر جهانگیر و جهاندار تیمور در آغاز شاهی و نخستین
گیرودار پادشاهی خود سه صد و سیزده فرزانه و شیردل و مردانه در استواری و پایداری یگانه گرامی گهر و خوش نژاد و
بلند بن و نیکو نهاد که چندی از ان یگانه و برخی بیگانه بودند در کار خویش باخود ساز و یار نمود و بیاری پروردگاری ایشان در
یگانگی کار و درستی گفتار تا آن پایه نامدار بودند که چون برای کاری بنا بر سر و کار برزبان میراندند که این کار میکنیم و فرا هم کرده تا
انکار بکار نمی آوردند از دست کار آن گفتار و کردار دست رنج بار نمی داشتند و پای کوشش از دامن آسایش نمی کشیدند

وگاهی که بفرمان پاک ایزد گیهانبانان آن خسرو گیتی ستان بر تاج و تخت کامران شد آن سه صد و سیزده
مرد نبرد و شکننده لشکرهای آورد را سروران لشکرها و سالاران سپاه ها نمود و دستورها و کارگذارهای کشورها
کرد و همانا ازین بود و ماتا باین که بیاری خدا بهتر آفریدگار آن شاه پیروزی دستگاه و سپاه آن بادشاه
چیره دستی آگاه هیچگاه گاه و بیگاه بجز پیروزی و چیرگی شکستگی و خیره گیر نیافت و همواره و همیشه در کشورها برزنها
و پیکارها پیروزمند و سرافراز و ارجمند ماند **شعر** این راه بپای تن بپایان نرسد ٭ تا جان نزند قدم
بجانان نرسد **حکایت** یا برترین یاران پیغمبر مردمان و پریان بروی درود فراوان و نامدار
و کامگار کامگاران ایمانیان پس از پیغامبران نامداران اسلامیان سوای پیام گذاران ایزد جهانیان
بزرگ بزرگان و سترگ سترگان بهترین مردمان پس از پیغمبران و برترین جهانیان از پس پیام آوران بزرگ یزدان
در راستی زبان زد راستان و در درستی پیشوای درستان نخستین جای نشین پیغمبر بهترین دنیا و دین و در
جوانان و نخست فرمان گزین پیغام آور داد ار جان آفرین فرمان فرمای مومنان و شهریار مسلمانان ایمان افزا و
کفر کاه و اسلام آرا و شرک تباه سراپا پارسا و پارسائی پیرا ابوبکر صدیق اکبر بروی باد خوشنودیهای خدا بالای یکتا
یکسر پس از پیغمبر سراپا بهتر و سراسر نیکوتر و سرسبر مهتر چونکه بخشش یزدان بخشاینده و نوازش ایزد بخشنده بر چار یار
جای نشینی پیشوای پیشوایان هو برا ورنگ راه نمائی راه نمایان جای گزین وا ورنگ نشین گردید و راه نمائی راه های
ایمان دین و پند و اندرز اسلام بهین و گزین پیش گرفت و آئین داددهی و راه و روش آرام دهی بر جان
ناتوان ستمدیدگان و روان کاهی درکار آورد گروهی بدبختی انبوهی و تیره روزی پژوهی و سراسر اندوهی
از فلان سرزمین و فلان تبار از زکات دهی سر کشیدند و از ان شیوه پرستش آویز سر باز زدند مهتر یاران پیغمبر
و سردار مومنان خوشتر برای جنگ و نبرد آن گمراهان بی ایمان کمر رزم جوئی و کمربند آورد خوئی چست بربست
آنگاه آگاهان خرد بینایان نیک و بد بآن سرور نیکان و شاه مسلمانان گفتند که اکنون که آغاز اسلام است و نشو و
نمای ایمان خوش انجام و مومنان پاک و مسلمانان در کار دین بیباک و نیکوان دور کنندگان کفر و گناهان
ناپاک کم اند و کافران و بی دینان و بزه کاران فراوان و بیشمار اند مبادا درین روزها که پس از پیغمبر بهتر
و مهتر و خوبتر این زیان دین که پیدا شده و این بزه کاری که درین بدان رخ نموده اگر ما مومنان بکمی و با مسلمانان
به اندکی برابنیان فیروز و بهروز نگشتیم باین در فرمان فرمائی دین و در دارائی اسلام بهین گزین زیادتی
و کمی پدید آید و در شاهی ایمان دستگاهی و فرماندهی اسلام آگاهی پدیدار گردد و آنگاه کار بسیار دشوار و بسیار
سخت و گران بار شود سالار مومنان و جهاندار مسلمانان در پاسخ آن دانایان در کار دین برتر یزدان
چنین گفت و مروایدهای خردمندی و گهرهای هوشمندی برشته گفتار نیکو کار و ند نگار باین آئین خوش

بهتر سفت که این چه سخنست که میگوئید و این کدام راه ناراست ست که دران می پوشید بدانید و آگاه باشید
که به نیروی یزدان جهانبان و به زور ایزد برآرندۀ زمین و آسمان من بی گمان برای دین با این
سنبلی دینان رزم و پیکار جهاد و نبرد و کارزار غزای فرخ و شاد خواهم کرد و بداور یکتا و داور بی همتا
که اگر یک پای بند شتر از دادنیهای زکوة که آن چیزها در زمان فرخنده نشان پیغمبر پیشوای جهانیان
میدادند کم خواهند داد هر آئینه با این گروه تیرگی پژوه و بدروزی انبوه بآن کم دادنی و نغای دین
ستوه و هیجای دشمنان اندوه خواهم کرد این فرمود دانائی اندود و دلیری آمود بفرمود پیشگاه
فیروز و همایون فرجام و کارگذاران کشور اسلام فرمان جنگ آن بیدینان بی نام و ننگ روان فرمود
مومنان پاکیزه کیش و مسلمانان خجسته اندیش بفرمان آن فرمانروای مومنان و فرماندۀ مسلمانان
کاربند شده لبه وری تهمتنی و سپهداری لشکرشکنی و شمشیر خدای و تیغ داوری شمشیر پاک سر پلید
کافران برید خالد بن ولید لشکر بسیاری و سپاهی انبوهی از مومنان دلاوران و دینداران و مسلمانان
دلیران و نیکوکاران برای کارزار آن بی دینان و بنابر پیکار آن برگشتگان بصد خوشی روان و بهزار
دلخوشی دوان گشتند و سالار لشکر اسلام و سپهدار مومنان خجسته فرجام بر سر آن سیه کاران تیره روز تباه
اندوز رسید بجنگ و رزم در پیوستند و پس از داد دلاوری و کر و فر صفدری و کوشش جان دادنی
و جان ستانی بران سیاه بختان فیروز و بران ناکسان پچیرگی اختر بخت افروز گشتند و چون بزور
خدای جهانبان و بلندی بخش شاهنشاه گیهان آن پیروزی و چیره دستی مسلمانان زبانزد که
و مه و دریافت خورد و بزرگ گشت پس از آن هیچکس از مومنان سست ایمان و مسلمانان کم اسلام
و ناکسان را تاب نمانده و زهره و توان نشد که از کم و بیش فرمان شریعت همایون نشان و خرد و کلان
فرمود دین اسلام فرخندگی آمود سر تابد و سر مو باز زند و در همه کشور مومنان فرمانهای ایمان روان
و بر همه مسلمانان کارهای اسلام چون مهر تابان و مانند ماه درخشان و چون بفرمان یزدان بیچون
خرمی اسلامی چنین شد و کامرانی ایمانی انچنین یار بسیار نیکوکار سرور پیغمبران پروردگار عمر همایون نگار
و بارکه از بزرگ دانایان روزگار و سترگ بینایان درست کار بود و پیش بینی فرمانروای خود را
از این نبرد اسلام آورد باز میداشت بر دانشمندی حضرت ابوبکر صدیق بهتر و برتر یاران خوشتر پیغمبر بالاتر
و والا گهر آفرینها نمود و زیرکی آن سراپا بزرگی را بسا بسا ستود و فرمود که پخته فرزانگی همین بود
و درست دانشی همین که رهنمائی داوری فرمان فرمائی نمود و بیاوری بخت بیداری بیاری
شاهنشاه کردگاری بااین جنگ و پیکار در بهروزی بروی دین سراسر فر و پیروزی کشود بیت

لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه ست ✤ لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگردد ✤ زهی دانای دانایان دین و دنیا و فهی بینائی
بینایان هر دو سرا و خوشا خرد و دانش بیشوایان دین محمدی سراپا زیرکی رسا و خرنا فرهنگ و بینش رهنمایان شریعت

احمدی سرسبز فرزانگی آرا | **وصیت بیست و ششم در داددهی فرمان بیدادنهی** | ایزد و فرمان فرماکه فرماندها

به فرماندهی برگزین برای دادن داد ستمدیدگان سربلندی داده و یزدان خسروان سازکه خسروان را
خسروانی بخشیده بنابر کیفرستانی ستمرسیدگان از ستمگاران خسرو نموده پسندیده داور دادار بزرگ شیوه
داد فرخی اندیشه ست و ستوده پیغمبر سترگ پیشه فرخندگی آویزه دادن داد خدای گیهان بان خود را بکار
داد ستوده و پیغمبران پاک جانان را آن فرمان فرموده شاهنشاه جهانبان کاخ جهان را بستون های
داد افراشته و فرش زمین و سائبان آسمان را بسنگ فرش و چوب و ریسمان داد استواری بخشیده
شاه گیتی بان باغستان اینجهان را آب ریزهای دادها شادابی و سرسبز بها داده خوش رنگینی و خوشبوی
ارزانی داشته و گلستان و بوستان گیتی را به گلبنها و گلزارهای داد بارنگ و بو کرده و پیدا کننده هر دو
سرا روز بزرگ را آئین داد دادن روز بزرگ نموده و بلندنامی و ارجمند کامی آن روز به بسیاری داد دادن نموده
روز قیامت
جان مژده بهشت دادگریست و در دادن رنج دوزخ ستمگری همه کار و بار آرام مینوی شاد کام بداد
خوش فرجام خوش خوشش بسته است و همه رنج و سختی دوزخ زشتی سرشتی به بیداد بدسرانجام رنج رنج سرشته
جان بخش هر دو جهان روان هر دو جهانیان داد نموده و روان ده هر دو سرا جان این و آن داد کرده زیب
کلاه شاهی گوهر داد ست و آرایش تخت پادشاهی بگوهرهای داد پیرایش دیهیم خسروی دادگری
ست و نیایش افسر شهریاری پاداش ستمگری بزتن پادشاهی قبای شاهی بدون دست کاری داد
راست و درست نیاید و جان و روان جهانداران را آرام جان و آرامش روان بجز آرایش داد آرای
بکام جان و روان خوش بخش و خوشکام نشاید شاهشاهی و سردار سرداری و برتر برتری و مهتر مهتری داد
نوازی ست و فرمان فرماندهی و افسر افسری و خوشتر خوشتری و بالاتر بالاتری بیداد گذاری در آئین کلاه
دادن داد خوبی و خرمی اینخانه خاکیست و فرخی و فرخندگی آن کاشانه پاداش بدی و نیکی خوشنمائی
کلاه و کمر شهریاری بی آرایش فریادرسی بدنماتر از کفش شکسته بیکسی ست و کر و فر تخت و دیهیم
جهانداری بی پیرایش ستمزدائی بدنمودتر از چوب گسسته پا افراز چوبین گدائی تا آنکه بلبل داستانسرای
ستمگذاری در باغستان جهان بر شاخسار فرمان روائی بهزار زور و شور نغمه سرا نگردد آب و رنگ
باغها آبادی گیتی آب و تاب نپذیرد و تا آنگاه که گلهای خوشرنگ و بوی داد نوازی در گلستان گیهان

برگلبنهاے کشورکشائی با هزاران رنگینے وخوشبوئی چمن آرا نشود بوستان شادی آبادی
دنیا سرسبزی وشادابی نگیرد جان گنجهاے بسیار کشورکشایان داد آراستگے فراوان ست وروان
زر وسیم بیشمار جهانداران ستم کاهش بی پایان بخت بلند بر داد بلندست وتخت ارجمندی
بافریادرسی ارجمندی روشنی ایمان همایونی نشان بکوتاهی تیرگی دست درازیست
ودرستی اسلام شادمانی نمایان باستمدیدگان دمسازی هر جا که خرد سبے گرانست هر آیینه
باداددهی سبے پایان ست وجائی که زیرکی فراوان ست بی گمان بافریادرسی بیشمارانست
دانائی را باداد یگانگی ست ونادانی را باستم همخانگی ونیکوئی را باداد همرازی ست وبدی را
بابیداد دمسازی پیشروِ نیکان پیشوائی داد ست ورهنماے بدان رهبر بیداد وفرّ وفرزانگی
را باداد فزائی خویش سروکارست وبدبختی وبیخردی را بابیدادی بدنما روزگار آیمان واسلام
فرمان فرما بداد اند وکفر وشرک رهنما به بیداد شهرستانِ جهان بداد آرائی آراسته وباآب وتاب
ست وباغستان گیهان بستم زدائی پیراسته وشاداب شاه بند وبست پادشاهیها بند وبست
داد ست ودستور خویش آرایشهاے خسرویها دستور داد لشکرکشی خجستگیهاے فرمانروائیها از بیخ
برافگندن سرکشیهاست واسپهبد فرخیهاے جهانداریها ازبن برآوردن دست درازیها گوهر دریاے
جهان در درستی ست وآب گوهر گیتی فریادپرسی وخزان باغهاے کشورها درد دهی ست
وباد برگ ریز گلزارهاے پادشاهیها آه وناله پگاهی سبزه زار گیتی ببارش دادرسی سرسبزی
رسی ست ومرغزار جهان از چیره دستی ستم بخشکے نزدیکی دوکان هاے شهرستانِ گیهان شهریاران
شهریان را فریادپرسان دوکان داران شهرآبادان اند وکامروایان ناپرسانان راجیان
ناخداترسان زیبایش چهره زیبائی جانان زیبائی کشور را کم آزاری وسنے آزار رسے
زیبائی افزائی ست ودر تیره سازی رخ روشن سراے سپنج فرخی آگنج دست ستمی
وپرآزاری سیاهی نمائی در دادن داد دادگوئی آن اندازه که بے اندازه گفت وگو
رد و هنوز از اندازه خویش بیش یکے در یکے باشد ودر گفتار خویش کردار داد دادن
بان پایه که سرمایه سخن بکار شود تا هم از مایه سخن بهتری وخوشتریش سخنی هم
نباشد نگاه برین همین بهین ونیکوترین ست که برتریش از سخن سراپا روشن و
سرسبز خجستگی چمن چمن وسراسر فرخندگی گلشن گلشن وهمه فرخی نشیمن و
سخن ونگارشش نیبای شنیدن ودیدن پاکتر یزدان وبزرگتر دادار گیهان

وستر گشاهنشاه دو جهان دریافت گردد و بدانش رسد وبنابرین هم این گزین زیباترین ست
که بالاتریستش از فرمود دانش کشود وخرد افزود وزیرگی افزود و پیغمبر خدای والا ستود و در پیرویش
یکسر سود و در فرمان برداریش تا پا بهبود بر وسی بیشماران درود و بی پایان مهرهای ایزد یکتای خود
و داور بی همتا بهبود بهوش گراید و بینش در آید **آیات** وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را
یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلٰى اَنْ لَّا تَعْدِلُوْا بر آن که عدل
نکنید در باب ایشان ونقض عهد ایشان کنید اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى عدل کنید که عدل
نزدیکتر ست به پرهیزگاری و چون با کفار بمرتبه تقوی اقرب ست خیال باید کرد که عدل با مومنان در چه
مقام خواهد بود **مثنوی**
عدل کن زانکه در ولایت دل ✤ در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملک آرای ✤ دین و دولت ز عدل ماند بجای
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در ظلم وستمگاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بدرستی که خدا داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه ظلم میکنید از ظلم و عدل
و نیز خدای تعالی در فرقان حمید یعنی قرآن مجید فرمود **آیت** اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی
يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط ست
میان تعطیل و تشریک وقائل شدن به کسب که متوسط ست میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد به اداے
فرائض که متوسط ست میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون سخاوت که متوسط ست میان بخل
و تبذیر و شجاعت که متوسط ست میان جبن و تهور وَالْاِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت
یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع به نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودای اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ
كَاَنَّكَ تَرَاهُ از آن خبر میدهد وَاِيْتَآءِ ذِي الْقُرْبٰى وامر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک
و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ و باز میدارد از عمل زشت
که افراط ست در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و غیر آن وَالْمُنْكَرِ و از فعلیکه انکار کنند
بر مباشر آن و آن اجراے قوت غضبی ست در غیر موضع چون قتل النفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ
و از ستمگاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت واهمه ست مانند استعلا و استیلا برین نوع
بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدا تعالی را شما را به امر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ
شاید که شما پند گیرید **احادیث** عَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ روایت ست از ابی امامه که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عَبْدًا اَذْهَبَ

أخِرَتَهُ بِدُنيَا غَيرِهِ بنده ایست که برد آخرت خود را و برباد داد بسبب دنیاے غیر خود
یعنے دنیا براے دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد رَوَاهُ ابنُ مَاجَه روایت کرده ست
این حدیث را ابن ماجه در سنن خود **وَعَن** عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ اِيَّاكَ وَدَعوَةَ المَظلُومِ و روایت ست از علی رضی الله تعالی عنه که گفت
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم دور دار خود را از دعای مظلوم فَاِنَّمَا يَسأَلُ اللهَ حَقَّهُ
زیرا که وے مے طلبد از خداے تعالی مگر حق خود را وَاِنَّ اللهَ لَا يَمنَعُ ذَا حَقٍّ حَقَّهُ و بدرستی که
خداے تعالی منع نمے کند هیچ خداوند حق را از حق وے **وَعَن** اَوسِ بنِ شُرَحبِيلٍ بضم
شین معجمه و فتح رای و سکون حای مهمله و کسر موحده مرا و را صحبت ست حدیث او نزد اهل شام ست
و شرحبیل بن اوس دیگر ست او نیز صحابی ست نزول کرد حمص را راوی ایحدیث اوس بن شرحبیل ست
کذا فی الاصابه اَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ بدرستی که اوس شنید رسول الله صلی
الله علیه وسلم را يَقُولُ میفرمود مَن مَشَى مَعَ ظَالِمٍ لِيُقَوِّيَهُ کسی که رود با ظالم تا تقویت و تائید
کند او را وَهُوَ يَعلَمُ اَنَّهُ ظَالِمٌ و حالانکه آن کس میداند که وے ظالم ست فَقَد خَرَجَ مِنَ الاِسلَامِ
پس تحقیق بیرون آمد آن کس از مقتضاے اسلام رَوَاهُمَا البَيهَقِيُّ فِي شُعَبِ الاِيمَانِ
روایت کرده ست این هر دو حدیث را بیهقی در کتاب خود که مسمی به شعب الایمان ست **حکایت**
پدر مردمان جهان و بزرگوار پیدائیان گیهان برتری دم و خوشتری همدم و فرخی بهم و فرخندگی توام بهتر و مهتر پیغمبر
آدم بر وی بی پایان مهرهای بزرگ خدای پیداکننده خشک و نم در میان بزرگی پیغمبری و سترگی شاهی و داد
گستری فراهم بود و در فرمان روائی و ستمزدائی باهم که در زندگیش جهانیان چه مرد و چه زن همه پیدای او
بودند بفرمان جهانبان تا زیست بر آنان سربسر داد دهی و نیکو خوبی و خجستگی نهی نمود و همه روے زمین را از
زشتی زبردستی و بدی دراز دستی پاک و پاکیزه کرده و بفرخندگی و فرخی نیکی و دینداری خوش و خرم داشته و از
پسران و نبیرگان و دختران و دخترزادگان هر که به پیروی آن بهترین آئین بهین دین گزین از وی آفرین
ستایش بهرها رسیده و آنکه جز این بد دین شده در پی اهرمن دوزخ نشین شتافته بشیار ان نفرین و سزاهای
سنگین از وی یافته سراسر زیست و سربسر زندگی بدین افزون و داد دادن بسر نموده و نیکیروزیهای گیتی
و سزای کارهای جهان دست بدستی بآئین یزدان بزرگ آموزی و ستم سوزی بانجام رسانیده **حکایت**
پیغمبر با نیکیران بزرگی همدمی و بی پایان سترگی دم بدمی و بدرازی زندگی خوشکامی و نیندو اندر ز
سه اسرنامی و در شکیب نیکو استوارکامی و در شکستن کفر کفار نامی و پاکیزگی و فرخندگی را سربسر همی بهتر

و مهتر پیغمبر نوح آدم دومی بر بهردوان بشیاران مهرهای بزرگ یزدان باد بآن اندازه باداد و بآن پایه پرستش فرباد
بکار و بار بود که نگارشش از زور نگارنده بیرون و گفتارش از نیروی گوینده افزون ست زندگی پنجاه کم هزار سال
را در برابر کافران بند و اندرز راه نمائی آیین گیهان خدای بسر برده و آن زیست بسیار و دراز را تا سه
پشت آن دوزخیان بسرزنش بد دینان و کاوش بازشت کیشان بانجام رسانیده و رو بروی بزرگی و
فرخندگی موبویش کافران بدکیش و مشرکان ستم اندیش تا سه زاد و پیدایش جان بزرگ و پاکش و تن سترگ
و فرخش را به بسیار ستم و بیشمار رنج و آزار دادن رنجانیدند و به بساو بیکران دست درازیهای نامهری و
بیدادی دردها در دادند مگر آن پیغمبر خجسته نهاد و آن مرد ایزد بهتری نژاد از بیکرانی داد و بیشمارانی راستی
و درستی نهاد تا آن روزگار دراز و آن روزهای دیرباز گاهی و هیچگهی بدرگاه یزدان جهان پناه برای بد
خواهی آنان لب نیاز نگشوده و خواهش بدی نخواسته انجام چون دید بدید خرد بینا و نگاه دانش افزا
دید که در سرشت آن گمراهان پلیدی سرشته و پیدایش آنان از روی سرشت ناپاک گشته اگر هزاران بار برایند
بجز زشتی نزایند و اگر صد هزاران هستی رسند بدون بدی نزیند بنابرین برای نابودی و بربادی آن
گروها گرد و بیدادی ببارگاه برتر یزدان هویدا و نهان آگاه لب فرخنده و زبان فرخ گشوده و آن درخواست
براستی رسیده و راست برآمد و همه آن کافران و بدکیشان از راه آب با آتش رسیدند و از در آبی
به خانه آتشی جای گزیدند خدای بالای با آمرزش از آب و آتش و خشم خود دوزخ برشش و با سوزش
ما همه مارا پناهها ده و پناهها دارا دا آیین نیکی داد دهی و سپهر جهان بهی آن باشهی از بیدادی

وصیت بست و هفتم در اجتهاد جهاد

من صولت فاروقی بگوش این حدیثم ز خیر الوری ✤ که جنت تهِ سایهٔ تیغها و دگر گفته است
آن رسول عزیز ✤ که حق دوست دارد ز دنیا دو چیز ✤ یکی قطرهٔ خون مرد شهید ✤ که از تیغ
کافر بهامون چکید ✤ دگر آن سرشکی که خوف اله ✤ فرو ریزد از دیدهٔ پرگناه ✤ غزا سراپا
صلاح و سداد است و جهاد خیر معاد جهاد عماد دین ست و غزا رکن رکین مجاهد سراسر مجاهد ست و
غازی بلند مقاصد کارزار کفار کفارت گناهان ست و پیکار اشرار دافع شر زنار مرابط فی سبیل
الله تعالی مفضال هر دو سرا است و محافظ ثغر اسلام ذو مکارم دنیا و عقبی مقاتلت مشرکان فزاینده
ایمان ست و محاربت کافران موجب دخول جنان مقاتل مشرکین مستحق خلد برین ست و محارب کافرین
مستحق علیین قاتل مشرک سالک مسالک جنت ست و مقتول کافر ناهج مناهج مغفرت آبروی دارین

در عزم رزم کافران ست و سرخروئی کونین نصیب شهیدان شعر چون شهید عشق در دنیا و عقبی
سرخرو ست ❊ ای خوش آن ساعت که مارا کشته زین میدان برند ❊ کرّار بر کفار مقرب حضرت کردگار
ست جل قربه و صفدر فجار مغفور جناب پروردگار عز غفرانه نبرد آزمای میدان غزا ولی ولایت لایزالی
ست و مبارز عرصهٔ جهاد مالک ملک لم یزلی غازی رشید ست و شهید سعید مجاهد مصیب ثواب جلیل
ست و قتیل سبیل حضرت جلیل جل جلاله در جنات جمیل شعر صدای تیغ تو آمد بزم رندی دلان ❊
کدام سر که در و ذوق این سرود نماند ❊ کافر کشتن تخم زراعت فوز و فلاح در زمین جنت کشتن ا
و کفر شکستن آب و گل سعادت جهت تعمیر کاخهای بهشت سرشتن آتش گرش جنود ایمان جنگ
با کافران ست و اسپهبد عساکر اسلام نبرد با مشرکان شمشیر قتل کفار جوگان گوی سعادت ربانی
دین و دنیا ست و تیغ جان ستان فجار برق سحاب شرافت هر دو سرا شعلهٔ سیف غازی خرمن سوز
معصیت ست و شمع شمشیر مجاهد جهان افروز تیرگی ضلالت سیوف غزاة متعالیه خزائن سعادات
و تیغهاے مجاهدین کلید هاے ابواب کرامات گرم بازاری کارزار کفار طرفه کاروبار دارد که فوائد
و منافع سوزآن هر دو شمع فوز و فلاح افروز ست که غازی در حیات با سرفرازیست و شهید در ممات در
کمال نشاط و انبساط سازی رباعی یار آمد و گفت خسته میدار دلت ❊ دایم با مید بسته میدار دلت
ما را به شکستگان نظرها باشد ❊ ما را خواهی شکسته میدار دلت ❊ گلزار عبادات شاه گل قتال
فی سبیل الله تعالی ست و گلستان طاعات را گل سرسبد حرب لوجه الله اعلی مشاطهٔ چهرهٔ دین اسلام مبارزت
با فاسقان ست و باد بهار رنگ و بو افزای بوستان شریعت مشاجرت با فاجران مشتاق شدائد غزا
ذو استحقاق سلطنت ست و شایق مشاق جهاد مشتاق شادمانی جنت آمر معروف که در شرایع اسلام از اعظم امور ست
بی دستیاری جلادت للهی تاثیرش معدوم ست و نهی منکر که در سنن دین از افاضل عبادات ست بی مددگاری جرات فی
سبیل اللهی اثرش مکتوم برای حصول حکومت شرع وسیله به ازین نیست و بنابر وصول سلطنت ملت ذریعه نیکوازین نی اشعار
که اورنگ شاهی خریده به زر ❊ کلاه امارت گیر دلیر ❊ بود پادشاهی بشمشیر و بس ❊ بمیراث نتوان گرفتن زکس ❊ شرر تیر
شرک به و بارش باران تیر دستان صف شکنان یانی فروشندی نیست و خرمن گنده کفر بغیر سوزش برق دشمن فگنان اسلامی سوختنی
فی جهاد آرایش و چمنستان نبوت انبیا است علیهم الصلوة والسلام و غزا پیرایش بخش باغستان ولایت اولیا علیهم الرحمة والرضوان و سجاعت
لله آرایش کن گرم بازاری عالم علما است علیهم الفضل والغفران کمال جهاد ازین جا پاید که حضرت حکیم جل حکمه در کتاب قدیم آیه کریمه را بنام
آیه سیف سرفرازی بخشیده و رسول محب و محبوب خویش را بلقب نبی السیف معزز و مباهی فرموده
صنعت جناب رسول اللهی علیه آلاف صلوة و سلام غزا بود و حرفت صحابه مغفرت پناهی رضی الله عنهم

تیغ کفر زدا راحت دو جهان نصیب غازیان ست و حور و غلمان مشتاقان شهیدان **فرد** فردا که دوست کشته خود را نداکند؛ خیزد ز خاک بار دگر جان فدا کند؛ هرکرا شوق دریافت شرائف شیردلی للهی باشد از کتب احادیث و سیر و تواریخ صفت نزه شیری نفس النفیس رسالت دستگاهی علیه الصلوٰة والسلام که ذات اقدس سراپا بها درے بود و وصف شیردلی صحابه سربسر دلاوری مطالعه کند که آن اشجع شجعان و آن شیران ایمان در جهانگیری جهادے چه قدر کوشش للهی بجا آورده اند و چه مقدار شجاعت و شهامت فی سبیل اللهی بتقدیم رسانیده **من صولت فاروقی**

ابیات

	زده بر سر لات و عزی تبر	شکسته پرستنده شان را کمر
زبعد نبی با خلافت جناب	زده دست بیعت چه شیخ و چه شاب	زخون ریزی مرتدان عرب
برآهیخته تیغ قهر و غضب	به ارض یمامه بشمشیر و سیف	به قتل مسیلم نخوردند حیف
پس از قلع ارباب ردت تمام	زده فال تسخیر ایران و شام	دلیر عرب تا در قادسیه
زده آب بر آتش فارسی	بشامی دیار آتش کین زدند	بشام و سحر نوبت دین زدند
پس از رحلتش در زمان عمرؓ	به اعدای دین حمله شان کینه ور	گهی بر شهان عجم تاختند
عجم را مطیع عرب ساختند	در ایران زمین از کران تا کران	ز گبر و ز گبری نمانده نشان
ربوده ز آئین زردشت زنگ	زده شیشهٔ کیش مردک بسنگ	ز یکسوے تسخیری شام و روم
پراگنده صد جا هرقلی هجوم	به اردن بصری و دیگر دمشق	بروی ظفر کرده وا چشم عشق
بشت عباد بن بشیر ز زمین	به فتح و بنصرت شده همنشین	گهی جوسیه تازده گاهی حماه
گهی رفته بر بعلبک رزم خواه	گهی بر فلسطین نشان تاختن	گهی بر حلب رایت افراختن
دویدن گهی فاتح ایلیا	ز در قفل بیت المقدس کشا	گهی عازم فتح انطاکیه
نمودن کوس تسخیر قیساریه	گهی حمصیان را به هیجا درون	چو بسمل طپاندن بخاک و بخون
گه از حمص یکبار خصم آرزو	نمودن سوی دشت یرموک رو	بیرموک افواج روم و فرنگ
بصد جهد کوشش از نام و ننگ	بهر رزم برپاس ناموس دین	سرشتن بخون نصاری زمین

آیات قرآنی بر فضائل اینعنے نازلست و احادیث رسول سبحانی بر بیان مکارم استعمال سیف و سنان ایمان داخل **آیات** وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید اے گروه مومنان لِمَنْ یُقْتَلُ مر آنکس را که کشته شود فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای تعالی یعنے در جهاد اَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند صحابه رضی الله تعالی عنهم بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضے بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه

فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ
ولیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و نیز حق تعالی فرمود و فضل
شهدا بیان نمود آیت فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای تعالی الْمُجَاهِدِيْنَ جهاد کنندگان را
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ به مالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِيْنَ دَرَجَةً بر نشینندگان
بعذر پایهٔ بلند که آن غنیمت ست و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد
دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده کرده ست خدای تعالی
پاداش نیکو که آن بهشت ست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب به زیادتی عمل خواهد بود
وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِيْنَ و تفضیل کرد خدای تعالی مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِيْنَ بر نشستگان
بے عذر أَجْرًا عَظِيْمًا مزدے بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِّنْهُ پایه های بلند از خدای تعالی در آخرت
و گفته اند در بهشت هفتاد درجه ست و میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو راه هفتاد ساله
وَمَغْفِرَةً وَّرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای تعالی آمرزندهٔ
گناهان گذشتهٔ ایشان رَّحِيْمًا مهربان برایشان در ازدیاد اجر ایشان و نیز جناب
رب العزت که شان او بنهایت عظمت ست می فرماید و مومنین را به شجاعت و دلیری حکم می نماید آیت
وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان
این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد (نام موضع) نازل شد که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ
احد بسیج خواست که از عقب ابی سفیان رود و صحابه از جراحات متألم (دردمند) بودند حق سبحانه می فرماید
که إِنْ تَكُوْنُوْا تَأْلَمُوْنَ اگر هستید شما اے مومنان که دردمند شدید از جراحات فَإِنَّهُمْ
يَأْلَمُوْنَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند اند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُوْنَ همچنانکه شما دردمند
هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدا مَا لَا يَرْجُوْنَ
آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا
عَلِيْمًا دانا بضمائر شما حَكِيْمًا محکم کار در امر و نهی **احادیث** عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رض
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت ست از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْقَانِتِ بِآيَاتِ
اللّٰهِ لَا يَفْتُرُ مِنْ صِيَامٍ وَّلَا صَلٰوةٍ مثال جهاد کننده در راه خدا مانند مثل روزه دار
قیام کننده در نماز خواننده آیات خدای تعالی که سست و ملول نمیشود از روزه داشتن

وقت از نماز گزاردن حتی یرجع المجاهد فی سبیل الله تا آنکه بر گردد آن مجاهد در راه خدا جانب خانهٔ
خود متفق علیه اتفاق کرده اند بخاری و مسلم رح در صحیحین بر روایت این حدیث وعن انس رضی
الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و روایت ست از انس رض که گفت
فرمود رسول خدای تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم لغدوة فی سبیل الله هر آئینه رفتن در اول روز
در راه خدا برای جهاد و جنگ از کفار فجار نابکار او روحة و رفتن در آخر روز در راه خدا برای
جهاد و قتال از اشرار نگونسار خیر من الدنیا وما فیها بهتر و خیر ست از دنیا و از آنچه در دنیا از مال
و منال ست متفق علیه اتفاق کرده اند بخاری و مسلم در صحیحین بر روایت این حدیث از ارشاد
آیات و احادیث مستفاد گشت که مجاهدین را سراسر نوید سعادت ها و یدست و غزاة را سر بسر بشارت
رشید لهذا عقلا را باید که بخرد خورده بین باسباب حسن مآب پی برده به انفاق مال و جان و کوشش سیف
و سنان در راه خالق انس و جان جل خلقه مصروف شوند بیت سر را اگر بهر نثار آفریده اند ❀ بار سے
به گردنم بچه کار آفریده اند ❀ حکایت حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین مقتدای
صوفیین بنیاد اسلام از و مشید مرشدنا سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان
احیانا در اوقات جذبات محبت آلهیه این ابیات نادره بر زبان فیض ترجمان گذرانیده اند
شعر دلم براه تو صد پاره باد و هر پاره ❀ هزار ذره و هر ذره در هوای تو باد رباعی

در مسلخ عشق هر عدو را نکشند (جز نکورا)
مردار بود هر آنکه او را نکشند
بر خیز و به تیغ تیز بنشین

قطعه

لاغر صفتان زشت خو را نکشند
ای آنکه زنی دم از محبت
یا از ره راه دوست برخیز

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
از هستی خویشتن بپرهیز

حکایت

محیی سنن اسلام و خادم شرع حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام اعنی امام عالی مقام
جناب سید احمد شهادت فرجام مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان به هدایت
هادی انس و جان در زمن فتن که مراسم شرع روشن یکسر تیرگی فن و راحت و آرام اسلام
سر بسر بامحن گشته جان بخش سنت سنیهٔ جهاد و روان ده سجیهٔ رضیهٔ غزا سمنت معاد علی سبیل
سنت گشتند بعنایته تعالی اشرف محض لله و صرف لوجه الله علم کارزار کفار بر افراشتند
و گروه مومنین خلوص آگین و انبوه مسلمین اخلاص آئین را در رفاقت برگزیدند و تا سالها
بجهت استرضای حضرت الٰهی و بنا بر حصول مثوبات اخروی با معاندین دین پیکار پر شر و کین
فرمودند و گوهر گرامی جان را که بهایش حکم عنقا دارد در برابر جان بازیے در راه حضرت

بی نیازی جل شانه بقدر خزف و مقدار ناچیزے مزخرف نه نهادند و اکام مرام سراسر ناکام کام و دهان جان را به شهد شهادت حلاوت بخشیدند رضی الله تعالی عنه و عنا **قطعه**
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت ✤ کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد ✤ پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید
احول از چشم دو بین در طمع خام افتاد ✤ و بر سبیل مدام به غازیان اسلام و لشکریان ظفر فرجام تاکید اکید می شد و گرد غبار ریا و نفسانی به آب زلال مواعظ سبحانی از لوایح خواطر شست و شو میکردند که زنهار اقدام کارزار بتقاضای نفس و شیطان و هرگز تقدیم پیکار به ریا و سمعت سراپا خسران ننمایند و برحمت حضرت جهان پناه جل ذکره آن سپاه تقوی دستگاه را اخلاص فی العمل تا آن مرتبه رشن بود که اگر محامد للهی یک یک سپاهی از ان لشکر ظفر انتباهی بقلم آید دفتری باید غیر متناهی که رقمش بانجام رسد **شعر** کلید اهل سعادت قبول اهل دل است
مبادکس که درین نکته شک و ریب کند ✤ شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد ✤ که چند سال بجان خدمت شعیب کند ✤ و مشق فنون شجاعت مخزون سپاهگری مثل اسپ تازی و شمشیر بازی و خنجر گذاری و نیزه گردانی و توپ و تفنگ اندازی و قواعد جنگ آموزی و قلعه شکنی و دشمن کشتنی به نیت جهاد و غزاے فرخ نهاد همیشه کرده باشد و آلات پیکار و ادوات کارزار مانند تیغ و خنجر و توپ و تفنگ صفدر و مایحتاج آن بخوبی گرد آورد تا وقت کار عاجز و بی کار نماند **فرد** غازی بدست پور خود شمشیر چوبین میدهد ✤ تا او بدان استا شود شمشیر گیرد در وغا ✤ **حکایت** در ابتدای شباب که پیشوای شیوخ و شاب محبوب درگاه صمد جناب سید احمد ورزش می ساختند مطیع حکم جناب منان سید عبد الرحمن که خواهرزاده حضرت عرفان اند و قوی و جوان بودند بر هر دو پشت پاشنه استاده کرده و کمربند بدست شان محکم داده بزور آزمائی و ورزش مشغولی میفرمودند و بتعداد هزار بیام نموده هر دو زانو راقیام میدادند و بازبر سر کار میشدند تمام ورزش و کلیه ریاضت قوت آمیز رشش برین قیاس باید کرد **مصرعه** قیاس کن زگلستان من بهار مرا **مصرعه** سالی که نکوست از بهارش پیداست **حکایت**
تهمتن ایمان و پیلتن عرفان و روئین تن اسلام و لشکر شکن کفرهٔ ظلام حضرت امیر المومنین شیخنا و مرشدنا جناب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان آوستاد سخن و شاعر کهن فصاحت و بلاغت قیاسی فردوسی اگر درین زمان بودی بدید فضائل آن سراپا فضل در مدح رستم دستان چنین اغراق جائز نداشتی **شعر**
جهان آفرین تا جهان آفرید ✤ سواری چو رستم نیامد پدید ✤ بلکه مستحق ستایش هذا النفس آن بافزایش و انستی

نظم به یزدان بر این شاه باد آفرین | که بوده باو بخت و دولت قرین | خداوند تاج و خداوند گنج
خداوند شمشیر و مغفتان و رنج | گواهی دهد در جهان خاک و آب | همان بر فلک چشمهٔ آفتاب
که چون او نبود دست شاهی بجنگ | نه در بخشش و کوشش نام و ننگ |

حضرت ممدوح بعنایت جناب کردگار جلشانه به نیت غزای کفار کمال فنون پهلوانی و دستگاه هنرهای شجاعانی بمرتبهٔ حاصل فرموده بودند که در میدان ستایش بیش علو بیانی و صفتش غلو مداحان رو بگریز دارد و در عرصهٔ نگارش باحقاق نویسی صفتش اغراق مدح سرایان بمجال رستاخیز نکند و کاوش و رزش چنان و رتبهٔ بهم رسانیده بودند که فرط قوت آن نیکوکار علیه الرحمه یاد از زورآوری رستم و اسفندیار میداد **حکایت** در نزدیکی تکیهٔ قدسیه که از عهد آبا و اجداد وطن شرافت موطن آن کرامت نشیمن ست تنهٔ درختی بس قوی و سطبر جهت مصارف مطبخ بریع بودند و آبیکه در زیر تکیهٔ قدسیه روان ست خواستند که دران اندازند تا از راه آب باتشش رسانند چهل کس به برداشتنش هر چند قوت نمودند آوردنش نتوانستند حضرت معارف مرتبت بسماعت این حالت کلمهٔ طیبهٔ بسم الله فرموده بنا بر برداشتنش برخاستند و بدست مبارک خویش تا وردنش مشغول گشتند آن وقت ده یا نزده کس دیگر از مریدان سعادتمندان برای استسعاد همراهی نمودند آنحضرت بقوت بازوی جلادت آن چوب کلانی آشوب را در آب انداختند قیاس زور آن فیروز را ازین باید گرفت و بر ندرت قدرت حضرت زورآفرین جل کماله باید شگفت **فرد** آن زور بازو که خدا داده بد بدو ❊ رستم بزیر خم کمندش درآمدی ❊ **حکایت** حضرت مرشد اهل زمانی و مودب اقاصی و ادانی مقتدانا ممدوح مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان بخیال آنکه اگر گاهی در مصائب جهاد و متاعب غزا کار شناوری افتد مشق سباحت به آن مهارت داشتند که در تهٔ آب بغوطه فرو شده برزمین نشسته دو رکعت نفل ادا میفرمودند و دیگر مزاولت و قوت شناوری را ازین حالت باید شناخت **شعر** عاشقی سخت بلائی ست شنیدی برکت ❊ بهر این کار مهیا جگرت باید کرد ❊ **حکایت** مولانای تقوی تصرف و تورع توقف و صاحب تصوف جناب مولانا حاجی محمد یوسف که از اعزهٔ رفقای شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة و الرضوان بودند و در علم بی مثل و در عمل بی بدل به نیت جهاد و غزا در تیر دستی تفنگ اندازی آنچنان مشق و مهارت بهم رسانیده بودند که در سه چشم زدن بندوق سر میکردند و دیگر مجاهدین سراپا دین نیز بشوق پیکار کفار تکسیر کین مهارت های انواع و مشقهای اصناف در امور مصاف بدست آورده بودند **رباعی** همه مبارزه و جوشن شکاف و پیکان دوز ❊ همه کمان کش رزم آزمای و عالم سوز ❊ چو باد حمله بر و همچو کوه حمله پذیر

چو رعد بانگ زن و همچو برق تیغ افروز ✤ و مجاهد سراپا مجاهد را رعایت بسیاری از امور عقل و تدبیر ضرورست اگر مراعات آن تدابیر بنود انشاء الله تعالی جهانگیرست و الا بتقصیر یکی از اصول آن تدابیر مشاورت با ارباب کیاست ست و دوم از اعاظم آن قواعد قاعدهٔ جنگ و ستیزست با دشمن سزاوار گریز اگر تدبیر درین هر دو مقام بلند مرام نانموده اقدام بر محاربت کفار لیام خواهد نمود لا محاله در دنیا با نقص و زیان قرآن شده در روز جزا قرین عذاب و خسران خواهد گردید نعوذ بالله تعالی منه **نظم** زود باشد که خیره سر بینی ✤ بدو پا او فتاده اندر بند ✤ دست بر دست میزند که دریغ ✤ نشنیدم حدیث دانشمند

وصیت بست و هشتم در بهادری و دلیری

بدان اشجعک الله تعالی فی الغزاء و اسعدک الله فی یوم الجزاء که شجاعت عماد فضائل ست و دعوی فضل بدون این فضیلت باطل حکمای بصیر و عقلای خبیر این فضیلت کبیر را بقوت صبر و شکیب تعبیر فرموده و در رِ نصایح را چنین رشتهٔ تحقیق نیکو سفته که همه خیر دنیا و دین آدمی در ثبات قلب ست و الاسعادت سلب شجاعت از امهات فضائلست و صاحب آن بر صواحب اخلاق کامل فاضل همت استحصال رتبهٔ شاهی را شجاعت لازم ست و قصد استعلا بر مرتبهٔ بادشاهی را بسالت مستلزم دلیری سپه سالار لشکر اخلاق حسن ست و دلاوری اسپهبد عسکر سجایای مستحسن بهادری از اسباب برتری ست و صفدری از بواعث خوشتری **رباعی** مرگ در چشم هر که خوار بود ✤ در شجاعت بزرگوار بود ✤ هر که جان را عزیز میدارد ✤ با جهاندارش چکار بود ✤ مرد بطل مکرم دارین ست و جبان پر خلل محقر کونین هر که طالب عقبی ست پر دلی را جویا و انکه راغب دار اخری ست شیر دلی را شعار آرا حضرت قدس انبیا علیهم الصلوة و السلام شجاع بودند و ذوات پاک اصحاب علیهم الرحمة و الرضوان شجاعت اجتماع **شعر** مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا ✤ وَفَازَ بِاللَّذَّةِ الْجَسُورُ ✤ مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ لَمْ يَظْفَرْ بِحَاجَتِهِ ✤ وَفَازَ بِالطَّيِّبَاتِ الْفَاتِكُ اللَّهِجُ ✤ **قطعه** شاه ملک ست در عقد کسی کز روی جهد ✤ دست در آغوش با شمشیر و خنجر میکند ✤ آنکه پا را بر سر ناز و تنعم می نهد ✤ گرد گارش در جهان سردار و سرور میکند ✤ بادشاهی در چمن دادند گل را زانکه او ✤ باوجود نازکی از خار بستر میکند ✤ پسند نفوس انفس رسل علیهم الصلوة و السلام خصلت شجاعتست و حسیم اولیا را قدس سرهم جرأت شجاع مقبول حضرت خداست عز قبوله و جبان مردود بارگاه کبریا نعوذ بالله من رده متقی قوی دل مستحق ثواب ست و فاسق بد دل مستوجب عذاب مردانگی فرزانگی ست و بد دلی دیوانگی **قطعه** بشجاعت توان گرفت جهان ✤ هر که بد دل بود چه کار کند ✤ وانکه جرأت نماید اندر کار ✤ خویشتن را بزرگوار کند ✤

سجیهٔ شجاعانی از سجایای رفعت نشانیست و شیمهٔ جبانی از عادات زنانی و نجدت سبب سلطنت ست و
ضعف قلب باعث مذلت آفاق گیران و سلطنت شکوهان صفات نرشیری داشتند و جهانگیران و سپه‌سالاران
عادات صفدری آری قوت قلب از موجبات سعادات ست و بلی قوی دلی از اسباب کرامات **فرد**
آدمی را قوت دست از دل ست ✦ هر که او را دل قوی بازو قوی ✦ صف شکنی پیشهٔ حضرت یزدانی
ست جل اصطفائه و دشمن افگنی مقبول جناب سبحانی عز ارتضائه و رکیض ضرغام بلند نامی کام ست و دلاوری
التیام با حصول مرام مرد مردانه فرزانه ست و صفدر فردانه در مراد یابی یگانه **بیت** بس سینه نهاد دل بر مرگ خویش
روشنیها و ظفر آمد به پیش ✦ عجب دارم از جبان که با این صفت پر هوان در دوران چگونه روز و شب گذرانند
و با حیرتم از بد دل که زمین و زمان با وسعت و روشنی فراوان چرا بران عار زنان تنگ و تاریک نمیگردد
از زیست نامرد حیرانی دارم و از کامرانی آن سراپا پشیمانی پریشانی نمیدانی که از حضرت آدم علیه الصلوة
والسلام تا این دم بغیر صاحب شجاعت و سماحت را نام و نشانی پیدا نیست و نجدت و عطا را
به فضل حضرت کبریا جلشانه زمزمهٔ نیکنامی تا قیام قیامت پرتوانی ست **ابیات** هر که بد دل تر بود در کارزار
باشدش جان بی قرار از کارزار ✦ جرأتی کن پیش مردان در نبرد ✦ تا بر آید نامت از مردان مرد
تیغ زدن سکهٔ بلند نامی زدن ست و شمشیر زدن نقش نیک آوازه بر نگین روزگار منقش نمودن
حصول سعادت شهادت را سبب شجاعت ست و وصول کرامت جنت را موجب بسالت حق سبحانه
و تعالی عم نواله این شیمهٔ کریمه نصیب مومنان فرماید و جناب تبارک و اعلی جل جلاله این سجیهٔ مرضیه
قسمت مسلمانان کند آمین **ابیات**

بیا ای بیدل بیکار مانده
زبیم اندر پس دیوار مانده

دلیری کن که میدان از دلیر ست
اگر روبه دلیر افتاده شیر ست
دلی کز هیبت کوهی بلرزد
بر صاحبدلان کاهی نیرزد
دلیرانی که دور از بیم بودند
سپهسالار هفت اقلیم بودند
چه خوش گفتند مردان جگردار
که پای پشدستی را برون آر
گزین دست از همه در پیش باشی
بدین پا از همه در پیش باشی
ره صحرای رسوائی گریز ست
کلید مملکت شمشیر تیز ست
بیک دم عالمی را فتح کردن
به از ننگ همه عالم به گردن
سر دشمن روان از سر جدا کن
وگرنه رو سر خود در افگن
اگر صد بار زیر سنگ باشی
ازان بهتر که زیر ننگ باشی
ز غیرت گر یکی مردانگی کرد
تو گوئی جاهلی دیوانگی کرد
مگو جاهل که جای حیرت ست این
به از صد عاقل بی غیرت این
مترس از جان که گر دل بر سنان ست
هم از بیم خودش بیم هلاک ست
قوی دل شو که در میدان مردی
گر از کشتن بترسی کشته گردی
وگر تا بد ز دو تا آن هنگام

که مومنان ظاهر شدند وصف قتال راست کردند لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ از برای جالوت ولشکرهای او
قَالُوْا گفتند مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره ست
از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ ونگاهدار بتائید خود أَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان
حرب وَانْصُرْنَا ویاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ برگروه ناگرویدگان فَهَزَمُوْهُمْ پس بشکستند و هزیمت
کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللّٰهِ باعانت و توفیق خدا وَقَتَلَ دَاوٗدُ وبکشت داود بن ایشا علیه
السلام جالوت را به سنگ فلاخن که برخود وی زد وخود در سرش شکست ومغزش پریشان و لشکر او تار و مار
گشتند وطالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد واو را در بادشاهی شریک گرداند پس دختر
خود را بداود علیه السلام داد ونصفی از مملکت بوی بازگذاشت و بالآخرت تمام مملکت به داود علیه السلام رسید
وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ وعطا کرد خدای تعالے داود علیه السلام را بعد از قتل جالوت الْمُلْكَ بادشاهی وَالْحِكْمَةَ واورا
حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهٗ وبیاموزانید او را مِمَّا يَشَآءُ از انچه خواست وآن علمیست که پیغمبران را
بکار آید وگویند صنعت زره گری یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ واگر نه بازداشت خدای باشد
مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان برخے پس اگر دفع نکردی مشرکان را بسبب مومنان
جهاد کننده لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ هر آینه تباه شدے زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلٰكِنَّ
اللّٰهَ ولیکن خدا ذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل ورحمت ست عَلَى الْعٰلَمِيْنَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها
که در و معجزات واضح بود اٰيٰتُ اللّٰهِ نشانهاے قدرت خداوند ست نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا
بر تو یعنی جبریل بر تو میخواند به فرمان ما بِالْحَقِّ براستی بر وجهیکه مطابق واقعست واهل کتاب آنرا مسلم میدارند
وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ وبدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی بهمه خلائق ایت وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد
ونسزد هیچ نفسی را اَنْ تَمُوْتَ آنکه بمیرد اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او ونوشته ست خدا
این حکم را در لوح محفوظ كِتٰبًا نوشتنی مُؤَجَّلًا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از ان نمیرد واز ان
نیز درنگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان ست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرکه
داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر ست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و مرتضی علی را رضی الله تعالی عنه

درین معنی دو بیت ست ـه
يَوْمَ لَمْ يُقْدَرْ لَا يَأْتِي الْاَجَلْ
دو روز حذر کردنت از مرگ روا نیست
روزیکه قضا نیست در و مرگ روا نیست

اَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ اَفِرْ
يَوْمَ قَدْ قُدِّرَ لَا يُغْنِي الْحَذَرْ
روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست

يَوْمَ لَمْ يُقْدَرْ اَمْ يَوْمَ قُدِرْ
و درین ترجمه گفته اند رباعی
روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود

وَمَنْ يُّرِدْ وهرکه خواهد به جهادے که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش

یا می نگرستید بر یکی که آن رسول ست صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغامبر شما را میخواند فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و میگفت إِلَيَّ إِلَيَّ يَا عِبَادَ اللهِ فَإِنِّي رَسُولُ اللهِ پس شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس شما را مکافات کرد خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بر غمی یک غم خبر قتل پیغمبرست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وغم دیگر شهادت وجراحت بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم یا یکی هزیمت و دیگر فوت غنیمت واین پاداشن داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بدانچه از شما فوت شده ست از فتح وغنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ونه اندوه خورید بر آنچه شما را رسیده ست از قتل وجرح وهزیمت وَاللهُ خَبِيرٌ وخدا داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ پس از اندوه و بلاک أَمَنَةً ایمنی وآرامشی وآن چه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ می پوشید یعنی در پیچید آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی وطلحه وسعد بن ابی وقاص را از مهاجران وحارث بن صمه وسهیل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضی الله تعالی عنهم اجمعین وفایده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع ملال از ایشان وَطَائِفَةٌ وگروهی دیگر چون معتب بن قشیر واصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افگنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظن ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانیکه اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد صلی الله علیه وسلم باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر ونصرت که وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان ومیسر نشد قولی آن ست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر من شيء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیار نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو ای محمد بدرستیکه همه کارها از غنیمت وهزیمت لِلَّهِ مر خدای راست وبفرمان اوست يُخْفُونَ نهان می سازند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود از شکوک وشبهات مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه ونیات فاسده ایشان يَقُولُونَ می گویند در خلوت با یکدیگر لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره ونصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند وهزیمت بما راه نمی یافت قُلْ

لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر مے بودید اے منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانه ها ی خود و نمی خواستید که با بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِينَ هرآئینه بیرون آمدندے از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده ست بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوے کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هرآئینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون مے آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمے و اسلے که داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ وبرای انکه ظاهر گرداند خداے مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه ها ی شما است از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاک گرداند و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از سرائر و خفیات آیت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان مردگانند ابن عباس رضي الله تعالی عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت که برادران شما روز احد شهید شدند در راه خدای حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جاے داده که در هواے بهشت طواف کنند و بر شاخهاے طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقیل یعنے چاشت خواب گاه ایشان در قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را از ین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه براے تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دگر بار شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بیزوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنے که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک تن ایشان را نمیخورد یا نمی شویند ایشانرا چون سائر مردگان یا در سلام زائران مے کنند بدستور زندگان يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهاے بهشت فَرِحِينَ در حالتے که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچیز که عطا کرده ست خداے بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خوشنودے حق ست و عطائیکه وراے آن متصور نیست در تفسیر کبیر آورده ست که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقے پدید آید ذوات ایشانرا

بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید یُرْزَقُونَ اشارت بآنست پس ازان بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فَرِحِيْنَ عبارت ازانست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزون تر از نظر بجمال وجه کریم سبحانه تواند بود **بیت** مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را مگر آنجا فگنم ❊ وَيَسْتَبْشِرُوْنَ و مسرور میشوند به بشارت و شادی میکنند بِالَّذِيْنَ بآنانکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ نرسیده اند بایشان مِّنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بایشان میرسند و درکرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که براحوال اخرویه بلا خلاف صاحب وقوف شده بیقین میدانند اَنْ لَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست برایشان ازانچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ط و نه باشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذاشتند يَسْتَبْشِرُوْنَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ برحمتی که فائز شده ست از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زائد بران زائل شده ارزانی دارد وَّاَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ط ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد **آیت** يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ ای رفیع قدر با خبر کنند حَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشانرا عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُوْنَ بیست تن صٰبِرُوْنَ صبر کنندگان در معرکهٔ قتال يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر ست یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکند وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر باشند از شما مِّائَةٌ صد تن يَغْلِبُوْۤا اَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ازانانکه کافر شدند و این غالب آمدن شما برایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ ط گروهی اند که نمیدانند و خدا تعالی و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانند در زمان مقابله قوت ثبات و شکیبائی مومنان ندارند **آیت** فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه طاعت و رضای خدای نزول آیت در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت بدر کرده و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم رفتن را کاره بودند و حضرت فرمود که اگر همه نیائید و تنها باشم تنها میروم این آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده اِلَّا نَفْسَكَ مگر بنفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض ست نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ شاید که

خدای بازو امداد مسلمان با من الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش مکه با آنکه
ترس در دل ایشان انداز د و همین حال مدد بدر صغری واقع شد که ابو سفیان ترسید و بموضع حرب بدر
نیامد والله اشد بأسا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش واشد تنکیلا و سخت تر
در عقوبت و عقاب ایشان حدیث عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من مات ولم یغز کسی که مرد و غزا نکرد ولم یحدث به
نفسه و حدیث نکرد به غزا النفس خود را یعنی قصد و آرزوی آن نداشت و نگفت بدل خود ای کاش
من غازی می باشم و در راه خدای جهاد کنم و کشته شوم و بعضی گفته اند معنی آنست که همیشه در اراده خروج
بجهاد باشد و نشان آن در ظاهر ساختگی آلات و ادوات جهاد ست چنانچه در قرآن مجید میفرماید و لو
ارادوا الخروج لاعدوا له عدة یعنی اگر همی خواستند بیرون آمدن بجهاد را هر آئینه ساخته میکردند برای
آن ساز و ساخت پس هر که غزا نکند و اراده آن هم نداشته باشد مات علی شعبة من نفاق میمیرد
بر قسمی از نفاق و مشابهت وی مر منافقان را که تخلف می کنند از جهاد شعبه بضم شاخ و شکاف و فراهم آوردن
درز و پیوند کاسه رواه مسلم حدیث عن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان ابواب الجنة تحت ظلال السیوف بدرستی که درهای بهشت زیر سایهای
شمشیرها است گویا زیر هر شمشیری دریست کنایه از حضور معرکه قتال فقام رجل رث الهیئة پس استاد
مردی کهنه و سوده شکل و جامه فقال پس گفت آن مرد یا ابا موسی انت سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقول هذا ای ابو موسی تو شنیده آنحضرت را که میگفت این سخن را قال نعم گفت آری شنیدم
من این سخن را از آنحضرت فرجع الی اصحابه پس رجوع کرد آن مرد بسوی یاران خود فقال پس گفت آن مرد
بقصد وداع یاران خود اقرأ علیکم السلام میخوانم بر شما سلام را و وداع میکنم شما را ثم کسر
جفن سیفه پس شکست نیام شمشیر خود را جفن بفتح جیم و سکون فا فی القاموس بیند اختن نیام را
ثم مشی بسیفه الی العدو پس ترفت با شمشیر خود بسوی دشمنان فضرب به پس زد شمشیر را
حتی قتل تا آنکه کشته شد رواه مسلم حدیث عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والذی نفسی بیده لولا ان رجالا من المؤمنین لا تطیب انفسهم ان یتخلفوا عنی گفت آنحضرت بخدا سوگند اگر نمی بود در سر
و ملاحظه آنکه مردان از مسلمانان خوش نمیشود نفسهای ایشان که واپس مانند و جدا شوند از من و لا
اجد ما احملهم علیه و نمی بود اینکه نمی یابم مرکبی را که بردارم و سوار کنم ایشان را بر آن ما تخلفت خلف سریة
تغزو فی سبیل الله واپس نمیماندم و جدا نمی شدم از هر فوجی که جنگ میکرد در راه خدا سریه بفتح سین و کسر

وشدیدیا پارہ از لشکر یعنی من کہ ہمراہ ہر لشکر وہر فوجی بجنگ کافران میروم خوش آنست کہ
اگر ہمراہ ہر فوج بجنگ میرفتم لابد جمعی از مسلمانان واپس ماندو نمیاندند از من بسبب بی سواری وبی سامانی
ومن مراکب ندارم کہ ایشان را بران سوار کنم وہمراہ برم ومسلمانان بواپس ماندن از جنگ وجدا
شدن از من خوش نمیشوند وحسرت میخورند بران وشکستہ میشود دلہای ایشان واگرنہ محبت من جہاد را بمرتبہ ایست
کہ دوست میدارم کہ مکرر کشتہ شوم وبزیم چنانکہ فرمود وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ لَوَدِدْتُ اَنْ اُقْتَلَ
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وبخدا سوگند ہرآئینہ دوست میدارم کہ کشتہ شوم در راہ خدا پس ثُمَّ اُحْيٰى پس زندہ گردانیدہ
شوم ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيٰى پس کشتہ شوم پس زندہ گردانیدہ شوم ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيٰى ثُمَّ اُقْتَلُ
پس کشتہ شوم یعنی دوست میدارم کہ ہربار زندہ گردانیدہ شوم وکشتہ شوم تا ہربار ثواب جدیدیابم مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ حکایت آوردہ اند کہ در روز فیروز غزوۂ احد شمشیرے در دست خدا پرست حضرت رسول اللہ تعالی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم مقبوض بود وبران سیف ظفر کیف این شعر مکتوب فِي الْجُبْنِ عَارٌ وَفِي الْاِقْبَالِ
مَكْرُمَةٌ وَالْمَرْءُ بِالْجُبْنِ لَا يَنْجُوْ مِنَ الْقَدَرِ حضرت شاہ رسل باسپاہ شجاعت تجمل فرمود کہ از شما
بہادرے بہ شجاعت را بی بہادرے باشد کہ این شمشیر گرفتہ حق آن ادا نماید اسد الغابات تشکل کرفتن
تیغ ظفر توسل مبادرت نمودند جناب ہادی سبل ترا از ان دلیران شہامت تعقل باز داشت بعد ازان مردانہ
حضرت ابودجانہ رضی اللہ تعالی عنہ باستدعای آن صمصام خون آشام پیش آمدہ عرض نمود کہ یا رسول اللہ تعالی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم حق آن چہ باشد سلطان ہدایت ارشاد فرمود کہ حق انیست کہ بعونہ تعالی
این تیغ اعلی تا آن حد برکف زند کہ شکستہ ویا کج گردد آن شجاع فرزانہ بخدمت شریف رسول یگانہ
علیہ الصلوۃ والسلام عرضداشت کہ انشاء اللہ تعالی حق این شمشیر معلی من ادا خواہم نمود جناب
رسول اللہ تعالی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شمشیر جہانگیر آن شجاعت تخمیر عطا فرمود وحضرت ابودجانہ شجاع
زمانہ بود وعادت داشت کہ ہرگاہ عصابہ سرخ بر سربستی در زمرۂ شجاعان سرخروئی حاصل نمودی
حضرت ابودجانہ عصابۂ سرخ برسربست وشمشیر عالمگیر در دست گرفت وبطرز شجاعان تبختر کنان
بمیدان شتافت حضرت نبی سزاوار ستایش بمشاہدہ آن خرامش فرمود کہ این رفتار نزد یکحضرت
پروردگار جل شانہ مغضوب ہست مگر در کارزار کفار محبوب حضرت ابودجانہ حملہ شیرانہ بر لشکر کفار کمینہ
نمود ودمار از ان فجار برآورد کافری کہ با آن شیر شکار دوچار شد علی الفور بضرب شمشیر آبدار بدار البوار رسید
ومشرکی کہ با آن موحد روبرو گشت فی الحال واصل درکات جہنم گردید وآن شجاع در این روز مرکات
اجتماع کارزارے نمود کہ طاقت تحریر در تسطیرش عاجزی پذیرفت وقوت تقریر در بیانش تقصیر گزید

نکتہ ۸۵ بر دلی آوردن بر دشمن عار نامی ہست در دبیر دلی نجات نمیابد از قدر ۱۲

نظم اگر سام بودی در ایام او	نوشتی بر اعلام خود نام او	وگر دیدی آن جنگ را پور زال
ببوسیدی او دست آن سنی یال	تفصیل این اجمال از کتب سیر سعادت مالامال باید جست	

حکایت حضرت امیرالمؤمنین و امام الاجمعین و مقتدای مبارزین و پیشوای مجاهدین جناب علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم الله تعالی وجهه که نفس نفیسش سراسر کراری بود و ذات لطیفش سراسر صفدری کتب سیر و تواریخ بنگارش حالات شیرانه‌اش با پیرایش و صحائف و دفاتر با رقام واقعات دلیریش سراپا زیبایش نامش پردلان را دلیل دلاوری ست و کلامش صفدران را دستاویز بهادری در شرائف شجاعت و محامد بسالتش ازین چه برتر شود که حضرت خدای جهانش جلشانه به شیر سیه ستوده و به بذل رحمت خود بلقب پر طرب اسد الله مکرم و معظمش فرموده حضرت مرتضوی رضی الله تعالی عنه در باب شجاعت فرماید

قطعه اَلسَّیفُ وَالخَنجَرُ رَیحَانُنَا	اُفٍّ عَلَی النَّرجِسِ وَالآسِ	
شَرَابُنَا دَمُ عَدُوِّنَا	وَکَاسُنَا جُمجُمَةُ الرَّاسِ	قطعه گل و ریحان ما تیغ ست و خنجر
بکار ما نیاید نرگس و آس	شراب ماست خون دشمن ما	اساس کله او بهترین کاس

حکایت از شیم سراپا کرم و علو همم حضرت اسد اللهی کرم الله تعالی وجهه ست که وقت کارزار هیجا بی محابا بر صف کفار زدی و هر جا که دشمن بسیار بودی رو می بدانجا آوردی و در سکر شجاعت و دلیری سرخوش شده ساعت مصاف خوشتر از حالت زفاف پنداشتی بازوی شیر افگنی و دشمن فکنی برکشادی و در عرصه یکایک بشمشیر آبدار توده توده اجسام کفار و فجار بر انداختی و هیچگونه ملاحظه خویشتن داری نکردی یکی پرسید که ای امیر شجاعان و سرور پردلان عجب جراتی می نمائی و از حفظ احوال خود تغافل میفرمائی حضرت اسد الله الغالب در جواب آن کیفیت طالب فرمود که بیقین میدانم که اگر اجل رسیده است از قدر حذر سود ندارد و اگر حکم موت و فنا از دیوان قضا صادر نشده مرا این جرات زیان نکند **بیت**
نه دانا بود مرد با ترس و باس * ز ترسنده مردم بر آید هلاک

حکایت شجاعت آیت سبحة الابرار **نظم**

بوتراب آن گهر بحر شرف	کابرو یافت از و خاک نجف	با خود آن دم که جهادش نماند
مرکب جهد سوی اعدا راند	چون شد از هر دو طرف صفها راست	بانگ جنگ آوری از صفها خاست
آمد از بارگی خویش بزیر	بادلی همچو دل شیر دلیر	زیر پهلو زره را فرش انداخت
تیغ همخوابه سپر بالین ساخت	شد میان دو صف آنگونه بخواب	که شنیدند نفیر نفسش اصحاب
مدت خواب چو گشتش سپری	از سپر جست سرش دو تری	پشته لشکر بدلیان سشد
رخنه بند صف همکاران شد	سائلی گفت که در روز نبرد	که ز هیبت بدر د زهره مرد

دارم از خواب تو بسیار شگفت	شیخ خندان شد از آن نکته و گفت	گر بود امنیت روز مصاف
کم ز شبهای عروسی و زفاف	از قدمگاه تو تا گل دوری	قائمی بر قدم مغروری
مرد را کشتن نه بدل ز ننگ شکی است	بستر خواب و صف جنگ یکی است	کار گر مشکل و گر آسان است
همه با فضل ازل یکسان است	چون ترا عقد یقین آمده است	هر چه آید تو از سستی تهمت

حکایت از کلمات مهر سپهر علم و ماه سماء حلم و دُرّ دریای سِلم اسد الله الغالب جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه ست که از ان اشجع شجعان علیه السلام سوال نمودند که آن میر یکدام تدبیر کراران دلیر و سیف شکنان شیر گیر را مقتول میسازند حضرت اسد اللهی فرمودند که چون مقابل مقاتل میشوم عزم جزم قتلش مینمایم و آن مرا بالیقین قاتل خود خیال میسازد لهذا ارادهٔ من و او هر دو معین و ممد کشتنش میشوند ازین نکته شجاعت سرشته مستفاد گردید که بفضل حضرت پروردگار عز کرمه وقت کارزار از دشمنان ناهنجار کسی را بر خود غالب نداند و همان یقین پندارد که بعونه جل امداده هر که پیشم خواهد افتاد از ضرب دستم جان نخواهد برد و از زخم سیف و سنانم زنده نخواهد جست و زنهار تصور غالبی دشمن و هرگز تخیل مغلوبی خود نکند که انشاء الله تعالی همین قصد موجب هلاک دشمن خواهد گردید **حکایت** و از کلام شیری انجام و اسدی فرجام حضرت بطل ضرغام و شجاعت انتظام جناب ولایت مقام و صفوت قیام امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه هست که مرا قسم بذات پاک حضرت خدا جل عزه است که لاجرم موت هزار زخم شمشیر پیش من آسانست از آنکه مرگ بر بستر بدون زخم تیغ و تبر باشد **حکایت** از حالات شجاعت آیات آنجناب مرویست که زره آنحضرت فقط سینه پوش و جدا از پشت و دوش بود بجناب ولایت مآب عرض داشتند که آنجناب از آنکه پشت اطهر از زره معرا است خوف زخم و خشیت آسیب رسی نمیفرمایند حضرت امام شجاعت فرمود که ای یاران بنابران زره بر پشت نمیدارم که وقت مقابله عدو جفاجو می اراده دارم که دشمن بد خو را همینکه مقابل شوم بکشم و هرگاه که پشتم آید بقتل رسانم و بعونه تعالی زنده نگذارم که از رو بریم سلامت جسته بر پشت من طعنی و ضربی رساند زهی دلیری و خهی نره شیری **حکایت** شجاع محارب و بطل حارب و در تدبیر پیکار با رای صائب عمرو بن معدیکرب زبیدی رضی الله تعالی عنه که شجاعی مشهور و بطلی مذکور ست روزی جناب عالی قباب و صاحب احتساب و ذو رای موافق وحی و کتاب امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه از عمرو بن معدیکرب رض سوال فرمود که از اسلحهٔ ظفر امتعه وقت رزم و جنگ کدام بهترست عمرو بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه گفت که از کدام پرسش

میفرمائی فرمود که درباب تیر روان گیرچه میگوئی گفت که تیر گاهی هدف گزیست و گاهی خطا پذیر فرمود که
در حق نیزه فتح آویزه چه تحقیق داری گفت نیزه بمنزل برادر معاضدت گستریست واکثر بسبب شکستن
ابتر فرمود که در کیفیت سپر دافع شر چه بیان میکنی گفت سپر پناه اثر جسم مدوریست که بر حوادث روزگار
دائراند یعنی دافع مصائب دوارست و متاعب روزگار فرمود که درامر تیغ فیروزی میغ چه گفتگو
میسازی گفت که بحکم خالقِ کبیر جلّ کبریائه شمشیر بی نظیر در وقت سختی سرو سامان تخمیرست واز آلات پیکار
شهیر **حکایت** در رزم زندگی متروک و مرگ مسلوک غزای یرموک روز نخستین که الحق جنگ شدائد همسنگ
بود حضرت سیف اللهی و جناب سیف رسول اللهی تهمتن وحید و پهلوان قوی از حدید حضرت خالد بن ولید
رضی الله تعالی عنه با شصت دلاور شیر افگن و بهادر صف شکن متقابل شصت هزار سوار جرار و کرار
کفار شد و آن ایام از بام تا شام بمحاربت و مقاتلت گذرانید بعون حضرت پروردگار عزّ تائیده گل
فتحیابی از گلزار جیح و دران کارزار پنجهزار کفار بدار البوار فرستاد و ده کس از مسلمین شهادت هوس
بمرتبه سعادت مرتبه موت فی سبیل اللهی مشرف گشتند و حضرت سیف اللهی رضی الله تعالی عنه دران پیکار
با رفقای ظفر قرار ارشاد فرموده بود که دلیرانِ تهمتن و شیرانِ فیروزی فن از اسلحه نصرت اقتضا بجز سیف جیرگی
کیف و سپر حفاظت سمر بدست نگیرند واسپ رام زیر ران دارند که تکاور هر دون وقت نبرد صاحب خود را زبون
بسازد و تشریح اینحال شاعر شیرین مقال ناظم کتاب صداقت اتفاقی صولت فاروقی خوش منظوم نمود
جائی که گفته **اشعار**

که باشند به سختی جنگ و ستیز
نگیرند گرد آن درینگونه جنگ
خدنگ و کمان را درین سخت رزم
گهی سوی راه خطا تیز پای
خوشا تیغ تیز و درخشنده اش
نشد ضربتش با خطا آشنا
چه سنگ و چه آهن چه خفتان چه خود
سواری گزیند شموسی فنی
که بر خانش خواهد بت ستیز
برد اختیار عنانش ز چنگ

بجز تیغ و اسپ ز جنگی یراق
کلید در فتح شمشیر تیز
که ناگاه در شدت طعن و ضرب
نگیرند در شست و قبضه بحزم
به از تیغ در دست جنگی سوار
عدو را نمودن کفن جوشنش
به زور دل و ضربت دست یل
بروی دم او چه تار و چه پود
سوار فرس نی فرس راکبش
تواند نگهداشت در جست و خیز
به بی حکم و فرمان جنگی سوار

نه بندند بر کین دشمن نطاق
بعیب شکستن سنان را بجنگ
یلان را کند دست خالی ز حرب
که گه تیر را بر نشانه ست جای
یراق دگر نیست در کارزار
یراقی که گاهی بجنگ و دغا
بهر جا رسد سیف بر شخص شل
نیاید دگر کز شما یک تنی
ز بونش فرس نی فرس غالبش
که در وقت مهمیز جولان جنگ
نهد روی هر سوی دیوانه وار

سپاهی سیه یل را بدشت نبرد | درارد سر خنگ جوسیلی بگرد | خوشا رام اسپی که در روز جنگ

بود چه باکش فارس در رزم خواه و هر که را شوق دریافت دیگر حقایق رزم یرموک محن سلوک باشد دران

کتاب مطالعه نمایند بیت ولہ | کسی که در پی تحقیق رزم و جنگ بود | کتاب صولت فاروق را بچنگ زند

حکایت صحابی حمید و ولی سعید و غازی فرید و مجاهد شدید حضرت سیف الله جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه که در صحابه کرام علیه الرحمة والرضوان بجرات تمام با نام و شجاعت تام معروف انام بود و از پیشگاه حضرت شاهی جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بخطاب کرامات مآب سیف اللهی معزز و مباهی و آثار غزا و شجاعت و اخبار جهاد و شهامت که از انجناب سراپا بسالت صورت ظهور گرفته و بجلوهٔ بروز رسیده در کتب سیر و تواریخ صداقت پذیر آن قدر ثبت و تحریر ست که از مطالعه آن دیدهٔ شجاعان تیره و چشم بهادران خیره میگردد پارهٔ ازان بسیار و اندکی ازان بیشمار آن ست که نه تیغ نصرت میغ در روز کفر سوز غزوهٔ موته از دست شجاعت دستاویز آن غازی بالا دست از فرط تردد و ضرب بشکست و هفت شمشیر صلابت تخمیر در جنگ محشر همسنگ غزوهٔ یرموک از افراط زد و خورد پاره پاره فرو ریخت لشکر که با آن دلاوری همسر متقابل شد از ضرب دستش بهزار حیله جان بدر برد و گروه که با آن دلیری انبوه متقابل گردید از شمشیر بی نظیرش به قتل رسید ذات پر دلی سماتش گاهی قرین هزیمت نگردید و نفس شیر دلی آمودش وقتی همقران شکست نشده فضائل شجاعتش ازین چه بالا باشد که حضرت سید رسل و جناب هادی سبل علیه الصلوة والسلام به لقب سیف اللهش مشرف فرماید و خلیفه حقیق و ولی بالتحقیق و سلطان لئیق در روز محشر بالصدق عتیق حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بمشاهدهٔ کر و فر صفدری حضرت سیف اللهی در مدحش به مقولهٔ عَجَزَتِ النِّسَآءُ اَنْ یَّلِدْنَ مِثْلَ الْخَالِدِ عذب البیان گردد معنی قول آن فضائل حول این ست که گروه زنان عاجز اند ازین که مثل خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بزایند **شعر** زنان جهان جمله عاجز شدند ❊ که زایند چون خالد ارجمند ❊ چون جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه را وقت رحلت از دار پر کلفت فرا رسید دران ساعت اشک حسرت و قطرات غیرت از دیدهٔ نور دیده میبارید که واحسرتا چندین صف مصاف بشوق شهادت شجاعت نمودم و چندین موطن محن ضرب و طعن را بعشق موت فی سبیل الله تحمل کردم و حالانکه در تمامی جسم کرامات قسم من موضعی بقدر شبر خالی از اثر زخم تیر و نیزه و شمشیر نیست و حالا بر روی فراشش مثل پیرزنان عاجزی تلاشش می میرم و از انجا که از اجل چاره نیست بار ی بایستی که نقد حیات در بدل سعادت شهادت دادمی و زندگی ابد با فرخی سرمد دریافتمی و هم از کلمات شجاعت آیات جناب سیف الله ست رضی الله تعالی عنه آنکه بدل حمایت جان در گریز می بنید خیال محال

و تصور باطل ست زیراکه قوت شجاعت و شوکت جرأت ذندان طمع دشمنان را برمیکند و ضعف و ترس و سستی و بد دلی اطمع را او یتیر واند و از ینست که بیشتر بد دلان و ترسندگان علف شمشیر میشوند و دلیران و مبارزان از ورطهٔ تلف بیرون می آیند

نظم بد دلان از بیم جان در کارزار | کرده اسباب هزیمت اختیار | بد دلان در جنگ هم از بیم جان
حمله کرده سوی صف دشمنان | چون محک آمد بلای بیم جان | زان پدید آمد شجاع از هر جبان
دشمنان از ترس و غم و اپیش برد | هم ز ترس آن بد دل اندر خویش مرد | **حکایت** خلیفه

رسول الانس و جان و افضل البشر بعد پیغمبران و محب حضرت سبحان و معدن عدل بالتحقیق جناب امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه به سپهدار حمید و صفدر رشید و شجاع فرید و قاتل کفار عنید حضرت خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه ارقام فرموده که **ع** بدان ای سپهدار آگاه باش ✤ بهر کار با بخت همراه باش ✤ لاشک عیون حضرت خالق معاون و عیون تعالت صفاته بجانت حافظند و بحالت ناظر بنابران زیبایی افعال تو آن ست که وقت مقاتلت کفار و محاربت اشرار بر مرگ حریص باشی و تعمید شوق بر حصول موت عاشق شوی که انشاء الله تعالی بدین تدبیر اعلی از هلاکت وارهی و از تلف مصئون گردی **شعر** عنان بزرگی هر آنکس که جست ✤ نخستش بباید بخون دست شست **شعر** گر تیغ بار در کوی آن ماه ✤ گردن نهادیم الحکم لله ✤ و می باید که شهدا را از دمار آن سعدا شست و شو نکنی چرا که آئینه در رو نق قیامت خون شهید در حق آن سعید نوری با کرامت مزید خواهد بود و شرافات آن رشید تواند افزود **شعر** از پای تا سرت همه نور خدا شود ✤ در راه ذو الجلال چو بی پا و سر شوی **حکایت** قطب مدار و غوث عالمقرار و ولی سراپا انوار امام اوحد **سید احمد غازی** مرشدنا بعنایت جناب منعم یکتا جل شانه در صفت پر دلی شیر ولی داشت و در مقاتلات کفار و محاربات مشرکین اشرار باوقات بارش گلوله توپ و تفنگ و درخشانی سیف و سنان جنگ با مجاهدین ظفر آهنگ مواعظ سودمند و اندرزهای بلند بچهرهٔ شادان و لب متبسمان میفرمودند و در معارک سخت و پیکارهای درشت که زهرهٔ شیران آب شدی و دل با ثبات دلیران بیتاب گردیدی بر جبین نور آگین تغیری نیفتادی و بر چهره سراسر مهر تحیری رو ندادی و در درستی حواس اختلالی در نشدی **شعر** برین رزمگه بزمگاه من ست ✤ گرانمایه مغفر کلاه من ست ✤ **شعر** قبا جوشن و اسپ تخت من ست ✤ کله خود و نیزه درخت من ست **شعر** کله خود و شمشیر جام منست ✤ بباز و خم دام خام منست **حکایت** مولانا علم پناه و دلاوری دستگاه و اولانا فضل انتباه و بهادری آگاه سر حلقهٔ دلاوران جند الله و سپهدار مجاهدین فی سبیل الله حضرت واجب التبجیل مولانا **محمد اسمعیل** علیه الرحمة و الرضوان که افضل رفقای امام همام و اجل مردان حضرت سید والا مقام بودند با نعام ملک منعام عز فضله فضیلت شجاعت و شرافت

بسالت برکمال داشتند و در وقت قتال کافرین و جدال مشرکین که بشدت کانذار و صفتی پیکار دوران
بها دران قوالب تهی کردی و نفس دلیران در صدد و زنگ نجیده سے حضرت مولانا شجاعت شعار غازیان
جلادت دثار را باروی شادان ولب خندان مواعظ و نصایح فرمودی و دلیری دلیران افزودی
و جناب مولانا محمدت پیرا موافق رسم عالمانه عادت استشمام تماکو داشت و در عین صعوبت مبارزت
که طاقت استقلال حواس بر دلان طاق شدی استعمال استشمام تماکو نمودی و دران حالت
مقاتلت تدابیر صائبه فتحیابی و ظفر خوابی بغازیان تهورکیش تعلیم فرمودی ه بر دی زجا یکسر موی شد
زداه چنان سیل یکسو نشد * بتمکین سر رشته چو بد جوهرش * نجنبید جز نبض از پیکرش **حکایت** از فیضان
صحبت حضرت مرشدنا و برکت مصاحبت جناب شیخنا مستفیدین خدمت آنقدر فضائل شجاعت و مکارم
جلادت حاصل کرده بودند که ازان لشکر سراپا ظفر طفل نادانے و پیر ناتوانی مصائب مصاف الذ از
زفاف می پنداشت و روز پیکار بهزار تهور علم تیغ رانی بر عرصه جانستانی می افراشت **رباعی**
ما عاشقیم و کشته شدن اعتبار ماست * شمشیر عشق نیز ز سنگ مزار ماست * بی زخم تیغ عشق ز عالم نمیرویم * بیرون شدن ز معرکه بی زخم
عار ماست **حکایت** حضرت ذوالقدم تبارک و تعالے به والدم شجاعت اتم و جلادت رستم
ارزانی و عطا فرموده بود ببارز مگاها که آن شجاع یکتا تن تنها با نفری معدود بمقابله جنود در افتاده
بعون تقدس و تعالی ظفر یافته و بسیار مصافها که آن بطل زور آزمای شمار اعدای شجاعت رسا را بضرب دست
خویش بخاک و خون غلطانده و گاهی با دو سه تن از دست گروها گروه دشمنان شجاعت نشین قلعه کشوده
و گاهی یکتنه در انبوه دلیری شکوه عدوان درآمده بحفاظه تعالی جان بسلامت برده و بقدرت
حضرت متعال جناب والدم را در احیان معارک سراپا مهالک در هیچ حال اختلال حواس رو ننمود
و در رزم شادمانی بزم حاصل میبود الحمد لله تعالی علی ذلک **شعر** من آنکه شمشیربازی کنم * ز شمشیر با
شیر بازی کنم * من امروز کاری کنم در جهان * که ماند ز من یادگار زمان * **فائع** عرب گوید

نظم علیک بالاقدام ولو علی القنا عام ومن هاب خاب

سر افگندگی نیست در سرکشی
به هنگام لشکر بر آراستن
مکن بسته بر خصم راه گریز
ز خاسے که بر فتح یابی درست

صبوری ز خود خواه و فتح از خدای
ز لشکر نباید مدد خواستن
گهی نا امیدی بجان باز کوش
دلی باید از ترس دشمن درست

دلیری ست هنجار لشکرکشی
که لشکر بدین هر دو ماند بجای
چو پیروز باشی مشو در ستیز
که مردانه را کس نیاید گوش
معدن شجاعت و مخزن لیاقت

اوستاد بهادری و معلم دلاوری حضرت امیرالمومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فرماید من کان

فکرة فی العواقب لم یشجع **نظم** بشجاعت توان گرفت جهان * هرکه بددل بود چه کار کند
وانکه جرأت نماید اندر کار * خویشتن را بزرگوار کند * از عادات شجاع خونخواری اجتماع ست که نفس را بر
اختیار امور بزرگ و ارتکاب کارهای سترگ حریص گرداند و دل را در مجلس تحمل آلام بنا بر ترقی بر منازل عظمت
و احتشام انیس و جلیس نماید تا صیت صولتش در اکناف آفاق منتشر گردد و آوازهٔ سطوت و شوکتش در
اقطار عالم و قلوب بنی آدم چون مثل سائر دائر شود **اشعار** مرا نام باید که گردد بلند * که از نام گردد
کسی ارجمند * بمردی شود ذکر مردانه فاش * چو نام نکو هست جان گو مباش … حکمای فطنت سنج و فضلای
دانش آموز گفته اند که بقای ملک و ثبات دولت و استقامت لشکری در … چهار چیز صورت نه بندد
اول حزمی کامل که چهرهٔ امروز در آئینهٔ فردا مشاهده نماید دوم عزمی راسخ که فتور و قصور در ان راه
نیابد سوم رای صائب که از صواب و اعتدال بجانب خطا منحرف نگردد چهارم شمشیر تیز که چون برق
خاطف در خرمن جان مخالف زند چشم گیتی ستانی از مشاهدهٔ جمال مراد روشنائی یابد که سرمهٔ دید
از غبار معرکه سازد دست آرزوی جهانیان در گردن عروس مقصود حمائل گردد که با طلعت سرو قامت
نیزه عشق بازد طالب ملک را خوبترین لباسی زره ست و زیباترین تاجی خود و نیکوترین منزلی معرکهٔ حرب
و خوشترین شرابی خون خصم و بهترین محبوبی شمشیر **فرد** عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ * که بوسه بر لب
شمشیر آبدار زند * حکیم استوار و علیم اسرار و کریم روزگار و بندهٔ برگزیدهٔ حضرت پروردگار لقمان حکیم
فرماید که شجاع سربسر انتفاع را در حالت خوف و ساعت ترس باید شناخت و محک نقد و غش مرد بطل
وقت خشیت و دهشت شاید دریافت **اشعار** هرکه بددل تر بود در کارزار * باشدش جان بیقرار در کارزار
جرأتی کن پیش مردان در نبرد * تا برآید نامت از مردان مرد * از سلطان مشرقین و فرمانروای مغربین
اسکندر ذو القرنین مسألت داشتند که نشان سلطان دلاور چه باشد و علامت قهرمان بهادر چه می شود
گفت شاه شجاع آنست که وقت پیکار پرسش نسازد که دشمن چند ست بلکه در حالت کارزار تفحص نماید که کجا است
و هر آینه شرط سالاری همین ست و لا محاله لازمهٔ سپهداری همچنین **نظم** چو شمشیر هندی بگیرد بدست
بصف اعادی درآرد شکست * بگرز گران سنگ و شمشیر تیز * روان در جهان افگند رستخیز
از سیرت پادشاهی و سریرت کشورکشائی یکی آنست که با خصم قوی درنپیچد و با دشمن ضعیف جور نکند
چه پنجه با غالب انداختن نه مصلحت ست و پنجهٔ مغلوب شکستن نه مروت لذت دولت و سلطنت در سه چیز ست
یکی دشمنان را مغلوب کردن دوم دوستان و هواخواهان را خوشدل و سرفراز نمودن سوم حاجت
مظلومان و بیچارگان بزودی برآوردن خردآگاهان و زیرکی پناهان فرمایند که عادت و خصلت ملک

همین افضل و اکمل که نوک سنهان آبدارش چون شیر مردان برای جوهر جان نقب در خزینهٔ سینهٔ دشمن زند و شمشیر زهر بارش همانند سرهنگان عیار پیشه بقصد گوهر روح سر از درج بدن خصم بردارد بادشاه که خود دلیر باشد لشکر او را جرات بیفزاید پادشاه بی دل را دولت عالم گیری مسلم نشود و شاهی که جرات بیشتر داشته است و سلطنت و نگاهی که شجاعت و تحمل شدائد زیاده تر نموده بفضله تقدس و تعالی باسرع اوقات بمقاصد و مرادات رسیده و چهره مارب در آئینهٔ عزایم خویش حسب دلخواه دیده **در نصایح الملوک** آورده هر سری که او را خرد نیست همچو چشمه ایست که آب ندارد و جوانی که او را ادب نیست چون بوستانیست که گل ندارد و درویشی که او را معرفت نیست چون دیده ایست که نور ندارد و عالمی که او را تقوی نیست چون اسپی ست که لجام ندارد و توانگری که او را احسان نیست چون درختی ست که میوه ندارد و صاحب جمالی که او را حیا نیست چون ابریست که باران ندارد و عالمگیری که او را شجاعت نیست چون بازرگانیست که سرمایه ندارد و حکمای دین و کملای یقین فرمایند که صاحب شجاعت حبیب خلائق ست حتی که پسندیدهٔ عدو عداوت علائق و جان بی بنیان منغوض انس و جان تا آنکه مذموم مادر مهربان دانشوران شجاع و ذو هیبتان کیاست استماع فرمایند که بقدرته تعالی شجاعت منقسم بسه قسمست و اجسام شجاعان مجسم بسه جسم یکی آنکه وقت مقابلهٔ دو لشکر و مقاتلهٔ عساکر ظفر پیکر در میان دو صف بمیدان کر و فر در آمده چون شیر شرزه از صولت و شجاعت لرزه بر اندام دشمن سراسر ستیزه انداز د و نعرهٔ هل من مبارز بشخص جمعیت هوش و حواس اعدا نکبت اساس ریزه ریزه سازد و بچوگان شمشیر آبدار سرهاے دشمنان نابکار مثل گوئی بی آبروی رباید دویم آنکه هنگام اختلاط ضرغام خون آشام ورد و بدل صمصام و ازدحام خواص و عوام باستعمال اسنه و سیوف ذو انتقام که وقت هوش رفتگی شیران پراشفتگی و ساعت بیحواسی هزبران قوت اساسی ست حواس برجا و هوش آرا و حاضر لب و فراست حب باشد و در انحالت صعوبت التیام انتظام لشکر شجاعت قوام بدرجه تمام نماید و در ان حین جان گیر تفکر تدبیر و تدبر امور حرب سختی پذیر بر وجه اقصی بهاز دشعر دلیر و شجاع آمد آن شوخ و شنگ که آراست لشکر به هنگام جنگ سوم آنکه هنگام انهزام یاران نکبت فرجام پس پشت لشکر منهزم باشد و تن تنها بتقابل اعدا بلا انتهاد در میان دوستان و دشمنان حائل شده بضربات تیغ جانگداز عدو انداز و دوست نواز گرد د و بکلام دلاوری انجام قوت قلوب احباب پر انهزام افزاید و منهزمان با ملام را بر دلیری و اقدام ترغیب و تحریص فرماید و دستگیر افتادگان و شجاعت منهزمان و پاسبان کشتگان شود و دشمنان را از ظفر یابی ناامید و مایوس گرداند فقط و بفضله تعالے قسم ثالث از شجاعان افضل بهادران ست و اکمل صفدران چنانچه مناسب حال شاعر فصاحت شمال و بلاغت مالامال ناظم صولت فاروقی در مدح جناب سیف اللهی رضی الله تعالے عنه فرماید **اشعار** چو شتقار کافتد بخیل کلنگ

دیا سوی نخچیر آید پلنگ	بسجالای آن گرد چابک عنان	یکی حمله آورد و برد و میان
به نیزه یکی را ز زین در ربود	عنان تاب برد یگری رفت زود	سه و چار و پنج و شش و هفت و هشت
نه و ده به یک تاخت بر روی دشت	بیفگند و گفت ای گرو پلید	منم صف شکن خالد بن ولید

ارباب تجارب محارب گویند که صاحب شجاعت را باید که گرد آوری شجعان و بهم رسانی بهادران از شروط شجاعت و لوازم بسالت داند و وقت کارزار و حالت پیکار دلیران انتخابی و دلاوران اجتبائی همراه و همراز دارد **فصل** بهدایت حضرت ذو قدم وافر النعم کمیت قلم در میدان رقم ضابطهٔ سراپا شجاعت و حکم جولان سعی نماید که انشاء الله تعالی دانایش بمفازه دارین کامیاب و بینایش بفلاح کونین مرجع و مآب عاقل کامل و سر دفتر افاضل و سراسر اماثل و سراپا عادل جناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرماید لا تتمنوا لقاء العدو و اذا لقیتم فاصبروا معنی این ست که دیدار سراسر اضرار دشمن آرزو مکنید یعنی در هیچ حال از شما چنان اقوال و افعال صادر نشود که ازان آرزوی جنگ و پیکار ثابت شود و اگر بی خواست شما مقابله دشمن اتفاق فتد و مقابله عدو رو دهد پس ثبات پیش گیرید و آن وقت هرگز از نبرد کناره مجوئید روایت کرده اند این حدیث را عاقلین فاضلین اعنی حضرت شیخین علیهما الرحمة از صحابی پسندیده راوی صداقت گزین حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه عاقل عادل را باید که از خود بادی بواعث عداوت اعادی و مهیج گرد رزم و افسادی نشود و اگر ظالمی پرستمی بر او حیفی و جوری روا کند باید که پیش از جمله تدبیر و قبل از استعمال تیر و شمشیر رجوع بعلمای حقانی و کتب دینی کند و از عالمان ربانی و کتابهای ایمانی تحقیق نماید که جنگ و پیکار با آن ظالم بدکردار و جابر ناهنجار از روی شرع سراپا انوار جائز ست یا نی برین تقدیر اگر آن محاربت خلاف شرع پرشرافت محقق گردد زنهار زنهار بران اقدام ننماید و ترک آن را عین سعادت داند و اگر به فتوای شرع اعلی دران مقاتلت ماذون و مجاز گردد انگاه محض به نیت خیر که جز خدمت دین و غیر از اعلای اعلام شرع متین و دفع نجاست کفر و شرک سر بسر چرکین و رفع بدعت و فسق ضلالت آگین و ظلم و جور شقاوت آئین نیتی نباشد قصد حرب و پیکار نماید و قبل از محاربت استخاره موافق طریق سنت بجا آرد و بعد ازان استشاره با احباب صداقت اشاره و کیاست بشاره کند و نفع و ضرر و نشیب و فراز آن کارزار بخوبی فهمیده با لشکر بیکران یکدل و یکزبان که بعنایت حضرت سبحان صد هزار جان بمنزله یک تن و یک روان باشند رو بمقاتلت دشمن بدخو باید آورد

اشعار کسی را ظفر بر ظفر حاصل است * که در پردلی لشکرش یکدل است * سپه را که فیروزمندی رسد
ز یاران یکدل بلندی رسد همه با وصف اینهمه انصاف و داد باید که اول طریقهٔ صبر و شکیب پیش گیرد هر قدر
که ازان سو تعدی و تعلی رود بر همان قدر ازین سو بردباری و خاکساری نمو یابد و علما و صلحا و عرفا
و سادات و مشایخ عقلا را مصلح فتن و مسکن آتش محن قرار داده در میان اندازد تا آن طائفهٔ عالیه
از جانبین بآب تدبیر غبار عداوت و نقار مخالفت فرو نشانند و جاسوسان دانا جهت دریافت
مافی الضمیر اعدا بر گمارد که اگر مطمح نظر آنها اخذ زر و مال بی قدر باشد پس زر و مال را سپر دافع ضرر فهمیده
هر چه مقصود حسود باشد همچنان بمطلوبش رساند و خطر کارزار و شر پیکار را از خود بازدارد و اگر انکه مقصودی که از
جاه معلوم کند بر وفق آن مرغوب شان واصل سازد و وسیله که باعث رفع مقاتله دانند به همان حیله رفع محاربه سازد

نظم
همی تا برآید بتدبیر کار
به نرمی بباید در فتنه بست
عدو را بجای خسک زر بریز

مدارا بے دشمن به از کارزار
نخواهی که باشند ز خصمت گزند
که بخشش کند کند دندان تیز

چو نتوان عدو را بقوت شکست
بتعوید احسانش بالش ببند
چو دستی نیابی گزیدن ببوس
که با غالبان چاره زرق است و لوس

کنه مقام آنست که آنچه در موقع معرکه تلف میشود نقد جان است و گوهر روان
که آنرا در عالم کون و مکان نظیرے نیست و بهائی نی و شمشیر آبدار و تیر قشبار دو رو دارد هم روی کشتن و هم روی کشته شدن
و هم روی شکستن و بر گشتن مصراع کے بود تمیز تیغ و تیرا * و نسیم نصرت از هر دو امکان وزیدن

نظم
حذر کن ز پیکار کمتر کسی
که نتوان زدن مشت بر نیشتر
وزو گر توانا تری در نبرد
بنزدیک من صلح بهتر ز جنگ

که از قطره سیلاب دیدم بسی
مزن تا توانی برابرو گره
نه مردی است با ناتوان زور کرد

مزن بر سپاهی ز خود بیشتر
که دشمن اگرچه زبون دوست به
اگر پیل زوری و اگر شیر جنگ

و چون با وصف اینهمه تدابیر دلپذیر تدبیر موثر نیفتد و حیلتی اثر نه بخشد
و ظلم و ستم دشمن از حد و عد بگذرد و غدر و کینه جو خواهی نخواهی بدون فتوی شریعت حضرت رسالت
پناهی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بر سر مقاتلت آید لاجرم بمقتضای آخر الحیل الکی بیت وقت
ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز * از سر نام و ننگ بمحاربت و جنگ اقدام نماید نظم

چو دست از همه حیلها در گسست
وگر جنگ جوید عنان بر مپیچ
وگر پای جنگ آورد در رکاب
که با کینه ور مهربانی خطاست

حلال است بردن بشمشیر دست
که گر وی ببندد در کارزار
نخواهد گرفت از تو داور حساب
چو با سفله گوئی بلطف و خوشی

اگر صلح خواهد عدو سر مپیچ
ترا قدر و هیبت شود صد هزار
تو هم جنگ جو باش چون فتنه خاست
فزون گرددش کبر و گردنکشی

با سپاهیان تازی و مردان مرد * بر از نهاد بد اندیشی گرد * و واجب و لازم که در وقت آهنگ جنگ و قصد نام و ننگ اصلاً و قطعاً عار بی حمیتی و جبن را بر خود گوارا ننهد که روزی مردن هست و حسرت فراق دنیا بردن بنابر آن همان انسب و اولی که نقد جان را با نیکنامی مدامی هدر و در بازار سعادت شهادت در بازد و از شربت حلاوت حیات را بجوشکامی تیغ غزو و جهاد مقطوع سازد **قطعه** از سر گذشته پای بمیدان نه و ببین * گوی مراد در خم چوگان آرزو * خواهی که بخت روی نماید بکام دل * باید شدن بمعرکه با خصم روبرو * و در کارزار کفار و پیکار فجار سستی و درنگ نه شرط جنگ است بل سراسر کار بی نام و ننگ و هنگام جانستانی مشرکین دوزخ مکانی و ساعت جان دادنی مومنین جنت آشیانی حفاظت جان نمودن نه کار ایمانی ست و نه شرط اسلامی آنروز دشمن سوز و نصرت اندوز در تلاش گور خفتنی باید بود نه بشوق با جفت خفتنی **رباعی** آنرا که بگور خفت باید بجهت با جفت بخانه خویش نتواند خفت * گر شیر شود عدو چه پیدا چه نهفت * با شیر بشمشیر سخن خواهم گفت * و در اوقات گرفتاری محن بیکاری خوف و ترس بخاطر راه ندهد و در حرکات کارزار سیماب وار بی قرار باشد و از تازی و تفنگ اندازی و نیزه بازی و تیغ زنی و مشرک شکنی و کافر فگنی اصلاً آرام نگیرد و دلیر باشد که شمشیر کوتاه در دست مرد شجاع دراز گردد **نظم** بهر جا که شمشیر او کار کرد * یکی را دو کرد و دو را چار کرد * بهر کس که زد خنجر سخت کوش * سرش های کوبان در آمد دوش * بروز نبرد آن یل ارجمند * بشمشیر و خنجر و گرز و کمند * درید و برید و شکست و ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * و در جان باختن و دشمن انداختن تقصیر نکند چه اگر در آن وقت نازک دشمنان سستی و ترس مشاهده کنند اگر هزار جان داشته باشد از دست کافران و عدوان جان نبرد و با قبیح وجهی کشته گردد و یا گرفتار آید و بدین سبب در هر دو سرا کار برسوائی کشد و از آوازه بدنامی دارین فضیحتی بالاتر متصور نیست و اگر دلیری و چالاکی معلوم کنند کمتر کسی از کافران و دشمنان باشد که بر چنین کس غالب آید و اگر بشرط شجاعت سرباز د خوفی و باکی نباشد که تا تن خود را خورش سگان نسازد نام شیران بدست نیارد **نظم**

زنان را از آن نام ناید بلند
که فرزند ما گر نباشد دلیر

ز افگندن شیر شیر است مرد
که پیوسته در خوردن و خفتن اند
ببرّم از و مهر و پیوند پاک

همان جستن رزم ننگ و نبرد
چنین گفت مر جفت را نره شیر
پدر آب دریا بود مام خاک

حکایت یکی از سلاطین عجم بدوزی با دشمن بر لقب اتفاق محاربت افتاد چون هر دو لشکر برابر گشتند امرا بعرض ملک رسانیدند که مهم حرب از دو بیرون نیست یا نصرت یا هزیمت اگر بحکم قضا انهزام نصیب ما گردد ملک را کجا جوئیم جواب داد که اگر عار فرار اختیار نمایم هر که مرا جوید از رعایت حضرت آفریدگار جلت عظمته در دریا دلیکن اگر بغلبه خصم مشاهده افتد مرا در میدان زیر سم اسپان بطلبید یعنی انشاء الله تعالی غالب

می آیم والا کشته میگردم **بیت** یا برایم بچرخ گردنی ٭ یا شوم زیر پا سرافگنده ٭ از آثار آن شاه شجاعت آوردند
که دران حرب حمله شیرانه بر دشمن مردانه می برد و شمشیر میزد تا وقتی که آفتاب با انوار بنصف النهار رسید
وحرارت بر قلوب مبارزان غلبه کرد و لب ها از تشنگی خشک شد و غبار کارزار بر رخسار ها ی یلان کامگار
نشست یکی از خواص غلامان با ظرفی پر از آب در عقب ملک زاده بسالت آب تاخت و بصد جانبازی
بخدمتش رسیده عرضداشت ایها الملک الضرغام هر آئینه عطش الیام باشی اندکے از حرکات ضرب
صمصام آرام فرما و قدرے رطوبت آب به یبوست کام وجان برسان ملک گفت شمشیر خونریز من از من
تشنه تر ست بخدای یکتا عزت وحدته که تا او از شراب سرخ دمار اعدا سیراب نشود من نیز از آب ناب
جرعهٔ در نکشم آخر الامر بعون حضرت آفریدگار رجل آلاوه بواسطه عزیمت درست و دستبرد ہاے
چالاک وجسیت بر دشمن ظفر یافت و تا قیام قیامت شرف نیکنامی حاصل ساخت **بیت** کسی را که ایزد
کند یاوری که یارد که با او کند داوری **حکایت** یکی از مبارزان اقوام شرف نسب و کرم حسب
قبائل عرب پیر و ناتوان شده بود و باوجود ضعف جسم قوت جان داشت روزے سواری اسپ
خواست دو کس بازوے آن جلادت خو گرفته سوار کردند احمقی و نادانی اعتراض آغاز
کرد و در طعنه زدن باز که ازین ناتوان چه کار بها دران آید دو کس ید بر اسپش سوار کنند شجاعتش
چه خواهد بود پیر شجاعت تخمیر در جواب آن حقیر گفت آری دو کس باید که بر اسپش سوار کنند اما هزار کس باید که
از اسپ فرود آرند و ازینجاست که بقدرت حضرت خدا جل اسمه علما و حکما قوت قلب را اقوی از قوت
دست گفته اند و طاقت دست را تابع زور دل شمرده **فرد** آدمی را قوت دست از دل ست ٭
هر که او را دل قوی بازو قوی ٭ **حکایت** از بعضی عرب شجاعت طلب مرویست و در دفاتر
آثار مطوی که حضرت عالی مناصب و سامی مناقب و با کفار حارب و فجار را ضارب امیر المومنین
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که مدینه علم را باب ست و در عالم شجاعت
صاحب جرات اعراب در غزوه جهاد آنقدر شجاعت و اجتهاد میفرمود که چون لشکر کفار عناد و فجار
بد نهاد بمقابل عسکری که آن بسالت بنیاد دران میبود دمے افتاد متحیرهٔ آن سپاه تباه از خوف
دستبرد آن شیر بیشه نبرد بعضی بعضی را وصیت نمے کرد و یکے دیگرے را وصی میگرفت و بعنایت
شاه حقیقی قدس ذکره همین سبب موجب فتح پر طرب میشد جل شان شجاعته و صلی الله تعالی علیه و علی ذریته
و باید که در چنین ایام شب ها بعبادت ملک علام عز علمه قیام نماید و بازاری و خاکساری از حضرت باری
جلت عنایته فتح و فیروزی مسالت سازد و از عباد و زهاد و علما ارشاد و عرفای شریعت انقیاد

در باب حصول مراد و دعا ها خواهد **بیت** هزان کاستعانت بدرویش برد ✤ اگر بر فریدون زند از پیش برد ✤ و بحال مسکینان و ضعیفان و بیماران مسلمانان التفات بسخا و عطا کند **بیت** جوی باز دارد بلای درشت ✤ عصای شنیدی که عوجی بکشت **بیت** سخاوت ترا کامگاری دهد ✤ بر نج و بلا رستگاری دهد ✤ و بجناب کبریا قدس اسرار دنیات نذور و صدقات عرضه دارد و بعد رفع فساد و حصول مراد منویات را بانجام رساند و لشکریان و مبارزان را بوعدهای خوب و نویدهای مرغوب خوشدل گرداند و چون بکرمه تقدس و تعالی بچوگان تقدیر گوی نصرت از میدان محاربت در رباید و شاهد ظفر از تتق غیبت رو نماید و عدها را بوفا رساند تا آینده بهادران و دلیران در معرکه جانبازی و دشمن گدازی عاشق وار و پروانه آثار جان در بازند **نظم**

دلاور چو باری تهور نمود ✤ بباید بمقدارش اندر فزود ✤ که بار دگر دل نهد بر هلاک ✤ ندارد ز پیکار یاجوج باک ✤

و با چنین جهانگیر صاحب تدبیر و شمشیر که بتقریرا فتلهرکه محاربت نماید و مقابله جوید انشاء الله تعالی بلا شک مرگ را بصد کمند بسوی خود کشیده باشد و بلا شبه هلاکت را بهزار حیله بجانب خود آورده **تمت الضابطه**

بعضی اشعار نصرت کار از کلام فراست شعار و کیاست دثار عارف خوش اسرار و عالم اندر زگفتار دانای سرا پا رشدی مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه که مناسب مقام بود ارقام نمود **نظم**

میان دو بدخواه کوتاه دست
شود دست کوتاه ایشان دراز
اگر دشمنی پیش گیرد ستیز
تو بگذار شمشیر خود در غلاف
چو دشمن بدشمن شود مشتغل
چو شمشیر بکار بر داشتی
نهان صلح جوید و پیدا مصاف
چو سالاری از دشمن افتد بچنگ
بماند گرفتار در چنبری
نترسد که دوران بندی کند
که خود بوده باشد بندی اسیر
وگر خفیه یکدل بدست آوری
ز تلبیس این مشو زینهار

نه فرزانگی باشد این نشست
یکی را به نیرنگ مشغول دار
به شمشیر تدبیر خونش بریز
چو گرگان بسپندند با هم گزند
تو با دوست بنشین بآرام دل
نگهدار پنهان ره آشتی
دل مرد میدان نهانی بجو
بکشتن ورش کرده باید درنگ
اگر کشتی این بندی خویش را
که بر بندیان روز بندی کند
اگر سر نهد بر خط سروری
از آن به که صد ره شبیخون بری
که گردد درونش بکین تو ریش

که گر هر دو با هم سگالند راز
دگر را بر آور ز مغزش دمار
چو در لشکر دشمن افتد خلاف
بر آساید اندر میان گوسفند

گفتار

که رنت نشکوفان مغفر شکاف
که باشد که در پایش افتی چو گو
که افتد کزین نیمه هم سروری
نبینی دگر بندی خویش را
کسی بند یا نرا بود دستگیر
چو نیکش بداری نهد دیگری
گرت خویش دشمن شود دوستدار
چو یاد آیدش مهر و پیوند خویش

که بندی چو دندان بخون در برد
ز حلقوم بیداد گر خون خورد
بداندیش را لفظ شیرین مبین
که ممکن بود زهر در انگبین
کسی جان از آسیب دشمن برد
که مر دوستان را بدشمن شمرد
نگهدار آن شوخ در کیسه در
که بیند همه خلق را کیسه بر
سپاهی که عاصی شود در امیر
ورا تا توانی بخدمت مگیر
ندانسته سالار خود را سپاس
ترا هم نداند ز روی قیاس
بسوگند و عهد استوارش مدار
نگهبان پنهان برو برگمار
نوآموز را ریسمان کن دراز
نه بگسل که دیگر نبینیش باز
چو اقلیم دشمن بجنگ و حصار
گرفتی رعیت به آئین بدار
چو برکندی از دست دشمن دیار
رعیت بسامان تر از وی بدار
که گر باز کوبد در کارزار
برآرند عام از دماغش دمار
وگر شهریان را رسانی گزند
در شهر بر روی دشمن مبند
مگو دشمن تیغ زن بر درست
که انباز دشمن بشهر اندرست

گفتار

بتدبیر جنگ بداندیش کوش
مصالح بیندیش و نیت بپوش
منه در میان راز با هر کسی
که جاسوس همکاسه دیدم بسی
سکندر که با شرقیان حرب داشت
در خیمه گویند در غرب داشت
چو بهمن بزابلستان خواست شد
چپ آوازه افگند و بر راست شد
اگر جز تو داند که عزم تو چیست
برین رای و دانش بباید گریست
کرم کن نه پرخاش و کین آوری
که عالم بزیر نگین آوری
چو کاری بر آید بلطف و خوشی
چه حاجت بتندی و گردن کشی
نخواهی که باشد دل دردمند
دل دردمندان برآور ز بند
ببازو توانا نباشد سپاه
برو همت از ناتوانان بخواه
دعای ضعیفان امیدوار
ز بازوی مردی بر آید بکار
هر آنکه استعانت بدرویش برد
اگر بر فریدون زد او پیش برد

وصیت بست و نهم در لشکر آرائی و سپه پیرائی

اگرچه انتظام سلطنت سلطان بتائید تقدیر پیوسته است و هر چند پیرو رسم شهریاران بیاری حضرت کردگاری جل عونه وابسته مگر بفرمان جناب یزدان عز حکمه در اسباب جهان بی سرو سامان آبادی کشورها به لشکرهاست و آبادانی شهرها بعسکرها حضرت عز و علا جان پادشاهی ستی سپاهی گردانید و روان شاهی آمادگی لشکری و جناب جل و تعالی سبب گیتی ستانی سپاه جنگ آوران نموده و وسیلهٔ جهانبانی لشکر رزم آزمایان آبروی فرمان گروه دلیرانست و وسمهٔ ابروی چهره زیبای جهانجوئی انبوه دلاوران افزونی پادشاهی فزونی سپاهی ست و بسیاری حکمرانی بیشماری پردلان جان ستانی پایداری جهانداری افزایش لشکری ست

د استواری شهریاری آرایش جنگیان صفدری شمع شبستان فرمان خسروان شمشیر تیز ست و چراغ
دودمان کامرانی بادشاهان تیغ خون ریز دربار شاهان کامگار بیاوری سپاه دربار و آرگاه بادشاهان
شاهی دستگاه بیاری لشکر مدار بوسه خوش گلشن فرمان فرمائی لشکر آرائی ست و بار خوشگوار میوه زار
سروری سپاه پیرائی خیابان بند چمنستان کشور لشکر ست و آبریز باغستان جهانداری سپاه شیرز
گنجهای جهانداران بر نجهای لشکریان کثرت آگنج ست و انبارهای ساز و سامان تاجوران بجان بازیهای
سپاهیان افزونی سنج طرهٔ دستار گیهان خدیوی دلیران خون ریزی اند و غازهٔ چهرهٔ گیتی کشائی جنگاوران
باستیزی در جهان جهانبانی دست بردهای مردان شیر افگنی هزار بار بهتر از کرشمه و نازها هرویان ست و چشم
گیتی ستانی کر و فر دلاوران صف شکنی صدهزار بار پسندیده تر از غمزه و ادای پریچهرگان بگوش شاهان ملک
گیران تند خروش شیردلان هزاران بار شادی افزا از آواز چنگ و نی ست و بجان سپهسالاران اقالیم گیران
شور با جوش هنر براندازان صدهزاران بار خوشی و خرمی پیرا از سرود و نغمهٔ پی بهی آمیش مهان مهی جو تند خوئی
جنگیان نیکوتر از خورسندی دهی چنگیان ست و نزد سرافرازان سروری جستجو ستیزه روئی سپاهیان خوشتر از سور
آهنگیان با فر و شکوهان ساز آهنی لشکریان را با ساز و برگ تر از گل و یاسمین میدانند و ناموری جویان گرد
نبرد را پسندیده تر از مشک و عنبر می شناسند خوبی برتری مملوی حضرات انبیای کرام علیهم الصلوة والسلام سپاهگری
بوده است و سنت سر بسر سعادت جناب سرور پیغمبران صلی الله علیه وسلم آرایش لشکری پیشکاران اسلام
غازیان خون آشام اند و کارسازان دین فرخنده انجام مجاهدان با نام از روی زمین از خاک کفر سراپا ناپاک
و چرک شرک سر بسر ناپاک بغیر از تندباد اسپ تازی غازیان اسلام سازی و خون ریزی کافران دوزخ سوزی پاک
نگشته اند شد و زهر مرگ بهر بی ایمانی را بجز از شمشیر بازی مجاهدان با سرفرازی تریاک نمی تواند گردید اگر ستون جهاد
برپا نشدی تا قیامت کاخ فراخ ایمان بلند نگشتی و اگر تخم غزا در جای کشت دنیا فشار نیافتی تا بعقبی درخت اسلام
با برگ و شاخ نگردیدی معشوقهٔ دلفریب پرنور شریعت بجز از ماشطه کاری تیغ غازیان بازیبائی نیست و محبوبهٔ غزائی
عبادت حضرت الهی جلبت طاعت سوای از نقش و نگاری شمشیر مجاهدان با شادی افزائی جنجهای زر و سیم
شاهی خوردنی لشکریان غازی اند و گرنه بارهای تباهی و درجهای یاقوت و گوهرین و بدرهای سیمین و زرین
خورشهای سپاهیان مجاهد اند ورنه دارندگان آن گرفتار باد افرایی باغبان باغستان ایمان دلیران جهاد اند
و آبریز چمنستان اسلام دلاوران غزا شاه شرائع شرع سراپا شرف مشرک کشتی ست و شهریار رسم و راه دین فرخی فشین
تیغ کفر کاهشی آیات حکم رحمانی غزا سم الرحمان و نعتهای قرآنی بر بلندی و سرفرازی آرایش لشکر جهاد فرمانفرما ست
و حدیثهای جناب پیغمبر بزرگتر از جان و خوشتر از جهان صلی الله تعالی علیه وسلم بر بزرگی و ارجمندی پیرایش سپاه غزا نما

آیات وَیَسْئَلُوْنَکَ وی پرسند ترا مشرکان که به امتحان یهود عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ از ذی القرنین که
بادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذی القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان
او دو قرن از مردم گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست ورکاب حرب می نمود یا کریم الطرفین بوده
یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این
اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد سَاَتْلُوْا عَلَیْکُمْ زود باشد که بخوانم بر شما
مِنْهُ ذِکْرًا از وی خبری و بیانی اِنَّا مَکَّنَّا لَهٗ بدرستی که تمکین گردانیدیم یعنی دست دادیم که مرادها استیلا
فِی الْاَرْضِ در زمین وَاٰتَیْنٰهُ و عطا کردیم او را مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که خلق بدو محتاج بودند یا آنچه
سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدای یا دادیم از هر چیز که میخواست سَبَبًا دست آویزی
که بدان سبب او آن چیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر آورده
که سحاب را بفرمان او کرد تا بر او سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را
مسخر ساخت و با زلمیان حرب کرده بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَاَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در
میرفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بدان سبب توسل جسته میرفت ایضاً آیت وَحُشِرَ
لِسُلَیْمٰنَ و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام جُنُوْدُهٗ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان
وَالْاِنْسِ و از آدمیان وَالطَّیْرِ و مرغان فَهُمْ پس این لشکر یُوْزَعُوْنَ رانده شدندی بوقت سیر او یا باز
داشته بودندی تا در هم پیوندند احادیث عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَی الْمِنْبَرِ روایت است از عقبه بن عامر رض که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
حال آنکه آنجناب بر منبر بود یَقُوْلُ میگفت وَاَعِدُّوْا لَهُمْ و آماده و طیار کنید برای جنگ کفار مَا
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از قوت اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْیُ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْیُ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ
الرَّمْیُ آگاه باشید که قوت تیراندازی است همچنین سه بار فرمود رواه مسلم وَعَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و روایت است از عقبه بن عامر که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
یَقُوْلُ میفرمود مَنْ عَلِمَ الرَّمْیَ کسی که آموخت تیراندازی را ثُمَّ تَرَکَهٗ پس ترک نمود آنرا فَلَیْسَ مِنَّا
پس نیست از ما اهل طریق ما اَوْ قَدْ عَصٰی یا نافرمانی کرد در عصیان و در زید شک راوی است رواه مسلم
وَعَنْ اَنَسٍ رض قَالَ کَانَ اَبُوْ طَلْحَةَ یَتَتَرَّسُ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِتُرْسٍ وَاحِدٍ و روایت است از انس
رضی الله تعالی عنه که گفت بود ابو طلحه که پناه میجست با نبی صلی الله علیه وسلم بیک سپر ترس سپر پیش داشتن است رواه البخاری
وَعَنْ جَرِیْرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ رَاَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه وسلم و روایت است از جریر بن عبد الله که گفت دیدم

رسول خدا صلی الله علیه وسلم بالتوی ناصیة فرس باصبعه که میتافت ومیگردانید موی پیشانی اسپی را
بانگشت مبارک خود ومیفرمود الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیامة الاجر والغنیمة که اسپان
بسته شده گره داده شده وهست به پیشانیهای آنها خیر وبرکت تا روز قیامت وآن خیر وبرکت ثواب در آخرت وغنیمت
در دنیاست صلی الله علیه وسلم شاه لشکرکش وشهریار دشمن کش را باید که از همه سروران سپاه وسپهبدان والادری آگاه خرد وبزرگ
همکاره آگاه باشد ودر میان سپاه کجهان آئینی باشتباه رد برده ولحد که امیری از امیران کوچک وبزرگ ودیگری از سروران خرد وبزرگ
بیفرمان خسرو کامران کاری نموده باشد وبامری نپرداخته واصلا آگهی را هم از سپاه بدون حکم شاه گرفتار نمود وبنام کسی [illegible]
ودیناری بیفرمان خدیو گیتی ستان دادن ودفتر کردن نتواند ویکدم گناه ستر شل قصاص وبرطرفی وجلا
وطنی بحکم سلطان نسازد ویا بیافزودن وسرخیل نمودن بجز از فرمان شاهی ننماید وسالار سالاران را باید که از همه سپهبدان
سپاه آگاه باشد واز انگو بود ونبان وسود سروران زیر فرمان خود بخوبی دانا وبینا باشد وهمچنان اسپهبدان ده هزار
وهزار از سرگذشت امرای صد وپنجاه وده آگاهی دارند وامیران صد وپنجاه وده از یکیک سوار کاره پیاده کاملا
آگاه وروشناس باشند وبعین روش وآئین کیفیت هر کس هر روز تا به شاه داد خسرو کاه رسیده باشد وپادشاه از
حال همه سپاه آگاه گردیده که هر روز امیر ده از سرگذشت ده کس به امیر صد آگاهی بدهد وصدی بهزاری وهزاری بده هزاری
وده هزاری بصد هزاری وسالار صد هزار بسپهدار همه لشکر پیاده وسوار اطلاع دهد وآن به شاه شاهی دستگاه تمام حالات
عرضدارد وهمچنین وبعین آئین از سلطان خلافت نشین فرمان بجمیع لشکریان رسیده باشد وامرای لشکر را واجب است
که بطمع خام وآز بدانجام صغیاده واز بدنامی جهان وخواری عذاب روز حساب ترسیده از دستمزد لشکریان پشیزی نگیرد و[illegible]
وماهیانه وسالانه چاکر از خزینه سلطان بخشش شود وهمچنان بنام هر کس هاند رسیدش گرفته داخل دفتر شاهی نماید وسروران
لشکران وسرخیلان سپاه همانرا باید که خود را از سوی سلطان بر سپاه سرافراز وحکمران صرف بنابر لشکر آرائی وکشورکشائی
دانند وهمیشه تخم همین اندیشه در کشت دلهای خود کاشته باشند که تا آنگاه که حکم شاه برای سرحدی این بر سپاه است
کار فرما وسپه آرام گاهی که امر سلطان بعزل خواهد رسید همانزمان بخوشی از عمل خویش را معزول دانسته ودست از حکومت کشیده [illegible]
حضرت یزدان باآفرینش جهان همچنین وبند فرمان شهریار [illegible] سلطان [illegible] سالار لشکر را [illegible]
فرمان گستر مسانید که لشکریان از دیده بیم وامید بوده از فرمانش سر نتابند وبا اینهمه دستسپه چنان آئینی داشته شود
که سپاه سپهدار خود را سر بفرمان بردار شهریار دانسته اصل حکم وبیخ سود فدایان خویش شهریار را مدار شناسند ویکبین
اندر از هواخواه شاه باشند که اگر فرمان سلطان بنابر گرفتاری یا سربری سرور لشکر برسد همانزمان او را بگیرند
ویا سرش ببرند بعنایت حضرت ایزد متعال امیر سپاه وهمه سپاه بزبان قال وحال گویای این مقال باشند

نظم که ای شاه نیک اختر و شیر دل	بدل برده از تیغ و شمشیر دل	همه یک بیک پیش تو بنده ایم
ز تشویر خسرو سر افگنده ایم	وگر جنگ فرمان دهد شهریار	همه سرفشانیم در کارزار
تن و جان ما سربسر پیش تست	وغم وشادمانی بکم بیش تست	چرا سر به پیچیم ما خود کئیم
چنین بنده بودن ز بهر چئیم	همه سربسر مر ترا بنده ایم	همی دل بمهر تو افگنده ایم
فدای تو بادا همه جان ما	سراسر همینست پیمان ما	**فائده**

جهاندار جهانگیر را باید که لشکر خونخوار و عالمگیر را همیشه قواعد دان جنگ تیر و تفنگ و پیوسته کار آزموده نیزه و شمشیر زنی و درنگ و همواره آتشباز توپ تندر آهنگ دارد و سالار سپاه بجز از مرد قواعد دان رزم ننماید و شاه والا دستگاه خود هم بهنرهای نبرد سراپا آگاه باشد چنانکه شاه ست باید که در آگاهی هنرهای نبرد نیز شاه همه آگاهان باشد وگرنه از شاه و سپاه نادان از دانائی هیچ ارو بروے دانایان هنرهای وغا چه برخیزد و در روز مصاف چه پیروزی دست دهد چنانکه حضرت یزدان عز و سبحان فرماید اَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ فَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ط معنی اینست وکسی که در زیور که موجب عیش و آرام ست پرورده شود از انکس روز پرخاش کارسے نگشاید و در رزم رنج و سختی مسلوک جنگ یرموک جناب دلیری مآب شیر آلهی و اسد اللهی حضرت خالد ابن ولید سیف اللهی به یکے از یاران خود پند دلبند فرمود اشعار شجاعت شعار صولت فاروقے

بگفتش گرفتم که سینه دل	در رزم دلیران نداری وجل	ولیکن حریف چنین جنگ جو
بنادیده جنگی مرو پیش او	عدوا علم فن پیکار و حرب	تو ناواقف از کوشش طعن و ضرب
نه تیغت بخون دلیران خضاب	نه زحمت بصد پیلان دیاب	عدو قبضه تا ساعدش غرق خون

زرمحش تن سرفرازان نگون **فائده** سلطان گیتی ستان را باید که سران سپاه و سروران لشکر دلیری دستگاه را عزل و نصب کرده باشد و برای این سرافرازی و از سر درازی آئینی نهاده که پس از چندین سال سالار سپاهی از سر فرمان آن سپاه در گذشته بر سر کار سالاری لشکر دیگر رود و دیگرے از سپه داری لشکری گذشته با سپهبدی این سپاه سرفراز گردد و سود این آئین سراپا بهبود آن ست که اگر همواره امیرسے بر لشکری سالار باشد شاید بد نهادی شیطان لشکریان را بخود یکی ساخته و یار نموده سر از فرمان سلطان باز زند و آنگاه ناگزیر شورشها و خرابیها در بادشاهی پدید آید و از این رو بند و بست بادشاهی پریشانی و باتباهی گردد و چون کار فرمائی را بکارش پایداری نباشد هر آئینه انشاء الله تعالی چنین پریشانی و چنین خرابی در پرده پوشیدگی ماند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **فائده** سلطان اسلام و شاه ایمان فرجام را باید که با میران لشکرها و سران جنگ آرا فرمان سخت در کار دارد که خبر رسی و حال آگاهی

یک یک سپاهی از چگونگی خداپرستی مانند نماز و روزه سرافراز و زکات و حج دلنواز و پرهیزگاری نیو
ساز و نبرد کاری جان گداز شب و روز دریافت نموده باشند و آنچنان بند و بست در کار دارند که بر منهیان
ایزدی تعالی وصفه کسی گناهی کردن نتوانند و اگر بگمراه نمودن شیطان گاهی بگناهی روسیاهی شود بآئینی
که بیشتر به قلم آمد زبانی سالاران سپاه بسالار همه سپاه و از وی بحضور شاهی آگاهی رسد و بادشاه بلند
نشین بآئین شرع ارجمندی آگین برای سزای آن گناهگار تیره کار فرمان به سپهدار بزرگ فرماید و او
به سران دیگر لشکر رساند **فائده** شاه اسلام پناه را باید که نام سروران سپاه و زبان اسلام فرخنده راه
بهد و از پلیدی نامهای تباه کفر و سیاه دامن لشکر اسلام فیروزی دستگاه را پاک و برکران دارد
و اینکه پست نگاهان و فرودانشان به پیروی نصاری فرنگ و کافران بی نام و ننگ نامهای ناموران سپاه
کپتان و میجر و کرنل و جنرل و لارڈ جنرل مینهند و در شمار لشکر نام کمپنی و پلٹن و رجمنٹ و کنب میگذارند گناهی
ست زشت و راهی ست بد سرشت ازین وعید شدید حضرت الله المجید نمیترسند که حضرت پیغمبر
بروی درود بیشمار و بیشتر و سلام بسیار و خوشتر فرماید مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ معنی اینست
که آنکس مانند گروهی خود را همی نماید اینکس از همان گروه شمرده میشود اگر بهدایت ایزدی جل اسمه نامهای
زبان فرنگ را باسمهای لسان عربی بدل سازند چه خوش باشد و اگر پس از عربی به نامها بزبان فارسی هم سخن
زنند بد نباشد که فارسی از بسیار روزگار پیشکار عربی ست **قطعه** بجان آمد دل از آمد شد غیر ✤ چه خوش در
چشم گر جای تو باشد ✤ چه بالاخانه عالی باشد آن بیت ✤ که در وی وصف بالای تو باشد ✤ آئین دانش
گزین و بینش آگین اینست که چون ده سپاهی فراهم آیند یکی بر آنها سروری نام زد گردد و او را در لسان
عربی امیر عشره موسوم سازند و بزبان فارسی سالار ده نامند و آن گروه را در عربی عشره و بفارسی ده نام نهند
و بر سر ده امیر عشره ی تیغ زنی سر نامور شود و او را بعربی امیر مائة صغیر و به فارسی سالار صد کوچک نامی کنند
و شمشیربازی بر ده سروری برتری یابد و او را بعربی امیر مائة کبیر و بفارسی سالار صد بزرگ بالانام سازند و بر ده
امیر مائة دلیرسے را سرفراز کنند و آنرا بعربی امیر الف صغیر و بفارسی سالار هزار کوچک بلند آوازه سازند و جنگ آوری
را بالایش بآرایش رسانند و آنرا بعربی امیر الف کبیر و بفارسی سالار هزار بزرگ بزرگی دهند و چون ده
امیر الف گرد آیند دلاورسے بر آنها کامگار گردد در عربی امیر عشر آلاف صغیر و در فارسی سالار ده هزار
کوچک بلندنامی پذیرد و رزم سازی را بر سرش فرازند و آنرا بعربی با میر عشر آلاف کبیر و بفارسی سالار ده هزار
بزرگ سترگی دهند و بر ده امیر عشر آلاف شیردلی را پایگاه افزایند و بعربی امیر مائة الف صغیر و بفارسی سالار
صد هزار کوچک نام گذارند و شیر شکاری را بر او فرمان نما نمایند و بعربی امیر مائة الف کبیر و بفارسی سالار صد هزار

بزرگ اسمی کند و چون بفضله عز سبحانه ده امیر مأته الف بهر سند پر دلی را برآنها فرمان روا فرمایند و ده عربی بنام امیر الامرا صغیر و در فارسی سپهدار سالاران کوچک با نام کامها سازند و بیل تنی و شیر افگنی را براو در پایه بلند و در فرمان ارجمند سازند و در عربی و فارسی بخوشنام امیر الامرا کبیر و سپهدار سالاران بزرگ خجسته کام نمایند و می باید که ده هر صد یکی ده عربی و فارسی بنام مخبر مأته و آگاهی رسان صد نامی نمایند و یکی در هزار در عربی و فارسی بمخبر الف و آگاهی ده هزار زبان زد روزگار سازند و یکی در ده هزار بمخبر عشر آلاف و آگاهی ساز ده هزار سرفراز و برسر کار کنند و یکی در همه لشکر به لقب مخبر عساکر و آگاهی کننده همه سپاه سربلند گردد و هر روز میرده آگاهی نیک و بد ماند و بود روز و شب به آگاهی رسان صد رساند و آگاهی رسان صد به آگاهی ده هزار بگوید و او بسرور هزار کوچک هم بگوید و او به آگاهی ساز ده هزار نیز برگوید و آگاهی ساز ده هزار آگاهی کننده همه سپاه را آگاه کند و آگاه کننده همه سپاه به سپهدار سالاران کوچک آگاهی نماید و آن کوچک بزرگ خود رساند و برهمین آیین هر روز سالار ده سرگذشت شب و روز بسالار صد کوچک و سالار صد کوچک به بزرگ و او بسالار هزار صغیر و او به کبیر آگاهی دهد و سالار هزار کبیر بسالار ده هزار صغیر و او به کبیر برگوید باین آیین هر روز چگونگی شبینه و هر روزه همه سپاه به سپهدار سالاران کوچک رسیده باشد و ازو به بزرگ گرائیده و سپهدار سالاران بزرگ بعرض بالا و معرض والای شاه فرمان دستگاه پیش نموده باشد و بادشاه جمجاه را آگاهی داده **فائده** و باید که مومنی امینی پارسائی و در دانش حساب بنائی و بر بینش روزی دهی بینائی بر همه سپاه بر کار عرض لشکر سرفراز و کارفرما باشد و در عربی و فارسی بلقب عارض عساکر و عارض لشکر ملقب باشد و پیشکاری ازو در صد هزار بنام عارض صد هزار و پیشکاری ازو در هر ده هزار بنام عارض ده هزار بند و بست نما باشند و همه عارضان خرد و بزرگ به امانت و دیانت کار روزی دهی سپاه پیروزی پژوهی نمود و از چگونگی بحالی و برطرفی و فوتی و فراری آگاهی بخوبی گرفته همیشه عارضان هزار بعارضان ده هزار و عارضان ده هزار بعارضان صد هزار و عارضان صد هزار بعارض عساکر از همه حساب و روزی دهی در هر ماه و هر سال آگاهی داده باشند و عارض عساکر بسلطان زمان عرض نموده باشد **فائده** و جمیع امرا خورد و کلان لشکر شان و آگاهی رسان و همه سپهداران کوچک و بزرگ دشمن کشان و عارضان روزی دهان و سپاه شماران مومنان تقوی یار و مسلمانان امانت سپردگار و عاقلان دانای کار و بار و نره شیران شیر شکار شوند و همه یکجان و یک زبان برای بلندی دین فرخندگی گزین و بنابر ارجمندی شریعت خجستگی آگین باشند از صولت **فاروقی** همه باهم از روی صدق و خلوص محبت موافق بری از نفاق

بصافی طینت به بی کین ضمیر پر از کین دل و جان ستیزنده جو	بهم گرم جوشان چو شکر به شیر همه ناصر ملت مصطفی	همه متفق باهم و بر عدو همه جان فدایان براه خدا

پیشکاری ازو در ده هزار بنام عارض بخش هزار

	بجان باختن حمله بیباک وبیم		دو دستی زده تیغ بر کافرین		ز غیرت بناموس دین متین

شده جان ستان از غنیم لئیم ❊ وهمه بند وبست پیاده وسوار وهرگونه روانِ فرمان وآگاهی دهی دشمان
وعرض شمار لشکریان وسزای بزه کاران برهمین آئین دلنشین بوده باشد وهرگونه قاعده قرار
داده سلطان دین متین پیش نظر همه کهین ومهین سروران لشکر دین ماند

وصیت سیوم در رای زدن ومشورت نمودن

شامل کردن آرائی درعزم مهمات مقتضای رزانت ست ومشاورت رواجِ سلطنت ست وجانِ حکومت
مدارِ ریاست برمشورت ست وقرارِ مملکت برشورای اهل پرفراست اصلِ امارت مؤامرت ست
ومبنای احکام حکام برمشاورت (شورت) بقدرته تعالی کنگاش بابی ازابواب فتحیابی ست وبحکمه اعلی
رای زدن درسے از درهای ظفرآبی **مثنوی** مشورت درکارها واجب بود ❊ تا پشیمانی
در آخر کم شود ❊ عقل قوت گیرد ازعقل دگر ❊ نیشکر کامل شود از نیشکر ❊ خوش
اقبالے که بهدایته اقدس لباس مشاورت رابرجسم عادت بیاراست بعنایته تقدس بابرج
اوقات علم فیروزی برعرصات حصول کام برافراشت وخجسته طالعی که بکرمه تعالی خصلت
مصالحت شیوه فلاح آویزه سیاخت بفضله تبارک باقرب ساعات لوای بهروزی درساحات
وصول بمرام راست برآراست **قطعه** درِ مشورت راچرا بسته ❊ مگر مذهبِ عقل
را جاحدی ❊ نه ارباب حکمت چنین گفته اند ❊ که رأیانِ خیرٌ من الواحدی ❊
میمنت حکومت دررای زدن ست وسعادت سلطنت درکنگاش کردن برکت حکم در
شوری ست وعظمت امر درتدبیر مشورت انتما کرامت بامشاورت ست وشرافت بامؤامرت
حکم حکیم عزت حکمته نازل برائے مشورت کردن ست وکتاب قدیم جل جلاله ناطق برمصلحت
جستن **رباعی** کارهای بی مشاورت نکنی ❊ تا دران سود بی کران بینی ❊ هرچه آن بمشاورت
سازی ❊ جزم میدان کزان زیان بینی ❊ شعار انبیای ابرار علیهم الصلوة والسلام مؤامرت جوئی
بود وسروکار اصحاب اخیار علیهم الرحمة والرضوان مشاورت خوئی محمود اولیاء علیهم الرحمه مشورت ست
وممدوح علماء علیهم المغفرة مصلحت آب ورنگ تدابیر جهانگیر شورای عقلاست ورونق افکار عالمگیر کنگاش
حکامیت **بیت** نکند بمشاورت کاری ❊ هرکرا دانش ست بسیاری ❊ بحکمته عزشانه فائد کشورکشایان
استشاره بر فلاح ست وسائق ملکگیران استصلاح کیاست ایضاح چهره ملک وملت بغازه کنگاش آراستست

ورعی دین و دولت بزیور شوری پیراسته انتظام مهام انام پابند مشاورت ست و موافق سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام نظام خواص و عوام مربوط مصالحت بیت شد پیمبر بمشورت مامور بود تو چرا زین طریق باشی دور به مشورت نمودن موجب صواب ست و کنکاش جستن مستوجب ثواب مشاورت را کامیابی حساب ست و ترک آن باب بیچتاب خراب شوری فوز و فلاح آرا ست و گذاشتنش خسران و زیان گرا و حضرت ملک منعام با تنزه و کمال بی نیازی از احتیاج کنکاش خیر انضمام برای صرف تعلیم بندگان خوشکام بملائک کرام در آفرینش خلیفه نیک انتظام مشاورت نمود و درین کلام احسن النظام وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً الایه به آن اشارت فرمود یعنی و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان بدرستی که من آفریننده ام در زمین خلیفه را قَالُوٓا گفتند آن فرشتگان که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی که فساد کند دران زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ و بریزد خونها وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ و حال آنکه ما بپا کی یاد میکنیم ترا بامر یا توفیق تو که موجب حمد ست و ذکر می کنیم مر ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفت پروردگار تو بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمت ها آنچه شما نمیدانید بیضاوی گفته که فائده گفتن از ملائکه تعلیم مشاورت نمودن با بندگان ست و در مدارک مسطور ست جز این نیست که خبر کرد خدای تعالی فرشتگان را به آفریدن خلیفه تا بپرسند باین پرسیدن و جواب داده شوند بآنچه جواب داده شده اند تا پس بشناسند حکمت خدای تعالی در خلیفه گردانیدن آدم قبل از وجود وی یا برای آنکه تعلیم کند بندگان خود را مشاورت در امور ایشان قبل از اقدام بر آن امور اگرچه بود خدای تعالی بعلم و حکمت بالغه خود غنی و بی نیاز از مشاورت انتهی و در تفسیر کبیر مرقوم ست پس اگر گفته شود چیست فائده دار آنکه فرمود خدای تعالی فرشتگان را که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً با آنکه وی تعالی منزه ست از حاجت بسوی مشورت جوابش بدو وجه ست وجه اول آنکه خدای تعالی میدانست که فرشتگان چون آگاه خواهند شد برین سر این سوال وارد خواهند نمود بر آن پس مصلحت به احاطه ایشان بجوابش اقتضا نمود لهذا پروردگار تعالی شانه واقف گردانید ایشان را بدین واقعه تا که سوال مذکور نمایند و جوابش شنوند و وجه دوم آنکه خدای تعالی تعلیم فرموده به بندگان خود مشاورت را انتهی و در فتح العزیز مذکور ست که چون اراده الهی به پیدا کردن این قسم مخلوق و دادن منصب خلافت باو متعلق شده بود پس اظهار کردن این غرض بر ملائکه چه وجه داشت و در اخبار باین امر فرشتگان را چه حاصل این قسم اخبارات در مقام مشوره میشود و حقیقت مشوره استعانت بعقل دیگران ست و حق تعالی که هر چند مستغنی ست از غیر خود

چرا با کسی مشوره نماید جوابش آنکه حقیقت خلافت چنانچه در تفسیر مذکور شد استیفای منافع عالم و تصرف در امهات
و منافع عالم تمامها در دست ملائکه است چنانچه گذشت پس عاملان و کارکنان این معمور و فرشتگان اند و چیزهای
دیگر مانند آلات عمل و موضوع الصناعه اند قبل از نصب خلیفه که اطاعت فرمان او بر ایشان واجب گردد ایشان را
اطلاع دادن و برای اطاعت فرمان او مسخر کردن ضرور بود زیرا که اگر اول دهله بر ایشان خلیفه منصوب میشد
و ایشان در استحقاق خلافت او قدحی میکردند امر اطاعت کما ینبغی صورت نمی بست و قبل از پیدایش و نصب
خلیفه چون شبهه ایشان زائل گشت باز در اطاعت به کمال رغبت و نشاط قدم خواهند نهاد و بعضی از مفسرین
گفته اند در معامله منظور آنست که بندگان بدانند که در کارهای عمده مشوره با اهل انکار ضرورست زیرا که
حق تعالی با وجود استغنا از مشوره مشوره نمود و خطاب را بصورت مشوره القا فرمود پس بندگان که بسبب
نقصان عقل و عدم علم بعواقب امور سراسر محتاج بمشوره اند البته ترک مشوره نکنند ولهذا در حدیث شریف
وارد هست مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ و بعضی از صوفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که هر چه در
عالم کون حادث میشود او را صورتی قبل از حدوث می باشد در عالم قضا باز در لوح محفوظ باز در لوح محو و اثبات
که آنرا در اکثر استعمالات شرع تعبیر بسماء دنیا هم فرموده اند پس لفظ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ کنایه است از نزول
صورت این اراده درین مراتب بی آنکه سخنی و کلامی و اظهاری و مشوره در میان باشد چنانچه آدمی را در
حال خود تامل کردن بسر این مراتب میرساند زیرا که هر چه بر اعضا و جوارح آدمی که عالم کون و شهادات اوست از
اقوال و افعال ظاهر میشود اول او را وجودی می باشد در مرتبه روح او که ماورای غیب الغیب اوست
باز در قلب او که غیب الغیب وست باز در قوای نفسانیه او که غیب دنی و سماء دنیا اوست باز بر جوارح و اعضا
ظهور می پذیرد انتهی و آیات عقل سمات مؤید ایثار طریقه مشاورت اند و احادیث سراپا کیاست مؤکد بر اختیار
سجیه موامرت آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
معنی اینست مشوره کن با اصحاب خود در کار حرب و غیر آن از ان امور که حق تعالی وحی نکرده است دران امور
بر تو پس چون قصد کردی بر امضای کاری بعد مشورت کردن پس اعتماد کن بر خدای در اجرای آن کار تحقیق
الله دوست میدارد توکل کنندگان را پس صلاح کار ایشان خواهد نمود و هدایت بطرف راه راست خواهد فرمود
تا جهان و جهانیان را سنتی گردد پر منفعت و زمان و زمانیان را اسوتی شود منافع مرتبت پس مبین شد که البته
مشاورت با ارباب ایمان و کیاست کلید عقل ست بدرجه نهایت کارکشا و متیقن گردید که هر آینه موامرت
با اصحاب ایقان و فراست مشاطه خرد است بمرتبه غایت چهره آرا عامل و ماهر آن بلا شک بفضله تعالی با تقاضای دارین
کامیاب ست و منکر و عاری از ان بلا ریب از مطالب کونین یاس و حرمان ایاب و نیز ارشاد جناب رب الارباب

درین باب ست آیت وَالَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ وبرای آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصاراند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را با ایمان خواندو فی الحال بطوع ورغبت قبول نموذند وَاَقَامُوا الصَّلٰوۃَ وبپاداشتند نماز را یعنے اداکردند بشرائط وارکان بر اوقات آن وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰی وکار ایشان بامشورت ست بَیْنَهُمْ میان ایشان یعنے هرکار که بکنند بصوابدید یکدگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ وازانچه عطا کردیم ایشان را ازاموال یُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند در راه خدای تعالے حدیث مَاخَابَ مَنِ اسْتَخَارَ وَلَانَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ وَلَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ رَوَاهُ الطَّبْرَانِیُّ فِی الْاَوْسَطِ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ معنی اینست ازآرزوهای خودنا امید نمی ماند آنکه در بارگاه حضرت الٰهی تعالے عنایتہ دعاے طلب خیر در حق خود مے کند وپشیمان نمے باشد آنکس که بایاران عاقل وصادق در امور خویش مشاورت مے کند وفقیر ومحتاج نمی گردد آنکه در اخراج معیشت میانه روی را در کار میدارد × روایت کرده است ایں حدیث را طبرانی در کتاب خود که مسمی ست باوسط از حضرت انس رضی الله تعالی عنه ورضی عنا وایضا رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ مَاهَلَكَ امْرُؤٌ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ روایت ست از امیرالمومنین علی کرم الله تعالی وجهه که فرمود هلاک نمی شود مرد ازمشاورت کردن وَقِیْلَ لَوْشَاوَرَ اٰدَمُ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْمَلَائِكَةَ فِیْ اَكْلِهِ الشَّجَرَةَ الْمَنْهِیَّةَ لَمَا وَقَعَ فِیْمَا وَقَعَ معنی این قول بابرکت سعادت مرتبت اینست که اگر حضرت آدم پیغمبر علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام درباب خوردن درخت منهی عنه از ملائکه مشاورت میکرد البته درخواری وزاری گرفتاری نمے یافت وَعَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلْمُشَاوَرَةُ حِصْنٌ مِنَ الْهِدَایَةِ وَاَمْنٌ مِنَ الْمَلَامَةِ معنے اینست که مشاورت حصاریست از هدایت یعنی صاحب مشاورت بفضله تعالے در پناه هدایت مے باشد که گاهے ازو در مواقع تدابیر زلة الاقدام بظهور نمے رسد وباعث امن ست از ملامت خلائق × وامیرالمومنین حضرت سیداولیا وامیر اصفیا وسرور اتقیا علی مرتضی کرم الله وجهه فرماید لَاصَوَابَ مَعَ تَرْكِ الْمُشَاوَرَةِ معنے اینست که نیست مرد بر راه صواب که بمراد خود رسد وقتی که ترک مشاوره کند ضابطه سلاطین متین وشاهان تخت نشین را باید که گروهے از عقلاے باتجارب ودانایان تقواے مآرب را در اسرار ملک واقف ومخصوص کرده درخلوت وجلوت بمصاحبت خود اجازت دهند ودر امور جزوی وکلی شاهی وخیر وشر پژوهی باآن طائفه استشاره واستصلاح کرده باشند وانتظام مهام خواص وعوام را بدین وسیله بنسق ونظام آورده قطعه صحبت نیکان بود دانند

مشک × کز نسیمش مغز جان یابد اثر × فعل شان باشد سوی دانش دلیل × قول شان شد با بحکمت راهبر × حضرت خالق تدبیر عز تقدیره رسول کبیر علیه من الصلوات والسلام الکثیر با وصف آنکه ضمیر منیر جناب رسالت مآب مشیر بعنایت خداوند کبیر جلت آلائه آئینه بود صفا پذیر که عکس صور حقائق خیر و شر دران نمایان بود و ماهیت هر شی چون مهر و ماه درخشان و تابان بنا بر مشورت ارشاد فرموده چنانچه از آیات طیبات معلوم گردیده تا جهانیان را سنتی باشد منفعت آرا و زمانیان را اسوه شود صلاح و سود در سا × ازینجا میتوان دریافت که لامحاله مشاورت با ارباب کیاست و دیانت کلید خزینهٔ درایت ست و مفتاح گنجینهٔ فراست × هر آئینه مشاور بفضله تعالے کامیاب هر مراد است و خود رای زیان توامان × مقال خرد اشتمال در کیفیت رجال × رَجُلٌ وَنِصْفُ رَجُلٍ وَلَا شَیْءَ × معنی اینست که بفضل ملک منعام عزت قدرته مرد تمام آنست که بذات خود عاقلست و با وجود آن با عاقلان مشاورت مینماید و بدین سبب نظام مهام او مالا کلام ست × و نیم مرد آنست که بنفس خویش عاقلست لیکن با عقلا مشاورت نمی کند و یا بجان خود عاقل نیست مگر با دانشمندان مشاورت می سازد × امور این هر دو نیم خام اگرچه مثل مرد تمام با نظام نیست لیکن بالکل خراب و بی انصرام هم نیست × و لاشی آنست که نه خود عاقل ست و نه به دانا مشورت می کند امور او سراپا شر ورست و سر بسر نقصان ظهور اَلْعِیَاذُ بِاللّٰهِ تَعَالٰی مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ وَالْجُبْنِ × عقلاے کیاست اندیش و فضلاے فراست کیش در تعداد شیران وا عداد تدبیر اندیشان فرموده اند که افراد مصلحت پژوهان هر قدر که افزون شوند بهتر ست و خجسته سیر لیکن کمتر از عشره نباشند و اگر بغیر از یک نفر که لیاقت محرمیت اسرار داشته باشد بهم نرسد با آن یک کس ده بار شرط مشاورت بجا آرد تا تعداد عقول عشره بدست آید و اگر یک کس نرسد با منکوحهٔ خود یا زنی دیگر که مکالمت با او در شرع شریف فائز جائز باشد مشاورت نماید و برآنچه زن راے زن گردد بر خلاف آن بعمل آرد که در حدیث سعادت توریث وارد ست کَانَ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ یُکْثِرُ مُشَاوَرَةَ اَصْحَابِهٖ وَیَسْتَشِیْرُ فِیْ اَمْرٍ وَاحِدٍ عَشَرَةً مِّنْ اَهْلِ اللُّبِّ وَالْحِکْمَةِ وَالدِّیْنِ اَوْ یُشَاوِرُ رَجُلًا مِّنْهُمْ عَشْرًا معنی اینست که حضرت رسول مقبول علیه الصلوة والسلام عادت داشت که با اصحاب قدس جناب با افراط مشاورت میفرمود و در امر واحد با ده عاقل فراست کامل و پخته کار و دیانت شامل مشاورت مینمود و یا با یک کس مقدس ده مرتبه مشوره میکرد حضرت رسول کبیر جناب نبی صاحب رای و شمشیر و شفیع تقی و پیر تقصیر و معلم تدابیر علیه الصلوة والسلام در باب مشاورت با زنان خرد خام فرماید

شَاوِرُوْهُنَّ وَخَالِفُوْهُنَّ فَاِنَّ الْبَرَكَةَ فِیْ خِلَافِهِنَّ معنی این ست که با زنان مشاورت نمائید هر چه
شما را راه نمایند بر خلاف آن روید و از خطا ایمن شوید چرا که خیر و برکت دارین در مخالفت زنان ست
حکایت آورده اند که در قضیه کریهه ظلم یزید پلید بهنگامی که لشکر نکبت اثر بمحاربت ولد حضرت خیر البشر
عَلَیْهِ مِنَ الصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ اَطْهَرُ می کشید فردی از افراد متجنده شام بسعادت ازلی خواست که خود را از بالای
بام بزیر انداخته پای خود بشکند و بدین حیله و عذر از رفاقت آن سپاه شقاوت دستگاه باز ماند لیکن مشیری
رازداری که او را بدان کار خیر دلالت نماید نیافت لهذا با منکوحه خود سرا فی الضمیر درمیان آورد زن نقص
فن او را از ان حرکت سعادت منع نمود آن سعید سرنوشتی خلاف قول زن نقصان سرشتی بعمل آورده خود را
از بالای سقف بنشیب تلف انداخته پای بشکست آورد و بدین تدبیر سعادات تخمیر آوان تاکید اعوان یزید نیابر
خروج شقاوات ولوج پیکار پسر جناب سید ابرار علیه الصلوٰة والسلام اطهار از شقاوت دارین وارهید و برکت
عمل بالحدیث بکرامات کونین رسید بمقامی که رسید الحمد تعالے علے ذالک **بیت** رو متاب از مشورت زیرا که
ارباب خرد ✤ مشورت را پیشکار اهل دولت گفته اند **بیت** بنای کار خود را بامشاوره نهی ✤
نه حق شرع گزاری نه داد خلق دهی ✤ و در حالت گرسنگی و تشنگی و ملالت غم و بیماری و کلالت غضب و بیخوابی
و امثال ذالک احوال پر ملال که موجب بی حواسی و خاطر پریشانی باشند مشاوره نکنند و با جبان و بخیل
و نادان و عقل قلیل و کذاب و غدار قابل تباب و کینه جو و خود غرضی جستجو و خود پسند و متلون طبع باگند ذهن
و کودک نادانی فن و مبتدع سراپا فتن و فاجر و فاسق خاسر و ظالم فاصر و دشمن مشاجر وا مثالهم مشورت نمایند
شعر مگس را بهر طاوسی نرازند ملخ را پر عنقائی ندادند زسر که آرزوی می شاید نسیم گل زخار خشک ناید
و با کافر ناری و مشرک دوزخ قراری شوری نسازد که این فرق نجاست خلق سزاوار مجالست سلاطین و زیبای
مشاورت ملوک عدالت آئین گاهی نمی توانند شد **قطعه** هر که در اصل ناکس افتادست به تقالیب در هر کس نشود
سگ مگس را اگر کنی مقلوب قلب او غیر سگ مگس نشود چرا که حضرت منان عز اسمه نه از جمله جهانیان ذوات اصحاب
فرمان را جهت نسق و نظام مهام انام بخلعت اختصاص نواخته بر مرتبت سلطنت قرار داده لهذا ارباب امر
و حکم مصدر رحمت ابدی اند و مورد عنایت سرمدی و کافرین و فاسقین بغضب و اضلال جناب کبیر متعال
نعوذ بالله تعالی من غضبه مهبط ظلمت و ضلال اند و مستحق سلاسل و اغلال بنا برین اجتماع هدایت و ضلالت
مثل جمعیت نور و ظلمت بس محال ست **مصرعه** نور و ظلمت هر دو ضد همدگر و بهمرسی رشد و گمراهی مانند
بهمرسی آب و آتش بی مجال **بیت** هر آن کو بزد آب و آتش بهم بران هر دو بر کرده باید ستم
و دیگر آنکه ثمره شجره مشاورت باروری به فوائد و بهتری ست و ماموری بصلاح و برتری و این امر موقوف

برارشاد مرشد کامل الذات ست و فاضل الصفات و کافر و فاجر که در نفس خود سراپا ظلمت و ضلال ست
و مستوجب نکال بنابران ازان ضال چگونه استفاده متصور گردد مصراع او خویشتن گم ست کرا رهبری
کند* وازان سر بسر نقصان و زیان چسان استصلاح متیقن شود مصراع خفته را خفته کی کند بیدار
استشاره از چنین پر خساره سراسر زیان اشاره ست و مستشیر این نجاست تخمیر سر بسر خسران کار و بهمان
نسبت اولی ست که از سایه ادبار پایه این جماعه خبیثه بمراحل دور و بمنازل نفور باید بود و آن گروه شقاوت
پژوه را اگر در اگر قرب منزلت خود نباید گذاشت و علم سعادت برعرصه مراد باید افراشت نظم
پهلوی هر سفله مشو همنشین * ور همه یکتا شوی یکتا نشین * گرچه بخود نیست کج اندام الف
بین که چسان کج شده در لام الف رباعی با بدمنشین و باش بیگانه او * در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از سر راستی کمان را کج دید * دیدی که چه زود جست از خانه او فائده بهدایه تبارک و تعالی
ضابطه رشد رابطه در باب مشاورت راشده نقش پذیر میگردد که نظام فواید آن از قواعد معانی
کلام قدم انتظام جل مجده مستفاد ست و دران سر بسر مصالح و منافع معاد حضرت خالق فراست
خلاق کیاست و صانع مشاورت و صناع مصالحت جلت حکمته فرماید قُلْ اِنَّمَا اَعِظُکُمْ بگو جز این
نیست که پند میدهم شما را و ارشاد می کنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز اَنْ تَقُوْمُوْا آن چیز آنست که برخیزید
از مجلس پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم لِلّٰهِ مَثْنٰی برای خدای و پراگنده شوید دو دو تا بیک دیگر مشاورت
کنید وَ فُرَادٰی و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَکَّرُوْا پس تفکر کنید در
امر محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم و از مبدأ حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید و بدانید که البته
مَا بِصَاحِبِکُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث
باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِیْرٌ لَّکُمْ
نیست او مگر بیم کننده مر شما را بَیْنَ یَدَیْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِیْدٍ عذاب سخت که عذاب
آخرت ست انتهی از طوای تنزیل جلیل ضابطه نبیل مستفاد فهم فراست دلیل میگردد که افضل طریق مشاورت
وانفع سبیل موامرت به ازین متصور نتوان داشت که وقت حدوث حادثه عقلای تدبیر بین مومنین
فراست آیین بصداقت نیات که غیر از حصول رضای جناب کبریا قدست صفاته منتهی نباشد بصفای
قلوب از کدورات شیطانی و نفسانی مثل کینه جوئی و زود رنجی و خویش مطلبی و خود پسندی فراهم
آمده بعد از ادای دعای استخاره سعادت بشاره که سابقاً سبق ذکر یافت در انجمن راز همدین
ساز و انداز نرد مشاورت در بازند که اولاً مراد ما فی الضمیر بر لوایح اذهان صغیر و کبیر بطریق تردد

نقش پذیر نمایند و بعد آن هر فردی ازان افراد کیاست بنیاد جدا جدا شده سکوت ورزیده در میدان تدبر تعمق
تفکر نفع و ضرر آن امر بخوبی به پیمایند و پس ازان دو دو یا سه سه یا چهار چهار بطوری که مصلحت دید وقت باشد
اسرار قلبی را در میان خود ها نهند و نشیب و فراز سود و زیان به نظر امعان ملاحظه سازند من بعد همه یکجا
شده و گلزار محفل را از خار اغیار پاک و مصفا نموده رازهای دلی در میان خود ها اظهار دارند و در جلب
مطالب و سلب متاعب مباحثات و مناظرات بتقدیم رسانند باینطریق انیق از فضل حضرت کردگار جل
افضاله بکوشش بازوی افکار گوهر مقصود از بحر حادثات روزگار بکف مرام در رسانند اگر در یک کرت اتمام
مطلوب و اختتام خوش اسلوب حاصل آمد فبها و الا موافق همین آئین مکرر سه کرر هر قدر که حاجت افتد
مجلس شوری و بزم کنکاش صلاح پیرا آراسته بعنایات حضرت هادی عزت بدایته بناخن تدبیر
عقدات لاینحل از روی کار شاید کشاد و ازته دریاسے واقعات دُرر مقاصد عالیات بجیب امید آرند و باید نهاد
تمت الضابطه عاقلان دین و حکیمان ایمان و یقین فرمانید که در مشاورت فوائد کثیر مقررست ورده
موامرت منافع پر تدبیر متصور که بعضی ازان بپیرایه تسطیر و معدودی حلیه تحریر می باید اول فائده
استحصال رضای حضرت حق تعالی سبحانه است که جناب تعالی و تقدس در قرآن مقدس و فرقان اقدس
محمدت سجیه رضیه شوری فرموده کما قال عز من قال وَالَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ و برای آنانکه اجابت
کردند مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند و فی الحال
بطوع و رغبت قبول نمودند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپا داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان در اوقات
آن وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰى و کار ایشان با مشورت ست بَيْنَهُمْ میان ایشان هر کاری که بکنند بصوابدید
یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال يُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند در راه خدای تعالی
انتهی و در حق فرزند آدم خاکی قدم در دارین بهتر از مرتبت حصول رضای حضرت خدا جل عزه رتبتی نیست
شعر فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب × که حیف باشد ازو غیر ازین تمنائی × نظم رضای تو
ما را مراد دل ست × و گرنه بما زندگی مشکل ست × بفرما که ما کمترین بندگان × ببازیم در راه امر تو جان
دوم سعادت یابی بادای سنت سنیه حضرت رسالت مآبی علیه الصلوة والسلام سوم حصول مطلوب بوسیله محمود
و وصول بمرغوب بواسطه مسعود چهارم فرحت دهی بخواطر اصدقا و استحصال فوائد از عقلا چه هرگاه انسان
بکمال اعتماد و صفای قلب با احباب مشاوره مینماید و اسرار ما فی الضمیر با نها در میان می نهد بقاعده که ع
ز دل بدل گذری هست تا محبت هست × ره چمن نتوان بست تا صبا اینجاست × هر آئینه اصدقا و احباب
بسبب صفای قلب او بسروری بهم رسد و لامحاله بصداقت قلب او بکارهای سود و بهبود او در راه می بینند

پنجم آنکه گر از تقاضای تقدیر درستی تدبیر صورت نه بست و کار بصلاح نرسید چون شرائط مشاورت بتقدیم رسانیده باشد البته خجالت و شرمساری نخواهد کشید که بسبب مصالحت همه اهل شریک رنج و راحت میشوند و نفع و ضرر علی قدر مراتبهم بهر یک میرسد شعر آنکه دیدار میسر نشود چندان نیست × که رقیبان ز سر طعنه زبان بگشایند

ششم در یافتن حال ما فی الضمیر هر کس و ناکس چه وقتی که انسان کامل العقل با جلسا و احبا مشاورت می‌کند از جبین و اقوال هر کس باقتضای آیت کریمه عظیمه وَلَوْ نَشَاءُ لَاَرَيْنَاكَهُمْ و اگر ما خواهیم هر آینه بنمائیم به تو ایشان را یعنی علامت ها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ پس تو می‌شناسی ایشان را بالعلامتی که دال بر نفاق ایشان باشد وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و هر آینه تو بشناسی ایشان را در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و توبیخ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ و خدا می داند عملهای شمارا و مناسب آن جزا خواهد داد و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه فرمود که بعد از نزول آیت هیچ منافقی نه بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را نشناخت بسیما و سخن انتهی کیفیت باطن هر ذی محبت و صاحب عداوت می توان دریافت و از ضمیر خیر و شر هر کس اطمینان خاطر توان ساخت مصراع لین زبان پرده هست بر درگاه جان ×

هفتم اجتماع همم ارواح بر انتظام و اصلاح که از علم تفسیر قرآن بی نظیر جلت برکته مفاد هست و استفاد که حضرت صانع مطلق عزت صنعته بقدرت کامله خود در اجتماع همم ارواح بنی آدم تاثیری قوی ودیعت نهاده است که هرگاه همم ارواح برامضای امری اجرای کاری باتفاق صادق و اجتماع واثق متوجه میگردد لامحاله بقوته جلت عظمته المقصود مراد بحصول میرسد شعر ز اتفاق مگس شهد میشود پیدا × خدا چه دولت عظمی در اتفاق نهاد × و سری لطیف و رازی نظیف در قبولیت صلوٰة با جماعت و ترتب اجر جزیل بران عمل بعدیل همین اتفاق همم و اجتماع ارواح مصلین مخلصین هست و بس بیت زلفش صبا باتفاق ملاحت جهان گرفت × آری باتفاق جهان می توان گرفت × و بر خواطر اذکیا و ضمائر عقلا مخفی و محتجب نیست که رونق آرایش گلزار از تاثیر اولیاء الله تعالی که و فرهر الیش چمن زار ارشاد اصفیاء الله الاعلی بقدرت حضرت قدیر جلت عنایته توجه همم و الانهم ارواح نفاست ارتیاح هست و بس کما لا یخفی علی من تعلم علوم الصوفیه و تادب بآداب القوم الصافیه زاد الله تعالی فیوضهم فی العالمین شعر هر کرا دیدی سنی به حق بناست × دیده او بدید حق نه سزاست × حضرت هادی مطلق و جناب معطی بر حق عم انعامه بعبد برگزیده و بنده پسندیده مع ولی معظم فرموده خود اعنی مقتدای سالکان و پیشوای ناهجان عامل شریعت و طریقت ماهر حقیقت و معرفت شیخ الشیوخ امام همام والا مقام امیر المومنین و امام المسلمین شریف مجد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان

اثر دحی و تاثیر باطنی بس قوی و نهایت عالی عنایت و عطا فرموده بود که طاقت بیان در بیانش به بی بیانی نیست
و قوت ناطقه در نطقش به بی نامی و نشانی لیکن تیمنا به نظر آنکه این مسوده نقص پذیر شاید ببرکت همین تذکار فیض آثار
در بازار قبولیت ایزد پرورد گار جلت مرتبة بضاعت کاسدهٔ خود را قدر و قیمتی بیفزاید و موجب مغفرت
من سراپا معصیت گردد و اندکی از بسیاری بمشابه دری از بحری و قلیلی از کثیری بمثابه قطره از نهری حال
تاثیر باطن آن شیخ معارف مواطن مینگارد و ناظرین این صحیفه نقصان لفیفه را گوهر سعادت در کف حصول
می نهد که بعنایت حضرت منعم جلت عطیاته در درگاه فیض آگاه و سخن هدایت انتباه آن مرشد فیضان دستگاه
آن مقدار تاثیر افاضت و اثر هدایت بود که بسا اوقات رو داده که کفار ظلمت آیات همین که بصحبت سراپا سعادت
برخوردند و باستعداد مکالمت و مجالست مستسعد شدند شرف ایمان مشرف گشتند و اکثر از مان ظهور رسیده
که فساق قساوت اتفاق همان که بمحفل هدایت مشاکل رسیدند و شرفیاب مصاحبت گردیدند تائب تقی
و متقی نقی شدند و بفضل جناب داور یکتا عزت وحدته از ابتدا تا انتها همین حالت سراپا هدایت در کار مانع
که عارفی ذو معارفی و عالمی با معالمی که روزگاری بصحبت اولیاء الله تعالے گذرانیده فضائل عرفان حاصل
کرده و صاحب ارشاد گردیده زمانی که بخدمت سراسر هدایت آنحضرت سراسر رحمت مشرف شده فقط آنی
و صرف زمانی که سعادت یاب زیارت و صحبت گردیده فضائل ذاتی و صفاتی خود را فراموش کرده با هزاران
و بیشماران عقیدت در زمرهٔ مریدین سعادت آئین داخل شده بشوق جان و دل رفاقت کرامت منزل
اختیار نموده **رباعی** چه حالت ست ندانم جمال سلمی را که بیش دیدنش افزون کند تمنا را ببست دیده
مجنون ز خویش و بیگانه + چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را + عالمان دانند که بارشاد مرشدی که حال شقاوت
مالامال شقی ضال بصلاح و تقوی ابدال یابد برتبت ولایت همین ست و بس و عارفان شناسند که اقرار عارفی که بفضل
و بزرگی ذو معارفی قرار یابد برهان صفا صفوت همین ست و دیگر هوس **حکایت** شیخی صفا وشی و صوفی عرفان
مذاقی بصحبت مشایخ رسیده و مقام معارف حاصل کرده صاحب کشف و کرامات و مرشد مریدان صداقت
آیات واجب التبجیل و التکریم حاجی عبدالرحیم انار الله تعالی برهانه که بعنایت حضرت وهاب جل اکرامه در ملک
میان دوآب کوس کشف و خوارق می نواخت و گلزار ارشاد تاب یاری تاثیر قوی در سرزمین قلوب
مریدین می آراست زمانی که وسعت آن سرزمین از برکت پرتو قدوم فیض لزوم جناب امام خلایق مخدوم
میمنت آگین شد جناب حاجی ممدوح بیگانه وشی با رادت دلکش بر سبیل زیارت حق آگاهان بخدمت
فیضدرجت رسیده لختی مباهات مجالست و مکالمت دریافت بقدرت حضرت قدیر جلت مرحمته سعادت
خطاب و کلام در باقتن همان بود و ترک علائق ارشاد مریدین کرده در جماعه معتقدین آنحضرت داخل

شدن در رفاقت بسیر و سیاحت اختیار کردن همان و حاجی معظم موصوف بار بار ارشاد میفرمود که ای مردمان شما از
منزلت و قرب امام والاحترام بدرگاه الله ذو الاکرام عزت و کرامت آگاه نیستید آگاه باشید که علو مذاق آن عارف معارف
و حقائق از حد تقریر بیرون هست و از حد تحریر افزون من شکر این نعمت خالق زمن جل خلقه ادا نمی توانم نمود که توفیق
شناسائی بزرگی این سید سراپا بزرگی رفیقم نمود شعر تبارک الله زهی آفتاب ملک جلال * که هرکه دید ندارد ز بود خویش
خبر **حکایت** زاهد از زهد و عابد اعبد و از علائق دنیا مجرد صوفی اسعد حاجی احمد مشارق و مغارب بین را
بجهت استرضای جناب یزدان یکتای قدرت و صدت سیر و سیاحت نموده و بصحبت اکثری از مشائخ کبار
رسیده برکات باطنی اندوخته لیکن بوسعت حوصله باطن شورش شوقش همچنان نعرهٔ العطش زنان در چار سوی
جهان میگردانید وقتی که بهدایت حضرت هادی عمت عنایته حضرت حاجی ممدوح را سعادت قدمبوسی جناب
مرشد زمان حاصل گردید دفعةً شورش طلبش تسکین پذیرفت و دامن رفاقت آن شیخ سراپا هدایت بکف شوق
استوار گرفته اقبال وار در سیر و سیاحت روزگار همراه گشت **بیت** دل ز من لبهای آن شیرین شمائل میبرد
لاجرم چیزیکه او شیرین بود دل میبرد **حکایت** عالم عالی و فاضل کمالی مولانای فتح علی ساکن بلدهٔ جونپور
که آنحضرت جنابش را بعد شرفیابی باسم مولانا عبد القدوس موسوم فرمودند علم و فضل بی نظیر داشت و در
تقریر و تحریر دلپذیر علم یکتائی در اقران و امثال می افراشت از میمن طالع سعادت بیعت دریافت و بعد از
چند روز بعلت ضریری مبتلا گردید به ارض تکیه قدسیه که در قرب بلدهٔ رای بریلی وطن آبائی آنحضرت هست
رسیده بشرف ملازمت مشرف شد حضرت ایشان جنابش را بحاجی احمد که ذکر قدس فکر او پیرایه تحریر پذیرفت
برای تعلیم اشغال باطن سپرد فرمودند مولانای موصوف بخدمت حاجی ممدوح روزی چند بر تجیب مراقبه
فرو برده فیضان انوار دریافت لیکن چونکه طالب مشتهی بود شائق روز بهی شده روزی بر سر راه گذر حضرت
شیخ اکبر که بمحل سرای قدس پیرای قدم رنجه میفرمودند رسیده دست شائقانه در دامن مبارک زده شعر عاشقانه
که مشعر بر طلب مراد از محبوب بود برخواند حضرت ایشان سر سوال دریافته ارشاد فرمودند که حالا شما در حلقه
مجلس من نشسته باشید حضرت الله تعالی بفضل خود کشود کار شما عطا خواهد فرمود از آن روز آن عالم سعادت
اندوز باوصف عذر نابینائی به نهجیکه دست میداد کشان کشان خود را در مجلس مقدس میرسانند و عاشق وار
سکوت اختیار سامع کلام فیض فرجام می نشست و در روزی چند بعنایت خدای بلند عز شموه عجب انوار ایمان
افروز و باطن فروز بآن طالب صادق حاصل گشته که در تشریحش زبان بعجز مقر هست و بیان بقصور معترف
هستی بعد مولانای سعد تا ایام حیات مرجع طالبین راه حضرت حق جل جلاله گشت و دائما در تادیب طلبا
کوشش میفرمود و دوام در کیفیات کشف و شهود مستغرق بود **بیت** دلی که در سر آن زلف جا گرفت و گذشت

وطن بسایهٔ بال هما گرفت وگذشت × وراقم هیچمدان بقدرت حضرت قادر عز تقدیره کرامات وتاثیر
وبرات شجره برداشت که چون نزدیک جسم مطهرش میکردیدیم باوصفیکه لباس شریفش یکصد دوساع آلوده
می بود رایحهٔ طیبه که نظیرش از عطریات دنیا اصلاً ممکن نیست بمشام میرسید سبحان الله پاکی صحبت بزرگان
ایشان راچه قدر تقدس میسازد واز خدمت اهل الله تعالی چه استعداد قدس حاصل میکند بیت دست مدار
از کمر مقبلان × سر مکش از صحبت صاحبدلان × حکایت در بلده مصطفی آباد عرف رامپور عالمی بود
باعلم نامحصور وفاضلی بافضائل موفور وعارفی مورد حالات سبحانی مولوی غلام جیلانی که بعنایت
حضرت منانی جل امتنانه رتبه علم وعمل جمع داشت ومرتبه ظاهر وباطن مستجمع او استاد اکثر علمای آن بلده
فاخره بود ودر عالم مشتهر بتقوی وفضائل متکاثره بردست هدایت دستگاه کسی از شیوخ معارف
سرنوشت شرف بیعت حاصل داشت ایامی که خطهٔ آن بلده بقدوم فیض لزوم خدام عالیه آن حضرت
رشک افزای جهانیان گشت قبل از ورود موکب عالی آن عالم با معالی در مراقبه مشاهده نمود که آفتابی
از یک در شهر در آمد از در دیگر برآمد وبسعادت زیارت صورت قدس سریرت نیز مشرف شد بقدرته
تعالی حکمته آنحضرت را دخول وخروج از همان دروازها واقع شد که آن صاحب کشف وشهود فرموده بود
وتعبیر رویت آفتاب بذات ستوده صفات آنحضرت موافق آمد در شهر مصطفی آباد از نزول کرامت شمول
آنحضرت شورش مشتاقان زیارت وشائقان بیعت آنقدر درافتاد که در مقدار گفتار راست نیاید
عالمی رئیس کثیر وجمعی غفیر بشرف بیعت مشرف گشته بهره ور سعادت گردیدند مولانای ممدوح نیز بدیدن
آن شیخ صبح روشن آمد ودیده دوربین صورتی را که در واقعه دیده بود بعینه دیدار نمود ودیده
رابنور چهرهٔ سراپا نور رنمودن همان بود وعاشقانه خود را به پیچ بیعت دادن همان بیت کدامی دیده تاب
دیدن آن نازنین دارد × که در هر یکقدم صدگونه منت برزمین دارد × ودر مدت پانزده روز اقامت
آن شیخ پرکرامت که دران شهر واقع شد مولانای باشرافت کسب انوار باطن برتبه نمود که دیگرانرا
در ایام عمرها آن متعسر باشد واعتقادی عظیم که مستوجب جنات نعیم باشد بجناب مرشد فخیم بهم رسانید
باوجود علم وفضل وکبر سن وقت وداع پیاده پا در رکاب فیض انتساب میدوید آنحضرت بمقتضای رحمت
مانع آمدند مولانا از تگاپو باز استاده بشوق ما فوق زار میگریست ومیفرمود کاشکی قوت جوانی
داشتمی تا در پیاده دوی سعادت دارین حاصل کردمی رباعی دلم پابستهٔ زلفی که خلقش پای بستش ×
کجا یارای قرار استش نگاهی سوی پرستش × تمنای شراب از ساغر تصویری نوشم × چه مدهوشی ست
یارب با نگاه نیم مستش × ودر حالت موت در وقت نزع مولانای ممدوح میفرمود که من بردست

هدایت بدست شیخ سعادت وشهادت بیعت کرده ام وعلی النهایت حضرت حق علم الغائبه صورت هر شش شیخ جهت عطا
ایمان مشهود می بینم لیکن انیس صور ثلاثه صورت هدایت سیرت حضرت امیرالمومنین علیه الرحمة والرضوان مع الخصوصیات
ترجیح تر محسوس میگیرم **حکایت** عالم الیقین وفاضل دین مولانای امام الدین ساکن موضع حاجی پور ضلع سدهام
از مضافات ملک بنگاله در بلده دهلی بمدرسه ملک العلماء وافخر الفضلاء حضرت مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی
علیه الرحمة کسب علوم ظاهری نموده وبخدمت شیخی بزرگ وعارفی سترگ اکتساب انوار باطنی می فرمود همان زمان
شهر دهلی بلکه چهار دانگ هندوستان از نسیم عنبر شمیم آوازه ارشاد آنحضرت معطر ومعنبر شده بود وبهدایت حضرت
الهی جلشانه هر روز خلقی کثیر بشرف بیعت مشرف میگردند مولانای ممدوح نیز بسعادت مجالست ومکالمت میرسید
لیکن اعتقادی نداشت پس از مرور ایام که حضرت امام همام را گذر بمقدس مقام بلده لکهنو افتاد وبانعام حضرت
ملک منعم جلت رحمته هزاران از انام بکرامت بیعت مکرم گشتند وبسیاری از روافض ضلالت مرافض تائب بمذاق
واهل سنت وجماعت واثق شدند مولانای امام الدین نیز وارد آن شهر بود روزی برسم زیارت نه براه ارادت
بخدمت هدایت درجت رسید وآنحضرت در شغل بیعت خلائق مشغول بودند همین که نظر فیض منظر بر مولانا
افتاد برای بیعت ارشاد فرمودند آوازه لنواز بگوش آن سراپا هوش رسیدن همان بود ومعتقدانه
بشرف بیعت اندوختن همان گویا نگاه آن معارف دستگاه شاهبازی بود اوج گیر که طائر وحشی انکار را
بچنگال تاثیر قوی بر سر اقرار آورد همین که گوهر شرف بیعت بکف حصول آورد بقدرت کامله حضرت جل جلاله
مولانا ممدوح مستغرق محبت واز خود رفته محض گشت هر دم آن غریق بحر معرفت سر بر داشته بر دند حالت
استغراق آن عرفان مذاق تا سه روز امتداد یافت که بغیر اوقات صلوة که اندکی آگاهی دست می داد از
هیچ حال انتباهی نداشت واکل وشرب به تکلف تمام باستعمال میرسید وباوجود آن بیهوشی ظاهری هوشیاری باطنی
آن قدر داشت که مولانای موصوف میفرمود که درانحالت چون جهت قضای حاجت بمستراح میرفتم مرا شرم دامنگیر میگشت
که چگونه در نظر شاهنشاه حقیقی عزت سلطنته تن عریان کنم لیکن باجازت شرع شریف بقدر ضرورت لباس از بدن
جدا می کردم ومولانای امام الدین به بخت فیروزی سالها از سعادت خدمت گزاری آنحضرت استعداد یافته فیوض
باطنی وانوار عرفانی حاصل کرده وکتاب مسالک قویم صراط مستقیم از آنحضرت بکرات مرات تعلم نموده وآنحضرت
که وقت تعلیم در تشریح کتاب صراط مستقیم بسیار مطالب عالی میفرمودند آن همه مقاصد متعالی را حفظ گرفته در معلوم این
کتاب مستطاب دستگاهی بزرگ دارد ومولانای ممدوح الآن جهت هدایت جهانیان بر مسند ارشاد متمکن است
وخلایق بیشمار از خوان ارشادش زله استرشاد ربا × سلمه الله تعالی **بیت** تا نظر کرده
بنگاه نا × سرمه شد خاک آستانه ما × **بیت** هر که خدمت کرد او مخدوم شد × هر که خود را دید او محروم شد

و بعنایت حضرت الٰهی جلشانه موصی سراپا معاصی از انفاس نفیسش از کتاب عظیم صراط مستقیم نور تعلیمی وارد و بارها دیدم که در وقت تعلیم ذکر جهر همینکه نام اکبر و لفظ اطهر الله از زبانش مے برآمد حواس ظاهری شده در انوار باطنی مستغرق مے گشت و با هزار هوش حقیقی مدهوش مجازی مے گردید هوشیاری را حجاب یار میدانیم ما . بیخودی را بزم بی اغیار می دانیم ما **حکایت** صالحی بل اصلحی و عارفی بل اعرفی تقوای و ورع توامان حضرت حاجی زین العابدین خان که خلیفه اجل امام اکمل است و جهانی از فیضان صحبتش افضل سلمه الله تعالی بعنایته تعالی در سن طفولیت شورش عشق حقیقی و سوزش محبت تحقیقی در کانونِ ضمیر منیر مکنون داشت اکثر اوقات در حالات لعب اطفال از حال و مقالش علامات عشق و محبت سر میزد و یاران اش میگفتند که ما بیقین میدانیم که دامنِ پاکت جاجی بلوث عشق بر فسق آلوده نیست لیکن عجب میداریم که شرارهٔ شورشِ عشق از وجود تقوی آمودت چرا سر میزند و آن بزرگ جواب لا علمی از علم آن سر مکتوم می داد **فرد** مقام یار نمیدانم اینقدر دانم * که عشق میبردم تا کجا دو چار کند **فرد** نیستم آگه که در بند که و صید کئیم * این قدر دانم که یک مو بر تنم آزاد نیست * این بزرگ از ابتدای نشو و نما بهدایته تعالی طالب راه خدا بود و روزان و شبان گرد اگرد مردان میگشت و از انفاس قدس اساس شان نفحات عرفان حاصل مے کرد لیکن جوش عشق خروشش تسکین نمی پذیرفت **شعر** چشمهای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن چشمه ها بی آب نیست * تا آن زمانیکه حضرت حاجی زین العابدین خان در لشکر والدم غفر الله تعالی له در سپاهیان نوکر شدند و حضرت امیر المومنین نیز بفرمان خالق زمین و زمان عز حکمه بدان لشکر رونق بخش شدند روزی حضرت ارشاد مرتبت در صحرا طالبی صادقی را توجه میدادند حاجی مکرم ممدوح گذر بران مجلس نور افتاد همین که نگاه حاجی معظم بجمال جهان آرای شیخ اعظم منور گشت با وجودیکه اوضاع ظاهری آنحضرت بطرز سپاهیان مهیب و جنگجو بود بلا اختیار نور اعتقاد در سینه آفات گنجینه گشت و بهزار عقیدت شرف بیعت حاصل ساخت **بیت** مر السلسلهٔ زلف اعتقادی هست * د هم چو شانه بدامان زلف خوبان دست * و شهباز شورش طلب که از دیر باز در وسعت شوق آن طالب انباز بلند پرواز بود بصید گیری مقصود بآرام نشست **شعر** بریده از پیش بر اندازد که مشتاقان را * لذت دید بجز دیدن دیدار تو نیست * و آنحضرت بدید صداقت آمیز در صباح و رواح به تعلیم انوار باطن و مدارج کشف و شهود قدس مواطن توجه بلیغ فرمودند و حضرت حاجی مذکور بعنایت معطی نور غز انوار واحدے از اصفیا و فردی از اولیا شد الحمد لله تعالی علی ذالک **شعر** روزان و شبان بگرد مردان میگرد * مردی گردی چو گرد مردان گردی * و مرشد انفس و آفاق بآن رفیق سراپا وفاق ارشاد فرمود که من

بامر ملک زمین و زمن عز ملکه که در عالم مکاشفه بوساطت حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة والسلام بمن رسیده بمنزلهٔ قطبیت این لشکر تا مدت هفت سال معزز و مباهی تا مدت مذکور شما هیچکس را بر کیفیت حال من و خود آگاه نسازید و نیز فرموده بود که انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام مسطور بهدایت تعالی هدایتی عالی و فیضی جلی از نفس من در عرصهٔ ظهور جلوه بروز خواهد یافت و حضرت هادی سبل و منعام عم انعامه احیای سنن سنیهٔ اسلام از ذات من خواهد فرمود چنانچه پس از مرور دهور مذکور و قصه مسطور همچنان شد که فرموده بود کما لایخفی ولا شک فیه **قطعه** حدیث اهل صفا ترجمان تقدیر است بود ضمیر زلال شان شنیده لوح و قلم سعادت ابدی در وفاق شان مضمر شقاوت ازلی در نفاق شان مدغم

حکایت عارف اسرار خفی و عالم سرائر جلی ماهر صفات جلالی و واقف شیون جمالی **شیخ حسن علی** که ذاتش باب هدایت است و صفاتش سر بسر کرامت در دیهی مسمی بکیماست در جوار بلدهٔ آگره آباد توطن داشت و دران نواحی باغوای شیطانی تیرگی جهل و ضلالت و فسق و بدعت جهان جهان سایه گستر بود صائم و مصلی چون عنقا فقدان دائمی داشت و مزکی و حاجی مانند کیمیا آوازه نایابی دران زمان شیخ معظم و ممدوح بسن پانزده سالگی و از حلیه علوم عاری بود ناگاه بالهام حضرت یزدانی و تعلیم علم لدنی زبان درر فشان بارشاد گمراهان بر کشاد و سنت سنیه امر معروف و نهی منکر پیش گرفت **شعر** هر که فی در خوف گم شد هوش او بشنود الا تخافوا گوش او روزی با عالمی بی عملی برخورد عالم جاهل کیفیت نماز پنجگانه اظهار نمود شیخ معظم از همانوقت اختیار قیام صلوة فرمود و بآن بی عمل ارشاد کرد که با وجود علم چرا عمل نمیکنی آن بی عمل خجل شد و نماز خواندن اختیار کرد و همبرین آئین قیام باداء طاعت زکوة و صیام نمود و نوبت مناظره حقه در رفع شرک و بدعت با اقارب رسانید آن کالعقارب جناب قدس مآب را بوفق سنت صالحان بجنون متهم کرده مسلسل سلاسل آهنین کردند آن یگانه در قید آنجماعت بیگانه خوفی بغیر از خشیت حضرت پروردگار جل اسمه بخاطر نیاورده همچنان زبان بطعن و لعن شرک و بدعت و فسق و فجور تا مدت شش سال در کار میداشت تا روزی بقدرت کامله حضرت قادر جل مجده زنجیرهای آهنین خود بخود از دست و پای آن سالک دین جدا شد و درآن زمان شهرهٔ خوارق و کرامات آن بزرگ سراپا شرافات در اقطار و اطراف کالشمس فی وسط النهار شایع و ذایع گشت شایقین تماشای عجائب قدرت حضرت خالق غرائب عزت صنعته برای زیارت آن پر کرامت می‌آمدند و هر که بدیدارش چشم منور میکرد آن رشد مرتبه را ارشاد میفرمود از زائران هر که خوش نصیب می‌شد پند پذیر میگشت و الا مشاهدهٔ ندرت قدرت حضرت مصور خلقت جلت صنعته نموده بازمیرفت وقتی عالمی با عملی بخدمتش رسید و بعد دریافت حقیقت چندی

آن سراپا ستر گی با اقارب و عشائر آنجناب گفت که اینکس بفضل حضرت الهی شخصی کمال دستگاهی و ایمان و اسلام
پناهی ست زنهار منکر حال و مانع قیل و قال او مشوید آنجماعه از استماع آن قول هدایت اجتماع متنبه شده و از معاصی تائب
گشته سبیل تقلید آن شیخ جلیل پیش گرفتند و در همان زمان بفضل خالق دوران عمت رحمته ظهور فیض نشور حضرت امیر
المومنین و امام المسلمین جناب مرشد اعظم و مقتدای اکرم مرشدنا شرف وقوع یافته بود خلائق از تاثیر انفاس
نفاست اساس آن شیخ قدس قیاس کامیاب سعادت دارین میشدند آن حضرت باستماع آوازهٔ حالات عالی
شیخ حسنعلی بنا بر معاینه حال بمقامش قدم رنجه فرمودند و اغرب آنکه شیخ مکرم ممدوح از مدت دراز قبل از ورود کرامت آمود
آنحضرت میگفت که الله تعالی بفضل خود پیر و مرشد مرا در همین جا خواهد فرستاد سامعین از سماعت این متعجب
بودند که آنحضرت بصد هدایت بمنزلش رونق افروز گشتند آن بزرگ شرف زیارت و مکالمت دریافته بعد از
استفسار معانی چند مسائل دین با جمیع اقربا مرید با صداقت مزید گشت و کوکب وار که گرد ماه گردان اند در سیر و سیاحت
رفاقت اختیار نمود **رباعی** هر کس که بسر شورش سودای تو دارد × سر هم چو سر زلف تو در پای تو دارد × فریاد
که بالاتر از انست که گنجد × در حوصله ذوقی که تماشای تو دارد × **حکایت** حکایت عالین مکرمین و
فاضلین معظمین نیرین فلک فضائل و قطبین سمار فواضل مولانا و اولانا و مخدومنا و مطاعنا سراسر والا
دستگاهی مولانا عبد الحی و سر بسر جلیل مولانا محمد اسمعیل **ره** در بوستان فضل سرانیده بلبلی × بر آسمان
علم درخشنده اختری × که از جهت اشتهار بر خواطر اقاصی و ادانی دیار حاجت اظهار نداشت لهذا طی آن وادی
متمادی روی همت بر تافت **مصراع** آنرا که عیان ست چه حاجت ببیانست × با وصف علو خاندان و
دستگاه همه دان و اعز از اهل دوران و اکرم معتقدان بر همه مراتب عزت پشت پا زده و عروس دنیا را
مطلقه ثلثه نموده نعلین برداری هدایت کاری سر بسر رفعت و اعتلای خود دانستند نعلین شیخ ثقلین در
بغل گرفته صحرا صحرا می دویدند و رکاب فیض انتساب چون زلف یار و کاکل معشوق دلنواز بذوق و شوق
محکم گرفته بیابان بیابان دوان میرفتند عزت در خدمتگاری و عظمت در فرمانبرداری حضرت ارشاد دثاری
میفهمیدند از جناب امیر کبیر حکم صعبی سر زد که مکرمین موصوفین بشوق دل و جان ادای آن پرداختند **مصراع**
از تو یکی اشاره و از ما بسر دویدن × و از زبان امام دوران امری مشکلی ظهور نگرفت که معظمین بشغف قلب و روان
از سر قدم ساخته بتقدیم آن نکوشیدند **قطعه** گفته بردار از خاک در یار روی خویش × گرچه گرد است آن نه رو
آن گرد بردارم بچشم × گفته از دور بشمر عقدهای زلف من × گرچه بی انگشت دشوار ست بشمارم بچشم × شداید
نفس کشی سر بسر دل خوشی دانستند **فرد** در ره نفس کز و سینه ما تنگ شده × تیر آهی بگشائیم و غزائی بکنیم
و صعوبات هوا شکنی سراپا راحت روانی فهمیدند **شعر** کس بمحشر نگیرد دامن × جز هوس کو ز کشتگان منست

تذکره بعضے حکایات صالحات شان بمنزلهٔ برگی از گلی و گلی از گلستانی تیمنا درین صحیفهٔ عاجزے لطیفه منور افتاد **حکایت** هادی ضال وغوی حضرت مولانا عبد الحی علیه الرحمة والرضوان در بیان بزرگی جناب امیر المومنین سراپا بزرگی می فرمود که حضرت مکرم برحق عز اکرامه مرا مشرف خدمت چنان شیخ شریف قدر فرموده ست که فی المثل زیارت حضرت خضر علیه الصلوٰة والسلام نصیبم آید بجز آنکه از حضرتش طلب دعائی نمایم مطلبی ندارم **بیت** پیش حسن تو خورشید در سجود آمد × نگاه بر جمال تو در وجود آمد × و مدام سپاس گذار حضرت منعام جل انعامه در عطیهٔ حصول معرفت مقام امام همام بودند **بیت** که ظاهر بخضری دو چارم نمود × گزو دیر باطنم برگشود × **حکایت** دیگر حضرت مولانا بے معالم افروز بخدمت فیضدرجت عرض داشتند که مشتاقم که نماز دلنواز بطرز مستوده اصحاب کرامت مآب بگذارم آنحضرت جناب مولانا را ترکیبی معارف نصیبی که اندکے از حقائق آن در کتاب مستطاب وعظیم صراط مستقیم اشارتی رفته تعلیم فرمودند و مولانا می با صفا بعد نماز عشا درون حجره بهمان قواعد ارشاد باداے دو رکعت نفل قیام نمودند و آن حضرت بر در حجره نشستند حضرت مولانا تمام شب در دو رکعت باختتام رسانیدند و از همان وقت حالتی ایقان اقامتی بکمال آن ایمان استقامتی دست داد که بیانش بهر لهو زبان در معرض تبیان نمی توان داد برحمت حضرت رحیم جل ذکره سراپا دریاد حضرت خدا محو و منسی گشت و مو بمو بانوار قدس مملو گردید و علی الصباح که بروفق عادت بخدمت سراسر صلاح و سر بسر اصلاح و یکسر فلاح ملک علمای عصر حضرت مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه مشرف شد حضرت ملک العلما فرمود که ای فلان امروز عجب انوار ایمان افروز و باطن فروز از نفس نور اندوزشما محسوس مے شود **شعر** ماه زیباست ولی روئی تو زیباتر ازوست × چشم نرگس چه کنم چشم تو زیباتر ازوست × و آن حالت سراپا معرفت بمثل سایهٔ همائے والا رتبت که براے کسب سعادت در تمام عمر یکبار کاسفے باشد مدت الحیات در ذات آن والا صفات قائم ماند **حکایت** زمانی که حضرت امام زمان و امیر مومنان علیه الرحمة والرضوان براه بلدهٔ محمد آباد عرف ٹونک و ملک سنده لوای جهاد و غزا بر افراشتند حضرت مولانای عبد الحی علیه الرحمه را با دو بزرگ دیگر یکی حضرت حاجی احمد و دوم حضرت مولانا عبد القدوس که حکایتین هر دو شریفین سابق ازین قم قلم رسید جهت تعلیم با مریدین مقرر فرمودند اگرچه حضرت مولانا را فراق رکاب سعادت اتفاق از اشق مشاق بود لیکن بمقتضای الامر فوق الادب گرتا مکث و درنگ اختیار نمود در **رباعی** گفت گر سر در بیابان غمم خواهی نهاد × تشنگان را مژدهٔ از ما ببر گفتم بچشم × گفت گر داری هوای وصال ما کمال قعر این دریا بپیما سر بگفتم بچشم

آن ہر سہ کواکب انوار دستگاہ تا عرصہ پنجاہ بار شادمان مردم مشغول بودند و دران مدت کرامات عجیب
و خوارق غریب از ذوات آن ثلثہ ہدایت سمات بروی کار آمد کہ تقریر آنرا طوالتی باید و برای تحریر
آن دفترے شاید بعد انقضای خمس اشہر نامہ حضرت امیر المومنین معارف ابحر موسومی حضرت علامی
مشعر شرف طلب صادر شد حضرت مولانا بمجرد دریافت مضمون نامہ کہ عین مرادش بود اسباب
سفر مہیا نمودہ رہگرای منزل مقصود گردید و با وجود لحوق امراض مزمنہ کہ کالبد عناصریش را ناتوان ساختہ بود
خدمتش در حلاوت طلب امام والا مطلب رنج ضعف و ناتوانی فراموش کردہ بقوت و چالاکی جوانی
میرفت **بیت** ہر چند پیر و خستہ دل و ناتوان شدم + ہرگہ کہ یاد روی تو کردم جوان شدم + و اکثر در
حلاوت شوق محبت فی اللہ حضرت امیر المومنین ولایت مرتبت حال خوشش کردہ در اثنای طی راہ
از رفقای کرانہ گزین پیادہ با نامہ نامی حضرت ولایت مقامی بدست گرفتہ مطالعہ کنان با چشم
گریان و دل بریان دوان میرفت و ہر کس کہ براہ دوچار میشد باو میفرمود کہ مرا سید صاحب طلب
فرمودہ است و باین گفتار یادگار ایمان سرو کار خویش نمودہ عاشقانہ در طلب جانانہ میرفت **شعر**
شرمندہ احسان توام کز سر الطاف + ہر لحظہ قدم رنجہ نمائی بخیالم **بیت** شبی کہ دولت وصل ترا خیال کنم
تمام شب بخیال تو عرض حال کنم + بعد ازان از ملال کشی رنج سفری کہ بسیار و بیشمار دران طی مراحل و
منازل رو داد چون بخدمت فیضدرجت حضرت ارشاد منزلت مشرف گشت سعادتی کہ دران حال
یافت آنرا در کتابتی با حبار خود نگاشت کہ موصی سراپا معاصی بچشم خود دیدہ بود مرقوم بود کہ چون ببارگاہ
قدس اشتباہ حضرت امیر المومنین کامیاب شدم حالتی کہ در حدیث شریف بنا بر مومن لطیف آمدہ است
کہ ہنگام قیام قیامت مومنی را کہ تمام عمر بمصائب و متاعب بسر بردہ باشد در جنت معلی غوطہ دہند
و فی الفور ہمہ رنج و ملال از تن و جانش محو گردد ہمچنین ہمین کہ بسعادت بساط بوسی حضرت قدسی
انفاسی فائز شدم جمیع کلفت و کلال از وجودم نابود گشت **نظم** روضہ خلد برین خدمت درویشانست
مایہ محتشمی خدمت درویشانست + قصر فردوس کہ رضوانش بدربانی رفت + منظری از چمن نزہت درویشانست

حکایت حضرت ہادی ضال وغی مولانا عبد الحی و جناب عالم جلیل مولانا محمد اسمعیل علیہما الرحمۃ
از بس کہ بہدایت حضرت ہادی جلت عظمتہ معرفت مقام قرب جناب امام ہمام دریافتہ بودند انکمال
ادب روبروی آنحضرت مانند نقش و صورت بی حس از خود رفتہ سراپا مطیع و منقاد حسب فرمود
آنحضرت صاحب کشف و شہود نشست و برخاست و گفت و شنود میکردند **نظم** گفت
یار از غیر ما بپوشان نظر گفتم بچشم + و انگہی دزدیدہ در ما می نگر گفتم بچشم + گفت گر بر آستانم

آب خواهی زد ز اشک * هم بمژگانت بروب آن خاک در گفتم بچشم * و هنگام مخاطبه آن معارف احتشام
جناب مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسماعیل سراپا مضمحل می شدند و در جواب آن صفا حساب کلام درست
و با نظام از زبان برنمی آمد مصرع با وجود تن زمن آواز نیاید که منم * با وصفیکه خدمت هر دو مولانا در فصاحت
و بلاغت یکتای زمانه بودند و در تقریر و تذکیر یگانه گاهی که آنحضرت در محفل وعظ آن هر دو فاضل رونق افزای
میفرمودند آن هر دو عاقل را بدیه عظمت ایمانی و تاثیر باطنی آنحضرت که حضرت حق جل و علی نصیب آن کملا فرموده
بود دست و پای تقریر و بیان گم میفرمود **نظم** حیرت جلوهٔ تو خوبان را * کرد مانند صورت دیوار * در صدف
دُر ز شرم دندانت * سرخ گردد برنگ دانهٔ نار * و همانا ازین بود که حضرت امیرالمومنین در محفل وعظ آن هر دو
کامل کمتر حرفی نشستند **نظم**

بلبل نوبهار دیوانه	گفت با آشنای پروانه	تو که لب راز ناله دوخته	جلوهٔ سحر کرده سوخته
منکه با ناله ام سرو کار است	حاصلم وصل روی دلدار است	سوختت پروانه شعله گون نفسی	که ز دو آتش هر گل و نفسی
گاهی بالحان زمزمگان ممتاز	نشنیدی ز بلبل شیراز	عاشقان کشتگان معشوقند	بر نیاید ز کشتگان آواز

حکایت مولانا جلیل و سعید حضرت محمد اسمعیل شهید قدس الله تعالی
اسراره الحمید سراپا فرمان پذیر امام کبیر و اطاعت مجسم امیر بی نظیر بودند در اوقات صعوبت امراض که
تا دو روز از رنج و درد خواب راحت نمی شدند و طاقت نشست و برخاست نمی داشتند همینکه امر امام
عالیمقام بنابر انصرام مهام و یا کار زار جهاد انتظام صادر میگردید جناب مولانای فخام بی تامل و درنگ با اسلحهٔ
جنگ چون شیر دمان و برق درخشان در درستی امور مومنان می شتافتند مصرع ز تو اشارت و از ماست
جانفشانیها * آری تا که در دنیای سراپا عنا و رنج تعب نکشند در عقبای سراپا صفا آرام و راحت نبرند
و بلی تا که درین دار غبار کلفت خار اختیار نسازند در ان سرای گلزار سرور بیشمار حاصل ننمایند **رباعی**
مرغ دل بهر آرمیدن نیست * جزئی خاک و خون طپیدن نیست * بگذارید تا بگرید خون * دیده تنها برای دیدن نیست
حکایت عالم علوم تصوف و در تقوی با تنظف و ورع بے تکلف جناب **مولانا محمد یوسف**
علیه الرحمه که یکی از اقارب حضرت علوم مشارب و فضائل و مکارم مطالب در حق و باطل وافر تمیز
جناب مولانا شاه عبدالعزیز علیه الرحمه بودند با وصف علم و تقوی و ورع بے بدل باعتقاد تمام
بخدمت امام همام دست به بیعت داده بل در مقام ارادت دل از دست داده در خدمت گذاری
و اطاعت برداری گوی سبقت از اقران و اماثل میربودند حالات ریاضات و وقائع مجاهدات آن
سراپا کمالات بحدی است که در ضبط تقریر و نظم تحریر نمی توان آورد لاجرم به تسطیر یک حکایت دلپذیر
آن عالم بے نظیر اکتفا رفت مصراع قیاس کن زگلستان من بهار مرا روزی حضرت امیرالمومنین

علیه الرحمة والرضوان بعد از نماز دل نواز عشا بر بستر نور گستر مائل استراحت شدند و از حضرت مولانا **محمد یوسف**
علیه الرحمة آب طلبیدند جناب مولانا کوزه پر از آب صفا آویزه حاضر آوردند تا وقتی که آب آوردند حضرت امیر المومنین
در راحت خواب شدند مولانای سراپا ادب همچنان تا صبحگاه کوزه آب بدست استاده ماندند حضرت معارف
منزلت که در آخر شب بیدار شدند در حق مولانا آفرین و بجناب تحسین آفرین بهبت آن ارادت آگین دعای خیر
نمودند **شعر** در بزم او مجال نشستن نیافتم × چون نرگس ایستاده کشیدیم جام را × **شعر** گفت گر گردی شبی
از روی چون ماهم جدا × تا سحرگاهان ستاره می شمر گفتم بچشم × و مولانا **محمد یوسف** علیه الرحمة در فن سپه گری
به نیت اعلای ذروهٔ سنام اسلام آن قدر مهارت تام بهم رسانیده که تفنگ به قواعد تیزدستی در سه چشم زدن سر
میکردند **حکایت** افغانی شجاعت نشانی و مدت العمر سرافشانی ساکن بلدهٔ مصطفی آباد عرف رامپور مسمی
به عبدالحمید خان عمری در فسق و فجور گذرانیده و خون بسیاری بناحق ریخته **بیت** مدامش بخون دست
و خنجر خضاب × بر آتش دل خصم او چون کباب × از ابتدای نشو و نما در لشکر والدمن عصیان انتما نوکر بود
زمانی که آنحضرت بعزم جزم غزو و جهاد توجه فرمودند و در ریاست والدم رونق افزائی فرمودند و والدم
و دیگر خلائق لا تعد و لا تحصی بشرف بیعت مشرف گشتند و کرامات عجیب و خوارق غریب از انفاس قدسی
آنمعارف بنصیب بمنصهٔ ظهور رسید روزیکه آن حضرت والدم را وداع نموده لوای برکت افزا بقصد غزا
براه ملک سنده و خراسان افراشتند در همان روز طائر سعادت عبدالحمید خان از حضیض پستی بر سعادت
بلندی پرواز نمود آنروز حضرت معارف فروز از بلدهٔ محمد آباد عرف **ٹونک** بمسافت چهار کروه قیام خیام
برکت التیام فرمودند من و والدم و جمیع خلائق برسم مشایعت تا مخیم معظم همراه رکاب سعادت رفتند
در حالت طی منزل عبدالحمید خان با یک کس یار بدکار که **بیت** ز نهار از قرین بد زنهار × وقنا ربنا
عذاب النار × موافق رسم فاسقان که در ضحک و استهزا بر صالحان لب می گشایند به نسبت حال خدام
آن فیوض اشتمال نعوذ بالله تعالی منه مشغول بودند ناگاه در قطع راه آن هدایت پناه دوچار افتاد آنحضرت
اسپ سوار بلب متبسمانه بآن هر دو بدکار فرمودند که خان جیو بیعت کنید و دست کرامت دستگاه
دراز فرمودند بقدرت حضرت هادی مطلق عزت رحمته آن هر دو ناکس عاشق وار از خود رفته بشوق
تمام سواره اسپ شرف بیعت حاصل نمودند و بر دوش حال معصیت کوش بلباس تقوی و ورع
آراستند و اگرچه مرد ثانی در امر دینی با حاطهٔ انسانی در آمد لیکن عبدالحمید خان بهدایت حضرت سبحان
عم فضله بقوت تقی و دیانت یکسر سلاسل و اغلال فسق و فجور از ظاهر و باطن خود گسسته خویش را سرا
و جهرا بزینت صلاح و طهارت مزین ساخت و میان تنش سراسر بحسنات و معاشش سر بسر بطاعات

مبدل گشت بدل عصیان صلوة و بجای طغیان مناجاة و بمقام خنده گریه و در موقع هزل ذکر و بوقت
بداندیشی فکر و بمبادله مجالس جهلا محافل علما اختیار نمود و هرچند اعوان شیطانی و معاونان نفسانی بوساوس شیطانی بر
آن شیر بیشه ایمانی را درباب ممانعت از بارگاهی حضرت امام حقانی و قطب ربانی حیرانی دادند اما بسبب عدم
قبول آن شجاع مقبول بجز پشیمانی حاصلی ندیدند شعر یار ما را به هیچ در نگرفت × هرچه گفتیم هیچ در نگرفت × خفاک
درمیان طریق شیطان و سبیل حضرت منان مباعدة کلی ست و خاصان جناب یزدان را از اصغاء و قبول سخن
خاصیان تحاشای جلی بیت ای عقل مشو وسوسه فرمای دلم × اندیشهٔ تو کجا و سودای دلم × و از خون ریزی آن قدر
پرهیزگاری در آورد که در قتال حق و جدال جائز نیز بلا استفتا و تامل اقدام نمی کرد بعنایت حضرت کردگار
عز سبیله دفعةً در جذبه حضرت الهیه تبارک برهانه مجذوب شده ترک علائق دنیا و قطع عوائق اقربا و اصدقا
ابتغاء لمرضات الله تعالی نموده قدم در راه حضرت خالق قدم نهاد و عجائب واقعات به نسبت حالش رو داد که تشریحش
طولی و توضیحش طوالتی دارد آخر کار بفضل جناب کردگار رجل العامه در ضلع ٹونک که حضرت امیرالمومنین را در نواح التیا و در
با فسقهٔ جدانیه بفتح و فیروزی دست داد شرائط شجاعت بتقدیم رسانیده از دست ساقی عنایت سرمدی جام حیات
ابدی نوشیده بشرافت شهادت فائز گردید الحمد لله علی فضله الحمید و کرمه المجید شعر این جان عاریت که بحافظ سپرد
دوست × روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم × شعر جان بجانان ده وگرنه از تو بستاند اجل × خود تو منصف باش حافظ
آن نکو یا این نکو × افغان شهادت توامان از خوارق حضرت امیرالمومنین سراپا عرفان بیان میداشت که من از شهر ٹونک
تا بلده دارالخیر اجمیر چهار منزل رفیق طریق بودم و در راه بعضی گاه من و حضرت معارف پناه و برخی از مخصوص خدام
صداقت دستگاه از سپاه دین انتباه جدا میشدیم در چنین اوقات چند بار مرئی و مشاهد نمودم که حضرت سراپا برکت گاهی
بجانبی مائل شده کلام سلام میفرمودند و گاهی جواب میدادند همانا که این خطاب و جواب با رجال الغیب و یا از روحانیات و یا از جنیات بجلوه
ظهور میرسید فائده بعنایت حضرت احدی جلت قدرته و جبروت جناب سرمدی عزت قدرته جماعتی از مردان حق و گروهی از فردان
مقبول منعم مطلق که گاهی آگاهی کیفیت شان خاصان حضرت برحق را نیز میسر نیست همراه قطب ارشاد و غوث جهانمدار پنهان از نظر عوام و ظاهر
در رؤیت خواص از طرف حضرت خالق عام و خاص جلشانه متعین باشند چنانچه حضرت بارها میفرمودند که چنین گروه لطافت شکوه از جانب جناب
حق جل و علا همراهی من تعین است که همیشه در اقامت و سیاحت قرین من میباشند و عجب حالتی دارند که در شهری و سرزمینی که اراده قویه
حضرت خالق البریه جلت عظمته برای هدایت بیشتر میباشد آن جماعه قدسیه بکثرت عدت میباشند و در دیاری که هدایت دینی کمتر بظهور رسیدنی
میشود افراد آنها بقلت عدد دیگر دو دیگر حال آن زمره انوار اشتمال آنکه در وقت قیام از لشکر جدا اقامت میدارند و چون اقتضای تقدیر به سفر
من مقتضی میشود آن قدسیان جانبی روان میشوند من بعد خود بخود بآن سمت راهی میشوم و همانا ازین بود که مرشد ما علیه الرحمة والرضوان وقتی
قصد اقامت مکانی تا مرور شهور میکردند و دفعةً از آنجا سفر میفرمودند شعر ما همه لعبتانیم فلک لعبت باز × چون بجنبیم که در دست قضا رشتهٔ ماست

و گاهی در جای درنگ و مکث چند روز هم نمی پسندیدند تا ایام والزمان قیام دست میداد بیت
یکذره نیست همچو حنا اختیار ما * در دست دیگر است سکون و قرار ما * و بامر شهنشاه روز حساب عزت
سلطنت در بار کاب آنجناب معارف قباب جنات منصوب و متعین بودند و قصه بیعت نمودن ملوک
جن و جماعتی از انها در سفر و حضر حاضر ماندن بیانی دراز دارد گنجایش تحریر آن این مختصر از کجا آرد
شعر هر کسی را خداش دارد دوست * جن و انسان همه مسخر اوست حکایت وقتی که حضرت
امیر مومنان علیه الرحمة والرضوان بعنایت حضرت ذوالمجد والسلطان در بلدهٔ لکهنؤ رونق افزای زمین *
ورمان شدند در آن شهر ضلالت بهر رونق بازار تازگی انوار ایمان و اسلام افزون تر از مهر و ماه درخشان صورت
گرفت و روز بازار هدایت و ارشاد در کوچه و بازار با هزاران آب و تاب جلوه آرائی پذیرفت بهدایت
هادی حقیقی جم الطائفه خلائق نامحصور که در بیابان کفر و ضلالت و وادی فسق و بدعت تشنه لب زلال
اهتدا و ایمان بودند ببرکت انفاس آن شیخ نفیس از آب رحمت الهی جلت علوفته براه یابی شریعت و
تقوی سیراب گشتند روزی مجلس ایمان افروز آراسته بود و محفل اسلام اندوز پیراسته ناگاه رافضی
ضلالت راضی لعبر نوجوان و بدعت کاردان از ولد دولتمندان وارد وقت گردید و بحضرت مرشد
زمانه گفتگوی منافقانه باظهار اعتقاد و ارادت برکشود و سائل فیض توجه شد آنحضرت شخصی از مریدان را
بنابر توجه دهی اشاره فرمود مامور شخص مذکور را در گوشهٔ تنهائی برده موافق آداب صوفیه زانو بزانو
مقابل نشانده و شغل لطائف سته تعلیم داده شروع در القای توجه نمود شیعی با کید شیعی اندکی چشم بند نموده
بکشاد و گفت که درین شغل اثری نیافتم شغلی بالاتر ازین تعلیم کنید آن صوفی تعلیم سلطان الذکر نمود رافضی
امتحان مقتضی لمحه چشم پوشیده برکشاد و گفت که درین شغل نیز مرا فائده نشد شغل دیگر بیاموز آن صافی شغل
نفی تعلیم داد و هر دو چشم بند نموده از معلومات ظاهر متوجه کیفیات باطن شدند که ناگاه بفضل حضرت
اله جلت عطیاته مرد شیعی بیهوش بر زمین افتاد و تا امتداد ساعات مدهوش ماند و بزرگی که جهت تعلیم
مامور بود هرچند آواز داد جوابی نیافت جناب امیر المومنین نیز نزد آمده از قریب بگوش بهانگ بلند
اورا خبردار فرمودند لیکن آن بیهوش نشهٔ ایمانی و مدهوش لذت ایقانی اصلا آگاه نشد فرد
مست می بیدار گردد نیم شب * مست ساقی روز محشر بامداد * بعد از مدتی مدید بهوش آمده سراسیمه وار شیدا
آثار هواس باخته برنشست و گفتگوی غرائب مملو در بیان سر مخفی آغاز کرد که من باکرام حضرت منعم بر اهل
زمن جل انعامه بزیارت سراپا شرافت جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام مشرف شدم
و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بنابر مذهب خباثت مشرب رفض بر من خشم و عتاب فرمود

ودر همان وقت سنی پاک اعتقاد و مومن سراپا رشاد گردید اقربا و عشایر او برین حال مطلع شده با قلوب غضوب
والسنه پر آشوب بزجر و توبیخش پرداختند و جراحات لسانی بران مومن سراپا ایقانی موثر نیافته بقید
شدید مبتلا کردند و تعزیرات غیر مکرر آن مومن اطهر را معذب داشتند آن شیر بیشه ایمان شدائد تعذیبات
آن گروه پر خباثت و خسران را و را بر بشاشت ایمان وزنی نهاده اصلا تغییر مذهب و قطعا تبدیل مشرب نکرده
نظم رقیبا من نمی گویم گل و باغ و بهار از من ✽ گل از تو باغ از تو هر دو عالم از تو یار از من ✽ نمیدانم ز منع گریه
مطلب چیست ناصح را ✽ دل از من دیده از من آستین از من کنار از من ✽ چرا از دعوی خون تیغ خونریز در
بستر سد ✽ سر از من گردن از من اختیار از من قرار از من ✽ آخر کار آن سراپا ایقان در گزند بند آن مجمع
شدند با عزت ایمان جان بحضرت جان آفرین سپرد و تحسین از میدان دنیا و دین برد الحمد لله تعالی ذلک
شعر جز نقد جان بدست ندارم شراب کو ✽ کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار **حکایت** روزی
در مسجد محفل ایمان افروزی منعقد داشتند ناگاه دو زن زانیه تباه با حسن محلج دلبری و کرشمه خاطر
فریبی وارد گردیدند حضار مجلس آن ناپاکان را چون سگان دور دور راندند آنحضرت که حکیم ایمانی
و طبیب روحانی بودند هر دو را اجازت دخول مسجد دادند و بهدایته تعالی برسم موعظت آنها تقریری
مناسب حال ارشاد فرمودند که سامعین از عالم و جاهل بدریافت غربت لفظ و ندرت معنی حیران
ماندند و آن شقاوت پیشگان بر افعال خود زار زار بگریستند و تادیب شده عشرت مناکحت اندوختند
شعر اثر فیض اولیا ء خدا ✽ گنج النعمت خدا داد دست **ف** بر دست آن خدا پرست صد هزاران
نسوان مشرف بیعت شدند میفرمودند که بحفاظته تعالی با وجود کثرت نگاهم بر چهره احدی نیفتد
شعر نفس سرکش زیر دستان ست ✽ در پرستش خدا پرستان ست ✽ **حکایت** مخنثی بمحفل
قدس مشاکل را دیافت و بهدایته تعالی گوی سعادت بچوگان انابت در باخت و از اتقیای روزگار
شد و در غزوات کفار سکه سوزی با وصف صغر سن هفت کافر قوی را بطعن سنان جان ستان
کشت و در رزمی مآثر شجاعت بتقدیم رسانیده شرافت شهادت یافت شعر پروانه او گر رسدم
در طلب جان ✽ چون شمع همان دم بدمی جان بسپارم ✽ و دیگری همانکش را دیدم که بهدایت
حضرت حق جلت عنایته ببرکت بیعت آنجناب سراپا تقوی گردید مردم را باندرز بلند و نصایح سودمند
هدایت میکرد **بیت** آهن که بپارس آشنا شد ✽ فی الحال بصورت طلا شد ✽ و بکرم حضرت سبحان
بسیاری از مخنثان بر دست آن زبر دست و خلفاء آن کرامات دست بدست توبه شعار و تقوی
دثار گشتند شعر خورشید نظر چو کرد بر سنگ ✽ تحقیق که لعل بی بها شد ✽ آمدیم بر سر مقصود که بیان عوارض

مشاورت است وعطف عنان خوش‌خرام ارقام بمطلوب نمودیم که بیان موامرت شعر سخن دراز کشیدم همچنان بلاغت حدیث دلبر فتان وعاشق مفتون × بزرگان فرمایند کاری که بمشورت بعمل آید از دو حال بیرون نیست یا صواب یا خطا در صورت صواب بثمره نیک بهره مند گردد و در خطا شریکی بدست آید که اَلْبَلِیَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ نظم

ز صد شمشیرزن رای قوی به — ز صد افسر کلاه خسروی به
بدرای لشکری را بشکنی پشت — به شمشیری یکی تا ده توان کشت

× کاخ تدبیر بدون مواد رای مشیران صلاح تخمیر مرتفع ومشید نمی‌گردد و باغ آرایش معاش بی ریاحین و اشجار مصلحان فراست پذیر وجود نمی‌گیرد نظم

برای مشو که مرد بی رای — بی پای بود چو مور بی پای
رای تو اگرچه هست هشیار — رای دگران ز دست مگذار

مشورت با خردمند باید کرد اما خرد فضیلتی است که مردم بدان نیکو رای باشد در کارها یعنی رای صواب نما و تدبیر مشکل کشای مصلحه ومفسده عواقب خیر وشر خواتم نفع وضرر در مبادی کار بداند که حُسْنُ الرَّأْیِ یُعْقِبُکَ السَّلَامَةَ وَسُوْءُ الرَّأْیِ یُعْقِبُکَ النَّدَامَةَ اگر ملک را رای زن بد افتد پادشاه نیز بمشورت او بدخوی شود بیت گرچه ملک بود پرخرد × بد شود از کارگزاران بد × در گلستان سعدی علیه الرحمة آورده است که رای بی قوت مکر و فسونست و قوت بی رای جهل و جنون نظم

چو آید مشکلی پیش خردمند — کز آن مشکل فتد در کار او بند
کند عقل دگر با عقل خود یار — که تا در حل آن باشد مددگار
فروزد شمع دیگر در میانه — زیکشمع ازکیرد نور خانه
ولی هست این صفت در راستینان — بصدر راستی بالانشینان
نه در کجرو حریفان کج اندیش — که گردد از دو کج کجروی بیش

وصیت سی و یکم

در آنکه شاهان بوزیران و امیران شاهی و مرزبانان فرمانروائی پند و اندرز دارند تا اینها بران دلبند شده کاربند شوند و بعنایة تعالی شوجهان بهبود جهان اند و شهنشاه فرمان دستگاه را باید که بفرمان پذیران از کوچک و بزرگ پند دلبند و اندرز دلبند فرموده باشد تا هریک از اینها باندازه خویش بر شیوه ستوده داددهی و کار پسندیده عدل گستری کارگزار و دستکار باشند و آن اینست که حضرت رسول فراوان درود موصول و بارحمت بی پایان مشمول علیه الصلوة والسلام فرموده حدیث اَلَا کُلُّکُمْ رَاعٍ وَکُلُّکُمْ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ آگاه باشید که هر یکی از شما راعی است و هر یکی از شما سوال کرده خواهد شد از رعیت خود که بحال ایشان پرداخته یا ضایع و مهمل گذاشته فَالْاِمَامُ الَّذِیْ عَلَی النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ پس پادشاه که بر تمام آدمیان راعیست وی سوال کرده خواهد شد از رعیت خویش وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلٰی اَهْلِ بَیْتِهِ وَهُوَ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ و مرد راعیست بر اهل بیت خود و وی سوال کرده خواهد شد از رعیت او وَالْمَرْاَةُ رَاعِیَةٌ عَلٰی بَیْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهٖ وَهِیَ مَسْئُوْلَةٌ عَنْهُمْ و زن راعیه است بر خانه شوهر خود و فرزندان او و وی سوال کرده خواهد شد از ایشان وَعَبْدُ الرَّجُلِ رَاعٍ

عَلٰی مَالِ سَیِّدِہٖ وَهُوَ مَسْئُوْلٌ عَنْهُ و غلام مرد را عیست بر مال خواجه خود و او سوال کرده خواهد شد از ان آگاه
فَکُلُّکُمْ رَاعٍ وَکُلُّکُمْ مَسْئُوْلٌ عَنْ رَعِیَّتِہٖ آگاه باشید پس یکی شما راعی ست و هر یکی از شما سوال کرده خواهد از رعیت خود
رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَمُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض روایت کرده ست این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین از عبد الله بن عمر
هر فرمان دستگاه را باید که نگاه آگاه یعنی حدیث حضرت رسالت پناه نموده دست کوشش بکار فرخ پرستش پروردگار
جل جلاله و دستگار فرخنده ستایش حضرت با آفرینش کردگار عز کماله بر پردازد و در دیگر کارهای دین
و دنیا و سربسر امور هر دو سرا خوشنودی حضرت ایزدی جل برهانه جویا باشد و خود را سراسر با نیاز بدرگاه
حضرت بی نیاز جلت عزته دانسته و بگاه دادسازی و ستم سوزی پاس فرمان جناب یزدان یگانه منظور داشته
یاری خویش و بیگانه نسازد و در اجرای احکام شرع شریف که شرافت دو جهان در ان است
و آبروی کهان و مهان بان کمی و کوتاهی نکند و بیداری در حصه سوم اخیر شب برای تهجد گزاری که چگونگی
سرفرازی آن در قرآن و حدیث دلنوازی بسا و بسیار آمده خوگیرد و هنگامی که کار گیتی نباشد بدین
کتابهای و عمز دا و سراپا زیبا مانند تفسیرها و حدیث ها و عقائد و فقه معتبر و مغتی به که فرخندگی آیین اند
و کتاب فرخی آگین احیاء علوم الدین و سراسر بزرگتر کیمیای سعادت و کتاب با هدایت عظیم
صراط مستقیم تصنیف حضرت ولی کریم و عارف حکیم قطب اوحد و غوث افرد جناب سید
احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان که خزینهٔ دانای دین و دنیا و گنجینه بینائی هر دو سرا
اند کاربند باشد و از تهٔ کار دین آگاهی یافته و جان و تقوی انتباهی پذیرفته در پریشان سازی
و گمراهی اندازی ابلیس ابلیسیان پریشان و پشیمان نشود و با بینوایان و درویشان و هر آئینه
باگوشه نشینیان که از مردم یکسو شده لب سوال نمی کشایند باندازهٔ خویش داد و دهش کند و بحضور
پرنور مردان ایزدی و پرستش گران داوری رفته دعاها بخواهد و امیدها خواهش دارد بیت همچو بلبل
دوستی گل را گزین × تا شوی با خرمن گل همنشین × و گناه گناهگاران را بمیزان عدالت که شریعت سراپا
شرافت راه نموده است سنجیده بپاداش رساند و با دانائی موشگاف دریابد که موافق
فتوای شرع والا کدام گناه پوشیدنی و گذاشتنی و کدام پرسیدنی و بر زبان آوردنی و کدام
بزه سزا دادنی ست که بسا جا از گناه چشم پوشیدنی ست و بسیار بار بزه کار را به سزا رسانیدنی
و سرکشان را گاهی بدرشتی و گاهی بنرمی بدرستی رهنمونی کند و چون کار از پند و اندرز شرع بلند در گذرد حسب فتوای
شریعت شرف فن بگرفتن و بستن و زدن و کشتن کوتاهی ننماید و در کشتن دلیری نکند با اندیشه فراوان
و درنگ بی پایان پس از پرسیدن از عالمان تقوا کاران و مفتیان دینداران بعمل آرد

مصراع که نتوان سرشته پیوند کرد بیت که سهل ست لعل بدخشان شکست * شکسته نشاید دگرباره بست
و امیران رعایا و سروران سپاه تا توانند سزاوار کشتنی را بدرگاه شاه خلافت دستگاه رسانند و از چگونگی
سرگذشتش شاه را آگاه سازند و اگر نگاهداشتن و یا فرستادن آن سزای کشتن موجب آشوب و فتن باشد
بناچاری آنرا به خرابی را بفتوای سعادت نمای شرع معلی از هم گذارند و از پوست کندن و زیر پای پیل انداختن
و بند از بند جدا کردن و بگلو آویختن و کور کردن و زبان و بینی و گوش بریدن و در آب غرق کردن و به آتش
سوختن و از بالا بزیر انداختن و زنده در گور نمودن و بر دار کشیدن و یا بر دهان توپ بسته بهلاکت رسانیدن
و مانند اینها که شاهان جور دستگاهان و سرداران ستم پیشگان کنند پرهیز نماید و خود را برکران دارد که همه جورهای
ناپسندیده حضرت خدای اند عز اسمه و سبب سوزش آتش دوزخ و همه ستمهای ناگوارای جناب داداری اند
جل ذکره و باعث گزیدن مار و کژدم در آخرت و برزخ و شاهان که خواهان بخشش حضرت یزدان باشند عمت
مغفرته و فرمان فرمایان که آرزومند نوازش جناب آفریننده گیهان شوند عظمت رحمته از پیری ستمگاران
دوزخ سزاواران و از پس گیری ظالمان آتش سوختگان سر بسر پاکدامنی و سراسر پرهیزگاری گزینند و سزای
هر گناهی و هر گناهگاری فراخور او باشد که بلند منش را نگاه تند برابر کشتن ست و پست بینش را سیلی دست
سودمند نی و کیفیت تعزیرهای کهین و مهین دانشمندان دین و فقیهان ایمان و یقین در کتب فقه
دانش آگین بشرح و بسط دلنشین آگاهی داده اند همچنان بکار آورده باشد و سرمایه سزای نیک آن سرا
اندوخته و دانشمندی و پرهیزگاری که سر بسر راست گفتار و کردار باشد فرمان دهد که بدانش و بینش خویش
ناشایسته و نابایسته دریابد در یکتای نادرستی آن برگوید و اگر گوینده گاهی در گفتار نادرست و ناراست
شود سرزنش نکند که مبادا در راست گوئی و درستی جوئی لب سرزنش بسته گردد و آویزه گوش داور بیچگون
آنرا که رهنمائی راستگوئی گونان داده باشد او را گرامی و برتر دارد که مردم در گفتن راستی و جستن
درستی لب با کوتاهی اند و بسیار باکی و گروهی بدنهاد و بیداد بنیاد و جویای فساد که از راستی گریزان
و از درستی برکران اند همیشه میخواهند که مردم چنانکه در خرابی گرفتارند همواره همچنین در تباهی باشند
و نیک سرشتان و بهتری جویان از ترس آنکه مبادا از گفتار راست کردار شنونده چین بر جبین
و پرکین شود مهر خاموشی بر زبان راستی آئین و دهان درستی آگین نهاده بیمانند و سر بسر راستی گو
و سراسر درستی جو که در راستگوئی و درستی جوئی خوشنودی جناب ایزدی جسته از ناخوشنودی دیگران
و زیان بی سودی خویش نترسیده راست گوید و درستی جوید بس کمیاب بلکه چون آوازه عنقا کیمیا آسا نایاب
افزا است و دیده نمیشود و سنلے تا بی آراو بدست نمیرسد و خوشامد دوست نباشند که پیشوایان ستایش

سرایان دشمن دو جهان اند که زبان شان چون زبان زهر در انگبین پنهان در شیرینی ستایش نهان است
و لب کار از خوشامد دوستی بناساختی میباند بیت ستایش سرایان نه یار تواند ✽ نکوهش کنان دوستدار تواند
نگمگیر با ایشان بد بهم نباشند که چاکر را از خوشامد چاره نیست می باید که تا سخن از راست بدروغ نکشد
خوش گوید و شنو با هم خوش باشند و چون کار بدروغ بی فروغ رسد هر دو از گفتن و شنیدن باز آیند
و در جستجوی سرگذشتهای داد خواهان دور اندیشیدن وا داد دهی ستمدیدگان بجان و تن خویش کوششها
در بجها کشد و در دین و دنیا فرخی و فرخندگی اندوزد بیت بدیوان مینداز فریاد او ✽ که گفتا یزد دیوان
بود داد او ✽ نامهای دادخواهان چنانکه پیش و پس آینده همچنان نوشته و پرسیده باشند تا پیش آمد رنج تنگ شده و
پیشکاران و پیشدستان را یارای پس و پیش آوردن نماند و تا دانی که بدی کسی کند می باید که همین شنیدن
سخن بسزا ایش زودی نکند و در چنین کارها بپاداش رسانیها باندیشه کند که لب باشد که بدروغ گوئی
فروغ دانائی دانایان تیره میگردد و چشم بینش بینایان از تاریکی بدگویان و ناراستان خیره گردیده
در پایه داد و بیداد جدائی نمی نهند و بدین کارها ستمها میرسند و راستان عنقا آسا نابود اند و راستی
چون کیمیا نا شنود و در زمان شورش خشم بر شهرستان خاطر سر رشته دانش و بینش از دست نداده
بشیوه ستوده آهستگی و شکیبائی حکمرانی در کام بخشی و داد دهی مردمان سازد و چندی از چاکران را که
با فزونی دوستی سرفراز باشند برگمارد که در زمان غم و آن خشم که دانایان بپاس ترس شاهان سروران
زبان از سخن راست باز میدارند آن گروه نیکی پژوه بخواهش خوشنودی حضرت ایزدی تعالی شانه از
گفتن راست خاموش نشوند و درستی آموزی فراموش نسازند و بسیار سوگند خوار نباشند که بسیاری
سوگند خواری خویش را بدروغ بافروغ نمودن ست و دیگری را به بدگمانی نشان دادن و کار روائی
شاهی و سروری بدون مشاورت دانایان و مصالحت خردمندان نکند و تا بی که پیش از این در گفتار نگارش
باآرایش نگارش رسیده از دانشمندان با بینش نیک و بد کار دریافته بند و بست نماید و کاریکه برهنمائی
پرخردان دریا بدارزان هیچ آئین برنگردد که دانش مرد تنها در باربرداری تنهاست و بیش انبوه
در بر داشتن آن بی ستوده است و پیروزی پژوه و کاریکه از دیگران شود برادران و فرزندان نفرماید
و هرچه از و شان شود خود بران دست نیندازد که آنچه از دیگران ناساخته بماند بجان خویش آنرا تواند ساخت
و هرچه از خود نا راست ماند ساختگی و آراستگی آن بسیار دشوار است و در هر آن عذر نیوشش و بزه پوشش
باشند که جان انسان خاک نشان از آمیزش نسیه و نسیان ساخته اند و به آلودگی عصیان بیالوده مصراع
کسی کجا است که او دامنی نیالوده است ✽ و اگر شیوه ستوده بخشایش و چشم پوشی از جهان برداشته شود و گنهگار

بهر گناهی بسزا رسانیده هر آئینه کار این مشت خاک بدشواری و ترسناکی رسد مردی باشد که بیک گناه او را بسزا رساند
و مردی شود که هزار گناه از و درگذراند باید دانست که در امور سلطنت امر سیاست که از نازکترین کارهاست
و از بزرگترین دشوارهیها و چون چنین ست باین آئین رستگاری ازین گرفتاری بس دشوار یست بنابر آن
همین بهتر و خوشتر که در همه کارها به پیروی شریعت غرا و سنت بیضا کوشیده سزادهی گناهگاران و چشم پوشی و در
گذری از بزه کاران بآئین فتوای شریعت و دین کرده باشند و در هر دو سرا دامن خویش از آلودگی پرسش پاک
ساخته و بر پاسبانی راهها و نگهبانی گذرها مردان دانا و ترسنده از حضرت یزدان یکتا و دلیران با ایمان توانا برگمارد
و نیک و بد آن کارها از انها پرسیده باشند و همیشه از و استانهای کشور فه همواره از سرگذشتهای گدا و توانگر
گیتی پهناور آگاه و باخبر باشند که شاهی و فرمان دهی در همین آگاهی ست و بلند پایگاهی بادشاهی همین بیدار
نگاهی **رباعی** چنان باش از حال ملکت خبیر × که گر پر زند پشه ذره گیر × همان لحظه آید از و باخبر × نباشی از و
ذاهل و نا خبیر × و با مردم چون کژدم بدشمنی نیش زن و باجهانیان مانند سیه ماران سخت دشمن نباید بود و
سینه زندان کینه نباید ساخت و اگر از بشریت گرانی بهم رسد زود دور سازد که همه کار سود و زیان از حضرت یزدان
عز شانه است و این پرخاشها و خابر حکمت ها نمودار بجهان داده اند و این خرخشه ها برای بند و بست دنیا بر روی گیتی
نمایان نموده حضرت دانا تر که تر و مهتر و فرزانه بالاتر از هر برتر جناب پیغمبر بروی سر بسر درود و سلام خوشتر فرماید
حدیث لَا يَحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ اَنْ يَّهْجُرَ اَخَاهُ فَوْقَ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ معنی این ست که مومن را روا نیست
که زیاده از سه روز با برادر مومن خود دوری و ناخوشی گزیند **بیت** جدائی ز احباب کردن خطاست ×
بریدن ز یاران خلاف و فاست × و خنده کمتر کند که خندیدن آبرو برد و سبکساری آرد و خنده
زن در گروه مرد و زن رسوائی تن بتن شود و شرمساری اندوزد حضرت داور بیهمال و جناب
یزدان بیمثال جلت وحدته فرماید **آیت** فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا وَّلْيَبْكُوْا كَثِيْرًا معنی این ست که
مرد مانرا می باید که خنده کمتر و گریه بسیار کنند **فائده** دایان بدانند که درینجهان بر شرمساری
بزه کاری خویش گریستن باغ افسرده پاداش کارهای خویش آنجهان را آب دادن ست و در
چمن زار بهشت آب شادابی روان نمودن و بینایان بفهمند که درینجا گریه و زاری بر گنه کاری خود ابر
بهاری رویید گیهای سزای کردارها در آن سراست و در گلشن جنت تر و تازه نمودن گلهای ثواب
شادی افزا **شعر** طاعت کند سرشک ندامت گناه را × باران سفید می کند ابر سیاه را × و چون آگاهی از
چگونگی مردم شهری و لشکری از خوبهای شهریاری و کارهای خوشتری و دادگستری پیوسته آگاهی دهان
راست گفتار و چگونگی رسان درست کردار برین کار برگمارند و چون راستی و درستی مانند کیمیا کمیاب ست

و مثال عقار و ورود مجاب بنابران پیوسته از احوال نامبرده ها و همیشه از چگونگیهای آنها بیدار و هوشیار
باشند و می باید که برای هر کاری چند خبر رسان بی خبر از یک دیگر بگمارند و گفتار آن همه جدا جدا نوشته
سپس بکار نیک و بد روزگار برند و آگاهی کنان آوازه گزین و چگونگی گویان بلند نامی آگین را دو بهازند
و گمنامان و بی نام و نشان را بر وی کار آرند رباعی صاحب خبران این شاهان باشند ✿
مقبول دل جهان پناهان باشند ✿ هم بر جگر ستمگران نیش زنند ✿ هم مرهم زخم دادخواهان باشند ✿
و کامران ناپاک و شرکان دوزخ خس و خاشاک و فاسقان سینه چاک و فاجران غمناک را در کاری
نزدیک و در شغلی شریک نسازند و این گروه پلیدی پژوه را همیشه بدل وانند و بی گمان انگارند که مبادا
این ناپاکان در جامه یکجهتی دم دوستی فریب داده دین و دنیا را بر باد دهند و همواره راستی پندارند
که نزدیکی این بوم خویان سرمایه تباهی دین و دنیا و پیوستگی با این چندان دست از بیخ برکنی هر دو سرا
ست ولنعم ما قیل قطعه

بخردی گو هر خرد سفت است
مار بد به که یار بد گفت ست
مار بد جز بر تن نه تند
یار بد عقل و دین ز بن بکند
مار بد را چو بفگنی سنگی
جهد از خانه از تو فرسنگی
رستن از یار بد بود دشوار
در به بندی در آید از دیوار
مار بد جز بعمرهای مدید
ناید اندر سرا و خانه پدید
باشد آسان از او حذر کردن
نقد جان از کفش بدر کردن
یار بد از فسون و افسانه
با تو همخوابه ست و همخانه
کی دهد دست رستن از کیدش
یا بدین پای جستن از قیدش
مار بد چون به بینیش دانی
یار بد را شناخت نتوانی
بسکه خون جگر بباید خورد
تا شود آشکار جوهر مرد
مار بد خصم این جهان باشد
یار بد خصم جاودان باشد
آن تن خاصم که اهل نار کنند
همه از جد و جهد یار کنند
جهد کرده تو نیز جهل و عما
تا نگیرد ز ضعف راه وفا
برده فرمان ضعیف و مانده قوی
بهر فرمان بریش ضال و غوی
شاید او زان خلاف این کردی

بوفاق این هوای دین کردی ✿ واز دست درازی نزدیکان هوشیار واز ستم پردازی قریبان خبردار باشند
که بدست آویزی نزدیکی بر دادرستان بیداد و در پرده فریب بر دوران ستم بی بنیاد نه کنند واز
شیرین زبانی فریبندگان و زبونی فریبیان آگاه باشند که ب این نادرستان در جامه دوستی
کار دشمنی و بسیار این ناسازکاران در چهره آشتی دستکاری زبان رسانی می کنند چراکه بزرگان فرمان
ستمگان بلند نشان را به پیش آمد کارهای فراوان زمان اندیشه در کار اینان کمتر و این بداندیشان و تباهی
کیشان به هنگام فریب دهی و هوش ربایی بیشتر و بر هنمای یزدان و والاشان جهانداران را

باید که شیوهٔ پسندیده هوشیاری را دستکاری آرایش پادشاهی دانند و بیشتر آگاه دلی را دستیاری
پیرایش شاهی شناسند و یکسر سود و سراسر بهبود هر دو جهان در بیداری و خبرگیری کشور و لشکر بفهمند
قطعه مست بودن نیست داب و پیشهٔ ارباب عقل * شاه را در سلطنت آئین هشیاری خوش است
شاه باشد پاسبان ملک و مست خواب خوش * پاسبان را خواب لائق نیست بیداری خوش است
و پیش شاهان کامگار در گاه گفتار دراز را کوتاه ساخته و گفتگوی بسیار کم نموده سخن پر مغز بخوش بانی
نغز بگویند و از لاف گوئی و آزار جوئی بپرهیزند و در دانش آموزی و بینش افروزی بامید دین افزائی و کفر زدایی
کوشش ها نمایند که از مردمان دانشمندان و پرخردان بروی کار آیند و از روی روزگار تیرگی بی هنری و نادانی
تاب دانائی و بینائی بشویند و بکوشش همه تن مردم را برای آموختن علم و دانش و ایمان و اسلام با بینش بکار
دارند و دلنشین آنها سازند که دران رنج و کوشش نیت خوشنودی خواهی حضرت خدای جل برهانه دارند
تا درینجا گنج بزرگی و دران سرا بخشش ایزدی باسترگی عز کرمه یابند ۵ اگر حق پرستی کنی اختیار * در اقلیم دولت شوی
شهریار * و در پرورش خاندانهای دیرین که بفحوای شرع شرف آگین پرداخت انها روا باشند نگاه اندازند و
ساختی و درستی سامان جان ستانی سیف و سنانی و تیر کمانی و توپ و تفنگ آسیب روانی و تیغ بازی و اسپ تازی
و نیزه گذاری و فربهی اسپان و آسودگی دلاوران و آمادی لشکران بجان و دل سازند و آرایش و پیرایش اینهمه کارها
از بنیادهای جهان داری و سروری دانند و از بهترین دانائیهای دین و دنیا و از خوشترین بینائیهای هر دو سرا انست
که دادنی درم و دینار کمتر از آمدنی آن هر دو خوشگوار کند که تخم درستی کارهای اینجهان و بنیاد ساختگی آنجهان در همین است
و اگر نه بگمان ابتری هر دو جهان دلنشین و بران کس از زمین و آسمان نفرین است دانایان دین مهین
و بینایان دنیای کهین گفته اند هر که را دادن افزون از دسترس باشد نادان است و کارش سراسر زیان
شعر بران عقل و همت بباید گریست * که پیدا کند نوزده خرج بیست * و آنرا که آمد و داد برابر است چنانکه
دانائی بهتر نیست نادان کهتر هم نیست و آنکه دادنی کمتر از آمدنی دارد نادای زیبای آفرینی و بینای سزای
گزینی است و آنکه گردآوری درم و فراهمی دینار خجسته آغاز و فرخ فرجام به نیت ترس وام و بیم نبودن دسترس
بخورد و نوشش و پوشش همایون انجام میکند دانشمند دانشمندان است و هوشمند هوشمندان و همه کارش پیش دانشمندان
بلند است و همه سازش نزدیک بینش گزینان ارجمند حضرت یزدانی و پاک سبحانی که بخشش از روز نخستین
تا روز پسین فرو گرفته و مردم و پری از ماه تا ماهی از خوان مهرش برنگارنگ بخششها شکم سیر نهان و آشکارا
گردیده در سخن بهین و دیرین خود که قرآن گزین است و نامهٔ بس دلنشین فرموده و به بندگان خویش بچنین پند
خوش اندرز نموده آیت کلوا واشربوا ولا تسرفوا معنی این است بخورید

و بنوشید و اسراف نکنید نظم	مال را کز بهر دین باشی حمول	نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی ست	آب اندر زیر کشتی پشتی ست	و جائی که باشند آنچنان گوش بر

آواز و نگران باشند که آن رسیدن فرمان بزودی رو بری سلطان رسند و از وعده دروغ بپرهیز دارند که
گاهی با کسی وعده بی‌دروغ نکنند و گفتار ما راست از همه کس نازیباست و از شاهان بالانشین و سرداران بزرگی آئین
نهایت ناسزا و بدنما که راستی رستنی ست و درستی در راستی و این کار از بلندنشان می باید بکاستنی و اگر نه کار
آنهاست از بلندی به پستی و همواره در ورزش تیر و تفنگ و توپ تندرآواز آذرکش اسپ آهنگ و شمشیر و خنجر
تیزچنگ و نیزه رویین خون‌ریز جنگ و کشتی و اسپ تازی و شناوری و پیاده دوی پردازد و با این هنرهای
خجسته و همایون سرکار دارد و همیشه سپاهیان را چه سوار و چه پیاده بکوششها و درشتی‌ها برای همین کارهای فرخ
و هنرهای فرخنده گفته باشد و بکار داشته و پیوسته شکار دوست و همواره بآن کار بیکاری آغوش
نباشند مگر گاهی گاهی برای ورزش سپاهگری به نیت جهاد فی سبیل الله تعالی و شگفتگی غنچه دل که ناگزیر
یا بندی پیدائی آب و گل ست هر آئینه بآن بپردازند و هر یکی از دستوران با آبرو و سروران برتری جو و مرزبانان
بلندی جستجو را باید که از سوی خویش همواره یک کس راست گفتار و درست کردار بدرگاه شاه بدارد که نامه
و پیام او را گوش و نگاه شاه فرمان دستگاه آورده باشد و فرمان سلطان را بآنها رسانیده و فرمانداران
شهرها را باید که از کوتوالان دانا بند و بست شهرها بچنین آئین بسازند و اگر کوتوال نباشد خود بآن بپردازند و
از این شرم و ننگ نکنند که کار کوتوالی چون کنیم چرا که بست و کشاد گیتی کار بست داد افزا و جهان‌آرا و در سیع
سراسر رضای جناب خدای یکتا و اعلی بنابران میباید که همه تن بخواهش خوشنودی حضرت ایزدی نورزت
شیوه نیز این کار را پرستش بزرگ دانسته بآن بپردازند آئین داد آگین اینست که نخستین خانه شماری
هر شهر و ده ها بکنند و شمار باشندگان خانه‌ها بنشان قوم و پیشه بنگارند و خانه بخانه به پیمان یک دیگر آباد و
سازند و در هر محله یک مرد دانا را امیر محله بگمارند و نیک و بد آن خانه‌ها برای دوربین او شود و در همه محلها
جاسوسها بدارند که سرگذشت شبانه روزی از آمد و شد و شادی و ماتم و مرگ و زیست هر روز نویسان باشند
و آئین بدانند که هرگاه در خانه دزدی آید یا آتش افتد یا مانند این رنجی پیش آید همانزمان همسایه پشتگری
و درستی همسایه بپردازند و همبرین آئین میر محله و خبردار محله بیاری آنخانه بدود و اگر نه بزه‌کار و سزاوار سرزنش
شوند و هیچ کس بی آگاهی همسایه و میر محله و خبردار محله جای دور دست نرود و هیچکس را بی ضمان بخانه هیچکس
فرو شدن ندهند و گروهی که ضامن ندارند آنها را در سرای جداگانه فرود آمدن دهند و آبادان سازند
و دران سرا نیز میر محله و جاسوس بدارند و پیوسته چگونگی آمدنی و خرج هر کدام از ماه در بینی دریافته باشند

که آنرا خرج از آمدنی افزون باشد بی گمان دانند که بی بالائی سزاوار سزائی نیست و بجستجوی خوشی جناب داداری
قدست صفاته در همه کار پاک نیتی و نیک اندیشی و بی آزاری را از دست ننهند و این همه کوشش و همگی
کاوشها که پیرایهٔ گیتی آرائی نست سرمایه خوشکامی اندوزی بدیگر سرای دانند نه دستگاه فراهمی درم و دینار
و دلالان هرگونه خرید و فروخت را به پختگی ضامن ها در بازارها بدارند و آئین دارند که خرید و فروخت
به فراهمی دلال و میر محله و خبردار شود تا نهیبی به فریبی رو ننماید و فریبنده به دروغی مال مردم نرباید و چند
کس در هر محله و هر کوچه و هر بازار و گرد شهر برای نگهبانی و پاسبانی برگمارند تا روز و شب در همین کوشش
و کشمکش باشند که در شهر و محله و کوچه و بازار بیگانه و ناآشنا نیاید و نماند و سپاهی جانکاهی و یا دیگری با تباهی
در خانه مردم شهری و بازاری بدون خوشنودیش فرود نیاید و هیچ گونه آزارش نجوید و بجستجوی دزدان
و گره بر و جز آن زیان کاران تکاپوی فراوان نموده از آن بدکاران نامی و نشانی نگذارند و هر چه مال
و رخت مردم گم شود و بتاراج رود و دزد برد آنرا با تاراجیان و دزدان پیدا سازند و گر نه تاوان آن را
بدهند و رخت های مردگان و مالهای گذشتگان به پی جستجوی و گره کشا گفتگوی بدست آورده به بازماندگان
آنها بدهند و گر نه به پاک سرشتی نگاه دارند که از آن پشیزی بیجا نرود و چگونگی آنرا به پیشگاه شاه بنویسند
تا هرگاه پس مانده مرده پیدا شود بفرمان سلطان باو بدهند و درین کار پاکدامنی و نیک اندیشی را بکار
دارند که کار درم و دینار بسیار پر آزار است و کم از نایاب روزگار و بنا بر رضامندی حضرت آفریدگار
پستی و بلندی جل حکمه رنج بسیار و کوشش بیشمار بکار دارند و کد و کاوش فراوان و تکاپوی بی پایان نموده
باشند که بیاری حضرت کردگاری جلت هدایته نامی از بزه کاری سراسر زشتی و نشانی از گنه گاری سر بسر
پلیدی آغشتی مانند زنا و لواطت دوزخ سرکاری و می و رباخواری و دزدی و دشنام بدانجام و ره زنی
و دروغگوئی و خونریزی و قمار بازی و مزامیر نوازی و شغل عشق مجازی که اینهمه تباهی و دوزخی سیاهی را
سزاوار آتشی اند از بیخ و بن نمانند و جای یافته نشوند و گاه گرفتاری روسیاه باین کار تباه به آئین شریعت
بهین و فتوای مفتیان اسلام فرخندگی آگین و راستی گزین هر آئینه آن گنهگار را به کیفر کردار رسانند
و بشهری که آن گنهکاری باشد مرزبان آن شهر را نیز به آئین شرع بزرگی اصل و خجستگی فرع چشم نمائی و گوشمال
کنند تا پس از آن بفرمان حضرت یزدان بلندنشان دیگری بر سر آن کاری نرود و در ارزانی نرخها کوششها
بکار برند و رنجها کشند و نگاه دارند و نگذارند که زرداران غله ها خریده انبارها دارند و هنگام گرانی نرخها
بفروشند حضرت بهتر آفرینش و سر سپهر دانش پیغمبر با آبروی بسیار درود حضرت خدای یکتا فرماید حدیث
مَنِ احْتَكَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ طَعَامَهُمْ ضَرَبَهُ اللّٰهُ بِالْجُذَامِ وَالْإِفْلَاسِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ عُمَرَ رض

معنی این ست کسی که در ارزانی با مید گرانی خوردنی مردم آیانی را بند می ساز د آفریننده ارزانی و گرانی او را
بگرفتاری بیماری جذام و بینوائی بیفزیند روایت کننده این حدیث جناب پیشوای نیک در نمای بدامام احمد
وجناب پرهیزگاری آویزه وبا پاکی بی اندازه امام ابن ماجه اند از صحابی سرسبز خوشتر و سراسر فرخنده سیر
و در جهان پرهیزگاری تاجور و در لشکر دادگری زیب افسر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه حدیث مَنِ
احْتَكَرَ عَلَى الْمُسْلِمِيْنَ فَهُوَ خَاطِئٌ وَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللهِ وَرَسُوْلِهٖ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْحَاكِمُ
عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض معنے اینست کسی که خورشش را به نگاه گران فروشی بمسلمانان بند میکند آنکس گنهگا
ست و هر آئینه حضرت خدای جهان و جناب رسول یزدان او را به مهر خود دستگیری نخواهد فرمود کسی که
خدا و رسول از و بیزار ست او بدوزخ گرفتار ست راویان این حدیث جناب سراسر راستی و سراپا خرد خجسته
امام احمد رض و بر پرستش دایم و بر راستگوئی قائم جناب امام حاکم از صحابی راستی سرمایه و پرهیزگاری پایه
و دانش آوازه حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و راه های آب برداشتن و بردن چه از چاه و چه از
دریا و چه از آبگیر از دیگر راه ها جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر باشند و بنا بر مردان راه های دیگر و
کار فرخی بار گرفتن جزیه از کافر زشتی مایه و پلید ی مایه به آئین شریعت بهین و اسلام بلندی نشین که در
کتابهای دانش آگین فقهیه چگونگی آن بخوبی نگارش یافته همان سان بکار داشته باشند و دینار و درهم
آن آمدنی بخزینه سلطانی فراهم نموده و عالمی پرهیزگار و دانشمندی نیکوکار با دانش و بینش را در
هر شهر از شهرهای کشور اسلام بر کار قضا و فرمانروائی افتا برگمارد و درین کار آنچنان آئین پر زور در کار دارد
که کسی چه از سپاه و سروران لشکر دلاوری دستگاه و چه از مردم شهری و بازاری و کشاورزی از فرمانش
سر نتابند و از پذیرفتن گفتارش سر باز نزنند و بزور حضرت یزدان عز حکمته فرمان قاضی دادگر بر کهتر
و مهتر آن چنان روان گردد که هر کس چه از کس و ناکس از سرور و زبون ترک فرمانش بر بسد آنکس از آن
فرمان مدبر بارگوهر بار شریعت شرافت مبر بزرگی گفتار و فرخندگی کردار آمده به فرمان پذیری حضرت قاضی
نامدار دنیا و کامگار دین آبرو افزا گردد لمولفه ؎ خلاف پیمبر کند هر که کار ٭ شود در دو عالم شقاوت شعار ٭
خلاف پیمبر مکن ای عزیز ٭ که باشی بهر دو جهان بی تمیز ٭ و مومنان و مسلمانان را از بدعتهای سراسر تباهی
و سر بسر گمراهی مانند سوم و دهم و بستم و ششم و چهلم و سه ماهی و شش ماهی و سالیکه درین روزها خوردنی برای
روان مردگان می پزند و هر سال خورشها پخته و کارهای بزه کاری چون سرود سرائی و مزامیر بلند
آوازی نموده با ساز فریب و سوز نهیب فراهم شده عرس می نامند و گروهی در سالی بر گور بزرگی
با ایمان سترگی علیه الرحمه میروند و ببازیهای شیطان رهزن رونهای دینداران با پرهیز و پرستیدن می نمایند

نادان بزرگی گورستان مردان حضرت خدای تعالی علیهم الرحمة گمراهی شیطان برابر کعبهٔ معظمه و مقدسه میکنند
و بران گورستان کارهای زشت و بدسرشت مانند گرد گردیدن و گورپوشش گرفته بگریستن و گور بوسیدن و
هنگام بازگشت پشت بگور نکرده پس پا آمدن و آب شست و شوی گورها را چون چیزی بزرگ خوردن و بر رو و جسم
مالیدن و برای دور دستان برسم و راه ارمغان فرستادن و گورپوش انداختن و بر گور چراغان افروختن
و گور سنگین و آهک ساختن و بران کلخ افراختن و از دور دست بنا بر گره کشائی کارهای بسته و برای غمزدائی
دلهای باندوه پیوسته افغان و خیزان آمدن که این همه کارهای بدعی و شیطانی اند و دراز پسند حضرت
یزدانی جل اصطفائه بازدارد مگر مردم بهین و مهین مومنین اگر بنا بر خواهش بخشش گورستانیان از حضرت
یزدان با آفرینش و بینش جل و علی و یا برای یاد آوردن مردن و زیستن بعد مردن بگورستان روند
و کارے بدے که بر راه شریعت و سنت باشد نکنند و با مردان ایزدی و دوست یزدانی عز ذکره و روشن درونی
و پاک جانی بنا بر گرد آوری نور جانی و پاک روانی از حضرت داور افروزندهٔ جهانی قدست عنایته بگورستان
بزرگان ایمان و سترگان اسلام و ایمان و ایقان روند و آن هم کاری افزون از کارهای سنت همایون
و شریعت میمون ننمایند و در دل خود همین دانند که من از وی گرد آوری انوار درون و جان از حضرت خدای
میخواهم نه از بزرگان و خدا دوستان مگر اینجا بپاس همین آمده ام که چون این سرزمین مهر خوابگاه و مهر آفرین
نور صفاته جاے فرود آمدن مهر پدید آورندهٔ دهها و شهرها ست شاید به فراوانی بخشش و بسیار دهی مهر
حضرت او که دار اینجا فرود آینده و زیران ست بهره یابم و در گرم بازاری دنیا و عقبی به آبرو چهره برافروزم با این
راه هر آئینه رفتن بگورستان بهتر ست و خوشتر و در شریعت مهتر نکوتر **وختنه** که از روشهای بزرگ اسلام ختنه
و سترگ ست و نادانان بیدانش و دیوانگان بی بینش با اینکه تا بزر بسیار دست نرسد بجز دادن درم و دینار
چگونه شادی ختنه کنیم نمی کنند و چون پسران میوه جانی بجوانی میرسند و پدران دسترس بزر افشانی میرسانند
ختنه و رسم ایمانی بجامی آرند و کشادنا نهاده و دیدنا دید بکار می آرند و ترک فرض که پوشیدن آن پسندیدهٔ
شرع بهتری گزیده است مینمایند بنا بران همان زیبا و سزا که هر شاه و گدا بر دسترس نوا و بی نوا هرچه داد حضرت
داور یکتا عم عطاؤه باشد در کودکی ختنه کنند و بدین ادای سنت سرخروئی دین و دنیا افروزند و همچنین
دختران را با اینکه بکمتر پایه ناموری دنیای بدنما چگونه بدست آید نکاح که سنت سراپا فوائد و فلاح ست نمی نمایند
و باین زشت آئین رسوائی دنیا و بدنامی دین بدست می آرند برای این همان بهتر و خوشتر که باندازه دسترس نکاح
بزودی و شتابی نکاح را صلاح نمایند و نکاح ثانی زن بیوه که در ایمان راه فراخی شیوه و در اسلام
روش فرخندگی پیشه ست بدیده ناپسندیده رسوم و روشهای هندوان پلید ننگ میدانند و بسرمایهٔ بی فرهنگی

دل تنگ شده آهنگ آتش دوزخ سوزنده آهن وسنگ مینمایند و وا ویلا نادانی ما مردم تا بکجا و هزار
دست غم بسر رسا که بیخردی ما تا کجا گرا که از راه پاک ترسناک و در روش ناپاک بی باک حضرت جهان آفرین
عز مجده ما بندگان را ازین ننگ گناه و زشتی روسیاه برهاند و پاک سازد آمین بنابرین همین بهین که
بهترین دستور ایمان و خوشترین آیین اسلام را خجسته و خوشتر دانسته و براه و رسم هندوان دوزخی
و کافران در سوزش آتش شاخی در شاخی نگاه نکرده بشادمانی فراوانی شادی نکاح ثانی کرده باشند
و باین پرستش پردانش حضرت ایزد با نوازش سرفرازی مینوی و پیروزی بهشت سرسبز نیکوی گرد آورده در رسم
گمراهی هجوم شیعه شوم و روافض جغد و بوم تابوت و تعزیه سازی و مرثیه سرائی و سرگذشت شهدای بهشتی
شرست بکمی و بیشی برو زنشان داده خواندن و در ده روز ماه همایونی افروز محرم خجستگی افروز پوشیدنی
سبز و زنگار رنگ پوشیده و خویش را بفقیر حضرت امام کبیر علیه الصلوة والسلام گشیر گفتن و بسیاه پوشی خود را
ماتمی نامیدن و مانند اینها که بیخردان و نادانان میکنند هرگز ننمایند و مردم را نگذارند که بکنند و رسم و راه
تباه بدعتیان روسیاه بسیار اند و بیشمار تا کجا به نگارش آرد و تا چند برای بینش بنگارد و بنابرآن همان
بهتر که مومنان خوشتر و مسلمانان نیکوتر کتاب نامور و سنت برتر را رهبر راستی کیش و دانسته آنچه
آن رهنمای راستی گرا و پیشوای درستی رسا راه نماید بصد خواهش و هزار کشش همان راه روند و بصد
هزار کوشش همان روش بدود و شاه فرمان گستر و سرور هر پیشه و دولشکر را باید که همه شهری و لشکری
را بشور روز و هزاران شادی و سور بر همان دستور پر نور نگهدارد و خرد و بزرگ را بر همان آیین دینی
دلنشین پاس گزین و پرستشگاه کافران سر بسر گناه و بتخانهاے تباه آنچه پیش از فرمانروائی اسلام
همایونی افزائی و فرخی پیرای باشند تا بنهادست درازی بر اندازی نرسانند و نو ساخته شدن و بتان
نو بنو تراشیدن هرگز ننهند و عالمی عاملی و خداترسی و تقوی کاری و پرهیزگاری آرزومند برتری دینی
و خوشمند بهتری ایمانی را آب و تاب برجای احتساب کامیاب سازند تا مردم را بر روش ایمان
نیکوتر از آفتاب و اسلام خوشتر از ماهتاب راه یاب دارند و با گروهی از اسپیان سرباز و جنگیان رزم ساز
همرکاب نمایند که اگر گاهی پرگناهی و روسیاهی نافرمانی محتسب و شورانگیزی کنند به نگاهداری و پاسداری
محتسب از دست درازی آنها پردازند و گاه جنگ آوری آن بی شرمان و دوزخیان بگرفتن و خستن
و کشتن آنان دریغ نکنند که لازم سازه و بردی دین سرفراز کافر دوزخ نشیمن ست و سزاوار کشتن و تشدیدی
در دینداری درازدستی و پرهیزگاری درستی از سوے محتسب بهر محله و کوی باشد که همواره کهین و مهین
را به نیکی و پرستش حضرت ایزد رهنمای آفرینش راهنما و روش آرا و شاه دادگر در همه کشور نیز در دور

فرمان روان خیر گستر وادار د که مساجد قدس مشاهد بزیور فراوانی نمازیان آراسته وزیب بی پایانی
پرستشیان پیراسته باشند و مسجدها بهمان انداز بسازند و پرستشگاهها بهمان برابری برافرازند که
گنجایش نمازیان آن شهر کند و باندازهٔ راکعان و ساجدان آن آبادی باشند چنان نشود که مسجدها
از فراخی پرستشها و از فرخندگی نمازیها بی بهره و بی کار بمانند و بند و بست دین و کیش آن چنان بکار
آید که هر مومن و هر مسلم به نماز دلنواز باشد و بسجده و نماز سرفراز و مسجدها بهمان شمار که مردم نمازگزار
دران جای گیرند و آن پرستشگاهها ازان خجسته کار بیکار نمانند برافرازند و بشهری که نمازیها افزون شوند
و نیاز بافزودن پرستشگاه و مسجدگاه حضرت آله جهان پناه باشد می باید که در کشادگی و فراخی مساجد
دیرین بکوشند تا نمازیان فزون و فراوان شده دران بگنجند و چون بخواهش حضرت آفرینندهٔ دانش
و بینش افزایندهٔ مسجدها بنابر پرستش برروی کار آمد اگر مردم برای بلندنامی و آوازهٔ خوشکامی افزون
ازاندازهٔ نمازیان بسازند و آن خانه پاک از نور و پاکی افزائی مردم نمازی بیکار بماند هر آئینه هر آئینه آن
سرزمین جای فرود آمدن خشم و کین حضرت خالق زمان و زمین گردد نعوذ بالله تعالی منه و عذاب الهی
العیاذ بالله تعالی عنه بر خاص و عام آن شهر و در و بام آن آبادی درستی و آرام بهر فرود آید اللهم احفظنا
من غضبک و عذابک آمین **حکایت** درسال فرخندگی مالامال که بفرمان عز و علای حضرت منان جهان
کشای شیرافگنان گروه افغانان دلیری نشان و درصفدری نمایان در کشور هندوستان بر سر
زمین کتهیر فرمان روا و کام آرا بودند و بآئین ملوک طوائف درمیان خویشتن چند فرمان فرما داشتند
که یکی بدیگری سرفرونمی آورد و اشعار بگیتی بهر گوشه هر یکی گرفته ز هر کشوری اندکی نگر زند یا د این
ازان آن ازین × بر آسود یکچند روی زمین × و در آنها خان بزرگی نشان و باسترگی فراوان و باایمان
و اسلام تابان حافظ رحمت خان افغان سربلندی داشت نمایان و سرفرازی بیکران و بابرتری دنیا
بهتری دین بکار داشت و با سروری فرمان خوشتری اسلام و ایمان درکنار و اگرچه آن گروه سروران
باانبوهٔ یکی بدیگری سرفرونمی نمود مگر حافظ رحمت خان را بنگاه درازی زندگانی و پرهیزگاری پرستش
حضرت دادار و قدست رحمته و بسیاری فرمان روای برگیتی که درافزونی این کارها از دیگران بالانامی
و خوشکامی داشت هر یکی ازان مرزبانان او را پیشوای خود می انگاشت و در همه کارها نشان خوردی
خویش و بزرگیش می افراشت و با آنکه گروه دلیری نیروه افغانان همه مومن پاک نهاد و مسلم اهل سنت و جماعت
راستی بنیاد بود مگر دران زمان بگمراهی نفس و شیطان در کارهای گناه سرباز بان و کارنده بار بزه کار سر بسر
دوزخ رسان گمراه و گرفتار شده دران تیرگی سرو پا گم کرده راه میرفتند که برخی ازان بدکاری واندکی ازان

بزهکاری بنگارش کلک گوهرین سلک خواهد رسید و بگذارش قلم مشکین رقم خواهد گرائید و دران زمان شیخ بابو خان
و دوست با عظمت حضرت سبحان جلشانه و نیایشگر جناب دادگر عزامتنانه و ستایش ساز شهنشاه یزدان و رهنمای
گمرهان و روشنی بخش تیره درونان در نور سر سبز شیخ عمر افغان علیه الرحمة والرضوان که در کشور افغانستان در ده چمکنی
از دههای شهر پشاور افغانان وطنی بود و گم گشتگان تیرگی گمراهی را بروشنی ایمانی و راه راست فرا نوشان سیاهی گنهکاری
را بچراغ پند و اندرز راه مینمود و در همانروزها آن مرد ایزدی فرخندگی افروز بامر حضرت خدای یکتا و جناب کردگار بی همتا
نورت سرشته آگاهی یافته بمهردلی و مهربانی جانی که دوستان حضرت یزدان جل اسمه را بهم جهانیان می باشد بسبوران گروه
افغانان باشندگان کتهیر و فرمانهان آفاغنه آن کشور خبر بسیر خوشتر دانائی گستر فرستاد و آن گروه بیهوش باده بزهکاری
و انبوه سرشار می رشتکاری را هوشور ساخت پیام خجسته آغاز و فرخ فرجام آنکه ای مومنان پاک و افغانان بی باک از
آفریننده آب و خاک بر باک شوید و ترسناک باشید که مرا بمهر آفرینش فرمای ماه و مهر تقدس و تعالی به نور درون دریافت
شده که فریاد بیداد ستم بی بنیاد شما بدرگاه حضرت رسالت پناه و نبوت دستگاه جناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه وسلم پیش گردیده بیگمان دانید و براستی انگارید که اگر شما ازین بزهکاری رسوا پشیمان نشده براه نیکوکاری
نرسیدید و از بزهکاری دست بازنکشیده بپرهیزگاری نگرائید بزودی و شتابی بکیفر کردار خود خواهید
رسید و گرفتار زبونی و تباهی شده خوار و خاکسار خواهید گردید من و شما ازین یک زاد و بوم ایم
و من و شما پسران یک پدرایم بر تباهی شما دلم میسوزد و از زاری و نزاری شما آتش افسوس
در کانون سینه می افروزد و با این هم که مبادا شما بدانید و بگوئید که درمیان گروه ما عارفی
با معارفی نشده شما را می آگاهم که من افغانم و حضرت علام الغیوب جل علمه مرا این دانش
داده که بشما گفتم و بزهکاری ستمگانه و گنهگاری نگارش یافته این ست که یکی خوی گمراهی
جوئی شما این ست که بزرگی شریعت بزرگ و سترگی سنت سترگ یکسو نهاده سر رشته نیازمندی
بدرویشان دروغ و صوفیان بی فروغ درست کرده اید و در ته این کار نابکار بگمراهی اهرمن
تباهی نشیمن برو سیاهی دین و دنیا رسیده اید چراکه آن سیه روزان و تیره درونان که بفریب
دهی شیطان نیک از بد نشناخته و مایه بی بهای زندگی برباد داده شب و روز در بزهکاری سرگرم و در
گنهگاری بیشرم شده در مزامیر نوازی و سرود سرائی و وجد سازی و عشق مجازی دست بکار میدارند
و بخوردن باده دین و دنیا برباد داده در نوشیدن بنگ بی نام و ننگ و دیگر مسکرها سر بسر پابها
گرفتارند شما آنها را پیشوای ره نمای و رهنمای دانائی دانسته بهزار جان و دل فرمان برداری می کنند
و کار خجسته کار و بار امر معروف و نهی منکر را گذاشته اند درونشان گمراهی ندیشانرا از زشتی و زبونی باز نمیدارید

دوم کار سیه کار و زشتی سیه کار اینکه درهم و دینار سیم و زر را با میر ستش عشق نا سره ساخته بجاے سره
سیفروشند و این مایه بی سر و پایه را بزور فرمان روائی بلند پایه ساخته آید سوم خواری و زاری بدکاری
آنکه مسجد های نور افزا و فیض پیرا که بفرمان حضرت سبحان قدس شانه بنا بر پرستش جناب با آفرینش
بر روے روزگار آمده اند بر ابلهی آوازه دولت دنیا زیاده از اندازه و خواهش و نمازیان ساخته آید
و آن مساجد قدس مشاهد با اینکه بسیار از شمار نماز گذاران و پرستش کنان انداز فرخندگی نماز و فرخی
پرستش سرفراز بی بهره میمانند و حضرت شیخ فرخنده و فرخ هرچند آن انبوه ستم پژوه بیداد برخ را باننند
و پند ارجمند و بلند فرموده لیکن بیداد منشان و ستم اندیشان که مست بادهٔ دین و دولت برباد داده
گمراهی اهرمن دین و ایمان شکن بودند از خواب ناخوش نبره کاری بیداری نیافته همچنان در بیهوشی
کارهاے نامشروعی مدهوش ماندند انجام کار آن گروه تیره روزگار تاوان خواری و رسوائی کشید که بعد از
گذشتن چند روز از روزهای پند و اندرز پیر و زجناب شیخ بهروز برشتی آن تیرگی و زبونی آن چیرگی بفرمان حضرت
خدای جهانیان عم عفوه به بی بودنیها که سرگذشت آنها در دفتر تاریخها نوشته شیعی شنیعی شجاع میدان عصیان
و جبان عرصه گاه پرستش جناب یزدان تبارک شانه شجاع الدوله بدولت نور ایمان که دران زمان از
بزرگتر سرداران سرزمین هندوستان بود بزور بازوی بی نبردی کفار نصاری گمراهی جستجو با لشکر ؤاون
و سپاه بی پایان بر سر آن مومنان تاخت آورده سرگرم پیکار و دست کار کارزار گردید و دران گیر و دار حافظ
رحمت خان شهید شهادت چشیده سرخروی دو جهان گردید و دیگر سروران آن گروه افغان قصد زبونی و نهار زیانی
کشور و همه سرمایه و زر بدست دشمن بے هنر تاراج داده گریزان و پریشان گشتند و آن رافضی تباهی راضی
بر همه فرمان روای آنها فرمان روا گشت و بسی بر نیامد که بباد افراد کرده خود گرفتار گشته بزودی و شتابی
از بستر ناز و زندگی برخاسته بر خاک تیره جا نگرد از نیستی جا گرفت لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ لِمَنِ
الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ **رباعی** هر روز که زر در آید که منم ❊ خود را بجهانیان نماید که منم
چون کار جهان برا و قراری گیرد ❊ ناگاه اجل ز در در آید که منم **قطعه** ز روزگار همین حالتم پسند آمد ❊ که خوب
نیک و بد و زشت در گذر دیدیم ❊ برین صحیفهٔ مینا بخامهٔ خورشید ❊ نگاشته سخنی خوش تاب زر دیدم
که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر ❊ مباش غره که از تو بزرگتر دیدیم ❊ **فائده** بابین افسانهای فسانه
و راستی نشانه داستانهای روشنی درونی حضرت مرشدی و استادی دام الله تعالی فیوضه
بیادم آمد بنا بران خوشم گشت که چندی از داستانهای مرشدان خویش و برخی از سرگذشتهای
دیگر حضرات صوفیان صفا اندیش بنگارش در آورده صفا کیش خویش بدست آرم و بهر بلندی بخش

سپهر علم انعامه ثمر دآن در مینوی مشکبو و آسایش موبمو بیابم **حکایت** حضرت دادار روزی ده هر دیار و جناب
کردگار سازنده روزگار جل سلطانه بمهر بالاتر از ماه و مهر در کشود عرفان بس ارجمند پایه و بلند مایه به بنده برگزین و پسندیده
خود سعید اسعد و شهید ارشد و بر کافران اشد حضرت سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان ارزانی فرموده بود
که مکاشفات سراپا راست و مشاهدات سرسبزی افزون بی کاست ازان بزرگ بس سترگ اسلام آراست آشکارا
میگشت که دران یکی سر موی و بیشکی کمتر از شکاف موی رو نمانیگشت بگاهی که نفس انفس آن اقدس از زمان
دراز در لشکر پدرم همایونی ده و خجستگی بخش بود بعنایت تقدس و تعالی به فرخندگی و فرخی انفاس آن عرفان شناس
زور لشکر باشور و کام سپاه سراسر سور و نام دلاوریش تا دور دور بود و در هنگامی که انگریز کفرانگیز و شرک ریز
یا بارخدایا بخدائی تو که سر و پایش ریزریز آمین بر پدرم لشکرکشی نمود و جویای آشتی بود و دران زمان
که و مه بگوناگون روش گفتار داشتند و بر نگارنگ سخن داستانها میزدند چندی میگفتند که انگریز این امیر کافران
خونریز را بنمودن آشتی و دوستی کشور یک کرور زر خواهد داد و برخی بر زبان داشتند که این امیر درین دوستی و درستی
بر فلان ملک فرمان روا خواهد شد و پاره از مردم دم میزدند که باین یک جهتی بآن پایه برتری آبرو و بفلان سرمایه
بهتری آرزو در همه هندوستان نامجو خواهد شد دران روزها حضرت مرشد ما روزی با عالمی پرهیزگاری و
تقوی کاری باورع موفور مولوی سید نور یکی از کم رازدانان آن رازدان عرفان بود براه گفتار سراسر این راز
آشکارا فرمود که شما یاد دارید و بیگمان انگارید که آنچه درین زمان مردم از سود و بهبود این امیر با نمود زبان میزنند
تا این همه چنین ست و نا شدنی آنچه کار این سرور خوشتر شدنی ست و بر روی روزگار آمدنی بالهام یزدانی بشما
میگویم که انشاء الله تعالی پیش از درستی راه و بر رسم دوستی آن وآن شهر خواهد یافت و فلان و فلان بلده زیر فرمان
خواهد ساخت و پس از گذشتن زمانی من بیاری حضرت کردگاری و دستگیری جناب پروردگاری عز
و علی علم خجسته نهاد جهاد و درفش خوشکامی غزا فرخ بنیاد افراشته در کشور این سرور اسلام سرسبز گذر خواهم کرد
بسرنوشت ایزدی و دادار جل ملکه همه کارهای آشتی پدرم و فرمان روائی بر همان شهرها و آمدن حضرت
مرشد ما با هزاران فرخندگی و شادمانی و بیشماران فرخی و کامرانی در کشور فرمان روائی پدرم همچنان شد که فرموده بود
و چون بفرمان جناب کیهان بان رفیع امره حضرت شیخ ما و مرشد ما برابر فرموده خود در لشکر و کشور پدرم آبرو
افزا و رهنمای ما همه ها شدند آن مولوی سید نور مذکور که دران زمان بکار افتار لشکر خویش
سرو کاری داشت پرسان آمد استان پاستان شدند مفتی موصوف بی شمار آفرین بر راستی دانش
درونی آن دوست حضرت یزدانی نمود **حکایت** رهنمای رهروان دین و حضرت خدا
تعالی شناس به یقین تقوی توامان جناب حاجی **زین العابدین خان** سلمه الله تعالی المنان

که داستان نیکش و سرگذشت پاکش پیش ازین درین نامه خاکساری نشانه به نگارش رسیده است
حضرت پیر و مرشد ما در ابتدای جوانی با آن دوست یزدانی از حضرت ایزدی جهانبانی نوید شادمانی
فرموده بودند که بمهر جناب تعالی شانه درین خاکدان زندگی فراوان خواهی یافت چنانچه بخواهش
پروردگاری جل ذکره تا اکنون که ازان زمان تا این آن روزگار یک قرن سپری است آن نفس نفیس حاجی
مذکور بتوانائی توانا است و آرزومندان راه حضرت خدای را راه نما و مردم را از جان روشنش فراوان
روشنائی ایمان بکام است و جهانیان را از فرخی نزدیکیش فرخندگی اسلام خجستگی فرجام مدام جناب داور
پاینده غرقه مه زندگی آن با فرخندگی را دراز کناد آمین حکایت عارف سراپا برتری و سراسر بهتری
و سر بسر خوشتری شناسای رازهای خفی و جلی شیخ حسن علی که یکی از مریدان و خلیفه های مرشد جهانیان
و رهنمای زمانیان حضرت شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان است و پاره از بزرگی و برخی از سترگی ذات
با فرخندگیش پیش ازین درین نامه نادانی نیامه بنگارش رسیده پس از واقعه عالیه شهادت یکسر
شرافت آن حضرت بنیروی نور درون مردمان بیرون را درباره کشور افغانستان آگاهی افزودند
که با آنکه باشندگان این سرزمین بشریعت و دین جناب جهان آفرین گستاخیها و دست درازیها
نموده اند و دل جگرگوشه پیغمبر سرور انبیا و نور دیده علی المرتضی اصفیا بنافرمانیها آزرده بیگان ازینها ناخوشنودی
جناب ایزدی شده برینها بزودی خشم حضرت الهی نعوذ بالله تعالی عنه خواهد آمد و بپاداش بدکرداری
خویش خواهند رسید شکرگذاری حضرت پروردگاری چه نویسم که پس از چند روز ازان گفتار هوش
افروز ارزانی خوردنی آنکشور رو بگرانی نهاد وازین رو پریشانیهای بیکرانی پدید آمد و پس از چند روز
بدست بردلشکر ستم آور کافران سگان سکهان دوزخیان همه مال و منال و زن و بچه و جان و آبرو
برباد فنا رفت وازبیداد آن گروه ستم بنیاد و کفر نهاد بر سر آن فاسقان و فاجران رفت آنچه رفت
نظم دل در قفای او ز برم رفته رفته رفت × خون جگر ز چشم ترم رفته رفته رفت × خاریکه
رفت در سر راهش بپای من × قسمت ببین که تا جگرم رفته رفته رفت × و هنوز دریای خشم جهان بان
جناب کیهان لغزو که ما را ازو پناه او باد آمین بر سر آن سرزمین به بسیاری جوش و بیشماری خروش
سزاوار سان است و کیفر کردار دهان نعوذ بالله الاعلی من غضب الله تعالی نظم زسیل گریه من
در جهان غبار نماند × بخاطر تو همان گرد کین من باقیست × به سهو نام فراق تو بر زبانم رفت ×
هنوز تلخی آن نام در دهن باقیست × حکایت عالم علوم و دانای فهوم دانشمند بلند و خردمند
ارجمند فاضل جلیل و رشید مولانای محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة والرضوان که بمهر برافرازنده سپهر عز و علا جاش

از بزرگتران عالمان عرب و نامش از سترگتران فاضلان عجم بوده و اندکی از حال با افضالش پیش ازین
درین نامهٔ خاکی کامه پیرایهٔ پذیر تحریر گشته اگرچه ذاتش در علم و دانش و فهم و بینش و گفتار با گذارش
و نگارش خوش روش بی همتا و یکتا بود لیکن تاثیر باطنی که سرگردان بیابان گمراهی را رهنمائی دهد و گم گشتگان
تیرگی ضلالت را بروشنی هدایت کشان کشان آرد نداشت مگر از روی مباهات اندوزی که مولانای
سراپا ذکا و پرهیزگاری رسا را برکت بیعت سراسر مکرمت امام عرفان کام و صفا مقام جناب شیخنا
و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان دست داد و خوش مرام و خجسته کام ساخت بعنایت ملک منعام
عز ملکه در پند و اندرز آن فر و برز تاثیر هدایت و رهنمائی آشکارا و هویدا گشت و آن اثرش بر جهانیان
روز بروز اندک اندک افزون بود شعر ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد × که مرغ هر چمنی گفتگوی او
دارد × تا آنکه حضرت امام بلند نام و ارجمند کام و قدسی مقام بعد سیر و گشت خشکی و تری و شرفیابی
ادای مناسک حج شرافت مآبی و زیارت مکه معظمه و مدینه منوره بوطن اصلی باز آمدند شعر در مکه و در
مدینه گشتی × گوهر بودی خزینه گشتی × و پس از چند روز حضرت جلیل و سعید مولانای محمد اسمعیل شهید
را بهمراهی عالم تقوی دستگاهی و فاضل ورع پناهی و در عرفان حضرت سبحان جل حضرته سر بسر
با انتباهی رهنمای هر گمراه و غوی مولانا عبد الحی که چندی از داستان سراسر ایمان آن سراپا ایقان درین کتاب
عاجزی کمتساب نوک ریز کلک گشته دستوری رفتن فرمودند و بوقت وداع بمولانا محمد اسمعیل شهید ارشاد فرمودند که
انشاء الله تعالی درین بار که مولانای خوش گفتار بشهر شاه جهان آباد بزم پند و اندرز خواهند آراست در مردم شوری
از ناموری خوش شنوی رهنمائی خواهد برخاست و بیشمار مردم از پیروان نفس و شیطان کژدم از گمراهی باز آمده براه
راست دین و شریعت گامزن و پا استوار خواهند شد و بعنایت حق جلت بدایته هنگامه رهنمائی دین و
کارخانهٔ راه یابی شریعت برین در آن شهر درین هنگام چنان شد که حضرت امام خوش کام بیاری الهام فرموده بود که چون آن مهر و
آفتاب آسمان ایمان و ماهتاب سپهر ایقان بشهر شاهجهان آباد مبارک افزا شدند مولانای اجل و افضل عبد الحی بدستور دیرین خویش
محفل وعظ گوئی می آراست و مولانای اکرم و اعظم محمد اسمعیل بعادت قدیمه خویش بهر کاری در همراهی مولانا سراپا آگاهی جناب
عبد الحی بسر میبرد و پس از روزی چند که مولانا بزرگ عبد الحی از شهر شاهجهان آباد بوطن اصلی خویش که قصبه بهلت نام دارد
و جای دیرینه پدران و نیاکان شان ست در سر سفر شدند آن رفتن بمولانا رشید محمد اسماعیل شهید فرمودند که
شما پس از ما کار پند و اندرز را بکار دارید مولانا محمد اسمعیل صاحب از ان ابا آوردند در پاسخ شان
حضرت مولانا عبد الحی رحمه ارشاد امام زمان و مرشد جهانیان علیه الرحمة والرضوان بیاد داد
از شنیدن آن جناب مولانا محمد اسماعیل گردن نهٔ و فرمان پذیر شد و بعد از رفتن حضرت مولانا عبد الحی مولانا محمد اسماعیل

بهدایت جناب پروردگار جل برهانه در هر هفته دوبار روز جمعه و شنبه هنگام پسین زبان ابزم روشن وعظ می آراست و در هر بزم هزاران مردم در مجلس تذکیر که دران شهر بیشتر دمحفلهاسے وعظ دیگر عالمان آنجهان کمتر فراهم میشدند بگرد می آمدند و کافران مومن و فاسقان صالح و مبتدعان پیرو سنت میگشتند و مولانا رهنما خوی نیکی گراداست که بجز بزمهاسے نگارشیافته آنکس که خواهش مند میشد خدمتش را بنام مهمانی میخواست و یا آنکه همین خواهش شنیدن پند و اندرز زبان سے آورد بنجانه اش رفته به پند دلبند هوشش افزایش و بینش پیرایش میکرد بفضل الله الاعلی آن شهر با فجستگی و هرچه از اهل کوچه و بازار فراخ وچه از باشندگان کاخهای باسنگ لاخ همه را هیاب سعادت و مایه اندوز کرامت گشتند وچه شاه و گدا وچه علما و جهلا بدستگیری رهنمائی تقدیری از گمراهی کفر و بیراهی شرک و روسیاهی بدعت و تباهی فسق و فجور رو براه آمده بر جاده شریعت و سنت و راه تقوی و ورع استوار دم و قائم گردید شعر روشن شد از قدوم تو ای نور چشم من ✤ غمخانه ام که تیره تر از چشم کور بود ✤ بافضال حضرت ذوالجلال شگرف گلزار رهنمای آراسته و شگفت چمنزار پرهیزگاری پیراسته گشت آنانکه از روزگار دراز با روزه و نماز ناساز بودند بهدایت حضرت کارساز مجده شانه بروزه داری و نماز گزاری سرفراز گشته در کوشش آنکه گمرهان بی روزه و نماز را رو براه آرند دمساز گشتند و کسانیکه از پشت ها به فسق و فجور میگذرانیدند بفضله جل ذکره تائب راست کردار گشته بروش شریعت و تقوی نفس راست و کامزن گردیدند دران شهر آباد و کشاد بزمی آراسته نمیگشت که بزمیان در گفتار خود با در گفتگوی ثواب جوئی امر معروف و نهی منکر نمیگشادند و روزان و شبان در کوچه و بازار جابجا نشسته و ستاده و روان در میان خود سخن شریعت و دین می نمودند شعر چه عشرت است ندانم که هر طرف در باغ ✤ ز شاخ گل قدحی و ز سرو مینائی ست ✤ مگر چون گوناگونی حکمت تقدیری حضرت الٰهی جل علوه در برابر هر خوشی اندوه و هر گنج رنج و هر گل خار درین کهنه دیر در کار میباشند ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند ✤ بنابران بسیاری از ناکسان و تیره درونان که بسر نوشت نهاد از نور و نیکی گریزان و تیرگی و بدی آویزان میباشند دران زمان سراسر انوار و یکسر نیکو کردار کمر دشمنی بکین بستند رنج رسانی آن عالم حقانی استوار بربستند و بدروغ بیفروغ بگفتار ناهنجار حضرت مولانا تقوی سرو کار و پیروان او را میرنجانیدند تا آنکه روزی حضرت مولانا هدایت افروزی دراز دحام خاص و عام زبان خوشش کام بصد خوشی فرجام جنبان داشتند و ناداناان دین و دنیا را دانش هر دو سراسے آموختند و مردم آن بزم خجسته را باندرز آن دانای چون فرشته اندازه و سر رشته درستی دین بابلندی پیوسته بدست می آمد و همه کس باده حلال ذکر ایمانی و تذکیر قرآنی سرخوش نشه نورانی بودند که بیراهی هرمن مردی کم بختی کاردی برای کشتن مولانا سرو چمن ایمان و گل گلشن اسلام زد، گر بنادانی آن نادان بدیگری رسیده او را باندک زخمی

ساخنت وچون آن بدکار تیره روزکار را گرفتند وازآن بدسازجستند دریافتند که بکینه پلیدی آگینه بنابرکشتن
مولانا روشن سینه زده بود لیکن نگهبانی حضرت دادگری یکسرگی بناشناختگی بر دیگرسے زد در آن هنگام
شورش ازدحام جناب آن علام فرمود که مردم باشتلم بفریب دیوبی سرودم میخواهند که زبان راست گوئی
وگفتار راستی جوئی مارا باین بیم دهی بی سروپا وترس نمائی بدنما خاموش سازند ونگارا این گفتار از صفحه
روزگار نابود نمایند ایزد جهان جهان آفرین برسخنم گواه که انشاء الله تعالے نابود این رهنمائی ناشد نیست
ورونمائی بس هدایت بالمندی پیدایش گرفتنی مصراع قضای آسمانست اینکه دیگرگون نخواهد شد
بیت چراغی راکه ایزد برافروزد ✤ هرانکس تف زند ریشش بسوزد ✤ که بمهرفرمائی ونوازش نمائی جناب ایزد وهی
بزرگی وسترگی شهره این کاروبار رهنمائی وآوازه این نور هدایت افزائی درسپهرهاسے بالا فرشتگان والا انجمن
هنگامه شورش پذیرفته که تا این زمان درین جهان برخی ازان رونما گردیده انشاء الله تعالی خواهید دید
که ازین دریاسے بیکران بخشایش حضرت یزدان بیچه اندازه بی شماران رودهاسے ایمان شاداب ساز
گشت کافران وفاسقان وجوهاسے اسلام تری وتازگی بخش زمین افسرده دلان فاجران ومبتدعان درجهان
وجهانیان روان خواهند گردید بیت این مراتب که دیدی جزوی است ✤ کار کلی هنوز در قدر است ✤
حکایت دوست حضرت یزدان ونزدیکی یافته بارگاه جناب پیدا ساز کیهان جل شانه الاعلی
ایزدشناس با نام درست ساز پخته وخام شیخنا ومرشدنا علیه الرحمة والرضوان میفرمود که ازجناب خدای
یکتا دالا نویدشادمانی امید وراستی جاوید میدارم که انشاء الله تعالے نسبت ایمانی من درجهان نابود
نشیمن روز بروز درافزونی وبلندی خواهد ماند وبمهر وعنایت حضرت کردگار جلشانه کشور هندوستان و
خراسان از چرک شرک وپلیدی بدعت یکسر پاک وصاف خواهد شد وبانوار ایمان واسلام روشن
وبگلهاسے امانت ودیانت سرسبز رشک افزای چمن وهزار گلشن خواهد گشت وبفضل حضرت قدیم
واجب التعظیم آن گروه فردینی وآن گرم بازاری ایمانی تا ایامهای دراز وروزگارهاسے درازی
بردازبفرخی وخوبی خواهد ماند شعر برفرازد چو علم آه سحرگاهی ها ✤ دو جهان پرشود از کوکبه شاهی ها ✤
زهی نوازش شاهنشاه با آفرینش که به نزدیکان خویش ارزانی میدارد وخهی بخشش شاهی بخشش
بیکادوش که بدوستان خود مهربانی میفرماید بزرگیش به بسیاری سترگیست وسترگیش به بیشمار
بزرگی آری بمهرش کاری روشندلان بهمین روش روشن ست وبلی بدادش انوار درروی
پاک اندرونان برهمین آئین بشگرف کاریها دریافتن در مثنوی نوری حضرت
مولوی جامی اولوی معنوی علیه الرحمة این طبیبان بدن دانشورند ✤ بر سقام تو ز تو واقف تراند

تا ز قاروره همین بینند حال
بو برند از تو بهر گونه سقیم
هم ز نبضت هم ز چشمت هم ز رنگ
که بدین آیات شان حجت بود
بلکه پیش از زادن تو سالها
زانکه بر بودند از اسرار هو
کو ز حال بوالحسن پیشین چه دید
بوی خوش آمد مر او را تا کهان
بوی را از باد استنشاق کرد
چون درو آثار مستی شد پدید
که بروست از حساب پنج و شش
میکشی بوی بظاهر نیست گل
هر دم از غیبت پیام و نامه
که محمد گفت بر دست صبا
بوی یزدان میرسد هم از اویس
چون اویس از خویش فانی گشته بود
چاشنی تلخیش نبود دگر
این سخن پایان ندارد باز گرد
کاندرین ده شهریاری میرسد
رویش از گلزار حق گلگون بود
حلیه اش واگفت ز ابرو تا ذقن
حلیه های روح او را هم نمود
از کتاب آراستند آن سیم را
از پس آن سالها آمد پدید
آن چنان آمد که آن شه گفته بود

که بدانی تو از ان رو اعتدال
پس طبیبان الهی در جهان
صد سقم بینند در تو بید رنگ
کاملان از دور نامت بشنوند
دیده باشندت ترا با حالها

حکایت

روزی آن سلطان تقوی میگذشت
در سواد ری ز سوی خارقان
بوی خوش را عاشقانه می کشید
یک مریدا ورا از آن دم بر رسید
گاه زرد و گاه سرخ و گه سپید
بیشک از غیبست و از گلزار کل
گفت بوی بوالعجب آمد بمن
از یمن می آیدم بوی خدا
از اویس و از قرن بوی عجب
آن یمنی آشنا گشته بود
آن هلیله رسته از ما و منی
تا چه گفت از وحی غیب آن شیرمرد
بعد چندین سال میزاید شهی
از من او اندر مقام افزون بود
قد او و رنگ او و شکل او
از صفات و از طریق و جا بود
چون رسید آن وقت تاریخ رست
بوالحسن بعد از وفات بایزید
لوح محفوظ است او را پیشوا

هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم
چون ندانند از تو بیگفت دهان
این طبیبان نو آموزند خود
تا بقعر زاد و بودت در روند
حال تو دانند یک یک مو بمو
آن شنیدی داستان بایزید
با مریدان جانب صحرا و دشت
هم بدانجا ناله مشتاق کرد
جان او از باد باده می چشید
پس بپرسیدش که این حوال خوش
میشوید رویت چه حالست نوید
ای تو کام جان هر خود کامه
همچنانکه مر نبی را از یمن
بوی یاری میرسد از جان پیر
مر نبی را مست کرد و پر طرب
آن هلیله پروریده در شکر
نقش دارد از هلیله طعم نی
گفت ازین سو بوی یاری میرسد
بر زند بر آسمانها خرگهی
چیست نامش گفت نامش بوالحسن
یک بیک واگفت از گیسو و رو
بر نوشتند آن زمان تاریخ را
از همین آن شاه پیدا گشت و تاخت
جمله خواهی او ز امساک و جود
از چه محفوظ است محفوظ از خطا

این نه رمل ست و نجوم ست و نه خواب	وحی حق والله اعلم بالصواب	از پی روپوش عامان خلقیان
وحی دل گویند وی را صوفیان	وحی دل هر کس که منظرگاه اوست	چون خطا باشد که دل آگاه اوست
مومنا منظر بنور الله شدی	از خطا و سهو ایمن آمدی	تمت

وصیت سی و دوم در آئین فرمان جهانبانی و روش سلطانی حکمرانی

خدائی که این لاجوردی سپهر	برآراست از انجم و ماه و مهر	چنین طرز و بنیاد عالم نهاد
خرد در سر و مغز آدم نهاد	بدارائی عالم بی مدار	شهان جهان را شد آموزگار
بظل الهی محترم کردشان	لباس بزرگی کرم کردشان	حضرت آفریننده انس و جان

جل ملکه پایهٔ شاهی پس از پایهٔ برتری و بهی پیغمبرے و خدا دوستی بهتر از بهتری فرموده و جناب جان بخش وروزی ده عز رزقه پایه گاه بادشاهی سوا سے بلندگاه وارجمند دستگاه پیامبری و مرد ایزد هوشتر از خوشترین ها نموده بقدرت حضرت قدیر قدس تقدیره انتظام مهام خاص و عام به رتبه فرماندهی بازبسته و نظم و نسق بنی آدم بل بسیار دیگر عوالم بمنصب بادشاهی محکم پیوسته اگر شحنهٔ عدل ملک عادل تیغ ستمگاران دمار از نهاد روزگار برآرند و اگر تازیانه ادب سلطانی موتوف نشود بدکاران چمن شریعت و گلشن طریقت را بباد خزان بزه کاری خراب و بی آب سازند **بیت** اگر چوب حاکم نباشد زپی × کند زنگی مست در کعبه قی × او لوالامر نائب حضرت خداست نور برهانه و صاحب فرمان خلیفه نبی سرایا اعتلا علیه اکمل السلام والثنا اطاعت صاحب خلافت بر جمیع خلقت واجب ست و انقیاد حکمش بر سر بسر حکم مارب شد در قرآن کریم جلت کرامته بر ترمنشی های سلاطین وارد اند و در احادیث نبی عظیم علیه الصلوٰة والسلام بلند پایه گیهای شاهان والاتشین صادر آبادی دنیا جهان بانی نهاده اند و آبادانی جهانی بر حکمرانی گذاشته حامیان دین و شریعت حاکمان سیاست اند و یاوران اسلام و ملت فرماندهان سلطنت **بیت** خلاف رای سلطان رای جستن × بخون خویش باید دست شستن × و حسن آب در عملنامه مالک رقاب نصف احتساب بلاحساب ست و قهرمان معدلت قباب بدرجات جنت کامیاب اگر طراوت ملک ست تاب یاری عدل تملک ملک ست و اگر آسودگی لشکر فاتک ست بعطا و سخا ملوک شاه بامعارک ست اگر عزت ست عزت سلطان باثروت ست و اگر شرافت ست شرافت شاه بافضیلت ست جان تنظیم زمانیان جان حکمرانست و روان تنسیق دورانیان روان ملک را ان عبادت سالهای ریاضت کیشان به نصفت یک ساعت صاحب گیهان باشریعت نرسد

وثواب لیالی و ایام نفس کشان با جرواد چند نفس ذو فرمان بطریقت نبی ازرد سعید دارین صاحب قران عادل است
وحمید کونین خلافت مکان عاقل حضرت الله عز و جل که نشاطی برابر نشاط حکم نهاده و بنابران ست که حاکمان درین
انبساط سوای رضای جناب خداوندی عم النعامه بجویند و جناب خدا جلت رحمته که انبساطی خوشتر از انبساط امر
نموده و برای آنست که آمران درین نشاط بغیر استرضای منعم یکتا عزت وحدته نخواهند شکر نعمت خلافت اتباع
شریعت ست و سپاس رحمت سلطنت اقتدای سنت **بیت** خلاف پیمبر کسی ره گزید * که هرگز بمنزل نخواهد
رسید * خاقانی به تقوی عزت نشانی ست و قاآنی بورع خوش توامانی خیر عمل اهل دول افضل از اعمال خیر خلایق
فقر متصل ست و خصائل صواب ارباب دولت در ثواب بهتر از عبادات عامه خلق مسکنت حاصل و گناه
شاه تباه و از باد افراه دیگران ست و نامه اعمال بادشاه ستم دستگاه سیاه زیاده از زشت نامهای سائر گنهگاران
ملکگیران عادل بهتر از دنیا و عقبی شاه ست و حکمران دادشامل نیکوتر از نیجا و جنت بادشاه **بیت** اگر خواهی از نیکبختی
نشان * در ظلم بندی بر اهل جهان * جهانگیران شموس زمین اند که بعونه ارفع از شرق تا غرب گیتی ستان میگردند
و عالمگیران اقمار اقطار ارضی اند که بنصرته اقدس در چار سوی ربع مسکون آفاق گیران میدوند سپاه قیصری
دستگاهان سیارگان غبرا اند که در جهانگردی مانند باد وزان قرار نمیگیرند و لشکر خاقانی اقتباهان ستارگان خاکی اند
که در ملکگیری مثل ابر روان ساکن نمیشوند **بیت** همان به که لشکر بجان پروری * که سلطان بلشکر کند سروری *
جل کمال الله تبارک و تعالی که چه قدر صنعت عجیب خود در وجود حکمت آمود جهان کشایان موجود فرموده و عز فضل
الله الاحد و الاکبر که بچه مرتبه ظهور قدرت پر شگفت خویش در ذوات رفعت اندود کشورستانان مشهود نموده
بعنایته تعالی عزتی که نصیب خلفا ست دیگران را کجا در اداے شکرش اتباع شریعت باید و باکرامه تعالی
دولتی که مقسوم ذوات فرمانفرمایان ست در ماسوای ایشان محو و منسی بسپاس داریش اقتدار سنت شاید اگر بنظر
انصاف نگرند معشوقان حقیقی خسروانند که اهل عالم کارهاے آداب نیاز که بمعشوقان زیبد بصد مراتب بالا
به نسبت دیگر معشوقان بخاقانان میکنند و اگر بفکر بر تدبیر قیاس سازند دریابند که محبوبان تحقیقی شاهان اند
که روزگاریان معاملات خدمتگذاری و جان نثاری که با محبوبان مهوشان سفر و بهزار مدارج فائق تر از حال
دیگر محبوبان با بادشاهان بجا می آرند **بیت** پاے در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان
در بوستان * نازبرداری معشوقان دلنواز که کار عاشق با نیاز ست سر بسر شعار چاکر سلطان ثروت انداز ست
و جانفشانی بفرمان دلبران که شغل شیفتگان فریفتگی دمساز ست سراسر دثار نوکر ذو فرمان حشمت ساز است
بیت گر بر سر و چشم من نشینی * نازت بکشم که نازنینی * شور فغان آشوب گلرخان مضمون رنگین
شاعران فصاحت نشین ست و صدق شورش و شغب هنگامه کشورکشایان چون نقش نگین عاشق

فدائی و مجنون شیدائی که دیده و جان بازِ بحکم شاهی و نثار بامر پادشاهی بیشمار دیده و شنیده حسن ظاهری
خوبان خاطر فریب فقط بمضامین شعر افتنه آراست و جمال جهان پیرای منتظمان گیهان با ایمان و نظمان
با اسلام و ایقان در دواوین نشاتین شهره و آوازه ثبت نما چار بالش نشین دولت اند که خواجگان چون
غلامان در پیش خدمت آنها دوان اند و تنگا ساز جلالت اند که احرار افزون از عبید در فرمان برداری
شان شتابان شعر هرچه گوید برای او گوید ٭ هرچه خواهد برای او خواهد حضرت ایزد عزت بخش علم انعام
که این همه ناز و نعمت باصحاب حکومت ارزانی داشته محض بپاس آنکه سلاطین تمام عمر همه تن در راه
شریعت و دین مصروف شوند و جناب داور ثروت ده سالت عطیاته که این جمیع عیش و طرب بارباب
ابهت مرعی فرموده صرف بنا بر اینکه حکام سموت آئین کلیه حیات جمیع سعی و جهد بخدمت شرع مطهر و احیای
سنت اطهر مشغول گردند شعر نهال سایه و رشرع میوه دارد ٭ چنان لطیف که بر هیچ شاخ غساری نیست
اگر سلاطین بر جاده اتباع شریعت غرا قدم نخواهند نهاد لاجرم روز حشر در آتش دوزخ بحال بدتر از سگ
و خوک گرفتار خواهند شد و اگر پادشاهان بر طریقه انیقه سنت سنی قائم و ثابت نخواهند ماند لامحاله در
عقبی بعذاب نار بحالت زشت تر از زشت و پلید تر از پلید مبتلا خواهند گشت اهل حکومت و دولت را
حضرت شاهنشاه آله عظمت مملکته هر قدر که در دنیا طرب و عزت عطا و عنایت میفرماید اگر اینها در برابر
آن اتباع شریعت باصفا نخواهند کرد بالضرور همان مقدار در آخرت ذلت و هوان نصیب ایشان خواهد شد
و والیان ولایت را جناب الوهیت دستگاه تعالت صفاته بآن اندازه که شوکت و جاه درین جای تباه
ارزانی و انعام مینماید اگر ولاة و ملوک در مقابل آن اقتدای سنت از کی نخواهند نمود بیشبهه همان درجه در
قیامت زبونی و خواری بآنها خواهد رسید بیت درخت اندقه شاخیست خشک بیسایه که پیش هیچ
کسش هیچ اعتباری نیست نعوذ بالله الاکرم و الاعظم من غضبه و عذابه اللهم احفظنا من غضبک و عذابک
آمین بر اهل اسلام واجب است و لازم که باتفاق باهم شاهی باکمال شکوهی و تقوی پژوهی بر خودها قائم و
مسلط نمایند و اطاعتش عبادت کبری و فرمان بردارش طاعت عظمی دانند بیت ز طاعت نپیچد
خردمند سر که بالای طاعت نباشد هنر حضرت اتفاق بخش جلت حضرته که در موافقت بنی آدم فوز
و فلاح اتم مقرر فرموده و جناب یکجهتی ده عظمت حکمته که در یکجانی فائده و صلاح دوجهانی ودیعت نهاده اگر ادمیان
نعمت باهمی و موافقت را به نیت لله و فی الله بکار آورده بنیک دلی در تعیین والی عاقل و تقرر حاکم
عادل و انقیاد و فرمان پذیری او کشش و کوشش نمایند انشاء الله تعالی آن سودهای دنیا و بهبودهای
عقبی حاصل کنند که در خیال متخیل و در خاطر مخطور نگشته و چشم و گوش روزگار ندیده و نه شنیده

در وجوب اطاعت امیر

قطعه مهتری در قبول فرمان ست × ترک فرمان دلیل حرمان ست × هر که سیمای راستان دارد × سر خدمت بر آستان دارد × حکم سلطنت وعدالت واطاعت صاحب ولایت در حضرت قرآن فیوض اقتران بصد عنایت آمده وامر حکومت ونصفت ومطاوعت سلطان سیاست در حدیث سراپا شرافت بهزار مرحمت وارد گردیده **آیات** یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان اَطِیْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فرائض وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وفرمانبرداری رسول کنید در سنتها وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ واطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام در عهد خود تعیین مے نمود **آیت** یَا دَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰکَ ای داود بدرستی که گردانیدیم ترا خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت مر ترا ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیا علیهم السلام که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْکُمْ پس حکم کن بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی و پیروی مکن هواے نفس وآرزوهاے اورا فَیُضِلَّکَ پس گمراه گرداند هوا ترا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ بدرستی آنانکه گمراه مے شوند عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای عزوجل یعنی دلائل که براه حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوْا بسبب آنکه فراموش کرده اند یَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را **احادیث** عَنْ اُمِّ الْحُصَیْنِ قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از ام حصین رضی الله تعالی عنها گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِنْ اُمِّرَ عَلَیْکُمْ عَبْدٌ مُجَدَّعٌ اگر امیر گردانیده شود بر شما بنده شتا یعنی بینی وگوش بریده یَقُوْدُکُمْ بِکِتَابِ اللّٰهِ که می کشد شما را وامر میکند بکتاب خدا ودین خدائے فَاسْمَعُوْا لَهٗ وَاَطِیْعُوْا پس بشنوید سخن اورا واطاعت حکم وی کنید رَوَاهُ مُسْلِمٌ روایت کرده است این حدیث را مسلم در صحیح خود **و** عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وروایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت فرمود آنحضرت اَلسَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَی الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِیْمَا اَحَبَّ وَکَرِهَ شنیدن وفرمان برداری نمودن واجبست بر مرد مسلم در آنچه دوست دارد ومکروه دارد مَا لَمْ یُؤْمَرْ بِمَعْصِیَةٍ تا وقتی که حکم کرده نباشد به گناهی فَاِذَا اُمِرَ بِمَعْصِیَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ پس چون حکم کرده شود بگناهی پس نیست شنیدن وفرمان برداری نمودن مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ روایت کرده است این حدیث را بخاری ومسلم در صحیحین **و** عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ روایتست از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ رَاٰی مِنْ اَمِیْرِهٖ شَیْئًا یَکْرَهُهٗ کسی که بیند از امیر خود چیزی را که مکروه میدارد آنرا فَلْیَصْبِرْ پس باید که صبر کند فَاِنَّهٗ لَیْسَ اَحَدٌ یُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا

فیموت الا میتةً جاهلیةً پس بر رستی که شان انیست که نیست کسی که مفارقت کند جماعت را یک وجب پس نمیرد
مگر آنکه میمیرد مردن جاهلیت یعنی میمیرد بر موتی که بران می میرند اهل جاهلیت متفق علیه روایت کرده اند این حدیث را
بخاری و مسلم در صحیحین باید دانست که بقدرت جناب الهی اکرم الاکرمین جهانداری منزلتی رفیع و فرمانروائی مرتبه عالی است
بجز بدستیاری تقدیر پای مراد بران نتوان نهاد و بدون اعانت حضرت باری علی انعامه دران مقام نام و کام نتوان
یافت و اگر از اتفاق عنایت حضرت خلاق آفاق نیک بختی را سعادت شاهی حاصل و فرخنده نصیبی را دولت شاهی
متواصل شود باید که در حفاظت آن منصب جلیل القدر به پیروی شریعت پر شرافت و احیای سنن طریقت با کرامت
حضرت رسول خیر خلقت علی صاحبها الصلوة والسلام و رعایت عدل و داد و اجتهاد و در رفع و دفع ظالمان بدنهاد
و فاسقان پر فساد باقصی غایت کوشش و سعی نماید و یقین بداند که جناب معطی عم اعطائه مسند ریاست و مجلس
ثروت محض برای خدمت دین و شریعت و خالصا بپاس ترویج ملت و سنت حضرت افضل بریت علیه اکرم
السلام والتحیة باو مبذول و مشمول فرموده و تمام عمر و کلیه اوقات در همین شغل ستوده و عمل پسندیده بسر برد و تحقیق
داند که حضرت ملک الملوک جلت سلطنته او را در دنیا سایه بلند پایه خود فقط بنا بر عدل و انصاف موافق فتوی شرع
شرف اوصاف قرار داده اند لهذا شب و روز بمحنت ستم سوز و مشقت درد افروز بر وفق شریعت فیروز مشغول
و موظف باشد و از بدعات سراپا خباثات که عادت ملوک و سلاطین خراب و برای ایشان عذاب دوزخ مرجع و مآب شده اند
اجتناب واجب و لازم که خواقین مملکت و سلاطین دولت ازین رذائل اجتناب کلی نمایند و احتراز کلی دارند از آن
داب بی آداب وقت سلام که شناعت و خست انحنا کردن و چون ماتم زدگان سر کوفتن ؎ مکن خانه زندگانی
خراب × بسیلاب فعل بد و ناصواب × و بنای قصرها و ترفع عمارتهای دیوان خاص و عام و مجلسرا و شیش محل و رنگ محل و
باغها و سیرگاهها و جلوس سلاطین بر تخت و وزیران و امیران بر مسند و نشستن ملوک و وزرا و امرا و پیش ایشان استادن
سپاهیان و نوکران و غلامان و هر دو دست بستن وقت عرض کردن و سلطان را خداوند عالم و روزی ده
و خداوند نعمت و مالک جان گفتن و گفتن که این کار بفضل حضرت الهی و اقبال شاهی شد یا این کار از فضل حضرت الهی
و اقبال شاه خواهد شد و روبروی شاه پشت نکرده پسپا بازگشتن و خروش ناخوش جوش و دور باش دور باش ملامت
پاش و چاوشان و چوبداران و دیگر مهتمان حماقت متهمان ؎ مکن نفس اماره را پیروی × که تا گرفتار
دوزخ شوی × و در سواری رجزگوئی و ثنا خوانی بادفروشان یاوه گویان و استعمال عصاهای
زرین و سیمین و زینها و مهد طلائی و نقرئی اسپان و فیلان و پالکی و نالکی و قبا و تاج و کمر مرصع و
مکلل و لباس حریری و زردوزی و کمخواب و گلبدن و زربفت و مخمل ریشمی و رنگ سرخ و تکلف در
طعام و شراب و غیره نامشروع از طهارت مدفوع و مانند اینها که سراسر مغضوب جناب رحمانی

العیاذ باالله تعالی من غضبه و مرغوب شیطانی اند ازین بالکل بی ادبی ها و پلید بها پرهیز و کنار ه گزینید و این بدعات
نجسات را از تمام مملکت هیبت و نابود سازد و در تشریح شرافت اصل و سعادت فرع برای سلطان و امیر تعمیر کاخ
و کوشک همین مقدار جایزست که برای خود و برای اهل و عیال خانه کوچک که دران امن از تعب و رنج گرم و برد
میتوان شد بسازد و اگر بنا بر بیت المال خجسته اسلوب مثل خزائن دراهم و دنانیر محبوب و ذخائر حبوب و توشکخانه
و جواهر خانه و کتب خانه و دواخانه و فراشخانه و سلاح خانه و توب خانه و باروتخانه و ستر بیخانه و اسپان و فیلان
و شتران و گاوان و قاطران که جهت امتعه مذکوره و اشیای مسطوره بنای قصر و مافیه در شریعت سراسر
فراست و یکسر کیاست جایزست تاسیس عمارات نماید بهترست و نیکوتر لیکن از خوف حضرت الٰهی عز کماله
ترسیده در خانهای مرقوم به بهانهای مذموم آرام نگیرد که در عقبی بی آرام گردد و آنه مال بیت المال در مصرف
خویش و اهل و عیال زیاده از حاجت ضروری به تصرف نیارد که امانة الله تعالی بدستش ودیعت ست
نه مال وراثت **بیت** هر آنکس در بند حرص افتاده ❊ دهد خرمن زندگانی بباده ❊ و مشاهرات و وظائف
چون صالحان و عاملان سراپا شرائف و سپاهیان و نوکران اطاعت لطائف روزینه و ماهیانه و سالیانه
چنانکه قرار داده باشد همچنان بلا تراخی در رنگ رساند که در حدیث عدل رعیت و دافع ظلم خبیث آمده
حدیث عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از
عبد الله بن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اُعْطُوا الْاَجِيْرَ اَجْرَهٗ قَبْلَ اَنْ يَّجِفَّ
عَرَقُهٗ بدهید مزدور را مزدوری او پیش از انکه خشک شود عرق وی یعنی به نهایت تعجیل مزدوری او را
ادا کنید رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ روایت کرده ست اینحدیث را ابن ماجه در سنن خود و الا روز جزا بعذاب
دین که اشد عذاب ست معذب خواهد شد نعوذ بالله تعالی منه **بیت** چنان زی که گر بر سدت گرد گاه
نه پیچی سر از شرم روز شمار واز هرگونه تلف حقوق عباد و مواخذه وام سراپا فاد بروز معاد ترسان و لرزان ماند

نظم
مکن که آه فقیری شبی برون تازد
ز سوز سینه تیرے که ناوک اندازد
بوقت نیم شبی گر بگوید الا الله
ز آه گرم فقیری چو موم بگدازد
شهاز بر سر مظلوم ناتوان ظالم
بمان که روز جزا هست با تو پردازد

فغان و ناله بعرش و ملائک اندازد
حذر همی کن ازان ناله سحرگاهی
هزار همچو تو از خانمان براندازد
هزار دشنه کشیده ست تیغ زهرآلود
که دست فتنه ایام بر سرت تازد

ز تیر سخت تیمان مگر سنے ترسی
که گر بکوه رسد روزنی همی سازد
هزار جوشن فولاد اربپوشی تو
برای کشتن آنکس که گردن افرازد
درون سینه مجروح بینوا مخراش

و در تعظیم و تکریم علما عظما و اولیای کرام و صلحای اتقیا که آبادی دوران
وابسته انفاس حق شناس ایشان ست دقیقه از دقائق فرو گذار **بیت** دست مدار از کمر مقبلان

سر مکش از خدمت صاحبدلان و از خبرگیری و خدمت گذاری زاهدان و تارکان و عابدان که بهدایت حضرت
باری تعالی جل کرمه عروس پرفریب فسوس دنیای منحوس از باعث پاکی نفوس طلاق داده آنهاست غافل
و ذاهل نشود و بمقوله عالیه من خدم خُدِم درستی عقیدت و نیاز را بحضرت عالمان و صالحان موجب عزت و سعادت
تعیین پندارد شعر حمایت را کمن دامان درویشان رسد صد سکندر تو ترشن میش شعر بنده چون خدمت
مردان کند خدمت او گنبد گردان کند و خبر از حال مسکینان و ضعیفان و بیماران از کارهای خوبتر
ریاست برتر داند آنچنان انتظام این مهام بعمل آرد که در تمام قلمرو ضعیفی بینوا و مسکینی گدا و بیماری بی دوا نماند
و شفاخانه‌های متعدد بسازد و در آن اطبای حاذق و دواسازان لائق و خادمان صادق تعیین کند
که مرضی را خدمت گذاری کلی کرده از جناب شافی حقیقی عم شفائه امیدوار عنایت بنهایت باشند قطعه
پادشه پاسبان درویش ست گرچه نعمت بفر دولت اوست گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان
برای خدمت اوست و بنای مسجد و مدارس و خوانق و جسرها و رباطها و کاروان سراها و چاه‌ها بر سر
راه‌ها و آبگیرها در قری و دیهات جنت زراعات بنیت استرضای جناب ملک یکتا تعالی مجده از ضروریات دولت
داند بیت نز آنکه باشند از وی بجا پل و مسجد و چاه و مهمان سرا و در بلاد و امصار قاضیان و عاملان و محتسبان
و عشاران و کوتوالان و اهل دیوان متقی و حقانی و بر سر عساکر و جنود امیران و سپه سالاران پارسا و متبع شریعت
نورانی مقرر و معین نماید و در تمام قلمرو از سپاه و رعایا وقایع نگاران و مخبران با تقوی و امین و صادق القول
و راستی نشان دو قسم برگمارد یکی جلی دوم خفی نوعی که ظاهر باشند همیشه علی الاعلان والاظهار واقعات
ولایت هیچ از سپاهی و دهقانی و سوقی و چه از وزرا و امرا نویسان و بعرض رسان باشند و صنفی که پوشیده باشند
آنچنان مخفی شوند که یکی از دیگری آگاهی ندارد بلکه نشناسد و پیوسته بر سبیل اخفا متجسس و متفحص حالات وزیر و امیر
و بازاری و لشکری و کشاورزی بود و اخبار سانحات در خلوات جدا جدا الا یعلم از حال همدگر بسمع سلطان
کیاست سیر رسانند شاه را استخبار اخبار و استسرار ضرورست چرا که حضرت شهنشاه جل اسمه پادشاه را بلباس
معدلت و لایت عنایت میفرماید و عدالت موقوف بر دریافت سرگذشت مملکت ست و سلطان بقدر دو گوش
و دو چشم معلوم میتواند کرد لهذا برای ادراک سوانح ممالک گوشها و چشمها باید که آنهمه بمنزله یک گوش
و یک چشم باشند بنا بر علیه اخبار نویسان صداقت پیشه و مخبران صدق اندیشه درکارند که والی ولایت
را از وقوع خیر و شر آنچنان براستی آگاهی داده باشند که گویا ملک بذات خود دیده و شنیده فرماندهان
با نام در استعلام واردات نیک و بد انام هر قدر جد و کد باقدام رسانند و مهام با انتظام دهند بر قبای
واد دهی خوشتر میزیبد و حاکمان عالیمقام در استفهام مرام خاص و عام بآن مرتبه که اهتمام نمایند

و مهمات بنظام رسانند بر قامت انصاف بروهی نیکو می نماید **حکایت** ب سلاطین نصفت آئین
بوده اند که بذات خود تغییر زی و لباس کرده رعیت و سپاه گردیده بتلاش و تفحص احوال داد و ستم
خویش و وزرا و امرا و ولاة و قضات پرداخته و از مانده و بود مظلومان و مسکینان و محتاجان
خبر گرفته و براد رسانیده **شعر** چه نیکو متاعیست کار آگهی × کزین نقد عالم مبادا تهی × کسی سر برآرد بعالم
بلند × که در کار عالم بود هوشمند × **حکایت** حضرت قدس اندود و نورآمود و رسول جناب معبود
نورت عبادت بنی داود پیغمبر ما و بروی درود نامعدود در روزگار شاهی اکثر و بیشتر بطریق ناشناخت
در رعایا و برایا برآمدی و سوال از حال معدلت خود نمودی و پرسیدی که داود چگونه داد میدهد
و ستم می اندازد و چسان خلایق را در مهاد امن و امان میدارد **حکایت منظوم** ملک صالح از پادشاهان شام

برون آمدی صبحدم با غلام
بگشتی در اطراف بازار و کوی
برسم عرب نیمه بربسته روی
که صاحب نظر بود و درویش دوست
همان کین دو دارد ملک صالح اوست
دو درویش در مسجدی خفته یافت
پریشان دل و خاطر آشفته یافت
شب سردشان دیده نابرده خواب
چو حربا تأمل کنان آفتاب
یکی زان دو میگفت با دیگری
گر روز محشر بود داوری
گزین پادشاهان گردن فراز
که در لهو و عیشند با کام و ناز
گر آیند با عاجزان در بهشت
من از گور سر برنگیرم ز خشت
بهشت برین ملک و مأوای ماست
که بند غم امروز بر پای ماست
همه عمر زینان چه دیدی خوشی
که در آخرت نیز زحمت کشی
اگر صالح آنجا بدیوار باغ
برآید بکفشش بدرم دماغ
چو مرد این سخن گفت و صالح شنید
دگر بودن آنجا مصالح ندید
دمی رفت تا چشمهٔ آفتاب
ز چشم خلایق فروشست خواب
روان هر دو کس را فرستاد و خواند
بهیبت نشست و بحرمت نشاند
بر ایشان ببارید باران جود
فروشستشان گرد ذل از وجود
پس از رنج سرما و باران و سیل
نشستند با نامداران خیل
گدایان بیجامه شب کرده روز
معطر کنان جامه بر عود سوز
یکی گفت زینان ملک را نهان
که ای حلقه در گوش حکمت جهان
پسندیدگان در بزرگی رسند
ز ما بندگانت چه آمد پسند
شه آن دم ز شادی چو گل بر شکفت
بخندید در روی درویش و گفت
من آن کس نیم کز غرور حشم
ز بیچارگان روی درهم کشم
تو هم با من از سر بنه خوی زشت
که ناسازگاری کنی در بهشت
من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در برویم فراز
چنین راه اگر مقبلی پیش گیر
شرف بایدت دست درویش گیر
بر از شاخ طوبی کسی برنداشت
کرا مروز تخم سعادت نکاشت
ارادت نداری سعادت مجوی
بچوگان خدمت توان برد گوی

ترا کی بود چون چراغ التهاب   که از خود پری همچو قندیل آب   وجودی ده بدر و شنائی بجمع
که سوزیش در سینه باشد چو شمع   **حکایت** بر فلک فضل آفتاب و بر برج عدل ماهتاب

و در تقوی بلند قباب حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه که در ذاتش فضائل با آب و تاب ست و نقش زین منبر و محراب در انوار نهاری و ظلام لیالی گرد بلاد و دیار بطرز شناخت و روش ناشناخت بر آمدی و تحقیق و تجسس کما ینبغی از حال عدل اشتمال خود و قضایای امرا و مضایای رعایا نمودی و حکایات عدالت آرای آن عدل اصحاب در کتب سیر و تواریخ باید دید و بذر ره عدالت شاید رسید

حکایت

شب که رهبان دیر شماسی   تازه کردی لباس عباسی
شاه غزنین سیاه پوشیدی   گرد شهر و سپاه گردیدی   تا سحر در لباس بیگانه
برگذشتی بهر در خانه   هرکجا یافتی سخن گوی   که درو بود بوی از خرد بوی
دل به پیوند او قوی کردی   ذکر محمود غزنوی کردی   که لشاهی شعار او چو نیست
حال و حیثیت کار او چون است   روزگارش بظلم میگذرد   یا بره عدل و داد می سپرد
دوستان در ولای او چونند   دشمنان از بلای او چونند   هیچ عیبی نماند و هنری
که بجستی دران ازان خبری   غرضش آنکه هرچه بد باشد   بهمیش اهل قصور دباشد
برکند نقش آن ز سینهٔ خویش   بسترد حرفش از سفینهٔ خویش   هرچه باشد نکو دران کوشد
کشش بنجشد بمغت و نفروشد   یک شبی ره فتادش از طرفی   دید ز اهل صفا نشسته صفی
نور کشف از جبین شان لایح   بوی عشق از نسیم شان فایح   همه در صورت و صفت یکرنگ
همه در علم و معرفت همرنگ   ترس ترسان سلام کرد و نشست   گرد همت بلند و گردن پست
گوش بنهاد تا چه میگویند   راه رد و قبول می پویند   گفته شد نکته های گوناگون
موج زد بحر الحدیث شجون   نام محمود غزنوی در بند   کارهای نکوش بشمردند
جمله گفتند پس نکو شاهیست   خاصه عام را نکوخواهیست   همتا و بلند پروازست
با حریفان سفله ناسازست   لیک سودای لعبتان طراز   باز میداردش ازین پرداز
گر رود از سر این خیال او را   نکند نفس پایمال او را   هر که از بندگیش سر تابد
بر خداوندیش ظفر یابد   نام شاه مظفرش گردد   همه گیتی مسخرش گردد
شه چو بر گوشش این نفس بگذشت   در دل خویش زان هوس بگذشت   لوح خاطر ز نقش شهوت شست

ملک هندوستان همه بگرفت   شهرهٔ فتح و نصرتش عسکک   لاجرم شد بفرصت اندک   گرد مرخود و لباس عفت چیست

شرق و غرب جهان همه بگرفت	محمل آخر بملک باقی راند	نام او تا بحشر باقی ماند

و دلیران لشکر غازیان و دلاوران عسکر مجاهدان را بعطاء سخاهای هرگونه خورسند و خوشدل دارد و هر بعدی و هر ماهی و در سالی طوری که وظیفه وادرار هر گیتی قرار دهد بران اقرار بهر پیاده و سوار رساند و سوای ادرارات و مشاهرات بر وقت ظهور جراستی و شجاعتی مدام و دوام عساکر و جنود مجاهدین ضرغام را بانعام مناسب شیری و بهادری خوش دل و شادکام می‌نموده باشد و بدین تدبیر جهانی به تسخیر آورده **شعر** زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد وگرش زر ندهی سر بنهد در عالم **ودیعت** رعایت رعیت هیچگونه کوتاه نسازد و بتدابیر کثیره و دلپذیر در تکثیر زراعت و زارعان تقصیر نکند و در انواع ترفیه حال کشاورزان مشغول باشد و هر قدر که تواند حفر چاه و آبگیر و نهر بنا بر توفیر کشت زار بکند **قطعه** حاصل نشود رضای سلطان تا خاطر بندگان نجوئی خواهی که خدای بر تو بخشد با خلق خدای کن نکوئی و جمیع خزائن درا هم و دفائن ذخایر را موقوف علیه سلطنت شناسد و فراهمی دانایان دین و دنیا و گرد آوری هوشیاران با ایمان و تدبیر رسا را مشروط بحکومت انگارد **شعر** بنزد اهل دانش گر نشینی گزند دین و دنیا را نبینی بر ذات فرمان روا و گیتی آرا از شروط کامگاری و لوازم جهانداری ست که گلشن با نزاهت مملکت را ابشاری چهاری شادابی بخشد و چمن با طراوت سلطنت را آبیاری رباعی سرسبزی دهد چراکه قصر مشید حکومت و قبه قویه دولت مانند قیام عالم بغیر عناصر اربعه و قوام بدن بجز اخلاط مربعه قوائم اربعه محکم و مرتفع نمی‌ماند اول علمای اتقیا دوم وزرای عقلا سیوم سفرای باذکا چهارم امرای شجاعت اشکا

لمولفه

شاه را باید که دارد چار صنف از چار نوع	تا بود دائم و قائم بر سریر سروری
عالم اتقی یکی دویم وزیر پر خرد	سیوم سفیر باذکا چارم شجاع صفدری
گر نماید اینچنین باشد شهی با برتری	ور نسازد اینچنین باشد ذلیل ابتری

حقا که ذات محمود براسے ملک و دولت شاه باز بلند پرواز صید کن اقبال و داور یکتا بر قولم گواه که نفوس ممدوحه بپاس ترقی جاه و حشمت شاهین اوج نشین اند و مال صحت وجود سلطنت بغیر اتفاق و قوت هر چهار رکن رکین مرقوم مثل اقامت قامت گیتی بدون امتزاج عناصر اربعه و مانند تندرستی تن بجز ارتباط اخلاط چهارگانه ممکن نیست آری هر چهار منصب اهل عمل برای استحکام سلطنت اسلام چون چهار رکن متین عمارت اند که پایداریش موقوف بر پایداری آنها است و بلی اربعه مشغله فی دول بنابر انتظام بادشاهی انام مثل چار اعضا دو دست و دو پای انسانی اند که سلامتیش منحصر بر سلامتی آن اعضا ست بر عقلا پوشیده نیست که خوبی چار لطافت مجوبه ایالت

اعنی سپاه و رعیت و خزینه و حکومت چون صفات اربعه معشوقان با ملاحت یعنی گرمی حسن و آن و اداو غمزه و کرشمه و ناز و انداز بی مشاطگی مشاطهای دولت چار ندکور حسنی ندارد و برعرفا مخفی و محجب نیست که گلستان کمال خاقانی بی کمال هر چهار ذوی العزت مسطور هیچ کمال بوستان بی کمال چهار سامان یعنی باغبان و آب روان و درستی خیابان و سرسبزی درختان لطفی نمیدارد اول برای بقای دین افضل عالم اکمل تقوی شعار دستکش از زخارف دنیای اذل و روآور بنفاوز عقبی بی بدل از واجبات جهانداری ست و بدست آوردن چنین مکمل و رعایت تکریم و تعظیمش بدرجه مفصل و مدام و دوام از و استماع نصایح و مواعظ نمودن و بران بشوق صادق عمل نمودن از مستلزمات عالمگیری **نظم**

کیست آن عالمی بعلم علم / زده اندر عمل بعلم قدم
شجرهٔ طیبش رسید لقب / دست کش از ازل بعلم و ادب
اصلها ثابتٌ بقوت دین / فرعها فی السماء والارضین
بیخ او در زمین دین محکم / شاخ او میوه ریز در عالم
گر بلغزد شکسته سر را پا / در ره دین ز نفس بد فرما
تیره ناگشته دست رو گیرد / عذر او را بلطف بپذیرد
شاه گر از فریب نفس حرون / پا ز میدان دین نهد بیرون
خر او در خلاب نگذارد / زان عنانش گرفته باز آرد
در همه رازها بود محرم / بر همه ریشها بود مرهم
قدم اندر ره هوس نزند / جز برای خدا نفس نزند
هرچه گوید برای حق گوید / راه حق را برای حق پوید
نه که پهلوی ظلم پردازان / بنشیند به قرب شان نازان
بخوشامد زبان کشاده کند / مدد هر ز ره فتاده کند
دور دارد فغان شان ز وبال / پاک سازد حرام شان چو حلال
شکم حرص و معدهٔ آزش / تا در از حرامها بازش
هرچه پیش آیدش چه تلخ و چه شور / نکند هیچ فرق چون بط کور
چون بط کور لقمه اندازد / گردن خون باسمان تازد
مگس ست آن و این چو ابنای سگ / خون سگ چون غذاش اندر رگ
آز ترک هوا و ترک هوس / سگ ز تقلیب هر گردد کس
سگ مگر هیچگاه کس نشود / قلب او غیر سگ مگس نشود

و علمای حق گو و اولیای راست خو به تقاضای حقانیت و مقتضای ربانیت بسلاطین با سیاست و خواقین پر سطوت کلمهٔ عدل و سخن صدق گفته اند و از خوف ظالمان و خشیهٔ ستمگاران پروای نکرده در ره غرا امر معروف و نهی منکر برشتهٔ تقریر خوش سفته و بادشاهان تقوی شعار کامگار آن نصایح ارجمند و پند دلبند را که به نظر هوای نفس سراسر تلخ و شوری نموذند باقتضای ایمان بسمع قبول تلقی نموده بدل و جان جا داده ❋

نظم ستایش سرایان نه یار تواند ❋ نکوهش کنان دوستدار تواند ❋ بنزد من آنکس نکوخواه تست ❋

که گوید فلان خار در راه ست	گمراه گفتن نکو میسروی	جفای تمام ست جور قوی
هر آنکس که عیبش نگوید پیش	هنر داند از جاهلی عیب خویش	مگو شهد شیرین شکر فائق ست
کسی راکه سقمونیا لائق ست	وبال ست دادن برنجور قند	که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت یکروز دارو فروش	شفا بایدت داروی تلخ نوش	**حکایت**

در تواریخ مذکورست و در کتب سوانح مسطور که در ملک سرزمین دکن که از مضافات هندست در عهد سلطان محمد شاه بهمنی عارفی بود زاهدی و عالمی بود عابدی مسمی بشیخ زین الدین که گلشن دین از آبیاری امر معروف ونهی منکر آن تقوی گزین سرسبزی داشت وگلزار امانی وآمال خلائق از برکات آبریزی آن عرفان آئین شادابی مشایخ وصوفیه عصر که دران زمان بودند ترغیب نفسانی وخوشامد سلطانی حاضر وغائب شرائط بیعت خلافت بردست سلطان بتقدیم رسانیدند الا حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمه بواسطه شرب خمر مردود واستماع مزامیر وسرود که سلطان علی سبیل الاعلان بآن گوش وزبان نجاست توامان داشت بیعت خلافت نکرد وگفت سزاوار خلافت الله تعالی فی الارض کسی باشد که درحفظ اوامر شریعت محمد وپاس نوامیس ملت احمد علی صاحبها الصلوة والسلام بجان ودل کوشد وپیرامون مناهی وملاهی نگردد پس از مرور قلیلی از سنین وشهور امری که باعث رنجش سلطان باشد واگرچه فی الحقیقت آن امر منهج عدل وصواب بود از خدمت شیخ بظهور رسید سلطانی آزرد کی سابق ولاحق را دستاویز الزام مرا مقتدای انام سفر ساخته پیام داد که یا در مجلس من آمده برخلافتم بیعت کن ویا اقرار بیعت بدستخط نوشته بفرست شیخ جواب فرمود که وقتی عالمی وسیدی ومخنثی گرفتار کفار گردیدند وآن اشرار ثلاثه گرفتا را به بتخانه بردند تا بت را سجده کنند والا کشند اول عالم را مکلف آن امر نامعقول شدند نامعقول بآیه کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ تمسک جسته اکراها باهزاران نفور سجده نمود وبرست وسید اقتدا بآن مقتدا نمود چون نوبت بمخنث رسید گفت مدة العمر بفسق وفجور وخبث وانجس بسر بردم ونه عالمم ونه سیدم که در پناه آن شرافت گریزم دم واپسین از سعادت شهادت چرا گریزم از میکدهٔ دنیا تلخی سجده بت نچشید واز شراب طهور عقبی شهد شهادت بکام جان ودل درکشید قضیه من مناسب بهمین قصه ست بحضورت وبیعتت نرسم واز گناه نترسم سلطان بغضب آمد وشیخ را تکلیف بیرون رفتن از شهر داد شیخ باهوش بی توقف مصلا معلی بردوش بروضه منوره شیخ برهان الدین علیه الرحمة رفت عصا ومصلی را بآئین پا آورده درحفظ وحصانت حضرت تقدس وتعالی نشست وگفت حالا مرد سلطان باید که مرا ازینجا بجنباند سلطان از اصرار شیخ

تشرع شعار از حرکت ناهنجار خویش پشیمان شد از سر اعتذار این مصراع بدست خود نوشته همدست صدر الشریعه بخدمتش فرستاد مصراع من زان توام تو زان من باش ×
آن عارف خطاپوش و عطاپاش فرمود که اگر محمد شاه غازی در حفظ مراسم شریعت محمدیہ علی صاحبها الصلوٰة والسلام صرف همت ساخته بجزابی مینخانها آبادی ملت سازد و قاضیان و عاملان را امر نماید که دربجا آوری ادا امر معروف و نهی منکر مساعی جمیله و مجاهدات جلیله بکار آرند از من فقیر اورا دوستری نباشد و در جواب سلطان بدست کرامت نشان این دوبیت کرم عنوان بقلم آورد رباعی تا من بزیم بهانه جوئی نکنم × جز نیکدلی و نیک خوئی نکنم × آنها که بحال من بدیها کردند گر دست رسد بجز نکوئی نکنم × سلطان محمد شاه از لفظ غازی که بر زبان فیض ترجمان شیخ جاری شده بود فرخنده فال خوشحال شد حکم نمود که کلمه غازی در لقب او بیفزایند و از تمام مملکت دوکانهای حماقت جوشی میفروشی خراب و برباد ساخت و در ترویج شریعت بیضا و دین معلی مساعی بکار برد و دزدان و راه زنان که مشهور اکناف و مذکور اطراف بوده مسافر و متردد را می رنجانیدند همگی همت عالی نهمت بدفع آن فرقه واجب الدفع مصروف داشته بعاملان و مرزبانان بلدان فرمان سلطانی صادر فرمود که فرقه ضاله را بقتل و غارت رسانیده سرهای شقاوت رسا را بدرگاه بفرستند عمال دولت حسب فرموده آن باصولت بعمل آورده باعانته تعالی در مدت شش ماه و بست روز سرهای آن حرامیان تیره روز ببارگاه اقبال اندوز رسانیدند و جمیع وسعت ولایت از کثافت وجود خار و خاشاک آن مفسدان مصفا و پاک شد و سلطین و مسافرین بآرام شدند سلطان محمد شاه چنین کارهای عدالت دستگاه محض بواسطه حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمة بظهور میرسانید و گلزار آخرت خود را بآبیاری خدمت شریعت پرمنفعت می آرائید و پیوسته بخدمت شیخ تقوی سرشته ابواب مراسلات مفتوح داشته لوازم مخالصت بتقدیم میرسانید شیخ بزرگ نیز از امر معروف و نهی منکر او مسرور و مبتهج شده مکتوبات دوستانه برقلم کشیدند و از شرائط پند و اندرز خود در امعاف نمی گردانیدند

حکایت

در اخبار سلاطین اخیار آمده که سلطان محمود خلجی مالویه که در فرمانروائی ملک مالوه که ولایتهای هندست شاهے بود شجاعے و تقوی اندیشے از کمال دیانت ضابطه داشت که طعام خاصه اش از وجه حلال ترتیب می یافت و در سفر گندم و برنج و روغن و جامه از همان وجه جائز همراه میگرفت و سبزیها بر تخته کاشته میبرد وقتی که بر نظام شاه بهمنی دکنی بعد از رزم غالب آمد ملک دکن را در تسخیر آورد و احمد آباد پای تخت دکن را مدتی محاصره کرد

از منجمله اطعمه بقولات تمام شد مولانا شمس الدین حنفوی کرمانی را که در مقبره شان خلیل الله علیه الرحمة رحیل اقامت بود طلبداشته گفت که بسبزیهای خوردنی که از وجه حلال همراه داشتم بیا پای سیخ اگر بقولاتی کاشته باشی بهاتا مطبخیان بقیمت گران خرید نمایند مولانا شمس الدین حقگو آن حق شنو ارشاد نمود که ای سلطان سخنی که موجب استهزا و خنده باشد مگو و مضحکه متقیان مشو بر مملکت اسلام لشکر کشیدن و مسلمانان را کشتن و تاراج کردن و در خوردن و پوشیدن و لسبزی خورش بسبزی تقوی و تشرع جستن از عقلمندی بعید و از هوشمندی ناپسندیدست سلطان محمود خلجی آب در دیده کرد و گفت کلمهٔ حق گفتی و راه راستی جستی **للموصی** کلامی که باشد صداقت نژاد دهد منفعت با کمال مراد **حکایت** مورخان در اخبار ترکستان و آثار مغولستان قصهٔ دلکش آورده اند و رشته بیان را بجواهر زواهر حکایت با صداقت خوش سفته که تغلق تیمور خان بادشاه نومسلمانان مغولستان شاهی بود اسلام شعار و خسروی اقبال یار و در آن زمان بعنایت حضرت منعم و دیان جلت هدایته عارفی بود اشرفی و سراپا شریعت مقام حقیقت بین و خوشه معرفت از خرمن معارف چین مولانا شیخ جمال الدین علیه الرحمه در آن زمان که هنوز تغلق تیمور خان بنور ایمانی منور و بمفاز خانی فائز نشده بود روزی در صید گاهی به نشاط شکار نشاطی داشت که ناگاه جناب معرفت دستگاه شیخ جمال الدین علیه الرحمه را بران انبساط گاه گذر افتاد تغلق تیمور خان باغوای شیطان نهایت مکدر شده بخدمت آن عالی درجات بسفاهت پیش آمد اشاره به سگ شکاری نموده بشیخ گفت که تو بهتری یا این حضرت جمال الدین عاقبت بین فرمود که اگر وقت گذر از جهان با نور ایمان باشم بهترم و الا از من سگ خوشتر تغلق تیمور خان از کیفیت ایمان استفسار نمود حضرت شیخ بر فیضان حقیقت ایمان بیان داشت تغلق تیمور خان بهدایت حضرت سبحان نزه حمده از استماع آن حقیقت معرفت استماع بگریست و بحیات ابدی برزیست **بیت** گر بقدر حسرت ما دیدهٔ دل میگریست ابر از کم مایگی بر حال دریا می گریست

غزل
رفتی و نقش پای تو دیدم گریستم
تا زهر دوری تو چشیدم گریستم
میخواستم که نامه شوقت رقم کنم
خود را بپای سرو کشیدم گریستم

نام ترا ز هر که شنیدم گریستم
گردید صرف گریه سراپای من چو شمع
هوی لسان خامه کشیدم گریستم
ای دل بکربلای محبت شدی شهید

مانند کودکی که شود تلخ کام او
پایان کار خویش ندیدم گریستم
از یاد قامت تو چو آب روان بباغ
در ماتم تو جامه دریدم گریستم

و بخدمت فیض درجت آن با معرفت عهد بست که تا وقتی که بیاوری حضرت باری تقدس امداده بعزت خانی معزز و بشرافت جهانبانی مشرف شوم لا محاله نزد من قدم رنجه فرمای و کلبه احزان مرا بنور حضور خود منور نمائی اگر آن طائر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته ز پیرانه سرم باز آید

دارم امید بدین اشک چو باران که دگر ❁ برق دولت که برفت از نظرم باز آید ❁ که سیما درسان زمان بشرف ایمان مشرف خواهم شد شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد ❁ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ❁ آن دلی واقف معارف خفی و جلی از شنیدن آن مژده سعادت اندوده بکمال خوشی و نهایت خوشحالی تغلق تیمور خان را وداع نموده راه خود گرفت و چون وقت انتقال آن شیخ صفا حال از دار پرملال اتصال یافت به پسر سراپا خیر و هدایت آگین شیخ ارشد الدین وصیت کرد که چون بعنایت ایزد جهانبان عزبرانه تغلق تیمور خان خاقان شود پیش او برو و تذکیر وعده را شده ایمان آوردن که با من کرده ست بکن لیکن برنیامد که باعطاء حضرت منان جل اقتدانه تغلق تیمور خان در ولایت جته مغولستان خان صاحب فرمان و فرمانروای آن گیتی ستان گردید مولانا بادین مهین شیخ ارشد الدین جهت یاد دهی تقبل ایمان بوردوی تغلق تیمور خان رفت چون بوردوی خان خوشخو و اسلام جستجو رسید و ملاقات متعذر دید لهذا هر روز اذان کفرسوز نماز دلنواز قریب بوردوی خان سعادت نشان گفتن آغاز نهاد روزی خان سعید آواز اذان رشید بشنید و شیخ کبیر و حمید را پیش خود طلبید و از شیخ باکمال کیفیت حال استفسار نمود مولانای ارشد آن اسعد حقیقت حال و سرگذشت وصیت حضرت شیخ جمال الدین علیه الرحمه پدر خویش بیان نمود تغلق تیمور خان گفت که از روزیکه بانعام حضرت خالق جهان کثر نواله تا خان و حکمران شدم هر روز و هر آن وعده قبول ایمان خاطر قران و ضمیر اقتران می باشد و حقا که شوق حصول این سعادت فراموشم نیست و تنها که عشق این معشوق فرحت افزا محو خاطرم نی شعر خوش آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و زپی جانان طلبم و بهدایت هادی کبیر تبارک کبریایه خان ملک گیر تنبگیر آن شیخ کبیر از سر صدق ایمان آورد و بصفای نیت مسلمان شد و متاع شرافت از روی بازار و این اندوخت و بسرمایه کرامت در وسعت کونین بسرخروئی چهره برافروخت الحمد لله تعالی علی ذلک حمدا کثیرا شعر خوش آن دل که شهید است بر روی دوست خوش آن دل که شد منزلش کوی دوست من بعد یک یک از امرا قشون و لشکر را در تخلیه طلبیده دعوت ایمان و ترغیب اسلام نمود و گفت که اگر مسلمان نشوی هر آئینه ترا بقتل رسانم نخست از همه امرا امیر الامرا را بخواند و بترغیب ایمان و به تهدید بشرط عدم قبول آن فرمان گوشید امیر الامرا اگر بیست و گفت که عرصه سیسال است که تقاید توفیق حضرت اله جل و علا بر دست صلحای کاشغر ایمان آورده ام و بسعادت اسلام مستسعد گشته لیکن از بیم سیاست خان و خوف ایذا و اضرار اخوان کفر توامان بر زبان نیاورده ام شعر سر بیست درین سینه که گفتن نتوانم گفتن نتوانم و نهفتن نتوانم شعر عمر چون تصویر صرف راز پوشی شد مرا هر دو لب چسپیده مشق خموشی شد مرا شعر بسکه از نامحرمان پوشیده دارم راز خویش همچو خط ستر با پایم

سرمه آواز خویشتن **شعر** سکوت داد نشاط دگر درین چمنیم ۞ سخن نگفته بدل شد چو غنچه در دهنم
پس ازان بافضال ایزد منان عمت هدایته خان هدایت توامان همه امرا لشکر و جمیع کبرا سلطنت را
مسلمان ساخت الحمد لله تعالی علی ذالک حمدا وافرا و متکاثرا و به میمنت و خجستگی اینکه تغلق تیمور خان بشرف
ایمان مشرف گردید و بیمن برکت اسلامی در عقبی جنتی گردید و در دنیا در جهانبانی زیاده تر از گیتی
ستانی آبا و اجداد خود بمرتبه شاهی رسید که نیاکانش از چند پشت حکمران جته مغولستان
بودند و او بر جته مغولستان و مملکت توران خاقان گردید و کامران این همه بلندیی و ارجمندی بسبب
فرخی ایمان و اسلام باید فهمید ع زمین و آسمان در می کشی فرمانبرت گردد × سرت چون گرد از مستی
جهان گرد سرت گردد × آری کار سعادت نثار ایمان سرلسر بزرگی دهی و بلی تاثیر فرخندگی تخمیر
اسلام سراسر سترگی بخشی ست بر هر ذره که انوار ایمان تافت در همایونی برفعت آفتاب برافراشت
و بر برکاهی که سعادت اسلام متوجه شد در عظمت از رفعت کوه بلندتر افراشت ع تا سایه
مبارکت افتاد بر سرم × دولت غلام من شد و اقبال چاکرم × شد سالها که از بر من رفته بود بخت ×
از دولت وصال تو باز آمد از درم × **حکایت** صاحبقران اکبر امیر تیمور گورکان مظفر که بفضل
مفضل حقیقی و عطا معطی تحقیقی جل اسمه بادشاهی عظیم الشان و سلطانی سمو المکان بوده ست و مهابت
وافر و سیاستی متکاثر داشت **شعر** چو بر ابرش تندگشتی سوار × بلرزیدی از هیبتش کوهسار × وقتی که
بفرمان حضرت خالق جهان عز ذکره بر ولایت خراسان استیلا یافت و بلده تایباد بتقریب زیارت
سراسر سعادت حضرت سراپا شریعت و یکسر معرفت جناب عرفان ارشادی مولانای ابوبکر زین الدین
تایبادی علیه الرحمه که بخدمت فیضدرجت نسبت بیعت درست داشت نزول نمود و بحضور شیخ پرنور
رفعت و سعادت مجالست و شرافت مکالمت دریافت بخدمت شیخ عرض کرد که ملک غیاث
الدین ترک را که فرمان فرمای این دیار بود و جناب از ارتکاب شرب خمر عصیان مآب چرا
منع نه فرمود حضرت شیخ در جواب گفت که منع کردم نشنید حضرت خدای عم عفوه ترا بر وی گماشت
اگر تو هم نخواهی شنید دیگری را بر تو خواهد گماشت در خاطر سلطان تیمور خان کلام آن با عرفان اثر
عظیم نمود ع سخن که آن ز طبع پاک و ز غرض خالی ست × اگر بسنگ بگوئی در و اثر باشد × و از غایت
تاثیر از پیش شیخ گریان برخاست و وداع شد ع شورش گریه گرانیست که من می بینم × بر دل
و دیده ندانم که چه طوفان گذرد × **حکایت** در کتاب مستطاب مستملی فتوحات مکی که تصنیف شیخ عالم
علوم ظاهری و عارف انوار باطنی و واقف مشاهدات جلی و ماهر مکاشفات خفی محی الدین عربی علیه الرحمه

مسطورست که حضرت شیخ مذکور میفرمایند که در بلاد مغرب یکی از برادران من بادشاهی بود صاحب اسلام یحیی بن نعمان نام و در عهد وی شیخی بود با ارشاد و مرشدی با ارشاد و سراپا تقوی مجسم ابو عبد الله اسم که از خلق منقطع گشته بود و در آمد و شد مردم بر روی خود بسته روزی شاه یحیی با خیل و حشم میرفت و شیخ ممدوح نیز با گروه مریدان می گذشت در آن راه هر دو شاه ظاهر و باطن دستگاه برخوردند شیخ بسلطان سلام کرد سلطان جواب سلام داد و سوال نمود که ایها الشیخ با این لباس حریر و جامه فاخره و دلپذیر که در بر دارم نماز درست ست یا نه شیخ تبسم نمود و ارشاد نمود که حال تو بمثال سگی که در مردار افتاده سراپا بنجاست آلوده باشد و از رشاشه بول اجتناب کند شکم از حرام مملوست و در مظالم عباد مو بمو و از مسئله حریر و صحت نماز سوال میکنی یحیی بگریه شد و از اسپ فرود آمد دست در دامان شیخ زد و ترک سلطنت کرده بقیه عمر در خدمت وی بسر برد رحمهما الله تعالی اشعار سمنبویان غبار غم چو بنشینند بنشانند × پریرویان قرار از دل چو بستیزند بستانند × بفتراک جفا دلها چو بربندند بربندند × ز زلف عنبرین دلها چو بگشایند بفشانند × شیخ عارف آن تارک دنیا سیر سبز زخارف را بخانه برد و به تعلیم عرفان کوشیدن آغاز نهاد و بعد سه روز ریسمانی داد و فرمود که ایام مهمانی آخر شد اکنون بقتل نفس بر خیز و بجوش و هیزم بفروش یحیی بصد خوشی هیزم بر سر گرفتی و ببازار شهر که سالها در آن بعزت سلطنت و عظمت حکومت جهانبانی و کامرانی نموده بود بردی و بفروختی و از وجه قیمت آن اندکی بقوت خود صرف کردی و باقی تصدق نمودی هر گاه سائلی از شیخ ابو عبد الله مستدعی دعا گشتی گفتی از یحیی طلب دعا بکنید که او بحلاوت ایمان شیرینی سلطنت گذاشته بزهد آمده اگر من مبتلا بودمی شاید بمنع نفس سرکش از ترکش و تجرید باز ماندمی ؎ بزرگان نکردند در خود نگاه × خدا بینی از خویشتن بین مخواه × **حکایت** حضرت خالق و هادی و جناب رازق الی یوم التنادی عز خلقه و عم رزقه لعمدة العارفین و زبدة السالکین قطب زمان فرید دین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین مرشد ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان فیضان ایمان بآن اندازه عنایت و عطا فرموده بود که تربیت یافتگان صحبت اکسیر خاصیت باندک زمانی و کم ایامی لباس تقوی بر بر و دوش و زیور ورع در گوش بهوش ظاهر و باطن آراسته بحمیت ایمانی و غیرت اسلامی زبان بمواعظ و نصایح امرا و فقرا و شاه و گدا برابر متحرک میداشتند و بجز خوف الهی عز و علا خشیت و دهشت احدی بخاطر نیاورده لب بپند و اندرز ادنی و اعلی دلیرانه و بی باکانه میکشادند و بهدایة جل ذکره درین آوان گروهی بلا عدد و انبوهی بلا حد بلا تصنع به برکات انفاس حضرت شیخ قدس اساس مظهر معنی این آیه کریمه شده بود یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این اخبار میکند از صورتیکه در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس و بحرین و بعضا از دین گشته باز استاد جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد

که اگر کسی مرتد گردد و دین حق بی یار و مددگار نخواهد ماند فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یُحِبُّهُمْ آنکه او دوست میدارد ایشان را وَیُحِبُّوْنَهٗ و ایشان دوست میدارند او را اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِیْنَ سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت رو به ابوموسی اشعری کرد و گفت هُمْ قَوْمُ هٰذَا یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنجهزار از بجیله و کنده و سه هزار از سائر قبائل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنانند که این قوم ابابکر صدیق است رضی الله تعالی عنه و اصحاب او از مهاجرین و انصار رضی الله تعالی عنهم که بر اهل ردت جنگ کردند یُجَاهِدُوْنَ صفت آن قوم می کند و میگوید جهاد می کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا وَلَا یَخَافُوْنَ و نه ترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم اوست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ عطا میدهد هر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل کننده است عَلِیْمٌ بر خلق خود دانا به کسی که استحقاق آن دارد و چرا چنین پایه فضیلت نمی اندوختند که بفضل مفضل جل فضله از روضه هدایت شیخ مظهر رحمت از ثمار تقوی و ورع چیده بودند و چسان اینچنین پایه شرافت حاصل نمی نمودند که بانعام منعم عمت نعمته از حدیقه ارشاد مرشد سراپا صلاح و سداد اثمار رشد و سعادت بکام و دهان جان و ایمان خوش خورده

نظم

سایه یزدان چو باشد دایه اش / وارهاند از خیال و سایه اش
سایه یزدان بود بنده خدای / مرده این عالم و زنده خدای
دامن او گیر زوتر بیگمان / تا رهی از آفت آخر زمان
کیف مد الظل نقش اولیاست / کو دلیل نور خورشید خداست
اندرین وادی مرو بی این دلیل / لا احب الآفلین گو چون خلیل

بعنایت حضرت خدای عالیشان نشان عالم تقوی توامان و ورع اقتران آنست که خشیت غیر الله در سویدای قلبش جای گیر نباشد و سوای حضرت قهار نعوذ بالله تعالی من قهره از خشم و غضب احدی نترسند در حدیث صداقت تحدیث در صفت عالم حقانی و فاضل ربانی وارد شده قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْعَالِمُ اِذَا اَرَادَ بِعِلْمِهٖ وَجْهَ اللّٰهِ هَابَهٗ کُلُّ شَیْءٍ وَاِذَا اَرَادَ اَنْ یَّکْنِزَ بِهِ الْکُنُوْزَ هَابَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ رَوَاهُ الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ معنی اینست که حضرت رسول مقبول علیه صلوة و سلام ناسعدود فرمودند وقتی که عالم حقانی به علم خود اراده حصول رضای حضرت جل و علی می نماید و علم را در استرضای حضرت خدای متعالی بعمل می آرد از وی هر شی از اصل و فرع می ترسد و وقتی که بعلم قصد

[illegible]

بسیار فراهم آوردن غرض نهمت دنیا سراپا فنا می کند از هر چیز عزیز و نه چیز مهتر سید روایت کرده است این حدیث را عالم صدق سلسلهٔ حضرت دیلمی علیه الرحمه از صحابی سر بسر اقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه و عنها حکایت منظومه

حکایت کنند از بزرگان دین
حقیقت شناسان عین الیقین
که صاحبدلی بر پلنگی نشست
همی راند رهوار و ماری بدست
یکی گفتش ای مرد راه خدا
بدین ره که رفتی مرا ره نما
چه کردی که درنده رام تو شد
نگین سعادت بنام تو شد
بگفت ار پلنگم زبونست و مار
وگر پیل و کرگس شگفتی مدار
تو هم گردن از حکم داور مپیچ
که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم بفرمان داور بود
خدایش نگهبان و یاور بود
محالست چون دوست دارد ترا
که در دست دشمن گذارد ترا

قوله نعم ما قال مولانا الصوفی المعنوی علیه الرحمه حکایت منظومه

در بیان این شنو یک قصه
تا بری از سر گفتم حصه
تا عمر آمد ز قیصر یک رسول
در مدینه از بیابان نغول
گفت کو قصر خلیفه ای حشم
تا من اسپ و رخت را آنجا کشم
قوم گفتندش که او را قصر نیست
مر عمر را قصر جان روشنیست
گرچه از میری ورا آوازه ایست
همچو درویشان مر او را کازه ایست
چون رسول روم این الفاظ تر
در سماع آورد شد مشتاق تر
دیده را بر جستن عمر گماشت
رخت را و اسپ را ضایع گذاشت
هر طرف اندر پی آن مرد کار
میشدی پرسان او دیوانه وار
کین چنین مردی بود اندر جهان
وز جهان مانند جان باشد نهان
جست او را تاش چون بنده بود
لاجرم جوینده یابنده بود
دید اعرابی زنی او را دخیل
گفت عمر نک بزیر آن نخیل
زیر خرما بن ز خلقان او جدا
زیر سایه خفته بین سایه خدا
آمد او آنجا و از دور ایستاد
مر عمر را دید و در لرزه فتاد
هیبتی زان خفته آمد بر رسول
حالتی خوش کرد بر جانش نزول
مهر و هیبت هست ضد همدگر
این دو ضد را دید جمع اندر جگر
گفت با خود من شهان را دیده ام
پیش سلطانان مه و بگزیده ام
از شهانم هیبت و ترسی نبود
هیبت این مرد هوشم را ربود
رفته ام در بیشهٔ شیر و پلنگ
روی من زیشان نگردانید رنگ
بس شدستم در مصاف و کارزار
همچو شیر آندم که باشد کارزار
بس که خوردم بس زدم زخم گران
دل قوی تر بوده ام از دیگران
بی سلاح این مرد خفته بر زمین
من بهفت اندام لرزان چیست این
هیبت حقست این از خلق نیست
هیبت این مرد صاحب دلق نیست
هرکه ترسید از حق و تقوی گزید

ترسد از وی جن و انس هر که دید سلطان ولایت و شاه سلطنت را واجب و زیبا که با چنین علمای حقانی و عرفای ربانی که فضائل و محاسن شان سمت تحریر یافت در خلوت و جلوت مجالست و مصاحبت نماید

و در اوقات داد دہی و عدل نہی و ساعات فرمان روائی و کشور کشائی بشنیدن کلمات این گروہ تقوی شکوہ عقل و ہوش افزودہ باشد و مراتب دولت و اقبال بلند نمودہ ❁ پند حکیم صیقل آئینۂ دل است ✱ مقصود ہر دو عالم ازین پند حاصل ست ✱ ہر کہ باعلای تقوی انتما کہ ہما طبعان اوج سعادت اند موافقت کردہ نرد مطاوعت در باخت لاجرم بعطاے حضرت یزدان یکتا جلت رحمتہ سعادات دوجہانی یافتہ ❁ ہیچ تریاقند دانایان دہر ✱ قاتلند اے خواجہ نادانان چو زہر ✱ ❁ دیدن دانا عبادت این بود ✱ فتح ہر باب سعادت این بود ✱ دوم بنا بر پاس آئین سلطنت و براے حفاظت قوانین مملکت وزیر خوش تدبیر خرد تخمیر عدل پذیر امانت قرین و دیانت نشیمن مومن پاک اعتقاد و مسلم طہارت نہاد سراسر قواست و سر بسر کیاست بحضور سلاطین پر نور و شاہان معدلت ظہور بر ضرور و بدست آوردن دانای مذکور بر ہمت صاحب فرمان از واجبات امور نظم

شاہ را ہیچ چارہ نیست گزیر ✱ ہر کسی لیک و لیک ز ریش نیست
مقبلی مشفقی نکو کارے ✱ دستش از مال نیک و بد کوتاہ
ہمہ را خویش خویش پندارد ✱ سر این اشتقاق سہل مگیر
می کشد بار خلق بر در شاہ ✱ تا نہ نیفتد ز خلق بر شہ زور
از کفایت گری نہ پیچد سر ✱ از فقیہی بہ راہ شرع مشیر
بوزیری کسے بود در خور ✱ نیک کردار و راست گفتارے
با صغیران خورد غم پدرے ✱ خویش را بیندریش نگذارد
وزر بار و وزیر بار کش است ✱ میشود شان ز ظلم شاہ پناہ
بکند تیرہ عالم از تو رہ ✱ بر کفایت گران نہ بندد در
از وزیر آنچنان گزیرش نیست ✱ کز ہمہ بعد شہ بود برتر
دلش از حال دیو و دد آگاہ ✱ با کبیران زند دم پسرے
باشد از وزر اشتقاق وزیر ✱ خاطر او بزیر بار خوش است
می کشد بار شہ بہ ضبط امور ✱ نفگند تخم سعی در شورہ

در حدیث صدق کار از حضرت سید ابرار و سرور انبیاے سراپا انوار بروی درود بیشمار چنین آمدہ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ تَعَالٰى صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ إِذَا اَرَادَ اللهُ وقتی کہ خواہد خدای بپادشاہ نیکی اِجْعَلْ لَهٗ وَزِيْرًا صَادِقًا بگرداند براے وی وزیر راست گفتار و راست کردار اِنْ نَسِيَ ذَكَّرَهٗ اگر فراموش کند بادشاہ حق را یاد دہد وزیر اورا وَاِنْ ذَكَرَ اَعَانَهٗ و اگر یاد کند یاری دہد اورا کہ موجب یادت ذکر و ثبات بران شود وَاِذَا اَرَادَ اللهُ غَيْرَ ذٰلِكَ بِاَمِيْرٍ و چون خواہد خدای تعالی جز خیر را یعنی بدی را بہ بادشاہ جَعَلَ لَهٗ وَزِيْرَ سُوْءٍ بگرداند مر اورا وزیر بد گفتار و بد کردار اِنْ نَسِيَ لَمْ يُذَكِّرْهُ اگر فراموش کند یاد نہ دہد اورا وَاِنْ ذَكَرَ لَمْ يُعِنْهُ و اگر یاد کند یاری ندہد اورا و وزیر مشتق ست از وزر بکسر بمعنی گرانی و وزیر بر میدارد بار ملک را و اعانت

عہ بیہقی الامام فی مرام

می کند او را شریک ست با وی در بزه یا از وزر بفتح بمعنی پشت پناه و مناسبت این معنی نیز ظاهر
رَوَاهُ اَبُوْدَاوُدُ وَالنَّسَائِيُّ × اول از شرائط وزارت آنست که همیشه و مدام خاطر سلطان سلطنت
مقام را راغب خیرات و شائق حسنات دارد اگر بعنایة تعالی شوق شاه باتباع شریعت شرافت
پناه و عبادت حضرت اله عز وجل باشد بصد جان و هزار دل دران امور ممد و معاون سلطان سعادت
ظهور باشد و اگر عیاذا بالله تعالی مزاج بادشاه از روش شریعت مخالف و از طریق صواب عدالت
و نصفت منحرف باشد باید که از حضرت هادی مطلق جلت عظمته مدد خواسته بافکار خوشتر و پسند
تدابیر بهتر و دلپسند بطوریکه موثر افتد و نهجی که طبع سلطان متنفر نگردد خاطر صاحب فرمان را از جادهٔ
نوزدی باطل بسوی کام زنی شاه راه حق و کامل گرداند تا وقتیکه مزاج سلطان مستقیم بر دین
قویم نگردد از کوشش و سعی اصلاح آن دست جد و کد باز ندارد و اگر چنین نکند و تظلم و بیداد و فسق و
فساد سلطان راضی و همداستان شود لاجرم بروز قدم و ساعت مواخذه ستم دوزخ قرار و گرفتار
عذاب نار گردد نعوذ بالله تعالی منه و سلطان را باید که برای وزارت آنرا پسند نماید که نیکو و خدا ترس
و آبادان کار و معامله فهم و کافی و قدر مردم شناس و در خیر اندیشی وافی باشد چرا که صلاح و فساد مملکت
با خیر و شر وزیر وابسته ست ع جز بخردمند مفرما عمل × گرچه عمل کار خردمند نیست × وزیر نیک
سیرت و نیکنام باید که نیکنامی شاه از و بود و سلطان وزیر را چند قدرت و دست رس دهد که سروران
سپاه و مقربان بارگاه از و تخلف کردن نتوانند × حکما گفته اند که وزیر پاک دین و معاندین و از ال
ظلم کوتاه دست و در اشاعت عدالت طویل الید و دانا و بینا و آبادان کار و عمارت شعار باید و هر کرا
عملی فرماید بدانائی و طبع خود سنجیده و سزاوار آن فرماید نه به سفارش و شفاعت دیگری و فرومایگان را
عمل ندهد و کسی را که قابل تربیت شناسد شایستگی او را بسلطان عرض دارد و او را بافزونی مرسوم و
اقطاع خوشدل سازد تا دیگران امیدوار شوند و در کارها کوشش کنند و گفته اند که عجب و غرور اگرچه از
سائر خلق مذموم ست لیکن از وزیر زیاده تر ناپسندیده ست وزرا هر چند که بزرگ
شوند عجب و کبر شعار خود نسازند ع تکبر ز دانا بود ناپسند × غریب آید این معنی از هوشمند
تکبر بود عادت جاهلان × تکبر نیاید ز صاحب دلان × **فائده** وزیر
اگرچه دیانت شعار باشد و خائن و تبه کار نباشد لیکن از بادشاه ترسان و لرزان
ماند که وزیر را به نسبت سائر خلق خوف و ترس سلطان زیاده واجب است
بیت گر وزیر از خدا بترسیدی × همچنان کز ملک ملک بودی

فائده وزیر را باید که اگرچه اولی الامر خورد سال بود او را بزرگ داند با او آن معامله کند که با بزرگان کنند
که مثل پادشاهزاده مثل بچهٔ شیر است که او را آموختن دریدن حاجت نیست مصرعه که بطفل مبدأ فطرت شناوری داند
بیت ز شیران چه زاید مگر شرزه شیر * چنان چون پدر نام دارد دلیر * فائده وزیر با خاص و عوام
خلائق منصف و با طبقات رعایا و عساکر برافت و رحمت متصف باشد در توفیر اموال و تکثیر خزائن رعیت
و سپاه را برباد ندهد بلکه کفایتی که در مال سلطنت کند آن باشد که در عمارت و زراعت سعی و کوشش فراوان نماید
و جاهای ویران آباد ان سازد تا توفیر زر و توقیر او پیش سلطان دادگر پدید آید فائده پادشاهی وزیر را معزول
نمود فرمود برای مسکن خود جای بگزین که با قوم خویش آنجا باشی وزیر معروض نمود که چند دیهی ویران بده تا آباد
کنم در ان باشم ملک بنا بر عطای دیهات خراب امر کرد هر چند بتلاش چند قری ویران حیران ماندند لیکن نیافتند
وزیر عرضداشت که ایها الملک من نیز میدانستم که مملکت تو ویران و خراب نیست لیکن بمصلحت آن التماس داشتم
که چنان آباد که از من گرفتی حالا کسی را بده که چون از و باز خواهی همچنان آباد ان بتو سپارد ملک عذر خواست
و او را باز بر منزلت وزارت برگماشت فائده وزیر عظمت نامه و توقیع خود بزرگ شناسد و زنهار رقم دریغ
بقلم نیارد و عاملی را که بفرمانش کاربند نشود بعقوبت شدید گرفتار سازد و الا کار وزارت چنانکه میباید بر نیاید
و در نظر خلق سبک نماید بیت دروغ ای برادر مگو زینهار * که کاذب بود خوار و بی اعتبار فائده
بهدایت ملک خبیر جل علمه وزیر پر تدبیر از حال مملکت دشمن آگاه باشد که از کیفیت ولایت والی خود آگاهی دارد
و بر همه احوال ملوک و سلاطین جهان باخبر باشد و اخبارشان بسلطان رساند تا پادشاه را از حال دوست و دشمن
خبر باشد و دانائی و عقلمندی وزیر بر شاه ظاهر شود فائده در دنیا تباه تر از دو کس نیست وزیری دانا که وزارت
شاه نادان اختیار نماید نظیرش طوطی را با زاغی در قفس کردن باشد شعر من ز دل تنگ و دل ز من تنگ است
صحبت من چو شیشه و سنگ است وزیری که عاشق زن جوان باشد گفته اند زن جوان را تیری در پهلو نشیند به که پیری
شعر زن کز مرد بی رضا برخیزد بس فتنه و جنگ ز آن سرا برخیزد فائده وزیر را ناگزیر است که از مسکرات
حماقت تأثیر و مزامیر نجاست تخمیر پرهیز و برکران باشد که از ان درین دوران غفلت خیزد و در آن جهان موجب
عذاب نیران گردد نعوذ بالله تعالی منه و همیشه با سلطان همراه و قرین ماند چرا که دشمنان اگر سلطان را تنها
یابند در غیبت وزیر غیبت او کنند فائده وحسب استطاعت از واقعات و سوانح مجلس سلطان آگاهی
دارد و خبرگیران دربار شاه سلطنت دستگاه باشد فائده و از اموال سلطنت و شاهی تنگدستان تباهی
و مستحقان سزاوار عطای را دستگیری نماید که در آن نیکنامیش و حسن صیت سلطانش باشد فائده و در ایام معزولی
و بیکاری از کسانیکه در زمان نصب و عمل اظهار دوستی میکردند و در وقت عزل از آن دست کش باشند شکایت نکنند

چراکه باعث کم شدن خود است و هیچ فایده بجز کمی اخلاص و زیادتی کدورت مستفاد نیست **فائده**
به هدایت حضرت خدا عز و علا عقلا در باب آداب وزرا فرموده اند که وزرا را پاس و محافظت پانزده
شرائط ضرور است والا امور پر فتور اول آنکه در هر امر رعایت حق خود فوت و فروگذاشت نسازند دوم
احتیاط حزم و انضباط عزم یعنی از انجام مهام غافل و از عواقب انتظام ذاهل نباشند چراکه منزلت وزارت
دشوارترین منازل است و محسود اقران و اماثل خاصه در حد مخصوص خاصان شاهی است و جای رشک
شریکان منصب وزارت و دستگاهی باغوای شیطان مشلکان مرتبت و منصب مدام بساختن دام مکر
و فریب قیام نمایند و دوام در پی آن باشند که او را ماخوذ و ملام و وجود عزتش قرین انعدام سازند بر این
تقدیر بنا بر نجات از تزویر حاسد بر تقصیر وزیر را تدبیر به از راستی و دیانت و بی طمعی و امانت نیست اللهم
ارزقناه آمین **بیت** امین و بد اندیش طشت اند و مور * نشاید در و رخنه کردن بزور * سوم دلیری در
ساختن امور بزرگ و دلاوری در پرداختن کارهای سترگ چهارم تلافی در تقدیم خدمات نیک اندیشی و پاداش
حشم در بجاآوری لوامر وفاکیشی پنجم تنبیه سرکشان و عدوان و مالش دشمنان و باغیان ششم آماده شدن
بنا بر حوادث روزگار و عدم غرور از تقرب سلطان کامگار بفحوای این مقال که در عقب هر کمال زوال است
و ملحوظ داشتن این خیال که هر عمل را عزل لا محال هست و هر دولت را نکبت بر اتصال **شعر** خواجه بر دولت
اعتماد مکن * که غلامی گریز پایی هست **فائده** . بوزیری گفتند که برای خود چرا سرائی سازی جواب داد
مرا درین شهر دو سرا است یکی خانه دیوان تا که در عمل باشم دوم زندان وقتی که با عزل شوم هفتم نگاهداشت
مساوات میان شاه و سپاه و رعایاے عاجزی دستگاه و بجز عدل میل جانبی نکردن و بغیر انصاف
خیال طرفے ننمودن تا بر احدے ستمی و بر فردے ظلمے نرود و در امور وزارت امر هذا شاق ترین است
مگر بهدایت و عنایت حضرت عز و علا از سهل ترین **بیت** اگر جانب حق نداری نگاه * گزندت رساند
هم از بادشاه هشتم قرار داد قواعد سراپا فوائد و تعیین ضوابط آسایش روابط تا هرکه بران عمل کند
ثواب آن بوی عائد گردد **بیت** نیکوان رفتند و سنتها بماند * وز لئیمان ظلم و بدعتها بماند *
نهم در امور کلیه کفایت خود ظاهر ساختن و در اشغال سلطنت عالیه در مواقع اسراف سرسری کافی شدن
که کفایت وزرا در تمهید مصالح دولت و تنظیم امور سلطنت سودمند از آن است که به بیان آید دهم قدر
عمل دانسته در کارسازی و دوست نوازی پیوستن و بانجاح حاجات خلائق کوشیدن و عقده کشائی
کار وابستگان علائق کردن **بیت** تو هم سری هستی امیدوار * پس امید بردرنشینان برآر * یازدهم از هجوم ارباب
مآرب و عموم و رجوع اصحاب مطالب و ستمدیدگان مرحوم تنگدل نشدن و گره بر پیشانی نزدن بلکه وقت

حضار آن جماعه نکبت زده روی و عدل جوئی پیش آمدن بیت خداوند فرمان و رای شکوه ز غوغای مردم نگردد ستوه × دوازدهم پرداخت حالات رعایا و رعایت مهمات برایا بدان گونه و روش که از کار زراعت معطل نشوند و از تنگی احوال جلای وطن اختیار ننمایند شعر خراج از که خواهد چو دهقان گریخت × وفا از که جوید چو پیمان گسیخت × سیزدهم از تفحص اعمال عمال غافل نباشند و بر حقائق دیانت و خیانت و رسا کاری و نارسائی حکام بالکلیه آگاهی دارند چهاردهم عاملی را که برای عمل اختیار نمایند تا که امتحانش نکنند بر وی اعتماد نسازند پانزدهم از هیچ یکی رشوت نستانند و از کسی در بدل کارسازی دستمزد نگیرند که رشوت حرام است و گیرنده آتش در هر دو سرا رو سیاه و بد انجام

همه کار شاهان گیتی پژوه
دهد ملک را هر زمان پرورش
وگر زانکه نیکو نباشد وزیر
ملک بی حضور و رعیت برنج
بران شه بشورد همه روزگار
ز تدبیر دستور نادان رسد

ز رای وزیران پذیرد شکوه
طراوت پدید آرد از کار شاه
از ان بادشاهی برآید تغیر
همه زیب فرماندهی کم شود
که ظالم بود بیش او بیشکار
کسی را که دولت بود ز آسمان

وزیری نکورای و نیکو منش
برای نکو ملک دارد نگاه
ز تخت و ز تاج و ز ملک و ز گنج
ممالک بیک بار در هم شود
گزندیکه بر شهر پایان رسد
شود با فرومایه همداستان

و خصائل عمال و عادات حکام و قاضیان و محتسبان و سائر دیوانیان و عشاران و کوتوالان و وقائع نگاران و غیره ارباب قلم و ناظمان نسق و نظام شیم که تابع مسند و مجلس وزارت اند بر همین قواعد مذکوره و ضوابط مسطوره که بیان کلیه آنست در اخلاق صاحب وزارت زیب تسطیر و زینت تحریر یافت قیاس باید کرد و چندی از فوائد کلیه که در کار سلطنت و عمل وزارت بکار آیند و گلبن دستوری و گلشن اولی الامری را بفضله تعالی بکمال آب و تاب بیارایند از کلام در نظام و سراپا انتظام حضرت مقتدای انام جناب رسول علیه السلام که فرمودش سراسر حکمت اندوز است و ارشادش سراسر سعادت آموز بنا بر هدایت شاهان و وزیران و برای رهنمائی حاکمان و مرزبانان دادنماو علا فرمانروایان صورت نقش بر چهره نگارمی پذیرد حضرت هادی علی الاطلاق جلت رحمته توفیق تعمیل آن نصیب همگنان کند آمین فائده سلطان عالیشان را باید که عمل ملک باتقان عمل در راغبان حکم اگر چه دانایان جهان و گرم و سرد چشیده دوران باشند زنهار ندهد و لازم که شغل ولایت و کار مملکت بدانایان دین که از شغله حکمرانی نفور و از صحبت جهانبانی دور باشند با وصف این نفرت در دیانت و درستی و تجربه کاری و هوشیاری یکتا شوند بسپارد حضرت سید مدنی و افضل عاقلین صلے اللہ تعالی علیه واله وسلم فرمایند اِنَّا لَنْ نَسْتَعْمِلَ عَلٰی عَمَلِنَا مَنْ اَرَادَهُ رواه احمد والبخاری والمسلم وابوداود والنسائی عن ابی موسی رضی اللہ تعالی عنه معنی آنست که ما هرگز بر سر کار حکومت و شغل ولایت منصوب و مقرر نمیکنیم

[illegible]

[illegible]

بعضے را که شوق خود از امارت و حکومت مثل حاکمی و عاملی و امثال ذالک ساز در روایت کرده است این حدیث را
امام احمد و امام بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی رحمهم الله تعالی اجمعین از ابی موسی اشعری رضی الله تعالی عنه
وَعَنْ أَبِي مُوسَى رض قَالَ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَرَجُلَانِ مِنْ بَنِي عَمِّي روایت است
از حضرت ابوموسی رضی الله عنه گفت که در آمدم بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من و دو مرد از پسران عم من فَقَالَ
أَحَدُهُمَا پس گفت یکی از آن دو مرد يَا رَسُولَ اللهِ أَمِّرْنَا عَلَى بَعْضِ مَا وَلَّاكَ اللهُ امیر گردان ما را بر
بعضے کارها و جاها که ولایت داده است ترا خدای تعالی وَقَالَ الْآخَرُ مِثْلَ ذَٰلِكَ و گفت دیگری مانند آن
فَقَالَ إِنَّا لَا نُوَلِّي عَلَى هَٰذَا الْأَمْرِ أَحَدًا سَأَلَهُ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی که ما بخدای سوگند والی
نمیگردانیم برین یعنی کار دین و شریعت هیچ یکی را که طلبیده از ما ولایت را وَلَا أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ و هیچ یکی
که آرزومند شد بران وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ گفت آنحضرت عامل نمیگردانیم بر عمل خود
کسی را که خواهد و بطلبد آنرا عادت شریف چنان بود که هر که عملے طلبید و درخواست میکرد نمیدادند زیرا که
از خواستن عمل نفسانیت ظاهر میشود و این نه از باب منع از عطا و سوال بود بلکه در حقیقت شفقت و کرم و نوال
بود متفق علیه حدیث وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ كَرَاهَةً لِهَٰذَا الْأَمْرِ می یابید از بهترین مردم سخت ترین ایشان از روی
کراهت و ناخوشی مر این کار را یعنی کار امارت و ولایت را یعنی هر که مکروه دارنده تر است اختیار امارت
را بهترین مردم او را دانید حَتَّى يَقَعَ فِيهِ تا آنکه بیفتد درین کار و چون بیفتد دانید که بهترین مردم نبوده است بلکه
بدترین مردم متفق علیه از مفاد حدیث سراپا شریف مستفاد گردید که سلاطین حکمران و شاهان فرمان دهان را می باید
که عهده اعلای حکومت مثل وزارت و سفارت و کتابت و لشکرکشی و دشمن کشی و قضا و افتا و منزلت ادنای امارت
مانند عشاری و مخبری و مقدمی و پیری و سوقی و داروغگی کارخانهای شاهی که بقدرت تعالی در عالم سلطنت ممتاز الرجع و در جهان
ریاست مدارج منیع اند آنکه حضرت رب العزت جل عزه بنا بر روزی چند بقبضه اختیار خود ودیعت نهاده است مشاغل حکم
و مناصب را بخواهشمندان نفسانی و آرزومندان شیطانی اگرچه دانای دهر باشند و شائق شغل و عاشق عمل
شوند جای کار و بار زنهار زنهار ندهد و از کدورت وجود نحوست آلود آنها صفای گلشن ثروت و فضای گلزار
دولت پاک و مصفا دارد و دامن حال خویش را از آلودگی عذاب آنکه اگر امروز چنین منحوسان و خبیثان
را در سر ملک و ملت مسلمین حاکم و مسلط خواهد ساخت فردای قیامت بمواخذه شدید گرفتار خواهد گشت
نشسته و رفته دارد و باید دانست که سر مقام و کنه مرام این است که اگر والیان ولایت مغلوبان نفس حرص
پیروان شهوت ها اگرچه واقف تدبیر دنیای حقیر باشند در حکومت و دولت پیشوای و مقتدا سازند

از انجا که حاکمان مذکوران مغلوب نفس و محکوم شیطان اند لامحاله در امور جزوی و کلی خواهش نفس و اغوای شیطان در کل
تمام و هند و بدین تقدیر ابواب انواع ظلم و ستم کشایند و عدل و نصفت که باغبان حدیقه دولت و خیابان بند روضه صولت است
معدوم شود و جور و بیداد که باد خزان لبساطین آبادی مملکت است وجه دیگر دهند از رفته رفته کار با نجا کشد که این طفل
ناخلف دامنگیر بحد گریبان گیر رسیده در مهاد امن و امان ملک و دولت فسادهای عظیم و فتنه های فخیم مثل بربادی
رعایا و پریشانی سپاه و سرکشی باغیان و ایذارسانی ره زنان انداز دو شده شد و تا تاثیر آن تدبیر حماقت تخمیر و سراپا
تقصیر آن بن صدسد که در روزی چند ذات سلطنت و سلطان و وجود مملکت و ارکان قرین هلاک شده نیست و
نابود گردد نعوذ بالله تعالی منه **بیت** خود از درون و برون جلوه کرد من زمیان + چو سایه محو شدم گرد دو سو چراغ آمد
نه حاکم نه ظالم ماند و نه محکوم مظلوم و نه شاه دستگر جور گستر ماند و نه گدای ستمدیده پریشان سر **نظم** کرادانی از
خسروان عجم ∴ که کردند بر زیر دستان ستم ∴ نه آن شوکت پادشاهی بماند ∴ نه آن ظلم بر روستایی بماند ∵ و اگر
والیان ولایت و حاکمان حکومت تفویض کارها بدانایان دین دار فراست آثار و تعیین شغلها بخردمندان تقوی
شعار تجربه کار نمایند و چونکه منتهی مطمح همتهای آن عاقلان حصول رضای حضرت الهی است حرزت مرضیاته و خلاصه منویات
آن سعادتمندان خدمت دین جناب شاهنشاه حقیقت جلت سلطنته لاجرم در اجرای حکم و انتظام ملک اتباع
شریعت را از دست نداده عدل و انصاف بکمال دیانت و نظم و نسق مملکت به نهایت امانت خواهند کرد
درینصورت انشاء الله تعالی رونق بازار آبادی رعیت و آرایش لشکر بخوبی ظهور خواهد گرفت و ترقی ملک و دولت
و سپاه و صولت یوماً فیوماً بل ساعةً فساعةً افزایش خواهد پذیرفت **قطعه** پند اگر بشنوی ای پادشاه
در همه دفتر به از این پند نیست ∴ جز بخردمند مفرما عمل ∴ گرچه عمل کار خردمند نیست **حکایت** مقتدای
سالکین دین و قدوه ناصحین یقین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین قطب افراد جناب سید احمد
مجاهد غازی علیه الرحمة والرضوان بعنایات حضرت رازق بلانهایات جل صفاته عادت مستمر فراست داشتند
که هرچند مرد دانای دنیا و معامله فهم و تجربه کار بدست آمدی لیکن چون ذمیمه شوق امارت از سر نفس در سر داشتی
با وصف سفارشهای ندما و اقربا او را بنا بر حکومت نمی پسندیدند اگرچه این تدبیر درایت تخمیر از وقت طلوع
نیر اعظم هدایت و ارشاد که از همان زمان بعنایت حضرت منان عالی شان گروه گروه مردم در سعادت
یابی بارگاهی مجتمع بودند در کار بود لیکن خاصةً بزمانی که امداد و اعانت مالک دو جهان جل عونه بر ولایت
شیرستان یعنی افغانستان حضرت امیر المومنین قرین فتح و فیروزی گردیده بکمال استقلال نافذ فرمان و کامران
شدند لذین تدبیر کیاست تنویر باهر ظاهر گردید که دران ایام حکومت کام از هند و سند و عرب و عجم بسیار و بیشمار
خلایق ترک علایق کرده اکثری به نیت غزا و جهاد و کمتری جهت حصول دنیای سراپا فساد بخدمت فیضدرجت

تنہ بر معاش و معاد حاضر گشتند و دران میان بسا عقلای تجربہ کار دنیا دار فضل و کمال خود را بہ نہایت آب و تاب در نظر فیض منظر آنحضرت جہت حصول حکومت و ثروت می آراستند و ہنرہای عدیم المثالی خود را بانواع زیب و زینت جلوہ میدادند لیکن چونکہ مشرب منویات شان از صفای نیت خدمت دین دور و بکدورت ہوای نفسانی و شیطانی مکدر و نزدیک بود حضرت سراپا فراست اصلا و قطعا بر توی التفات بسوی آن دنیا داران و نفسانیان نینداختہ کسی را ازان ناکسان بشغل ریاست مشغول و عمل دولت معمول نکردند و بمردان تقوی کار و گرم و سرد چشیدۂ روزگار و دانایان دیانت افکار و کیاست آثار کہ در کار دنیا محض استرضای حضرت مولی عز کرمہ مطلوب و مقصود میداشتند رجوع مشاغل و تفویض مناصب فرمودند ببرکت و یمن این تدبیر محبتہ تاثیر امر سلطنت و حکومت آنحضرت آنچنان نسق پذیر و نظام گیر بود کہ بکرم حضرت مکرم تبارک بر انہ در ملک و مال گاہی خیانت پر کاہی و در چیزی نقصان بشیزی بدید نیامد حضرت مقتدای عقلاء و جناب پیشوای دانایان دانش اثار رسول اللہ تعالی علیہ الصلوۃ والسلام فرماید مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ عَلٰى عَمَلٍ فَرَزَقْنَاهُ رِزْقًا فَمَا اَخَذَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَهُوَ غُلُوْلٌ رَوَاهُ اَبُوْ دَاوٗدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ بُرَيْدَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ معنی این ست کہ حضرت رسول معبود دبروسے فراوان درود فرمود شخصی را کہ ما بر کاری مقرر کنیم و روزی او مثل روزینہ و یا ماہانہ و یا سالانہ قرار دہیم برین تقدیر ہرچہ آن عامل سوای وجہ مقرری خود از مال ریاست بگیرد آن گرفتن خیانت ست و در قباحت خیانت بجاسے دیگر در حدیث شریف آمد لَا يَغُلُّ اَحَدُكُمْ حِيْنَ يَغُلُّ وَهُوَ مُؤْمِنٌ معنی این ست کہ خیانت نمی کند یکے از شما مگر وقت خیانت کردن آنکس مومن نمی باشد یعنی از نحوست خیانت دران وقت در و نور ایمان نمی ماند حدیث دیگر مَنِ اسْتَعْمَلْنَاهُ مِنْكُمْ عَلٰى عَمَلٍ فَكَتَمَنَا مِخْيَطًا فَمَا فَوْقَهٗ كَانَ ذٰلِكَ غُلُوْلًا يَاْتِيْ بِهٖ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَاَبُوْ دَاوٗدَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ عُمَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ معنے این ست شخصے را کہ از میان شما بر عملی معمول کنیم و آنکس از مال ریاست سوزنی یا چیزی کہ زیادہ از سوزن باشد از ما بپوشد این پوشیدن در حق آن عامل خیانت ست کہ حضرت حق عز وجل آن خائن را با آن چیز در عرصۂ قیامت بفضیحت تمام خواہد آورد نعوذ باللہ تعالی من فضایح الآخرۃ روایت کردہ انحدیث را عالم از خطیبات سالم امام مسلم علیہ الرحمۃ و محدث سراپا محمود حضرت ابو داؤد علیہ الرحمۃ از صحابی بافضائل عالیہ حضرت عدی بن عمیرہ رضی اللہ تعالی عنہ عمال سلطنت و حکام مملکت چہ ادنی و اعلی را باید کہ از ذہاب نور ایمان و شدت عذاب نیران نعوذ باللہ تعالی منہ ترسیدہ گاہی قرین خیانت سر سوزنی نشوند و زنہار پیرامون غلول مال کمتر و زنی نگردند **حکایت** حضرت حق جل و علی بسید الامنا و مقتدای اولیا شیخنا و مرشدنا

جناب فیضماب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان عمّال سراپا دیانت خصال وحکام سراپا امانت
کام ارزانی وعطا فرموده بود که گاهی از دست تصرف شان خیانت اندکی و وقتی از ید اختیار
آنها نقصان دانگی وجود نگرفته **حکایت** عالم علوم تصوف و واقف فنون تظرف و تیغ زن
میدان جهاد بی توقف و جانباز عرصۂ غزا بی تکلف وسراپا تقوی و تنظف مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
که از اشرف رفقا و اکرم خدام حضرت سراپا صفا شیخنا و مرشدنا مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان
بودند شمه از شمائم کرایم آن ذوالفضل والعظائم سابقا درین کتاب معجز اکتساب سمت تحریر یافته است
امینی بودند بی بدل و با دیانتی بی مثل و از پیشگاه قدس اشباه حضرت امیر المومنین بر خدمت خازنی
خزائن و بر منصب محافظت زر و مال بیت المال معین و منصوب بودند حسب الحکم شب و روز به تقسیم
عطایای پرداختند در سالهای دراز بسفر و حضر که حضرت علیا امام المسلمین داد و دهش بسیار بر روی کار
آمد و آن همه بذل و عطایا از دست مولانا موصوف امین یکتا ظهور گرفت ازراه دیانت تفاوت حبه
و فرق ذرهٔ وجود نگرفت آب بودی که حضرت امیر المومنین بمولانای سرابسر دین ممدوح برای تقسیم چیزی در مجلس
خاص قدس اختصاص خویش میفرمودند مولانا حسب الامر اقدس بوشرف به تقسیم آن می پرداختند و در برابر دادن
همه مردم آنقدر رعایت و احتیاط می داشتند که نوبت بخش شریف خاص جناب امام همام میرسید بوزنی و اندازی که
بیکیک از اهل محفل میدادند همان مقدار به پیش عرفان کیش و انوار بیش آنحضرت مینهادند و اگر احیانا جناب مرشد
و امام از روی نشاط کام بآن غلام میفرمودند که بمن چرا زیاده ندادید مولانای امانت التیام بکلام آداب
انضمام عرض میکردند که اگر حکم شود همه جنس متاع روبروی حضور موفور النور حاضر آرم مگر چونکه بمن امر آنحضرت بنابر
تقسیم خلایق صادر است لهذا در وقت قسمت از مراعات مساوات لاچارم **حکایت** حضرت امیر المومنین
و پیشوای سالکین شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان که بعنایت جناب منان عز اسمه عقل مجسم
و فراست اعظم بودند در باب امتحان امانت و خیانت تدبیری عجیب بکار داشتند که بعنایت حضرت
خالق دیانت جل فضله کلیه فضیلت امانت و رذیله خیانت بخوبی معلوم عقلا و مفهوم خواطر دانا می گشت
بیان این مقام و کیفیت مرام آنکه حضرت امام همام آزمود استعداد هرکس و ناکس که از روی دیانت و خیانت
می خواستند نقد حالش را باین خجسته تدبیر مملکت بر محک امتحان میزدند و زر و سیم درونش را باین روش
در کورهٔ آزمایش می آزمودند که وقتی چند دینار زرین بطور ودیعت باوی میسپردند و عمدا تا مرور دهی
از آن فراموشی و تغافل فرموده بیک ناگهان از آن کس نقود موعود بعینه میخواستند در صورتیکه آن
نیکو سیرت بلباس دیانت آراسته و پیرایه امانت پیراسته می بود فی الفور جنس مودوع را بحضور

بعض گنجور حاضر مے آورد و عزت و سرخروئی دارین حاصل مے کرد اگر باضلال شیطان بخبران
خیانت تواناں میشد گاہ خواہش حیز سپردہ بسبب خباثت خیانت بدنامی و رسوائی کونین می اندوخت
وَعَنْ اَبِي حُمَيْدِ السَّاعِدِيِّ بضم حاء و فتح میم منسوب بنی ساعدہ کہ قبیلہ ایست از انصار صحابی مشہور است
قَالَ اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مِنَ الْاَزْدِ گفت عامل گردانید آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مردی را از ازد بفتح ہمزہ و سکون زا کہ از بلاد یمن ست و آنرا ازد شنوءہ نیز گویند يُقَالُ
لَهُ گفتہ مے شود و نامبردہ میشود آن مرد را ابْنُ اللُّتْبِيَّةِ بضم لام و فتح تاء و سکون آن نیز
گفتہ اند و کسرہ موحدہ و تشدید یای نسبت نام مادر اوست کہ منسوب بہ بنی لتبیہ بسکون تا قبیلہ
مشہور ست و نام ابن اللتبیہ عبد اللہ ست عَلَى الصَّدَقَةِ عامل گردانید بر گرفتن صدقہ فَلَمَّا
قَدِمَ قَالَ هٰذَا لَكُمْ چون باز آمد این مرد از ان سفر گفت بمسلمانان این مقدار مال برای شما ست
کہ صدقہ و اموال ست وَهٰذَا اُهْدِيَ لِيْ و این مقدار دیگر پیشکش فرستادہ شدہ ست برای
من چون این سخن بآن حضرت رسید ناخوش آمد فَخَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پس
بخطبہ بر آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنٰى عَلَيْهِ پس حمد گفت آنحضرت
و ستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکہ در خطبہ می باشد ثُمَّ قَالَ بعد گفت اَمَّا بَعْدُ
فَاِنِّي اَسْتَعْمِلُ رِجَالًا مِنْكُمْ عَلٰى اُمُوْرٍ اما بعد حمد و ستایش بدرستی کہ من عامل میگردانم مردانرا
از شما بر کارہا مِمَّا وَلَّانِيَ اللّٰهُ از جملہ کارہا کہ ولایت دادہ و حاکم گردانیدہ ست مرا خدا تعالی
فَيَاْتِي اَحَدُهُمْ فَيَقُوْلُ پس مے آید یکے از شما از ان عمل پس مے گوید هٰذَا لَكُمْ وَهٰذِهٖ هَدِيَّةٌ اُهْدِيَتْ
لِيْ این مر شما است و این ہدیہ ست کہ فرستادہ شدہ ست مرا فَهَلَّا جَلَسَ فِيْ بَيْتِ اَبِيْهِ پس چرا
نشست این مرد در خانہ پدر خود اَوْ بَيْتِ اُمِّهٖ یا در خانہ مادر خود تنک را وی ست یا تنویع است
فَيَنْظُرَ اَيُهْدٰى لَهٗ اَمْ لَا پس ببیند کہ آیا پیشکش فرستادہ میشود مر او را یا نہ یعنی پیشکش کہ فرستادہ شدہ
است برای او بسبب عملداری اوست اگر عملداری نمی بود و در خانہ نشستہ می بود کی میفرستادند
پس این حکم مال اصل دارد از ینجا معلوم میشود اگر شخصے دوست یا خویش وی باشد کہ ہمیشہ برای
وی ہدیہ می فرستادہ اند از جہت این عمل جائز ست گرفتن آن چنانکہ در ہدیہ قاضی و ضیافت وی
وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ لَا يَاْخُذُ مِنْهُ شَيْئًا بخدائے سوگند نہ گیرد ہیچ کس از ان مال مذکور
چیزے را اِلَّا جَاءَ بِهٖ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَحْمِلُهٗ عَلٰى رَقَبَتِهٖ
مگر آنکہ بر مے آرد آن مال را بروز قیامت و حال آنکہ مے بردارد آن مال را بر گردن خود

اِنْ کَانَ بَعِیْرًا لَّهٗ رُغَاءٌ اگر باشد آن مال شتر باشد مراو را رغار بضم و غین معجمه ممدوده آواز شتر و گرگ
و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه سخت اَوْ بَقَرَۃً لَّهٗ خُوَارٌ یا اگر باشد آن مال از جنس گاو که می باشد
مراو را خوار بضم خاء آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو اَوْ شَاۃً تَیْعَرُ یا اگر باشد آن مال
از جنس گوسفند که آواز می کند تیعر بکسر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم آواز غنم را گویند
ثُمَّ رَفَعَ یَدَیْهِ پس بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حَتّٰی رَاَیْنَا عُفْرَۃَ اِبْطَیْهِ
تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت را عفرت بر وزن حمرت و صفرت بیاض و اعفر چنانچه احمر و ابیض
ثُمَّ قَالَ پس گفت آنحضرت اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم
حکم ترا بخلق متفق علیه قَالَ الْخَطَّابِیُّ فِیْ قَوْلِهٖ گفته ست خطابی در قول آنحضرت هَلَّا جَلَسَ فِیْ بَیْتِ
اُمِّهٖ وَاَبِیْهِ فَیَنْظُرُ اَیُهْدٰی لَهٗ اَمْ لَا دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ کُلَّ مَا یُتَذَرَّعُ بِهٖ اِلٰی اَمْرٍ مَّحْظُوْرٍ فَهُوَ
مَحْظُوْرٌ دلیل ست برانکه هر کاریکه وسیله کرده شود و رسیده شود بوی بسوی امری حرام پس وی حرام ست
زیرا که وسائل را حکم مقاصد ست پس هرچه وسیله امر حرام ست آن نیز حرام باشد و ازین جهت آمده ست که هر قرض
که بآن منفعتی حاصل شود ربا ست وَکُلُّ دَخِیْلٍ فِی الْعُقُوْدِ این نیز کلام خطابی ست که هر چیزی که
در آمده ست در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا یُنْظَرُ هَلْ یَکُوْنُ حُکْمُهٗ عِنْدَ الْاِنْفِرَادِ نظر کرده شود
و تامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد پیش از دخل وی در عقد کَحُکْمِهٖ عِنْدَ الْاِقْتِرَانِ
همچو حکم وی نزد اقتران و اجتماع و در آمدن وی در عقد اَمْ لَا یا نیست هٰکَذَا فِیْ شَرْحِ السُّنَّۃِ و این
کلیه ثانیه لایق بمذهب کسی هست که از حیله منع میکند چنانکه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان
که حیله را جائز میدارند نظر نمی کنند باین دخیل کذا فی شرح السنه ازین ارشاد حضرت رسول سراپا ارشاد علیه
الصلوة والسلام الی المعاد مستفاد گشت که عاملان شاهی و حاکمان فرمان پناهی را باید که سوای از وجه
مقرر و ماهانه ذره ذره مال سلطنت را از امانات حضرت الٰهی جل ذکره دانسته و از تصرف خود محفوظ داشته
در خزانه سلطان اسلام داخل سازند و اگر بمقتضای حاجات دنیاوی و یا دینی حاجتی زیاده از کفاف معین
رو دهد از شاه اسلام دستگاه پیش آمدکار اظهار نموده حسب حاجت مال بخواهند فائده حضرت انتظام
بخش عدالت مسلمین و نظام ده نصفت مومنین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین فرماید عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عَمْرٍو قَالَ لَعَنَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اَلرَّاشِیَ وَالْمُرْتَشِیَ رشوت دهنده را و رشوت گیرنده را و رشوت بضم و کسر آنچه داده شود برای ابطال
حق و اما اگر برای اثبات حق یا دفع ظلم از نفس خود بدهد لا باس به و همچنین گیرنده اگر سعی کند در رسید حق

بصاحب حق یا دفع ظلم از وی اما گفته اند که این در غیر قضاة و ولات ست زیرا که سعی در اصابت حق
و اثبات آن و دفع ظلم از مظلوم واجب ست بر ایشان پس روا نباشد اجرت گرفتن بران رَوَاهُ اَبُوْ
دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْهُ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض وَرَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْبَيْهَقِيُّ فِيْ
شُعَبِ الْاِيْمَانِ عَنْ ثَوْبَانَ وَزَادَ وزیاده کرده ست بیهقی این کلمه را وَالرَّائِشَ ولعنت کرده آن
آنحضرت رائش را يَعْنِي الَّذِيْ يَمْشِيْ بَيْنَهُمَا یعنی آنکس که سے آید ومیرود درمیان راشی ومرتشی
زیاده میکند برای یکی وکم میکند از دیگرے وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ شَفَعَ لِاَحَدٍ شَفَاعَةً کسے که شفاعت کند مر یکی را شفاعت کردنی نزد سلاطین و امرا و غیر
ایشان فَاَهْدٰى لَهٗ هَدِيَّةً عَلَيْهَا پس هدیه بفرستد آن یکی مر آن کس را پیشکشی بنا بر شفاعت
فَقَبِلَهَا پس قبول کند آنکس آن پیشکشی فَقَدْ اَتٰى بَابًا عَظِيْمًا مِنَ الرِّبٰوا پس بتحقیق آمد آنکس در ی
بزرگ را از درهاے ربا این خود رشوت بود و او را ربا خواند بجهت بودن او خالی از عوض رَوَاهُ
اَبُوْ دَاوُدَ فرمانروایان جهانے را چه مهتر و کهتر پرهیز و اجتناب کلی از رشوت ستانی لازم ست
که راشی و مرتشی دوزخی ظالم ست و رایش نارسے با مظالم رواج رشوت عیب فرمان دهی ست و کاسه
اسید فوز و فلاح صاحبش در دارین تهی گرفتن دست مزد نکار عادلان جنت مقرست بل عمل ظالمان
سقر مستقر العیاذ بالله تعالے منه نفحات عنبر بیز نیک نامی دادگستری از معاملات رشوت ببد بوی نجاست
مملوی بیدادی بدنامی آمیز ست و نهایت فتنه انگیز شور شش رشوت شرر سوزنده خرمن امن و امان جهانیان ست
و مروج آن جهنم مکان شاه و گدا و وزیر مملکت آرا و امیر کشور کشا را که حضرت خدای تعالے اینهمارا
اسباب گیتی پیرا مقرر فرموده و نهاد عزت و شرافت عنایت کرده از ذلت رشوت که ذلیل کننده دین و
دنیا ست و خوار دارنده هر دو سرا احتراز و پاکدامنی ضرورست و از شروط و آلا ثروت و حکومت شان
سراسر شرورست و نقص و زیان مخلوط حضرت ملک الملوک و سلطان السلاطین و احکم الحاکمین جلت سلطنته
و عز کرمه فرماید لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان ندا الْكٰفِرِيْنَ ناگرویدگان را که دشمنانند
اَوْلِيَآءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ بدون از مومنان یعنی دوست مومن
جز مومن نشاید پس مومنان را باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با روسای یهود طریق دوستی
اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات درمیان آورده حق سبحانه ازان نهی فرموده
حضرت صاحب شریعت و امام ملت و ناظم دین و رسول جناب رب العالمین علیه الصلوة والسلام فرماید اِنَّا لَا نَسْتَعِيْنُ
بِمُشْرِكٍ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا

یعنی اینست که بتحقیق ما مدد نمی خواهیم از مشرک روایت کرده ست این حدیث را حضرت اسعد امام احمد و جناب
مسعود ابو داود و دو محدث با فضائل عالیه ابن ماجه رضی الله تعالی عنهم از حضرت منقبه و متورعه و منوع
جناب ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها اِنَّا لَا نَسْتَعِيْنُ بِالْمُشْرِكِيْنَ عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ
رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالْبُخَارِيُّ فِي التَّارِيْخِ عَنْ حُبَيْبِ بْنِ يَسَافٍ که بتحقیق ما امداد نمی جوییم از مشرکان در جنگ
بر مشرکان ناریان که در نجاست کفر بوده و واحد اند روایت کرده ست این حدیث را در علم و صداقت اوحد
حضرت امام احمد و در عالم با برتری و در تقوی بنام آوری حضرت امام بخاری علیه الرحمة در تاریخ خود از والا
اتصاف و اولی اوصاف حضرت حبیب ابن یساف رضی الله تعالی عنه از مضمون آیت فیض مخزون
و معنی احادیث کرامت مشحون معلوم گردید و مفهوم که سلاطین اسلام و امرای شریعت کام را بسبیل الزم لازم
و بطریق اوجب واجب که کافران مشرکان را در عملی از اعمال بادشاهی و در شغلی از مشاغل فرمانروائی
هرگز و زنهار دخلی ندهند و این گروه خباثت انبوه را بر منصبی ز مناصب منصوب نسازند و از کفار و مشرکین
گاهی در کاری و باری مدد و کاری نخواهند و الا عمل ایشان مخالف فعل فراست نشان حضرت شفیع
مومنان بر وے صلوة و سلام فراوان باشد و در مخالفت امر انور و اطهر حضرت سید البشر خذلان ابدی
و خسران سرمدی ست العیاذ بالله تعالی منه شعر از هیچ رهی هیچ فرح نمی دهند × آنرا که ز آستانه
او روی دل بتافت × منتظم دولت شریعت و منصرم حکومت و ولایت و تنظیم فرمای ملک و ملت صلی الله
تعالی علیه وسلم فرماید عَنْ اَبِيْ مُوْسٰى رض قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا بَعَثَ اَحَدًا مِّنْ
اَصْحَابِهٖ فِيْ بَعْضِ اَمْرِهٖ قَالَ بود آن حضرت که چون میفرستاد و میگماشت یکی از اصحاب خود را در بعضی کارهای خود می گفت
بَشِّرُوْا مژده دهید مردم را با جر و ثواب بر طاعت و فعل خیرات بیشتر مژده دادن وَلَا تُنَفِّرُوْا و مگریزانید
مردم را بترسانیدن از گناهان و تقصیرات تنفیر رمانیدن یعنی جانب بشارت براندازید و امید بر بیم غالب دارید
وَيَسِّرُوْا وَلَا تُعَسِّرُوْا و آسان کنید کار مردم و دشوار مگیرید در اخذ حقوق مثل زکوة و خراج و خصومت و غیر
آن بعد از آن که ادا کنند واجب را بر وجه مشروع متفق علیه وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
يَسِّرُوْا وَلَا تُعَسِّرُوْا وَسَكِّنُوْا تسکین دهید مردم را و انس بخشید ایشان را به بشارت و رحمت متفق علیه وَعَنْ
اَبِيْ بُرْدَةَ بضم موحده و سکون را قَالَ بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ جَدَّهٗ اَبَا مُوْسٰى وَمُعَاذًا اِلَى الْيَمَنِ گفت ابو برده فرستاد
آنحضرت جد او را که ابو موسی اشعری ست و معاذ را بجانب یمن قَالَ گفت آنحضرت در وصیت که کرد
ایشان را يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا وَتَطَاوَعَا وَلَا تَخْتَلِفَا آسان گیرید و دشوار مکنید و بشارت دهید
و مگریزانید و اتفاق کنید و مطیع یکدیگر باشید و اختلاف مکنید میان خود متفق علیه از فرمان واجب الاذعان

حضرت پیغمبر انس و جان علیه الصلوة والسلام مکان خاطرنشان گردید که فرماندهان و حاکمان را باید که با محکومان و ماموران طریق نرمی و آهستگی و آزادی پیش گیرند و سخن
و کار پسند و خاطر شکار رعایای لشکر و رعیت بسبب آنکه بکلام خوش و معامله دلکش طبقات خلایق را بخود رجوع و مانوس شوند
خوشنود و شادمان دارند و آنچه تندگوئی و ترشروئی و غرور و بدرنجی و کینه جوئی و زشت کلامی و سرعت غضب کم شنوند
سوانح بیدادیان و دلتنگی از داد و بیداد و فریادیان هزار مراحل دور باشند و بسیار پرسش احوال ستمدیدگان
و برغبت شنیدن حالات حاجتمندان و سائلان و مسکینان و دردرسیدگان بنهایت خورسندی و شگفته روئی
عادت سازند و آرزومندان را حسب مرام بکام رسانیدن و تفقد و آگاهی از کیفیت مسکین و درویش
و بیمار غم و الم و طپش آنکارها را انبساط خاطر و خوشی عیش دانند قطعه هر که فریادرسی روز مصیبت خواهد ×
گو در ایام سلامت بجوانمردی کوش × بنده حلقه بگوش ار نه نوازی برود × لطف کن لطف که بیگانه
شود حلقه بگوش × و در خوشنود داشتن لشکریان و کشاورزان و انواع پیشه وران خوشنودی حضرت
شاهنشاه برحق جلت مرضیاته شناسند فائده ملوک فراست سلوک را باید که هر عمل و شغل بکاردان
و اهل آن سپارند و الا عمل خلل پذیرد و زبان طاغیان دراز شود لطیفه شخصی بخدمت حضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام معروض داشت که مرا تعلیم اسم اعظم فرمائید فرمود تو لیاقت آن نداری و ترا از
آموختنش ضرر رسد شخص مذکور الحاح نامحصور نمود حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام او را تعلیم
فرمود آنکس بکوهستان شد و آنجا چند استخوانی دید برای احیای آن دعا کرد بقدرت حق تعالی استخوانها بهم
در پیوستند شیری خونخواری زنده شد و برخاست و او را بدرید لطیفه دانایان گفته اند هر کاری
و هر مردی را از درودگر زرگری و از زرگر درودگری نیاید فائده اعدل اصحاب و اعقل ذوی الالباب
و در ایشیر آیا صواب حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده لکل شیء رجال للحرب رجال و للاکل رجال بوریا باف اگرچه بافنده است × نبرندش بکارگاه حریر ×

وصیت سی و سوم در سخا و عطا

از موهبت حضرت خدای تعالی عطا پاش بر عابدان عادت سخا است × و خطاپوش عاصیان خصلت عطا شعر شرف نفس بجود است
و کرامت بسجود × هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود × خوشا خوی سخا که صاحبش بوعده جناب رسالت منش علیه الصلوة والسلام بجنت
قریب گاه است و از دوزخ مباعدت دستگاه × سخا شاخی از بهشت است افسوس بر آن پر فسوس کز این سبب نجات را وابهشت است شعر
این سخا شاخیست از باغ بهشت × وای بر آنکس که این شاخی بهشت × خورما شیره بود که سراپا سود و منافع اندود است و ذی عطا در
هر دو سرا با فواید و بهبود یکی از فضایل سخاوت آنست که بقدرت حضرت جواد مطلق عم عطاؤه سخی محبوب قلوب است
حتی که مرغوب دشمن معترف محسوب نظم کرم پیشه کن کادمی زاده صید × باحسان توان کرد و وحشی بقید × عدو را
بالطاف گردن ببند × که نتوان بریدن بتیغ این کمند × چو دشمن کرم بیند و لطف و جود × نیاید ازو هیچ بد در وجود

و بسا معایب و مناقص را فضیلت داد و دهشش ساترست و قبایح آن فضایح را غیر ناشر شعر سخاوت
مس عیب را کیمیاست سخاوت همه درد ها را دواست شیطان مغرور از جواد نفورست و عنایت جناب
رحمن و شکور جل شانه بحال آن سعادت گنجور سوفور عطا از عادات حضرات انبیاست علیهم الصلوة والسلام
و بخل از خصائل ذوات سراپا رذائل ست علیهم القباحات والملام و سخا از سجایای نفوس اولیا حضرت
خداست علیهم الرحمة من الله المنعام شعر دولتیان رخ ز درم تافتند ؛ دولت باقی ز کرم یافتند
و امساک موجب هلاک از شمائم بنی آدم سراسر ذمائم ست علیهم الغضب من ملک ذوانتقام بهشت برین
دار اسخیاست و درکات سجین منزل بخلا با انفاق رضاے حضرت رازق عم رزقه بر اتفاق ست و با امساک
غضب مالک سما و سماک نعوذ بالله تعالی من غضبه در وفاق بخشش از صفات مومن ست و دست
کشش از نجاسات کافر و زخ متمکن عطا از اوصاف متقی ست و بخل از خباثت غداب مرتقی سخی
جنات را مشتری ست و بخیل بنا بر تعذیب ناری سراسر منتظری شعر مال از بهر آن بکار آید ؛ تا ز بهر تنی
سپر گردد ؛ هر که تن را فدای مال کند ؛ مال و جان عرضه خطر دارد ؛ هر عزیزی که جاه دارد و مال ؛ هر زمانی
عزیز تر گردد ؛ داد و دهش از شمائم کشورکشایانست و عدمش از ذمائم گمنامان فرط دادن از سنن
بیضاے شجاعان ست و ندادن از سجایاے جبانان سخاوت و شجاعت هر دو شهزاده برادر توام اند
و بخل و جبانت غلامان کمینه در نرخ قیمت بهم همت عالی با گشادگی دست اتفاق سرنوشت دارد
و امساک با دون همتی وفاق سرشت فرح و نشاط را با جود و سخا خوشش ارتباط ست و غم و الم را با بخل
و امساک افراط انضباط شعر سخیان ز اموال بر میخورند بخیلان غم سیم و زر میخورند دل این یکی از لذت
بذل و سخا شادی سنج ست و خاطر آن دیگرے از رنج گرد آوری گنج کلفت آگنج شعر تر از این جهان
شادمانی بس ست کجا رنج تو بهر دیگر کس ست تو رنجی و آسان دگر کس خورد کسے گور تابوت هم
ننگرد در آیات قدسیات شرائف جود و سخا نه بآن اندازه شرف صدور یافته که اظهار سخن بدستکاری
تحریر توان کرد و در اخبار حضرت سید الابرار علیه من الصلوة والسلام الی یوم القرار فضائل عطا نه بآن مقدار
بشمار رسیده که ابراز شش بدستیاری تقریر توان نمود آیات مَثَلُ الَّذِيْنَ نمونه نفقه کردن
آنکسانی که بی شائبه غرض و داعیه عوض يُنْفِقُوْنَ بیرون می کنند و صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ خواسته های
خود را فِيْ سَبِيْلِ اللهِ در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدای تعالی ست
و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن
دانه اَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر

هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی هفصد حاصل آمده باشد وَاللّٰهُ
يُضَاعِفُ وخدا زیاده می گرداند این هفت صد را بهفت صد هزار و بیشتر لِمَنْ يَّشَاءُ برای هر که خواهد از
منفقان بحسب نیات وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار بخشاینده ست که یکی را هفت صد وزیاده میدهد عَلِيْمٌ
داناست بنفقه کنندگان وعزایم ونیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف ست وترغیب
متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفصد ست پیوسته بتصدق وخیر اشتغال نمایند ومنت
دانند نه آنکه منت نهند وخود را ازین مزد محروم سازند **بیت** آنکه بشارت بجودت می دهد ٭ دانه یکی
هفصدت می دهد ٭ دانه با نبازی شیطان مکار ٭ تا ز یکی هفصد آید بار ٭ اَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ آنکسانیکه
نفقه می کنند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا در جهاد یا سائر خیرات ثُمَّ لَا
يُتْبِعُوْنَ پس از پی نمی آرند مَا اَنْفَقُوْا آنچیزی را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی نهند
در صدقه دادن وَّلَا اَذًى و دیگر از پی نیاورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی فقیر و درویش نرنجانند قولا و فعلا
لَهُمْ مر ایشان راست اَجْرُهُمْ مزد صدقهٔ ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ونیستند ایشان که اندوهگین
شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را وَّمَغْفِرَةٌ و در گذشتن
از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر ست مر مسئول را در نفع مِّنْ صَدَقَةٍ
از آن صدقه که نسبت بسائل يَّتْبَعُهَاۤ اَذًى از پی در آید او را رنجی و آزاری از سرزنش وغیره وَاللّٰهُ غَنِيٌّ
وخدای تعالی بی نیاز است از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار
مکدر سازند حَلِيْمٌ بردبار ست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه
گرویدگان لَا تُبْطِلُوْا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقٰتِكُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت
نهادن بر درویش چه مال از آنِ حق ست و توانگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست
نه حمال را و حضرت حقائق پناهی اشارتی به همین معنی در سبحة الابرار میفرماید **نظم** بار فقر ار فگنی از کتفش
بار منت منهش بر گردن ٭ چو عطا بخش خدا آمد و بس ٭ به که دانا نه نهد منت کس ٭ در کرم حیله گری
بیش نه ٭ جود را رهگذری بیش نه وَلَا الْاَذٰى و دیگر نیست مکنید صدقهای خود به ایذا یعنی
رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
چین در جبین افگنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد **بیت** ای توانگر
بحقارت منگر سوی گدا ٭ که گدائی وی آئینهٔ زرداری تست ٭ حق سبحانه و تعالی درین آیت جهت

تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچو ابطال آنکسی که از طریق
اخلاص منحرف گشته و بسبب نفاق متسم شده ینفق ماله نفقه می کند مالهای خود را رئاء الناس برای نمودن
مردمان ولا یؤمن و بحقیقت نمی گرود بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت اگر بخدای تعالی گرویده بودی
صدقه برای وی دادی نه برای دیگران واگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازاة کردی نه برای مرایات
فمثله پس نمودار صدقه این منافق مرائی کمثل صفوان همچو نمودار سنگی ست خاره هموار علیه تراب
که بران سنگ خاک خشک ست فاصابه پس بآن سنگ رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل ازو زود زود
و بسیار خیزد فترکه پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان
مثل منافق ست و خاک بران سنگ نمودار نفقهاے او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب
ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل ماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت ترا ز آتش
فشان برقی چه آید × کزو افروختن شمعی نشاید × لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی
شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از انچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه نماید
یعنی عزم هدایت در دل نیفگند القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقه آنان که باعتقاد
و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون می کنند مالهاے خود را و بدرویشان میدهند ابتغاء مرضات الله
برای طلب خوشنودی خدای وتثبیتا و از برای اثبات یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن
ثواب صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر
بوے رسد و ریاح لواقح برو بیشتر وزد و با بزر دیگر و از آفت مغمور شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی
اصابها برسد بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بداد و برآورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی بیک
سال چندان بر دهد که زمینهاے دیگر بدو سال دهد فان لم یصبها پس اگر نرسد بآن باغ وابل بارانی عظیم
القطرات فطل پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و کم و بیش
محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه براے رضای خدای تصدق کنند از پاداش
نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار والله بما تعملون وخدای بآنچه شما می کنید از روی اخلاص
و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی دیگرست بر صدقه اهل ریا
میفرماید که آیا دوست می دارد یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد ان تکون له انکه باشد مر او را جنة
بوستانی من نخیل از درختان خرما واعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار تجری میرود من تحتها

الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوه‌ها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل ایشانست با کثرت ایشان وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وَلَهٗ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه این بوستانست فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید بادے گرم و گویند گرد بادے فِيهِ نَارٌ که باشد دران باد آتش و اینچنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت ان باغ را بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مغموم فرو ماند این مثل عمل منافق مرائی است که سموم عدل الٰهی باغ اعمال ایشان را که بدان امید واری دارند بسوزد و ایشان محروم و مهجور بمانند نظم نه کاری که یابند مزدی بران × نالی که بینند نفعی دران × ز ابر ریا برقے افروخته × همه کشت اعمال شان سوخته × كَذٰلِكَ همچون بیانے که درباب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان می کند خدای تعالیٰ لَكُمُ الْآيٰتِ برای شما نشانهاے الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ شاید که شما دران تفکر نمائید و در عبادت دیگرے را با او شریک نسازید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدای تعالیٰ مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّاۤ اَخْرَجْنَا لَكُمْ و ازانچه بیرون آورده ایم برای شما مِّنَ الْاَرْضِ از زمین چون مزارع و اشجار مثمره اغنیاء انصار بوقت رسید خرما آنچه رسیده تر بودے پنهان از کید گیر بمسجد پیغامبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم آوردندے و در گوشه نهادندے تا فقراء مهاجرین تناول نمودندے روزے یکے از مالداران دنیا دوسیت صاع خرما ازان متاع بوسیج که هیچ نیرزیدے به آشکار بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالاے خبیث خود را بآن متاع پاکیزه تر آمیخت حق تعالیٰ ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ ازان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه نیستید شما بِاٰخِذِيْهِ فراگیرندهٔ چنان چیزے اگر بشما دهند در حقوق شما اِلَّاۤ اَنْ تُغْمِضُوْا مگر آنکه چشم فرا خوابانید فِيْهِ در اخذ آن مساهله و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالیٰ غَنِيٌّ بی نیاز است از کسے که تصدق بمال خبیث کند حَمِيْدٌ ستائیده است آن را که صدقه از مال پاکیزه دهد اَلشَّيْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکے از شیاطین انس یا نفس اماره

يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده می کند شما را بفقر واحتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق بدرویشی
ومحتاجی وَيَأْمُرُكُمْ ومیفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ به بخل وامساک ومنع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ
وخدای وعده می دهد شما را بصدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود گناهان شما را در عقبی
وَفَضْلًا وافزونی روزی ومکافات بخیر در دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار صاحب فضل ست
بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای
حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد تا داند که چه می باید کرد وبکه می باید داد ویا دانشی که میان القای
رحمانی ومکر شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد وبوعده رحمان مستظهر شود وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
وهر کرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که دادند اورا خَيْرًا كَثِيرًا نکوئی بسیار امام ابو اللیث
رحمه الله تعالی فرموده که حق سبحانه مال ومتاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ودانش
را بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند وداغ
خدمت ایشان بر جبین احوال خود ننگ شد که اورا خیر کثیر داده اند وآنان را متاع قلیل ودر کلام مرتضی
علی رضی الله تعالی عنه وارد ست **قطعه** رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا ✿ لَنَا عِلْمٌ وَلِلْجُهَّالِ مَالٌ
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ ✿ وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ **بیت** علم دادند با دریس وبقارون
زر وسیم ✿ شد یکی فوق سماک ودیگرے تحت سمک وَمَا يَذَّكَّرُ وپند نیابند وپند نگیرند بدین موعظتها
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ وآنچه بیرون کردید ای مومنان
مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر وعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا باخلاص در راه خدا
یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانیدید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای يَعْلَمُهُ میداند اورا وفراموش نمی کند وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست مر
ستمگاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند ویا نذر بمعصیت کنند یا نذرے را که در طاعت کرده اند
بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارند إِنْ تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهاے خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آن چه
دیگران را بدان رغبت افتد وبر بخیلان حجت لازم شود وقلوب بیگانگان بآشنائی با اهل حق میل کند
وَإِنْ تُخْفُوهَا واگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ وبدهید آنرا بدرویشان بخفیه فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهتر ست مر شما را چه آن نفقه صدقه از آفت ریا وسمعت دور میماند ودرویش
نیز از مذلت اخذ وبی ناموسی محفوظ می باشد بعضے از علما حکم اخفا را عام دانند در فرض ونفل که صحابه در زمان

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقهٔ فرض و هم در صدقهٔ تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرائض اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر مے شود با دا ز کوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که صدقهٔ تطوع در سر افضل است از علانیه به هفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِيءُ غَضَبَ الرَّبِّ و از کمال کرم الٰهی است که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و ما در گذرانیم از شما و حفص یُکَفِّرُ مے خواند یعنی خدا در گذراند مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه مظالم نبود وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا سے بدانچه شما می کنید از ابدار صدقه و اخفار آن خَبِيْرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعتی که میان ایشان و یهود ثابت بود برایشان نفقه می کردند بعد از ان که خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بر حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه عرض کردند آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم هُدٰهُمْ راه نمودن یهود به هدایت توفیق یافتن تو هدایت دعوت است و بس وَلٰكِنَّ اللهَ و لیکن خدا سے بعنایت خود يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ راه می نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تَصَدَّقُوْا عَلٰى اَهْلِ الْاَدْيَانِ و باتفاق علما اخراج صدقات در تطوعات بغیر مسلم جائز است وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه مے کنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهاے خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان

نظم

تو واپس چرا می بری دست جود	گر او می برد پیش آتش سجود
خورش ده به گنجشک و کبک و حمام	که روزی در افتد همای بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افگنی	بناگاه بینی که صیدی کنی

وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمی کنید شما که مومنید اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدا سے و جه بمعنی ثواب آمده کما قال الله تعالی وَمَا اٰتَيْتُمْ مِّنْ زَكٰوةٍ تُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللهِ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ اِلَيْكُمْ توفیه مزد آن مے کنند براے شما یعنے جزاے آن بتمامی بشما میرسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستم دیده نمی شوید یعنے از ثواب اعمال شما چیزے کم نمی کنند لِلْفُقَرَآءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانیست الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه باز داشته شده اند فِيْ سَبِيْلِ اللهِ در طاعت خداے یا در جهاد لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نے توانند بواسطهٔ اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردن فِي الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان درویشان مهاجران بودند قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود

وامثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه سکینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان بشب
صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و بروز ملازمان حضرت بودندی نه سایهٔ التفات بر کسب می انداختند
ونه بسوال وطلب روزی می پرداختند وبدین سبب فرمود یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا مردمان
نادان وبیخبر از حال ایشان اَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از
سوال واستغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشانرا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بِسِيمَاهُمْ به نشان
وعلامت ایشان که صفرت لونست وزاری بدن وخمیدگی پشت وبسیاری اشک لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ
سوال نکنند از مردمان وچیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح وابرام وبغیر آن نیز چه ایشان موصوفند
بتعفف که ترک سوال است وترک سوال بجهت مرحمت وشفقت میکردند که تا کاه مردم رد سوال نکنند واز رستگاری
باز مانند ما افلح من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه وغیر ایشان
از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست ومیداند که بکه میدهد واز برای
چه میدهد اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه می کنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب
وَالنَّهَارِ وبروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً وباشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقه در اسباب نزول
آورده که امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد ویکی در سر ویکی بشب
ظلمانی ویکی بروز نورانی حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مرتضی پرسید که
ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم
جمیع انرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموقع رضا باشد وصاحب کشاف آورده که
امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر ومثل آن در علانیه وهمان مقدار در شب
وهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیقان بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین
چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی
ونعمت جاودانیست وگفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد یعنی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وخوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین شوند
آیت اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ در آسایش وَالضَّرَّاءِ ودر سختی مراد همه احوال
چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه می کنند وگفته اند منفق اند در توانگری
ودرویشی یا در صحت ومرض یا در گرانی وارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وفرو خورندگان خشم را با وجود قدرت
آورده اند که کسی امام اعظم را رحمة الله علیه طپانچه زد امام فرمود که من میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نمیزنم وقادرم برآنکه از با خلیفه شکایت

کنم از آنمی کنم و میتوانم گناه از جفای تو بحضرت الله نالم انا نالم و میترسم میشود که بقیامت بگیر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرد بی تو قدم در بهشت ننهم **بیت** مردی گمان مبر که بزور است و پر دلی × با خشم گر برآئی دانم که کاملی × وَالْعَافِينَ و عفو کنندگانند عَنِ النَّاسِ از بندگان و درم خریدگان یا از کسیکه با ایشان ستمی کرده باشد وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نکوئی کنند بجائی جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی امام حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد کاسه بر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر رخساره مبارکش فرو ریخت امام حسین از روی تادیب از راه تعذیب بر وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ امام حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند که وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام حسین در جواب گفت که از مال خود ترا آزاد کردم **بیت** بدی را مکافات کردن بدی × بر اهل صورت بود بخردی × بمعنی کسانیکه پی برده اند × بدی دیده و نیکوئی کرده اند × **آیت** إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت می کنند کتاب خدای را که قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرائط آن وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و نفقه کردند در راه ما از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته است وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سرا در مسنون بود و علانیة در مفروض يَرْجُونَ آنانکه امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نشود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواج تمام یابد و این اعمال که کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تمام گرداند خدای یعنی به تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُمْ و زیاده گرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبه شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده است مر گناهکاران را افزون دهنده مر سپاسداران را **آیت** هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ خوانده شده اید برای آنکه نفقه کنید در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه با سباب جهاد صرف نمائید فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ پس از شما هست کسی که بخیلی می کند بزکوة یا بنفقه در غزو وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخیلی ورزد بآنچه بر وی واجبست از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ پس جز این نیست که بخل میورزد بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ

وشما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از نتایج نعمت وفوائد کرامت پس امروز کی بدهید وفرداکه در
عوض آن بستانید چه از خزانه کرم هیچ کم نشود وشما بمراد ومقاصد خود فائز گردید وَاِنْ تَتَوَلَّوْا واگر روی
بگردانید از آنچه بشما فرض کرده اند از انفاق یا اعراض کنید از اسلام وقبول احکام یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ
بدل کند گروهی دیگر جز شماست یعنی شمارا هلاک کند وگروهی دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوْا اَمْثَالَكُمْ پس نباشند
آن قوم مانند شما بلکه فرمان بردار تر باشند وپرهیزگار تر مراد بنی کنده وبنی نخع اند از یمن واشهر آنست
که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردند اینها کدام گروهند وسلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وگفت هٰذَا وَقَوْمُهٗ ودر خبر آمده
که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فراگیرند آنرا مردان از پارسیان ودر لباب آورده که ابو الدرداء رضی
الله عنه بعد از قرارت این آیت می گفت اَبْشِرُوْا یَا بَنِیْ فَرُّوْخ مرا دپارسیانند والله اعلم بالصواب
آیت وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ ونه پندارند آنانکه از دنارت بمت يَبْخَلُوْنَ بخیلے مے کنند بِمَا اٰتٰهُمُ اللهُ
بآنچه خدای تعالے از مال دنیا بایشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل وکرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ
که آن بخل بهتر ست مر ایشانرا بَلْ نه چنین ست هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ آن بخل بدتر ست مر ایشانرا هم
دنیا بذهاب برکت از اموال وهم در آخرت باستحقاق شداید واهوال سَيُطَوَّقُوْنَ زود باشد
که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوْا بِهٖ آنچه بخل کرده اند بآن از مالها وزکوة نداده اند
واین فضیحت ایشانرا واقع شود يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده ست که هر که را حق سبحانه
مال عطا فرموده آنکس از روی بخل زکوة آن ادا نموده تمثیل وتصویر کنند روز قیامت مال اورا بصورت
مارے بزرگ که از بسیاری وتندی زهر موی بر سر او نمانده باشد ودو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی
آشکارا بود وچنین حیه خبیث ترین حیات ست پس آن مار بیاید وطوق گردن او شده هر دو کنار روی
ودهن اورا بگیرد وزبان تقریع وتوبیخ کشاده مے گوید اَنَا مَالُكَ وَاَنَا كَنْزُكَ من آن مال توام که بدان
دنیا لاف مباهات میزدی وگنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت برا قران مے افگندی **بیت**
گنج را از دل برون کن مال را بفگن زچشم ٭ مال تو مار ست در معنی وگنجت اژدها وَلِلّٰهِ ومر خدای
راست مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها وزمینها یعنی همه بمیرند وملک آسمان
وملک زمین بی دعوی مدعیان ونزاع منازعان اورا مسلم ماند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ محققان
گویند میراث در حقیقت چیزیرا گویند که ملک کسی در آید وپیش ازان در ملک او نبوده باشد پس اموال
اهل آسمان وزمین را میراث بروجه مجاز گفته چه عاریت ست در دست ایشان وفی الحقیقت از آن

خداوندست وَلِلّٰهِ مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پس چون اہل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد
و درین سخن اشارتی ہست بآنکہ بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچہ دارد از آنِ حق ست پس بمال دیگری
بخل ورزیدن غایت غباوت و نہایت شقاوت باشد ربا عی ای آنکہ ببخل کیسہ را بند کنی
خود را بوجود مال خرسند کنی ٭ این مال خداست صرف کن در رہ او ٭ امساک بمال دیگری چند کنی
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا بآنچہ می کنید از انفاق و امساک خَبِیْرٌ دانا است و نیز حق جل و علی ارشاد
نمود و بوعدہ خوش شاد فرمود آیت فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی پس اما ہر کہ بداد مال خود را در راہ خدای
تعالی وَاتَّقٰی و پرہیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی و تصدیق نمود کلمہ نیکوتر را کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول
اللہ ست فَسَنُيَسِّرُهٗ لِلْيُسْرٰی پس زود باشد کہ آسانی دہیم وسے را برای طریقہ نیکو کہ سبب آسانی
و راحت باشد یعنی عملیکہ او را ببہشت رساند کہ سرور روح در وست حدیث عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كَانَ لِيْ مِثْلُ اُحُدٍ ذَهَبًا لَسَرَّنِيْ
اَنْ لَّا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلٰثُ لَيَالٍ وَّعِنْدِيْ مِنْهُ شَيْءٌ فرمود اگر مے بود مرا مانند کوہ احد طلا ہر آئینہ
شاد مے گردانید مرا اینکہ نگذرد بر من سہ شب و حال آنکہ نزد من از ان چیزی باقیست اِلَّا شَيْءٌ اُرْصِدُهٗ
لِدَيْنٍ مگر چیزے کہ آمادہ کنم و نگاہ دارم آنرا برای وام درینجا بیان نہایت سخاوت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و ترغیب و تحریص بر ان ست رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ حدیث وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيْهِ اِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ نیست ہیچ روز کہ صبح
کنند بندگان در وے مگر آنکہ دو فرشتہ فرود می آیند از آسمان فَيَقُوْلُ اَحَدُهُمَا پس میگوید یکے
از ان دو فرشتہ اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا خداوندا بدہ انفاق کنندہ را خلف یعنی چیزے بجای مالی
کہ انفاق میکند باشد یعنی عوض و زیادت مال وَيَقُوْلُ الْاٰخَرُ اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا و میگوید
فرشتہ دیگر خداوندا بدہ بخیل را تلف یعنی ہلاک شدن مالیکہ نگاہ میدارد متفق علیہ حدیث عَنْ
اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْبَخِيْلِ وَ
الْمُتَصَدِّقِ قصہ و حال بخیل و حال آنکہ صدقہ میدہد و انفاق میکند كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُنَّتَانِ
مِنْ حَدِيْدٍ ہمچو قصہ و حال دو مرد ست کہ بر ان دو مرد جنہ است از آہن بضم جیم و تشدید نون بمعنی
زرہ روایت کردہ شدہ ست جبتان بموحدہ و نون اصح ست روایۃً و درایۃً زیرا کہ جبہ از آہن معہود نیست
قَدِ اضْطُرَّتْ اَيْدِيْهِمَا اِلٰى ثُدِيِّهِمَا وَتَرَاقِيْهِمَا بتحقیق چسپانیدہ شدہ ست دستہای آن دو مرد
بر پستانہای ایشان و چنبر گردن ہای ایشان بجہت تنگی آن دو زرہ اضطرار در اصل بمعنی احتیاج و بے اختیار نیست

ومراد اینجا اتصال والتصاق ست وثدی بفتح مثلثه وسکون دال پستان وآن زن ومرد هردو را باشد
وبضم ثا وکسر دال وتشدید یا جمع اوست روایت بلفظ جمع وافراد هردو آمده ست وجمع اکثر واظهرست و
تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه وسکون را وضم قاف استخوان میان مغاک نحر وعاتق وآن دو ترقوه است از
هردو جانب وجمع باعتبار جوانب واطراف ست فَجَعَلَ الْمُتَصَدِّقُ كُلَّمَا تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ
اِنْبَسَطَتْ عَنْهُ پس استاد صدقه کننده هرگاه که تصدق میکند فراخ میگردد وآن زره از وی وَجَعَلَ
الْبَخِيْلُ كُلَّمَا هَمَّ بِصَدَقَةٍ قَلَصَتْ ودر استاد بخیل هرگاه قصد میکند بصدقه تنگ میگردد وگرد می آید و
اَخَذَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ بِمَكَانِهَا ومیگیرد هر حلقه جای خود را ومی چسپد بآن حاصل معنی آنکه چون جواد تصدق
میکند فراخ وکشاده میگردد بدان سینهء او وفرمانبرداری میکند اورا دستهای او ودراز میشوند ببسط وبذل واما بخیل
تنگ میگردد سینه او ومنقبض میگردد دست وی وطیبی گفته تخصیص کرده شده مشبه به بلبس جبه از حدید اشارة
بآنکه امساک وشح از جبلت انسان وخلقت اوست فافهم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَجُلٌ
يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله اَيُّ الصَّدَقَةِ اَعْظَمُ اَجْرًا کدام صدقه
بزرگترست از روی اجر وثواب قَالَ اَنْ تَصَدَّقَ بفتح تا ودال اصل وی تتصدق وَاَنْتَ صَحِيْحٌ
شَحِيْحٌ گفت آنحضرت بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی وحال آنکه تو تندرستی وبخیلی تَخْشَى الْفَقْرَ
وَتَاْمُلُ الْغِنٰى درحالیکه میترسی درویشی را وامید میداری تو انگری را یعنی تصدق درحالت صحت کنی که بجهت امید حیات
ودرازی عمر محل اینست که بخل کرده شود واگر بدهد شاید که فقیر گردد وَلَا تُمْهِلُ بنصب وجزم هردو خوانده اند
تاخیر وتوقف نکنی یا تاخیر وتوقف مکن حَتّٰى اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ تا آنکه چون برسد روح در گلو قُلْتَ لِفُلَانٍ
كَذَا وَلِفُلَانٍ كَذَا گوئی مر فلان را چنین وفلان را چنین وچندین وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ وحال آنکه مال
هست مر فلان را گفته اند مراد اول وثانی کسانی اند که وصیت کرده ست مر آنها را وبفلان آخر وارث
زیرا که وارث وصیت را درحالت موت اگر خواهد اجازت کند واگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه
مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند در آنچه متعلق شده ست بدان حق وارث واحتمال
دارد که مراد همان موصی له باشد ودر آوردن کان که مفید ثبوت وقرارست اشارتست بتقریر آنچه
مقدرست برای وی وکرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد وبعضی اقرار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلسَّخِيُّ قَرِيْبٌ مِنَ
اللّٰهِ سخی نزدیک ست از جناب رحمت ورضای حق قَرِيْبٌ مِنَ الْجَنَّةِ نزدیک ست از بهشت
که درآید آنرا قَرِيْبٌ مِنَ النَّاسِ نزدیک ست از دل مردم بمحبت بَعِيْدٌ مِنَ النَّارِ دور است

از بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ و بخیل
برعکس حال سخی و درین حدیث مبالغه ایست در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل
در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف بدین دو صفت ست مطلقا وَلَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَحَبُّ إِلَى
اللهِ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ و بتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده ترست بسوی خدا از عابد بخیل
ظاهر مقابلت این را میطلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب ترست از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی
محبوب ترست از عابد بخیل گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی ست با ختصار در عبارت فافهم رواه
الترمذي عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأَنْ يَتَصَدَّقَ
الْمَرْءُ فِي حَيَاتِهِ بِدِرْهَمٍ خَيْرٌ لَهُ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمِائَةٍ عِنْدَ مَوْتِهِ گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر آیینه تصدق کردن مرد در زندگانی خود بهترست مراورا
از تصدق کردن وے بصد درهم نزد مردن وے چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه
ابوداود وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَصْلَتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ
فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَسُوْءُ الْخُلُقِ دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مسلمانی یکے بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی
اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکے ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت یا رسیدن
بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشد و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بد
خلقے کند و بخل ورزد و وجود آن نادر باشد بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت
کند و با نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشد که بان گرفتار
باشند مگر آنکه مراد مومن کامل باشد اگرچه اراده این معنے درین عبارت خالی از
بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع سے نہیے از صدور افعال و آثار این دو صفت و ترغیب
بر ازالهٔ آنها بریاضت و مجاهدت و ترهیب از نفاذ رضا بدان ست یعنی آنکه
آنصاف از شان مومن نیست و نمی باید که در وے موجود باشند و مراد بسوء
خلق اتصاف بدانچه مخالف دین و شرایع ست نه آنچه متعارف ست درمیان
مردم از تجانب و مساهله در امور زیرا که بغض لله از اقوے ارکان مسلمانی ست
فافهم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللهِ تَعَالَى صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَرُّ مَا فِي الرَّجُلِ
شُحٌّ هَالِعٌ وَجُبْنٌ خَالِعٌ بدترین خصلتها که در مرد ست دو خصلت ست یکی شح جزع و فزع کننده

باستخراج حق درو سے و بلع خروشیدن براصابت مکروہ دیگر بد دلی و ترسندگی کہ می برآرد جان را از بدن
از شدت و خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت رَوَاہُ اَبُوْدَاوٗدَ وَعَنْ عُقْبَۃَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِیَ
اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ صحابی قرشی نوفلی ست اسلام آورد در روز فتح مکہ قَالَ صَلَّیْتُ وَرَاءَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِیْنَۃِ الْعَصْرَ گفت عقبہ گزاردم پس آنحضرت در مدینہ نماز عصر را فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا
پس سلام داد آنحضرت پس برایستاد شتابان فَتَخَطّٰی رِقَابَ النَّاسِ پس درگذشت گردنہائے
مردم را اِلٰی بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِہٖ در رفت بسوئے بعض حجرہائے زنان خود فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِہٖ
پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت کہ چہ واقعہ شدہ است کہ اینہمہ تیز رفت فَخَرَجَ عَلَیْہِمْ پس
بیرون آمد آنحضرت از خانہ بر اصحاب فَرَاٰی اَنَّہُمْ قَدْ عَجِبُوْا مِنْ سُرْعَتِہٖ پس دید کہ ایشان بتحقیق
شگفت کردہ اند از شتابی وے قَالَ ذَکَرْتُ شَیْئًا مِّنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا گفت یاد کردم چیزے را از زری
کہ نزد ما بود و تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بے مہر فَکَرِہْتُ اَنْ یَّحْبِسَنِیْ پس مکروہ پنداشتم کہ منع کند مرا از
مقام قرب و مشغول گرداند بماسوی فَاَمَرْتُ بِقِسْمَتِہٖ پس امر کردم بہ بخشش کردن آن و از اینجا معلوم میشود
کہ التفات بماسوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آورد و با آنکہ اینہم برای تعلیم
و تنبیہ امت ست رَوَاہُ الْبُخَارِیُّ وَفِیْ رِوَایَۃٍ لَّہٗ و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمدہ است کہ
قَالَ گفت کُنْتُ خَلَّفْتُ فِی الْبَیْتِ تِبْرًا مِّنَ الصَّدَقَۃِ بودم پس گذاشتہ ام در خانہ زری از صدقہ
فَکَرِہْتُ اَنْ اُبَیِّتَہٗ پس مکروہ پنداشتم کہ بگذارم او را کہ شب درآید بروی وَعَنْ اَبِیْ ہُرَیْرَۃَ رض قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَلسَّخَاءُ شَجَرَۃٌ فِی الْجَنَّۃِ جوانمردیے درختیست در بہشت یعنی
مانند درخت ست خداوند شاخہا ہر کہ پیوند د بطریقی از وی درآید بہ بہشت چنانکہ فرمود فَمَنْ کَانَ سَخِیًّا
اَخَذَ بِغُصْنٍ مِّنْہَا پس ہر کہ سخی ست گرفتہ ست شاخی را از ان درخت فَلَمْ یَتْرُکْہُ الْغُصْنُ حَتّٰی
یُدْخِلَہُ الْجَنَّۃَ پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکہ درآرد او را در بہشت وَالشُّحُّ شَجَرَۃٌ فِی
النَّارِ و بخل درختیست در دوزخ فَمَنْ کَانَ شَحِیْحًا اَخَذَ بِغُصْنٍ مِّنْہَا پس ہر کہ بخیل ست گرفتہ است
شاخی را فَلَمْ یَتْرُکْہُ الْغُصْنُ حَتّٰی یُدْخِلَہُ النَّارَ پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکہ درآرد او را
در دوزخ رَوَاہُمَا روایت کردہ ست این دو حدیث را اَلْبَیْہَقِیُّ فِیْ شُعَبِ الْاِیْمَانِ وَعَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ
اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بَادِرُوْا بِالصَّدَقَۃِ فَاِنَّ الْبَلَاءَ لَا یَتَخَطَّاہَا
شتابی کنید بصدقہ زیرا کہ بدرستی بلا تجاوز نمی کند صدقہ را یعنی گذر از وی بلکہ می ایستد و دفع میشود
رواہ رزین وَعَنْ اَبِیْ ہُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ کسی که تصدق کند بمقدار چیزی که برابرست قیمت تمره را و عدل بفتح مثل شی قیمت
وبکسر مثل منظر وبعضی گفته اند بفتح آنچه عدیل شی بود از غیر جنس وبکسر از جنس و بر هر تقدیر تفسیر باید بهر که تصدق
کند مقدار تمره مِنْ کَسْبٍ طَیِّبٍ از کسب طیب و پاک و کسب ورزیدن وگرد آوردن و مراد مالی ست که گرد
آورده ست آنرا از وجه حلال وَلَا یَقْبَلُ اللّٰهُ اِلَّا الطَّیِّبَ ونمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را
چنانکه در حدیث دیگر آمده اِنَّ اللّٰهَ طَیِّبٌ لَا یَقْبَلُ اِلَّا طَیِّبًا فَاِنَّ اللّٰهَ یَتَقَبَّلُهَا بِیَمِیْنِهٖ پس بدرستی که خدای تعالی
مے پذیرد آنرا بدست راست خود ثُمَّ یُرَبِّیْهَا لِصَاحِبِهَا پس تر پرورش میکند آن صدقه را و افزون می کند
برای صاحبش کَمَا یُرَبِّیْ اَحَدُکُمْ فَلُوَّهٗ چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را حَتّٰی یَکُوْنَ
مِثْلَ الْجَبَلِ تا آنکه باشد آن صدقه مانند کوه و فلو بکسر فا و بروزن عدو وسمو کره اسپ چون از شیر باز
داشته شود یا یکساله شود متفق علیه وَعَنْ جَابِرٍ وَحُذَیْفَةَ رض قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کُلُّ مَعْرُوْفٍ صَدَقَةٌ روایت ست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت ﷺ هر کار
نیک که در روی خیر و تقرب بدرگاه الهی ست و معروف در شرع و منکر نیست خواه اعطاء مال باشد
یا سخنی نرم و روی کشاده که از وی دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه ست و صدقه مخصوص
بمال نیست متفق علیه وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوْفِ شَیْئًا خرد و خوار مپندار از نیکی چیزی را وَلَوْ اَنْ تَلْقٰی اَخَاکَ
بِوَجْهٍ طَلِیْقٍ اگرچه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی کشاده و خوی خوش رواه
مسلم وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ بِکُلِّ تَسْبِیْحَةٍ
صَدَقَةً بدرستی که بهر تسبیح صدقه ایست وَکُلِّ تَکْبِیْرَةٍ صَدَقَةٌ وبهر تکبیر صدقه ایست وَکُلِّ تَحْمِیْدَةٍ صَدَقَةٌ
وبهر تحمید صدقه ایست وَکُلِّ تَهْلِیْلَةٍ صَدَقَةٌ وبهر تهلیل صدقه ایست وَاَمْرٌ بِالْمَعْرُوْفِ صَدَقَةٌ وَنَهْیٌ عَنِ الْمُنْکَرِ صَدَقَةٌ
وبهر امر معروف صدقه ست وبهر نهی از منکر صدقه ست وَفِیْ بُضْعِ اَحَدِکُمْ صَدَقَةٌ و در فرج یکی از شما یعنی جماع
که بزن یا بداه خود کند صدقه ست یعنی ثوابست و چون در بودن بضع محل استبعاد و استعجاب
بود قَالُوْا گفتند صحابه یا رسول الله اَیَاْتِیْ اَحَدُنَا شَهْوَتَهٗ آیا بیاید یکی از ما شهوت خود را که جماع ست
وَیَکُوْنُ لَهٗ فِیْهَا اَجْرٌ و باشد مر او را در آن شهوت مزد و ثواب قَالَ اَرَاَیْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِیْ
حَرَامٍ اَکَانَ عَلَیْهِ فِیْهِ وِزْرٌ گفت آنحضرت ﷺ خبر دهید مرا که یکی از شما اگر بنهد شهوت را در حرام
آیا مے باشد بر وی بار گناه فَکَذٰلِکَ اِذَا وَضَعَهَا فِی الْحَلَالِ کَانَ لَهٗ اَجْرٌ پس همچنین که بنهد
شهوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست لیکن چون

در ضمن آن ادای حق زوجه ونگاهداشت نفس از هوا وکف وی از معصیت متضمن اجر وثواب
باشد ولهذا این جمله فی آورده وگفت وفی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح وتحمید وامثال آن که
عین عبادت ست فافهم رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الصدقة لتطفئ غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هرآینه میکشد آتش خشم الهی وتدفع میتة
السوء ودور میگرداند مرگ بد را اشارت ست بحصول سلامت وعافیت در دنیا ودین و
مبدا ومآل ومیتة بکسر میم وسکون یا حالت موت ومراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت موت
باشد از آنچه مودی بکفر وکفران گردد واز آلام واوجاع وجزع وفزع وغفلت از ذکر حق وعدم حضور شهادت
ایمان وبعد وحجاب از حضرت رحمن وگرفتاری وسوسه شیطان وغیر آن از آنچه مفضی گردد بسوء خاتمه ووخامت
عاقبت نعوذ بالله من ذلک ومردن فجاءت در حالت غیر محمود نیز از ان قبیل ست رواه الترمذی
وعن سعد بن عبادة قال روایت ست از سعد بن عباده انصاری رضی الله عنه که از مشاهیر صحابه
ومقبولان درگاه نبوت بود گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت یا رسول الله بدرستی که مادر سعد
یعنی مادر من مرده ست فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر وبهتر ست
قال الماء گفت آنحضرت که آب بهترین صدقها است که برای وی چاه بکنی وبه تشنگان بدهی فحفر
بئرا پس کند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد
این چاه برای مادر سعد ست وبرای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی
وعن مرثد بفتح میم وسکون را وفتح مثلثة بن عبد الله از ثقات تابعین ست ومفتی بصره بود در
زمان خود وعمر عبد العزیز از وی استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی
الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول که وی شنید آنحضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه
مومن وجای پناه وی وسبب آسایش ونجات وی روز قیامت صدقه او است که در راه خدا کرده
وتواند که صدقه متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز قیامت بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن
ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حا وبزا صحابی مشهور ست برادرزاده ام المومنین خدیجه از اشراف قریش
بود صد وبیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذارند وشصت در اسلام قالا قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزی
که باشد ناشی از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران واستظهار نماید بدان یعنی غنی را باقی دارد ومطلق فقیر ومحتاج

نگردانند یعنی قوت اهل و عیال بگذارد و آنچه زیاده ازان ماند تصدق کند و عیال را گرسنه و محتاج ندارد
چنانکه فرمود وابْدَأْ بِمَنْ تَعُوْلُ آغاز کنی به انفاق بر کسی که غم خواری وی کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد
آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز و جل و در تصدق کردن از فقر
نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر صدیق را چون بر آمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته
برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصدقة جهد المقل و احادیث در معنی اول بسیارست و
تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بدهد هر چه خواهد والا رعایت کند و حقوق
دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده ست وابدأ بمن تعول رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ
عَنْ حَكِيْمٍ وَحْدَهٗ و روایت کرده ست مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابو هریره و حکیم هر دو کرده وَعَنْ
أَبِي مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ
نَفَقَةً عَلٰى أَهْلِهٖ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهٗ صَدَقَةً روایتست از ابی مسعود
انصاری صحابی مشهورست و او را بدری گفته اند جمهور برانند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت ست که در انجا
می بوده نه بجهت حضور غزوهٔ آن والله اعلم که گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود حال آنکه
وی نیت ثواب و ادای حق کند دران میباشد آن نفقه صدقه اگرچه نفقه آن داده و باهل و عیال خود داده
متفق علیه وَعَنْ ثَوْبَانَ رضه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ دِيْنَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ
فاضلترین دیناریکه انفاق کند آنرا مرد دِيْنَارٌ يُنْفِقُهُ عَلٰى عِيَالِهٖ دینارست که انفاق کند آنرا بر عیال خود
و عیال مرد زن و فرزند و هر که در نفقه و مونت او باشد وَدِيْنَارٌ يُنْفِقُهُ عَلٰى دَابَّتِهٖ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دینارست
که انفاق میکند مرد آنرا بر چارپایهٔ خود در راه خدا که جهادست و اما چهارپایهٔ سواری که مهیا نه برای جهادست گویا حکم
عیال دارد وَدِيْنَارٌ يُنْفِقُهُ عَلٰى أَصْحَابِهٖ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دینارست که انفاق میکند مرد آنرا بر یاران خود در راه خدای
سه محل افضل مصارف صدقه ست از غیر خود اما فضل یکی ازینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمیگردد یارب مگر بتقدیم ذکر
استشعار بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح ست بدان رواه مسلم وَعَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ همچنینست در نسخ مشکوة
سلیمان بضم سین و یاء تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان ست بفتح سین بی یاء و سلیمان سهوست از کاتب
یا از صاحب کتاب و در مفتاح میگوید که سلیمان همه بیاست مگر سلمان فارسی و ابن عامر و سلمان اغر
و عبدالرحمن بن سلمان که اینها بی یاست و سلمان بن عامر صحابی ست و عدد وی در بصریین است قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِيْنِ صَدَقَةٌ تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد
وَعَلٰى ذِي الرَّحِمِ ثِنْتَانِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت رحم دارد

دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صلۂ رحم رَوَاہُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَالنَّسَائِیُّ وَابْنُ مَاجَۃَ وَالدَّارِمِیُّ وَعَنْ اُمِّ بُجَیْدٍ بضم بار موحدہ وفتح جیم وسکون تحتانیہ ودرآخر دال صحابیہ انصاریہ ست قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ رُدُّوا السَّائِلَ وَلَوْ بِظِلْفٍ مُحْرَقٍ باز گردانید سائل را اگرچہ باشد بسم سوختہ وظلف بکسر ظاء معجمہ وسکون لام سم شگافتہ چون سم گاو و گوسفند و این مبالغہ ست و در محرق زیادہ مبالغہ ست رَوَاہُ مَالِکٌ وَالنَّسَائِیُّ وَرَوَی التِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْدَاوٗدَ مَعْنَاہُ وَعَنْ عَائِشَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہَا قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِذَا اَنْفَقَتِ الْمَرْأَۃُ مِنْ طَعَامِ بَیْتِہَا غَیْرَ مُفْسِدَۃٍ چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانۂ خود از آنچہ خوردہ میشود و ذخیرہ نہادہ نمیشود در حالی کہ تباہ کنندہ و اسراف نمایندہ ست کَانَ لَہَا اَجْرُہَا بِمَا اَنْفَقَتْ وَلِزَوْجِہَا اَجْرُہٗ بِمَا کَسَبَ باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن و باشد مر شوہر را ثواب بسبب کسب کردن آن مال کہ ملک اوست وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذٰلِکَ و باشد مر خزینہ دار را کہ این طعام حوالہ اوست مانند آن ثواب زن را و شوہر او را ست لَا یَنْقُصُ بَعْضُہُمْ اَجْرَ بَعْضٍ شَیْئًا کم نمیگرداند بعضے ازین سہ تن ثواب بعضی را یعنی ہمہ را اجر کامل و ثواب تام ست و موجب نقصان نہ مُتَّفَقٌ عَلَیْہِ و این حدیث مطلق ست در جواز تصدق زن از طعام مرد خواہ اذن کند یا نہ و بعضی سے گویند کہ جائز نیست زن را تصدق ہیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند بآنکہ این مبنی ست بر عادت اہل حجاز کہ اہل و خادم را اذن کردہ سے گذارند در انفاق و تصدق از آنچہ در خانہ بر سائلان و ضعیفان **حکایت** حضرت خالق سخا و جناب موجد عطا عم نوالہ بحضرت شیخ رہنما و مقتدای تارکین دنیا جناب امیر المومنین سخی اجود حضرت **سید احمد** عم فیوضہ عادت کرم بدرجہ اتم ارزانی و عنایت فرمودہ بود کہ فی المثل اگر سخاوت مردی بودی وجود خود در حلقۂ شاگردان تعلیمش فخر دیدی و اگر حاتم و معن زندہ بودندی در شیوۂ جود برابری اندک جوادی ادنی غلام آن جناب عطا آب نتوانستندی **شعر** ابر دریادل ز دست جود او در انفعال چہ مال عالم زیر پای ہمت او پایمال چہ بحر از خوف آنکہ مبادا جیب و داماننش از فرط عطا خالی کند جواہر را در قعر خود جا دادہ و کان از بیم آنکہ بافراط سخا خزینہ اش تہی سازند زر و نقرہ را در درون خود بصد پوشیدگی مخفی نمودہ ابر نیسان در مقابلہ دست سخای آن اسخیا پیشوا از خجالت گریان و بہار گیہان آرا از شرمساری بدتر از خزان اگر در عالم آوازہ سخاوت نیکنام ست ہمین انفاس نفیس اوست و اگر در جہان زمزمہ کرم فرخندہ فرجام ست از برکات توجہات قدس انیس او **شعر** چو دست جود و بخشش برکشادی ز عالم رسم خواہش بر فتادی **حکایت** حضرت رزاق منعام

هم علاوه بوالدمن گنام خصلت انعام بآن اندازه اکرام فرموده بود که دفتر ندکار حاتمی منغش
نمی ست وآذکار بخشش کسری وکی برابرش لاشی فرازاع بسیاری از جهانیان وخصوصا
هندوستانیان بفضل مفضل حقیقی جل شانه از شادابی بخشش اوسرسبز وریان وکاسات مرادات جمیدستان
ومفلوکان از زلال دادودهش لبریز وقطره چکان طمطراق انجیای رجال به پیش سخاوتش پامال
وکروفر اجو دحال روبروی همتش محض خیال صدهزار درم بادنی فلاکت توام بخشیدن ازعادات
او بود ومائة الف دینار بعبرت کار دادن ازخوی پر سعادت او یک هزار هزار درم و دینار عطا نمودن
عادت داشت وبافضال حضرت ایزد متعال جل جلاله باین خجسته سیرت علم فرخنده نامی برعرصهٔ گیتی
برافراشت باکرامه تعالی وتقدس بسبار ایان هندوستان منصب حکمرانی از ویافتند وبسیاری از عمایدِ
دنیا بر منزلت گیتی ستانی بتائید او متمکن گشتند اگر برقولم شکی باشد از کتاب شجاعت حساب امیر نامه
که تاریخ حالات والدم ست تصدیق گفتارم مطالعه کنند

وصیت سی وچهارم در تانی وتودت

خداعادت تانی که بفضله تعالی کارساز النسانی ست وسرایا عقل نشانی وخجسته خصلت تودت که بکرمه تبارک
عقدکشای مرادات دوجهانی ست ومشکل روای مقاصد کونینی رضای خدای معلی قهرمان یکتا غرعلوه
برآن مربوط عروس تدبیر بی حلیهٔ اناة زینتی ندارد وشاهد تدبر بدون زیور تؤدت بازیبی نباشد
بی تامل مباش درهمه حال ۞ بگذری از طریق استعجال ۞ هرکه دارد تانی اندر کار ۞ به مرادات
دل رسد ناچار ۞ دانای متامل راکسی بارنج ندیده ودوراندیش متحمل را جای زیان سنج نشنیده کتاب
قدیم باتبیان آن آمرست وسنت مستقیم برای ارتکاب آن حاکم آیت یا ایها الذین امنوا
ای گروه گرویدگان اذا ضربتم [redacted] سفرکنید فی سبیل الله در راه خدا یعنی بجهاد روید
فتبینوا پس نیک بپرسید وبه آهستگی تفحص کنید ولا تقولوا ومگویید لمن القی الیکم السلام مرکسی را
که بشما القاکند سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مومن بلکه بجهت ایمنی از مال این
کلمه بگفتی تبتغون مطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت
وغنم فرودس ست واگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدا معانم کثیرة غنیمتها
بسیارست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم
همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون ومال خود

توسل بکلمهٔ شهادت می نمودند فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ پس منت نهاد خدا بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوْا
پس روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان که چه وبال زنده گذاشتن
هزار کافر نزدیک خدا کمترست از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خداهست بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بآنچه شما میکنید خَبِیْرًا ابدا دانا آیت یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان اِنْ جَاۤءَکُمْ فَاسِقٌ
اگر آید بشما دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی بِنَبَاٍ بخبرے یعنی خبر بسیار موحش که موجب
تالم خواطر باشد فَتَبَیَّنُوْا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ تا نرسانید
مکروهی گروهی را بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند
فَتُصْبِحُوْا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِیْنَ پس بگردید بدانچه کرده باشید پشیمانان یعنی بمجرد خبر فاسق تعجیل مکنید
در ساختن امور تا وقتی که امارت علامت صدق خبر بر شما ظاهر گردد حدیث عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِیِّ
صحابی مشهور آخر من مات بالمدینه اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْاَنَاةُ مِنَ اللّٰهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ
الشَّیْطَانِ درنگ در کارها از خداست و مرضی اوست و شتابی از شیطان است و مراد و مطلوب اوست
مگر در آنچه بی شبه خیر باشد چنانچه در قرآن مجید فرموده وَیُسَارِعُوْنَ فِی الْخَیْرَاتِ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ
حضرت عظیم اعظم و فخیم افخم و علیم اعلم و کریم اکرم پیغمبر آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اولاد خود را نصیحت کرد که در
کارها تانی و درنگ لازم شناسید اگر من تانی و درنگ می نمودم راه زلت نمی پیمودم قال الشاعر
لَا تَعْجَلَنَّ لِاَمْرٍ اَنْتَ طَالِبُهٗ × فَقَلَّمَا یُدْرِكُ الْمَطْلُوْبَ ذُو الْعَجَلِ × وَذُوْ التَّاَنِّیْ مُصِیْبٌ فِیْ مَقَاصِدِهٖ
وَذُو الْعَجَلِ لَا یَخْلُوْ مِنَ الزَّلَلِ × و گفته اند بپرهیز از عجلت که ام الندامات است و اصل الخجالات بیت
تندی سبک دست بردن به تیغ × بدندان گزد پشت دست دریغ × وَعَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا حَلِیْمَ اِلَّا ذُوْ عَثْرَةٍ نیست حلیم کامل اگرچه حلم او غریزی بود مگر خداوند
لغزش آنکه در زلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در کاری از وی بوجود آمده و خجالت کشیده
و بسبب آن دوست دارد که مردم عیب ها و خطاهای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون
محبت ستر و عفو در خود یافت از مردم نیز عفو خواهد کرد و حلم خواهد ورزید و بعضے گفته اند که حلم
حاصل نے شود مگر آنکه ارتکاب می کند امور را و مے بیند لغزشها و خللها دران و می دریابد موضعها
مواضع خطا و خلل که دران شتابی کرده و بصیرے نموده پس اجتناب می کند از ان و حلمے ورزد دران
و این توجیه بمعنے تجربه می کشد و حاصلش آن میشود که نیست حلیم مگر صاحب تجربه چنانکه در قرینه او فرموده
وَلَا حَکِیْمَ اِلَّا ذُوْ تَجْرِبَةٍ و نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و معنی اول ظاهر و نزدیکتر و مناسب تر

بتخصیص تجربه بحکمت فافهم و حکمت دانش حقیقت هر چیزی حکیم دانا و راست و استوار کار و اصل معنی حکمت محکم گردانیدن چیزے و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل شد او را معرفت اشیا و دانست نفع آنها را و شناخت مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيْثٌ حَسَنٌ غَرِيْبٌ . وَعَنْ أَنَسٍ رض أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِيْ مردی گفت مر آنحضرت را اندرز کن مرا فقال پس فرمود آنحضرت خُذِ الْأَمْرَ بِالتَّدْبِيْرِ فَإِنْ رَأَيْتَ فِيْ عَاقِبَتِهٖ خَيْرًا فَأَمْضِهٖ وَإِنْ خِفْتَ غَيًّا فَأَمْسِكْ بگیر کار را با پایان کار نگریستن پس اگر به بینی در پایان او نیکی را پس بگذار آن کار برو تمام کن و اگر بترسی و گمان بری گمراهی را در آن کار پس نگاه دار خود را از کردن آن کار و بگذار آن کار را رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ گفته اند هر یکی محتاج ست به عقل و عقل محتاج ست به تجربه خصوصا عقل سلاطین و امرا حکیمے گوید عقل و تجربه مانند آب و خاک ست که از هیچ یکی بدون دیگری گیاه نروید همچنان عقل و تجربه تا با هم نباشند کاری نیاید عزیزے را پرسیدند که بهترین رایها و صائب ترین تدبیرها کدام ست گفت آنکه فتنه را فرو نشاند و بر ملوک لازم که حتی المقدور در تسکین فتنه کوشش نمایند و به تدبیر دفاع آن پردازند

وصیت سی و پنجم در بهبتری خاموشی

فضل صمت افضل فضائل ایمانیست و اشرف شرایف انسانی هر که را خاموشی عادت است انشاء الله تعالی بالیقین با شیطان در عداوت ست و با غفران حضرت سبحان عز حمده با مواصلت و آنکه خاموشی مهارت ست در عبادت بمخالطت ست و از معصیت یکبار مخالفت همای این خصلت حمیده بر سر هر که سایه بلند پایه انداخته او را بفضل جناب خدا جل کرمه در رسائل و اقران افسر فرق کریم الاخلاق آن ساخته و کوکب فرخنده موهب این شیمه کریمه بر بام آنکه طلوع نموده آن را بغایت حضرت منعم عم انعامه افضل از فضیلت فضلا گردانیده کم گفتن در هر آن برشته حیات دُرر شرف سفتن ست و آلا جواهر آب دار انفاس عمر را هم لحظه ضایع و رائگان نمودن عقل را با صمت اتحاد کلی ست و با پرگوئی عناد جلی و فضل را با سکوت اختلاط ازلیست و با ضد آن معاندت

لانظامی

سخندان پرورده پیر کهن	بیندیشد آنگه بگوید سخن
مزن بی تامل به گفتار دم	نکو گوی گر دیر گوئی چه غم
بیندیش وانگه برآور نفس	از آن پیش بس کن که گویند بس

مشاطه عروس حسن اخلاق خاموشی ست و آرایش دهنده نوع انسان بالاتفاق عادت صموت گوشی افضل طاعت ناگفتن ست و اشرف عبادت سکوت کردن صمت ستر عیبهاست و برگزیدگی پرده دریها و سکوت ساتر نقصانهاست و افراط تکلم ناشر قبحها اشعار اگر هست مرد از هنر بهره ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر

اگر مشک خالص نداری مگوی — وگر هست خود فاش گردد ببوی — بسوگند گفتن که زر مغربی است

چه حاجت محک خود بگوید که چیست — بگویند زین حرف گیران هزار — که مردی بنطق ست و آمیزکار

صدا باشد ار پستینم و رند — که طاقت ندارم که مغزم خورند — سخن را سرست ای خداوند و بن

میاور سخن در میان سخن

کم سخن صواب انتساب ست و بسیار کلام کن خراب و ور عذاب راحت در خاموشی ست و رنج و تعب در گفتار گوشی نظم به نطق آدمی بهترست ز دواب

دواب از تو به گر نگوئی صواب — خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش — نگوید سخن تا نبیند خموش

عزت و وقار ذکار رصامتان ست و ذلت و ضعت سبکسار و چار بسیار گفتاران اشعار

کم آواز را باشد آواز تیز — چو گفتی و رونق نماندت گریز — ترا خامشی ای خداوند هوش

وقارست و نااهل را پرده پوش — اگر عالمی هیبت خود مبر — وگر جاهلی پرده خود مدر

قرآن شریف محتوی بر ارشاد خاموشی ست و حدیث نبوی از مصالح آن نبی آیت یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
ای کسانی که گرویده اید لَا تَسْئَلُوْا مپرسید عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود جواب آن
تَسُؤْکُمْ اندوهگین گرداند شما را وَاِنْ تَسْئَلُوْا عَنْهَا و اگر پرسید از چیزها اگر پرسید از اِنْ حِیْنَ یُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ
در وقتی که فرود می آید قرآن تُبْدَ لَکُمْ آشکارا کرده شود برای شما از عهده آن بیرون نتوانید آمد عَفَا اللّٰهُ
عَنْهَا عفو کرد خدا از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدا درگذرانده آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگان را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ
و خداست آمرزگار که عفو میکند حَلِیْمٌ بردبارست که به عقوبت تعجیل نمی نماید حدیث اَلصَّمْتُ حِکْمَةٌ
وَقَلِیْلٌ فَاعِلُهٗ رَوَاهُ الْقُضَاعِیُّ عَنْ اَنَسٍ وَالدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
معنی اینست که خاموشی خصلت دانائی و با فهم و فراست یکتائی ست و از نوع بنی آدم کسانی که صفت پر منفعت
خاموشی در کار دارند بسیار کم اند بیت بکلام هیچ چیزی جز خموشی در نمی آید ❊ خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید
اَلصَّمْتُ زَیْنٌ لِلْعَالِمِ رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ عَنْ مُحْرِزِ بْنِ زُهَیْرٍ معنی اینست که عادت سراپا منفعت خاموشی
برای عالم لباس آرایش و پیرایش زینت علم اوست و برای جاهل پرده پوشیدگی جهل اوست شعر
اِذَا تَمَّ عَقْلُ الْمَرْءِ قَلَّ کَلَامُهٗ ❊ اَیْقِنْ بِحُمْقِ الْمَرْءِ اِنْ کَانَ مُکْثِرًا ❊ حدیث اَلصَّمْتُ اَرْفَعُ الْعِبَادَةِ
رَوَاهُ الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ معنی این ست که خاموش ماندن از جمله عبادت

عالیقدر اولا قدرست **مثنوی** هر که را اسرار کار آموختند / مهر کردند و زبانش دوختند

لبش ختم ست و در دل رازها / لب خموشش و دل پر آوازها / حکما گفته اند خاموشی پرده عورت

جهل ست و شوکت غفلت و دانا **نظم** بچین شد پیش پیری مرد هشیار / که ما را از حقیقت کن خبردار

جوابش داد آن پیر طریقت / که ده جزو ست در پیری حقیقت / بگویم با تو گر نیکو نیوشی

یکی کم گفتن و نه در خموشی

هر آنچه هر آینه معلوم تو خواهد شد بپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت سلطان راز زبان دارد

قطعه چو لقمان دید کاندر دست داود / همی آهن بمعجز موم گردد

نپرسیدش چه می‌سازی که دانست / که بی پرسیدنش معلوم گردد

وصیت سی و ششم در کتمان اسرار

شاه و ناظمان امور سلطنت کتمان اسرار ست و فرمانروای منتظمان رموز مملکت پوشیدن سرّ کار نظام ملک و اقبال مضبوط باستتار راز ست و انتظام ثروت و جلال مربوط باخفاے ما فی الضمیر حکومت بنیاد **نظم**

اگر جز تو داند که رای تو چیست / بران رای و دانش بباید گریست / چنان باید آیین کردار تو

که کس ره نیابد بر اسرار تو / سکندر که با شرقیان حرب داشت / در خیمه گویند در غرب داشت

درین کار کس را تو انباز نیست / بجز تو ترا محرم راز نیست / منه سرّ خود با کس اندر میان

که محرم نه بینی ز اهل جهان / بگشتم در اطراف عالم بسی / ندیدم ز یاران محرم کسی

ترقی ریاست موقوف علیه بر پوشیدگی حقایق ایالت ست و تعلی سیاست مقصور علیه بر پوشیدگی دقایق ولایت الطاف خفی حضرت باری عز لطفه باخفای سرائر ملک و لشکر مقرون ست و اعطاف جلی جناب پروردگاری عزت عطوفته بستر مرادات ضمائر مکنون **رباعی** خامشی به که ضمیر دل خویش / باکسی گفتن و گفتن که مگوی

ای سلیم آب ز سر چشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی **بیت** سخنی در میان نباید گفت

که بهر انجمن نشاید گفت **نثر** ناگفتن اسرار موجب سموّ حصولی ست و لب بستن از راز باعث علو وصولی برتری مخلوط باسرار استتاری ست و بهتری بپوشیدگی راز باخوشتری کتمان سر در افشای شهره حصول مراد نه بمرتبه مشهور که حالش مسطور گردد و مکتومی راز در اشتهار تحصیل مقصود نه بآن رتبه بلند آوازه که بیانش بتقریر لسان مذکور شود **نظم**

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد / که گر فاش گردد شود روی زرد

مکن پیش دیوار غیبت کسی / بود کز پسش گوش دارد بسی / درون دلت شهر بندست راز

نگر تا نبیند در شهر باز / ازان مرد دانا زبان دوخت است / که داند که شمع از زبان سوخت است

جواهر گنجینه داران سپار × ولی رازنا باخویشتن پاس دار × کتم سرائر در وصال محبوب اثری دارد مرغوب و پرده داری مکنونات خواطر در وصل مطلوب با تاثیری می باشد قوت محبوب آفتاب عالمتاب که هر شب ظلمت بحجاب چهرهٔ نورانی خود را محجوب میدارد همانا ازانست که تمام روز نورافروز میباشد و ماهتاب انوار حساب که بعضی لیالی ماه از ظهور مستور میگردد همانا همانست که اکثر شبهائی تارا روشن می نمو

سخن تا نگوئی بر و دست هست	چو گفته شود یابد او بر تو دست	سخن دیو بندست در چاه دل
به بالای کام و زبانش مهل	توان باز دادن ره بد بدیو	ولی باز نتوان گرفتن بریو
بدانی که چون دیو رفت از قفس	نیاید بلاحول کس باز پس	یکی طفل بر دارد از رخش بند
نیاید بصد رستم اندر کمند	مگو آنچه گر بر ملا اوفتد	سخن گو از ان در بلا اوفتد
بدهقان نادان چه خوش گفت زن	بدانش سخن گو و یا دم مزن	مگو آنچه طاقت نداری شنود
که جو کشته گندم نباید درود		

بدانی که آب حیات در لباس ظلماتست و باران رحمت یزدانی در عین کماله ملبس بلباس ابر ظلمت تشابهی و بتقین بدانی که کتمان سر رهبر قافله منزل رسی مطالب و اخفای مخزون خاطر قائد رهروان مرحل پوئی مآرب **بیت** چه زیبا گفته است آنمرد هشیار که گر سر بایدت سر را نگهدار **بیت** چون تو نتوانی کشیدن بار خود × یار گر نکشد مرنج از یار خود × بحکمت حکیم قدیم عز قدسه که از ماه مهین انسان بهین مخلوقست بالتحقیق نتیجه نه ماه گمنامی گزینست و از یکدانه که خوشه بزر دانه شاداب و عیانست بالتحقیق سببش مستوری زیر خاک تا ایام و ازمانست اگر زر و نقره گران بهاست پرورشش در کان بطور اخفاست و اگر لعل و گوهر بقیمت بی پایانست تربیتش درون جبال بدخشان و بحر بیکرانست **نظم** شنیدستی هر آن سر کز دو بگذشت

بانک وقت و در هر زبان گشت فاش	حکیمی گفت کان دو خبر دو لب است	گزان سر بگذرانیدن ادب نیست
کسا سر کز دو لب افتد به بیرون	درون صدر دل او ریزد خون	چه خوش گفت آن نکو روی نکوکار
اگر سر خواهی سلامت سر نگهدار	چو مرغ وحشی از قید جنون رست	دگر نتوان بدستان پای او بست

المراد بحکمت ملک ذوالجلال عزت صنعته در استتار اسرار عجائب فوائد پنهانست و غرائب منافع نهان

بر از دل چو بگشائی ابخویش	نخست از خیر و شر آن بیندیش	چو آید از قفس مرغی به پرواز
دگر مشکل بود آوردنش باز	بلی چون نیکبختی گنج یابد	اگر پنهان ندارد رنج یابد

و بتجربه عقلا پیوسته ست و به امتحان اذکیا رسیده که تحصیل مطلوب کریم باعاقبت کتمان اسرار گردید بفضله تعالی با سرع اوقات بحصول رسید و تکمیل کمال

کہ بتابید پوشیدن ما فی الضمیر در استحصال آن قدم کوشش در حرکت آمد بعونہ تعالیٰ
بزودی محصول شد الحق کہ در استتار اسرار فوائد کلی متیقن ست و برحق کہ در سربستگی راز ہا
منافع لایزلے معین از اینجاست کہ گفتہ اند فی السر سر ربا عی سر دل می نیاورم بزبان ﷺ دو حریفی
نشستہ بر در آن دو حریف دگر کہ مستور اند میسانند آنجہان بجہان دلائل نقلیہ بر فضل
پوشیدن راز دل ست و براہین عقلی بر شرف نا گفتن سر تدبیر پیدا زہمابر وجہ کمال لمولفہ راز
ہمان بہ کہ شود مستتر × ور بشود فاش شود پر خطر آیت اذ قال یوسف لابیہ یاد کن وقتی را
کہ گفت یوسف علیہ السلام مر پدر خود یعقوب علیہ السلام را گویند یوسف علیہ السلام در سن دوازدہ سالگی
شب آدینہ در کنار پدر خود بخواب بود سراسیمہ از خواب در آمد یعقوب علیہ السلام گفت ای پسر ترا چہ رسید گفت
یا ابت ای پدر خوابی عجیب دیدم انی رایت بدرستی کہ من دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازدہ ستارہ
والشمس والقمر و آفتاب و ماہ را و من بر سر کوہ بلند بودم کہ در حوالی او انہار جاری و اشجار سبز
بود کہ از آسمان این ستارہا و نیرین فرود آمدند من در ایشان می نگریستم رایتہم دیدم ایشان را
لی ساجدین مرا سجدہ کنندگان یعقوب علیہ السلام دانست کہ یوسف علیہ السلام مرتبہ رفیع یابد
و برادران یازدہ گانہ او کہ ستارگان اشارت بدیشان ست و یعقوب علیہ السلام
و زوجہ او کہ خالہ یوسف علیہ السلام ست شمس و قمر عبارت از ایشان ست تعظیم
و تکریم او بجا آرند فکر کرد کہ اگر برادران او این واقعہ بشنوند و ایشان در تعبیر و قوفی
دارند ہر آئینہ قصد ہلاک او کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر لبندوے
شفقت ست و محبت لاتقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک
بر برادران خود فیکیدوا لک کہ حیلہ کنند برای ہلاک تو کیدا حیلہ کردنی بسبب وسوسہ شیطان
ان الشیطان بدرستی کہ دیو سرکش کہ ابلیس لعین ست للانسان مر آدمی را
عدو مبین دشمنی ست آشکارا کہ او را بر مکر و کید میدارد و در
حدیث شریف آمدہ قال رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ
وسلم استعینوا علے انجاح الحوائج بالکتمان فان کل
ذی نعمۃ محسود رواہ الحکیم عن ابن عباس و ہذا الحدیث اثبتہ الشیخ عبد الرؤف
المناوی فے الشرح الکبیر لجامع الصغیر معنی اینست مدد جوئید
بر حصول مرادات خود از پوشیدن سرہا بدرستیکہ ہر صاحب نعمت محسود خلائق میگردد

و بتجربهٔ حادثات عقلا گرم و سرد چشیدهٔ روزگار پیوسته ست و بامتحان واقعات اذکیا فرسودهٔ گردش ملو
رسیده که هر مطلوبی و مقصودی که باعانت و امداد و کتمان اسرار در وصول کردن آن جد و جهد بتقدیم رسیده بفضله
و عنایته تعالی باسرع اوقات و اسهل طرق واصل شده و هر مهمی و عزیمتی که بتاکید و تاکید پوشیدن
ما فی الضمیر از صغیر و کبیر در حصول آن قدم کوشش و سعی بر جاده طلب نهاده شده بعونه و کرمه تعالی بزودی و آسانی
حاصل گردیده و الحق که در استتار اسرار فوائد و بر حق که در سربستگی رازهای وی منافع لم یزلی و لایزالی مقصود
و متیقن ست ازینجاست که گفته اند فی الستر سر گفت پیغمبر هر آنکو سر نهفت ✽ زود گردد با مراد خویش جفت

زر و نقره گر نبودی نهان ✽ پرورش کی یافتندی زیر کان

وصیت سی و هفتم در تکفین موصی و تدفین مسکین عاصی

ثمر شجر حیات ممات ست و گل گلستان بقا فنا هر که از دریچهٔ شکم مادر پا در عرصهٔ هستی نهاد للجرم روزی از در گور
رخت و کالای خود را در وسعت نیستی کشاد جام شیرین وجود هر که چشید لامحاله وقتی جرعهٔ هلاهل عدم بکام جان
خواهد کشید آنکه بنیاد عمارت هوا و هوس درین خاکدان نهاد یقینا گاهی بباد تند مرگ خواهد افتاد **نظم**

یکی پند گویم ترا از نخست	دل از مهر گیتی بباید شست	جهان کشت زاریست با رنگ و بو
درو مرگ و عمر آب ما کشت او	چنان چون درو راست هموار گشت	همه مرگ رائیم با خوب و زشت
بجائیم و هموار نازان براه	بدین دو نوید سفید و سیاه	چنان کاروانی کزین شهر بر
بود شان گذر سوی شهر دگر	یکی پیش و دیگر ز پس مانده باز	بنوبت رسیده بمنزل فراز

اگر شاه هست انجامش تباه ست و اگر وزیر ست فرجامش حقیر ست و اگر امیر ست پایانش فقیر **نظم**

جهان چیست گنبد ز نیرنگ او	ربائی بچنگ آورا ز چنگ او	درختیست شش پهلو و چار بیخ
تن چند را بسته در چار میخ	متعمی نه بینیم درین باغ کس	تماشا کنند هر یکی یک نفس
بکایک ورقهای مازین درخت	بزیر او فتد چون وزد باد سخت	از و هر دمی نوبری میرسد
یکی میرود دیگری میرسد	جهان کام و ناکام خواهی سپرد	بناکامی پی چه باید فشرد

بنای جهان بر خرابی ست که دنیا ناپسند صاحب مرجع آنا بیست جل اصطفائه اساس این فنا

شناس بر عدم ست که کارش ابتر از قدم ست سود دستش نابهبود ست و منافع درو مفقود دنیا در ابتدا
چون سراب خوشنماست و در انتها ما یوسی افزا **نظم** چه باید همین پادشاهی و ناز

چه در پادشاهی نمائی دراز	خنک مرد درویش با دین و هوش	فراوان جهانش بمالید گوش

اگر چون بگذرد زین جهان نام نیک ... بماند از و هم سر انجام نیک
بنزدیک یزدان بود و شهر ... بیابان گیتی او را بود بهره

فرو بیشش قوی ست و شکوفش خیلی حقا یا و دلاویزاند و عقلا انو در گریز عاقل چون دانست که منتهایش خاک ست همیشه از آلودگیش پاک ست و دانا بینا ست که آخرش مرگ ست لهذا همواره تارک لذت تاج و ترک ست از آنجا که عزتش بیفائده ست بنابران در و کوششش بیفائده ست و چون آبرویش بلا ثواب است بناء علیه در کارش سعی لا صواب است **نظم** خنک آن کز و نیکوئی یادگار

بماند اگر بنده گر شهریار ... هر آن بدگنش کو نه بر دین بود ... ز یزدان و از منش نفرین بود
نگر تا نه تا سپی ز دین خدای ... که دین خدا آورد پاک رای ... فرمان واجب الاذعان حضرت

خداوندی جل حکمه برین ناطق ست و منشور سراپا نور جناب رسول الٰهی علیه الصلوٰة والسلام با این موافق **آیتِ سوره کهف** إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ بدرستی که گردانیدیم آنچیز را که بر زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات زِينَةً لَّهَا آرایش مر اهل زمین را محققان بر اند که ما بمعنی من ست و مراد انبیا اند یا علماء یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که آرایش زمین برجال الله ست از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند **بیت** روی زمین بطلعت ایشان منورست ✤ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ✤ و گفته اند که مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات ست که حق سبحانه تعالی می‌فرماید که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَيُّهُمْ کدام از ایشان أَحْسَنُ نیکوترست عَمَلًا ما از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستی که ما سازندگانیم مَا عَلَيْهَا آن چیزی را که بر روی زمین ست از کوه و درخت و بنا صَعِيدًا جُرُزًا از زمین هاموں سے گیا یعنی با آخر این عالم را خراب خواهیم ساخت پس دل بران ننهید و بزینت ناپایدارا و فریفته مشوید **نظم** جهان از رنگ و بو ساز دلیست ولی نزدیک ارباب بصیرت ✤ نه رنگ دلکشش را اعتباری ست ✤ نه بوی دلفریبش را مداری ست **حدیث** إِنَّ مَطْعَمَ ابْنِ آدَمَ قَدْ ضُرِبَ مَثَلًا لِلدُّنْيَا وَإِنْ قَزَّحَهُ وَمَلَّحَهُ فَانْظُرُوا إِلَى مَا يَصِيرُ رَوَاهُ ابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحِهِ وَالطَّبْرَانِي فِي الْكَبِيرِ عَنْ أُبَيٍّ معنی این ست که طعام خورده شده بنی آدم بنابر فهمید رذالت و نجاست دنیا مثلی بنهایت مناسب و بغایت موافق ست و اگرچه آن طعام را صاف و درست کنند و نمکین سازند و وقتی که فضله شده از بدن خارج و دفع گردد بچه مرتبه گنده و نجس میشود همچنین چند شادابی و شادمانی دنیا و عزت و دولت آن در ابتدای حال در فرحت و مسرت بی مثال میباشد لیکن از وقت مرگ تا ابد الآباد هیچمیزری و بی بقائی با غم و اندوه فراوان

لاحق حال دنیا داران می باشد که بدید ایجال عقلا را از و نفرت بکمال مستحسن و مناسب است و پسندیده
و نامناسب ؎ بچشم عقل درین رهگذار پر آشوب ✤ جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل ست ✤
بپاس نه القیاس ورثه من عاجزی التماس باید که بهدایة الله الاعلی بلحاظ خوف جناب الهی و پاس پاس
حضرت نامتناهی عمت رحمته تجهیز و تکفینم بر وفق سنت جناب رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و شریعت
عالی مقام کنند و سرمو تجاوز از طریقه سنت سراپا سعادت نکنند و بر موتم گریه و بر فوتم شیون گریه
بطور ممنوع نسازند مگر جریان دموع و حزن قلب مجموع را که برسم اضطرار نه بروش اختیار باشد
باکی نیست که مرتکب آن را در شرع شریف هلاکی بی وزاری بلا اختیاری مستوجب رحمت شهنشا
ذو مغفرت بیشماری ست عم عفوه ؎ خسرو ز سوز گریه بیاد نگاه داشت ✤ آری سفال گرم بجوش
آرد آب را ✤ و قبرم گلی لایق نزول رحمت حضرت ارحم لم یزلی بی عزت عنایة بسازند ؎ صورت قبرم
ز بعد مرگ ویران خوشتر ست ✤ بی نشان همچو من با خاک یکسان خوشتر ست ✤ و گور مجصص
و مرقد سنگین هرگز نکنند و زنهار قبر پوش نیندازند ؎ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا ✤ که قبرپوش
غریبان همین گیاه بس ست و زنهار بنای گنبد و عمارت نسازند ؎ دل باین عمر سبکسیر چه آباد
کنیم ✤ بر سر ریگ روان خانه چه بنیاد کنیم ✤ مهره دل پی بازیچه اطفال خوش ست ✤ دل
ببازیچه تعمیر چرا شاد کنیم ✤ تعیین خادمان و روشنی چراغان وغیره کل تکلفات دنیاویه که از
مکروهات شرعیه عالیه اند لامحاله نکنند ؎ چه کنی خانه گل آبادان ✤ دل من اینما تکونوا خوان
چون در آید اجل چه بنده چه شاه ✤ وقت چون در رسد چه بام و چه ماه ✤ و رسوم بدعت لزوم سیوم
و دهم و بستم و چهلم و ششماهی و سالیانه و هر سال بروز موت پخت طعام که از مراسم کفره
هنود با اثم ست و صرف بیجاست لاجرم ننمایند و وقتی که به نیت صادقه اراده ثواب رسانی باشد
موافق طریقت سنت از کتب معتبره شریعت و بفتوای علمای تقوی طریقت عمل نمایند حکایت
جناب والدی علیه الرحمه بتاکید وصیت فرموده بودند و بارها بقدغن شدید ارشاد نموده که
قبر من از آهک نسازند و تعمیر گنبد ننمایند و بهدایة تعالی چونکه وصیت آن سراسر برکت
موافق شریعت بود فقیر موصی بعد وفات آنو الاصفات مرقدش همچنان کرد که فرموده بود
غفر الله تعالی لنا و له و بعض سنگ که حالا بنادانی تا دانی هنوز گورش موجود ست انشاء الله
العزیز بعد چندی از ایام رفع و دفع نموده خواهد شد ؎ یارب این آرزوی من چه خوش
ست ✤ تو بدین آرزو مرا برسان ✤ آمین یارب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

حکایت عارف بامعارف ویقین وصوفی صفا آگین وعالم تقوی آگین حضرت سید شاه محمد زبیر الدین علیه الرحمه
که در ملک هند بسر زمین بنگاله بقرب بلاد کلکته از افضل صوفیان واکمل عارفان عهد بودند در شرافت علم
وکرامت عمل رتبهٔ عالی و در هدایت خلق مرتبهٔ متعالی داشتند وخلقی کثیر از برکات امر معروف ونهی منکر آنعارف
اکبر از تیهٔ ضلالت بشاهراه هدایت راست روشده بود وعارف ممدوحی همواره و مستدام بوعظ خوش
کلام قیام داشتند وخوارق بسیار ازان باکرامات بیشمار بروی روزگار مشاهد گشته وآن ولی صفی
همیشه خلایق را از بدعت گورپرستی بسا منع میفرمود و درین امر تا باین حد کوشش نمود که مریدین خود را
بتاکید مزید وصیت فرمود که از انجا که در عالم فتنهٔ قبرپرستی بکمال زشتی رواج یافته وافراط این بدعت
بدرجهٔ افرط رسیده لهذا باید که بعد وفاتم قبرم با خاک یکسان سازند ونام ونشان نگذارند کسی نداند
که کجاست و مبتدعی را به استیم مجال گورپرستی دیدنی را با قبرم دسترس شرک و بدعت نماند مریدین
آن سراپا دین بعد انتقال آن بلندبین همچنان نمودند که ارشاد آن گرامی بارشاد بود سبحان الله حق آگاهان را
چه قدر احتیاط تقوی وسنت نصیب میگردد تبارک الله معارف دستگاهان را چه مقدار رعایت ورع
وشریعت عجیب میشود ع کرده از هم جدا حق و باطل ٭ دو جهان مزرع ست او حاصل ٭ نفس سرکش
زیر دستانش ٭ در پرستش خدا پرستانش ٭ وحکایت حضرت دافع بدعت ومروج سنت وساجد امجد
جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان که ارشاد سرا ارشاد جواب سوال فساد که تا دانی عرض نموده
که آنجناب خلایق را از گورپرستی منع میفرمایند مریدان آنحضرت بیشمار اند بعد آنجناب بر قبر مطهر فتنهٔ این بدعت منکر بسیار
برپا خواهند کرد و حکایت ممدوحی مرقد صوفی ارشد وعارف امجد عالم معالم ایمان ویقین جناب مولانا
سید ابو عبدالله محمد نصیر الدین مجاهد وغازی علیه الرحمه والرضوان که به تقاضای تقدیر از شورش دریای آباسین
نامعلوم شده در وصیت اجتناب از بدعت صورت پذیر تحریر گشته چونکه مناسب مقام بود بنابران اعلام نمود

عد ذکر نعمان لنا ان ذکره ❋ هو المسک ما کررته یتضوع

وصیت سی و هشتم در تعیین سلطان بادین پس از مرگ من مسکین

بحکمت بالغهٔ حکیم قدیم عز قدمه بقای وجود سلاطین بادین نظم دارین شکسته ست و بی شهود شاهان تقوی آئین نسق عالم از هم
بریخته حضرت خالق الحکمت عز کاله خلافت خود بفرمان فرمایان عنایت فرموده ونیابت انبیای علیای خویش علیهم الصلوة
والسلام بحاکمان عطا نموده اگر ذات این گروه والا صفات نباشند نظم یکی بر دیگری هلاک جهانیان مسلم باشد واگر نفس این
عالی نفسان نشود به بی باکی بی باکان امر شرع پاک ناپاک مقرر شود حامی دین بعد از علما ارباب سیاست اند وخادم
شرائع حضرت الهی تعالی نظم شیوه پس انتظام اصحاب مملکت عروس ملک بی عقد اختیار والی ملک بآرام نیست

نوزیبانگار ریاست بی پسندیدگی نظر حسن پسندان دولت خوش کام نه زیبا لیش معشوقه ثروت بجز عشاق دولت
بلند آوازه نیست و آرایش محبوبهٔ ایالت بدون محبان حکومت پیرایه نه ابیات جهان را دخواه است
وش دستگیر ❊ زداور نباشد جهان را گزیر ❊ جهان را بصاحب جهان نور باد ❊ وزین داوری چشم بد دور باد
آیات کلام قدم سمات بر فضل تعیین حاکم نازل اند واحادیث حکم مطویات بر تقرر صاحب امر
امر آیت اَلَمْ تَرَ ایا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو بدان منتهی نشده اِلَى الْمَلَاِ بسوی جمعی از
اشراف و ارباب رای مِنْ بَنِيٓ اِسْرَآءِيْلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوْسٰى بعد از وفات موسی
علیه السلام اِذْ قَالُوْا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَّهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح
اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا
شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای تعالی اِبْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی
تعیین کن از برای ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُّقَاتِلْ کارزار کنیم فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه
خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند
و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان
ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی نمودند که بمدد او جهاد توانند
کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما اِنْ كُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین اَلَّا تُقَاتِلُوْا آنکه مقاتله نکنید قَالُوْا وَمَا لَنَآ گفتند
چیست ما را و چه بران دارد اَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا وَقَدْ اُخْرِجْنَا
و بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَاَبْنَآئِنَا و از پسران ما یعنی
ما را مهجور ساخته اند و در خبر است که جالوت از ابنای ملوک زمان ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود
و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با عدای دین تَوَلَّوْا
برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده
تن بودند وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ و خدای تعالی داناست بستمگاران که از جهاد تخلف ورزیدند
و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند حق سبحانه استدعای
ملکی نموده که از برای آن قوم تعیین فرماید و حق سبحانه عصای و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که
هر که بمنزل تو درآید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم

سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او آمد و شد آغاز نهادند و برای
هیچکدام روغن را بجوش ندید و عصا را بقامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقایی دباغ
که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال دهن
غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه
فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد و از کجاست لَهُ الْمُلْكُ
عَلَيْنَا مر طالوت را پادشاهی بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط
یهوداایم مِنْهُ از او که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه نبوت است و نه مملکت و با وجود
آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی
مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاریست باری بایستی که صاحب خزائن بودی
تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
بدرستی که خدای تعالی برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری
فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گفته اند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ
و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد نماینده و با جمال بود و نیک سر و گردن از اهل
زمان خود بلندتر می نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهُ
ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داریست بیت ملک ده ملک
ستان اوست بس چرا بحکمش نبرد هیچکس ☆ وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن زمام
اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ ط داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه
داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمدند گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای
ما را بفرمانبرداری او رغبتی پدید آید اشمویل علیه السلام از خدا درخواست و خدای از علامت پادشاهی
او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستیکه نشانه
پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود که ☆
صورت همه انبیا در آن منقوش بود فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما
یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون
دو مشعله که کسی را طاقت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که روی او مشابه روی

انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جهد بر دشمنان وزیدی وایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش لشکری میداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسٰى وَآلُ هٰرُوْنَ از آنکه بگذاشتند یعنی موسی وهارون علیهما السلام آل شخص در لغت نفس او می تواند بود چنانچه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ ای نفسه و در حدیث آمده که اُوْتِيْتُ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْرِ اٰلِ دَاوٗدَ مراد نفس داود است علیه السلام وآنچه از موسی وهارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزه الواح و خاتم سلیمانؑ و آین تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر الامر در حوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگانرا فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه تعالی فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را وبشما آرند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که دررسیدن تابوت بشما لَاٰيَةً لَّكُمْ هرآینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما باوردارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب رکاب طالوت روان شدند

وحدیث اِذَا مَرَرْتَ بِبَلَدٍ لَيْسَ فِيْهَا سُلْطَانٌ فَلَا تَدْخُلْهَا اِنَّمَا السُّلْطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ وَرُمْحُهٗ فِيْ اَرْضِهٖ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ عَنْ اَنَسٍ رض معنی اینست وقتی که ترا بشهری گذر افتد که درانجا شاه نافذ الحکم نباشد پس تو دران شهر داخل مشو و دران جا مامان چراکه جز این نیست که بتحقیق پادشاه در زمین سایه حضرت الهی است و نیزه جناب نامتناهی **فائده** سایه آنست که چون انسان از تاب آفتاب برنج و قلق بیتاب میگردد از ان تپش بسایه درختی و یا دیواری پناه می برد و آرام و آسایش می یابد همچنین مظلوم که از شراره آتش ظلم بسختی وگداز میرسد در سایه عدل و داد سلطان معدلت نهاد پناه میگیرد تا از حرقت شعله جانسوز ظلم آسایش و آرامش یابد

نظم

حق چو داد از پی اَطِيْعُوا اللّٰه		
باطیعوا الرسول ما را راه	حرف دیگر نزد بلوح بیان	جز اولی الامر منکم از پی آن
چون اولی الامر ساخت پیرایه	شرع و دین آیتیست همسایه	بلکه حق راست سایه ممدود
واندران سایه عالمی خوشنود	خلق را عدل شاه دین پرور	سایه فضل حق بود برسر

و مثال نیزه آنکه حضرت حق تقدس وتعالی کافر و جائر و ظالم و فاجر را که دشمنان حضرت خدا تعالی اند و ایذا رسان مخلوق دنیا از دست سلطان بکیفر اعمال و پاداش افعال میرساند و خلائق را از ایذا رسانی ایشان نجات می بخشد چنانچه شخصی دشمن خویش را بنیزه که آله انتقام کشی است بجزا و سزا رسانیده دلخوش میکند روایت کرده است این حدیث را محدث تقی و عالم نقی امام بیهقی علیه الرحمة

در کتاب خود که مسمی بشعب الایمان ست از صحابی قدس سراپا مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه **حدیث**
اَلسُّلْطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ فَاِذَا دَخَلَ اَحَدُکُمْ بَلَدًا لَیْسَ بِهٖ سُلْطَانٌ فَلَا یُقِیْمَنَّ بِهٖ رَوَاهُ اَبُو الشَّیْخِ عَنْ اَنَسٍ
معنی اینست که سلطان در زمین سایه حضرت رحمن ست پس وقتی در شهری که یکی از شما را گذر افتد و در انجا حاکم نباشد
در ان شهر هرگز اقامت نکنید که اقامت چنین جا خالی از آفت و بلا نخواهد بود زیرا که در آنجا وجود رهانندهٔ مظلومان
از دست تطاول ظالمان مفقود ست روایت کرده ست اینحدیث را عالم سراپا صدق و سرسبر راستی حضرت
ابو الشیخ از صحابی پاک نفس سراسر النفس جناب انس رضی الله عنه **فائده** حضرت شاهنشاه بلا اشتباه عزت سلطنته منصب
سلطنت مخصوص برای خدمت دین صنعت فرموده که سلاطین امور اتباع جناب سید المرسلین علیه الصلوة والسلام الی یوم الدین
بخوبی و کما ینبغی انتظام دهند و جناب مالک حقیقی جل بلکه پایهٔ شاهی صرف بنا بر اجرای شریعت حضرت رسالت
پناهی خلقت نموده لهذا برمن و اولاد و احفاد من موقوف و منحصر نیست هر که اتقی و اورع ست مستحق سلطانیست
و محق جهانبانی که الملک والدین توامان اند والا تسلط شیطان **شعر** هم ملک ز شرع سربلندی گیرد × هم شرع ز ملک ارجمندی گیرد
حاشا که فاسقی لایق رتبه فرمان شود و کلا که فاجری سزاوار مرتبهٔ اولی الامری گردد العیاذ بالله تعالی منه **شعر**
بر سر ملک مباد املاک فرمانده × که خدا را نبود بندهٔ فرمانبردار × مسلمانان صاحب ایمان باید و نسبت ریاست اسلام
و نظم و نسق سلطنت اهل ایمان خویش فرجام را عبادت عظمی انگاشته باجتماع آراء و شوری فوز و فلاح رسا از مسلمین
شخصی را که بحلی دیانت و امانت آراسته و بزیور تقوی و تشرع پیراسته دانند بر رقاب خود سلطان
نافذ فرمان و بادشاه واجب الاذعان سازند **شعر** بگیر دامن جمعیتی و کاری ساز × که هیچ کار میسر نشد
بتنهائی × و بدین طاعت کبری و سعادت دو سرا حاصل کنند و سلاطین دنیا و شاهان دولت انتما که ابنا را جهت
حکومت عهد ولایت و برای ریاست خلافت مید هند بدعتی ست از بدعات سراپا خبیثات امور سلطنت
و شنعتی ست از شناعات سرسبر نجاسات قواعد حکومت العیاذ بالله تعالی عنهم اجمعین **للموصی** خدا دور دارد
ز خبث چنین **حکایت** حضرات سراسر کرامات خلفاء راشدین یعنی حضرت کامل فراست
و فاضل خلقت بعد از رتبت رسالت اصدق بالتحقیق **ابوبکر صدیق** و جناب عدل اصحاب و در عقل
موافق وحی کتاب دگر گریزانندهٔ شیطان بلا ارتیاب **عمر بن خطاب** و ذات احیی از حیامندان
و اعبد از عابدان و احلم از حلیمان **عثمان بن عفان** و نفس اعرف از عرفا و اعلم از علما و ازهد از زهدا
علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین که اتباع سنن اینها چون اقتدای سنت بیضا ر صاحب شریعت غرا ست
علیه افضل الصلوات والثنا بعد خود ها اولاد و احفاد را باوصف تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بنا بر حکومت است
پسند نفرموده بلکه مدار کار خلافت بر دیانت و تقوی داشته جَلَّ ثَنَاؤُهُمْ وَعَزَّ اَفْعَالُهُمْ

و تفصیل قصص و داستانهای حضرات خلفا از کتب سیر و تواریخ باید دید و مراد و مغز دین و تقی شاید رسید

اللموصی همان به که ما کارهای سترگ
گزینیم زان سروران بزرگ

چه خوش پایهٔ فرخی برده اند
بعالم چه خوش کارها کرده اند

گرامروز باشیم پی شان روان
همانا که هستیم جنت مکان

خدایا تو توفیق ده بر کمال
که باشیم بر وفق شان بصدق حال

وصیت سی و نهم

بهدایته تعالی و تقدس در ختم این صحیفه سراپا دانش وصیتی سر بسر بینش می نگارم و جهانیان را از گنجینهٔ خرد و مردم را از کان دانائی سے آگاهم حضرت مزد بخش ثواب عقبی عم نواله مرا و پدر و مادر مرا بفضل خویش پایهٔ بالا و مایهٔ والا در فردوس معلی و سراسر صفا ارزانی و عطا فرماید آمین حدیثی شرافات تحدیثی که بغایت بلندی بخشش سماوات همه اخلاق پسندیده و کل فضائل حمیده دران مکنون یا مخزون و مخزون بنوعی دانشها ازان توان یافت و خردها درو میتوان یافت حضرت پیغمبر بزرگ و جناب رسول سترگ افسر دانایان و سرور پیغمبران صلی الله علیه وسلم میفرماید اُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ معنی این است که خدای دانا عز و علی مرا کلمه ها که جامع یعنی بسیار و بیکران باشند داده است بنا بران من هیمدان حدیثی سود و بهبود دنیا و دین توریثی درین مقام می آرم و معنیش باندازهٔ علم کم مایهٔ خویش مینگارم حضرت غفاری و ستاری عم عفوه و ستره بزه کاری من خاکساری بخشد آمین **حدیث** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اُعَلِّمُكَ خَصْلَاتٍ يَنْفَعُكَ اللّٰهُ تَعَالَى بِهِنَّ عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ فَاِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلَ قَيِّمُهُ وَالْعَمَلَ قَيِّمُهُ وَالرِّفْقَ اَبُوهُ وَاللِّينَ اَخُوهُ وَالصَّبْرَ اَمِيرُ جُنُودِهِ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا حضرت رسول قدس آمود و نور اندود بروی صلوة و سلام نامعدود فرمود بگفتم آگاه شو و بگو که آیا ترا کارهاے نیک که بدین و دنیا سود دهد نیاموزم و آن کارهاے بهبود این ست که بر جان خویش علم را باستواری گیر یعنی بیاموز و بیاموزان چراکه علم دوست مومن ست و حلم وزیر او و عقل نگاه دارنده و برپا دارندهٔ او و عمل استوار کننده او ست در فوائد یابی دارین و رفق بجاے پدرش ست و لین بجای برادرش و صبر سالار لشکرهاے او ست روایت کرده ست این حدیث را دانشمندے احادیث را سزاوار تعظیم و تکریم حضرت حکیم رضی الله تعالی عنه از صحابی عرفان شناس و خرم قیاس جناب عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما بره نمائی حضرت یزدان اجل معنی مفصل این مجمل ست که حضرت

پیشوای ایمان و اسلام علیه الصلوة والسلام علم را دوست مومن فرمود بنا برآنکه دوست هر آن سود و زیان زیان دیگر
مر دوست که بر دوش نیکی خواهش افزاست و از راه بدی به پرهیزگاریش رسا **شعر** دوست آن باشد که گیرد
دست دوست ❁ در پریشان حالی و درماندگی ❁ و همچنین علم دین آدمی را از زیان دنیا و دین می رهاند
و دیگر فرمود که حلم یعنی بردباری و بارکشی رنجهای روزگار ریست و زیرا که کار و زیر بر بسیاری شکیب و اندیشه
کارسازی کارهاست هم چنین بفضله تعالی از خوی حلم کارهای دنیا و دین انسان خاک نشین نیکو ساخته
و خجسته پرداخته میشوند دیگر فرمود که دانش رهنمای اوست چنانچه که آدمی بر رهنمائی رهنما از راه زیان بازمانده
بر دوش سود و بهبود میرود بر همین آئین بر رهنمائی خرد مرد از نقصان دارین بازماند و بخیر و صلاح دین و دنیا میرسد
دیگر فرمود که عمل قیم اوست یعنی از لغزش نگاه دارنده اوست باید دانست که نگاه دارنده هر چیز آن چیز را استوار
و برپا میدارد در برین سر رشته عمل بر علم انسان را در هر دو سرا بفایده میرساند و از نقصان نگاه میدارد و دیگر حضرت
حکمت اندوز رفق را پدرش فرمود باید دانست که رفق یعنی نرمی و لطف و سهولت ضد عنف و درشتی ست
و چون انسان در کارهای هر دو جهان با جهانیان نرمی و خوشخوئی کار میکند از همه زیان و رنج می رهد
و با همه کس خوش و همه کسان از و شاد میباشند گویا که این شیوه بجای پدر اوست که چنانکه مرد از دستگیری پدر
از رنج و بلا میرهد این نیز از نرمی و خوشخوئی به کام خویش آرام می ماند و دیگر جناب دانش آموز فرمود که لین
بجای برادر انسان ست و لین یعنی نرمی ضد درشتی ست نگاه برین چنانکه مرد از زور بازوی برادر یاری میگیرد
بر دشمنی زور آور دست همچنین از خوی لین همه رنجها از روی انسان دور ست ع نه برد قفل نرم را تیغ تیز
دانند که عادت لین در کار ست با دوست و دشمن خوش کرد ارست و دشمن و دوست با او نیکوکار و دیگر آن سرور
انور علیه الصلوة والسلام سراسر که جانم قربان فرمانش باد میفرماید که خوی شکیب کار مرد با فراز و نشیب چون سالار
لشکر ست که چنانکه شاهان و فرمان دهان سروران لشکران را بنا بر گشتن دشمن و دور ساختن رنج شادی شکن
فرمان میدهند و آزان بلاها و رنجهای اندیشه سرور پیشه میشوند همبرین آئین مرد دانشور پیش آمد هنگام پیش آمد
رنج خاص و عام خوی شکیب تا شیب رسد کارهای خویش سر برد و آن بلا و رنجها دور میکند و آزان تکاپوی همه
آن ناخوشی و زبونی از پیش روش دور دفع میشوند اگر در معانی این حدیث کیاست منیث اندیشه دانش پیشه
در کار رود هر آئینه دریافت دانشمندان معقول خردمندان گرود که بآن قدر و اندازه که ذهن رسا و طبع روشن با
بیان مقدار و پایه معانیهای شگرف و رازهای دین و دنیا بس ژرف ازین حدیث همایون و خرم حرف بحرف مفاد
توان کرد و استفاد می توان نمود **نقل سراپا عقل** روزی فرخنده افروزی و خرمی اندوزی حضرت مولانای
علامی و اولانای خرد کامی و دانشمند تنزیل و توحید مولانا محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة در مسجد جامع بلدهٔ شاهجهان آباد

بزم اندرز ایمان فروز رود گفتگوی راز ما چون گفتار معانی صبر و شکیب شنیدند و چون حضرت کردگاری جلت عظمته در آن خجسته
گفتاری معنی هر یک خلق از همه اخلاق پسندیده و خوهای برگزیده از معنی صبر برآوردند و این معنی را ذهن نشین و طبع گزین
همه جای نشین بزم دلنشین فرمودند باید دانست که درینجا آرزوی ناشنیدنی و خواهش کارزار کردنی که کوشش گذارش آن همه
فرمود محمود کردن دانهای یکستان یا بانهای جهان بانگشت شمردنست مگر بحکم آنکه ما لا یدرک کله لا یترک کله باندازه ذهن کم تا
و طبع بی سرمایه خویش برخی ازان دریای معانی و کمی ازان گوهرهای بشیار بار روشنی درین نگارش خاکی سازش نوکر زبر خامه خاکساری
هنگامه بیساز چندی ازان گفتگو فرخندگی جستجو به تیز نگاری من پر گنهکاری اینست بر طبع نوریان روشن باد که اینجا در شتر طبعزاد خود
معانی اخلاق هشتگانه رامی نگارد و پرورش دریافتن معانی باقی خصائل را میکشاید عادات سراپا شرافات اینست فراست
و عفت و حلم و عفو و عدالت و سخاوت و شجاعت به آگاه دلان آگاهی باد و بدانشمندان دانش و شگاهی که حضرت الله
تعالی و تقدس شیوه ستوده شکیب را دریای بیکران و بیابان شیوهای ستوده و کارهای پسندیده پیدا فرموده هر عادت پسندیده
در صبر حمیده توان دریافت و هر خلق محمود در شیوه شکیب گزین میتوان شناخت نگاه برین اگر در معنی فراست که بلندتر از همه
خصلتهای ارجمند و بلند انسانیت **شعر** فراست دیده دل برگشاید ٭ هر آنکه لیکه باشد وانماید ٭ بنظر تفکر دیده شود هر آینه بدریافت
رسد که خوبی خوشبوی فراست نفحه از نفحات مشکبیز و عنبر آمیز عنبر دل و جان افزای صبر است و شکیبی چرا که بدون بردباری بسیاری
بکوشش اندیشه و تفکر که معنی فراست همین است بزرگی فراست بدست نمی آید و معنی صبر عین بردباری بیشماری و اندیشه است
بنابران بلندی فراست در ارجمندی صبر حاصل است و اگر عفت را که خوی سراپا خوشبوی و سربسر مشکبوی است **نظم** عفت آنجا که
رایت افرازد ٭ دل و دین را تمام بنوازد ٭ نفس از وی نیک خوار و زار شود ٭ روح مقبول کردگار شود ٭ دیده شود و دریافت گردد که گل بیک
بازنگ و بوی عفت هم از گلستان جهانیان شکیبایی است زیرا که مرد بروش نفس کشی رنج نکشد و بزور صبر آرزوی خویش را
از خواهشها باز ندارد و پایه عفت حاصل نیاید بنابر آن چون بدون صبر بدست آمدن خوشتری عفت نباشد نیست بنابرین بدست
آمدن عفت در حصول صبر حاصل است و اگر کسی عدالت که خوی بالاتر از دیگر خوهای نیک برتر است و تاج بافر و زیب همه اخلاق
افرازنده فراز و نشیب است **رباعی** عدل نوریست کز و ملک منور گردد ٭ و ز نسیمش همه آفاق معطر گردد ٭ عدل پیش آر و مراد دل
خود بین پس آر ٭ تا ترا هر چه مرادست میسر گردد ٭ نگاهی در روی اندیشه دریابد که بهتری عدل و برتری داد نیز خوشتری از
خوشتریهای فرخی آرای صبر و شکیب است که تا انسان بگذاشتن آرزوهای نفس کامیاب نمیگردد نیکوتری عدالت نمی بدو فرو گذاشتن خواهشهای دل
بدون صبر نباشد نیست بنابران دریافت گردید که معنی عدل در معنی صبر است و بس اگر سخاوت که آدمی آرزومند بخشش حضرت منان باشد است
را خوی بهتر از خوهای بهین و خوشترین است **شعر** این سخا شاخیست از باغ بهشت ٭ وای آن کین شاخ را از کف بهشت ٭ دانش با بینش بکار آید بنگرد
بداند که بلندی سخاوت هم از بلندیهای مصابرت فرمائی و ارجمندی بخشش هم از ارجمندیهای شکیبایی است برای اینکه چون دادن مال و زر کاری
سخت تر از همه کارهای رنج گسترست زیرا که دل آدمی باز آزانبار ست میخواهد که زر و مال بدست آرد و گرد سازد و بس چون مرد دانا بنابر دریابی

خوشنودی حضرت باری عم عطاوه دل از مال برکنده وآرزوی نفس را پامال نموده مالها وزرها براه حضرت خدای تعالی میدهد بنابران معنی سخاوت درمعنی صبر بگمان دانسته شد واگر برین آئین بشجاعت کداز امهات فضائل وکل سرسبد نیکو خصائل است دیده شود نیکو تنها وخوبهای همه جانداران خشکی وتری لمولفه

شجاعت کند هر که دانا بود ــ که کار شجاعان توانا بود
شجاعت چه باشد سراسر سرور ــ شود ملک و دولت ازو در حضور
شجاعت بود شاخ ایمان یقین ــ شجاعت بود فصل ایقان همین
شجاعت بود فصل خازی بدین ــ شجاعت کند غازی بر یقین
شجاعت رساند ترا بر فلک ــ شجاعت دهاند سما تا سمک
جبانت کند هر که احمق بود ــ که کار سفیهان نه لایق بود
جبانت چه باشد سراپا قصور ــ شود ملک و دولت پدید فتور
جبانت بود موجب انفعال ــ جبانت بود باعث بد خصال
جبانت بمغرع در آرد ترا ــ جبانت بسختی گذارد ترا
شجاعت کند شیر دشمن شکار ــ جبانت نماید شغال فگار
شجاعت بکن ای حکیم بطل ــ جبانت مکن تا شوی بی رلل

شجاعت کند هر که جوید علو ــ شجاعت کند هر که خواهد سمو
شجاعت بود شغل فکر بلند ــ شجاعت بود فصل لیس بجند
جهادی که باشد فضائل مراد ــ بغیر از شجاعت بود بی رشاد
شجاعت بود مایه مکرمت ــ شجاعت بود پایه رفعت
شجاعت شهادت دهاند ترا ــ شجاعت بجنت رساند ترا
جبانت کند هر که جوید دنو ــ جبانت کند بیحیائی نمو
جبانت کند فرع کفر و نفاق ــ جبانت بود عیب بالاتفاق
جبانت بود کار حیز و زنان ــ جبانت نیاید ز مرد افگنان
شجاعت کند هر که باشد عقیل ــ جبانت نماید سفیه ذلیل
شجاعت بکن ای شریف عزیز ــ جبانت مکن تا شوی بی تمیز
شجاعت بکن ای فهیم علیم ــ جبانت مکن ای سلیم حلیم

بینشی با دانشی گراید بی سختی نفهمند که شجاعت نیز سر تو لوزی از انوار خورشید صبر است وروشنی از روشنیهای ماه شکیب که مرد دلیر تا بر نج زدو خورد دشمن وسختی پیکار وکارزار شکیب نمی تواند کرد وانسان دلاوری که برجان کاهیها وزخم تیغ وسنان جانستان در نبرد و آورد صبر نتواند نمود خصلت ستوده شجاعت را حاصل نمیتوان کرد ازین گفتار دانسته شد که شجاعت از جمله شیوهای پسندیده صبر وشکیب است برین نگاه اگر بحلم بالا دستگاهی که نمک مایده خوان اخلاق وشیرینی ملوبه خوشگوار خصائل نیکو کردار است **مثنوی** بردباری خزانه خرد است ــ هر کرا علم نیست دیو و دد است دیو بند نیست حلم گر دانی × غضب از دست اوست زندانی × نگاهی رود بدانش رسد که حلم هم دستنبوئی از گلبن صبر و گلی از گلشن شکیب است چراکه حلم بدون از برداشت رنجهای بسیار در بردباریهای بیشمار کف خواهش و دست آرزو نمیرسد واین پیرو آشتها و بردباریها کار شکیب است باین بینش حلم در معنی صبر داخل است برین نظر اگر بفرخندگی عفو که عادتیست شاه وگدا را پسندیده وخلقیست امیر وفقیر را برگزیده در گذری فرامینو کام ست وکامش در دین و دنیا مدام بکامیابی تمام **مثنوی** عفو فرمودن مبارک خصلت است ــ هر که دارد عفو صاحب دولت است
دل ز نور عفو روشن میشود ــ وز نسیمش سینه گلشن میشود
دوست دارد عفو را پروردگار ــ آنکه دارد دوست تو هم دوست دار

چشم دل وا شود بدیده هوش هم آغوش دانائی گردد که خوشبوئی جان فزائی عطر بیز بوستان عطر آمیز حضرت وگلدسته از گلزار عنبر بیز شکیب بلین که انسان بجز آنکه آن انتقام و آرامش بالادست و روی را زیر ساخته از دشمن بدفرجام درگذر نماید معنی عفو حاصل نمی آید ازین سخن دریافت شد که معنی عفو و معانیهای صبر درون است و بگنجیده بدر گیهای هر دو سراست بس از اندازه افزون قیاس ببین این دانائی گزین هر خلقی از اخلاق و الا خصلتی از خصائل بالا مانند عبادت و اخلاص و دعا و شکر و رضا و علوی همت و حیا و تواضع و ترک حب دنیا و صدق و وفا و قناعت و ترک ریا و ترک جاه چون اینها اگر دانشمند دانا و خردمند بینا اندیشه و فکر سازد بهدایة تعالی هر آینه این همه ها در معنی صبر دریابد و در خوبی شکیب به بیند

نظم

صبوری بهر حال اولی بود
که در ضمن آن چند معنی بود
صبوری برآرد مراد دلت
که از عالمان حل شود مشکلت
صبوری کنی گر ترا دین بود
که تعجیل کار شیاطین بود
صبوری بود کار صاحبدلان
صبوری بود پیشهٔ مقبلان
صبوری گشاید در کام جان
که جز صابری نیست مفتاح آن
صبوری کلید در جنت است
سرافرازی و جاه را زینت است
ترا گر صبوری بود اختیار
بدست آوری دولت پایدار
صبوری بود کار پیغمبران
نه پیچند زو روی دین پروران
اشعار صبر هر چند زهر آیین است
عاقبت همچو شکر شیرین است
مکن از تلخی آن صبر خروش
کاخر کار شود چشمهٔ نوش
صبر کن همچو شکر با دل تنگ
صبر کن همچو گهر در دل سنگ
نشود نی بجز از صبر شکر
نشود سنگ جز از صبر گهر
تا نگردد ز صبوری خون خشک
ناف آهو نشود نافهٔ مشک
خاتم صبر که عالی گهر است
نقش آن من صبر قد ظفر است

و بدین آیین هر کاری از کارهای دولت و دین و لشکر آرائی و گیتی ستانی و جهان کشائی و دشمن افگنی و ده شکنی و داد پردازی و بند و بست خشم و خدم و برافگندن بیخ و بن جور و ستم و برهم ساختن و نابود نمودن رسمهای فسق و بدعت گمراهی آرائی و مانند اینها اگر دانای کارآگاه و بینای خرد دستگاه دوربین و خردفروه چین به بیند انشاء الله تعالی هر آینه تدبیر گره کشائی این همه کارها از معنی جامعه خلق استوار صبر بدست آرد ع آن به که ز صبر رخ نتابیم تا بو که مراد دل بیابیم همانا ازینجاست که ایزد دانا جل جلاله حبیب خویش حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام را برای پاسداری صبر فرمان داده و همانا ازین دانائیهاست که حضرت یزدان بینا جلت عظمته پیغمبر پیغمبران را بنا بر شیوه شکیب فرمایش به پرنور و زیب فرموده و در تنزیل جلیل واجب التبجیل صابران را نما ثواب و مینوهای برین بگنجیند تا نامزای در جهان علیین وعده سراپا راستی کرده

نظم

بپاداش کوشش بسیار کرده
بسعی خویشتن خود را خوار کرده
کشیش از در صبرست مشتاب
قرار ای گیر و صبری کن درین باب
نشاط آرند و مندان ز صبرست

گل باغ طرب خندان ز صبر است | بصبر از کارها بیرون رود بند | شود نی شکر و شکر شود قند
بصبر از آب باران بحر خیزد | شود ابر و در سیراب ریزد | سعادت با شکیبائی بود یار
ز بی صبری برسوائی کشد کار | بسی کز میوهٔ دل کام جوید | حریف پخته او را خام گوید
سبکسر کی کند اندیشه نغز | ولی جوز سبک را کم بود مغز | ز کوشش تا کی فرسوده باشی
قراری گیر تا آسوده باشی | چو بنشینی بتعظیم تو خیزند | چو برخیزی ز تعظیمت گریزند
مرو دنبال دنیا مضطرب حال | که خود چون سایه می آید بدنبال | خردمندان که در فکر سخنند
جهان فی المثل چون سایه گفتند | کر می آید ز پی افتان و خیزان | و گر سویش روی گردد گریزان
ز سر حد تمنا تا بمقصود | بغیر از صبر راهی نیست موجود | بکش خار جفا در گردن صبر
که گلها بشکفد از گلشن صبر

حکایت در بزم شیرین و نورین ولیمان گزین و اهلام نشین عارف آگاهین

وصوفی مهین امیر المومنین و امام المسلمین که مرید و دوستش بجزای جنت رسد و دشمنش بسزای دوزخ سزد حضرت سید محمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان بغایت حضرت کیهانیان بهر بهانه تاثیری بود بس شگفت و شگرف که هر گاهیکه خواهشمند راستی آرا و مرید باصفا تا دو چهار آن از بزرگی آن بزرگ جهان بهرهٔ بزرگی بیافت بفضله غلب سلطانه بآرایش اخلاق بزرگ و برتر گرهٔ علمای تیز گر و بالاتر کتابهای بسیار و نامهای بیشمار دران تصنیف و تالیف نموده اند دران اندک زمان بهرهٔ بزرگ دستگیر میدار آن درازدرون خود بصد اندازهٔ بهتر و هزار مایهٔ خوشتر از بیشتر بحضرت جهانیان عز و علی و جناب خالق زمین و زمان تبارک و تعالی استوار و درست می پنداشت **مثنوی** یکزمانی صحبت با اولیا ✤ بهتر از صد ساله بودن در تقا ✤ گر تو سنگ صخره و مرمر شوی ✤ چون بصاحبدل رسی گوهر شوی ✤ دست زن در ذیل صاحب دولتی ✤ تا از افضالش بیابی رفعتی ✤ هر که خواهد همنشینی با خدا ✤ گو نشیند در حضور اولیا

وصیت چهلم

اگرچه این نادان هیچمدان مایهٔ آن نداشت که نگارش این چند سطور بیقصور خواهش داشت و هر چند این هیدانش خاکساری پیشش پایهٔ آن در خود نمی پنداشت که بنوشتن این چند فقرهای نادانی نهاد فنش کوشش برافراشت من کجا و لطافت معنی ✤ من کجا و لطافت افکار ✤ لیکن چون وصیت نمودن از سنن های حضرت پیشوای جهانیان و جناب بزرگی و فرخی گرامی سر دفتر پیغمبران علیه الصلوة والسلام است و رسم و راه نیکان سبب آن افسر سولان و حضرت یزدان پرستان سراپا کمال بندگان نزدیکان جناب داور و پیمان متعال سنت وصیت را آنگذاشته اند و جادهٔ این اندرز فرخنده را بکام گفتن و نوشتن نیک پیموده بنابران این بی مایه و کم سرمایه نیز خواست که به پیروی آن پیشوایان و بسپروی آن خوبان و نیکوان آئین وصیت و رین بجا آرد و باین کوشش و کاوش دستگیری نیکان و مردان یزدان امید وار بخشش حضرت پروردگار عز و علی شود ✤ احب الصالحین ولست منهم ✤ لعل الله یرزقنی صلاحا ✤ اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم ✤ عجب که تشنه بمانم سفال ریحانم ✤

برای این چندی از پندکه امیر و فقیر را بکار آید و برخی از اندرز بلند که شاه و گدا را بکار باشد باندازه پایه دانش و همسنگ مایه بینش خویش به نگارش در آورد و کمی از اخلاق خوش و والا که بهمه گیهانیان سود عام رساند و به فرمان فرمایان کشور سلطنت بهبود خاص دهد نوشتنش درینجا در نورد وصایا ردیفبند و پسندیدی نمود نگاه برین نگارش نمود و باید دانست که گفتار اخلاق بالا و بلند و نوشت و نگارش های والا و ارجمند گرانی ست دریا یانش بی نام و نشانی و علما امت شریفه محمدیه و دانشمندان شریعت منیفه احمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام کتابها و نامها درین گفتار و کردار گفته اند و نوشته شکر الله تعالی سعیهم و جعل الله تعالی الجنة منزلتهم هر کرا خواهش آن دانشمندی و سینه گرمی دریافتن آن خردمندی باشد دران دریغ نیکبختی همایون سرشتی بدست آورده و بآرزوی خود برسد ❊ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ❊ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ❊ همبرین حرف این خجسته کلام ❊ ختم شد والسلام والاکرام ❊

هر که خواند دعا طمع دارم		زانکه من بندهٔ گنهگارم تمت	

بسم الله

فائده متعلقه وصیت هفدهم بطور حاشیه بر صفحه ۲۷۵

بدانکه عصمت عبارت ست از نیافریدن خدای تعالی ست گناه را در بنده چنانکه تصریح نموده ست بآن تفتازانی در شرح مقاصد و قاضی عضد در مواقف و نزد جمهور اهل اسلام عصمت انبیا از قبایح منافیه مقتضای معجزه مانند کذب در آنچه متعلق بتبلیغ ست و از کفر و از تعمد کبائر بعد بعثت و از صغائر منفره مانند سرقه لقمه و اجببت و قاضی ابوبکر باقلانی صدور قبایح منافیه مقتضای معجزه سهوا و ازارقه از خوارج صدور کفر و شیعه اظهار کفر برای تقیه و احتراز از القای نفس در تهلکه و حشویه تعمد کبائر بعد بعثت جائز داشته اند و نزد اهل سنت وجوب عصمت از تعمد کبائر سمعی ست و نزد معتزله عقلی و بسیاری از معتزله رفته اند بسوی نفی کبائر قبل بعثت نیز و بعضی شیعه قائل شده اند بنفی صدور صغائر اگرچه سهوا باشد و مذهب اهل سنت امتناع صدور کبائر ست بعد بعثت مطلقا و صغائر عمدا نه سهوا لیکن اصرار و مداومت بر صغائر از انبیا واقع نشود و زود تنبیه کرده شوند پس متنبه گردند و بعض اولیا نیز معصوم باشند لیکن عصمت ایشان را لازم نیست پس انبیا واجب العصمة باشند و اولیا جائز العصمة لهذا رومی در شرح طوالع نوشته که امت اجماع کرده ست بر بودن ابوبکر رضی الله تعالی عنه

غیر واجب العصمة نه بر غیر معصوم بودن وی انتهی و تفتازانی در شرح مقاصد نوشته و حجت آورده اند اصحاب ما بر عدم وجوب عصمت با جماع بر امامت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم با اجماع بر آنکه واجب نیست عصمت ایشان اگرچه بودند معصوم به معنی که از وقتی که مشرف با یمان شده اند ثابت است مر ایشان را ملکه اجتناب از معاصی با تمکن بر معاصی و بحر العلوم در شرح مسلم نوشته که عصمت گاه اطلاق کرده میشود بر اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه ذمیمه و شک نیست در عصمت خلفا باین معنی زیرا که شک دران نیست مگر سفیه و بر آرنده ربقه اسلام از گردن خود و گاه اطلاق کرده میشود بر اجتناب از صغائر با اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه ذمیمه و امید است که باشند خلفا معصوم باین عصمت نیز و اطلاق کرده میشود بر عدم صدور ذنب نه عمداً و نه سهواً و نه خطائً با عدم وقوع در خطای اجتهادی در حکمی شرعی و اینست محل خلاف در میان ما و شارطین عصمت در امامت انتهی و خواجه پارسا در فصل الخطاب نوشته که از شروط امام باطن معصوم بودن وی است و در ملفوظات یحیی منیری در فوائد الفوائد نیز جائز العصمه بودن اولیا مسطور است والله اعلم

فائده وصیت سی و سیوم در تحقیق حدیث متعلقه صفحه ۹۶

مخفی مباد که حدیث شَاوِرُوْهُنَّ وَخَالِفُوْهُنَّ فَاِنَّ الْبَرَكَةَ فِيْ خِلَافِهِنَّ اگرچه مشهور بر السنه است و در بعض کتب غیر حدیث نیز یافته میشود لیکن وجود آن در کتب حدیث نیست چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه نوشته که این حدیث را مرفوعاً نیافته ام و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشته که این حدیث باطل است اصلی ندارد در لفظ خود لیکن معنی آن صحیح است و مروی است از عمر رضی الله تعالی عنه که خَالِفُوا النِّسَاءَ فَاِنَّ فِيْ خِلَافِهِنَّ الْبَرَكَةَ اَخْرَجَهُ الْعَسْكَرِيُّ فِي الْاَمْثَالِ یعنی مخالفت کنید زنان را زیرا که در مخالفت زنان برکت است و مروی است از انس رضی الله تعالی عنه مرفوعاً که لَا يَفْعَلَنَّ اَحَدُكُمْ اَمْرًا حَتّٰى يَسْتَشِيْرَ فَاِنْ لَمْ يَجِدْ مَنْ يَسْتَشِيْرُهُ فَلْيَسْتَشِرِ امْرَأَةً ثُمَّ لِيُخَالِفْهَا فَاِنَّ فِيْ خِلَافِهَا الْبَرَكَةَ رَوَاهُ ابْنُ لَالٍ یعنی اینست که هرگز نکند یکی از شما کاری را تا آنکه مشورت جوید دران پس اگر نیابد کسی را که مشورت خواهد از وی پس باید که مشورت خواهد از زنی پس تر باید که مخالفت ورزد از وی زیرا که در مخالفت زن برکت است سخاوی گفته که با وجود منقطع بودن سند این حدیث عیسی راوی دران ضعیف است و سیوطی در ذیل نوشته که در حدیث انس رضی عیسی راوی منکر الحدیث است و مروی است از عائشه رضی الله تعالی عنها مرفوعاً که طاعة

النِّسَاءِ نَدَامَةٌ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ وَالْعَسْكَرِيُّ وَالْقُضَاعِيُّ يعني فرمان برداري زنان موجب ندامت ست ابن جوزي اين حديث را در موضوعات خود آورده ست و صغاني در موضوعات خود گفته كه حديث عائشه رض طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ موضوع ست ليكن سخاوي در مقاصد حسنه نوشته كه اين حديث مروي ست بطريق ضعيف و ادخال آن در موضوعات چنانكه از ابن جوزي واقع شده جيد و قوي نيست و سيوطي در لآلي نوشته كه حديث عائشه رض بصحت نرسيده است و فتني به تائيد عدم وضع اين حديث گفته كه براي اين حديث طرق و شواهد ست و در شواهد ذكر نموده ست حديث عُودُوا النِّسَاءَ وَقَالَ إِنَّهَا ضَعِيفَةٌ إِنْ أَطَعْتَهَا أَهْلَكَتْكَ أَخْرَجَهُ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ مُعَاوِيَةَ رض يعني عيادت كنيد زنان را پس بدرستي كه زنان ناتوانانند چون اطاعت كني زنان را در هلاكت اندازند و هلاك كنند ترا و در شواهد اين حديث ست آنچه امام احمد در مسند خود روايت كرده كه هَلَكَتِ الرِّجَالُ حِينَ أَطَاعَتِ النِّسَاءَ كه هلاك شدند مردان وقتي كه اطاعت كردند زنان را و آنچه ديلمي و طبراني و حاكم از حديث ام اسعد بنت زيد بن ثابت از زيد بن ثابت مرفوعا روايت كرده كه طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ يعني فرمان برداري زن موجب ندامت ست و حديث لَوْلَا النِّسَاءُ لَعُبِدَ اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا يعني اگر نبودي زنان البته عبادت كرده ميشد الله تعالى درست سيوطي در لآلي گفته كه لا اصل له فتني گفته كه مر او را شاهد ست لسندي كه دران متروك ست لَوْلَا الْمَرْأَةُ لَدَخَلَ الرَّجُلُ الْجَنَّةَ يعني اگر نبودي زن البته داخل ميشد مرد در بهشت بالجمله همه اين احاديث از شائبه ضعف و رائحه نكارت خالي نيست چون مضامين اينها در بسيار احاديث صحاح مانند قول آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم إِذَا كَانَ أُمَرَاءُكُمْ شِرَارَكُمْ وَأَغْنِيَاءُكُمْ بُخَلَاءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ يعني چون باشند اميران شما بدان شما و باشند توانگران شما بخيلان شما و باشد كار و بار شما مفوض بسوي زنان شما پس شكم زمين بهترست مر شما را از پشت زمين يعني موت بهترست از حيات و قول وي صلى الله عليه و آله و سلم لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ يعني هرگز رستگاري نيابد قوميكه والي امر خود گردانيدند زني را و قول وي صلى الله عليه و آله و سلم مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ يعني نديدم من هيچ يكي از ناقصات عقل و دين را ربايندتر عقل مرد دانا را كه ضابط و هوشيار باشد در كار و بار خود از يكي از شما مستنبط و مستفاد ميتوان شد محمل صحيح براي مضامين اينها پيدا بايد كرد و آن آنست كه گفته آيد كه حكم در اينها باعتبار غالب حال و اكثر صنف زنان ست و الا گاهي راي زن در بعضي امور با صواب

و دور از خطامی باشد و مشورت با وی به کار مے آید چنانکه عدی بن حاتم رضی اللہ تعالی عنہ از خواہر خود مشورت جستہ کاربند بمشورت وی گشتہ مشرف بدولت اسلام گردید و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابوسفیان بن حارث و عبد اللہ بن امیہ را بوجہ قبول کلام حضرت ام سلمہ رضی اللہ تعالی عنہا درحق ایشان مشمول نعمت اسلام گردانید چنانکہ در کتب سیر مفصل و مشرح مذکورست و ابن ابی شیبہ در مصنف خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم در تفاسیر خودہا از سفیان روایت کردہ اند کہ گفت سفیان کہ کَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ یُشَاوِرُ حَتّٰی الْمَرْأَۃَ یعنی بود عمر بن خطاب کہ مشاورت میکرد در ہمہ امور تا آنکہ مشاورت می نمود از زنان

فتدبر و تذکر ہذا ما افادہ مولوی بشیر الدین عم فیضہ بعینہ

خاتمۃ الطبع

از نتائج افکار در رشار فاضل جلیل ادیب نبیل صیاد شوارد مضامین نایاب سیدنا مولوی احمد علی سیماب

بر ماہران نکتہ رس و رنگین دلان صبح نفس کہ بنور شمع خرد راہ یاب سر منزل تحقیق و بہ بنان فہم حلال معاقد دقیق اند باہر و ظاہر باد کہ کتاب مستطاب ہدایت انتساب درایت تخمیر وصایا الوزیر دستور العمل اصلاح معاش و معاد و عنوان جرائد دین و داد دست بی فی بلکہ گنجور نامہ سعادت سرمدی و مفتاح اقفال دولت ابدی آن نسیم دلکشای حدیقہ دانش و ارجمندی و شمع بزم افروز ارباب فراست و سعادت مندی ہست مرقات عروج بمعالی فضل و کمال مایۂ افزایش اسباب جاہ و جلال قسطاس توزین ناجناس صلاح و طلاح معیار مینۂ دہاء فلاکت و فلاح گلبنی ست از جویبار تجربہ آبخوردہ و شب چراغی ست از جواہر زواہر تاب بردہ ایاغی ست از بادۂ کامرانی مملو ربا غی ست از ریاحین و روائح اندرز و نصایح پر از رنگ و بو از رشحات خامۂ بلاغت ختامہ فصاحت دستگاہی و فذلکہ قلم بدائع رقم سخن پناہی دارای کشور صورت و معنی اریکہ آرای بارگاہ دولت و دنیا برق سوزندہ خرمن بدعت و الحاد مہر تابندۂ سپہر ہدایت و سداد آنکہ ذاتش در جہان ہمچو نجوم رہروان را شمع شیطان را رجوم نواب عظمت قباب ایالت ایاب فراست مآب درایت انتساب جناب وزیر الدولہ امیر الملک نواب محمد وزیر خان بہادر نصرت جنگ مبرور و مغفور

که صفحات اوراق روزگار بر قوم افضال ونوالش مزین اند وخیابان گلستان عناصر بآبیاری داد وامداد تر
خندان وروشن احیا دطروس بالای ثنایش موشح ونقوش تولایش بر صفایح خواطر مصرح هر یکی را از امیر درویش
وغیر وخویش ان انچه در نشاء صوری از تهذیب اخلاق وتدبیر منزل وسیاست مدن واجتماع مواد آسایش بکار آید دران
ودیعت نهاده وقریب وبعید وعاصی وسعید را هرچه بجد مات در القای نام وفوز مرام بکام آید ازان متنبه ساخته
وباوجود اشتغال مهمات سترگ ملکداری وکشورآرائی اوقات گرامی خود مصروف تحریر آن هدایت نامه میفرمود
بطوریکه کسی را نظر دران میسر نمی شد ومضامین خرد افضایش گوش هوش مقربان بساط اخلاص بر نمی خورد وآن
حقه جواهر بی بها در دست خازنان معتمد محفوظ می ماند ومانند صورت محجوب قدم از کاشانه خیال بیرون نمی نهاد
تاآنکه همای اوج گرای روح پرفتوحش خاطر مقدس از حضیض تعلق آباد سرای گذران برداشته بعمر شصت سال بعد کامرانی
وحکمرانی سی سال وهفت ماه هفده روز بنزآباد عالم تقاطیر ان فرموده وسایه سعادت مایه خود را از مفارق عالمیان
برگرفت ؎ رفت آنکه بود پشت پناه جهانیان ❊ از حادثات روز بد وریخ روزگار ❊ در آفتاب حسرت واندوه
سوختند ❊ تا از سر زمانه شد آن ظل کردگار ❊ لیکن چون فرازینیان را بر فرودینیان نظر مراحم اثر بوده ودر زمان
بازماندیان طرح مهرورزی انداخته گردون حسب اقتضای خاکیان می گردید گوهر دانش را ثمن گران بوده
شبستان ایالت این مرز بشمع وجود باجود سراسر بهبود گرامی فرزندش که متکی وسادهٔ مفاخر ومعالی است

حضرت یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ

منور گردید وبآبیاری التفاتش اغراس متمنیات مردم باثمرات حصول بارور گردیدند روزگار جهالت بپایان
آمد طباشیر صبح ادراک از افق خواطر دمیدن آغاز کرد معدلت را روز بازاری پیدا شد جور واعتساف را
روزگار برگشت مساجد ومدارس رونق تازه یافتند ابواب دانش را فتح البابی حاصل شد همت گرامی آن
نامدار گوهر بار خواستگار آن شد که نهان خریدهٔ خاطر فریب هوش با وبدینگونه شاهد عالم آشوب عمر دار الجلوهٔ طبع
آراسته وکسوت شهرت پوشانند وآرزومندان دیدار را بسواد حروفش سرمه بینائی در دیده کشند تا هر نزدیک
ودور وتهیدست وگران مایه دامن وصالش بچنگ مراد آورده دیده شب وروز بر رویش نگارد ودر خلوت
وجلوت همنشین او بوده دست رد بر دیگر متاع ابله فریب این کارگاه هوا وهوس برزند وهر توانگر
ودرویش وآسوده ودلریش از مطالع مضامین سعادت آگین هدایت آئین آن خلاصه علم وعمل
وزبدهٔ عادات وعبادات ومیزان افعال واخلاق وجه رستگاری واسباب آسایش برای خویش
گرد آرد وبران کاربند بوده از فوائد عاجله ومقاصد آجله کامیاب ودلشاد گردد لیکن هنوز بقالب طبع
در نیامده که نیرنگی سپهر بی مهر بازی دیگر انگیخت وبوقلمونی روزگار سست عهد رنگی دیگر بر روی کار

آورد زمانه را مزاج از اعتدال برگشت و مشرب صفا بکدورت تشویش آغشته گردید که در طبائع حکام انگریزی از طرف
این امیر کامگار باد و قاطنون فاسده وقوع یافتند و باندیشهای دور و دراز افتاده بحکم خرد عطوفت سرشت
درة التاج سربلندی و غرهٔ ناصیهٔ ارجمندی نوبادهٔ حدیقهٔ اقبال و دولت اختر برج جاه و حشمت که جوان سال
و پیر تدبیر روشن ضمیر سرفراز بیدار دل کرم طینت ابر نوال **نواب محمد ابراهیم خان بهادر** را که مهین پور
حضرت یمین الدوله اند بجای پدر کاردان منصوب ساختند و سرافرازی این کشور بنام نامی آن نامدار خلف آثار
مسلم شد و رتق و فتق این ممالک و نظم و نسق این اتقاع برای رزین صاحبزاده ستوده گوهر والا قدر گرامی
فطرت کاردان معامله شناس روشن رای خجسته اساس **حافظ محمد عباد الله خان** که عم عطوفت نشان
حضرت یمین الدوله و برادر خرد پرور حضرت فیضدرجت نواب وزیر الدوله مرحوم اند مفوض شد و بمختاری
ریاست و نیابت این کامگار کامروائی جهانیان برنشستند نخستین حکمی که از بارگاه دولت شرف نفاذ یافت
طبع این بهاین کتاب بود تا موجب بقای نام و اجر دوام مولف علیه الرحمه والغفران بوده مستبصران در ایت
مایهٔ امنیت گردد **الحمد لله** که درین ایام میمنت آغاز مسرت انجام که سال هشتاد و پنج از قرن ثالث عشر ست آنجوبهٔ
دلفریب اولی الالباب بحسن اهتمام بهارستان دانش و کمال فهرست جرائد فضل و نوال **بخشی الملک سید**
نور الهدی بهادر هیبت جنگ و مساعی جمیلهٔ کاردان **غالب علی خان** بقلم شیرین رقم دانش آگاه فضیلت دستگاه
مولوی عبد الکریم خان محمد آبادی و خط دلپذیر درایت نشان **عبد الغفار خان** مصطفی آبادی
و تصحیح فضیلت آثار **مولوی عبد الغفور** در مطبع محمدی بلدهٔ محمد آباد ٹونک حرسها الله تعالی عن
جمیع المکاره و الحدثان زیب و زینت طبع یافت شایقان درایت پیشه و طالبان هدایت اندیشه را مژده باد
که آن کتاب مستطاب را بدست آورده غزالان نظر را از سنبلستان سوادش قوت دهند و از روائح گلزار مضامین
آن حدیقهٔ دانش مشام خرد را عبیر آمیز و عنبر بیز سازند و ذخیرهٔ دنیا و عقبی بردارند چه فرمانروایان را بر دستور
ملک داری ظهیر ست و سالکان مسالک عقبی را برای فوز بمرام ناگزیر اکنون ضرور افتاد که نبذی از ضبط
اوقات حضرت سامی فطرت مصنف این کتاب مستطاب بیان کرده آید تا هر امیر و فقیر و خرم و دلگیر را دستور
العمل شود و خود را بتوفیق آسمانی مطابق آن ساخته وجاهت اندوز نشاء صوری و معنوی گردند آن سرفراز بیدار
دل حق شناس را در شبانروزی عادت حسنه چنان بود که پیوسته برای تهجد برخواستی و جبین اخلاص بر مصلای
عبودیت پیش مالک حقیقی سودی و بتضرع و ابتهال آن زمان بمحاسبهٔ نفس نشسته کارهای روز گذشته را یکان یکان
برشمردی تا از قسم طاعت چه سر برزده و از جنس معصیت چه بوجود خرامیده و بعد از ادای نماز صبح همچنان بر جای
نماز مانده انتظار طلوع نیر جهان افروز می کشید ند و بتهلیل و تسبیح رطب اللسان می بودند اکثر حاضران را وعظ

از آیات قرآنی می فرمودند تا آنکه از نماز اشراق فراغت حاصل می شد انگاه اگر خاطر اقتضا می فرمود بسیر سواری می شدند
ورنه در حجرهٔ ورزش آمده می نشستند گروها گروه مردم انجا بسعادت تسلیم شرف اندوز شده فنون سپاهگری
را از کشتی و تیراندازی و بنوټه و بانک وغیره می آموختند تا یکپاس روز این هنگامه گرمی می پذیرفت بعد ازان
خاصه تناول فرموده بدیوان و بخشی کل و وکلا و عمال را طلب فرمودند و امورات ضروریه ریاست را استماع فرموده
احکام مناسب درخور آنها می فرمودند و بعد ازین اگر کسی را از عمائد یا خاندان یا ارباب وجاهت غرضی می بود حسب خواهش
او رخصت باریابی داده توجه تمام بحالش می پرداختند تا آنکه ارباب بساعت دو پاس روز را می نواختند و قریب یکپهر
سر از بالین استراحت برداشته تهیهٔ نماز ظهر اشتغال ورزیده بعد فراغت ازان تلاوت فرقان حمید بتدبر
و تفکر معانی و اوراد مقرره می فرمودند بعد ازان بواسطهٔ زنان پیرسال تقوی سگال حالات محل استماع می یافت
و افسران علاقهٔ قلعه را حضوری دست میداد پس میر منشی آمده عرائض عمال و ملازمان و خرائط رؤسا را می خواند
و اجوبه هر یک بر ناصیهٔ آنها ثبت می فرمود و این هم دو بار خاص می شد و ازان پس توجه عالی باستغاثهٔ ملهوفان
و دادرسی مظلومان نموده ناظم محکمهٔ خاص را طلب فرموده بذات ستوده صفات خویش فیصل مقدمات دادخواهان
می نمودند و هر یکی را از مدعی و مدعی علیه و شواهد در نظر انور می گذرانیدند درین زمان داروغهٔ جیلخانه و کوتوالان
نیز حاضر می شدند و دو کس از افسران سپاه با اشخاصی معدود قریب آن ایالت پناه می ایستادند و آخر روز گاهی
سوار می شدند ورنه بجرائیان را رخصت باریابی فرموده حسب رتبه بالتفات و کلمات می نواختند و ملاحظهٔ کتب و اسلحه
و فرسهای خاصه معرفت داروغگان می فرمودند و چون از نماز عشا فراغت می شد طعام خاصه تناول فرموده
محفل طلبهٔ علوم و فضلای شهر انعقاد می پذیرفت و اکثر علوم دینی را تعلیم می فرمودند و بعد یکپاس شب شاعران
بذله سنج و مصاحبان بی رنج حاضر شده تذکرهٔ تواریخ و حالات اطراف و انشا و اشعار در میان می ماند تا آنکه نصف شب
سپری می شد انگاه همه را رخصت فرموده بخوابگاه میل استراحت می شد و مدت العمر آن وتیرهٔ آن امیر بر همین منوال گذشت
و بدعات منکره و ملاهی و معاصی را از وجود شان ناپدید گشت و سنن و فضائل را رواجی پیدا شد ازین امر عادات مرضیه و
فضائل پسندیده آن نامدار و شهرهٔ ارباب لیاقت و فضائل این مرز و نام این کشور در اکناف مغارب و مشارق مشتهر
شده مطاف عالمیان شدند هر که را توفیق یزدانی رفاقت نماید خود را کشان کشان برین خصایل آورد و لله الحمد و به نستعین

منت خدای را که کنون بعد دیرگاه مجموعهٔ درایت و دانش نگار یافت باشد ز دست برد خزان برکران مدام	خاطر هر انچه خواستی از کردگار یافت آسوده گشت خاطر مشتاق بیقرار هر گل که ابتسام دران از بهار یافت تاریخ طبع او ز سر جهد اقتضا یافت	در مطبع محمدی ټونک این زمان کز طبع او نوید وصال نگار یافت هاتف چو فکر سال نمود از برای او

فهرست وصایا و بعضی مضامین آنها که در کتاب وصایا الوزیر علی طریقة البشیر والنذیر مندرج‌اند

نصف ثانی

تمت

از نتائج فکر کلیل و رای علیل و سقیم عبد الکریم صانه الله من شر الشیطان الرجیم

این حسن دلربا را هر کس که یک نظر دید
در سینه خود از دل نی حس نی اثر دید

این نامه نگارین (کتاب وصایا) چون روی یار شیرین
بیننده جمله خوبی دید اندران اگر دید

این غیرت رخ حور در پرده بود مستور
جان تازه زندگی یافت آنرا چو جلوه گر دید

دیو نظلمت شب اندر سواد حرفش
بین السطور خوشتر از صفحه قمر دید

از مهر و در حرفش خورشید زرد رو گشت
مرغ سحر ز شور شن آتش به بال و پر دید

هر نون آن کمانی ست هر یا و کی گزان جست
دل بی خبر سنانش (عین سحر) اندر ته جگر (شفق) دید

هر حا و واو و راش حور یست روح پرور
دل لام و واو آنرا لولوی تازه تر دید

هر شین و میم و سینش بر آسمان خوبی
شمسی ست پر درخشان گر صاحب بصر دید

هر بای و الف و عینش باغی ست پر معانی
بر هر درخت خوبش دل تازه تر ثمر دید

هر کو چشید شکر شسته دهن ز تلخی
چون شین و کاف رایش شیرین تر از شکر دید

این نامه وصایا الحق که بی نظیر ست
دیو نه خوبتر زین یک نامه دگر دید

شد بلبل نظرها در نغمه زهره فر تا
در روضه بلاغت این ورد تازه تر دید

هر نیکبخت کو شد این ماه را خریدار
اندر دیار بدعت صد گونه شور و شر دید

هر کس که دید آنرا پوشید چشم از غیر
تاریخ را نه بیند هر کس که در قمر دید

مشتاق سال طبعش بنوشت بی تکلف
این نسخه وصایا مطبوع دل نگر دید

۱۲۹۵

ایضاً منه

چو این طرفه کتاب موعظت طبع
بشد از فضل وهاب العطایا

بهار طبع گشت و رشک گلزار
بهر دست از گلشن خرم هدایا

بجنت شاد شد روح مصنف
وزیر الدوله مرضی السجایا

پی تاریخ سعی کردم تامل
فرو شسته ز دل دیگر قضایا

خرد گفتا زهی مطبوع دلها
شگفتا نو گل طبع وصایا

ایضاً منه

این وصیت‌ها که بر وفق قرآن است و حدیث | بندگان را امتثال آن بدل مرغوب باد
گفتمش تاریخ بر نهج دعا نور الهدی | زین وصیت‌ها عباد الله را مطلوب باد
١٢٨٥ هـ

قطعه

اهل مطبع چو به همات قوی | متفق بوده و یک دل با هم
طبع این نامه نمودند بزود | سال آن گفت خرد رحمت هم
١٢٨٥ هـ

قطعه

چون بفضل ایزدی مطبوع دل | گشت طی این شیرین کتاب و غلط و پند
کام دل از لذتش شد کامیاب | سالش آمد بر زبان لذات قند

قطعه

چو کرد این دلربا از غرفهٔ طبع | بیک جلوه دل مشتاق غارت
ره سالش همی جستم که ناگاه | خرد کرده سوی غرفه اشارت
١٢٨٥

از عبد الغفار خان سلمه الرحمن

نوید اهل جهان را دهیم با دل شاد | به ٹونک طبع وصایا الوزیر رونق داد
سنود زمانه که نازد بگردش ایام | که آمد این گل خوبی درین بهار آباد
ز چشم مردم مشتاق بود در پرده | چنانکه شیرین وامانده بود از فرهاد
چهل وصیت این را ببین که دریابی | چهل خزانهٔ قارون به پیش آن برباد
ز هر وصیت و پندش فروغ اسلام است | به دفع بدعت و شرک این صحیفه خوب فتاد
جهان ز جود مصنف هنوز ممنون است | دعا کنید بروحش که نامش آرم یاد
وزیر دوله محمد وزیر خان نواب | که رفت صیت نوالش به یثرب و بغداد
چنان ز حل مسائل گره گشود درین | که فکر هیچ معلم چنان گره نگشاد
چو سال طبع ورا از سلیم می پرسید | هزار و دو صد و هشتاد و پنج داری یاد
١٢٨٥

چو مهر بر لب خامه نهادم از ختمش
خرد دوید پی سال مهر ختم نهاد
١٢٨٥ هـ

تمت